

امام ابوزکریا یحییٰ بن شرف نووی رحمته

(۶۳۱-۶۷۶ هـ)

شرح ریاض الصالحین

(۴)

شرح و توضیح:

علامه محمد بن صالح العثیمین رحمته

با مقدمه و تعلیقاتی از:

علامه محمد ناصرالدین آلبانی رحمته

ترجمه و نگارش:

محمد ابراهیم کیانی

نظارت علمی و ناشر:

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحّدین

www.mowahedin.com

شرح ریاض الصالحین	عنوان کتاب:
شرح ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین	عنوان اصلی:
امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی	نویسنده:
علامه محمد بن صالح العثیمین	شرح و توضیح:
محمد ابراهیم کیانی	مترجم:
گروه علمی فرهنگي مجموعه موحدین	نظارت علمی و ناشر:
احادیث نبوی	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی - جمادی الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.

نظارت علمی، فنی و ناشر:

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

منبع:

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

تماس با ما:

book@aqeedeh.com

فهرست مطالب

- ۸۱- باب: نهی از درخواست امارت و بهتر بودن دوری از مسؤولیت‌ها در صورتی که نیازی به او نباشد یا او را انتخاب نکرده باشند ۸
- ۸۲- باب: تشویق حاکم و سایر مدیران به انتخاب وزیران و مشاوران شایسته، و هشدار به آن‌ها درباره‌ی هم‌نشینان و مشاوران ناباب ۱۵
- ۸۳- باب: نهی از واگذاری ریاست، قضاوت و دیگر پُست‌های اداری و قضایی به کسانی که خود، خواهان چنین مسؤولیت‌هایی هستند ۲۱
- ۱- کتاب: ادب ۲۴
- ۸۴- باب: حیا و فضیلت آن، و تشویق به آراسته شدن به شرم و آزر ۲۴
- ۸۵- باب: رازداری و حفظ اسرار دیگران ۳۴
- ۸۶- باب: وفای به عهد و پای‌بندی به عهد و پیمان ۴۳
- ۸۷- باب: امر به پای‌بندی بر عادت‌ها و کارهای نیک ۵۲
- ۸۸- باب: خوش‌زبانی و خوش‌رویی در برخورد با دیگران ۵۶
- ۸۹- باب: استحباب واضح سخن گفتن و روشن ساختن آن برای شنونده و نیز تکرار آن در صورتی که جز با تکرار، قابل فهم نباشد ۵۹
- ۹۰- باب: اهمیت توجه و گوش دادن هم‌نشین به سخنان درست و جایزی که هم‌نشینش می‌گوید؛ و این که عالم یا سخنران، حاضران مجلس را به سکوت دعوت کند ۶۲
- ۹۱- باب: موعظه و میانه‌روی در آن ۶۵
- ۹۲- باب: متانت و آرامش ۸۱
- ۹۳- باب: تشویق به آرامش و وقار به هنگام رفتن به سوی نماز و جلسه‌های علمی و دیگر عبادت‌ها ۸۴
- ۹۴- باب: مهمان‌نوازی و احترام مهمان ۹۱
- ۹۵- باب: مستحب بودن مزده دادن به خیر و نیکی و تبریک رویدادهای شادی‌بخش ۱۰۱

- ۹۶- باب: خداحافظی با دوست و سفارش او - به تقوا- در هنگامی که عازم سفر است؛ و نیز دعای خیر برای او و درخواست دعا از وی..... ۱۲۵
- ۹۷- باب: استخاره (طلب خیر) و مشورت..... ۱۳۸
- ۹۸- باب: مستحب بودن رفتن به نماز عید و عیادت بیمار و حج و امثال آن از یک راه و بازگشتن از راهی دیگر برای افزایش مکان‌های عبادت ۱۴۳
- ۹۹- باب: استحباب مقدم قرار دادن راست در همه‌ی کارهای محترم..... ۱۴۶
- ۲- کتاب: آداب غذا خوردن ۱۶۰**
- ۱۰۰- باب: گفتن «بسم‌الله» در ابتدای غذا و «الحمدلله» در پایان آن..... ۱۶۰
- ۱۰۱- باب: ایراد گرفتن از غذا درست نیست؛ بلکه تعریف از غذا مستحب است ۱۷۱
- ۱۰۲- باب: روزه‌داری که از او پذیرایی کنند و حاضر به افطار نباشد، چه کند؟ ۱۷۳
- ۱۰۳- باب: مهمانی که شخص دیگری نیز با او همراه می‌شود، چه کند؟..... ۱۷۵
- ۱۰۴- باب: غذا خوردن از جلوی خود و آموزش آداب غذا خوردن به کسی که بد غذا می‌خورد..... ۱۷۷
- ۱۰۵- باب: نهی از دوتا دوتا خوردن خرما و امثال آن هنگامی که با هم می‌خورند، مگر با اجازه‌ی جمع..... ۱۸۲
- ۱۰۶- باب: کسی که می‌خورد و سیر نمی‌شود، چه بگوید و چه انجام دهد؟..... ۱۸۳
- ۱۰۷- باب: امر به خوردن از کنار ظرف و نهی از خوردن از وسط آن..... ۱۸۵
- ۱۰۸- باب: ناپسند بودن خوردن در حال تکیه زدن بر پهلو..... ۱۸۸
- ۱۰۹- باب: مستحب بودن خوردن با سه انگشت و نیز لیسیدن انگشتان و ظرف غذا، و ناپسند بودن پاک کردن انگشتان پیش از لیسیدن، و استحباب برداشتن لقمه‌ای که از دست می‌افتد و خوردن آن، و جایز بودن پاک کردن انگشتان با ساعد و پا پس از لیسیدن..... ۱۹۰
- ۱۱۰- باب: غذا خوردن به صورت دسته‌جمعی..... ۱۹۳
- ۱۱۱- باب: روش نوشیدن و مستحب بودن سه بار تنفس در بیرون ظرف، و ناپسند بودن تنفس در ظرف؛ و استحباب دور دادن ظرف از سمت راست..... ۱۹۷

- ۱۱۲- باب: ناپسند بودن نوشیدن از دهانه‌ی مشک، ظرف آب و امثال آن؛ و بیان این که این کراهت، تنزیه‌ی ست، نه تحریمی ۲۰۲
- ۱۱۳- باب: ناپسند بودن دمیدن در نوشیدنی ۲۰۴
- ۱۱۴- باب: جایز بودن نوشیدن در حالت ایستاده و این که نوشیدن در حالت نشسته بهتر است ۲۰۷
- ۱۱۵- باب: مستحب است که ساقی (آب‌دهنده)، پس از همه آب بنوشد ۲۱۴
- ۱۱۶- باب: جایز بودن نوشیدن از همه‌ی ظروف پاک جز طلا و نقره، و جواز نوشیدن از نهر و امثال آن با دهان و بدون استفاده از ظرف و دست؛ و حرام بودن استفاده از ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و ۲۱۶
- ۳- کتاب: لباس ۲۲۱**
- ۱۱۷- باب: مستحب بودن لباس سفید، و جواز پوشیدن لباس سرخ، سبز، زرد و سیاه و نیز جایز بودن لباس پنبه و کتان، پشم، مو و دیگر الیاف پارچه‌ای جز حریر (ابریشم) ۲۲۱
- ۱۱۸- استحباب پوشیدن پیراهن ۲۳۵
- ۱۱۹- باب: اندازه‌ی طول پیراهن، آستین، شلوار و دنباله‌ی عمامه؛ و بلند کردن هر یک از این‌ها از روی تکبر، حرام است و اگر از روی تکبر نباشد، مکروه (ناپسند) ۲۳۶
- ۱۲۰- باب: مستحب بودن دوری از شیک‌پوشی از روی تواضع ۲۶۳
- ۱۲۱- باب: مستحب بودن اعتدال در نوع لباسی که انسان می‌پوشد و این که جز به ضرورت یا هدفی شرعی، لباسی نپوشد که زمینه‌ی سرزنش و خرده‌گیری بر وی را فراهم کند ۲۶۴
- ۱۲۲- باب: حرام بودن لباس حریر (ابریشم) برای مردان و جواز پوشیدن آن برای زنان؛ و نیز حرام بودن نشستن بر حریر و تکیه زدن بر آن ۲۶۷
- ۱۲۳- باب: جایز بودن پوشیدن حریر (ابریشم طبیعی) برای مردی که بدنش خارش دارد ۲۷۱
- ۱۲۴- باب: نهی از نشستن بر پوست پلنگ یا استفاده از آن به عنوان زیرانداز ۲۷۲
- ۱۲۵- باب: آن چه هنگام پوشیدن لباس یا کفش نو و امثال آن می‌گوییم ۲۷۳

- ۱۲۶- باب: مستحب بودن آغاز کردن از سمت راست در لباس پوشیدن..... ۲۷۴
- ۴- کتاب: آداب خواب..... ۲۷۷
- ۱۲۷- باب: دعای پیش از خوابیدن ۲۷۷
- ۱۲۸- باب: جواز خوابیدن بر پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، در صورتی که ترس نمایان شدن عورت نباشد؛ و نیز جایز بودن چهارزانو نشستن و چمباتمه زدن ۲۸۸
- ۱۲۹- باب: آداب مجلس و هم‌نشین ۲۹۱
- ۱۳۰- باب: خواب و مسایل مربوط به آن ۳۰۹
- ۵- کتاب: سلام ۳۱۷
- ۱۳۱- باب: فضیلت سلام و دستور به ترویج و آشکار ساختن آن ۳۱۷
- ۱۳۲- باب: چگونگی سلام..... ۳۳۴
- ۱۳۳- باب: آداب سلام ۳۴۳
- ۱۳۴- باب: مستحب بودن تکرار سلام به کسی که به فاصله‌ی اندک، دیدارش تکرار گردد؛ بدین صورت که به جایی وارد و سپس خارج شود و آن‌گاه در همان لحظه داخل بیاید یا درختی یا چیزی مانند آن، در میان آن دو حایل شود..... ۳۴۵
- ۱۳۵- باب: مستحب بودن سلام کردن به هنگام ورود به خانه‌ی خویش ۳۴۶
- ۱۳۶- باب: سلام کردن به کودکان ۳۴۹
- ۱۳۷- باب: سلام گفتن مرد به همسر و دیگر زنان محرمش و نیز زنان بیگانه به شرطی که ترس به فتنه افتادن وجود نداشته باشد و همچنین سلام کردن زنان به مردان بیگانه بر اساس همین شرط ۳۵۰
- ۱۳۸- باب: حرام بودن نخست سلام گفتن ما به کافران و چگونگی جواب دادن به سلام کافران و مستحب بودن سلام کردن به مجلسی که در آن هم مسلمانان حضور دارند و هم کافران ۳۵۳
- ۱۳۹- باب: مستحب بودن سلام به هنگام برخاستن از مجلس و ترک هم‌نشین یا هم‌نشینان ۳۶۰
- ۱۴۰- باب: اجازه خواستن و آداب آن ۳۶۲

- ۱۴۱- باب: سنت است که وقتی از اجازه‌گیرنده پرسند: «کیستی»، بگویند: «فلانی هستم» و نام یا شهرت خویش را بیان کند؛ و گفتن «منم» و امثال آن در پاسخ، مکروه است ۳۶۷
- ۱۴۲- باب: مستحب بودن دعا برای کسی که هنگام عطسه زدن «الحمدلله» بگوید و ناپسند بودن دعا برای کسی که هنگام عطسه زدن «الحمدلله» نگوید؛ و بیان آداب دعا برای عطسه‌زننده و نیز آداب عطسه زدن و خمیازه کشیدن ۳۶۹
- ۱۴۳- باب: مستحب بودن دست دادن و گشاده‌رویی در هنگام دیدار، و بوسیدن دست مرد صالح و بوسیدن فرزند خویش از روی محبت و به آغوش کشیدن کسی که از سفر باز می‌گردد و مکروه بودن خم شدن در برابر دیگران ۳۷۶
- ۶- کتاب: عیادت بیمار و تشییع جنازه و نماز بر او و حضور در خاک‌سپاری وی و ماندن بر سر قبرش پس از دفن او..... ۳۸۸**
- ۱۴۴- باب: امر به عیادت بیمار و تشییع جنازه..... ۳۸۸
- ۱۴۵- باب: آنچه با آن برای بیمار دعا می‌شود..... ۴۰۲
- ۱۴۶- باب: مستحب بودن احوال‌پرسی بیمار از خانواده‌ی وی ۴۱۳
- ۱۴۷- باب: آنچه که شخص در هنگام ناامیدی از زندگی می‌گوید..... ۴۱۵
- ۱۴۸- باب: مستحب بودن سفارش به خانواده و خدمت‌کنندگان بیمار، به این که رفتار نیکی با او داشته باشند و در برابر سختی‌های ناشی از بیماری‌اش شکیبایی ورزند؛ و نیز توصیه به نیکی کردن به کسی که مرگش به سبب مجازات شرعی یا قصاص و امثال آن نزدیک شده است ۴۱۸
- ۱۴۹- باب: جایز بودن این که بیمار بگوید: «من بیمارم» یا «سخت بیمارم» یا «تب دارم» یا «وای سرم!» و امثال آن؛ و اگر گفتن چنین سخنانی از روی خشم و بی‌قراری یا ناشکیبایی نباشد، کراهت ندارد..... ۴۲۱
- ۱۵۰- باب: تلقین «لا اله الا الله» به محتضر ۴۲۶
- ۱۵۱- باب: آنچه به هنگام برهم نهادن چشمان مُرده باید گفت ۴۳۰
- ۱۵۲- باب: آنچه نزد جنازه گفته می‌شود و آنچه وابستگان مُرده می‌گویند ۴۳۴
- ۱۵۳- باب: جواز گریستن بر مُرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری یا شیون و فریاد ۴۳۹

- ۱۵۴- باب: خودداری از بازگو کردن عیوبی که در مرده دیده می شود ۴۴۴
- ۱۵۵- باب: نماز بر مرده و تشییع جنازه‌ی او و حضور در خاک‌سپاری وی و کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه ۴۴۶
- ۱۵۶- باب: مستحب بودن کثرت تعداد نمازگزاران بر جنازه و صف بستن نمازگزاران در سه صف یا بیش تر ۴۵۰
- ۱۵۷- باب: آنچه در نماز جنازه خوانده می شود ۴۵۳
- ۱۵۸- باب: تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردن جنازه ۴۶۲
- ۱۵۹- باب: تعجیل در پرداخت بدهی‌های مرده و شتافتن به آماده کردن او؛ مگر این که به صورت ناگهانی بمیرد، که تا زمان اطمینان از مرگ وی درنگ می کنیم ۴۶۷
- ۱۶۰- باب: اندرز دادن مردم بر سر قبر (به هنگام خاک‌سپاری مرده) ۴۷۱
- ۱۶۱- باب: دعا برای مرده پس از دفن او و نشستن در کنار قبرش برای لحظاتی به منظور دعا برای او و استغفار و قرائت ۴۷۶
- ۱۶۲- باب: صدقه دادن از سوی میت و دعا برای او ۴۷۸
- ۱۶۳- باب: تعریف مردم از مرده ۴۸۳
- ۱۶۴- باب: فضیلت کسی که فرزندان کوچکش بمیرند ۴۸۸
- ۱۶۵- باب: گریه و ترس به هنگام عبور از کنار قبور و محل هلاکت ستم‌گران و اظهار عجز و نیاز به الله متعال؛ و زنهار از غفلت از آن ۴۹۱
- ۷- کتاب: آداب سفر ۴۹۳**
- ۱۶۶- باب: مستحب بودن آغاز سفر در روز پنج‌شنبه و ابتدای روز ۴۹۳
- ۱۶۷- باب: استحباب جستجوی هم‌سفر و امیر قرار دادن یکی از خودشان در سفر تا همه از او فرمان ببرند ۴۹۶
- ۱۶۸- باب: آداب حرکت و توقف، و گذراندن شب و خوابیدن در سفر؛ و استحباب پیمودن مسیر در شب، و ملائمت و خوش رفتاری با چارپایان و مراعات حال آن‌ها؛ و جواز سوار شدن دو نفر بر چارپای قوی؛ و امر به رعایت حق حیوانات به کسی که در این زمینه کوتاهی کرده است ۴۹۹
- ۱۶۹- باب: کمک به هم‌سفر ۵۰۶

- ۱۷۰- باب: آن چه هنگام سوار شدن بر سواری گفته می‌شود..... ۵۰۹
- ۱۷۱- باب: تکبیر گفتن مسافر به هنگام بالا رفتن از گردها و امثال آن، و تسبیح گفتن وی در هنگامی که از دره‌ها و سرایشی‌ها پایین می‌رود؛ و نهی از بلند کردن صدا در هنگام تکبیر گفتن و امثال آن ۵۱۸
- ۱۷۲- باب: مستحب بودن دعا در سفر..... ۵۲۳
- ۱۷۳- باب: دعایی که انسان به هنگام ترسیدن از مردم و غیر آنان می‌گوید..... ۵۲۴
- ۱۷۴- باب: دعای مسافر، هنگام توقف یا اتراق کردن در جایی ۵۲۷
- ۱۷۵- باب: مستحب بودن تعجیل مسافر پس از پایان کارهایش برای بازگشت به نزد خانواده‌اش..... ۵۳۰
- ۱۷۶- باب: استحباب رفتن به نزد خانواده در روز و کراهت در شب بدون ضرورت ۵۳۲
- ۱۷۷- باب: دعای مسافر، هنگامی که باز می‌گردد و شهر خود را می‌بیند..... ۵۳۳
- ۱۷۸- باب: استحباب این که مسافر هنگام بازگشت از سفر، ابتدا به مسجد محل خویش برود و در آن دو رکعت نماز بگذارد..... ۵۳۴
- ۱۷۹- باب: حرام بودن مسافرت زن به تنهایی ۵۳۶
- ۸- کتاب: فضایل ۵۳۹**
- ۱۸۰- باب: فضیلت قرائت قرآن..... ۵۳۹
- ۱۸۱- باب: امر به حفظ و مواظبت از قرآن (با مداومت بر تلاوتش) و برحذر داشتن از این که در معرض فراموشی قرار گیرد..... ۵۶۳
- ۱۸۲- باب: استحباب تلاوت قرآن با صدای خوش و درخواست قرائت از افراد خوش صدا و گوش دادن به آن..... ۵۶۵
- ۱۸۳- باب: تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیه‌های مشخص..... ۵۷۴
- ۱۸۴- باب: مستحب بودن جمع شدن برای تلاوت قرآن ۶۰۹
- ۱۸۵- باب: فضیلت وضو..... ۶۱۴
- ۱۸۶- باب: فضیلت اذان ۶۳۴

۸۱- باب: نهی از درخواست امارت و بهتر بودن دوری از مسئولیت‌ها در صورتی که نیازی به او نباشد یا او را انتخاب نکرده باشند

الله متعال می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الْأَدَارُ الْأَخْرَةُ نَجَعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصاص: ۸۳]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در
زمین نیستند. و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است.

۶۷۹ - وعن أبي سعيد عبد الرحمن بن سمره رضي الله عنه قال: قال لي رسول الله ﷺ: «يَا عَبْدَ
الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ! لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعْنَتَ عَلَيْهَا، وَإِنْ
أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكَلَّتْ إِلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَأَتِ
الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَكَفِّرْ عَن يَمِينِكَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به من فرمود: «ای
عبدالرحمن بن سمره! هیچ‌گاه خواستار امارت نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست به
امارت برسی، در مسیر امارت از سوی الله یاری می‌شوی و اگر به درخواست خود به
امارت برسی، با آن تنها می‌مانی - و از کمک و یاری الله ﷻ محروم می‌گرددی. - و هرگاه
بر انجام کاری سوگند خوردی و سپس خلاف آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را
انجام بده و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن.»

شرح

مؤلف رحمته الله بابت بدین عنوان گشوده است: «نهی از درخواست امارت و بهتر بودن
دوری از مسئولیت‌ها، مگر در صورتی که مصلحت و نیاز باشد.»
امارات در این‌جا مفهومی فراگیر دارد و شامل رده‌های مختلف آن می‌شود؛ یعنی
امارات در سطح بالا به عنوان والاترین مقام حکومتی و امارات یا مسئولیت‌های پایین‌تر.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۶۲، ۷۱۴۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۲.

از والاترین مقام حکومتی به عنوان امارتِ بزرگ یا عام یاد می‌شود؛ مانند خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله بود و نیز خلافت امیر مؤمنان عمر بن خطاب، و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سایر خلفا. این، امارت یا فرمان‌دهی عام و فراگیر است.

و امارتِ خاص به پُست‌های حکومتی پایین‌تر گفته می‌شود؛ مانند استان‌دار، فرمان‌دار و امثال آن. در حدیث از اشتیاق به پست و مقام و تقاضای آن، منع شده است؛ همان‌طور که در حدیث عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه آمده است.

مؤلف رحمته الله در ابتدای این باب، این آیه را ذکر کرده است که الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۸۳)

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند. و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است.

گاه هدف از درخواست امارت، برتری‌جویی و سیطره‌طلبی بر مردم است تا زمام امورشان را در دست گیرد و هر طور که می‌خواهد امر و نهی کند؛ یعنی درخواست امارت و پست و مقام، انگیزه‌های بدی دارد و کسی که با انگیزه‌های بد در پی پست و مقام باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. از این‌رو از درخواست امارت منع شده است.

﴿وَلَا فَسَادًا﴾؛ یعنی خواهان، فساد و تبهکاری در زمین نیستند و به این نمی‌اندیشند که اگر قدرت و موقعیش را پیدا کنند، به راهزنی و سرقت اموال مردم بپردازند یا به آبرویشان تجاوز کنند. ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ «و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است». چه این فرجام نیک در دنیا باشد و چه در آخرت. و گاه هم در دنیاست و هم در آخرت.

سپس مؤلف رحمته الله حدیث عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه را ذکر کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچ‌گاه خواستار امارت نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست به امارت برسی، در مسیر امارت از سوی الله یاری می‌شوی و اگر به درخواست خود به امارت برسی، با آن تنها می‌مانی؛ یعنی از کمک و یاری الله تبارک و تعالی محروم می‌گرددی؛ در نتیجه شکست می‌خوری و موفق نمی‌شوی. اما اگر خود، تقضای

امارت نکردی و مردم تو را انتخاب کردند و از تو خواستند که این مسؤولیت را قبول کنی، ایرادی ندارد؛ بپذیر و بدان که الله ﷻ با توست و تو را یاری می‌کند. پُست و مقام نیز، مانند مال و ثروت است؛ زیرا رسول الله ﷺ به عمر رضی الله عنه فرمود: «مَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ وَمَا لَا فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ».^(۱) یعنی: «هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو رسید، بپذیر و گرنه، در پی آن مباش».

از این رو انسان موفق، خواستار پُست و کارِ اداری نیست؛ اگر بدون درخواست، چنین موقعیتی برایش فراهم شد، خوب است و قبولش کند؛ اما این که در پی آن بدود و پافشاری کند، بیم آن می‌رود که در مفهوم این حدیث بگنجد.

لذا احتیاط، این است که درخواست ترفیع درجه نکنید؛ اگر ترفیع درجه دادند، قبول کنید و گرنه، در پی آن نباشید. تمام دنیا، چیزی نیست. اگر درآمد و روزی کافی داشتید که فتنه‌ای در آن نبود، خیلی بهتر از مال و ثروتی است که دردِ سر و فتنه دارد.

«و هرگاه بر انجام کاری سوگند خوردی و سپس خلاف آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن». به عنوان مثال اگر سوگند یاد کردید که فلان کار را انجام ندهید و سپس دریافتید که انجام آن بهتر است، پس در انجام آن درنگ نکنید و کفاره‌ی سوگندتان را بدهید. و بر عکس، اگر سوگند خوردید که فلان کار را انجام دهید و سپس متوجه شدید که انجام ندادن آن بهتر می‌باشد، از انجام آن صرف نظر کنید و کفاره‌ی سوگند خود را ادا نمایید.

پیامبر صلی الله علیه و آله این را از آن جهت در ادامه‌ی موضوع امارت بیان فرمود که چه بسا یک امیر سوگند می‌خورد و سپس درمی‌یابد که خلاف آن بهتر است؛ اما امکان دارد شکستن سوگندش را ننگ بداند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود که هرکس - از جمله امیر و فرمانروا - سوگند بخورد و سپس متوجه شود که خلاف آن بهتر است، باید کفاره‌ی سوگندش را بدهد و بر خلاف سوگند خود عمل نماید. و این شامل هر کسی از جمله امیر و فرمانروا نیز می‌شود.

بین یک نفر و قوم و خویش او حرفشان می‌شود؛ حال این آقا قسم می‌خورد که دیگر به دیدنش نخواهد رفت و با او قطع رابطه خواهد کرد. روشن است که صله‌ی

(۱) بخاری، ش: (۱۴۷۳، ۷۱۶۴)؛ و مسلم، ش: ۱۰۴۵.

رحم به مراتب بهتر می‌باشد. به این آقا می‌گوییم: بر شما واجب است که کفاره‌ی سوگندتان را بدهید و به دیدن خویشاوند خود بروید؛ زیرا صله‌ی رحم واجب است.

مثالی دیگر: شخصی سوگند یاد می‌کند که با برادر مسلمانش سخن نگوید و با او قهر کند. می‌گوییم: این، اشتباه است. کفاره‌ی سوگندت را بدهد و با برادر مسلمانان حرف بزن. این، یک قاعده دربارہ‌ی همه‌ی سوگندهاست. البته شایسته است که انسان در قسم خوردن، عجله نکند. زیرا بسیاری از مردم در قسم خوردن یا طلاق و امثال آن، عجلولانه رفتار می‌کنند و سپس پشیمان می‌شوند. می‌گوییم: عجله نکن؛ اگر قصد انجام کاری یا قصد ترک آن را دارید، نیازی به سوگند یا نیازی به طلاق نیست؛ بلکه بدون سوگند یا بدون طلاق یا قسم زن طلاق، دست به کار شوید. البته اگر به قسم زیاد مبتلا شده‌اید، به همراه سوگند «ان شاء الله» بگویید. زیرا اگر «ان شاء الله» بگویید، سوگند شما منعقد نمی‌شود و اگر بر خلاف سوگند خود عمل کنید، اشکالی نخواهد داشت و نیازی به کفاره نیست. یعنی اگر بگویید: «به خدا قسم که ان شاء الله چنین کاری نخواهم کرد» و سپس آن کار را انجام دهید، کفاره‌ای بر شما نیست؛ زیرا کسی که در سوگندش «ان شاء الله» بگوید، حانث نمی‌شود.

۶۸۰- وعن أبي ذرٍّ رضی اللہ عنہ قال: قال لي رسول الله ﷺ: «يا أبا ذرٍّ أراك ضعيفًا، وإني أحبُّ لك ما أحبُّ لِنَفْسِي، لا تأمرنَّ علىٰ اثنين ولا تولينَّ مالَ یتيمٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «ای ابوذر! تو را ضعیف و ناتوان می‌بینم و برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم. پس ریاستِ دو نفر را نیز نپذیر و مسؤولیت مالِ یتیم را قبول نکن».

۶۸۱- وَعَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي؟ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَىٰ مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: «يَا أبا ذرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِزْيٌ وَنَدَامَةٌ، إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا حِقِّهَا، وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا». [روایت مسلم]^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۵.

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! آیا مرا به کار (وظیفه‌ای) نمی‌گمارید؟ رسول‌الله صلی الله علیه و آله با دستش به شانهم زد و فرمود: «ای ابوذر! تو ضعیف و ناتوانی و این مسؤولیت‌ها، امانت است و روز قیامت مایه‌ی رسوایی و پشیمانی خواهد بود؛ مگر برای کسی که آن را با رعایت حق آن بپذیرد و به وظیفه‌ی خود در این مسؤولیت عمل نماید».

۶۸۴- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ، وَتَسْتَكُونُونَ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما برای رسیدن به ریاست و فرمانروایی حرص می‌ورزید، در حالی که ریاست و فرمان‌دهی در رستاخیز، مایه‌ی ندامت و پشیمانی خواهد بود».

شرح

حافظ نووی رحمته الله در باب نهی از درخواست ریاست، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به ابوذر رضی الله عنه فرمود: «ای ابوذر! تو را ضعیف و ناتوان می‌بینم و برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم. پس سرپرستی دو نفر را نیز نپذیر و مسؤولیت مال یتیم را قبول نکن». در این حدیث چهار عبارت آمده است:

نخست: این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر رضی الله عنه فرمود: «من تو را ضعیف و ناتوان می‌بینم». روشن است که این‌همه رُک‌گویی و صراحت لهجه در برابر انسان، بر او دشوار تمام می‌شود؛ یعنی اگر کسی به ما بگوید: «تو آدم ضعیفی هستی»، در ما اثر می‌گذارد. ولی امانت و خیرخواهی، چنین ایجاب می‌کند که صفت انسان را به روشنی و بدون ملاحظه به خودش بگویند تا با توجه به استعدادها و توانایی‌های خود تصمیم بگیرد. لذا ایرادی ندارد که از باب خیرخواهی به کسی بگویند که تو چنین و چنان هستی؛ البته در صورتی که هدف، طعنه زدن یا عیب‌جویی نباشد. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر رضی الله عنه فرمود: «تو، آدم ضعیف و ناتوانی هستی».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۱۴۸.

دوم: پیامبر ﷺ فرمود: «برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم». و این از خوش‌خُلُقِ پیامبر ﷺ بود که پس از بیانِ یک واقعیت تلخ برای ابوذر ﷺ، برایش توضیح داد که این سخنم، از سرِ خیرخواهی‌ست؛ زیرا «برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم».

سوم: فرمود: «پس ریاست دو نفر را نیز نپذیر». پس از باب اولی نباید ریاست افراد بیش‌تری را قبول کنی.

معنایش این‌ست که پیامبر ﷺ ابوذر را از پذیرش ریاست منع نمود؛ زیرا ابوذر ﷺ ضعیف و ناتوان بود و ریاست به انسانی توانمند و امانت‌دار نیاز دارد؛ یعنی کسی که در برابر مردم، نیرو و قدرت اجرایی داشته باشد و همین‌که دستوری بدهد، اجرا کنند؛ زیرا کسی که از نظر مردم، ضعیف و بی‌عُرْضه است، نزدشان حرمت و هیبتی ندارد و هرکس و ناکسی نسبت به او جسارت می‌کند. اما اگر کسی نسبت به آیین و شریعت الاهی، جدی و قوی باشد و از حدود الاهی تجاوز نکند و وظایفش را به‌خوبی انجام دهد، مدیر یا رییس موفقی خواهد بود.

چهارم: فرمود: «و سرپرستی مال یتیم را قبول نکن». یتیم به کسی گفته می‌شود که پدرش را قبل از سن بلوغ از دست بدهد. رسول‌الله ﷺ ابوذر را از پذیرش سرپرستی مال یتیم منع نمود؛ زیرا مال یتیم به رسیدگی و عنایت ویژه‌ای نیاز دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا

وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا ﴿۱۰﴾

به‌راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، در حقیقت آتش (جهنم) را در شکم- هایشان فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

و ابوذر ﷺ ضعیف بود و توانایی سرپرستی مال یتیم را نداشت. از این‌رو پیامبر ﷺ به او فرمود: «مسئولیت مال یتیم را قبول نکن».

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که یکی از شرایط ریاست یا مسئولیت، این‌ست که انسان، توانمند و امانت‌دار باشد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ از ریاست، به عنوان یک امانت یاد کرد و فرمود: «و این مسئولیت‌ها، امانت است». لذا اگر کسی، متخصص و

متعهد، یعنی توانا و امانت‌دار باشد، شایسته‌ی ریاست است؛ ولی که یکی هیچ‌یک از این ویژگی‌ها یا یکی از آن‌ها را ندارد، شایسته‌ی ریاست نیست.

البته باید بدانیم که هر چیزی به موقعیت و میزان نیاز بستگی دارد؛ یعنی اگر کسی در میدان نبود که هم امین باشد و هم توانا، کسی را انتخاب می‌نماییم که حداقل از دیگران، بهتر باشد و کارها و وظایف را بدون سرپرست، رها نمی‌کنیم؛ زیرا در هر صورت مردم به سرپرست یا رییس، نیاز دارند و محتاج قاضی و نیازمند کسی هستند که به مشکلات و کارهایشان رسیدگی کند. لذا واجب است که در صورت امکان کسی قبول مسؤلیت کند که هم امانت‌دار است و هم توانمند؛ و گرنه، یعنی بهترین گزینه‌ی ممکن انتخاب می‌شود. زیرا الله متعال می‌فرماید:

[التغابن: ۱۶]

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

حال اگر دو گزینه داشته باشیم که یکی امانت‌دار و ضعیف است و دیگری، توانمند و غیرمتعهد؛ یعنی در هر یک از دو نفر، عیبی وجود دارد. در چنین شرایطی کدام گزینه را انتخاب کنیم؟ در باب ریاست، گزینه‌ی توانمند بر شخص ضعیف، ترجیح داده می‌شود. زیرا آدم توانا، گاه تعهد و امانت دارد؛ اما آدم ضعیف، در ذات خود ضعیف است و طبیعت انسان تغییر نمی‌کند. لذا اگرچه امانت‌دار است، اما قدرت و توانایی کار اجرایی ندارد. از این رو شخص توانمند را که مفیدتر است، ترجیح می‌دهیم. چون مردم در عرصه‌ی مدیریت به تخصص و توانایی، نیاز بیش‌تری دارند؛ به‌ویژه در شرایط کنونی که کم‌تر کسی، از تعهد کافی برخوردار است؛ در نتیجه چشم‌پوشی از تخصص و توانایی، شرایط را بدتر می‌کند.

نظارت علمی، فنی و ناشر:

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

۸۲- باب: تشویق حاکم و سایر مدیران به انتخاب وزیران و مشاوران شایسته، و هشدار به آنها درباره‌ی هم‌نشینان و مشاوران ناباب

الله متعال می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]

دوستان، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

۶۸۳- عن أبي سعيدٍ وأبي هريرة رضي الله عنهما أنَّ رسولَ الله ﷺ قال: «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ، وَلَا اسْتَخْلَفَ مِنْ خَلِيفَةٍ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِطَانَتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَحْضُهُ عَلَيْهِ، وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحْضُهُ عَلَيْهِ وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما روایت است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد و هیچ خلیفه‌ای را به خلافت نرساند، مگر این‌که دو هم‌نشین (مشاور) برای هر یک قرار داد که یکی، او را به کار نیک فرمان می‌داد و به عمل شایسته تشویقش می‌کرد و دیگری، او را به کار بد فرا می‌خواند و به کار ناشایست تشویقش می‌نمود. و معصوم، کسی است که الله، او را - از گناه و معصیت - حفظ کند».

۶۸۴- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قال رسولُ الله ﷺ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِالْأَمِيرِ خَيْرًا، جَعَلَ لَهُ وَزِيرَ صَدِيقٍ، إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ، وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ، وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ جَعَلَ لَهُ وَزِيرَ سُوءٍ، إِنْ نَسِيَ لَمْ يُدْكَرْهُ، وَإِنْ ذَكَرَ لَمْ يُعْنَهُ». [ابوداود این حدیث را با اسناد جید (نیکو) بنا بر شرط مسلم روایت کرده است].^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه الله خیر و سعادت امیری را بخواهد، وزیری درست‌کار برای او قرار می‌دهد که وقتی امیر - حقیقت را - فراموش می‌کند، به او تذکر می‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به یاد داشته باشد، وزیرش به او

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۱۹۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۳۰۲؛ و صحیح ابی داود از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۲۵۴۴.

در مسیر درست، کمک می‌نماید. و آن‌گاه که الله جز این را برای امیر (حاکم) بخواهد، برای او وزیری ناشایست قرار می‌دهد که در هنگام فراموشی حاکم به او تذکر نمی‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به‌یاد داشته و در مسیر درست باشد، به او کمک نمی‌کند».

شرح

نووی رحمته بابتی بدین عنوان گشوده است: «تشویق حاکم و سایر مدیران به انتخاب وزیران و مشاوران شایسته، و هشدار به آن‌ها درباره‌ی هم‌نشینان و مشاوران ناشایست». سپس این آیه ذکر کرده است که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]

دوستان، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

﴿الْأَخِلَاءُ﴾ جمع «خلیل» است و به معنای دوست بسیار نزدیک و صمیمی که محبتش تمام وجود انسان را گرفته است. چنان‌که شاعر عرب می‌گوید:

قد تخللت مسلک الروح مئّی وبذا سُمّی الخلیل خلیلاً

«در روح و روان من جای گرفته و نفوذ کرده‌ای؛ از همین‌روست که دوست

خاص و صمیمی را خلیل نامیده‌اند».

این مرحله از دوستی، والاترین درجه‌ی محبت و دوستی است. از این‌رو الله متعال ابراهیم علیه السلام را به عنوان خلیل خود برگزید؛ همان‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله را نیز به عنوان خلیل و دوست خاص خود انتخاب کرد. و سراغ نداریم که الله عز و جل کسی جز این دو را به عنوان خلیل خود برگزیده باشد.

برخی از مردم می‌گویند: ابراهیم خلیل الله، محمد حبیب الله و موسی، کلیم الله. در سخن کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله را «حبیب الله» می‌نامد، این اشکال وجود دارد که خلیل بودن از حبیب بودن، والاتر است؛ یعنی مقام خلیل از مقام حبیب، بالاتر می‌باشد. لذا اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را حبیب الله، بدانیم، نه «خلیل الله»، در آن نوعی نقص یا کاستی نسبت به حق رسول الله صلی الله علیه و آله وجود دارد. زیرا خیلی‌ها از چنین مقامی برخوردارند؛ مؤمنان، نیکوکاران و افراد عادل، همه دوستان خدا هستند و الله، آن‌ها را دوست دارد. اما دوست خاص و ویژه‌ی الله، فقط ابراهیم و محمد علیهما الصلاة والسلام هستند. لذا درست، این است که بگوییم: ابراهیم خلیل الله، محمد خلیل الله و موسی، کلیم الله. ولی

برخی از مردم بدین نکته توجه نمی‌کنند؛ در صورتی که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا». یعنی: «الله مرا به عنوان خلیل و دوست ویژه‌ی خود برگزید؛ همان‌طور که ابراهیم را به عنوان خلیل خویش انتخاب کرد». هم‌چنین فرموده است: «وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَأَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ»^(۱). یعنی: «و اگر می‌خواستم کسی از امتم را به عنوان دوست ویژه و خاص خود - یعنی به عنوان خلیل خویش - برگزینم، ابوبکر ﷺ را برمی‌گزیدم». با این حال، از رسول‌الله ﷺ سؤال شد: محبوب‌ترین شخص، نزد شما کیست؟ فرمود: «ابوبکر»^(۲). لذا مقام خلیل از مقام حبیب، والاتر است. خیلی‌ها در دنیا با هم دوست صمیمی هستند، اما در آخرت با یکدیگر دشمن خواهند بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]

دوستان خیلی صمیمی، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

زیرا دوستی پرهیزگاران با یکدیگر، به‌خاطر الله متعال است. الله متعال، در قیامت سایه‌ای می‌آفریند و آن‌گاه که جز این، سایه‌ی دیگری وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد؛ از جمله: دو مسلمانی که فقط به‌خاطر خشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند. فرموده‌ی الله متعال در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی «اعراف» نشان‌گر این است که روز قیامت همه‌ی دوستان صمیمی، دشمن یکدیگر خواهند بود، جز پرهیزگاران؛ الله متعال در این آیه می‌فرماید:

﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا

دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾ [الأعراف: ۳۸]

(الله) می‌فرماید: با امت‌هایی از جن‌ها و انسان‌هایی که پیش از شما بوده‌اند، وارد دوزخ شوید. هرگاه گروهی وارد دوزخ شوند، گروه همانند خویش را نفرین می‌کنند.

الله متعال هم‌چنین می‌فرماید:

(۱) مسلم، ش: ۵۳۲. [رک: بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی ۳۶۵۴. (مترجم)]

(۲) بخاری، ش: (۳۶۶۲، ۴۳۵۸)؛ و مسلم، ش: ۲۳۸۴.

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾

[البقرة: ۱۶۶]

آن‌گاه که پیشوایان از پیروانشان، اظهار بیزاری کنند و (پیروان باطل) عذاب الله را ببینند و تمام وسایل نجات بریده شود (و دستشان، از همه‌جا کوتاه گردد).

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: منظور از وسایل نجات، محبتی‌ست که در دنیا به یکدیگر داشته‌اند؛ این محبت در آخرت، متلاشی می‌شود و از میان می‌رود.

باید دانست که الله متعال بنده‌اش را می‌آزماید؛ بدین‌سان که گاه دوستان نیک و شایسته‌ای برایش مقدر می‌کند که او را به سوی خیر و نیکی فرا می‌خوانند و از کارهای زشت باز می‌دارند و در انجام کارهای نیکی که توانش را ندارد، به او کمک می‌نمایند. هم‌چنین برخی از بندگانش را به صورتی دیگر، یعنی بر عکس این حالت، آزمایش می‌نماید. از این‌رو در حدیث آمده است: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُجَالِلُ»^(۱) یعنی: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد».

پیامبر صلی الله علیه و آله هم‌چنین فرموده است: «إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ، إِمَّا أَنْ يُحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً. وَنَافِخِ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يَحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا مُنْتِنَةً»^(۲) یعنی: «مثال هم‌نشینی نیک و هم‌نشینی بد، مانند دارنده‌ی مشک (عطار) و دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر است؛ دارنده‌ی مشک (عطار)، یا از آن به تو می‌بخشد و یا از او مشک می‌خردی یا از او بوی خوشی به تو می‌رسد؛ ولی دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر، یا لباست را می‌سوزاند یا بوی بدی از او به تو می‌رسد».

در حدیث عایشه رضی الله عنها که مؤلف رحمته الله آن را ذکر کرده، آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه الله خیر و سعادت امیری را بخواهد، وزیری درست‌کار برای او قرار می‌دهد که وقتی امیر - حقیقت را - فراموش می‌کند، به او تذکر می‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۵۴۵؛ السلسله الصحیحه، ش: ۹۲۷؛ آلبانی در مشکاه المصابیح، ش: ۵۰۱۹ این حدیث را حسن دانسته است. ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۷۱، همین کتاب.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۱۰۴، ۵۵۳۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۸. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۶۷]

را به یاد داشته باشد، وزیرش به او در مسیر درست، کمک می‌نماید. و آن‌گاه که الله جز این را برای امیر (حاکم) بخواهد، برای او وزیری ناشایست قرار می‌دهد که در هنگام فراموشی حاکم به او تذکر نمی‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به یاد داشته و در مسیر درست باشد، به او کمک نمی‌کند».

پیامبر ﷺ هم چنین فرموده است: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد و هیچ خلیفه‌ای را به خلافت نرساند، مگر این‌که دو هم‌نشین (مشاور) برای هر یک قرار داد که یکی، او را به کار نیک فرمان می‌داد و به عمل شایسته تشویقش می‌کرد و دیگری، او را به کار بد فرا می‌خواند و به کار ناشایست تشویقش می‌نمود. و معصوم، کسی است که الله، او را - از گناه و معصیت - حفظ کند».

این، چیزی است که به تجربه ثابت شده و چه بسا خود، آن را دیده‌ایم. برخی از حکام و فرمانروایان در ذات خود آدم‌های خوبی هستند، اما مشاوران نابابی دارند که ایشان را از انجام کارهای نیک باز می‌دارند و کارهای زشت را در نظرشان نیک و شایسته نشان می‌دهند. و بر عکس، برخی از حکام و فرمانروایان در ذات خود، خوب نیستند؛ اما مشاوران نیک و شایسته‌ای دارند که آن‌ها را به سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شوند و بدین‌سان محبت و دوستی دو جانبه‌ای در میان حاکم و مردم ایجاد می‌کنند.

حال که تأثیر دوستان و مشاوران بر حکام و فرمانروایان، این‌گونه است، پس وضعیت خود را بررسی کنیم و بنگریم با چه کسانی دوستی و معاشرت داریم؛ اگر دوستانمان ما را به سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شوند، در انجام کارهای نیک تشویقمان می‌کنند، به هنگام فراموشی، به ما تذکر می‌دهند و نکته‌ای به ما می‌آموزند، پس باید دوستی خود با آن‌ها را حفظ کنیم. اما اگر می‌بینیم که دوستانمان به موفقیت و رستگاری ما یا نابودی و شکستمان اهمیت نمی‌دهند و چنین مسایلی برایشان مهم نیست یا حتی اسباب شکست و بدبختی ما را فراهم می‌کنند، چه دلیلی وجود دارد که هم‌چنان با آنان رابطه داشته باشیم؛ بلکه باید از آن‌ها دوری نماییم که به‌راستی چنین دوستانی، سمّ کُشنده هستند. هرگز به چنین افرادی نزدیک نشویم؛ بلکه همان‌طور که از شیرِ درنده فرار می‌کنیم، از این‌ها نیز فرار نماییم. آدمِ موفق، مانند سنگ، بی‌حرکت و بی‌احساس نیست؛ بلکه مانند شیشه صاف و بی‌آلایش است که می‌توان آن سویس را دید؛ یعنی آدمِ موفق، زیرک است و نفع و ضررش را از ورای محیط زندگی‌اش می‌بیند

و درک می‌کند. از این رو به چیزی روی می‌آورد که برایش مفید و سودمند است و از چیزی که برایش زیان دارد، دوری می‌کند.

۸۳- باب: نهی از واگذاری ریاست، قضاوت و دیگر پُست‌های اداری و قضایی به کسانی که خود، خواهان چنین مسئولیت‌هایی هستند

۶۸۵- عن أبي موسى الأشعريؓ قال: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَا وَرَجُلَانِ مِنْ بَنِي عَمِّي، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْنَا عَلَى بَعْضِ مَا وَلَاكَ اللَّهُ ﷻ، وَقَالَ الْآخَرُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّا وَاللَّهِ لَا نُؤَيِّي هَذَا الْعَمَلَ أَحَدًا سَأَلَهُ أَوْ أَحَدًا حَرَصَ عَلَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعریؓ می‌گوید: با دو تا از پسرعموهایم نزد پیامبرؐ رفتم؛ یکی از پسرعموهایم عرض کرد: ای رسول‌خدا! مسؤولیت بخشی از آنچه را که الله ﷻ شما را سرپرست آن قرار داده است، به ما بسپار. و دیگری نیز همین را گفت. پیامبرؐ فرمود: «به الله سوگند، ما ریاست و سرپرستی را به کسی که خودش آن را درخواست کند یا به کسی که مشتاق آن باشد، واگذار نمی‌کنیم».

شرح

مؤلف رحمته بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از واگذاری ریاست، قضاوت و دیگر پُست‌های اداری و قضایی به کسانی که خود، خواهان چنین مسؤولیت‌هایی هستند».

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبرؐ به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچ‌گاه خواستار امارت (ریاست) نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست به امارت برسی، در مسیر امارت از سوی الله یاری می‌شوی و اگر به درخواست خود به امارت برسی، با آن تنها می‌مانی (و از کمک و یاری الله عز وجل محروم می‌گردد)».

هم‌چنین حاکم یا ولی امر باید بدین نکته توجه کند که اگر کسی از او درخواست کرد که وی را به عنوان امیر یک منطقه تعیین کند یا ریاست یک نهاد حکومتی را به او واگذار نماید، درخواستش را نپذیرد؛ اگرچه متقاضی، شایستگی چنین مسؤولیتی را داشته باشد. زیرا همان‌گونه که در حدیث ابوموسی رضی الله عنه آمده است: پیامبرؐ به دو نفری

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۱۴۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۳.

که خواهان چنین مسؤولیتی بودند، فرمود: «به الله سوگند، ما ریاست و سرپرستی را به کسی که خودش آن را درخواست کند یا به کسی که مشتاق آن باشد، واگذار نمی‌کنیم». دلیلش، اینست که شاید هدف درخواست‌کننده از چنین تقاضایی، منافع شخصی یا کسب قدرت باشد، نه منافع عمومی و رسیدگی به مشکلات و نیازهای مردم. هم‌چنین اگر کسی، از وزیر دادگستری بخواهد که او را به عنوان قاضی یا دادستان فلان منطقه منصوب کند، تقاضایش رد می‌شود و چنین مسؤولیتی به او نمی‌دهند. البته درخواست انتقال از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر و موارد مشابهش، در این حدیث نمی‌گنجد و مشمول این حکم نمی‌شود. زیرا متقاضی انتقال، پیش‌تر این مسؤولیت را دریافت کرده و اینک فقط خواهان انتقال به منطقه‌ای دیگر است. اما اگر بنا بر دلایل و شواهد موجود، روشن شود که هدفش از درخواست انتقال، سیطره‌جویی بر مردم آن منطقه می‌باشد، درخواستش پذیرفته نمی‌گردد. چراکه اعمال به نیت‌ها بستگی دارند. شاید این پرسش مطرح شود که پس چرا یوسف علیه السلام از پادشاه مصر خواست که او را سرپرست خزانه‌های آن سرزمین بگرداند؟ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۵۴]

(یوسف) گفت: مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار بده؛ به‌راستی که من نگهبان و خزانه‌دار (آگاهی هستم).

برای این پرسش دو پاسخ داریم:

نخست: در صورتی که شریعت یا حکمی از احکام شرعی امت‌های گذشته، مخالف شریعت ما باشد، بی‌اعتبار است و حکم شریعت خودمان اعتبار دارد؛ بنا بر قاعده‌ی اصولی‌ها که: «احکام شرعی امت‌های گذشته برای ما نیز معتبر است؛ البته در صورتی که در شریعت ما به خلاف آن حکم نشده باشد». اما در این مورد حکم شریعت ما بر خلاف شریعت یوسف علیه السلام است؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما ریاست و سرپرستی را به کسی که خودش آن را درخواست کند یا به کسی که مشتاق آن باشد، واگذار نمی‌کنیم».

دوم: یوسف علیه السلام شاهد تباہ شدن اموال عمومی بود و می‌دید که نسبت به اموال عمومی کوتاهی و حتی خیانت می‌شود؛ لذا برای نجات مردم، این درخواست را مطرح کرد. بنابراین، اگر هدف از چنین درخواست‌هایی، برطرف کردن مشکلات ناشی از

سوءمدیریت یا عمل کرد نامناسب مسؤلان فعلی باشد، تقاضای چنین مسؤولیت‌هایی ایرادی ندارد؛ البته در صورتی که کسی دیگر شایسته‌ی چنین مسؤولیتی نباشد. زیرا عثمان بن ابی‌العاص به رسول‌الله ﷺ گفت: مرا پیش‌نماز قوم و طایفه‌ام قرار دهید. و رسول‌الله ﷺ فرمود: «أَنْتَ إِمَامُهُمْ»^(۱) یعنی: «تو، امام (پیش‌نماز) ایشان هستی». لذا ولی امر، دقت کند و بنگرد که چه عاملی این شخص را بر آن داشته است که درخواست پُست اداری یا قضایی مطرح نماید؛ و آن‌گاه هر چه مصلحت دید، حکم کند.

(۱) سنن النسائی، ش: ۶۷۲؛ و أبو داود، ش: ۵۳۱؛ آل‌بانی رحمته در إرواء الغلیل، ش: ۱۴۹۲ این حدیث را صحیح دانسته است.

۱- کتاب: ادب

۸۴- باب: حیا و فضیلت آن، و تشویق به آراسته شدن به شرم و آزرَم

۶۸۶- عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَهُوَ يَعْظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعُهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از کنار یکی از انصار گذشت که برادرش را درباره‌ی شرم و حیا پند می‌داد - و می‌گفت: از شرم و حیاى خود، کم کن. - رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «او را به حال خود بگذار؛ زیرا حیا، بخشی از ایمان است».

۶۸۷- وعن عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِالْخَيْرِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

وفي رواية لمسلم: «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ خَيْرٌ». ترجمه: عمران بن حصین رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «حیا نتیجه‌ای جز خیر و خوبی به ارمغان نمی‌آورد».

و در روایت مسلم آمده است: «شرم و حیا، سراسر خیر و نیکی ست».

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ بخشی به نام «ادب» گشوده و ذیل آن، این موضوع را باب کرده است: «حیا و فضیلت آن، و تشویق به شرم و آزرَم».

ادب: به منش یا اخلاقی می‌گویند که انسان بر اساس آن عمل می‌کند؛ و انواع فراوانی دارد:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۷.

بخشندگی، شجاعت، پاک‌ی دل، شرح صدر، گشاده‌رویی و امثال آن. لذا ادب، عبارت است از اخلاق نیکی که انسان، به آن آراسته می‌شود؛ مانند حیا که ویژگی پسندیده‌ای است.

شرم و حیا، یک ویژگی درونی است که انسان را به انجام کارهای نیک و پسندیده و دوری از کارهای زشت و ناپسند وادار می‌سازد؛ لذا آدم باحیا از انجام کارهایی که بر خلاف کمال و مردانگی است، از مردم شرم می‌کند و اگر مرتکب عمل حرامی شود، نزد الله ﷻ شرمنده می‌گردد؛ هم‌چنین به‌خاطر ترک عمل واجب، از الله متعال حیا می‌نماید و چون کار پسندیده‌ای را ترک کند، از مردم، خجالت می‌کشد.

حیا، بخشی از ایمان است؛ چنان‌که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ از کنار یکی از انصار گذشت که برادرش را درباره‌ی شرم و حیا پند می‌داد. رسول الله ﷺ فرمود: «حیا، بخشی از ایمان است».

رسول الله ﷺ در حدیثی دیگر فرموده است: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن "لا اله الا الله" می‌باشد و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سر راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود».^(۱)

می‌بینیم که انسان باحیا، سر به راه است و راه درست و مستقیم را می‌رود؛ نه سبک راه می‌رود که سرزنش شود و نه خود را موش‌مردگی می‌زند که سزاوار نکوهش گردد؛ بلکه وقار و متانت دارد و وقتی سخن می‌گوید، مؤدبانه حرف می‌زند و در حدّ توانش سخنان سنجیده و پسندیده‌ای می‌گوید.

اما آدم بی‌حیا، هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد؛ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ التُّبَّوَةِ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»^(۲) یعنی: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته گرفته‌اند، این است که: اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن».

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۲۷.

(۲) بخاری، ش: ۳۴۸۴، ۶۱۲۰.

پیامبر ﷺ از دوشیزگان زیر چادر، شرم و حیای بیش‌تری داشت؛ اما از بیان حق و حقیقت، شرم نمی‌کرد و بی‌آن‌که از کسی پروا کند، حق را آشکارا بیان می‌نمود. البته آن‌جا که حق ضایع نمی‌شد، از همه باحیاط‌تر بود. لذا سعی کنیم خود را به شرم و حیا و دیگر ارزش‌های اخلاقی بیاراییم.

۶۸۸- عن أبي هريرة رضي الله عنه أنَّ رسولَ الله ﷺ قال: «الإيمانُ بضعٌ وسبعون، أو بضعٌ وستون شعبةً، فأفضلها قولُ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، وأدناها إماطةُ الأذى عن الطَّرِيقِ، والحِباءُ شُعبةٌ مِنَ الإيمانِ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی یا شصت و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن «لا إله إلا الله» می‌باشد و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی یا شصت و اندی بخش دارد». راوی شک کرده است که آیا پیامبر ﷺ هفتاد و اندی فرمود یا شصت و اندی؟ فرمود: «برترین بخش ایمان، گفتن «لا إله إلا الله» می‌باشد و پایین‌ترین بخش آن، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود». آخرین بخش حدیث، شاهد موضوع است.

پیامبر ﷺ در این حدیث بیان فرموده که ایمان، بخش‌های فراوانی دارد؛ هفتاد و چند بخش یا شصت و چند بخش. البته رسول‌الله ﷺ همه‌ی این بخش‌ها را بیان نفرمود تا انسان، خود برای شناخت آن‌ها تلاش کند و نصوص و متون کتاب و سنت را برای شناسایی بخش‌های گوناگون ایمان، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۵؛ و صحیح بخاری، ش: ۹. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۱۲۷ ذکر شد.

آموخته‌هایش از کتاب و سنت عمل نماید. موارد زیادی در قرآن و سنت وجود دارد که الله و پیامبرش به صورت مبهم ذکر کرده‌اند؛ حکمتش اینست که انسان‌های مشتاق و علاقه‌مند از افراد بی‌علاقه، جدا شوند.

به عنوان مثال: شب قدر در دهه‌ی اخیر رمضان یا در هفت شب پایانی این ماه مبارک است؛ اما به‌طور دقیق مشخص نیست که کدام شب می‌باشد تا مردم با اشتیاق بیش‌تری به امید این شب، همه‌ی شب‌ها را در عمل و عبادت سپری کنند. زیرا اگر شب قدر مشخص بود، مردم همان شب را عبادت می‌کردند و از سایر شب‌ها غافل می‌شدند. ساعت پذیرش دعا در روز جمعه نیز همین‌گونه است: «فِيهَا سَاعَةٌ لَا يُوَفَّقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَسْأَلُ اللَّهَ شَيْئًا، إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ»^(۱) یعنی: «در روز جمعه ساعتی وجود دارد که اگر بنده‌ی مسلمان در آن لحظه نماز بخواند و دعا کند، الله متعال دعایش را می‌پذیرد و خواسته‌اش را برآورده می‌سازد». البته این ساعت یا این لحظه نیز مبهم و نامشخص است تا مردم برای یافتن آن، تلاش نمایند و لحظات و بخش زیادی از این روز را در نماز و دعا سپری نمایند. چنان‌که در هر شب نیز چنین لحظه‌ای برای اجابت دعا وجود دارد و هرکس در آن لحظه دعا کند، دعایش پذیرفته می‌شود.

پیامبر ﷺ هم چنین فرموده است: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^(۲) یعنی: «الله نود و نه اسم دارد؛ یعنی یکی کم‌تر از صد. هر کس آن‌ها را برشمارد، وارد بهشت می‌شود». و این نود و نه اسم را ذکر نکرد تا برای شناخت آن‌ها در متون کتاب و سنت تلاش کنیم و از این فضیلت بزرگ برخوردار شویم. البته روایتی که در آن، نود و نه اسم، ذکر شده، ضعیف است؛ لذا حجت نیست. این که رسول الله ﷺ فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی یا شصت و اندی بخش دارد»، و بخش‌های مختلف آن را ذکر نکرد، برای اینست که ما برای شناخت این بخش‌ها در کتاب و سنت به بررسی پردازیم و سپس به آن‌ها عمل کنیم. این، از فرزاندگی و حکمتی‌ست که الله ﷻ به پیامبرش عنایت فرمود.

(۱) بخاری، ش: (۹۳۵، ۵۲۹۵)؛ و مسلم، ش: (۷۵۷، ۸۵۲).

(۲) بخاری، ش: (۲۷۳۶، ۷۳۹۲)؛ و مسلم، ش: ۲۶۷۷.

پیامبر ﷺ درباره‌ی بخش‌های ایمان فرموده است: «برترینش، گفتن "لا إله إلا الله" می‌باشد». اگر هفت آسمان و هفت زمین و همه‌ی مخلوقات را بسنجند، باز هم این کلمه‌ی بزرگ بر همه‌ی آن‌ها برتری می‌یابد؛ زیرا بزرگ‌ترین کلمه، یعنی کلمه‌ی توحید است که انسان با گفتن آن، مسلمان می‌شود و اگر از گفتن آن امتناع ورزد، کافر می‌گردد. پس "لا إله إلا الله" حدّ فاصل میان کفر و ایمان است. از این رو والاترین و برترین بخش ایمان به‌شمار می‌آید. "لا إله إلا الله" یعنی معبود برحق و راستینی جز الله وجود ندارد و همه‌ی معبودانی که جز الله یکتا و بی‌همتا پرستش می‌شوند، باطلند و الله، یگانه معبود برحق است. لذا الله ﷻ حق است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ

[الحج: ۶۲]

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۶۲﴾

زیرا الله، (پروردگار) برحق و راستین است و بی‌گمان آنچه جز او می‌خوانند، باطل می‌باشد و به‌راستی الله، والای بزرگ است.

ایمان به این توحید بزرگ، یعنی ایمان به این‌که معبود راستینی جز الله وجود ندارد، شامل این اعتقاد نیز می‌شود که: خالقِ جز الله، رازقی جز الله، و مدبری جز الله وجود ندارد و هیچ‌کس جز الله، مالک نفع و ضرر نیست.

ایمان به توحید بزرگ، ایمان به اسماء و صفات الاهی را نیز در برمی‌گیرد؛ لذا تنها کسی پرستش می‌شود که شایسته‌ی عبادت و پرستش است و کسی جز خالق ﷻ شایسته‌ی عبادت و پرستش نیست. از این رو "لا إله إلا الله" برترین بخش ایمان است و کسی که فرجامش، با گفتن این کلمه‌ی بزرگ باشد، در جرگه‌ی بهشتیان قرار می‌گیرد. زیرا در حدیث آمده است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ مِنَ الدُّنْيَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^(۱) یعنی: «هرکس، آخرین سخنش در دنیا "لا إله إلا الله" باشد، وارد بهشت می‌شود». از الله متعال می‌خواهیم که خاتمه‌ی ما را با گفتن این کلمه‌ی بزرگ قرار دهد؛ به‌یقین او، بر هر کاری توانست.

(۱) صحیح است؛ روایت: ابوداود (۳۱۱۶)؛ احمد در مسندش (۵/۲۳۳، ۲۴۷) به‌نقل از معاذ ﷺ.

«و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سر راه است». لذا به گستردگی دامنه‌ی ایمان پی می‌بریم و درمی‌یابیم که دامنه‌ی ایمان، همه‌ی کارهای نیک و شایسته را در برمی‌گیرد.

«و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود». شرم و حیا، نوعی سر به زیر بودن درونی‌ست که انسان را از انجام کارهایی که مردم نمی‌پسندند، شرم‌نده می‌کند و بر دو گونه است: شرم از خدا، و شرم از خلق خدا؛ شرم از خدا، بنده را بر آن می‌دارد که از الله تعالی اطاعت کند و از معصیت و نافرمانی او دوری نماید. نتیجه‌ی شرم از خلق خدا، بزرگ‌منشی و مردانگی‌ست؛ یعنی کسی که از خلق خدا شرم کند، کارهایی انجام می‌دهد که از نظر مردم، نیک و پسندیده است و از انجام کارهایی که مردم، بد می‌دانند، دوری می‌نماید. هر دو نوع شرم و حیا، جزو ایمان است. از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی ایمان سؤال شد که چیست؟ فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ». ^(۱) فرمود: «ایمان، این‌ست که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». از جمع‌بندی این دو حدیث، بدین نتیجه می‌رسیم که همان‌گونه که اهل سنت و جماعت، معتقدند، ایمان شامل عقیده، گفتار و کردار می‌شود؛ به عبارت دیگر، ایمان یعنی عمل قلبی - عقیده و کردار قلبی - و نیز اقرار به زبان و عمل با اندام و جوارح. گفتن "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، اقرار به زبان است؛ و برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سر راه، عمل با اندام و جوارح می‌باشد و شرم و حیا، عملی قلبی‌ست و ایمان به فرشتگان و کتاب‌های الهی، اعتقاد قلبی‌ست». پس همان‌گونه که اهل سنت و جماعت معتقدند ایمان شامل چهار بخش می‌شود: اعتقاد قلب، عمل قلب، اقرار به زبان و عمل با اندام و جوارح. چنان‌که دلایل فراوانی از کتاب و سنت در این‌باره وجود دارد.

در این حدیث به فضیلت برداشتن خار و خاشاک و هر چیز آزاردهنده‌ای از سر راه تصریح شده است؛ زیرا چنین عملی، بخشی از ایمان است. پس به انجام چنین عملی اهمیت دهید تا بر ایمانتان افزوده شود و به کمال ایمان دست یابید. هرگاه در

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۶۱. (مترجم)]

مسیر می‌روید و سنگ، شیشه، چوب، میخ و خاری می‌بینید، آن را بردارید؛ زیرا چنین عملی جزو ایمان است. اما اگر ماشین را وسط خیابان متوقف کنید یا به هر طریقی سدّ معبر نمایید، در حقیقت چیز آزاردهنده‌ای سر مردم گذاشته‌اید و این، در ایمان انسان، خلل ایجاد می‌کند. زیرا همان‌طور که برداشتن اشیای آزاردهنده از سر راه، عبادت و بخشی از ایمان است، گذاشتن هر چیز آزاردهنده‌ی در مسیر مردم، معصیت و مخالف ارزش‌های ایمانی‌ست که مایه‌ی نقص ایمان می‌باشد. پس بر همه‌ی ما واجب است که زنده‌دل باشیم و چنین مسایلی را درک کنیم و به آن اهمیت دهیم.

برخی از مردم بدون توجه ماشین خود را هر جا که شد، پارک می‌کنند؛ اما هیچ اهمیت نمی‌دهند که این کار، رفت و آمد مردم یا سایر خودروها را مختل می‌کند. این، ویژگی مؤمن نیست؛ بلکه مؤمن، زنده‌دل است و چنین مسایلی را درک می‌کند و به آن اهمیت می‌دهد؛ لذا برای مردم همان چیزی را می‌پسندد که برای خود می‌پسندد. پس چرا و چگونه برخی از مردم، ماشین خود را هر طور یا هر جا که شد، پارک می‌کنند و مسیر رفت و آمد دیگران را می‌بندند؟! حتی ماشین خود را در خیابان کم‌عرض جلوی درب مسجد می‌گذارند؛ آن‌هم روز جمعه! لذا وقتی مردم از مسجد بیرون می‌آیند، راه، بسته یا تنگ است.

لذا به برداشتن چیزهای آزاردهنده از مسیر رفت و آمد مردم، اهمیت دهید و اگر امکان برداشتن آن برای شما وجود داشت، مثلاً سنگ بزرگی بود یا امثال آن، با ارگان‌های ذی‌ربط مثل شهرداری تماس بگیرید و موضوع را پی‌گیری کنید. این، یعنی همکاری با یکدیگر در مسیر تقوا و پرهیزگاری. شرم و حیا، بخشی از ایمان است و کسی که حیا دارد، نزد مردم سخنان بی‌شرمانه نمی‌گوید یا کارهای بی‌شرمانه انجام نمی‌دهد؛ بلکه سنگین، متین و باوقار است.

۶۸۹- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم أشدَّ حياءً من العذراء في خدرها، فإذا رأى شيئاً يكرهه عرفناه في وجهه. [متفق عليه] (۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم از دوشیزگان پرده نشین شرم و حیای بیش تری داشت و وقتی چیزی می دید که دوست نداشت، از تغییر چهره اش متوجه می شدیم. (اما به سبب شرم، چیزی نمی گفت).

قَالَ الْعُلَمَاءُ: حَقِيقَةُ الْحَيَاءِ خُلُقٌ يَبْعَثُ عَلَى تَرْكِ الْقَبِيحِ، وَيَمْنَعُ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي حَقِّ ذِي الْحَقِّ. وَرَوَيْنَا عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْجُنَيْدِ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: الْحَيَاءُ: رُؤْيَةُ الْآلَاءِ - أَيِ التَّعَمُّ - وَرُؤْيَةُ التَّقْصِيرِ، فَيَتَوَلَّدُ بَيْنَهُمَا حَالَةٌ تُسَمَّى حَيَاءً.

[ترجمه: علما گفته اند: حیا در حقیقت، خوی و سرشتی است که انسان را به ترک اعمال زشت برمی انگیزد و از کوتاهی در ادای حق صاحبان حقوق باز می دارد. از ابوالقاسم، جنید رضي الله عنه روایت کرده ایم که گفته است: حیا، دیدن نعمت ها و مشاهده ی کوتاهی های خویشتن است و در میان آن دو، حالتی پدید می آید که شرم و حیا نامیده می شود.]

شرح

نووی رحمته الله در باب شرم و حیا و فضیلت آن، سخنی بدین مضمون از ابوسعید خدری رضي الله عنه نقل کرده که فرموده است: «رسول الله صلى الله عليه وسلم از دوشیزگان پرده نشین شرم و حیای بیش تری داشت». دختر زیر چادر یا زن پرده نشینی که ازدواج نکرده است، بیش از سایر زنان، شرم و حیا دارد؛ زیرا با مردان ارتباط و معاشرت نداشته و شرم و حیایش نریخته است؛ اما رسول الله صلى الله عليه وسلم از دختران زیر چادر نیز شرم و حیای بیش تری داشت. اما وقتی چیزی می دید که خوشش نمی آمد، از روی شرم و حیا چیزی نمی گفت؛ اما از چهره اش مشخص می شد که از آن، خوشش نیامده است.

مؤمن نیز باید این گونه باشد؛ یعنی شرم و حیا داشته باشد، بی شرمی و سبک سری نکند و عملی انجام ندهد که باعث خجالت و شرمندگی اش شود یا انگشت نقد و انتقاد یا خرده گیری دیگران را به سوی خود دراز کند؛ البته این بدین معنا نیست که مؤمن، احساس و عاطفه ندارد؛ بلکه اگر مسأله ی ناراحت کننده ی ببیند، متأثر می شود؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۵۶۲، ۶۱۰۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۲۰.

زیرا شعور و احساس دارد و کودن و بی‌احساس نیست. متأثر شدن، خوب است؛ اما باید آن قدر شرم و حیا داشته باشیم که واکنش بی‌شرمانه‌ای از ما سر نزنند.

ناگفته نماند که شرم و حیا، نباید مانع از پرسیدن سؤال‌هایی شود که دانستن آن واجب است؛ خودداری از پرسیدن سؤال‌های دینی، حیا نیست؛ بلکه نشانه‌ی ناتوانی و ضعف است. زیرا الله متعال از بیان حق و حقیقت، شرم نمی‌کند.

ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «زنان انصار، چه زنان خوبی هستند؛ شرم و حیا آن‌ها را از تفقه و پژوهش در دین باز نمی‌دارد.»^(۱) به همین خاطر، گاه یک زن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و سؤالی می‌پرسید که مردان از ذکر آن، خجالت می‌کشند. لذا انسان باید درباره‌ی دینش بپرسد و خجالت نکشد.

چنان‌که ماعز بن مالک رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به ارتکاب زنا، اقرار کرد. او اعتراف نمود و گفت: مرتکب زنا شده‌ام. اما پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. دوباره اعتراف کرد؛ باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. باری دیگر آمد و اعتراف نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به امید این‌که توبه‌اش را به درگاه خداوند تعالی ببرد و الله متعال نیز توبه‌اش را بپذیرد، از او روی می‌گرداند و به اعترافش ترتیب اثر نمی‌داد. و چون مرتبه‌ی چهارم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، ایشان به بررسی موضوع پرداخت و از او پرسید: «آیا دیوانه شده‌ای؟» گفت: «خیر، ای رسول خدا!». فرمود: «آیا می‌دانی زنا چیست؟» پاسخ داد: بله؛ یعنی انسان همان عمل جایزی را که با همسرش انجام می‌دهد، با زنی بیگانه که حرام است، انجام دهد. رسول الله صلی الله علیه و آله بدون کنایه و با صراحت تمام از او پرسید: «أَنْكُتْهَا؟» یعنی بدون کنایه یا بی‌آن‌که از این عمل به جماع و هم‌بستری و امثال آن تعبیر کند، از او پرسید که آیا دخول انجام شده است؟ ماعز رضی الله عنه اقرار نمود و گفت: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «حَتَّى غَابَ ذَلِكَ مِنْكَ فِي ذَلِكَ مِنْهَا كَمَا يَغِيبُ الْمِرْوَدُ فِي الْمَكْحَلَةِ وَالرِّشَاءُ فِي الْبِئْرِ؟»^(۲) یعنی: «آیا به‌گونه‌ای که آلت تناسلی تو در آلت تناسلی او فرو رفت؛ مانند میلِ سرمه که در سرمه‌دان فرو می‌رود و طنابِ دلو که وارد چاه می‌شود؟» پاسخ داد: بله.

(۱) مسلم، ش: ۳۳۲.

(۲) روایت ابوداود، ش: ۴۴۲۸؛ اصل این روایت در صحیحین نیز آمده است.

چنین سخنانی گرچه در اصل خود شرم‌آور است، اما در چنین مواردی که هدف، روشن شدن حقیقت است، نباید از گفتن آن شرم کرد. چنان‌که ام‌سلیم رضی الله عنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! الله متعال از بیان حق شرم نمی‌کند؛ اگر زنی احتلام شود، آیا غسل بر او واجب است؟ فرمود: «نَعَمْ إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ».^(۱) یعنی: «بله؛ هنگامی که آب ببیند». گاه مرد نیز از طرح چنین پرسشی خجالت می‌کشد؛ به‌ویژه اگر در میان جمع باشد. اما ام‌سلیم رضی الله عنها که می‌خواست حکم شرعی‌اش را بداند، این سؤال را پرسید و شرم و حیا او را از پژوهش و تفقه در دین باز نداشت.

لذا شرم و حیایی که انسان را از پرسیدن درباره‌ی مسایل شرعی باز دارد، شرم و حیا نیست؛ بلکه ترس و ناتوانی، و از سوی شیطان است. پس بدون خجالت و شرمندگی مسایل دینی خود را پرسید. البته ناگفته پیداست که شرم و حیا در رابطه با مسایل غیرواجب، از بی‌شرمی و بی‌حیایی بهتر است: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ الثُّبُوءِ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحِي فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ».^(۲) یعنی: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته گرفته‌اند، این است که: اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن».

بی‌شرمی برخی از مردم به جایی رسیده که در کوچه و خیابان سخنان بی‌شرمانه‌ای می‌گویند یا کارهای بی‌شرمانه‌ای انجام می‌دهند. خلاصه این‌که انسان باید، شرم و حیا داشته باشد؛ اما برای دانستن مسایل دینی‌اش یا برای درک حقیقت، خجالت نکشد.

(۱) بخاری، ش: (۱۳۰، ۲۸۲، ۳۳۲۸، ۶۰۹۱، ۶۱۲۱)؛ و مسلم، ش: ۳۱۳.

(۲) بخاری، ش: ۳۴۸۴، ۶۱۲۰.

۸۵- باب: رازداری و حفظ اسرار دیگران

الله متعال می فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

و به پیمان‌ها وفا نمایند که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

۶۹۰- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَشْرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّجُلُ يُفْضِي إِلَى الْمَرْأَةِ وَتُفْضِي إِلَيْهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا». [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت بدترین جایگاه را نزد الله، مردی دارد که با همسرش هم‌بستر می‌شود و زنش با او هم‌خواب می‌گردد و آن‌گاه مرد، راز زن را فاش می‌کند».

۶۹۱- وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن عمر رضي الله عنه حين تأيئت بنته حفصة رضي الله عنها قال: لقيت عثمان بن عفان رضي الله عنه، فعرضت عليه حفصة فقلت: إن شئت أنكحتك حفصة بنت عمر؟ قال: سأنظر في أمري فليث ليالي، ثم لقيني، فقال: قد بدا لي أن لا أتزوج يومي هذا، فلقيت أبا بكر الصديق رضي الله عنه، فقلت: إن شئت أنكحتك حفصة بنت عمر، فصمت أبو بكر رضي الله عنه، فلم يرجع إلي شيئاً، فكنت عليه أوجدت مني على عثمان، فلبثت ليالي، ثم خطبها النبي ﷺ فأنكحها إياه، فلقيني أبو بكر فقال: لعلك وجدت علي حين عرضت علي حفصة فلم أرجع إليك شيئاً؟ فقلت: نعم. قال: فإنه لم يمنعني أن أرجع إليك فيما عرضت علي إلا أنني كنت علمت أن النبي ﷺ ذكرها، فلم أكن لأفشي سر رسول الله ﷺ، ولو تركها النبي ﷺ لقبلتها. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می گوید: عمر رضي الله عنه هنگامی که دخترش حفصة رضي الله عنها بیوه شد، گفت: عثمان بن عفان رضي الله عنه را دیدم و ازدواج با حفصة را به او پیشنهاد کردم و گفتم: اگر بخواهی، دخترم حفصة را به ازدواج تو در می‌آورم. پاسخ داد: در این باره فکر

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۳۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۰۰۵.

می‌کنم. چند شب منتظر ماندم؛ آن‌گاه عثمان نزد آمد و گفت: برایم روشن شد که بهتر است فعلاً ازدواج نکنم. - عمر رضی الله عنه می‌گوید: - سپس ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دیدم و به او گفتم: اگر بخواهی، دخترم حفصه را به ازدواج تو درمی‌آورم. ابوبکر رضی الله عنه سکوت کرد و پاسخی به من نداد. لذا از ابوبکر بیش‌تر از چیزی ناراحت شدم که از عثمان ناراحت شده بودم. چند شب منتظر ماندم. سپس رسول‌الله صلی الله علیه و آله از حفصه خواستگاری کرد و حفصه را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآوردم. آن‌گاه ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و گفت: فکر می‌کنم هنگامی که ازدواج با حفصه را به من پیشنهاد کردی و من پاسخی به تو ندادم، از من ناراحت شدی؟ گفتم: بله. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: تنها چیزی که مرا از پاسخ دادن به تو باز داشت، این بود که می‌دانستم رسول‌الله صلی الله علیه و آله از تصمیمش درباره‌ی ازدواج با حفصه سخن گفته است و نمی‌خواستم راز رسول‌الله صلی الله علیه و آله را فاش کنم. البته اگر رسول‌الله صلی الله علیه و آله از تصمیمش منصرف می‌شد و با حفصه ازدواج نمی‌کرد، من او را می‌پذیرفتم.

۶۹۲- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كُنَّ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عِنْدَهُ، فَأَقْبَلْتُ فَاطِمَةَ رضي الله عنها تَمْشِي، مَا تُخْطِي مِشْيَتَهَا مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَيْئًا، فَلَمَّا رَأَاهَا رَحَبَ بِهَا وَقَالَ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي»؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ سَارَّهَا فَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى جَزَعَهَا سَارَّهَا الثَّانِيَةَ فَضَحِكْتُ؛ فَقُلْتُ لَهَا: خَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِالسَّرَارِ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ؟

فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَأَلْتُهَا: مَا قَالَ لِكَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأُفْئِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَرَّةٍ. فَلَمَّا تَوَقَّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ: عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ، لَمَّا حَدَّثْتَنِي مَا قَالَ لِكَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَقَالَتْ: أَمَّا الْآنَ فَنَعَمْ، أَمَّا حِينَ سَارَّانِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى فَأَخْبَرْتَنِي «أَنَّ جَبْرِيْلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، وَأَنَّهُ عَارِضُهُ الْآنَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنَّهُ نَعَمَ السَّلْفُ أَنَا لِكَ». فَبَكَتُ بُكَاءً الَّذِي رَأَيْتُ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَّانِي الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: «يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضِينَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟» فَضَحِكْتُ ضَحِكِي الَّذِي رَأَيْتُ. [متفقٌ عليه؛ این، لفظ مسلم است.]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۶۲۴، ۶۲۸۵، ۶۲۸۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۵۰.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: همه‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نزدش بودند؛ در این میان فاطمه رضی الله عنها آمد که راه رفتنش با راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی او را دید، به او خوش آمد گفت و فرمود: «خوش آمدی دخترم!» سپس فاطمه را سمت راست یا چپ خود نشاناد و در گوشه‌ی چیزی به او گفت؛ فاطمه رضی الله عنها سخت گریست. رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی بی‌قرار و گریه‌ی شدید دخترش را دید، دوباره در گوشه‌ی چیزی به او گفت و این بار فاطمه خندید. به فاطمه گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله در حضور زنانش، به‌طور ویژه با تو در گوشه‌ی سخن گفت و رازی با تو در میان نهاد؛ اما تو می‌گریی؟

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و رفت، از فاطمه رضی الله عنها پرسیدم: رسول الله صلی الله علیه و آله به تو چه فرمود؟ گفت: من، راز رسول الله صلی الله علیه و آله را فاش نمی‌کنم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، به فاطمه رضی الله عنها گفتم: به‌خاطر حقّی که بر تو دارم، به من بگو رسول الله صلی الله علیه و آله به تو چه فرمود؟ فاطمه رضی الله عنها پاسخ داد: اینک بله، به تو می‌گویم؛ نخستین بار که پیامبر صلی الله علیه و آله با من در گوشه‌ی سخن گفت، به من خبر داد که جبرئیل علیه السلام سالی یک یا دو بار قرآن را با ایشان می‌خواند و دوره می‌کرد؛ اما امسال دو بار دوره کرد «و من، فکر می‌کنم اجلم نزدیک شده است؛ پس تقوای الله و صبر و شکیبایی پیشه کن که به‌راستی من، برای تو بهترین نیاکان و پیش‌مرگ خوبی هستم». لذا همان‌طور که دیدی، گریستم. و چون بی‌قرار و گریه‌ام را دید، دوباره با من در گوشه‌ی سخن گفت و فرمود: «ای فاطمه! آیا دوست نداری که سرور و بزرگ‌بانوی زنان باشی یا سرور و بزرگ‌بانوی زنان این امت باشی؟» در نتیجه همان‌طور که دیدی، خندیدم.

شرح

اما نووی رحمته الله می‌گوید: «باب: رازداری و حفظ اسرار دیگران».

راز به کار پوشیده یا سخن پنهانی می‌گویند که میان دو دوست است؛ لذا برای شما جایز نیست که راز دوست خود را به کسی بگویید یا آن را فاش کنید. چه دوستان به شما گفته باشد که این راز را به کسی نگو؛ و چه از شواهد و قراین چنین معلوم شود که دوست ندارد کسی از این راز اطلاع یابد. شواهد و قراین، دو حالت دارد:

شواهد و قراین فعلی: یعنی وقتی با تو سخن می‌گوید، این سو و آن سو را بپاید و حرکاتش یا نحوه‌ی نگاه کردنش به‌گونه‌ای باشد که گویا دقت می‌کند تا مبادا کسی

از رازش مطلع شود.

شواهد و قراین کیفی که به کیفیت و چگونگی موضوع فیما بین شما برمی‌گردد؛ یعنی موضوعی که با شما در میان می‌گذارد، جزو مسایل و موضوع‌هایی است که از ذکر آن در همه جا شرم می‌کند یا از این می‌ترسد که مباد کسی از آن اطلاع یابد. لذا چنین موضوعی جزو اسرار است و برای شما جایز نیست که آن را فاش کنید.

سپس مؤلف رحمته به این آیه استدلال کرده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

یعنی اگر به‌زبان حال یا به‌زبان گفتار، قول و قراری گذاشتید و پیمانی بستید، به پیمان خود وفادار باشید. البته مفهوم پیمان، عام و فراگیر است و شامل تمام شرایطی می‌شود که در داد و ستد، اجاره دادن یا اجاره گرفتن و رهن و دیگر قراردادهای شرعی، در میان دو طرف معامله رد و بدل می‌شود و بر سر آن به توافق می‌رسند. هم‌چنین شامل پیمان‌هایی می‌گردد که میان مسلمانان و کافران بسته می‌شود و بر مسلمانان واجب است که به این پیمان‌ها پای‌بند باشند. البته الله متعال، در سوره‌ی «توبه» بیان فرموده که کافران هم پیمان بر سه دسته‌اند:

دسته‌ی نخست: کافرانی که همواره به عهد و پیمان خود پای‌بند هستند؛ بر ما نیز واجب است که به پیمان خود با چنین کسانی وفادار باشیم.

دسته‌ی دوم: کافرانی هستند که پیمان‌شکنی می‌کنند؛ روشن است که هیچ پیمانی میان ما و این‌ها وجود ندارد؛ زیرا آن‌ها، خود پیمان‌شکنی کرده‌اند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَّذَرُوا أَيْمَانَهُمْ وَهُمْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ

مَرَّةٍ﴾ [التوبة: ۱۳]

آیا با کسانی که سوگندهایشان را شکستند و قصد اخراج پیامبر را نمودند و خود، آغازگر جنگ با شما بودند، پیکار نمی‌کنید؟

دسته‌ی سوم: کسانی هستند که گرچه پیمان خود را نقض نکرده‌اند، اما بیم آن می‌رود که هر لحظه پیمان‌شکنی کنند. لذا به این‌ها خبر می‌دهیم که هیچ پیمانی، میان

ما و شما نیست. الله متعال درباره‌ی این‌ها می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْتَبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾

[الأنفال: ۵۸]



و اگر از خیانت قومی نگران بودی، پس متقابلاً پیمانشان را به سویشان بیفکن تا در وضعیت برابر قرار بگیری. همانا الله، خیانتکاران را دوست ندارد.

لذا همه‌ی شروطی که مردم در تعامل با یکدیگر می‌پذیرند، جزو عهد و پیمان است و وفای به آن واجب می‌باشد که پای‌بندی کارگران و کارمندان به شرایط استخدام، از این جمله است. هر کارمندی باید به شروط تعریف‌شده در نظام اداری پای‌بند باشد؛ مانند حضور به موقع سر کار و عدم خروج از محل کار مگر پس از پایان وقت اداری و نیز انضباط کاری و امثال آن که در نظام اداری به‌روشنی تعریف شده است.

پای‌بندی به این شرایط، واجب است و اگر توانایی التزام به این شرایط را ندارید، این کار را ترک کند و شغلی آزاد انتخاب نمایید تا در اختیار خود باشید؛ زیرا خود در پی استخدام بوده‌اید و باید به شرایطی که پذیرفته‌اید و تعهد کرده‌اید، پای‌بند باشید؛ و گرنه، خود از کار دولتی یا اداری و سازمانی بگذرید تا تنها در برابر الله تعالی پاسخ‌گو باشید.

سپس مؤلف رحمته حدیثی روایت کرده است که ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنْ أَشْرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ». یعنی: «روز قیامت، از میان مردم بدترین جایگاه را نزد الله، مردی دارد که با همسرش هم‌بستر می‌شود و زنش با او هم‌خواب می‌گردد و آن‌گاه مرد، راز زن را فاش می‌کند».

واژه‌ی «أشْر» که در این حدیث ذکر شده، خیلی کم استعمال می‌شود. گرچه در زبان عربی برای بیان فراوانی یا برتری یک چیز، از وزن «أفعل» استفاده می‌شود، اما در واژه‌هایی مثل «شر» و «خیر» برای بیان فراوانی شر و خیر، حرف همزه حذف شده شده است؛ لذا «أشْر» و «أخیر» کاربرد کم‌تری دارند و به جای آن‌ها از واژه‌های «شر» و «خیر» استفاده می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۴]

قرارگاه و استراحت‌گاه بهشتیان در آن روز، بهتر و نیکوتر است.

و می‌فرماید:

﴿فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾ [مریم: ۷۵]

آن‌گاه خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و لشکرش ضعیف‌تر است.

گرچه همزه در خیر و شر، حذف شده است، اما گاه بنا بر اصل خود، به صورت «أخیر» و «أشَر» می‌آیند. چنان‌که در این حدیث به جای «شَرَّ النَّاسِ»، «أَشَرَّ النَّاسِ» آمده است. رسول‌الله ﷺ در این حدیث بیان فرموده است: که روز قیامت بدترین جایگاه را نزد الله ﷻ مردی دارد که شب با همسرش هم‌بستر می‌شود و روز، رازش را فاش می‌کند و پیش شخص سومی بازگو می‌نماید که دیشب با زنش چه کرده است؛ گویا آن شخص شب گذشته در بسترشان حضور داشته است! پناه بر الله.

و همچنین زن؛ بدین‌سان که داستان شب گذشته‌اش با شوهرش را برای سایر زنان بازگو می‌کند! این، حرام است و چنین کسانی روز قیامت بدترین جایگاه را نزد الله ﷻ خواهند داشت.

لذا حفظ اسرار زناشویی و دیگر مسایل خانوادگی و به‌طور کلی رازداری، واجب است. هرکس سرّ برادرِ مسلمانش را حفظ کند، الله متعال رازش را حفظ می‌نماید و رسوایش نمی‌گرداند؛ زیرا مکافات هر عملی از جنس آن عمل است.

۶۹۳- وعن ثابتٍ عن أنسٍ رضی الله عنه قال: أتى عليَّ رسولُ اللهِ ﷺ وأنا ألعِبُ مع الغلمان، فسَلَّم عَلَيْنَا، فَبَعَثَنِي فِي حَاجَةٍ، فَأَبْطَأْتُ عَلَى أُمِّي، فَلَمَّا جِئْتُ قَالَتْ: مَا حَبَسَكَ؟ فَقُلْتُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللهِ ﷺ لِحَاجَةٍ؛ قَالَتْ: مَا حَاجَتُهُ؟ قُلْتُ: إِنَّهَا سَرٌّ. قَالَتْ: لَا تُخْبِرَنَّ بِسَرِّ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَحَدًا. قَالَ أَنَسٌ رضی الله عنه: وَاللَّهِ لَوْ حَدَّثْتُ بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ بِهِ يَا ثَابِتُ. [روایت مسلم؛ بخاری نیز بخشی از این روایت را به‌صورت مختصر ذکر کرده است.]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۸۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۸۲.

ترجمه: از ثابت روایت است که انس رضی الله عنه فرمود: با پسرانِ هم‌سن و سالم بازی می‌کردم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله نزد آمد و به ما سلام کرد؛ آن‌گاه مرا به دنبال کاری فرستاد. به همین سبب دیر نزدِ مادرم برگشتم. لذا از من پرسید: چرا دیر کردی؟ گفتم: رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرا به دنبال کاری فرستاد. مادرم سؤال کرد: چه کاری؟ گفتم: این یک راز است. مادرم فرمود: رازِ رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به هیچ‌کس نگو. - ثابت می‌گوید: - انس رضی الله عنه فرمود: ای ثابت! به الله سوگند، اگر این راز را برای کسی بازگو می‌کردم، حتماً آن را به تو می‌گفتم.

شرح

مؤلف رحمته الله در باب رازداری، روایتی بدین مضمون از ثابت از خدمت‌کار پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی از انس رضی الله عنه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد پسر بچه‌هایی رفت که با هم بازی می‌کردند و انس رضی الله عنه نیز با آن‌ها بود. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به آن‌ها سلام گفت؛ زیرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله از همه خوش‌اخلاق‌تر بود و هرگاه از کنار بچه‌ها می‌گذشت، به آن‌ها سلام می‌کرد. سپس انس رضی الله عنه را صدا زد و او را به دنبال کاری فرستاد؛ در نتیجه انس رضی الله عنه دیر نزدِ مادرش بازگشت. مادرش، ام‌سلیم همسر ابوطلحه رضی الله عنه بود. هنگامی که انس رضی الله عنه نزدِ مادرش بازگشت، مادرش علت تأخیرش را پرسید. انس رضی الله عنه پاسخ داد: رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرا به دنبال کاری فرستادند. ام‌سلیم - مادر انس رضی الله عنه - سؤال کرد: چه کاری؟ انس رضی الله عنه گفت: این، یک راز است و من راز رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به کسی نمی‌گویم. مادر انس رضی الله عنه فرمود: آری؛ راز رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به هیچ‌کس نگو. انس به ملازم و یار همیشه‌همراه خود فرمود: «ای ثابت! به الله سوگند، اگر این راز را برای کسی بازگو می‌کردم، حتماً آن را به تو می‌گفتم». یعنی به تو می‌گفتم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به دنبال چه کاری فرستاد؛ ولی این، یک راز است و آن را به هیچ‌کس نمی‌گویم.

و اما نکاتی که در این حدیث وجود دارد:

یکم: خوش‌خُلُقی و تواضع فراوانِ پیامبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا با جاه و جیگاه‌والایی که نزدِ الله تعالی و مردم داشت، به‌قدری فروتن بود که به بچه‌هایی که در کوچه بازی می‌کردند، سلام می‌گفت؛ حال آن‌که کم‌تر کسی از ما چنین کاری می‌کند؛ مگر کسی که الله

بنخواهد.

دوم: از این حدیث درمی‌یابیم که سنت است وقتی از کنار کسی عبور می‌کنیم، به او سلام بگوییم؛ هرچند خردسال یا بچه باشد. زیرا سلام کردن، در حقیقت دعای خیر برای برادر مسلمان است و وقتی جواب سلام تو را می‌دهند، در حقیقت برای تو دعای خیر می‌کنند. هم‌چنین سلام کردن به بچه‌ها تأثیر به‌سزایی در تربیت آن‌ها دارد و باعث می‌شود که به سلام کردن عادت کنند؛ در نتیجه بدان سبب که شما وسیله‌ی تربیت نیکوی آن‌ها بوده‌اید، در اجر و ثواب آن‌ها شریک خواهید بودید. زیرا انسان در پاداش هر کار نیکی که مردم از او یاد بگیرند و به آن عمل کنند، سهیم است.

سوم: مسؤولیت دادن به بچه‌ها یا واگذاری یک کار جایز است؛ یعنی اگر به بچه‌ای اطمینان دارید، ایرادی ندارد که انجام کاری را به او واگذار کنید. اما اگر بچه‌ای بازی‌گوش و غیر قابل اعتماد باشد، پس کارهای مهم را به او واگذار نکنید؛ زیرا معمولاً بچه‌ها بازی‌گوش هستند و به کاری که به آن‌ها واگذار می‌شود، اهمیت نمی‌دهند. یعنی مسؤولیت‌پذیری را به تدریج به بچه‌ها آموزش دهید.

چهارم: فقها رحمهم‌الله گفته‌اند: وقتی بچه‌ای چیزی آورد و گفت: این را پدرم یا مادرم داده است، می‌توانید از او بپذیرید؛ گرچه بچه، خودش مال و ثروتی ندارد که بذل و بخشش کند؛ اما وقتی چیزی آورد، مثلاً بسته‌ای خرما، یک هندوانه، لباس یا هر چیز دیگری، آن را از او بپذیرید و نگویید: «او که بچه است؛ شاید آن را دزدیده یا بدون اجازه برداشته است»؛ بلکه ظاهر سخنش را قبول کنید.

پنجم: انسان باید مراعات حال مادر و خانواده‌اش را بکند؛ یعنی وقتی برای انجام کاری خانه را ترک می‌کند و احتمال می‌دهد که دیر برگردد، در صورتی که خللی در کارش ایجاد نمی‌شود، به آن‌ها بگوید که کجا می‌رود تا نگران نشوند. انسان گاه به جایی می‌رود و اتفاقی می‌افتد یا بیمار می‌شود؛ لذا اگر خانواده‌اش ندانند که کجا رفته است، پریشان و نگران می‌شوند. اما اگر به جایی مثل مسجد می‌روید که عادی‌ست، نیازی به این نیست که هر بار به خانواده اطلاع دهید. اما اگر می‌خواهید به اتفاق دوستان خود به گردش یا به شهر و روستایی در نزدیکی شهر خود بروید، حتماً به خانواده اطلاع دهید تا نگران نشوند.

ششم: برای انسان جایز نیست که راز کسی را فاش کند و آن را کسی بازگو نماید؛ حتی برای پدر و مادرش. لذا اگر کسی، شما را به دنبال کاری فرستاد و سپس

پدرتان از شما پرسید: «تو را برای چه کاری فرستاد»، به پدرتان نگوید؛ هر چند پدر شماسست. و به مادرتان نیز نگوید؛ زیرا این، راز مردم است و فاش کردن راز دیگران، جایز نیست.

هفتم: درمی‌یابیم که ام‌سلیم فرزندش را خوب تربیت کرد؛ زیرا به او گفت: راز رسول‌الله ﷺ را به هیچ‌کس نگو. گرچه انس ﷺ خود این راز را نه برای مادرش بازگو کرد و نه برای کسی دیگر؛ اما مادر برای این‌که عذری برای فرزندش نگذارد و بر اهمیت این موضوع، تأکید کند، به انس ﷺ فرمود: راز رسول‌الله ﷺ را به هیچ‌کس نگو. زیرا انس ﷺ خود گفته بود: من، راز رسول‌الله ﷺ را به هیچ‌کس نمی‌گویم. گویا مادرش به او گفت: من هم موافقم؛ کار خیلی خوبی می‌کنی.

هشتم: انس ﷺ محبتش به ثابت ﷺ را نشان داد؛ زیرا ثابت، دوست همیشه‌همراه انس بود و می‌بینیم که ثابت، روایت‌های فراوانی از انس ﷺ نقل کرده است. چنان‌که انس ﷺ به ثابت فرمود: اگر این راز را با کسی در میان می‌گذاشتم، حتماً آن را به تو می‌گفتم. و این، نشان‌گر محبت انس با شاگردش ثابت رضی الله عنه می‌باشد.

چه خوب است که رابطه‌ی همه‌ی شاگردان با معلمان و استادانشان، این‌گونه محبت‌آمیز باشد؛ زیرا اگر چنین رابطه‌ای میان استاد و شاگرد وجود نداشته باشد، شاگرد همه‌ی سخنان استادش را نمی‌پذیرد و معلم نیز شور و نشاط چندانی برای آموزش شاگردش ندارد و به او یا موفقیتش اهمیت نمی‌دهد. اما اگر محبت دو جانبه‌ای در میان معلم و شاگرد وجود داشته باشد، پیامدش بسیار نیک و فراوان خواهد بود.

۸۶- باب: وفای به عهد و پای بندی به عهد و پیمان

الله متعال می فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

و به پیمان ها وفا نمایند که درباره ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

و می فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾ [النحل: ۹۱]

و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید.

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [المائدة: ۱]

ای مؤمنان! به پیمان ها وفا کنید.

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا

مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: ۲، ۳]

ای مؤمنان! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید.

شرح

مؤلف رحمته می گوید: «باب: وفای به عهد و پای بندی به عهد و پیمان».

عهد، به هر پیمانی می گویند که انسان با دیگران می بندد و بر دو نوع است:

عهد با الله ﷻ: چنان که الله ﷻ در کتابش می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي ءَادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ [الأعراف: ۱۷۲]

و زمانی (را یاد کن) که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسلشان را در آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری؛ گواهی دادیم.

بدین سان الله ﷻ از همه‌ی بندگان پیمان گرفت که او را عبادت و پرستش کنند و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش نسازند؛ زیرا او، پروردگار و خالق ایشان است. و عهد با بندگان خدا: این، شامل همه‌ی پیمان‌هایی است که در میان مردم بسته می‌شود؛ میان دو مسلمان؛ میان مسلمانان و کافران؛ و نیز سایر پیمان‌های مشهور. الله متعال به وفادای به عهد و پیمان دستور داده و فرموده است:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

یعنی انسان، روز قیامت درباره‌ی پای‌بندی به عهد و پیمان، بازخواست خواهد شد؛ به عبارت دیگر روز قیامت درباره‌ی عهد و پیمان از او می‌پرسند که آیا به آن عمل وفا کرده است یا خیر؟

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ اللَّهُ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾ [النحل: ۹۱]

و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید.

لذا پیمان‌شکنی نکنید. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا

مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: ۲، ۳]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

کسی که پیمان می‌بندد یا قول و قراری می‌گذارد و به آن وفا نمی‌کند، در حقیقت سخنی می‌گوید که به آن عمل نمی‌نماید. مثلاً به شخصی می‌گویید: به تو قول می‌دهم رازی را که میان من و توست، به هیچ‌کس نگویم یا به تو قول می‌دهم درباره‌ی فلان کار که در فلان‌جا انجام دادی، به هیچ‌کس چیزی نگویم؛ اما به قول خود عمل نمی‌کنید. این، یعنی گفتن چیزی که به آن عمل نمی‌نمایید ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «چرا سخنی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟» ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ یعنی چنین روی‌کردی نزد الله بسیار زشت و ناپسند است و

مایه‌ی خشم و غضب او می‌گردد. اما از سوی دیگر علیه السلام کسانی را که به قول و قرار خود عمل می‌کنند، دوست دارد.

۶۹۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ». [متفقٌ عليه]^(۱)
 زاد في رواية لمسلم: «وإن صام وصلى وزعم أنه مسلم».
 ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید».
 در روایت مسلم، افزون بر این آمده است: «هرچند روزه بگیرد، و نماز بخواند و خود را مسلمان بپندارند».

۶۹۵- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَرْبَعٌ مَن كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار ویژگی ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام‌عیار است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید؛ هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هنگام دعوا، حق‌کشی می‌نماید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۹. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۲۰۴ ذکر شد. (مترجم)]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۸.

۶۹۶- وَعَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أُعْطِيتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَلَمْ يَجِيءْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا. فَأَتَيْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِي كَذَا، فَحَتَّى لِي حَثِيَّةٌ، فَعَدَدْتُهَا، فَإِذَا هِيَ خَمْسِمِائَةٍ؛ فَقَالَ لِي: خُذْ مِثْلَيْهَا. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «اگر اموال بحرین برسد، این قدر و این قدر و این قدر به تو خواهم داد». هنوز جزیه‌ی بحرین نرسیده بود که پیامبر ﷺ از دنیا رفت. وقتی جزیه‌ی بحرین رسید، به دستور ابوبکر رضی الله عنه اعلام کردند که هر کس، رسول الله ﷺ به او وعده‌ای داده یا از پیامبر ﷺ بستان کار است، به ما مراجعه کند. - جابر رضی الله عنه می گوید: - نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: پیامبر ﷺ به من چنین وعده‌ای داد. ابوبکر رضی الله عنه مُشتی سکه به من داد. آن را شمردم؛ پانصد سکه بود. ابوبکر رضی الله عنه به من فرمود: دو برابر آن را بردار.

شرح

مؤلف رحمته الله در باب وفای به عهد و پای بندی به عهد و پیمان، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می گوید؛ و چون وعده می دهد، خُلف وعده می کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می نماید». یعنی، این‌ها از نشانه‌های منافقان است. اگر کسی را دیدید که هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، در امانت خیانت می کند و وقتی وعده می دهد، به وعده‌اش پای بند نیست، این را از نشانه‌های منافقان بدانید. زیرا اصلِ نفاق، بر ریاکاری و پنهان کاری استوار است و منافق، پلیدی و خباثت را مخفی می کند و نیکی و خوبی را ظاهر می سازد؛ کفرش را پنهان می گرداند و اظهار ایمان می کند.

دروغ گو نیز همین گونه است؛ یعنی سخن بر خلاف واقع می گوید. کسی که خُلف وعده می کند نیز همین گونه است؛ و کسی که در امانت، خیانت می کند نیز چنین وضعیتی دارد. پناه بر الله.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۲۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۱۴.

این حدیث، هشدار جدی درباره‌ی دروغ‌گویی است که یکی از ویژگی‌های منافقان به‌شمار می‌آید. لذا برای هیچ‌کس جایز نیست که دروغ بگوید؛ البته اگر بنا بر ضرورت، توریه کند که نوعی تأویل است، ایرادی ندارد؛ مثلاً از او درباره‌ی مسأله‌ای پرسند که دوست ندارد کسی از آن اطلاع یابد؛ لذا تأویل می‌کند و بر خلاف واقع، سخن می‌گوید یا با تعبیری حرف می‌زند که اصل موضوع مشخص نمی‌شود. لذا اشکالی ندارد.

اما خُلف وعده یا پیمان‌شکنی، حرام است و وفای به عهد، واجب می‌باشد؛ چه به طرف مقابل وعده‌ی مال داده باشید و چه به او وعده دهید که مثلاً در فلان کار کمکش کنید؛ واجب است که به وعده‌ی خود عمل نمایید. از این‌رو انسان باید زمان وعده‌اش را تعیین کند؛ مثلاً وقتی به کسی می‌گوید: تو را فلان‌جا خواهم دید، ساعتش را هم به‌طور دقیق بگوید تا بنده‌ی خدا، آن‌جا معطل نشود و اگر انسان، تأخیر کرد، او سرِ قرار نماند و عذری برای ترک آن‌جا داشته باشد.

گاه مشاهده می‌شود که وقتی با کسی قول و قراری می‌گذاریم، می‌گوید: «وعده‌ی انگلیسی‌ست یا وعده‌ی مسلمانی؟» یعنی انگلیسی‌ها، به قول و قرار خویش متعهد و پای‌بند هستند. روشن است که چنین سخنی برآمده از بی‌خردی و فریفته شدن به کافران است. اگرچه برخی از انگلیسی‌ها مسلمان هستند، ولی بیش‌تر آن‌ها کافرند و به فرض این‌که به وعده‌های خویش پای‌بند باشند، این، به‌خاطر الله و اجرای حکم او نیست؛ بلکه به دنبال منافع خویش هستند و می‌خواهند سیمای خوبی از خود در برابر دیگران به تصویر بکشند. در هر حال، مسلمان وظیفه دارد به عهد و پیمان خویش وفادار باشد و خُلف وعده نکند. لذا هرگاه می‌خواستید بر پای‌بندی به قول و قرار تأکید کنید، به جای گفتن چنین سخنی، بگویید: این، وعده‌ی یک مؤمن است؛ زیرا هیچ‌کس همانند مؤمن به عهد و پیمان خویش، وفادار نیست و تنها منافق، خُلف وعده می‌کند.

«هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید». یعنی اگر مردم او را امین اموال یا اسرار یا فرزندان خود یا هر چیز دیگری قرار دهند، خیانت می‌کند. پناه بر الله. این هم از نشانه‌های نفاق است.

و اما حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه؛ در این حدیث آمده است: «چهار ویژگی است که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند». یعنی هر چهار ویژگی با هم، فقط در منافق خالص یافت می‌شود و البته ممکن است که یکی از این ویژگی‌ها در مؤمن نیز دیده شود. لذا منافق، به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه خصلتی از نفاق در او وجود دارد تا آن‌که آن را ترک کند. این چهار خصلت، عبارتند از:

«هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید و هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید». پیش‌تر درباره‌ی این دو مورد، سخن گفتیم.
و اما سومین خصلت یا ویژگی نفاق: «وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند» و به عهد و پیمان خویش، پای‌بند نیست.

و چهارمین ویژگی منافق این است که «هنگام دعوا، حق‌گشی می‌نماید». یعنی وقتی موضوعی را برای دادرسی نزد قاضی می‌برند، با هر شگردی که شده سعی می‌کند قاضی را بفریبد و حق را ناحق کند. حق‌گشی به دو صورت است:
نخست: مدعی چیزی می‌شود که از آن او نیست یا به او تعلق ندارد.
دوم: حقی را که بر گردن اوست، انکار می‌کند.

مثال نخست: شخصی نزد به‌دروغ قاضی می‌گوید: من از این آقا دویست هزار تومان بستان‌کارم و حتی برای اثبات دروغش، قسم می‌خورد و شاهد دروغین هم می‌آورد. لذا قاضی به نفع او حکم می‌دهد. چنین شخصی در دعوا و خصومت، حق‌گشی کرده است؛ یعنی مدعی چیزی شده که از او نیست و برای اثبات دروغش سوگند خورده است!

مثال دوم: شخصی دویست هزار تومان بدهکار است و بستان‌کارش، پول خود را مطالبه می‌کند؛ اما او می‌گوید: چه طلبی از من داری؟ تو از من بستان‌کار نیستی! وقتی برای قضاوت نزد قاضی می‌روند، مدعی (بستان‌کار) برای اثبات ادعایش هیچ دلیل یا سندی ندارد؛ و مدعی‌علیه (خوانده) که همان بدهکار است، به‌دروغ قسم می‌خورد که او چیزی از من بستان‌کار نیست. لذا قاضی به برائت او حکم می‌کند. این هم حق‌گشی است. پناه بر الله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْطَعُ بِهَا

مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهِ فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانٌ»^(۱) یعنی: «هرکس، با سوگند دروغ، مال مسلمانی را تصاحب نماید، در حالی که خدا را ملاقات می کند که خدا بر او خشمگین است».

اگر این چهار خصلت، همگی در یک نفر وجود داشته باشد، او منافقی خالص است؛ زیرا همه‌ی ویژگی‌های نفاق را در خود جمع کرده است؛ و اگر یکی از این ویژگی‌ها در او دیده شود، خصلتی از نفاق در اوست تا آن‌که آن را ترک کند.

این حدیث، نشان‌گر این است که گاه، ویژگی‌های ایمان و ویژگی‌های نفاق در یک نفر جمع می‌شود؛ زیرا در این حدیث آمده است: «و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند». و این، دیدگاه اهل سنت و جماعت است که خصلت نفاق و ایمان در یک نفر جمع می‌شود؛ هم‌چنین خصلت نیکی و بدی؛ و نیز دشمنی و دوستی. یعنی چنین نیست که انسان، حتماً کافر خالص یا مسلمان خالص باشد؛ بلکه گاه در یک مؤمن نیز ویژگی‌هایی از کفر، دیده می‌شود.

سپس مؤلف رحمته حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه را ذکر کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «اگر اموال بحرین برسد، این قدر و این قدر و این قدر به تو خواهم داد». هنوز جزیره‌ی بحرین نرسیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. لذا ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اجماع صحابه رضی الله عنهم به خلافت رسید و بدین‌سان جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله شد. جزیره‌ی بحرین در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مدینه رسید. ابوبکر اعلام کرد: «هرکس، رسول الله صلی الله علیه و آله به او وعده‌ای داده یا از پیامبر صلی الله علیه و آله بستان کار است، به ما مراجعه کند». زیرا گاه، رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی خریداری می‌کرد و بدهکار می‌شد یا به کسی وعده‌ای می‌داد. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که لباس رزم ایشان در برابر سی صاع جو که برای خانواده‌اش خریده بود، در رهن (گرو) یک یهودی بود. رسول الله صلی الله علیه و آله در پی ثروت‌اندوزی نبود و مال و ثروتی نزدش نمی‌ماند؛ بلکه هرچه به دست می‌آورد، در میان مسلمانان تقسیم می‌کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۵۵۰، ۶۶۷۶ و مسلم، ش: (۱۱۰، ۱۳۸).

خلاصه این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه اعلام کرد: «هرکس وعده یا قرضی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، نزد ما بیاید». لذا جابر رضی الله عنه نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و به او گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من چنین وعده‌ای داده است». ابوبکر رضی الله عنه مُشتی سکه به او داد. جابر رضی الله عنه آن را شمرد؛ پانصد درهم بود. ابوبکر رضی الله عنه به او فرمود: دو برابر آن را بردار. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله به جابر رضی الله عنه فرموده بود: «اگر اموال بحرین برسد، این قدر و این قدر و این قدر به تو خواهم داد». لذا یک مُشت سکه ابوبکر رضی الله عنه به جابر داد و دو مُشت دیگر نیز جابر رضی الله عنه به دستور ابوبکر برداشت و بدین سان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به وعده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر رضی الله عنه وفا کرد. و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اختصاص بخشی از بیت‌المال به برخی از مسلمانان، جایز است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از بیت‌المال را به جابر رضی الله عنه اختصاص داد؛ البته به شرطی که تخصیص بخشی از بیت‌المال به برخی از مسلمانان، از روی هوا و هوس نباشد؛ بلکه مصلحتی عمومی یا مصلحتی خاص وجود داشته باشد.

این حدیث هم‌چنین نشان‌گر کَرَم و بخشندگی پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا بی حساب و کتاب بذل و بخشش می‌کرد و نمی‌شمرد؛ بلکه با مُشت خود را پُر از سکه می‌کرد و بدون شمارش، انفاق می‌نمود. این، بیان‌گر بخشندگی و سخاوت پیامبر صلی الله علیه و آله است و نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای دنیا و ثروتش ارزشی قایل نبود؛ بر خلاف کسی که ثروت‌اندوزی می‌نماید و همواره پول‌هایش را می‌شمارد یا ثروتش را حساب و کتاب می‌کند و قرآن و ریال پول‌هایش را از حساب نمی‌اندازد و بعد چک پول‌ها و سکه‌هایش را محاسبه می‌نماید!

این حدیث، نشان‌گر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله غیب نمی‌دانست؛ زیرا به جابر رضی الله عنه وعده داد و قبل از این که به وعده‌اش وفا کند، درگذشت؛ زیرا جزیه‌ی بحرین در حیات ایشان به مدینه نرسید.

این حدیث نشان‌دهنده‌ی فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد که صحابه رضی الله عنهم با او بیعت کردند.

این حدیث، دلیلی بر پذیرش ادعای مدعی‌ست؛ البته مدعی قابل اعتمادی در برابر ادعای وی نباشد که ادعایش را نقض کند. اما اگر مخالف یا مدعی دیگری باشد، مدعی نخست (مدعی علیه) باید دلیلی بر ادعایش بیاورد و گرنه، طرف دیگر،

یعنی مخالفش باید سوگند بخورد. در این ماجرا، جابر^{رضی الله عنه} هیچ مخالفی نداشت؛ زیرا ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به عنوان مسؤول بیت‌المال اعلام کرد: هرکس وعده یا قرضی نزد پیامبر^{صلی الله علیه و آله} دارد، نزد ما بیاید و هنگامی که جابر^{رضی الله عنه} به ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} مراجعه نمود، ابوبکر به او نفرمود: چه دلیلی داری که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به تو چنین وعده‌ای داده است؟ یعنی درخواست دلیل نکرد؛ زیرا به جابر^{رضی الله عنه} اطمینان داشت و کسی هم با ادعای جابر مخالفت نکرد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که هم‌سان یا همانند یک چیز، به منزله‌ی خودش می‌باشد؛ به عبارت دیگر اگر انسان چیزی را در ظرفی بسنجد و وزنش ده کیلو باشد، می‌تواند ظرفیت این ظرف را ده کیلو در نظر بگیرد؛ البته در صورتی که جرم و حجم چیزی که وزن می‌شود، متغیر نباشد. زیرا ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} پس از این که مُشت اول را شمرد، دو مُشت بعدی را بدون شمارش، همان اندازه در نظر گرفت. مثلاً اگر بر گردن شخصی پانصد صاع باشد و گنجایش ظرفی، ده صاع، آن شخص می‌تواند بر اساس گنجایش همین ظرف باقی‌مانده‌ی پانصد صاع را بسنجد و هیچ ایرادی در این کار نیست.

۸۷- باب: امر به پای‌بندی بر عادت‌ها و کارهای نیک

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱]

بی‌گمان الله وضعیت هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند تا آنکه رویه و حالتی را که در خودشان است، تغییر دهند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا﴾ [النحل: ۹۲]

مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلَ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۶]

...و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

و می‌فرماید:

﴿فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ [الحديد: ۲۷]

ولی آن را چنان که باید رعایت نکردند.

۶۹۷- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال: قال لي رسول الله ﷺ: «يا عبد الله

لا تكن مثل فلان، كان يقوم الليل فترك قيام الليل». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به من فرمود: «ای

عبدالله! مانند فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

(۱) صحیح بخاری، ۱۱۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۵۹. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۵۸ ذکر شد.

شرح

مؤلف، نووی رحمته می‌گوید: «امر به پای‌بندی بر عادت‌ها و کارهای نیک»؛ یعنی انسان باید بر کار نیکی که به آن عادت کرده است، پای‌بندی و مداومت نماید. مثلاً اگر عادت کرده است که سنت‌های روزانه -سنت‌های پنج وقت- را بخواند، پس بر آن‌ها پای‌بندی کند؛ هم‌چنین اگر به نماز شب عادت کرده است، ترکش نکند و بر آن مداومت نماید. هم‌چنین اگر دو رکعت نماز ضحی (چاشت) را می‌خواند، هم‌چنان به خواندن آن ادامه دهد. خلاصه این‌که شایسته است به هر کار نیکی که عادت کرده، پای‌بندی کند. چنان‌که رسول‌الله بر اعمال نیک پای‌بندی می‌نمود و وقتی عملی را شروع می‌کرد، به انجام آن ادامه می‌داد و ترکش نمی‌کرد؛ زیرا وقتی انسان عمل نیکی را آغاز کند و به آن عادت نماید و سپس ترکش کند، این امر به روی‌گردانی‌اش از کارهای نیک منجر می‌شود؛ زیرا شروع کردن و بریدن، بدتر از شروع نکردن است. تجربه نیز ثابت کرده که اگر انسان، عملی را آغاز نکرده باشد، شروع آن برایش آسان‌تر از عملی است که آغاز کرده و سپس ترکش نموده است.

سپس مؤلف رحمته چند آیه از قرآن ذکر کرده است که همگی نشان می‌دهد انسان باید به کارهای نیکی که به آن عادت کرده است، پای‌بندی نماید. از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَرْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا﴾ [النحل: ۹۲]

مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تائیدن محکم، باز می‌کرد.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ

قُلُوبُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۶]

...و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

یعنی اهل کتاب ابتدا کارهای نیک انجام می‌دادند؛ ولی زمانی طولانی بر آنان گذشت و دل‌هایشان سخت شد و کارهای نیک را رها کردند؛ الله تعالی به مؤمنان دستور می‌دهد که مانند این‌ها نباشند.

و اما احادیثی که مؤلف رحمته ذکر کرده است؛ حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما یکی از اینهاست. عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که نماز شب می خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

رسول الله صلی الله علیه و آله به جای این که نام این شخص را برای عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما ذکر کند، از کلمه‌ی فلانی استفاده کرد تا رسوایش نگرداند؛ زیرا اصل موضوع بدون ذکر نامش، بیان می شد. البته احتمال دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله نام آن شخص را برای عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما ذکر کرده باشد؛ اما عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما نامش را ذکر نکرد. در هر صورت، مهم اصل موضوع می باشد که انسان باید بر عمل نیکی که آغاز می کند، مداومت و پای بندی نماید. نه مانند آن شخص که شبها نماز می خواند، اما پس از مدتی آن را ترک کرد؛ گرچه نماز شب، سنت است و اگر انسان شبها قیام نکند، سرزنی بر او نیست. چون سنت است، نه واجب. ولی این که کسی نماز شب بخواند و سپس آن را ترک کند، سزاوار سرزنش است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مانند فلانی نباش که نماز شب می خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

و بدتر، این است که کسی به تحصیل علوم دینی پردازد و پس از این که الله متعال این درب را به رویش می گشاید، آن را ترک کند؛ این، کفران نعمتی است که الله تعالی به او عطا فرموده است. لذا وقتی در مسیر تحصیل علوم شرعی گام برمی دارید، به این کار مهم و ارزشمند ادامه دهید؛ مگر این که ضرورتی شدید، شما را به خود مشغول کند. آری؛ به تحصیل علوم دینی ادامه دهید. زیرا طلب علم فرض کفایه است و هر کس به تحصیل علوم دینی پردازد، الله متعال پاداش فرض را به او عنایت می کند. همان طور که می دانید ثواب فرض از ثواب نفل، بیش تر است. چنان که در حدیث صحیح آمده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ»^(۱) یعنی: «محبوب ترین چیز نزد من که بنده ام به وسیله‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می جوید، اعمالی است که بر او فرض کرده ام». طلب علم، فرض کفایه است و وقتی انسان به کسب علم پردازد، فریضه‌ای را از گردن سایر امت برداشته است. البته طلب علم در

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۰۲، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

رابطه با مسایلی که خود انسان با آن سر و کار دارد، فرض عین است؛ مانند کسی که می‌خواهد نماز بخواند. یعنی بر او فرض است که احکام نماز را بداند. همچنین بر ثروتمند فرض است که احکام زکات را بیاموزد. خریدار و فروشنده نیز باید احکام داد و ستد را یاد بگیرند و کسی که قصد حج دارد، چاره‌ای جز فراگیری احکام حج ندارد؛ این، فرض عین است. اما فراگیری سایر علوم، فرض کفایه می‌باشد و وقتی انسان پا در این راه می‌گذارد، باید ادامه دهد و هیچ چیزی مانعش از ادامه‌ی تحصیل نشود؛ مگر این‌که ضرورتی گریزناپذیر پیش آید که این، چیز دیگری است. زیرا منافقان، کسانی هستند که وقتی کاری را شروع می‌کنند، آن را ادامه نمی‌دهند. چنان‌که در غزوه‌ی «أُحُد» حدود هزار نفر با رسول‌الله ﷺ خارج شدند که تقریباً یک‌سوم آن‌ها منافقان بودند و از میانه‌ی راه برگشتند و گفتند: «اگر می‌دانستیم که جنگی روی خواهد داد، حتماً از شما پیروی می‌کردیم».^(۱) الله متعال می‌فرماید:

[آل عمران: ۱۶۷]

﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾

در آن روز آنان به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان.

خلاصه این‌که وقتی الله ﷻ بر بنده‌اش منت می‌گذارد و او را به عمل یا عبادت ویژه‌ای توفیق می‌دهد یا وقتی او را به عبادتی عام المنفعه مانند کسب علم موفق می‌گرداند، بنده نباید از پا بنشیند و در میانه‌ی راه، این عبادت را ترک کند؛ بلکه باید به این عمل ادامه دهد. زیرا این، روش و رهنمود پیامبر ﷺ است؛ چنان‌که به عبدالله بن عمرو رضی الله عنه فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

(۱) ر.ک: سوره‌ی آل عمران: ۱۶۷.

۸۸- باب: خوش‌زبانی و خوش‌رویی در برخورد با دیگران

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸]

بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۶۹۸- عَنْ عِدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ؛ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِيكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد و اگر کسی، این را هم نیافت، پس با گرفتن سخن نیکو خود را از آتش دوزخ دور بگرداند».

۶۹۹- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «وَالكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ». [متفقٌ عليه] ^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «و سخن نیکو، صدقه است».

۷۰۰- وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا وَلَوْ أَنْ تَلَقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلِيقٍ». [روایت مسلم] ^(۳)

ترجمه: ابوذری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۲۳، ۶۵۳۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۶. [بخش نخست این حدیث

پیش‌تر ذکر شد؛ رک: شماره‌های ۱۴۳ و ۵۵۱. (مترجم)]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۹۸۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۹. [این، بخشی از حدیثی‌ست که به‌طور

کامل به‌شماره‌ی ۱۲۴ ذکر شد. (مترجم)]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۶. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۱۲۳ ذکر شد. (مترجم)].

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب: خوش‌زبانی و خوش‌رویی در برخورد با دیگران». یعنی وقتی انسان برادر مسلمانش را می‌بیند، باید با او خوش‌رو باشد و به‌نیکی با او سخن بگوید؛ زیرا این، اخلاق و منش پیامبر صلی الله علیه و آله بود. چنین رفتاری، نه تنها برای انسان کسر شأن نیست؛ بلکه جایگاه و منزلتش را نزد الله تعالی بالا می‌برد و پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله همواره خوش‌رو بود و تبسم بر لب داشت.

لذا چه خوب است که انسان با خوش‌رویی و چهره‌ای باز و خندان با برادر مسلمانش ملاقات کند و به نیکی با او سخن بگوید تا از اجر و پاداش این عمل ارزشمند برخوردار شود و از تکبر در برابر بندگان خدا دور گردد و محبت و الفت آن‌ها نسبت به یکدیگر افزایش یابد.

سپس مؤلف رحمته، آیه‌هایی از قرآن کریم ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأُخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸]

بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

البته الله متعال درباره‌ی نحوه‌ی برخورد با کافران فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ

الْمَصِيرُ﴾ [التوبة: ۷۳]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی‌ست!

لذا فقط با مؤمن یا برادران مسلمان خود، خوش‌رو باشیم یا با کافری که به مسلمان شدنش امید است؛ یعنی با چنین کافری نیز خوش‌برخورد و گشاده‌رو باشیم. البته همان‌طور که گفتیم، بدین امید که از این برخورد شایسته نفع ببرد و مسلمان شود.

اما اگر تواضع و گشاده‌رویی در برابر کافر، بر تکبر و جسارتش درباره‌ی مسلمانان می‌افزاید، خوش‌رویی و خوش‌زبانی با او معنایی ندارد و درست نیست.

خوش‌رویی، شادمانی و سرور را به طرف مقابل هدیه می‌کند؛ زیرا تفاوت زیادی میان ملاقات با شخصی اخمو و شخصی خوش‌رو وجود دارد و نتیجه‌اش کاملاً

متفاوت است. از این رو پیامبر ﷺ به ابوذر رضی الله عنه فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی». چون گشاده‌رویی، باعث شادی و خوشحالی برادر مسلمانان می‌شود.

و چه خوب است که خوش‌رویی با خوش‌زبانی یا سخن نیکو همراه باشد؛ زیرا رسول الله ﷺ علاوه بر فضیلت خوش‌رویی، درباره‌ی سخن نیکو فرموده است: «از آتش دوزخ پروا کنید»؛ یعنی مانعی میان خود و دوزخ قرار دهید که شما را در برابر آن حفظ کند. «اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد». آری؛ اگر الله ﷻ از شما بپذیرد؛ صدقه دادن نصف یک خرما نیز مایه‌ی نجات شما از آتش دوزخ خواهد بود. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «و اگر کسی این را هم نیافت، پس با گفتن سخن نیکو خود را از آتش دوزخ دور بگرداند». مثلاً به برادر مسلمانش بگوید: حال شما چطور است؟ و از او و خانواده و عزیزانش احوال‌پرسی نماید. و حال هرکس را بپرسد، صدقه‌ای نزد الله متعال محسوب می‌شود و اجر و ثوابش را خواهد یافت. پیامبر ﷺ فرموده است: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ».^(۱) ترجمه: «نیکی، یعنی خوش‌خُلُقی». هم‌چنین فرموده است: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا».^(۲) یعنی: «ایمان مؤمنانی کامل‌تر است که اخلاقشان، نیکوتر می‌باشد».

(۱) [صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۳؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی ۵۹۵. (مترجم)]

(۲) تخریج این حدیث، در شرح حدیث شماره‌ی ۶۲ آمده است. [مترجم]

۸۹- باب: استحباب واضح سخن گفتن و روشن ساختن آن برای شنونده و نیز تکرار آن در صورتی که جز با تکرار، قابل فهم نباشد

۷۰۱- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ، وَإِذَا آتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که سخنی می گفت، آن را سه بار تکرار می کرد تا سخنش فهمیده شود و هنگامی که نزد گروهی می رفت و به آنها سلام می گفت، سلامش را - حدّ اکثر - سه بار تکرار می نمود.

۷۰۲- وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَلَامًا فَضْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ يَسْمَعُهُ. [روایت ابوداود]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: سخن رسول الله صلی الله علیه و آله سخنی آشکار و روشن بود که هرکس آن را می شنید، می فهمید.

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله می گوید: «استحباب واضح سخن گفتن و روشن ساختن آن برای شنونده و نیز تکرار آن در صورتی که جز با تکرار، قابل فهم نباشد». یعنی شایسته است که انسان، هنگام سخن گفتن با مردم، به آرامی و شمرده با آنها سخن بگوید، نه با عجله و شتاب؛ همچنین کلمات را در هم قاطی نکند و هر واژه ای را به طور کامل تلفظ نماید تا سخنش، واضح و آشکار باشد و مخاطب، به سادگی و بدون تکلف آن را دریابد.

برخی از مردم تُند و با عجله سخن می گویند و حروف و واژه ها را می خورند؛ به گونه ای مخاطب ناگزیر می شود گوش هایش را تیز کند یا حتی از گوینده بپرسد: چه گفتی؟ این نحوه ی سخن گفتن، بر خلاف سنت است؛ سنت، این است که انسان

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۵.

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۰۵۱.

به گونه‌ای سخن بگوید که شنونده آن را به سادگی بفهمد و لازم نیست که انسان لفظ قلم حرف بزند؛ بلکه با اطرافیان خود با لهجه و گویش خود سخن بگویید و سخنان شما، واضح و روشن باشد. چنان‌که در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که سخنی می‌گفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد تا سخنش قابل فهم باشد». از این حدیث چنین به نظر می‌رسد که وقتی سخنش قابل فهم بود، آن را تکرار نمی‌کرد؛ و این، یک واقعیت است. زیرا بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را که در سخنرانی یا در میان مردم بیان فرموده است، می‌شنویم یا می‌خوانیم و هیچ تکراری در آن نمی‌بینیم. اما وقتی موضوع یا سخنی که مطرح می‌کنید، برای مخاطب قابل فهم نیست، آن را برایش تکرار نمایید تا دریابد؛ هم‌چنین هنگام سخن گفتن با کسی که گوش‌هایش سنگین است یا اطرافش سر و صدا می‌باشد، مستحب است که سخن را تکرار کنید تا آن را بفهمد.

«پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به گروهی سلام می‌گفت، سلامش را سه بار تکرار می‌کرد». یعنی اگر سلام می‌کرد و متوجه نمی‌شدند، دوباره سلام می‌کرد و به همین ترتیب تا سه بار سلام می‌گفت؛ نه بیش‌تر. هم‌چنین برای اجازه خواستن؛ یعنی هنگامی که می‌خواست وارد خانه‌ی کسی شود، حدّ اکثر سه بار اجازه می‌گرفت. به عبارت دیگر سه بار درب می‌زد و اگر پاسخی نمی‌شنید، باز می‌گشت. این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که هر چیزی را حدّ اکثر بنا بر ضرورت، سه بار تکرار می‌کرد.

اما آیا زنگ تلفن نیز همین حکم را دارد؛ یعنی آیا باید به سه زنگ، بسنده کنیم؟ احتمال دارد که حکمش، همین باشد. یعنی وقتی با کسی تماس می‌گیرید و سه بار بوق تلفن را می‌شنوید و پاسخی دریافت نمی‌کنید، کافی است و اگر این تماس بنا بر قرار قبلی باشد، شما کار خود را انجام داده‌اید و به وعده‌ی خود وفا کرده‌اید.

شاید هم بگویند: تلفن، حکم دیگری دارد؛ زیرا ممکن است وقتی به خانه زنگ می‌زنید، خانواده دور از تلفن باشند و برای برداشتن گوشی ناگزیر باشند قدم‌های بیش‌تری بردارند تا به تلفن برسند و جواب تلفن را دیر بدهند. بنابراین، هر دو احتمال را ذکر کردیم.

سپس مؤلف رحمته الله علیه حدیث عایشه رضی الله عنها را ذکر کرده است؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «سخن رسول الله صلی الله علیه و آله سخنی آشکار و روشن بود که هرکس آن را می‌شنید، می‌فهمید». یعنی

حروف و واژه‌هایش، در هم و قاطی نبود و از بس با تأنی و آرامش سخن می‌گفت، شنونده می‌توانست یکایک کلماتش را بشمارد.

لذا شایسته نیست که سخنانمان، به‌گونه‌ای در هم و نامفهوم باشد که فهم آن برای شنونده مشکل شود؛ زیرا هدف از سخن گفتن، فهماندن مخاطب است و هرچه سخنان انسان، بیش‌تر قابل فهم باشد، بهتر و شایسته‌تر است.

ناگفته نماند: کسی که آرام و شمرده سخن می‌گوید و در صورت نیاز، سخنش را سه بار تکرار می‌کند، باید این عمل را با این نیت و احساس انجام دهد که از رسول‌الله ﷺ پیروی می‌نماید تا از اجر و پاداش پیروی از رسول‌الله ﷺ برخوردار شود. چه این‌که به هم‌هی سنت‌ها با این نیت و تصور عمل کنید که از رسول‌الله ﷺ پیروی می‌نمایید تا به فضیلت پیروی از آن بزرگوار دست یابید.

۹۰- باب: اهمیت توجه و گوش دادن هم‌نشین به سخنان درست و جایزی که هم‌نشینش می‌گوید؛ و این‌که عالم یا سخنران، حاضران مجلس را به سکوت دعوت کند

۷۰۳- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ» ثُمَّ قَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم در حج وداع به من فرمود: «مردم را ساکت کن» و آن‌گاه فرمود: «پس از من به‌سان کافران نشوید که برخی از شما، گردن برخی دیگر را بزنند».

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله در این باب به موضوع توجه و گوش دادن انسان به سخنان جایز و شرعی هم‌نشینش پرداخته و این نکته را بیان کرده است که عالم یا مربی مردم، مخاطبان‌ش را ساکت کند و از آن‌ها بخواهد که به سخنان‌ش توجه نمایند. پیش‌تر بیان شد که پیامبر صلى الله عليه وسلم سه بار سلام می‌کرد؛ یعنی اگر سلام می‌گفت و طرف مقابلش سلام ایشان را نمی‌شنید، پیامبر صلى الله عليه وسلم دوباره می‌کرد و چون جوابی نمی‌شنید، باری دیگر سلام می‌نمود و وقتی پس از سه بار، جوابی دریافت نمی‌کرد، دیگر سلام نمی‌گفت.

در این باب آمده است: انسان باید به سخنان هم‌نشینش گوش دهد؛ البته در صورتی که هم‌نشینش سخن حرام و ناجایز نگوید. توجه و گوش دادن به سخنان هم‌نشین هم به سخن است و هم به عمل؛ یعنی وقتی کسی سخن می‌گوید، ما حرف نزنیم تا سخنان گوینده، مفهوم باشد و مهمه و صداهای اضافی، مشکلی ایجاد نکند و همه‌ی حاضران از سخنان گوینده، استفاده نمایند.

و اما توجه عملی به سخنان گوینده، این‌ست که به او نگاه کنیم و توجه یا نگاه ما به چپ و راست نباشد؛ زیرا وقتی با ما سخن می‌گوید و ما به این سو و آن سو

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۵.

بنگریم، به ما بدبین می‌شود و فکر می‌کند به خاطر تکبر است که به سخنانش توجه نمی‌کنیم. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ [لقمان: ۱۸]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو.

لذا یکی از نشانه های تکبر، این است که انسان از دیگران روی بگرداند و به آنها یا سخنانشان توجه نکند. پس به گوینده نگاه کنید تا دریابد که شما، به او و سخنانش توجه دارید؛ مگر این که سخنان حرام و ناجایزی بگوید؛ مثلاً از کسی غیبت کند یا سخنان بیهوده بگوید. در چنین مواردی به سخنانش توجه نکنید؛ بلکه او را از گفتن سخنان ناجایز منع نمایید و اگر هم چنان به گفتن سخنان ناجایز ادامه داد و به نصیحت شما توجه نکرد، بر شما واجب است که آنجا را ترک کنید. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۴۰]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می‌کنند، با آنان ننشینید تا آن که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید. الله، همه‌ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند.

سپس مؤلف رحمته حدیث جریر بن عبدالله رضی الله عنه را ذکر کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حج وداع به او امر نمود مردم را ساکت کند و آن‌گاه فرمود: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». یعنی: «پس از من به سان کافران نشوید که برخی از شما، گردن برخی دیگر را بزنند». واژه‌ی «يَضْرِبُ» در این حدیث، مرفوع می‌باشد؛ نه مجزوم. زیرا جواب نهی نیست؛ بلکه حال است. لذا مفهوم حدیث، این می‌شود که پس از من کافر نشوید؛ در حالی که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند. این جاست که درمی‌یابیم جنگیدن مسلمانان با یکدیگر، کفر است. چنان که حدیثی دیگر، این سخن را تأیید می‌کند؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ

وَقِتَالُهُ كُفْرًا^(۱) یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». البته کفری نیست که مسلمان را از دایره‌ی اسلام اخراج کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾

[الحجرات: ۹، ۱۰]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

(۱) بخاری، ش: (۴۸، ۶۰۴۴، ۷۰۷۶)؛ و مسلم، ش: ۶۴.

۹۱- باب: موعظه و میانه‌روی در آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فراخوان.

۷۰۴- عن أبي وائل شقيق بن سلمة قال: كان ابن مسعود رضي الله عنه يذكرنا في كل خميس مرة، فقال له رجل: يا أبا عبد الرحمن لوددت أنك ذكرتنا كل يوم، فقال: أما إنه يمنعني من ذلك أني أكره أن أملككم وإني أخو لكم بالموعظة، كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتخولنا بها مخافة السامة علينا. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوائل، شقیق بن سلمه رضی الله عنه می‌گوید: ابن مسعود رضی الله عنه هر پنج‌شنبه ما را اندرز می‌داد. شخصی به او گفت: ای ابو عبدالرحمن! دوست دارم هر روز ما را پند و اندرز دهی. ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: «چیزی که مرا از این کار باز می‌دارد، اینست که دوست ندارم شما را خسته و ملول کنم؛ لذا وضعیت و رغبت شما را در نظر می‌گیرم و هر از چند گاهی - هفته‌ای یک بار- شما را موعظه می‌کنم. همان‌گونه که رسول الله صلى الله عليه وسلم از ترس دل‌سردی و ملالت ما، از موعظه‌ی روزانه دوری می‌کرد و حال ما را رعایت می‌نمود.

شرح

مؤلف رضی الله عنه می‌گوید: «باب موعظه و میانه‌روی در آن». یعنی باید در موعظه و سخنرانی میانه‌روی کرد تا مردم، خسته و ملول نشوند و از پند و اندرز، دل‌سرد نگردند.

موعظه، یعنی پند و اندرز و یادآوری احکام شرعی به همراه تشویق و ترغیب. مثلاً به کسی می‌گویند: فلان عمل و فلان عمل بر تو واجب است؛ پس تقوای الله پیشه کن و واجبات الاهی را انجام بده.

بزرگ‌ترین واعظ و بهترین پند، کتاب‌الله می‌باشد؛ چنان‌که الله تعالى می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۲۱.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى
وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [يونس: ۵۷]

ای مردم! به راستی پندی از سوی پروردگارتان آمده که مایه‌ی بهبودی و درمان بیماری‌هایی‌ست که در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.

لذا بزرگ‌ترین موعظه‌ای که مایه‌ی پند است، کتاب الله می‌باشد؛ زیرا هم در آن تشویق و ترغیب وجود دارد و هم هشدار و ترهیب؛ هم‌چنین در آن از بهشت و دوزخ یاد شده و از پرهیزگاران و بدکاران، سخن به میان آمده است؛ لذا قرآن، بزرگ‌ترین کتاب پنددهنده می‌باشد؛ البته برای کسی که عقل دارد یا با جان و دل، به حقایق و پندها گوش می‌سپارد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَا أَنزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ
ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۴]

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از منافقان می‌گویند: این سوره بر ایمان کدام‌یک از شما افزود؟ ولی این سوره بر ایمان مومنان افزود و آنان (از نزول این سوره) شادمان می‌شوند.

مؤمن هر بار که آیه‌ای از کتاب را قرائت می‌کند، بر ایمانش افزوده می‌شود و از نوری که الله ﷻ از این کتاب بزرگ در دلش قرار می‌دهد، برخوردار می‌گردد.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۵]

و اما بر پلیدی و شک بیماردلان، پلیدی و شکی دیگر افزود و در حال کفر مُردند.

پناه بر الله متعال.

لذا شایسته است که انسان، مردم را با قرآن و سنت و سخنان ائمه و هر چیزی که دل‌ها را نرم می‌گرداند و آن را متوجه الله ﷻ می‌گرداند، پند و اندرز دهد.

سپس مؤلف رحمته یادآور شده که در موعظه باید میانه‌روی کرد؛ لذا برای مردم زیاد موعظه نکنید که آن‌ها را دل‌سرد و خسته می‌نماید و آنان را از قرآن و سنت و سخنان علما، فراری می‌گردانید؛ زیرا وقتی روح و روان انسان خسته شود، رنجور و دل‌سرد می‌گردد و چه بسا از حق و حقیقت دوری می‌کند. از این‌رو فرزانه‌ترین

موعظه‌گر از میان انسان‌ها، رسول‌الله ﷺ بود که در رابطه با پند و موعظه، حال مردم را رعایت می‌کرد و برای آن‌ها زیاد موعظه نمی‌فرمود تا خسته و دل‌سرد نگردند و از سخن حق بیزار نشوند.

سپس مؤلف رحمته این آیه را در رأس این باب ذکر کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾: «به راه پروردگارت فرا بخوان»؛ یعنی به دین الله تعالی دعوت بده. زیرا راه پروردگار، همان دین اوست که به الله متعال منتهی می‌شود. به عبارت دیگر هرکس راه این دین را در پیش بگیرد، این دین، او را به الله متعال می‌رساند. چراکه الله متعال این دین را برای بندگانش مقرر فرموده است. لذا واژه‌ی «سبیل» یا راه به کلمه‌ی «الله» اضافه می‌شود و منظور از سبیل‌الله، دین الله تعالی می‌باشد.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

در این آیه به سه چیز امر شده است:

نخست: حکمت: حکمت، این است که هر چیزی را سر جایش قرار دهیم؛ وقت مناسب، سخن مناسب، و مکان مناسب را در نظر بگیریم؛ زیرا برخی از مکان‌ها و زمان‌ها برای پند و اندرز، مناسب نیست. برخی از افراد نیز در وضعیت یا حالتی به سر می‌برند که باید صبر کنید تا شرایط برای پند و اندرز آنان فراهم شود و آن‌گاه آنان را در زمانی پند دهید که آماده‌ی پذیرش آن باشند. از این‌رو الله متعال فرمود:

﴿بِالْحُكْمَةِ﴾؛ علما گفته‌اند: حکمت، یعنی قرار دادن هر چیزی سر جایش.

دوم: پند نیک و پسندیده: یعنی دعوت خود را با پند نیک و پسندیده به انجام برسانید؛ موعظه یا پندی که دل‌ها را نرم و متوجه‌ی پروردگار متعال بگرداند. یعنی موعظه، باید نیک و پسندیده باشد؛ اگر ترغیب و تشویق، تأثیر بیش‌تری دارد، پس از

طریق تشویق و ترغیب دعوت دهید و اگر ترساندن یا هشدار دادن، مؤثرتر است، از این روش در دعوت خویش استفاده کنید.

موعظه و دعوت، باید از لحاظ ساختار و روش نیز نیک و پسندیده باشد و نیز قانع کننده؛ یعنی با دلایل قانع کننده دعوت دهید؛ دلایلی از شریعت و دلایلی عقلی که مبتنی بر شریعت است. زیرا برخی از مردم، مانند مؤمنان مخلص و راستین، با دلایل شرعی قانع می شوند. چنان که الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾
[الأحزاب: ۳۶]

سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و پیامبرش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد.

اما برخی از مردم به دلایل شرعی بسنده نمی کنند؛ بلکه خواهان دلایل عقلی هستند. از این رو الله متعال در بسیاری از آیاتی که بر پیامبرش نازل کرده، به دلایلی عقلی استدلال نموده است. مثلاً به برانگیخته شدن پس از مرگ بنگرید؛ کفار برانگیخته شدن پس از مرگ را انکار کردند و گفتند: چه کسی استخوان پوسیده را زنده می کند؟ انسان می میرد و زمین، گوشت و پوست و استخوانش را می خورد و باز این انسان، برانگیخته می شود؟ الله متعال در پاسخشان فرمود:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾
[یس: ۷۹]

بگو: همان ذاتی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید.

چه کسی این استخوان را نخستین بار آفرید؟ آری؛ الله عَلَّمَهُ و باز آفرینی از نخستین آفرینش، آسان تر است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾
[الروم: ۲۷]

و او، ذاتی است که آفرینش را آغاز می کند و سپس تکرارش می نماید و این کار برای او آسان تر است.

هم چنین می فرماید:

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾
[یس: ۸۱]

آیا ذاتی که آسمان ها و زمین را آفریده است، توانایی آن را ندارد که مانند این ها را بیافریند؟

این‌ها دلایلی عقلی‌ست که الله ﷻ با استدلال به سرآغاز آفرینش، معاد را اثبات کرد.

الله متعال هم‌چنین در این‌باره به احیای دوباره‌ی زمینِ مرده، استدلال فرموده است. چنان‌که الله متعال بر زمینِ خشک و مرده‌ای که گیاه و علفی در آن نیست، باران فرو می‌فرستد و آن‌گاه زمین، سرسبز می‌شود. چه کسی، به این گیاهان حیات می‌بخشد؟ آری؛ الله ﷻ پس ذاتی که گیاهان مرده و خشکیده را زنده می‌کند، توانایی زنده کردن مردگان را دارد.

وجود زندگی و حیاتی دوباره، قطعی‌ست؛ زیرا بدور از حکمت است که الله متعال مخلوقاتش را بیافریند و آن‌ها را از نعمت و روزی برخوردار سازد و کتاب‌هایی بر آن‌ها نازل کند و پیامبرانی به سوی آنان بفرستد و به جهاد و پیکار با دشمنانش دستور دهد و همه‌ی این‌ها به‌خاطر دنیایی فانی و گذرا باشد. امکان ندارد؛ این، بر خلاف حکمت است. بلکه به‌قطع زندگی دیگری هم وجود دارد که زندگی حقیقی‌ست. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَقُولُ يَلَيِّنِي قَدَمْتُ لِحَيَاتِي﴾ [الفجر: ۲۴]

(در آخرت، انسان متذکر می‌شود و) می‌گوید: ای کاش برای زندگی (حقیقی و پایان‌ناپذیر) خود، (اعمال نیکی) پیش می‌فرستادم.

لذا زندگی حقیقی، زندگی آخرت است:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱]

ای پروردگامان! در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

سوم: و اما سومین نکته‌ای که الله ﷻ درباره‌ی دعوت به آن سفارش می‌کند، این‌ست که می‌فرماید: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ «و به بهترین روش با آنان گفتگو کن». یعنی وقتی با حکمت و پند پسندیده به دین الله ﷻ فرا خواندی، اما طرفِ مقابل نپذیرفت، به بهترین روش با او گفتگو کن؛ اگر برای ردّ سخنت دلیل می‌آورد، با روشی درست و اخلاقی، دلایل نادرستی پندار و دلیلش را بیان کن و اگر رد دلیلش، به درازا می‌انجامید، به سراغ سایر دلایل برو و با او جر و بحث نکن؛ یعنی دلایلی برایش بیاور که پاسخی برایش نداشته باشد تا بدین‌سان قانع شود.

به عنوان نمونه به ابراهیم علیه السلام بنگرید که شخصی درباره‌ی الله با او مجادله کرد؛
الله متعال در این باره می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَآجَّ إِبرَهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَهِيمُ رَبِّي
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ
مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾

[البقرة: ۲۵۸]

آیا ماجرای آن پادشاهی را می‌دانی که چون الله به او فرمانروایی داده بود، با ابراهیم درباره‌ی
ی پروردگارش جر و بحث کرد؛ وقتی ابراهیم به او گفت: پروردگارم ذاتی‌ست که زنده می‌-
کند و می‌میراند؛ پاسخ داد: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم فرمود: الله، خورشید را
از شرق طلوع می‌دهد؛ پس (اگر راست می‌گویی) آن را از مغرب طلوع بده. در نتیجه کسی
که کفر ورزیده بود، مات و مبهوت شد (و دیگر نتوانست چیزی بگوید). و الله، ستمگران را
هدایت نمی‌کند.

ابراهیم علیه السلام به آن پادشاه سرکش گفت: «پروردگارم زنده می‌کند و می‌میراند»؛ یعنی تو،
توانایی زنده کردن و میراندن نداری. اما آن پادشاه سرکش، دست از مجادله و سرکشی
برنداشت و گفت: من هم می‌توانم این کار را انجام دهم. آن‌گاه دستور داد شخصی را
آوردند که برایش حکم اعدام صادر کرده بود؛ پس او را آزاد کرد و گفت: بدین‌سان زندگی
می‌بخشم. هم‌چنین به دستور او، شخصی را که سزاوار قتل نبود، آوردند و کشتند؛ و گفت:
این‌گونه می‌کشم. یعنی از این کار، به زنده کردن و میراندن تعبیر کرد!

آن‌جا بود که ابراهیم علیه السلام به این ادعایش هیچ توجه نکرد؛ گرچه می‌توانست با او
مجادله کند و بگوید: کاری که تو انجام دادی، در حقیقت زنده کردن و میراندن
نیست؛ بلکه تو با دستور خود سبب مرگ یک نفر شدی که همان قتل است و با
برداشتن حکم اعدام، سبب مرگش را برطرف کردی. این‌که زنده کردن و میراندن
نیست. اما ابراهیم علیه السلام برای این‌که طرف مقابلش حرفی برای گفتن نداشته باشد،
موضوع دیگری را پیش کشید و گفت: پروردگارم، خورشید را از شرق طلوع
می‌دهد؛ اگر راست می‌گویی آن را از غرب طلوع بده. لذا پادشاه سرکش پاسخی
نداشت. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾: «پس کسی که کفر
ورزیده بود، مات و مبهوت شد و نتوانست چیزی بگوید».

به هر حال الله متعال می فرماید: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾: «و به بهترین روش با آنان گفتگو کن». از این آیه چنین برداشت می شود که اگر کسی، توانایی مجادله و گفتگو ندارد، هرگز وارد بحث و مجادله نشود. گاه یک مؤمن راستین که هیچ شبهه و اشکالی برایش وجود ندارد، با فردی لجوج و وراج وارد بحث می شود و در برابرش کم می آورد. در چنین مواردی با هیچ کس وارد بحث نشوید؛ زیرا اگر با او بحث و گفتگو کنید، نمی توانید به بهترین روش گفتگو نمایید. این گفتگو را به زمان دیگری بیندازید یا این که شخصی قوی تر و توانمندتر از شما با او مباحثه کند.

۷۰۵- عن أبي اليقظان عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَقِصَرَ خُطْبَتِهِ، مَنَّةٌ مِنْ فَهْمِهِ؛ فَأَطِيبُوا الصَّلَاةَ وَأَقْصِرُوا الْخُطْبَةَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوالیقظان، عمار بن یاسر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «طولانی بودن نماز انسان و کوتاه بودن خطبه اش، نشانه‌ی دانش و آگاهی اوست؛ پس نماز را طولانی و خطبه - سخنرانی - را کوتاه کنید».

۷۰۶- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ الْحَكَمِ السُّلَمِيِّ رضی الله عنه قَالَ: «بَيْنَمَا أَنَا أَصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، إِذْ عَطَسَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقُلْتُ: يَرْحَمُكَ اللهُ، فَرَمَانِي الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقُلْتُ: وَائْتَمَرْتُ أَمِيَاهُ! مَا شَأْنُكُمْ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ؟ فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ بِأَيْدِيهِمْ عَلَيَّ أَفْحَاذِهِمْ فَلَمَّا رَأَيْتُهُمْ يُصَمَّتُونَ لِي لِكِنِّي سَكْتُ، فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ فَيَأْبِي هُوَ وَأُمِّي، مَا رَأَيْتُ مُعَلِّمًا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَحْسَنَ تَعْلِيمًا مِنْهُ، فَوَاللَّهِ مَا كَهَرَنِي وَلَا ضَرَبَنِي وَلَا شَتَمَنِي، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ، إِنَّمَا هِيَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ، وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ». أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّي حَدِيثٌ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، وَقَدْ جَاءَ اللهُ بِالْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنَّا رِجَالًا يَأْتُونَ الْكُفَّانَ؟ قَالَ: «فَلَا تَأْتِيهِمْ» قُلْتُ: وَمِنَّا رِجَالٌ يَتَطَيَّرُونَ؟ قَالَ: «ذَلِكَ شَيْءٌ يَجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ، فَلَا يَصَدِّتُهُمْ». [روایت مسلم]^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۶۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۵۳۷.

ترجمه: معاویه بن حَكَم سَلَمی رضی الله عنه می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز می خواندم که مردی از میان جماعت، عطسه زد؛ لذا «يَرْحَمُكَ اللهُ» گفتم. ناگاه همه نگاه خود را به سوی من دوختند. گفتم: ای وای مادر جان! چرا این طور به من نگاه می کنید؟ مردم شروع به زدن دستانشان بر روی پاهایشان کردند. و چون متوجه شدم که می خواهند مرا ساکت کنند، ساکت شدم. به الله سوگند پس از پایان نماز، رسول الله صلی الله علیه و آله - که پدر و مادرم فدایش باد و هیچ معلمی پیش از او و پس از او ندیدم که از نظر نحوه ی آموزش از او بهتر باشد - نه با خشم و ترش رویی به من نگاه کرد و نه مرا زد و نه به من بد گفت؛ بلکه فرمود: «هیچ یک از سخنان مردم، شایسته ی این نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». یا چنین سخنی فرمود. عرض کردم: ای رسول خدا! من، تازه مسلمانم و اینک الله، اسلام را فرستاده است. در میان ما کسانی هستند که نزد کاهنان می روند؟ فرمود: «تو نزد کاهنان نرو». گفتم: در میان ما کسانی هستند که - هر چیزی را - به فال بد می گیرند؟ فرمود: «این، وسوسه ای است که در دل هایشان خطور می کند و نباید آن ها را از تصمیم و کارشان باز دارد».

[یعنی به این حالت روانی یا وسوسه ی درونی توجه نکنند و مطابق معمول، کار خود را انجام دهند.]^(۱)

۷۰۷- وَعَنْ الْعَرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رضی الله عنه قَالَ: وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَدَرَقَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ. [این حدیث پیش تر به طور کامل در باب پای بندی به سنت ذکر شد؛ آن جا یادآوری کردیم که ابوداود و ترمذی این حدیث را روایت کرده اند و ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: عرباض بن ساریه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی شیوایی ایراد فرمود که دل ها از آن ترسید و از چشم ها، اشک سرازیر شد.

(۱) مترجم.

(۲) السلسلة الصحيحة، آلبانی رحمته الله، ش: ۹۳۷؛ صحیح الجامع، ش: ۲۵۴۹؛ و إرواء الغلیل، ش: ۲۴۵۵. ر.ک: حدیث شماره ی ۱۶۱.

شرح

مؤلف، نووی رحمته می‌گوید: «باب موعظه و میانه‌روی در آن»؛ یعنی موعظه نباید به گونه‌ای باشد که مردم را خسته و دل‌سرد کند.

مؤلف رحمته در این باب، به این آیه استدلال کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فراخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

پیش‌تر درباره‌ی این آیه، سخن گفتیم. سپس مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که عمار بن یاسر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «طولانی بودن نماز انسان و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ی دانش و آگاهی اوست؛ پس نماز را طولانی و خطبه - سخنرانی - را کوتاه کنید». منظور، نماز جمعه است.

نماز جمعه دو خطبه دارد که پیش از نماز است. گرچه ظاهر حدیث درباره‌ی کوتاه کردن خطبه‌ی جمعه می‌باشد؛ اما حکمش عام است و شامل همه‌ی سخنرانی‌ها می‌شود. لذا شایسته نیست که انسان، خطبه‌ها یا سخنرانی‌ها را طولانی کند و خطبه هرچه کوتاه‌تر باشد، بهتر است؛ به دو دلیل:

نخست: برای این‌که مردم، خسته و دل‌سرد نشوند.

دوم: سخنان خطیب را خوب دریابند. زیرا وقتی سخنی، طولانی شود، انسان بخش زیادی از آن را فراموش می‌کند. اما سخن کوتاه، بیش‌تر قابل هضم و قابل درک می‌باشد؛ از این‌رو هم مفیدتر است و هم باعث خستگی و دل‌سردی مردم نمی‌شود.

البته منظور از طولانی کردن نماز، این‌ست که مانند نماز پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که خیلی طولانی نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را که نمازهای عشاء را طولانی می‌خواند، سرزنش کرد؛ و نیز آن مردی را که نمازهای صبح را طول می‌داد؛ چنان‌که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ مِنْكُمْ مُتَفَرِّينَ»^(۱). یعنی: «ای مردم! برخی از شما دیگران را از دین گریزان می‌کنید».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۰، ۷۰۲، ۷۰۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۶۶.

لذا منظور از طولانی کردن نماز دین جا، اینست که مطابق نماز رسول الله ﷺ باشد؛ این، زمانیست که انسان، پیش نماز است. ولی هنگامی که به تنهایی نماز می خواند، هرچه دوست دارد، نمازش را طولانی بخواند و هیچ کس او را منع نمی کند؛ چون تنهایی نماز می خواند و به خودش مربوط می شود. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید». یعنی نماز جماعت را به همان اندازه ای طول دهید که در سنت، ثابت شده است؛ البته خطبه را کوتاه کنید. ضمن این که خطبه، باید اثرگذار، شورآفرین، آگاهی بخش و سودمند باشد.

سپس مؤلف رحمته، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که معاویه بن حکم رضی الله عنه با رسول الله ﷺ نماز می خواند که مردی از میان جماعت، عطسه زد و «الحمد لله» گفت؛ لذا معاویه رضی الله عنه در جوابش «يَرْحَمُكَ اللهُ» گفت. زیرا اگر کسی عطسه بزند و «الحمد لله» بگوید و شما این را بشنوید، بر شما واجب است که در جوابش «يَرْحَمُكَ اللهُ» بگویید؛ اگرچه مشغول مطالعه یا خواندن کتابی باشید. البته جواب عطسه، در نماز جایز نیست؛ زیرا حرف زدن در نماز، جایز نمی باشد. از این رو مردم نگاه خود را به سوی معاویه بن حکم رضی الله عنه دوختند و با نگاه خود، او را سرزنش کردند. معاویه رضی الله عنه که یکه خورده بود، گفت: ای وای مادر جان! مگر من چه کار کردم؟ لذا حاضران با دستان خود بر روی پاهایشان می زدند تا او را ساکت کنند. لذا معاویه رضی الله عنه ساکت شد و به نمازش ادامه داد. نماز که تمام شد، پیامبر ﷺ او را صدا زد و به او فرمود: «هیچ یک از سخنان مردم، شایسته ای این نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». معاویه بن حکم رضی الله عنه خود می گوید: پدر و مادرم فدای پیامبر ﷺ باد؛ من هیچ معلمی پیش از او و پس از او ندیدم که از نظر نحوه ای آموزش از او بهتر باشد. رسول الله ﷺ نه با خشم و ترش رویی به من نگاه کرد و نه مرا زد و نه به من بد گفت؛ بلکه فرمود: «هیچ یک از سخنان مردم، شایسته ای این نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». یا چنین سخنی فرمود.

این، پند کوتا و مفیدی بود که معاویه رضی الله عنه از آن استفاده کرد و آن را به آیندگان منتقل نمود.

از این حدیث چنین برداشت می شود که در دقت نیاز یا ضرورت، توجه یا نگاه کردن نمازگزار به به سمتی دیگر ایرادی ندارد؛ گرچه بهتر است نمازگزار به

سجده‌گاهش نگاه کند و هنگامی که نشسته است، نگاهش به محل اشاره‌اش، یعنی به انگشت اشاره اش باشد؛ زیرا نمازگزار در تشهد یا در میان دو سجده، انگشت اشاره‌اش را اندکی بالا می‌برد و هنگام دعا، آن را حرکت می‌دهد. البته اشکالی ندارد که نمازگزار به روبه‌روی خود نگاه کند؛ اما نگاهش در حالت قیام و رکوع، به سجده‌گاهش باشد.

برخی از علما گفته‌اند: به روبه‌روی خود نگاه کند. لذا گنجایش هر دو وجود دارد؛ اگر بخواهد، به سجده‌گاهش بنگرد و اگر دوست داشته باشد، به روبه‌رویش نگاه کند. اما اگر ضرورتی پیش آمد، ایرادی ندارد که نگاهش را به سمت دیگری بگرداند.

از این حدیث درمی‌یابیم که عمل اندک، یعنی عمل ناچیزی که افزون بر اعمال نماز انجام می‌شود، خللی در نماز ایجاد نمی‌کند یا نماز را باطل نمی‌گرداند؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم در نماز دستانشان را روی پاهایشان می‌زدند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را از این کار بازداشت. بلکه در حدیثی دیگر فرموده است: «إِذَا نَابَكُمْ شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَسْبِحِ الرَّجَالَ وَلْيَصْفَحِ النَّسَاءَ»^(۱). یعنی: «اگر در نماز بودید و مسأله‌ای پیش آمد، مردان سبحان‌الله بگویند و زنان دست بزنند».

از این حدیث چنین برمی‌آید که سخن گفتن در نماز جایز نیست و نماز را باطل می‌کند؛ مگر این‌که نمازگزار این مسأله نداند یا از روی فراموشی یا غفلت، در نماز سخن بگوید. مثلاً مشغول نماز هستید و شخصی به شما سلام می‌کند یا درب می‌زند و شما ناخواسته و از روی غفلت، جواب سلامش را می‌دهید یا می‌گویید: «بفرما داخل»؛ می‌گوییم: در چنین حالتی، نمازتان، درست است. زیرا الله متعال، انسان را در رابطه با عملی که از روی جهل، نسیان یا غفلت باشد، مؤاخذه نمی‌کند:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ﴾

[البقرة: ۲۲۵]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده‌ای که می‌خورید، مؤاخذه نمی‌کند؛ ولی شما را به خاطر آن‌چه در دل دارید، مؤاخذه خواهد کرد.

این حدیث، نشان می‌دهد که رسول‌الله ﷺ از لحاظ شیوه‌ی آموزش نیز بهترین بود؛ چنان‌که با مدارا و مهر و محبت آموزش می‌داد. پیامبر ﷺ الگوی امت خویش است و این، روش آن بزرگوار بود. لذا باید هر کسی را در جایگاه خود قرار دهیم و با هر کسی مطابق منزلتش رفتار کنیم؛ با آدم لجوج و سرکش به‌گونه‌ای صحبت نماییم که لایق اوست و با کسی که جوای علم و آگاهی‌ست، رفتار مناسب با خودش را داشته باشیم.

از دیگر نکاتی که در این حدیث به آن تصریح شده، این‌ست که هیچ‌یک از سخنان مردم، شایسته‌ی نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است. آری؛ همان‌طور که می‌دانیم در نماز، تکبیر، تسبیح، قرائت قرآن، دعا و تشهد است. در این حدیث واعظی که به‌نیکی پند می‌دهد و تند و خشن نیست، ستوده شده است؛ لذا حدیث مذکور تشویقی برای واعظان است که در موعظه‌ها و سخنان خویش به این رهنمود و روش پیامبر ﷺ عمل کنند.

در ادامه‌ی حدیث معاویه بن حکم رضی الله عنه آمده است که به پیامبر ﷺ عرض کرد: «ای رسول‌خدا! من، تازه‌مسلمانم و اینک الله، اسلام را فرستاده است». این سخن را از آن جهت عرض کرد که وضعیت خود را پیش از پذیرش اسلام و پس از آن، بیان کند و لطف و نعمت پروردگار متعال را بر خود بازگو نماید. زیرا آن‌ها پیش از اسلام، نیکی را نیک نمی‌دانستند و بدی را بد قلمداد نمی‌کردند و تنها به عادت‌هایی باور داشتند که در میان‌شان رایج شده بود.

اما الله متعال، اسلام، این نور آشکار و شاخص حق و باطل را برای ما نازل فرمود و حق و باطل را از هم جدا کرد و سود و ضررمان را به ما نشان داد و میان کفر و ایمان، فاصله انداخت و مرز توحید و شرک را مشخص نمود و بدین‌وسیله نعمت‌های فراوانی به این امت عنایت کرد. معاویه رضی الله عنه در ادامه افزود: «در میان ما کسانی هستند که نزد کاهنان می‌روند؟» پیامبر ﷺ فرمود: «تو نزد کاهنان نرو».

کاهنان، کسانی بودند که شیطان‌های جنی، خبرهایی را که در آسمان استراق سمع کرده بودند، نزدشان می‌آوردند و سپس کاهنان دروغ‌های فراوانی بر این سخنان می‌افزودند و آن را تحویل مردم می‌دادند! اگر مردم یک در صد سخنانشان را درست

می‌دیدند، از آن‌ها پیروی می‌کردند؛ لذا برای رسیدگی به مشکلات خود، نزدشان می‌رفتند و به این دروغ‌گویان تزویرگر اعتماد می‌نمودند.

لذا کاهن، کسی‌ست که با شیاطین در ارتباط است و خبرهایی را که شیاطین از آسمان برایش می‌آورند، به دروغ‌های فراوانی در هم می‌آمیزد و به خورد مردم می‌دهد؛ مردم نزدشان می‌روند و از آن‌ها می‌پرسند: وضع ما چگونه است و چه آینده‌ای خواهیم داشت؟ یعنی از آن‌ها درباره‌ی آینده یا درباره‌ی مسایل خاصی سؤال می‌کنند! و آن‌ها نیز خبرهایی را که از شیاطین شنیده‌اند، بازگو می‌نمایند.

پیامبر ﷺ فرمود: «نزد کاهنان نرو». یک کلمه؛ نزدشان نرو. اصلاً نمی‌توان گمان کرد که پیامبر ﷺ به معاویه بن حکم رضی الله عنه یا هر یک از سایر صحابه رضی الله عنهم بگوید: «این کار را نکن» و او، به سراغ آن کار برود؛ هرگز! ما، چنین پنداری درباره‌ی آن بزرگواران نداریم؛ آن‌ها به فرمان پیامبر ﷺ پای‌بند بودند و مانند بسیاری از مردم این دوران نبودند که بارها از یک کار منع شوند و باز به سراغ آن کار بروند یا کارشان را تأویل و توجیه نمایند و بگویند: این، نهی حرمت که نیست؛ نهی کراهت است! یا بگویند: یک نهی عادی در چارچوب ادب است که انجامش، بر خلاف فضیلت است، نه بیش‌تر.

گفتنی‌ست: کاهن، کسی‌ست که از امور غیبی در آینده خبر می‌دهد؛ یعنی مدعی پیش‌گویی آینده است. کسی که نزد کاهن می‌رود، سه حالت دارد:

حالت نخست: نزد کاهن می‌رود و از او سؤال می‌کند، اما تصدیقش نمی‌نماید. در «صحیح مسلم» حدیثی آمده است که هرکس، چنین عملی انجام دهد - یعنی نزد کاهن برود و فقط از او سؤال نماید و تصدیقش نکند - نماز چهل روز وی پذیرفته نمی‌شود.

حالت دوم: نزد کاهن برود، از او سؤال کند و تأییدش نماید؛ چنین کسی، کافر است. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ». ^(۱) یعنی: «کسی که نزد کاهن برود و سخنانش را تصدیق کند، به آن‌چه بر

(۱) ابن‌ماجه، ش: ۶۳۹؛ آلبانی رحمته الله علیه در آداب الزفاف (۳۱)، و إرواء الغلیل (۲۰۰۶) و المشكاة (۵۵۱) این حدیث را صحیح دانسته است.

محمد (ﷺ) نازل شده، کفر ورزیده است». وجه کفرش، اینست که تصدیق یا تأیید کاهن، به معنای تکذیب این فرموده‌ی الله ﷻ می‌باشد که فرموده است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵]

بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند.

زیرا کاهن، از امور غیبی در آینده خبر می‌دهد؛ لذا تصدیق یا تأییدش به معنای تکذیب این آیه است و این، کفر می‌باشد.

حالت سوم: اینست که به‌قصد امتحان و تکذیب کاهن، از او سؤال کند. این حالت، ایرادی ندارد؛ زیرا رسول الله ﷺ از ابن‌صیاد پرسید: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام؛ آیا می‌توانی بگویی که چیست؟» پاسخ داد: «الدُّخُّ و منظورش، دخان مورد اشاره در سوره‌ی «دخان» بود. (۱) پیامبر ﷺ به او فرمود: «اِخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» (۲). یعنی: «خوار و ذلیل شوی؛ تو نمی‌توانی از حدّ خود بگذری».

لذا اگر انسان از کاهن سؤال کند تا رسوایش نماید و دروغ و دغش را برای مردم آشکار سازد، ایرادی ندارد؛ بلکه چنین عملی، نیک و پسندیده است و روشن‌گری و ابطال باطل به‌شمار می‌آید.

سپس معاویه بن حکم رضی الله عنه سؤال دیگری از پیامبر ﷺ پرسید؛ عرض کرد: «در میان ما کسانی هستند که - هر چیزی را - به فال بد می‌گیرند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «این، وسوسه‌ای است که در دل‌هایشان خطور می‌کند و نباید آن‌ها را از تصمیم و کارشان باز دارد». عرب‌ها بیش‌تر بدین شکل فال می‌گرفتند که ابتدا پرنده‌ای را پرواز می‌دادند؛ آن‌ها بنا بر خرافاتی که به آن باور داشتند، معتقد بودند که اگر پرنده به هر سمتی پرواز کند، حالت و صورت قضیه یا تصمیمشان فرق می‌کند؛ لذا اگر پرنده به سمت راست پرواز می‌کرد، نزدشان تعبیر خودش را داشت و اگر به سمت چپ می‌پرید، تعبیر دیگری برایش داشتند؛ و چنان‌چه مستقیم یا در جهت مقابل پرواز

(۱) مترجم گوید: اشاره‌ای است به آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی دخان که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾

پس منتظر روزی باش که آسمان، دودی آشکار بیاورد.

(۲) بخاری، ش: (۱۳۵۵، ۳۰۵۵، ۶۱۷۳، ۶۶۱۸)؛ و مسلم، ش: (۲۹۲۴، ۲۹۳۱).

می‌کرد، نظرشان متفاوت بود و اگر پرنده برمی‌گشت و به جهت مخالف می‌پرید، طور دیگری تعبیرش می‌کردند! آن‌ها بدین‌سان فال می‌گرفتند و این، جهت پرواز پرنده‌گان بود که نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های عرب‌های پیش از اسلام داشت و باعث می‌شد که کاری را انجام دهند یا از کاری منصرف شوند! مثلاً اگر کسی قصد سفر می‌کرد و پرنده‌ی فالش به سمت چپ می‌پرید، می‌گفت: این، یک هشدار است؛ پس به سفر نمی‌روم. ولی اگر پرنده‌اش به سمت راست پرواز می‌کرد، می‌گفت: این، سفر خوبی است. یعنی به چنین خرافه‌هایی معتقد بودند.

همان‌طور که گفتم، بیش‌تر با پرنده‌گان، فال می‌گرفتند؛ آن‌ها هم‌چنین برخی از روزها و برخی از ماه‌ها را بدشگون می‌دانستند و برخی از صداها و حتی برخی از اشخاص را به فال بد می‌گرفتند. چنان‌که امروزه نیز برخی از مردم، به چنین خرافاتی باور دارند؛ مثلاً اگر هنگام خروج از خانه، با شخصی بدسیما روبه‌رو شوند، آن روز را بد می‌پندارند و می‌گویند: امروز، روز بدشانسی است و اگر شخص خوش‌سیمایی ببینند، می‌گویند: امروز، روز خوش‌شانسی است!

پیامبر ﷺ فرمود: «این، وسوسه‌ای است که در دل‌هایشان خطور می‌کند و نباید آن‌ها را از تصمیم و کارشان باز دارد».

لذا اگر کسی به این حالت روانی یا وسوسه‌ی درونی توجه کند، زندگی‌اش تیره و ناگوار می‌شود و آرام و قرار نخواهد داشت؛ حتی چه‌بسا جن‌ها یا شیاطین جنی به این حالتش دامن بزنند تا همواره در غم و اندوه باشد. پس هیچ‌گاه فال بد نزنید.

عرب‌ها ازدواج در ماه شوال را بدشگون می‌پنداشتند و می‌گفتند: کسی که در ماه شوال ازدواج کند، در ازدواجش دچار شکست می‌شود! این، پندار عرب‌ها درباره‌ی ازدواج در ماه شوال بود. ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ در شوال با من ازدواج کرد؛ یعنی عقد نکاح ایشان در شوال بود و در ماه شوال نیز عایشه را به خانه بُرد. لذا عایشه رضی الله عنها می‌فرمود: هیچ‌کس خوش‌بخت‌تر از من نیست.

بدون شک رسول‌الله ﷺ پس از این‌که با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد، او را بیش از سایر همسرانش دوست داشت؛ گرچه عقد نکاح و نیز ازدواج آن‌ها هر دو در ماه شوال بود. اما عرب‌ها از روی نادانی و بی‌خردی، می‌گفتند: ازدواج در ماه شوال، فرجام

نیکی ندارد. در صورتی که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که در ماه شوال ازدواج می‌کنند و ازدواج موفق و مبارکی دارند.

لذا باید این وسوسه را از قلب و درون خود محو کنیم و همواره خوش‌بین باشیم و دنیا را در برابر خویش، گسترده ببینیم و راه پیش روی خود را همواره باز بدانیم؛ زیرا پیامبر ﷺ بدشگونی و فال بد را نمی‌پسندید و خوش‌بینی و به فال نیک گرفتن را دوست داشت. پس همواره خوش‌بین باشید و بدانید که آنچه اراده‌ی الله باشد، روی خواهد داد؛ بنابراین خوش‌بین و خوش‌حال باشید. دنیای گسترده‌ای پیش روی شماست و راه، باز است. سینه بکشایید و به دنیا لبخند بزنید. اما بدبینی و فال بد زدن و این‌که انسان فکرش را در همه چیز غوطه دهد، دنیا را بر او تیره و تنگ می‌گرداند. این، از خوبی‌های اسلام است که بدبینی و فال بد زدن را مردود و به فال نیک گرفتن را درست دانسته است؛ زیرا فال بد، بد است و به فال نیک گرفتن، خوب.

۹۲- باب: متانت و آرامش

الله متعال می فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا

[الفرقان: ۶۳]

سَلَامًا﴾

و بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار می دهند، سلام - سخن مسالمت آمیزی - می گویند.

۷۰۸- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَجْمِعًا قَطُّ

ضَاحِكًا حَتَّى تُرَى مِنْهُ لَهَوَاتُهُ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ. [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگز رسول الله ﷺ را ندیدم که در خندیدن به اندازه ای زیاده روی کند - و دهانش را باز نماید- که داخل دهانش دیده شود؛ بلکه هنگام خندیدن، فقط تبسم می فرمود.

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «باب: متانت و آرامش».

متانت، ویژگی یا حالتی است که انسان را در چشم دیگران، متین و محترم می گرداند؛ از این رو هرکس او را می بیند، به او احترام می گذارد و او را گرامی می دارد.

آرامش، نیز همین گونه است؛ به گونه ای که انسان، سنگین است و حرکت های اضافی و سبک از او دیده نمی شود. بلکه در قلب خود آرام است و در گفتار و کردار خویش، آرام به نظر می رسد.

شکی نیست که این دو ویژگی، یعنی متانت و آرامش، جزو بهترین ویژگی هایی است که الله به بنده اش عنایت می کند. زیرا در نبود این ویژگی ها، انسان، بی شخصیت می گردد و هیبت و وقار ندارد؛ بلکه با رفتارهای سبکش از چشم مردم

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۲۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۹۹.

می‌افتد. حرکتهای اضافی و سبک، هم‌خوانی و سنخیتی با آرامش و وقار ندارد؛ بلکه اثری از آرامش قلبی و متانت در گفتار و کردار، در آدم بی‌قرار دیده نمی‌شود. لذا اگر الله متعال بر بنده‌ای منت بگذارد، او را از این دو ویژگی ارزشمند برخوردار می‌سازد. عجله و شتاب‌زدگی نیز با آرامش و وقار، در تعارض است؛ آدم عجول، آرام و قرار ندارد و فقط بگومگو می‌کند! در صورتی که رسول‌الله ﷺ از بگومگو و کثرت سؤال و نیز هدر دادن مال، نهی فرموده است. کسی که در کارها، درنگ و تأنی ندارد، خطاهای فراوانی از او سر می‌زند و مردم به حرفش اعتماد نمی‌کنند؛ از این‌رو در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که کسی حرفشان را نمی‌پذیرد و از آن استفاده نمی‌کند. سپس مؤلف رحمته به این آیه استدلال کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا

سَلَامًا﴾

[الفرقان: ۶۳]

و بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند، و هنگامی که افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، سلام - سخن مسالمت‌آمیزی - می‌گویند.

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ یعنی بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که الله گسترده مهر، با رحمت خویش بر آنان منت نهاده و به آنان توفیق خیر و نیکی عنایت کرده است؛ لذا روی زمین با آرامش راه می‌روند. یعنی اگر یکی از آنها را ببینی، در حقیقت شخصی را دیده‌ای که در راه رفتنش، سنگین و باوقار است و هیچ عجله یا شتابی زشت و زنده در او دیده نمی‌شود.

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ یعنی در برابر سخن یا رفتار زشت دیگران، رفتار مسالمت‌آمیزی دارند و منظور، گفتن لفظ سلام نیست. به عبارت دیگر، اگر فرد جاهلی، او را مخاطب قرار دهد و حرف ناشایستی به او بزند، واکنش منفی نشان نمی‌دهد؛ بلکه سخن مسالمت‌آمیزی می‌گوید تا از شرش در امان بماند یا به بهترین روش دفاع می‌کند و اگر صلاح بداند، هیچ نمی‌گوید. خلاصه این‌که یا سخنی می‌گوید که با آن در امان می‌ماند؛ زیرا تعامل با آدم نادان، مشکل است؛ اگر با او بحث و مجادله کنید، هر آن امکان دارد نسبت به شما بی‌ادبی کند یا سخن ناشایستی بگوید و حتی ممکن است به عمل یا موضوع نیک و پسندیده‌ای که او را به آن فرا

می‌خوانید، دشنام دهد و بدین‌سان به دین و آیین بد بگوید! لذا یکی از توفیق‌های پروردگار رحمان به بندگان نیکش، اینست که وقتی افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، سخن مسالمت‌آمیزی به آن‌ها می‌گویند؛ به عبارت دیگر واکنش سالمی در برابر جهالت‌های افراد نادان دارند و این، باعث می‌شود که خود، از گناه و معصیت، دور بمانند. الله متعال در این آیات ویژگی‌های دیگری هم برای این دسته از بندگانش برشمرده است؛ از جمله این‌که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۗ﴾ [الفرقان: ۷۲]

و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند و آن‌گاه که بر گفتار و کردار لغو و بیهوده می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند.

منظور از گفتار و کردار بیهوده، گفتار و کرداریست که خیر و شری در آن نیست. ﴿مَرُّوا كِرَامًا﴾ یعنی با متانت و بزرگواری از کنار آن می‌گذرند؛ به‌گونه‌ای که خود، به آن آلوده نمی‌شوند و با سلامت، از کنار آن عبور می‌کنند.

پس هر چیزی از سه حالت خارج نیست: یا خیر است؛ یا شر است و یا لغو، یعنی نه خیر و نه شر. بندگان نیک الله، در محل شرارت و بدی حاضر نمی‌شوند و کار ناشایست انجام نمی‌دهند؛ از گفتار و کردار لغو و بیهوده، با بزرگواری و متانت می‌گذرند؛ اما تا می‌توانند از خیر و نیکی، بهره می‌برند.

سپس مؤلف رحمته حدیث عایشه رضی الله عنها را ذکر کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در خندیدن زیاده‌روی نمی‌کرد؛ یعنی قهقهه نمی‌زد؛ در نتیجه هنگام خندیدن دهانش را باز نمی‌کرد و داخل دهانش دیده نمی‌شد. بلکه لبخند می‌زد یا هنگامی که می‌خندید، فقط دندان‌های پیشینش دیده می‌شد و این، از وقار و متانت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. از این‌رو کسی که هنگام خندیدن قهقهه می‌زند و دهانش را باز می‌کند، جایگاه و منزلتی نزد مردم ندارد و در نظرشان، خوار و ذلیل است؛ اما کسی که همواره و در جایش تبسم بر لب دارد، محبوب دیگران است و انسان با دیدنش آرامش می‌یابد.

۹۳- باب: تشویق به آرامش و وقار به هنگام رفتن به سوی نماز و جلسه‌های علمی و دیگر عبادتها

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعْظَمِ شَعْبِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

۷۰۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أُقِيِمَتِ الصَّلَاةُ، فَلَا تَأْتُوهَا وَأَنْتُمْ تَسْعَوْنَ، وَأَتُوهَا وَأَنْتُمْ تَمْشُونَ، وَعَلَيْكُمْ السَّكِينَةُ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأْتِمُوا». [متفقٌ عليه]^(۱)

زَادَ مُسْلِمٌ فِي رَوَايَةٍ لَهُ: «فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا كَانَ يَعْمِدُ إِلَى الصَّلَاةِ فَهُوَ فِي صَلَاةٍ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «وقتی نماز برپا می‌شود، با عجله و شتاب به نماز نیایید؛ بلکه با راه رفتنِ عادی به نماز بیایید و سکون و آرامش را رعایت کنید. هرچه از نماز را - با جماعت - دریافتید، بخوانید و آنچه را از دست دادید، کامل نمایید».

در روایتی از مسلم، افزون بر این آمده است: «وقتی یکی از شما قصد نماز می‌کند، گویا در نماز است».

۷۱۰- وعن ابن عباس رضي الله عنهما أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ فَسَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ وَرَأَاهُ زَجْرًا شَدِيدًا وَضَرْبًا وَصَوْتًا لِلإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالِإِيْضَاعِ». [بخاری، این حدیث را روایت کرده و مسلم نیز بخشی از آن را نقل نموده است]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روز عرفه با پیامبر ﷺ - از عرفات - به‌راه افتادم. پیامبر ﷺ از پشت سرش سر و صدای زدن و راندن شترها را شنید. با تارپانه‌اش به

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۳۶، ۹۰۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۰۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۱۵۴۴، ۱۶۷۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۸۲.

سوی مردم آنان اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید؛ زیرا نیکی، به عجله کردن - و تند راندن شترها - نیست».

شرح

مؤلف رحمته می گوید: «تشویق به آرامش و وقار به هنگام رفتن به سوی نماز و جلسه‌های علمی و دیگر عبادت‌ها».

روشن است که نماز، مهم‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین و یکی از بزرگ‌ترین شعایر الاهی‌ست. انسان هنگامی که به نماز می‌ایستد، در حقیقت در پیشگاه الله عز و جل قرار می‌گیرد. وقتی پیش یک انسان می‌رویم، او را گرمی می‌داریم و با ادب و آرامش به سوی او حرکت می‌کنیم؛ پس چگونه است آن‌گاه که به سوی نماز می‌رویم تا در پیشگاه الله عز و جل بایستیم؟

لذا همان‌گونه که در حدیث ابوهریره رضی الله عنه خواهد آمد، باید با سکون و آرامش به سوی نماز برویم.

سپس مؤلف رحمته در این باب، این آیه ذکر کرده است که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعْبِرَ اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿۳۲﴾﴾ [الحج: ۳۲]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ و گرمی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

کسی که شعایر الاهی را گرمی دارد و آن‌ها را در قلبش بزرگ می‌بیند و آن‌گونه که باید در عمل نیز آن‌ها را بزرگ می‌داند، این، از تقوای دل‌هاست؛ یعنی چنین روی کردی، نشان‌گر درست بودن نیت و تقوای قلب اوست. وقتی قلب انسان، تقوا داشته باشد، تقوا و پرهیزگاری در سراسر وجودش نمایان می‌شود. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْعَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ؛ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». [م أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْعَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ؛ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ].^(۱) «هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۹۹.

پس شعایر الاهی را گرامی بدارید که این، همان تقوای قلبِ شماسست و نزد پروردگارتان برای شما بهتر است:

﴿ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعِظْمَ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]

(حکم) این ست و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل برایش نزد پروردگارش نیک است.

سپس مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی نماز برپا می‌شود، با عجله و شتاب به نماز نیایید؛ یعنی هنگامی که بیرون مسجد هستید و صدای اقامه را می‌شنوید، دوان‌دوان به سوی نماز نیایید. لذا چنین به نظر می‌رسد که صدای اقامه از بیرون مسجد شنیده می‌شود؛ چنان‌که در حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به بلال رضی الله عنه فرمود: «پیش از من، آمین نگو». و این نشان می‌دهد که بلال رضی الله عنه در جایی قرار می‌گرفت و اقامه می‌گفت که مردم صدایش را می‌شنیدند. خلاصه این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه با راه رفتنِ عادی به نماز بیایید و سکون و آرامش را رعایت کنید». منظور از راه رفتنِ عادی، این ست که گام‌های معمولی بردارید و منظور در این‌جا، این نیست که قدم‌های شما به هم نزدیک باشد. زیرا کوتاه کردن قدم‌ها یا گام‌های کوتاه و نزدیک به هم، در حدیث دیگری اشاره شده است: «لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا رُفِعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ»^(۱) یعنی: «با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود». از این‌رو برخی از علما، برداشتن گام‌های کوتاه به سوی نماز را مستحب دانسته‌اند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرچه از نماز را - با جماعت - دریافتید، بخوانید و آنچه را از دست دادید، کامل نمایید». لذا علما گفته‌اند: اگر نگران بود که رکعتی را از دست بدهد، ایرادی ندارد که اندکی سریع‌تر حرکت کند؛ البته به اندازه‌ای که با راه رفتنِ عادی، تفاوت نداشته باشد؛ یعنی به گونه‌ای که سر و صدا ایجاد نشود.

این حدیث، نشان‌گر اهمیت و جایگاه والای نماز است. از این‌رو ایرادی ندارد که مؤذن، اقامه را در بلندگو بگوید تا کسانی بیرون مسجد هستند، صدای اقامه را بشنوند. گرچه برخی از مردم اعتراض کرده، می‌گویند: گفتن اقامه در بلندگوی بیرون،

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۱. [مترجم]

باعث می‌شود که برخی‌ها تنبلی کرده، منتظر شنیدن اقامه بمانند و بدین ترتیب رکعت اول یا حتی دو سه رکعت نماز را از دست بدهند؛ و این به فاصله‌ی خانه‌ی آن‌ها از مسجد بستگی دارد. اما وقتی صدای اقامه در زمان پیامبر ﷺ از بیرون مسجد شنیده می‌شد، دیگر دلیلی وجود ندارد که اشکالی در این کار ببینیم. البته اشکال کار در اینست که در برخی از مناطق، خود نماز را از بلندگوی مناره پخش می‌کنند و این، آرامش اطرافیان مسجد و حتی آرامش نمازگزاران مساجد نزدیک را به هم می‌زند؛ به‌ویژه در نمازهای جهری.^(۱) چنان‌که برخی از مردم در مسجد مشغول نماز هستند و قرائت امام مسجد نزدیکشان را نیز می‌شنوند و چون امام آن مسجد، خوش‌صداست، حواسشان به آن‌سو می‌رود و حتی دیده شده که وقتی امام آن مسجد قرائت سوره‌ی فاتحه را به پایان می‌رساند، برخی از نمازگزاران، آمین گفته‌اند؛ زیرا قرائت مسجد مجاور را از بلندگو شنیده و دنبال کرده‌اند و چون امام مسجد مجاور، خوش‌صداست، به‌جای گوش دادن به قرائت امام خود، همه‌ی حواسشان به قرائت امام مسجد مجاور، معطوف می‌شود.

در «موطأ» امام مالک رحمته الله آمده است: شبی پیامبر ﷺ بیرون رفت و یارانش در مسجد نماز می‌خواندند و صدای قرائتشان بلند بود. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الْمُصَلِّيَّ يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلْيَنْظُرْ بِمَا يُنَاجِيهِ بِهِ وَلَا يَجْهَرُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْقُرْآنِ».^(۲) یعنی: «نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند؛ پس دقت نماید که با پروردگار چگونه مناجات می‌کند. لذا با بلند کردن صدای قرائت، باعث اذیت و تشویش خاطر یکدیگر نشوید». در روایت ابوداود آمده است: «أَلَا إِنَّ كَلِمَتَ مُنَاجٍ رَبِّهِ فَلَا يُؤْذِنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلَا يَرْفَعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْقِرَاءَةِ».^(۳) یعنی: «هر یک از شما با پروردگارش مناجات می‌کند؛ پس یکدیگر را اذیت نکنید و هنگام قرائت صدایتان را در حضور یکدیگر بالا نبرید».

(۱) یعنی نمازهای صبح، مغرب و عشاء که امام قرائت نماز را آشکار (با صدای بلند) می‌خواند.

(۲) بخاری، ش: (۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۷، ۵۳۱، ۱۲۱۴)؛ و مسلم، ش: ۵۵۱.

(۳) ابوداود، به‌شماره‌ی ۱۳۳۲ روایتش کرده و آلبانی آن را صحیح دانسته است.

بدین سان بلند کردن صدا برای قرائت قرآن را اذیت و آزار برشمرد و از آن نهی کرد؛ واقعیت نیز همین است. از این رو به پندار ما کسانی که نماز را از طریق بلندگوهای مساجد پخش می کنند، به اطرافیان مسجد آزار می رسانند و از این بابت گنه کارند. علاوه بر این، حتی اگر بحث گناه مطرح نباشد، در این که ترک چنین عملی بهتر است، شکی نیست؛ زیرا پخش نماز از بلندگوی مسجد، فایده ای ندارد. زیرا پیش امام برای مقتدی ها و نمازگزاران داخل مسجد، نماز نمی دهد؛ و کاری به کسانی که بیرون مسجد هستند، ندارد.

ضمن این که این عمل، یک پیامد منفی دیگر نیز دارد؛ و آن، این که باعث می شود مردم برای آمدن به مسجد تنبلی کنند. یعنی تا زمانی که شخص صدای قرائت امام را می شنود، همین که می خواهد برخیزد و به مسجد برود، شیطان او را منحرف می کند و می گوید: صبر کن؛ رکعت دوم می رسی. عجله نکن؛ به رکعت سوم خواهی رسید و بدین سان فقط یک رکعت جماعت را درمی یابد و از خیر و نیکی فراوانی محروم می گردد. لذا از برادران مسلمانان به ویژه ائمه جماعات می خواهیم که دست از این عمل بردارند تا خود نیز مسؤولیتی نداشته باشند و دیگران نیز، به ویژه اطرافیان مسجد رنج نبرند. چون گاه برخی از مردم، نماز خود را می خوانند و استراحت می کنند یا بیمارند و پخش صدای نماز از مسجد، آرامش و سکوت مورد نیازشان را بهم می زند.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرچه از نماز را - با جماعت - دریافتید، بخوانید و آنچه را از دست دادید، کامل نمایید». یعنی انسان هر جای نماز به جماعت رسید، تکبیر احرام را می گوید و با امام، وارد نماز می شود. به عبارتی اگر به مسجد آمدید و امام در حال رکوع بود، همان گونه که راست ایستاده اید، تکبیر احرام را بگویید و سپس رکوع کنید؛ بدین سان آن رکعت را دریافته اید. هم چنین اگر زمانی به جماعت رسیدید که امام در قیام پس از رکوع بود، تکبیر بگویید و در همان بخش نماز به امام پیوندید و با او سجده کنید؛ البته این را رکعت به شمار نیاورید؛ زیرا اگر انسان رکوع را با امام در نیابد، آن رکعت را از دست داده است. هم چنین اگر زمانی به جماعت رسیدید که امام در سجده بود، در حالی که ایستاده اید تکبیر بگویید و سپس به سجده بروید و منتظر بنمایید که امام برخیزد. و نیز اگر امام نشسته بود، در حالی که در قیام هستید،

تکبیر بگویند و سپس بنشینند. یعنی امام در هر وضعیتی که بود، در حال قیام تکبیر بگویند و در همان بخش نماز، به جماعت پیوندید.

اما اگر به مسجد آمدید و دیدید که امام در تشهد پایانی نماز است، اطرافتان را نگاه کنید؛ اگر عده ی دیگری نیز مانند شما به نماز نرسیده بودند، دیگر وارد نماز نشوید؛ زیرا با رسیدن به تشهد، نماز جماعت را در نیافته‌اید؛ یعنی لازمه ی درک جماعت، این است که حداقل به یک رکعت برسید. چون در حدیث آمده است: «مَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ»^(۱) یعنی: «کسی که یک رکعت را با امام دریابد، ثواب نماز جماعت را دریافته است». اما اگر جماعتی با شما نباشد و نتوانید خود را به جماعت مسجد مجاور برسانید، در تشهد به جماعت ملحق شوید؛ البته این را هیچ رکعتی حساب نکنید؛ زیرا به رکوع نرسیده‌اید.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که وقتی کسی به بخشی از نماز جماعت نمی‌رسد، هنگامی که برای تکمیل نمازش برمی‌خیزد، پایان نمازش را به جا می‌آورد، نه ابتدای آن را؛ یعنی اگر به دو رکعت پایانی نماز ظهر رسید، هنگامی که برای تکمیل نمازش برمی‌خیزد، دو رکعتی که ادا می‌کند، دو رکعت پایانی نماز اوست و فقط فاتحه را می‌خواند. زیرا سنت در دو رکعت پایانی نماز، این است که فقط سوره ی فاتحه قرائت شود.

و اما حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که مؤلف رحمته الله آن را ذکر کرده است؛ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «روز عرفه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - از عرفات - به راه افتادم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پشت سرش سر و صدای زدن و راندن شترها را شنید». زیرا مردم در دوران جاهلیت هنگامی که از عرفه می‌رفتند، به سرعت حرکت می‌کردند و پس از تاریک شدن هوا، از آن جا کوچ می‌نمودند. از این رو با سر و صدا و هیاهوی فراوان شترهایشان را می‌راندند. لذا همین که طبق عادت گذشته عمل کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تازیانه‌اش به آن‌ها اشاره نمود و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید؛ زیرا نیکی، به عجله کردن و حرکت پُرشتاب نیست».

(۱) بخاری، ش: ۵۸۰؛ و مسلم، ش: ۶۰۷.

از این حدیث چنین برمی آید که انسان نباید برای رفتن به مکان‌های عبادت، تُند و پرشتاب حرکت کند؛ زیرا کسانی که از عرفه به سوی مزدلفه می‌روند، قصدِ عبادت دارند. از این رو باید ادب را رعایت کنند و با آرامش حرکت نمایند.

مؤلف رحمته این باب را با همین روایت به پایان برده است؛ لذا وقتی به جلسه‌های علمی می‌روید، آرامش و وقار خود را حفظ کنید تا در برابر مردم به حرمت و منزلت شما حفظ گردد. زیرا گرمی‌داشت چنین مجالسی، به معنای تعظیم و گرمی‌داشت الله می‌باشد.

۹۴- باب: مهمان‌نوازی و احترام مهمان

الله متعال می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا
قَالَ سَلَامٌ قَوْمٍ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾ فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ ۖ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُوَ إِلَيْهِمْ
قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [الذاريات: ۲۴، ۲۷]

آیا خبر میهمانان گرامی ابراهیم به تو نرسیده است؟ آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت (و عرض کرد که شما) گروهی ناشناس هستید. سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد. و آن را نزدیکشان برد و گفت: مگر نمی‌خورید؟

و می‌فرماید:

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَاقَوْمِ
هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۗ أَلَيْسَ مِنْكُمْ
رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾﴾ [هود: ۷۸]

قوم لوط که پیش از آن، کارهای زشت و ناپسندی مرتکب می‌شدند، شتابان نزدش آمدند. گفت: ای قوم من! این‌ها، دختران من هستند که برایتان پاکیزه‌ترند. پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان مردی وجود ندارد؟

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب مهمان‌نوازی و احترام مهمان».

مهمان به کسی می‌گویند که به خانه‌ی شما می‌آید تا با آب و غذا و دیگر چیزهای مورد نیازش از او پذیرایی کنید.

مهمان‌نوازی، اخلاقی ارزشمند و کهن است که قدمتش به دوران ابراهیم خلیل علیه السلام می‌رسد؛ اگر قدمتش بیش از این نباشد.

مؤلف رحمته به خواست عجل الله عجل احادیثی درباره‌ی مهمان‌نوازی ذکر خواهد کرد و از میان احادیث به بیان این نکته خواهد پرداخت که احترام مهمان، جزو ایمان به الله و آخرت است. البته وی، مطابق عادتش ابتدا به ذکر آیاتی در این باب پرداخته است. زیرا قرآن بر سنت، مقدم می‌باشد. قرآن، کلام خداست و سنت، سخن رسول الله صلی الله علیه و آله.

البته کتاب و سنت، هر دو حق است و تصدیق خبرهای کتاب و سنت، و نیز اطاعت و فرمانبرداری از دستورهای هر دو، واجب می‌باشد.

مؤلف رحمته این آیه را ذکر کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ [الذاریات: ۲۴]

آیا خبر میهمانان گرامی ابراهیم به تو نرسیده است؟

استفهام در این جا برای تشویق است؛ یعنی برای این که مخاطب، توجه و دقت بیش تری به این موضوع داشته باشد. این پرسش هم چنین متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله یا متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امت اوست.

و مهمانان گرامی، فرشتگانی بودند که الله تعالی به سوی ابراهیم و سپس به سوی لوط علیهما السلام فرستاد. و از آن جهت از آنان به عنوان مهمانان گرامی ابراهیم علیه السلام یاد کرد که آن بزرگوار از آنان به گرمی استقبال نمود. ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ﴾ «آن گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت».

علما گفته‌اند: طرز سلام کردن ابراهیم علیه السلام از شیوهی سلام گفتن فرشتگان، بهتر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم. یعنی جمله‌ی «فعلیه» به کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک بر تو سلام می‌گوییم. اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم علیه السلام که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از میهمانانش استقبال کرد. زیرا رهنمود شریعت درباره‌ی پاسخ سلام، این است که انسان بهتر از سلامی که به او می‌گویند، پاسخ دهد یا لااقل پاسخ همانند سلامی باشد که به او گفته می‌شود. چنان که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

سپس فرمود: ﴿سَلِّمُوا قَوْمًا مُنْكَرُونَ﴾ یعنی با صراحت به آن‌ها نگفت که من، شما را نمی‌شناسم؛ بلکه به خاطر حفظ احترامشان که مهمان بودند، با اشاره یا با چنین عبارتی به آن‌ها فهماند که برایش ناشناس هستند؛ زیرا نخستین بار بود که آن‌ها را ملاقات می‌کرد. پس از این استقبال گرم، برای پذیرایی از آنان دست به کار شد:

[الذاریات: ۲۶]

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾ (۳۳)

سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم علیه السلام از آن جهت پنهانی و با شتاب نزد خانواده‌اش رفت که مبادا میهمانانش، نگذارند که برای پذیرایی از آن‌ها، کاری انجام دهد یا بگویند که ما، چیزی نمی‌خواهیم. به هر حال، ابراهیم علیه السلام برایشان گوساله‌ای بریان آورد. زیرا گوشت گوساله از گوشت گاو، لذیذتر است؛ همان‌گونه که گوشت بریان‌شده یا کباب، از گوشتی که به روش‌های دیگر پخته می‌شود، خوش‌مزه‌تر می‌باشد. ﴿فَقَرَّبَهُ وَآلِيهِمْ﴾ یعنی «و آن را نزدیکشان گذاشت». غذا را در جای دوری قرار نداد و به آن‌ها نگفت که برای صرف غذا به محل غذاخوری بروید. بلکه غذا را نزدیکشان گذاشت تا از آن‌ها به‌خوبی پذیرایی کند. و آن‌گاه به آن‌ها فرمود: ﴿أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ یعنی: «مگر نمی‌خورید؟» در واقع به آن‌ها گفت: بفرمایید؛ خواهش می‌کنم بفرمایید. در واقع، با ادب خاصی به آن‌ها تعارف نمود که غذا میل کنند.

سپس این مهمانان به صورت جوانانی زیبا و بدون ریش نزد لوط علیه السلام رفتند. قوم لوط، نخستین کسانی بودند که به عمل لواط (هم‌جنس‌بازی) روی آوردند. آن عده از قوم لوط که مهمانان او را دیدند، خبرش را به دیگران رساندند و گفتند: لوط، مهمانان جوان و زیبایی دارد:

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَقُومُونَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ

[هود: ۷۸]

﴿رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾ (۷۸)

قوم لوط که پیش از آن، کارهای زشت و ناپسندی مرتکب می‌شدند، شتابان نزدش آمدند. گفت: ای قوم من! این‌ها، دختران من هستند که برایتان پاکیزه‌ترند. پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان مردی وجود ندارد؟

﴿يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ﴾؛ یعنی شتابان نزد لوط آمدند. ﴿وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ﴾: «آن‌ها پیش‌تر مرتکب کارهای زشت و ناپسندی می‌شدند»؛ یعنی لواط می‌کردند. ﴿قَالَ يَقُومُونَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾: «گفت: ای قوم من! این‌ها دختران من هستند که برای شما پاکیزه‌ترند؛ پس از الله

بترسید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید. ﴿هَلْؤَلَاءِ بَنَاتِي﴾: «این‌ها دختران من هستند». برخی از علما گفته‌اند: منظورش، دخترانِ قومش بود، نه دخترانِ خودش و از آن جهت از آن‌ها به دخترانِ خود یاد کرد که هر پیامبری، برای قومش به منزله‌ی پدر است. گویا به آن‌ها تذکر داد که برای شما امکان ازدواج با زنان وجود دارد؛ پس چرا لواط می‌کنید و مرتکب این عمل زشت می‌شوید؟ چنان‌که الله ﷻ در آیه‌ای دیگر همین مفهوم را بیان کرده است:

﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ ﴿۱۶۵﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ

أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿۱۶۶﴾ [الشعراء: ۱۶۵، ۱۶۶]

آیا از میان جهانیان، با مردها آمیزش می‌کنید؟! و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وا می‌گذارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکاری هستید.

خلاصه این‌که لوط علیه السلام از قومش خواست که حرمت مهمانانش را رعایت کنند؛ به آن‌ها گفت: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾؛ یعنی: «پس از الله بترسید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید».

و اما این‌که فرمود: «این‌ها دختران من هستند که برای شما پاکیزه‌ترند»، برای مقایسه‌ی هم‌جنس‌بازی با ازدواج مشروع نیست که یکی خوب و دیگری، بهتر باشد؛ زیرا هم‌جنس‌بازی، به کلی زشت و پلید است و هیچ پاکی و طهارتی در آن نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَحِيئَةٌ مِنَ الْقُرْبَىٰ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ﴾ [الانبیاء: ۷۴]

و لوط را از شهری که مردمش مرتکب اعمال زشتی می‌شدند، نجات دادیم.

لوط علیه السلام به قومش گفت:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾ [هود: ۷۸]

پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان مردی وجود ندارد؟

پناه بر الله؛ یک جوان مرد نیز در میانشان وجود نداشت. ببینیم چه پاسخی به

لوط علیه السلام دادند:

﴿قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقِّ وَاتِّكَ لَتَعْلَمُنَّ مَا تُرِيدُ﴾ (هود: ۷۹)
گفتند: بی‌گمان می‌دانی که ما هیچ میل و نیازی به دخترانت نداریم و خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.

یعنی تو می‌دانی که ما، خواهان جوانانی هستیم که نزدت آمده‌اند!

﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِيًّا إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ (هود: ۸۰)
لوط گفت: ای کاش در برابر شما توان و قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاه محکمی پناه می‌بردم.

آن‌جا بود که فرشتگان گفتند:

﴿قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ﴾ (هود: ۸۱)
(فرشتگان) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. آنان هرگز به تو دست نمی‌یابند.

و آن‌گاه از لوط عليه السلام خواستند که شب‌هنگام آن سرزمین را ترک کند. الله متعال در سوره‌ی «قمر» می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ ۗ إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا ۖ إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ ۖ نَجَّيْنَاهُمْ ۖ بِسَحْرِ ۗ يَعْصَمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا ۖ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ۗ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا ۖ فَتَمَارَوْا بِالَّذُرِّ ۗ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ ۖ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي ۖ وَنُذِرُ ۗ﴾ (القمر: ۳۳، ۳۷)

قوم لوط، هشارها را دروغ شمردند. ما، توفانی از شن و سنگریزه بر آنان فرستادیم که (همه) را هلاک کرد (جز خانواده‌ی لوط که سحرگهان به لطف و رحمت خویش نجاتشان دادیم. و بدین‌سان به افراد سپاس‌گزار پاداش می‌دهیم. و (لوط) آنان را از عذاب سخت ما بیم داد؛ ولی درباره‌ی هشارها به ستیز و مجادله پرداختند. و تلاش کردند لوط را از میهمانانش غافل نمایند؛ پس چشمانشان را کور کردیم و سپس (گفتیم: طعم) عذاب و هشارهایم را بچشید.

گفته شده: فرشتگان به چشمان این قوم نابکار زدند و بدین‌سان قوم لوط کور شدند. و نیز گفته شده است: الله متعال همان دم چشمانشان را کور کرد. در هر حال، این‌که لوط عليه السلام از آن‌ها خواست که او را درباره‌ی میهمانانش رسوا نکنند، نشان می‌دهد لوط عليه السلام نیز مانند ابراهیم عليه السلام میهمانانش را گرامی می‌داشت و به آن‌ها اهمیت می‌داد.

نتیجه این که وقتی کسی مهمانتان می‌شود، بر شما واجب است که یک شبانه‌روز از او پذیرایی کنید؛ نه این که مانند برخی، در پذیرایی از او تکلف به خرج دهید و آن قدر غذا بپزید که بیش ترش دور ریخته شود! این جا یک نکته‌ی بسیار مهم را یادآوری می‌کنم؛ و آن، این که برخی از افراد ناآگاه، به زن طلاق قسم می‌خورند. به عنوان مثال: شخصی، به میهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم!» این، اشتباه است. اگر واقعاً نیازی به سوگند می‌بینید، قسم زن طلاق نخورید؛ زیرا این، مسأله ساده‌ای نیست و بیش تر علما، از جمله ائمه‌ی اربعه رحمهم الله، این را طلاق دانسته و گفته‌اند: اگر کسی که به شرطی که می‌گذارد، عمل نکند، زنش، مطلقه می‌شود. لذا مسأله‌ی بسیار مهمی است. گمان نکنید که چون برخی از مفتیان، فتوای ساده‌ای داده‌اند، اصل مسأله نیز ساده است. بلکه مسأله‌ی بسیار مهمی است؛ زیرا مفتیان و اصحاب مذاهب اربعه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی، به اتفاق این را طلاق دانسته‌اند و اگر کسی قسم زن طلاق بخورد و به فرض مثال بگوید: «زن طلاق باشم که این کار را انجام ندهم»، و سپس آن کار را انجام ندهد، همسرش مطلقه می‌گردد. شوخی که نیست؛ این، فتوای مذاهب چهارگانه است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. پس سهل‌انگاری نکنید و این مسأله را ناچیز و بی‌اهمیت ندانید.

۷۱۱- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُقِلِّ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ». [متفقٌ عليه] (۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نکند؛ هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۷. این حدیث بیش تر به شماره‌ی ۳۱۳ ذکر شد.

۷۱۲- وعن أبي شريح خويلد بن عمرو الخزاعي رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيفَهُ جَائِزَتَهُ». قالوا: وما جَائِزَتُهُ يا رسول الله؟ قال: «يَوْمُهُ وَلَيْلَتُهُ؛ وَالصَّيْفَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُقِيمَ عِنْدَ أَخِيهِ حَتَّى يُؤْتِمَهُ». قالوا: يا رسول الله، وَكَيْفَ يُؤْتِمُهُ؟ قال: «يُقِيمُ عِنْدَهُ وَلَا شَيْءَ لَهُ يَقْرِئِهِ بِهِ».

ترجمه: ابوشریح، خویلد بن عمرو خزاعی رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد و جایزه‌اش را بدهد. عرض کردند: ای رسول‌خدا! جایزه‌اش چیست؟ فرمود: «پذیرایی به بهترین شکل و در حد توان در) یک شبانه‌روز؛ و مهمانی، سه شبانه‌روز است و بیش از آن، صدقه و احسان میزبان نسبت مهمان اوست».

در روایتی از مسلم آمده است: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که آن‌قدر نزد برادرش بماند که او را گنه‌کار کند». گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه او را گنه‌کار می‌گرداند؟ فرمود: «نزدش می‌ماند و او چیزی ندارد که از وی پذیرایی کند».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب مهمان‌نوازی و احترام مهمان، احادیثی ذکر کرده که همگی نشان‌گر اهمیت پذیرایی از مهمان و گرامی‌داشتن اوست؛ از جمله حدیث ابوهریره رضي الله عنه بدین مضمون که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد». این، برای تشویق به مهمان‌نوازی و گرامی‌داشتن مهمان است؛ یعنی مهمان‌نوازی، نشان‌گر کمال ایمان به الله و آخرت می‌باشد. زیرا الله متعال روز قیامت به کسی که مهمانش را گرامی می‌دارد، پاداش می‌دهد و گاه بنده‌اش را در دنیا نیز از این اجر و ثواب برخوردار می‌سازد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ [الشوری: ۲۰]

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، برایش در کشت او می‌افزاییم.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۸؛ این حدیث بیش‌تر به شماره‌ی ۳۱۴ ذکر شد. روایت مسلم، در صحیح مسلم، به شماره‌ی ۱۷۲۶ آمده است.

یعنی الله عوضش را در دنیا به او می‌دهد و در آخرت نیز او را از پاداش مهمان‌نوازی برخوردار می‌سازد. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد».

نحوه‌ی پذیرایی از مهمان، به موقعیت و جایگاه وی بستگی دارد؛ یعنی از مهمانی که جزو سرآمدان و بزرگان یک طایفه است، باید به گونه‌ای پذیرایی کرد که شایسته‌ی اوست و از یک فرد عادی یا کسی که در جایگاه پایین‌تری قرار دارد، متناسب با موقعیتش پذیرایی می‌شود.

در هر حال، پیامبر ﷺ مهمان‌نوازی را به‌طور مطلق ذکر کرد و این، شامل انواع مهمان‌نوازی در عُرف مردم می‌شود.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس، به الله و آخرت ایمان دارد، با خویشاوندانش ارتباط داشته باشد». و در حدیثی دیگر آمده است: «به همسایه‌اش نیکی کند». خویشاوند، هرچه نزدیک‌تر باشد، رعایت حقوقش اهمیت بیش‌تری دارد و بر هر مسلمانی، صله‌ی رحم و ادای حقوق خویشاوندان واجب است. البته پیامبر ﷺ نحوه‌ی صله‌ی رحم را به‌طور مشخص بیان نفرمود. لذا منظور از صله‌ی رحم، ارتباط خویشاوندی است و این، به عُرف مردم و عادت آن‌ها بستگی دارد؛ زیرا چند و چون پیوند خویشاوندی و حد و اندازه‌ی آن در کتاب و سنت، بیان نشده و پیامبر ﷺ شرط و قیدی برای آن ذکر نکرده است. به عبارت دیگر، مواردی چون خورد و نوش یا هم‌سفره بودن و یا زندگی در یک مسکن به عنوان شرایط پیوند خویشاوندی، مطرح نیست و این مسأله به عرف مردم بر می‌گردد؛ یعنی صله‌ی رحم، همان است که در عرف مردم، ارتباط و پیوند خویشاوندی شناخته شود و در مقابل، آنچه مردم قطع رابطه بدانند، بی‌توجهی به صله‌ی رحم به‌شمار می‌رود؛ این، یک اصل است. وضعیت برخی از خویشاوندان به گونه‌ای است که دیدارشان، به معنای صله‌ی رحم با آن‌هاست و برخی هم وضعیتی دارند که از طریق کمک مالی به آن‌ها صله‌ی رحم را به‌جا می‌آورید؛ چون نیازمندند. هم‌چنین به خویشاوند نیازمندان لباس و غذا می‌دهید؛ این نیز گونه‌ای از صله‌ی رحم است. لذا با هر خویشاوندی متناسب با وضعیتش رابطه داشته باشید. به عنوان مثال: اگر خویشاوندتان ثروتمند است، برایش بُشقابی غذا نمی‌فرستید؛ بلکه به دیدارش می‌روید و با سخنان محبت‌آمیز و امثال آن، حقّ

خویشاوندی‌اش را به‌جا می‌آورید. و اگر خویشاوندان فقیر است، همان بهتر که برایش غذا بفرستید. و اگر خویشاوندان به کمک مالی نیاز دارد، بهتر است کمکش کنید. خلاصه این‌که هر کسی مطابق وضعیتی که دارد، اکرام می‌شود.

پیامبر ﷺ هم چنین فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد». ای کاش در زندگی خود به این رهنمود عمل می‌کردیم. البته گاه یک سخن، در اصل خود نیک و پسندیده است و گاه، هدف از یک سخن، نیک و پسندیده می‌باشد. مانند امر به معروف و نهی از منکر یا آموزش یک مسأله در اصل خود نیک است؛ اما پاره‌ای از سخنان بنا بر هدفشان نیک و پسندیده به‌شمار می‌آیند؛ مانند سخنی که برای شاد کردن یک نفر می‌گویید تا به دوستی و هم‌نشینی با شما خو بگیرد و در کنار شما آرامش یابد؛ گرچه خود سخن در ذات خود جزو سخنانی نیست که مایه‌ی نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد و گناه هم نیست؛ بلکه هدف از گفتن چنین سخنی، شاد کردن هم‌نشین یا دوستان است.

از این حدیث چنین برمی‌آید که هرکس سخن نیک نگوید، ایمانش به الله و رستاخیز، ناقص است؛ پس کسی که سخن بد می‌گوید یا از مردم غیبت می‌کند یا به سخن چینی می‌پردازد و دروغ می‌گوید یا نیرنگ می‌ورزد، چه حکمی دارد؟ و بدتر از این، روی‌کرد کسی است که بدگویی علما را می‌کند و آن‌ها را دشنام می‌دهد. این، به مراتب بدتر است؛ زیرا بدگویی از علما، مانند بدگویی از توده‌ی مردم نیست. کسی که از شخصی عادی بد می‌گوید، در واقع به یک نفر بد می‌کند؛ اما کسی که درباره‌ی علما سخن می‌گوید، در حقیقت آیین و شریعتی را به چالش می‌کشد که علما، حامل آن هستند؛ زیرا این امر، مردم را نسبت به علما بدبین می‌گرداند و دیگر، مردم به سخنان علما اعتماد نمی‌کنند. لذا از آن‌جا که زیاده‌گویی و پُر حرفی، رایج شده است و بسیاری از مردم به کارها و سخنان بی‌فایده می‌پردازند، بر انسان واجب است که زبانش را حفظ کند و جز به مصلحت، سخن نگوید و وقتی صحبتی به میان می‌آید، بگوید: الله، همه را هدایت نماید. اما این‌که زبانش را رها کند و درباره‌ی مسایل بی‌پایه سخن بگوید، این از عدم ایمان به الله و آخرت است. البته چنین کسی، کافر نیست؛ بلکه ایمانش ناقص است. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد». لذا چه خوب گفته‌اند که: «کم گوی

و گزیده گوی چون ڈر». تازه اگر سخن نقره باشد، سکوت، طلاست. و نیز چه حکیمانه گفته‌اند: سکوت، حکمت است و کم‌تر کسی به آن عمل می‌کند. هم‌چنین گفته‌اند: کسی که ساکت باشد، نجات می‌یابد و کسی که سخن بگوید، در معرض خطر است. «زبان سست، سرِ سخت می‌دهد بر باد». پس همواره ساکت باشید مگر در مواردی که سخن گفتن، بهتر است.

۹۵- باب: مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریک رویدادهای شادی بخش

الله متعال می فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷، ۱۸]

پس بندگانم را مژده بده؛ آنان که سخن‌ها را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند.

و می فرماید:

﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿۲۱﴾﴾ [التوبة: ۲۱]

پروردگارشان، آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی و باغ‌هایی نوید می‌دهد که در آن نعمت‌های پایداری خواهند داشت.

و می فرماید:

﴿وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [فصلت: ۳۰]

و شما را به بهشتی مژده باد که وعده داده می‌شدید.

و می فرماید:

﴿فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۱۱﴾﴾ [الصفات: ۱۰۱]

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.

و می فرماید:

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ ﴿۶۹﴾﴾ [هود: ۶۹]

و فرشتگان ما، با مژده و بشارت نزد ابراهیم آمدند.

و می فرماید:

﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿۷۱﴾﴾ [هود: ۷۱]

و همسر ابراهیم ایستاده بود و خندید. پس او را به اسحاق و پس از اسحاق، به یعقوب بشارت دادیم.

و می فرماید:

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى﴾

[آل عمران: ۳۹]

پس در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را ندا دادند که الله تو را به (فرزندی به نام) یحیی بشارت می‌دهد

و می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى

[آل عمران: ۴۵]

أَبْنُ مَرْيَمَ﴾

هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! الله تو را به فرزندی نوید می‌دهد که با نام مسیح، عیسی بن مریم شناخته می‌شود

آیه‌های فراوان و روشنی در این باره وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب: مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریکِ رویدادهای شادی بخش».

مژده یا بشارت درباره‌ی خبرهای خوش می‌باشد و از آن جهت به آن، بشارت می‌گویند که وقتی کسی خبری خوش بشنود، آثار خوشحالی در چهره‌اش نمایان می‌شود. گفتنی‌ست در عربی به چهره، «بشره» می‌گویند و «بشره» و «بشارت»، هم‌خانواده‌اند. گاه از خبر بد نیز به بشارت تعبیر می‌گردد؛ زیرا آثارش در چهره نمایان می‌شود. چنان‌که الله تعالی می‌فرماید:

[الانشقاق: ۲۴]

﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده!

مژده‌ی نیک یا بشارت، گاه درباره‌ی خبرهای خوشِ آخرت است و گاه درباره‌ی خبرهای خوشِ دنیا. مژده‌های آخرت، فراوان است و الله متعال در بسیاری از موارد، آن‌ها را ذکر کرده است؛ مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

[البقرة: ۲۵]

الْأَنْهَارِ﴾

و کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، به بوستان‌هایی مژده بده که زیر درختانش نهرها روان است.

و نیز می‌فرماید:

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [یونس: ۶۴]

در زندگی دنیا و آخرت، بشارت و مژده‌ی نیک دارند

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَعَلَتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۱، ۲۲]

﴿فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾

پروردگارشان، آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی و باغ‌هایی نوید می‌دهد که در آن نعمت‌های پایداری خواهند داشت. در آن جاودانه و همیشه می‌مانند. به‌راستی پادش بزرگی نزد الله است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الصف: ۱۳]

و نعمت دیگری به شما می‌دهد که دوستش می‌دارید؛ یاری و پیروزی نزدیکی از سوی الله. و به مؤمنان مژده بده.

همه‌ی این مژده‌ها، مربوط به آخرت است.

و از دیگر اموری که جزو مژده‌های اخروی‌ست، خواب خوبی می‌باشد که انسان خودش می‌بیند یا دیگران برایش می‌بینند؛ مثلاً انسان در خواب ببیند که به او گفته می‌شود: به فلانی مژده بده که بهشتی‌ست. این، یک بشارت است. هم‌چنین همین‌که انسان، خودش را به کارهای نیک علاقه‌مند ببیند و از کارهای زشت، بدش بیاید، خود نشانه و بشارتی نیکوست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۖ فَسَنُيَسِّرُهُ وَلِيُسِّرَىٰ﴾ [۷]

[اللیل: ۵، ۷]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

و اما بشارت‌ها یا مژده‌های مربوط به دنیا؛ مانند این فرموده‌ی الله متعال درباره‌ی ابراهیم خلیل علیه السلام:

﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ [الحجر: ۵۳]

(فرشتگان به ابراهیم گفتند: ما تو را به (تولد) پسری دانا مژده می‌دهیم.

منظور از این پسر، اسحاق علیه السلام بود. الله متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾ [الصافات: ۱۰۱]

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.

این مژده درباره‌ی تولد اسماعیل علیه السلام بود.

اسحاق، پدر بنی‌اسرائیل به‌شمار می‌آید؛ زیرا پدرش، یعقوب علیه السلام بود و یعقوب، همان اسرائیل است که موسی و عیسی از نسل او به‌دنیا آمدند؛ بیش‌تر پیامبرانی که نامشان در قرآن ذکر شده، از نسل یعقوب علیه السلام هستند.

اما در آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی «صافات» به تولد اسماعیل علیه السلام اشاره شده است؛ وی، جدّ عرب‌هاست و تنها پیامبری که در نسل او برانگیخته شد، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود که با بعثت‌ش سلسله‌ی نبوت پایان یافت؛ او، به سوی همه‌ی مردمی مبعوث گشت که تا رستاخیز، پا به عرضه‌ی هستی می‌گذارند؛ در صورتی که سایر پیامبران، فقط به سوی قوم خویش برانگیخته شدند.

الله متعال هم‌چنین درباره‌ی همسر ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ [هود: ۷۱]

و همسر ابراهیم ایستاده بود و خندید. پس او را به اسحاق و پس از اسحاق، به یعقوب بشارت دادیم.

خلاصه این‌که بشارت، هم به مسایل دنیوی مربوط می‌شود و هم به امور اخروی. انسان باید همواره خوش‌بین باشد و همه چیز را به فال نیک بگیرد؛ نه این‌که دنیا را در برابرش تیره و تاریک ببیند که در این صورت سرخورده و ناامید می‌گردد.

هم‌چنین باید زمانی که به موفقیتی دست می‌یابد یا نعمتی به او می‌رسد، آن را نیک و خجسته بداند و چنان‌چه این امر به آینده مربوط می‌شود، به آن امید داشته باشد و درباره‌ی سایر برادرانش نیز به همین شکل عمل کند و با تبریک و شادباش،

آنان را خوشحال نماید. لذا اگر برادرِ مسلمانان را غمگین و ناراحت دیدید و دریافتید که دنیا با تمام گستردگی‌اش بر او تنگ شده و در چنگ مشکلات، گرفتار گشته است، او را به گشایشی در آینده مژده دهید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ التَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».^(۱) یعنی: «به یقین پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی است و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی است». این، فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که از پیش خود سخن نمی‌گفت. لذا هرگاه برادر خویش را غمگین دیدید، به او امید و دل‌داری دهید و وقتی مشاهده کردید که در تنگناست، به او بگویید: غم مخور؛ گشایش و آسانی، نزدیک است. همان‌گونه که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «یک سختی، هیچ‌گاه بر دو آسانی چیره نمی‌شود». اشاره‌اش به سوره‌ی «شرح» است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۖ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [الشرح: ۵، ۶]

پس بی‌گمان در کنار دشواری، آسانی است. بی‌شک در کنار دشواری، آسانی است.

این‌جا، واژه‌ی «عُسر» (دشواری) دو بار ذکر شده و واژه‌ی «یُسْر» (آسانی) نیز دو بار آمده است. اما در حقیقت، «عُسر» (دشواری) یک بار ذکر گشته و «یُسْر» (آسانی) دو بار تکرار شده است. چرا؟ علما گفته‌اند: وقتی یک کلمه به صورتِ معرفه به الف و لام، تکرار شود، یک مصداق دارد و اگر معرفه به الف و لام نباشد، دارای دو مصداق است. و این‌جا واژه‌ی «عُسر» دو بار با الف و لام، تکرار شده؛ لذا هر دو واژه، یکی است. اما واژه‌ی «یُسْر» دو بار بدون الف و لام آمده و دو واژه‌ی جداگانه می‌باشند. از این‌رو ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «یک سختی، هیچ‌گاه بر دو آسانی چیره نمی‌شود».

حجاج بن یوسف ثقفی را که می‌شناسید؛ او ستم‌گری بود که بسیاری از مردم را به ناحق می‌کُشت. اما زبان عربی را خیلی خوب صحبت می‌کرد. شخصی نزد او سخنی گفت و واژه‌ای بر زبان آورد که حجاج آن را نپسندید. یکی از خوبی‌های حجاج این بود که قرآن را حرکت‌گذاری کرد؛ گرچه بدی‌های فراوانی داشت. حجاج

(۱) روایت احمد (۳۰۷/۱)؛ آل‌بانی رحمته الله در صحیح الجامع، ش: ۶۸۰۶، این حدیث را صحیح دانسته است.

به آن شخص گفت: واژه‌ای که تو بر وزن «فُعَله» گفتی، در زبان عربی کاربرد ندارد. پاسخ داد: اما من از صحرانشینان شنیده‌ام که این وزن را به کار می‌برند. گفتنی است: گویش معیار در میان عرب‌ها، واژه‌هایی بود که صحرانشینان به کار می‌بردند؛ زیرا برخی از غیرعرب‌ها مانند ایرانیان و رومیان، مسلمان شده و در شهرهای عرب‌نشین سکونت کرده بودند و این، تغییرهایی در زبان عربی ایجاد کرده بود؛ اما صحرانشین‌ها که دور از محیط شهر زندگی می‌کردند، اصالت عربی را حفظ کرده بودند.

حجاج به آن شخص گفت: باید تا فلان روز شاهی از زبان عربی برایم بیاوری که نشان دهد عرب‌ها وزن فُعَله را به کار می‌برند؛ وگرنه، گردنت را می‌زنم. مرد بینوا بدین منظور آوازه‌ی دشت و صحرا گشت؛ از صحرانشینی شنید که می‌گفت: «رُبَمَا تَكْرَهُ التُّفُوسُ مِنَ الْأَمْرِ لَهُ فُرْجَةٌ كَحِلِّ الْعِقَالِ». یعنی: «چه بسا انسان‌ها چیزی را دوست ندارند؛ حال آن‌که برای آن‌ها گشایشی وجود دارد؛ به سان گره ریسمان که باز می‌شود». آن مرد که در این سخن، واژه‌ی «فُرْجَةٌ» را بر وزن «فُعَله» یافته بود، شادمان نزد حجاج می‌رفت که در راه به او خبر رسید، حجاج مرده است. گفت: به الله سوگند، نمی‌دانم از یافتن این شاهد خوشحال‌تر باشم یا از مرگ حجاج؟ خلاصه این‌که همواره سرور و شادی را به برادران خویش هدیه کنید تا شادمان و امیدوار شوند و نشاط و نیرو پیدا کنند و به گشایشی از سوی الله ﷻ چشم بدوزند.

۷۱۳- عن أبي إبراهيم وَيُقَالُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَيُقَالُ أَبُو مُعَاوِيَةَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُوْفَى ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَشَّرَ خَدِيجَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لِأَصْحَبٍ فِيهِ وَلَا نَصَبٍ. [متفقٌ عليه] (۱)

ترجمه: ابوابراهیم، یا ابومحمد، یا ابومعاویه، عبدالله بن ابی‌اوفی ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ خدیجه را به خانه‌ای از زیرجدا یاقوت‌نشان در بهشت مژده داد که در آن سر و صدا، و خستگی و رنجی وجود ندارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۷۲۹، ۳۸۱۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۳۳.

۷۱۴- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ: لِأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَلَا كُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالُوا: وَجَّهْ هَهُنَا، قَالَ: فَخَرَجْتُ عَلَى أَثَرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرِيْسٍ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَاجَتَهُ وَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ جَلَسَ عَلَى بَيْتِ أَرِيْسٍ، وَتَوَسَّطَ قَفَّهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ. فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ فَقُلْتُ: لِأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْيَوْمَ.

فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه فَدَفَعَ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «اأُذِنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى جَلَسَ عَنِ يَمِينِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَيْتِ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقْنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ يُرِيدُ أَخَاهُ خَيْرًا يَأْتِي بِهِ. فَإِذَا إِنْسَانٌ يَحْرُكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ يَسْتَأْذِنُ؟ فَقَالَ: «اأُذِنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ عُمَرَ، فَقُلْتُ: أَذِنُ أَدْخُلُ وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الْقَفِّ عَنْ يَسَارِهِ وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَيْتِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَعْنِي أَخَاهُ يَأْتِي بِهِ.

فَجَاءَ إِنْسَانٌ فَحَرَّكَ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ. فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، وَجِئْتُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: «اأُذِنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ بَلْوَى تُصِيبُهُ»؛ فَجِئْتُ فَقُلْتُ: ادْخُلْ وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالْجَنَّةِ مَعَ بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقَفَّ قَدْ مَلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُمْ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ: فَأَوْلَتْهَا قُبُورَهُمْ. [متفق عليه] ^(۱)

وزاد في رواية: «وَأَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِحِفْظِ الْبَابِ وَفِيهَا: أَنَّ عُثْمَانَ حِينَ بَشَّرَهُ حَمْدُ اللَّهِ تَعَالَى، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانَ.

(۱) صحيح بخاری، ش: ۳۶۷۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۳.

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که او در خانه اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را ترک نمی‌کنم و امروز تمام وقت با او خواهم بود. آن‌گاه به مسجد رفت و جویای پیامبر صلی الله علیه و آله شد. به او گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله به این طرف رفت. ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: من در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبالش به راه افتادم تا این‌که وارد باغ "اریس" شد. لذا کنار در نشستم؛ رسول الله صلی الله علیه و آله قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آن‌گاه برخاستم و به سوی ایشان رفتم و دیدم بر لبه‌ی چاه اریس نشسته و ساق‌هایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام کردم و برگشتم و کنار در نشستم و با خود گفتم: امروز دربان رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم شد. در این میان ابوبکر رضی الله عنه آمد و در را فشار داد. گفتم: کیست؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آن‌گاه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر آمده و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». پس نزد ابوبکر بازگشتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله صلی الله علیه و آله تو را به بهشت، مژده می‌دهد. ابوبکر رضی الله عنه وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت راست رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و مانند ایشان پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساق‌هایش را برهنه نمود. سپس برگشتم و نشستم؛ هنگام خروج از خانه برادرم را گذاشته بودم تا وضو بگیرد و به من ملحق شود. با خود گفتم: اگر الله نسبت به او - یعنی برادرم - اراده‌ی خیر داشته باشد، او را به این‌جا می‌آورد. در این میان، متوجه شدم که شخصی در را تکان می‌دهد. پرسیدم: کیست؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آن‌گاه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و به ایشان سلام کردم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». لذا نزد عمر رضی الله عنه رفتم و گفتم: وارد شو و رسول الله صلی الله علیه و آله به تو مژده‌ی بهشت می‌دهد. او نیز وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت چپ پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من برگشتم و نشستم و با خود گفتم: اگر الله، نسبت به فلانی - یعنی برادرم - اراده‌ی خیر داشته باشد، او را به این‌جا می‌آورد. در این اندیشه بودم که کسی آمد و در را تکان داد. گفتم: کیست؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و به او خبر دادم - که عثمان آمده است. - فرمود: «بگو: وارد شود و به او به‌خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شود، مژده‌ی بهشت بده». نزد عثمان رضی الله عنه رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله صلی الله علیه و آله تو را به‌خاطر

مصیبتی که به آن گرفتار می‌شوی، مژده‌ی بهشت می‌دهد. او نیز وارد شد و دید که لبه‌ی چاه، پُر شده و جایی برای نشستن نیست. لذا آن سوی چاه، روبه‌روی آنان نشست. سعید بن مسیب رضی الله عنه می‌گوید: این را به قبرهای آنان، تأویل کردم.

و در روایتی افزون بر این آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله به من دستور داد که دم در نگهبانی دهم. در این روایت آمده است: وقتی ابوموسی رضی الله عنه مژده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را به عثمان رضی الله عنه رساند، عثمان رضی الله عنه الحمدلله گفت و فرمود: در این باره از الله یاری می‌خواهم.

شرح

مؤلف رضی الله عنه در باب مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریک رویدادهای شادی‌بخش، چند آیه ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌اش توضیح دادیم و این نکته را بیان کردیم که مژده یا بشارت، هم شامل خبرها و روی دادهای شادی‌بخش دنیویست و هم شامل خبرهای خوشحال‌کننده‌ی آخرت.

وی، سپس دو حدیث ذکر کرده است: حدیث ابوبراهیم، عبدالله بن ابی‌وفی رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه رضی الله عنها را به خانه‌ای از زیر جلدِ یاقوت‌نشان در بهشت مژده داد که در آن سر و صدا، و خستگی و رنجی وجود ندارد.

و نیز حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه که ان‌شاءالله به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه رضی الله عنها را به خانه‌ای از نی که از جنس زبرجد است، مژده داد. البته نی و مصالحِ قصرِ خدیجه در بهشت، مانند نی و مصالح ساختمانی در دنیا نیست؛ گرچه اسمش همان است، اما حقیقتش چیزی دیگر می‌باشد. چنان‌که در بهشت، خرما، انار، انواع میوه، گوشتِ پرنده و نعمت‌های دیگری وجود دارد که فقط در اسم، همانند نعمت‌های دنیویست؛ نه در کیفیت. لذا بدین نکته توجه داشته باشید که آن دسته از امور غیب که نمونه‌اش در دنیا یافت می‌شود، در آخرت بی‌نظیر است.

به عنوان مثال می‌توان به پاره‌ای از صفات الله عز و جل اشاره کرد؛ مثلاً الله عز و جل که موصوف به جلال و بزرگیست، دارای وجه (چهره) می‌باشد. ما نیز چهره داریم؛ و این، یعنی اشتراک صفت یا اسم؛ نه همانندیِ چهره‌ی بشر با چهره‌ی الله. چنان‌که خود متعال می‌فرماید:

[الشوری: ۱۱]

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^(۱)

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

لذا وجه یا چهره‌ی الله، شایسته‌ی جلال و عظمتِ اوست و درکِ آن ممکن نیست؛ یعنی نمی‌توان چگونگیِ آن را دریافت یا در ذهن، تصور کرد یا درباره‌اش سخن گفت. زیرا الله، بزرگ‌تر از آن است که در وصف بگنجد. دیگر صفاتِ الله نیز همین‌گونه است؛ یعنی اشتراک اسم یا صفت، به معنای همانند بودن صاحبان این نام‌ها یا صفات نیست.

هم‌چنین در بهشت عسل، آب، باده، گوشت، میوه، زنان، انار و نعمت‌های فراوانی وجود دارد؛ اما هیچ‌یک از این‌ها مانندِ نعمت‌های موجود در دنیا نیست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۷)

[السجدة: ۱۷]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

پیامبر ﷺ از پروردگارش نقل کرده که فرموده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^(۱). یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». الله متعال ما و همه‌ی مسلمانان را در جرگه‌ی نیکوکاران قرار دهد که الله ﷻ چنین نعمت‌هایی برایشان فراهم می‌کند.

پیامبر ﷺ به واسطه‌ی جبرئیل عليه السلام خدیجه عليها السلام را به خانه‌ای از نی زمردین مژده داد؛ یعنی جبرئیل عليه السلام به پیامبر ﷺ فرمود: او را به چنین خانه‌ای در بهشت، مژده بده. اما نی و زمرد بهشت، مانند نی و زمرد دنیا نیست. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «در آن سر و صدا، و خستگی و رنجی وجود ندارد». منظور از سر و صدا، فریادهای رنج‌آور

(۱) صحیح بخاری (۳۰۰۵، ۴۴۰۶، ۴۴۰۷، ۶۹۴۴) و صحیح مسلم (۵۰۵۰، ۵۰۵۱، ۵۰۵۲) به نقل از

است. زیرا بهشتیان در آرامش کامل به سر می‌برند و نزدشان سر و صدا، رنج و خستگی، و سخنان بیهوده وجود ندارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

[الطور: ۲۲]

﴿لَا لَعَوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيُمُ﴾ (۲۲)

در بهشت نه بیهوده‌گویی است و نه گناه.

الله ﷻ می‌فرماید:

[یونس: ۱۰]

﴿وَحَيْثُ هُمْ فِيهَا سَلَمٌ﴾

درودشان در بهشت (به یکدیگر) سلام است.

لذا سخنان نیک و پسندیده‌ای به یکدیگر می‌گویند؛ زیرا در جوار پروردگار پاک و بلندمرتبه هستند. در نتیجه در بهشت‌های پُر نعمت ارج و منزلت دارند و نزد پروردگارشان از خانه‌های خوبی برخوردارند؛ همان‌طور که در دنیا دل‌ها و اعمال پاک‌ی داشتند. چراکه الله متعال فقط پاک‌ی را می‌پذیرد. در نتیجه اعمالشان پذیرفته می‌شود و در آخرت نیز به چنین مقام والایی دست می‌یابند.

در قصر خدیجه داد و فریاد، و رنج و خستگی یافت نمی‌شود؛ کاخش به نظافت و خاکروبی نیازی ندارد. چون پاک و تمیز است. این، بشارتی برای مادر مؤمنان، خدیجه رضی الله عنها بود.

خدیجه، نخستین زنی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد؛ در آن زمان، پیامبر صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال داشت و خدیجه رضی الله عنها چهل سال؛ و از شوهر سابقش بیوه شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه رضی الله عنها صاحب چهار دختر و سه یا دو پسر شد. تا زمانی که خدیجه زنده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله بر سرش ازدواج نکرد. ام‌المؤمنین، خدیجه رضی الله عنها بانویی زیرک، فرزانه و خردمند بود و هرکس شرح حالش را در کتاب‌های تاریخ مطالعه کند، به روشنی می‌بیند که آن بزرگ‌بانوی گرامی، روی کرد نیک و پسندیده‌ای در زندگی‌اش داشته است. وی در کسب فضایل، همتای ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌باشد؛ یعنی او و عایشه رضی الله عنها برترین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و نبی اکرم صلی الله علیه و آله آن دو را از سایر زنانش بیش‌تر دوست داشت. البته علما اختلاف نظر دارند که آیا خدیجه برتر است یا عایشه؟ گفته شده: عایشه برتر است و برخی هم خدیجه را برتر دانسته‌اند؛ در این میان، دیدگاه صحیح این‌ست که هر یک از این دو بانوی بزرگوار، ویژگی‌ها و فضایل خاص

خودش را دارد. عایشه در اواخر زندگانی پیامبر ﷺ و پس از وفات ایشان به این فضایل دست یافت؛ چنان‌که موفقیتش در نشر و گسترش معارف اسلامی، دانش شرعی و پیام‌های نبوی بر کسی پوشیده نیست؛ فضایی که خدیجه ﷺ از آن برخوردار نشد.

اما خدیجه ﷺ از سرآغاز طلوع خورشید نبوت، پیامبر ﷺ را یاری رسانید و از ایشان، حمایت و پشتیبانی کرد و در آن دوران به فضایی دست یافت که عایشه ﷺ از آن برخوردار نشد. لذا هر یک از دو بانو، ویژگی‌ها و مزایای خودش را دارد. بزرگ‌ترین فضیلت برای هر دو، این است که پیامبر ﷺ آن‌ها را از سایر همسرانش بیش‌تر دوست داشت؛ و این، کافی است.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه را ذکر کرده است؛ روزی ابوموسی در خانه‌اش وضو گرفت و آن‌گاه بیرون رفت تا نزد پیامبر ﷺ برود؛ با خود گفت: «رسول الله ﷺ را ترک نمی‌کنم و امروز تمام‌وقت با او خواهم بود».

این جاست که در می‌یابیم چه خوبست انسان هنگام بیرون رفتن از خانه‌اش وضو بگیرد تا بیرون از خانه، برای نماز، آماده باشد؛ در نتیجه اگر در جایی که آب نیست، وقت نماز فرا رسد، دچار مشکل نمی‌شود. هم‌چنین اگر جنازه‌ای بیاورند و بخواهند بر او نماز بخوانند، به‌سادگی می‌تواند از این فضیلت برخوردار گردد؛ زیرا وضو دارد و بی‌درنگ در نماز جنازه شرکت می‌کند. یا لاقلاً طهارت دارد و انسان، با طهارت (وضو) باشد، بهتر از این است که وضو نداشته باشد؛ و اگر مرگش فرا رسد، در حال وضو (طهارت) جان به جان‌آفرین می‌سپارد. لذا چه خوب است که انسان، در حدّ توانش همواره وضو داشته باشد؛ به‌ویژه هنگام بیرون رفتن از خانه.

ابوموسی رضی الله عنه به مسجد رفت و جوای پیامبر ﷺ شد؛ زیرا پیامبر ﷺ یا در مسجد و مشغول ارشاد اصحاب رضی الله عنهم بود و به مسایل آن‌ها رسیدگی می‌کرد و یا در خانه، در خدمت خانواده‌اش بود. ابوموسی رضی الله عنه در مسجد سراغ پیامبر ﷺ را گرفت. به او گفتند: پیامبر ﷺ به این طرف رفت و به سوی «اریس» اشاره کردند. اریس، نام چاهی در اطراف «قبا» بود. ابوموسی رضی الله عنه در جستجوی پیامبر ﷺ به سوی «اریس» به‌راه افتاد تا این‌که تا این‌که به اریس رسید و آن‌جا پیامبر ﷺ را دید و لذا کنار درب باغ نشست. رسول الله ﷺ قضای حاجت کرد و وضو گرفت؛ آن‌گاه بر لبه‌ی چاه اریس نشست و

ساق‌هایش را برهنه نمود و داخل چاه، آویزان کرد. از این روایت چنین برمی‌آید که آن مزان، فصل گرما بوده و این چاه، آب داشته است. در چنین زمانی، نشستن در کنار درختان و در سایه‌ی نخل‌ها، دل‌پذیر است و انسان در چنین شرایطی، در سایه می‌آراند و پاهایش را برهنه می‌کند تا جسمش را با نسیم خنکی که از درون چاه به بیرون می‌وزد، آرامش دهد. خلاصه این‌که پیامبر ﷺ بر لبه‌ی چاه نشست و پاهایش را برهنه کرد. ابوموسی ﷺ کنارِ دربِ باغ نشسته بود. در این میان ابوبکر ﷺ آمد و اجازه‌ی ورود خواست. اما ابوموسی ﷺ به او اجازه‌ی ورود نداد؛ بلکه نزد رسول‌الله ﷺ رفت و در این باره از ایشان نظر خواست و گفت: ای رسول‌خدا! ابوبکر آمده و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. پیامبر ﷺ فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». ابوموسی ﷺ به ابوبکر ﷺ اجازه‌ی ورود داد و به او گفت: «وارد شو و رسول‌الله ﷺ تو را به بهشت، مژده می‌دهد». چه مژده‌ی خوبی! چه خبر خوشی! مژده‌ی پیامبر ﷺ را به ابوبکر ﷺ رساند و به او اجازه داد وارد شود و نزد پیامبر ﷺ برود.

ابوبکر ﷺ وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت راست رسول‌الله ﷺ نشست؛ زیرا رسول‌الله ﷺ همواره سمت راست را بر سمت چپ ترجیح می‌داد و دوست داشت که در هر کاری، سمت راست در اولویت باشد. از این رو ابوبکر ﷺ سمت راست رسول‌الله ﷺ نشست و مانند ایشان پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساق‌هایش را برهنه نمود. گویا دوست نداشت که در آن موقعیت، در نحوه‌ی نشستن با پیامبر ﷺ مخالفت کند. و گرنه، چنین عملی، یعنی نشستن بر لبه‌ی چاه و برهنه کردن پاها و آویزان نمودن آن‌ها در چاه، مشروع نیست.

ابوموسی ﷺ هنگام خروج از خانه برادرش را گذاشته بود تا وضو بگیرد و به او ملحق شود. لذا با خود گفت: «اگر الله نسبت به او - یعنی برادرش - اراده‌ی خیر داشته باشد، او را به این‌جا می‌آورد». در این اندیشه بود که متوجه شد کسی در را تکان می‌دهد. ابوموسی ﷺ پرسید: کیست؟ و پاسخ شنید: عمر هستم. آن‌گاه ابوموسی ﷺ نزد رسول‌الله ﷺ رفت و گفت: عمر بن خطاب است و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». ابوموسی ﷺ به عمر ﷺ اجازه‌ی ورود داد و گفت: رسول‌الله ﷺ به تو مژده‌ی بهشت می‌دهند. عمر نیز وارد شد و پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ را دید که بر لبه‌ی چاه نشسته و

پاهیشان را در چاه، آیزان کرده‌اند. لذا سمت چپ پیامبر ﷺ نشست؛ زیرا دهانه‌ی چاه، کوچک بود.

سپس عثمان رضی الله عنه اجازه‌ی ورود خواست. این بار نیز ابو موسی رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ رفت تا خبر آمدن عثمان را به اطلاع پیامبر ﷺ برساند. پیامبر ﷺ فرمود: «بگو: وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شود، مژده‌ی بهشت بده». بدین سان برای عثمان رضی الله عنه خبر خوش (مژده) با خبر یک مصیبت، همراه بود. عثمان رضی الله عنه وارد شد و دید لبه‌ی چاه، پُر شده است و جایی برای نشستن نیست. لذا آن سوی چاه، روبه‌روی آنان نشست. سعید بن مسیب رضی الله عنه که یکی از بزرگان تابعین است، می‌گوید: این را به قبرهای آنان، تأویل کردم. زیرا قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما یک‌جاست و این سه بزرگوار در یک اتاقک، یعنی در حجره‌ی عایشه رضی الله عنها دفن شده‌اند. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در سفر و حضر رفیق و همراه پیامبر ﷺ بودند و بیش‌تر اوقاتشان را در کنار رسول الله ﷺ سپری می‌کردند. از این رو بسیار شنیده می‌شد که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «من با ابوبکر و عمر آمدم»، «من با ابوبکر و عمر رفتم»، «من با ابوبکر و عمر برگشتم». ابوبکر و عمر، دوستان همیشه‌همراه پیامبر ﷺ بودند؛ چنان‌که در عالم برزخ در کنار او هستند و روز قیامت نیز با او خواهند بود.

در این حدیث به فتنه یا آشوبی اشاره شده است که در زمان عثمان رضی الله عنه برپا شد و به شهادت این بزرگوار انجامید. مردم در زمان عثمان رضی الله عنه بر او شوریدند و داماد پیامبر ﷺ را در خانه‌اش، کُشتند! آن‌ها در مدینه وارد خانه‌ی عثمان رضی الله عنه شدند و او را در حالی که مشغول تلاوت قرآن بود و کتاب‌الله در برابرش قرار داشت، به شهادت رساندند. برخی از تاریخ‌نگاران، آورده‌اند: قطره‌ای از خون عثمان رضی الله عنه بر روی این آیه افتاد که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷]

الله تو را در برابر شرّ آن‌ها، کفایت خواهد کرد و او، شنوا و داناست.

عثمان رضی الله عنه همواره به قرائت قرآن و قیام شب پای‌بند بود؛ این تجاوزگران بی‌خرد و ستم‌کار، وارد خانه‌ی عثمان رضی الله عنه شدند و او را به شهادت رساندند و بدین سان فرموده‌ی رسول الله ﷺ تحقق یافت؛ آن‌گاه که با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنه روی کوه «أُحُد» بود. در آن هنگام کوه تکان خورد. این لرزش، یکی از نشانه‌های الاهی بود؛ نه

لرزش عذاب و امثال آن. بلکه خود، مقدمه‌ای برای یک بشارت بزرگ درباره‌ی این سه صحابی بزرگوار بود؛ زیرا وقتی کوه اُحُد لرزید، پیامبر ﷺ خطاب به آن فرمود: «أُثْبِتُ أَحَدًا فَاثِمًا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»^(۱) یعنی: «ای احد! آرام باش که یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید، روی تو قرار دارند». در این حدیث منظور از پیامبر، شخص رسول الله ﷺ است و صدیق، ابوبکر ﷺ می‌باشد و دو شهید، عمر و عثمان ﷺ هستند.

عمر و عثمان، هر دو به شهادت رسیدند؛ عمر ﷺ در محراب مسجد، هنگامی که نماز صبح را امامت می‌داد، به شهادت رسید و عثمان ﷺ را در خانه‌اش، در حالی که نماز شب می‌خواند، به شهادت رساندند. الله ﷻ از ایشان راضی باد و ما را در سرای پایدار و پُر نعمتِ آخرت، به ایشان ملحق بگرداند.

در این داستان، به مژده‌ای بس بزرگ درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ تصریح شده و این، مؤلف ﷺ را بر آن داشته که مؤلف ﷺ بر آن داشته است که این حدیث را در این باب ذکر کند. الله متعال از همه‌ی آن‌ها راضی باد و ما و همه‌ی مسلمانان را در گروه محمد ﷺ و دوستانش قرار دهد.

۷۱۵- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا قُعُودًا حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَنَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي نَفَرٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنَا فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا وَخَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا وَفَرِعْنَا فُقْمَنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرِعَ. فَخَرَجْتُ أَبْتَغِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى أَتَيْتُ حَائِطًا لِلْأَنْصَارِ لِبَنِي النَّجَّارِ، فَدَرْتُ بِهِ هَلْ أَجِدُ لَهُ أَبَا؟ فَلَمْ أَجِدْ، فَإِذَا رِبِيعٌ يَدْخُلُ فِي جَوْفِ حَائِطٍ مِنْ بَيْتٍ خَارِجِهِ وَالرَّبِيعُ: الْجَدْوَلُ الصَّغِيرُ فَاحْتَفَرْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ: «أَبُو هُرَيْرَةَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ؟» قُلْتُ: كُنْتُ بَيْنَ ظَهْرَيْنَا فُقْمَتَ فَأَبْطَأَتْ عَلَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ تُقْتَطَعَ دُونَنَا، فَفَرِعْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرِعَ فَأَتَيْتُ هَذَا الْحَائِطَ، فَاحْتَفَرْتُ كَمَا يَحْتَفِرُ التَّلْعَبُ، وَهَؤُلَاءِ النَّاسُ وَرَائِي.

(۱) بخاری، این حدیث را در صحیح خود، در کتاب فضائل الصحابه ﷺ از انس بن مالک ﷺ آورده

فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ» وَأَعْطَانِي نَعْلَيْهِ فَقَالَ: «أَذْهَبَ بِنَعْلَيَّ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقَيْتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ما به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم و چند نفر دیگر نیز با ما بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ما برخاست و رفت و چون تأخیر کرد، ترسیدیم که مبادا در نبود ما و در تنهایی، مشکلی برایش پیش آمده باشد؛ طاقت نیاوردیم و برخاستیم (تا ببینیم چه شده است). من، نخستین کسی بودم که نگران شدم؛ لذا بیرون رفتم و در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله بودم تا این که باغی از انصار که از آن بنی نجار بود، رسیدم. آن را دور زدیم تا دریش را بیابیم؛ اما نیافتیم. ناگهان آبراهه‌ی کوچکی دیدم که از چاهی بیرون از باغ، به درون باغ می‌رفت و از دیوار باغ می‌گذشت؛ لذا - برای عبور از آبراهه - خودم را جمع و جور کردم و وارد باغ شدم و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «ابوهریره هستی؟» گفتم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «چه کار داری؟» گفتم: «شما در میان ما بودید که برخاستید و رفتید و چون تأخیر کردید، نگران شدیم که مبادا در نبود ما و در تنهایی مشکلی برای شما پیش آمده باشد. پس طاقت نیاوردیم و من، نخستین کسی بودم که بی‌تاب و نگران شدم. لذا به این باغ آمدم و خودم را برای عبور از آبراهه، مانند روباه جمع کردم و مردم، پشت سر من هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله کفش‌هایش را به من داد و فرمود: «ای ابوهریره! برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می‌دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده‌ی بهشت بده.»

شرح

در این حدیث که مؤلف رحمته الله علیه آن را در باب مژده دادن به خیر و نیکی، ذکر کرده، بشارتی بزرگ برای همه‌ی کسانی است که با صدق و یقین قلب گواهی می‌دهند که معبود برحق‌ی جز الله وجود ندارد. پیامبر با تعدادی از یارانش از جمله ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نشستیم بود؛ اما ناگهان از میان یارانش برخاست و رفت و چون تأخیر کرد، اصحاب رضی الله عنهم ترسیدند که مبادا در نبود آن‌ها و در تنهایی، مشکلی برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۱. [بخشی از این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۴۲۹ آمده است. (مترجم)]

آمده باشد. زیرا منافقان و دیگر دشمنان اسلام، همواره در کمین پیامبر ﷺ بودند. از این رو صحابه ﷺ طاقت نیاوردند و رفتند تا ببینند چه شده است. ابوهریره ﷺ نخستین کسی بود که نگران شد؛ لذا بیرون رفت و در جستجوی پیامبر ﷺ بود تا این که باغی از انصار که از آن بنی نجار بود، رسید. آن را دور زد تا دریش را بیابد؛ اما نیافت. روشن است که هر باغی دربی برای ورود و خروج دارد، اما ابوهریره درب باغ را پیدا نکرد؛ شاید هم، درب باغ، قفل بوده است. ناگهان آبراهه‌ی کوچکی دید که از دیوار باغ می‌گذشت. او برای عبور از آبراهه خودش را جمع و جور کرد و وارد باغ شد و پیامبر ﷺ را آن جا یافت. پیامبر ﷺ پرسید: «ابوهریره هستی؟» گفت: بله. رسول الله ﷺ کفش‌هایش را به او داد و فرمود: «ای ابوهریره! برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می‌دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده‌ی بهشت بده». ابوهریره ﷺ نیز برای ابلاغ این بشارت، با کفش‌های پیامبر ﷺ از باغ بیرون رفت. گویا رسول الله ﷺ کفش‌هایش را به ابوهریره ﷺ داد تا نشانه‌ی صداقتش باشد؛ زیرا این، مژده‌ی بسیار بزرگی بود. ابوهریره ﷺ از سوی رسول الله ﷺ حامل این مژده‌ی بزرگ بود که هرکس گواهی دهد معبود راستینی جز الله وجود ندارد و قلبش به آن یقین داشته باشد، وارد بهشت می‌شود. زیرا کسی که با یقین و باور قلبی، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید، به فرمان‌های الهی عمل می‌کند و از کارهایی که الله ﷻ ممنوع کرده است، می‌پرهیزد؛ زیرا اقرار می‌کند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد. وقتی معنا و مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اینست، پس گوینده‌اش چاره‌ای جز این ندارد که تنها الله ﷻ را که یکتا و بی‌شریک است، عبادت نماید. اما اگر کسی این کلمه را به زبان بگوید و قلبش به آن یقین نداشته باشد، گفتن این کلمه سودی به او نمی‌رساند؛ چنان که منافقان گواهی می‌دهند که معبود برحق جز الله وجود ندارد، اما جز اندکی الله را یاد نمی‌کنند؛ حتی به نماز هم می‌ایستند، اما نمازشان، نماز منافقان است. به عبارت دیگر، نماز بر آنان سنگین می‌باشد؛ به‌ویژه نماز صبح و عشاء. آن‌ها نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و با تأکید می‌گفتند: ﴿نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾؛ یعنی ما، گواهی می‌دهیم که به قطع، و به یقین، تو، فرستاده‌ی خدا هستی. ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها، آگاه است، فرمود:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغگویند.

دل‌هایشان به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمد رسول الله» یقین نداشت؛ لذا این اقرارِ زبانی سودی به آنان نبخشید. از این رو مژده‌ی پیامبر ﷺ درباره‌ی کسی است که این کلمه را با یقین قلب بر زبان می‌آورد. امکان ندارد که کسی صادقانه و با یقین قلب، به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمد رسول الله» گواهی دهد و فرایض و واجبات دینی را ترک کند. لذا این حدیث، نشان‌گر این نیست که ترکِ نماز کفر نمی‌باشد؛ بلکه ترکِ نماز کفر است و کسی که نماز را ترک کند، کافر می‌باشد؛ هر چند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمد رسول الله» بگوید. زیرا آن را بدون یقین و باور قلبی گفته است. مگر می‌شود کسی این کلمه را با یقین و باور قلبی بگوید، اما هیچ‌گاه نماز نخواند و این فریضه‌ی بزرگ را ترک کند؟

البته گاه وسوسه‌های شیطانی درباره‌ی الله ﷻ از دل می‌گذرد؛ این وسوسه‌ها هیچ زبانی برای مؤمن ندارد. بلکه [تعدادی از صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ پرسیدند: وسوسه‌هایی در دل‌هایمان می‌آید که گفتنش برای ما سنگین است؟] پیامبر ﷺ فرمود: «ذَاكَ صَرِيحُ الْإِيمَانِ»^(۱) یعنی: «این، نشانه‌ی ایمانِ خالص است». مفهومش این نیست که خودِ وسوسه‌ها، ایمانِ ناب و خالص هستند. خیر؛ بلکه این وسوسه‌ها، نشانه‌ی ایمانِ ناب و خالص هستند؛ زیرا شیطان به سراغ قلبی می‌رود که پاک و خالص است و شک و تردید ندارد؛ شیطان، قلبِ پاک و خالص را وسوسه می‌کند تا در آن شک و تردید بیندازد یا ایمانش را خراب بگرداند. چنان‌که به ابن عباس یا ابن مسعود رضی الله عنهم گفتند: یهودیان، وقتی نماز می‌خوانند، وسوسه نمی‌شوند! فرمود: شیطان، با قلب خراب چه کار دارد؟ یهودی‌ها، کافرنند و دل‌هایشان، خراب و فاسد است و از این رو شیطان، آن‌ها را در نمازشان، وسوسه نمی‌کند. زیرا نمازشان، از اساس، باطل است. شیطان، مسلمانی را وسوسه می‌نماید که نمازش، درست و صحیح است تا آن را خراب کند. اما الحمد لله که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان طبیب دل‌ها، درمان این بیماری را برای ما بیان نموده و فرموده است که باید در چنین حالتی، به الله پناه ببریم و اصلاً به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۲.

وسوسه‌های درونی، توجه نکنیم. لذا وقتی دچار وسوسه‌های شیطانی می‌شوید، بگویید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ یا بگویید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝۱ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝۲ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝۳ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝۴﴾؛ ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ۝ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝۲﴾ به هیچ عنوان، به وسوسه‌ها، توجه نکنید. زیرا همین‌که شیطان ببیند هیچ راهی برای خراب کردن این قلب پاک و آکنده از ایمان ندارد، خوار و زبون، عقب‌نشینی می‌کند و بازمی‌گردد و بدین‌سان به‌خواست الله متعال، این وسوسه از میان می‌رود.

در این حدیث بشارت و مژده‌ی بزرگی به خیر و نیکی وجود دارد؛ این‌که هرکس گواهی دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین داشته باشد، او را به بهشت مژده باد.

۷۱۶- وعن ابن شماسَةَ قال: حَضَرْنَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ ۞ وَهُوَ فِي سِيَاقَةِ الْمَوْتِ فَبَكَى طَوِيلًا، وَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْجِدَارِ، فَجَعَلَ ابْنُهُ يَقُولُ: يَا أَبَتَاهُ، أَمَا بَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ۞ بِكَذَا؟ أَمَا بَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ۞ بِكَذَا؟ فَأَقْبَلَ بَوَجْهِهِ فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ مَا نَعُدُّ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛ إِيَّيَّيْ قَدْ كُنْتُ عَلَى أَطْبَاقٍ ثَلَاثَ: لَقَدْ رَأَيْتَنِي وَمَا أَحَدٌ أَشَدَّ بَعْضًا لِرَسُولِ اللَّهِ ۞ مِنِّي، وَلَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ قَدِ اسْتَمَكُنْتُ مِنْهُ فَقَتَلْتُهُ، فَلَوْ مُتُّ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ لَكُنْتُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. فَلَمَّا جَعَلَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ فِي قَلْبِي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ۞ فَقُلْتُ: أَبْسُطْ يَمِينَكَ فَلَأُبَايِعَكَ، فَبَسَطَ يَمِينَهُ فَقَبَضْتُ يَدِي، فَقَالَ: «مَا لَكَ يَا عَمْرُو؟» قُلْتُ: أَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِطَ قَالَ: «كَيْشَرِطَ مَاذَا؟» قُلْتُ: أَنْ يُغْفَرَ لِي، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، وَأَنَّ الْهَجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنَّ الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ؟» وَمَا كَانَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ۞، وَلَا أَجَلَ فِي عَيْنِي مِنْهُ، وَمَا كُنْتُ أُطِيقُ أَنْ أَمْلَأَ عَيْنِي مِنْهُ إِجْلَالًا لَهُ، وَلَوْ سُئِلْتُ أَنْ أَصِفَهُ مَا أَطَقْتُ، لِأَنِّي لَمْ أَكُنْ أَمْلَأُ عَيْنِي مِنْهُ وَلَوْ مُتُّ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

ثُمَّ وُلِينَا أَشْيَاءَ مَا أَدْرِي مَا حَالِي فِيهَا؟ فَإِذَا أَنَا مُتُّ فَلَا تَصْحَبَنِي نَائِحَةٌ وَلَا نَارٌ، فَإِذَا دَفَنْتُمُونِي، فَشُنُّوا عَلَيَّ التُّرَابَ شَنًّا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزْوَرٌ، وَيُقَسَّمُ حُمُّهَا، حَتَّى أَسْتَأْفِسَ بِكُمْ، وَأَنْظُرَ مَا أُرَاجِعُ بِهِ رَسُلَ رَبِّي. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن شماسه می گوید: هنگامی که عمرو بن عاص رضی الله عنه در لحظات مرگ به سر می برد، بر بالینش حاضر شدیم؛ وی، طولانی گریست و صورتش را به سوی دیوار کرد. پسرش به دل داری از او پرداخت و گفت: پدر جان! مگر رسول الله صلی الله علیه و آله فلان مژده را به شما نداد؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله فلان مژده را به شما نداد؟ آن گاه عمرو رضی الله عنه رو به سوی حاضران کرد و گفت: برترین چیزی که تدارک دیده ایم، شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» می باشد. من سه حالت را پشت سر گذاشته ام: زمانی بر من گذشته است که هیچ کس به اندازه ی من با رسول الله صلی الله علیه و آله دشمنی نداشت و بیش ترین چیزی که دوست داشتم، این بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله دست یابم و او را بکشم. لذا اگر در این حالت می مُردم، به قطع دوزخی بودم. اما هنگامی که الله اسلام را در دلم جای داد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: دست راست خویش را دراز کن تا با تو بیعت کنم. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله دست راستش را گشود، من دست خود را جمع کردم. فرمود: «ای عمرو! چه شده است؟» گفتم: می خواهم شرطی بگذارم. فرمود: «چه شرطی؟» گفتم: این که آمرزیده شوم. فرمود: «آیا نمی دانی که اسلام، گناهان پیش از خود را نابود می کند و هجرت، گناهان قبل از خود را از میان می برد و حج نیز گناهان گذشته را نابود می گرداند؟». از آن پس، کسی نزد من محبوب تر از رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و هیچ کس به اندازه ی ایشان در نگاهم، بزرگوار و پُرشکوه نبود؛ از بس پرشکوه بود، نمی توانستم سیر نگاهش کنم. اگر از من بخواهند که او را توصیف کنم، نمی توانم؛ زیرا هیچ گاه نتوانستم چشمانم را از نگاهش سیر نمایم. اگر در این حالت می مُردم، امیدوار بودم بهشتی باشم. سپس مسؤولیت هایی به ما داده شد که نمی دانم حال من در آنها چگونه است؟ وقتی مُردم، زن نوحه خوان و آتش، جنازه ام را همراهی نکند.^(۲) آن گاه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۲۱.

(۲) این، اشاره ای است به این که برافروختن آتش در تشییع جنازه، درست نیست؛ چنان که در حدیثی

تصریح شده که این عمل، از عادت های دوران جاهلیت می باشد و از آن نهی شده است. [مترجم]

که مرا در قبر گذاشتید، اندک‌اندک روی من خاک بریزید و سپس در اطراف قبرم به اندازه‌ای که یک شتر را می‌کشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانید تا با شما انس بگیرم - و وحشت من از میان برود- و ببینم به فرستادگان پروردگارم، چه جوابی می‌دهم.

شرح

مؤلف رحمته در ادامه‌ی احادیثی که در این باب ذکر کرده، حدیثی بدین مضمون آورده است که عمرو بن عاص رضی الله عنه در لحظات مرگ به سر می‌برد و برخی از دوستانش بر بالینش حاضر شدند؛ عمرو رضی الله عنه به شدت گریست و آن‌گاه صورتش را به سوی دیوار کرد. پسرش گفت: پدر جان! چرا می‌گریی؟ مگر رسول‌الله صلی الله علیه و آله فلان مژده را به شما نداد؟ عمرو رضی الله عنه فرمود: «إِنِّي قَدْ كُنْتُ عَلَى أَطْبَاقٍ ثَلَاثَ»: «من، سه حالت را پشت سر گذاشته‌ام». «أَطْبَاقٍ»، یعنی «احوال»؛ چنان‌که الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

[الانشقاق: ۱۹]

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ (۱۹)

شما دگرگونی‌ها و احوال گوناگونی را پشت سر می‌نهدید.

سپس عمرو رضی الله عنه این مراحل سه‌گانه را برشمرد و فرمود: «زمانی بر من گذشته است که هیچ‌کس به اندازه‌ی من با رسول‌الله صلی الله علیه و آله دشمنی نداشت و بیش‌ترین چیزی که دوست داشتم، این بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله دست بیابم و او را بکشم». این، بدترین حالت کفر است. اما الله متعال اسلام را در دل عمرو رضی الله عنه جای داد؛ از این‌رو عمرو رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول‌خدا! دست خویش را بگشا تا با تو بیعت کنم. رسول‌الله صلی الله علیه و آله که خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود، دستش را گشود؛ اما عمرو بن عاص رضی الله عنه دستش را عقب کشید. البته نه این‌که از بیعت کردن با پیامبر صلی الله علیه و آله پشیمان شود؛ بلکه هدفش، چیز دیگری بود که خودش در این‌باره فرموده است: «من دست خود را جمع کردم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمرو! چه شده است؟» گفتم: می‌خواهم برای پذیرش اسلام، شرطی بگذارم. فرمود: «چه شرطی؟»

عمرو رضی الله عنه پاسخ داد: «این‌که آمرزیده شوم». این، بزرگ‌ترین درخواست عمرو رضی الله عنه بود که الله متعال او را بیمارزد؛ زیرا گمان می‌کرد به‌خاطر سوء پیشینه‌ای که در جنگ با دین داشت، آمرزیده نخواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا نمی‌دانی که اسلام،

گناهان پیش از خود را نابود می‌کند و هجرت، گناهان قبل از خود را از میان می‌برد و حج نیز گناهان گذشته را نابود می‌گرداند؟» سه مورد شد: اسلام، هجرت و حج. بنا بر آیه‌ی صریح قرآن، اسلام، گناهان گذشته‌ی انسان را از میان می‌برد؛ یعنی همین که کسی مسلمان می‌شود، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌گردد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: ۳۸]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته‌هایشان بخشیده می‌شود و اگر به کفر و سرکشی بازگردند، (مطابق) سنت (الهی که بر) پیشینیان گذشته است، (با آنان رفتار خواهد شد).

هجرت نیز گناهان گذشته‌ی مهاجر را از میان می‌برد؛ یعنی وقتی انسان سرزمین کفر را رها کند و به سرزمین ایمان هجرت نماید، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود. و نیز حج؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ حَجَّ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ مِنْ ذَنْبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ».^(۱) یعنی: «هرکس حج بگذارد و از هم‌بستری با همسرش و مقدمات آن خودداری نماید - یا بدگویی و دعوا نکند- و مرتکب معصیت نشود، از گناهانش مانند روزی که به دنیا می‌آید، پاک می‌گردد».

عمرو رضی الله عنه با رسول الله ﷺ بیعت کرد؛ از آن پس، کسی نزد وی محبوب‌تر از رسول الله ﷺ نبود؛ به‌گونه‌ای که از شکوه دیدن پیامبر ﷺ نمی‌توانست نگاهش را روی ایشان متمرکز کند یا سیر نگاهشان نماید. سبحان الله! این پروردگار است که دل‌ها را دگرگون می‌کند؛ دیروز عمرو به شدت از پیامبر ﷺ متنفر بود و با ایشان کینه داشت و حتی آروزی قتل پیامبر ﷺ را در سر می‌پروراند؛ اما حال که مسلمان شده، نمی‌تواند از شکوه و هیبت پیامبر ﷺ، به‌طور مستقیم نگاهشان کند! از این‌رو توانایی توصیف پیامبر ﷺ را نداشت؛ زیرا هیچ‌گاه نتوانست چشمانش را از تماشای پیامبر ﷺ سیر نماید و مستقیم، نگاهش کند.

عمرو رضی الله عنه می‌گوید: «اگر در حالتِ نخست می‌مُردم، به قطع دوزخی بودم. و اگر در حالتِ دوم می‌مُردم، امیدوار بودم بهشتی باشم». فراست و احتیاط عمرو رضی الله عنه را بنگرید

(۱) مسلم، ش: ۱۳۵۰؛ [بخاری رضی الله عنه نیز این حدیث را به شماره‌ی ۱۵۲۱ آورده است. (مترجم)]

که درباره‌ی حالتِ نخستش قاطعانه فرمود: «اگر در این حالت می‌مُردَم، به قطع دوزخی بودم»؛ اما درباره‌ی حالتِ دومش فرمود: «اگر در این حالت می‌مُردَم، امیدوار بودم بهشتی باشم»؛ و فرمود: «به قطع بهشتی بودم». این، نشان‌گر فراست و ترسِ آن بزرگوار است. زیرا نمی‌توان درباره‌ی بهشتی بودن کسی، قاطعانه نظر دارد. امید است که الله ﷻ ما را در جرگه‌ی بهشتیان قرار دهد. سپس پُست‌ها و مسؤولیت‌هایی به عمروؓ داده شد؛ در همان دوران مسایلی چون جنگِ معاویهؓ و دیگران، پیش آمد. عمروؓ به فراست و زیرکی در میان عرب‌ها شهرت داشت؛ و چنان‌که عمروؓ خود فرموده، از این رخدادها نگران بوده است. فرمود: «وقتی مُردَم، زن نوحه‌خوان و آتش جنازه‌ام را همراهی نکنند». آن‌گاه دستور داد: وقتی او را در قبر گذاشتند، اندک‌اندک بر او خاک بریزند و سپس در اطراف قبرش به اندازه‌ای که یک شتر را می‌کشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانند وحشتش در قبر از میان برود و پاسخ به فرستادگانِ الاهی را بدهد؛ فرستادگانِ الاهی، همان فرشتگانی هستند که پس از خاک‌سپاری مُرده، نزدش می‌آیند. وقتی مُرده را دفن می‌کنند، دو فرشته نزدش می‌آیند و او را می‌نشانند و از او سه سؤال می‌پرسند؛ می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ مؤمن که الله ﷻ او را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گراند، می‌گوید: پروردگار من، الله متعال است و دینم، اسلام و پیامبرم، محمد ﷺ. بدین‌سان الله ﷻ او را در آن موقعیت سخت، پایدار می‌سازد.

و اما منافق یا کسی که در دینش شک و تردید داشته است، می‌گوید: نمی‌دانم؛ چیزهایی از مردم شنیدم و من هم تکرارش کردم. زیرا ایمان، در قلبش جای نگرفته است؛ از این‌رو همان حرفی را می‌گوید که از مردم می‌شنود. لذا او را در قبر، با گرز آهنی بزرگی می‌زنند؛ آن‌جاست که انسان، آه و فغان سر می‌دهد و فریاد می‌زند؛ هر چیزی جز انسان، آه و فغانش را می‌شنود و اگر انسان‌ها آه و فغانش را بشنوند، بی‌هوش می‌شوند. پیامبر ﷺ فرموده است: «وَلَوْ سَمِعَهَا الْإِنْسَانُ لَصَعِقَ»^(۱) یعنی اگر انسان‌ها صدای کسی را که در قبرش عذاب می‌شود، بشنوند، بی‌هوش به زمین می‌افتند؛ زیرا در دنیا، هرچه صدا یا داد و فریاد، بلند باشد، مرگ‌بار نیست و باعث

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۱۶، ۱۳۸۰).

مرگ کسی نمی‌شود؛ اما فریادِ چنین کسی در قبر، به اندازه‌ای شدید است که همه، جز انسان‌ها آن را می‌شنوند و اگر انسان‌ها این صدا را بشنوند، بی‌هوش می‌شوند.

عمرو بن عاص رضی الله عنه از نزدیکانش خواست که وقتی او را دفن کردند، به اندازه‌ای که یک شتر را می‌کشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، در اطراف قبرش بمانند تا با آن‌ها انس بگیرد و وحشت قبر از میان برود. این، نشان می‌دهد که مرده، حضورِ نزدیکانش را درک می‌کند. چنان‌که از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرموده است: وقتی دوستان و نزدیکان مُرده، او را به خاک می‌سپارند و بر می‌گردند، مرده، صدای پای آن‌ها را می‌شنود.

هم‌چنین در حدیثی حسن آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از خاک‌سپاری مُرده‌ای فارغ می‌شد، بر سر قبرش می‌ایستاد و می‌فرمود: «اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُمْ وَسَلُوا لَهُ التَّثْبِيتَ فَإِنَّهُ الآنَ يُسْأَلُ»^(۱) یعنی: «برای برادرتان درخواست آمرزش کنید و - از الله - بخواهید که او را بر سخن استوار - یعنی بر توحید و اسلام - ثابت و پایدار بماند؛ زیرا اینک از او سؤال می‌کنند». لذا مستحب است که انسان پس از خاک‌سپاری مُرده بر سر قبرش بایستد و بگوید: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ»، «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ»، «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ»، «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ»، «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ»، «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ». زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی سلام می‌کرد، سه بار سلام می‌گفت و هنگام دعا نیز آن را سه بار تکرار می‌نمود.

امید است که الله متعال در دنیا و آخرت، ما را با سخن استوار، ثابت و پایدار بگرداند.

شاهدِ موضوع از این روایت، این است که پسرِ عمرو بن عاص رضی الله عنه به پدرش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله شما را به بهشت نوید داده است؛ و این، جزو مژده دادن یا بشارت به خیر و نیکی است.

(۱) روایت ابوداود، ش: ۳۲۲۱؛ آل‌بانی رحمته الله در احکام الجنائز، این حدیث را صحیح دانسته است.

۹۶- باب: خداحافظی با دوست و سفارش او - به تقوا- در هنگامی که عازم سفر است؛ و نیز دعای خیر برای او و درخواست دعا از وی

الله متعال می فرماید:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يٰبَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ عَابِدُكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾ [البقرة: ۱۳۲، ۱۳۳]

و ابراهیم و یعقوب، فرزندانشان را به این آیین وصیت کردند (و هر یک به فرزنداناش گفت): ای فرزندانم! الله این آیین را برایتان برگزیده است؛ بنابراین (همواره بر این آیین باشید تا) جز مسلمان، از این دنیا نروید. آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، حضور داشتید که به فرزنداناش گفت: پس از من، چه چیزی را می پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود نیاکانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یگانگی می پرستیم و ما تسلیم او هستیم.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ: فَمِنْهَا حَدِيثُ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضي الله عنه الَّذِي سَبَقَ فِي بَابِ إِكْرَامِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِينَا خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعظَ وَذَكَرَ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَ أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَرَعَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». [مسلم، این حدیث را آورده است؛ و روایت کامل آن پیش تر گذشت.]^(۱)

از جمله‌ی احادیث، می توان به حدیث زید بن ارقم رضي الله عنه اشاره کرد که پیش تر در باب «احترام اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله» ذکر شد؛ در این روایت آمده است: روزی رسول الله صلى الله عليه وآله در میان ما به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ثنای الله، ما را پند و موعظه داد و فرمود: «اما بعد؛ ای مردم! آگاه باشید که من، بشری هستم و نزدیک است که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۸. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۵۰. (مترجم)]

فرستاده‌ی پروردگرم (فرشته‌ی مرگ) به سراغم بیاید و من، ندای او را بپذیرم. من، دو چیز ارزنده در میان شما می‌گذارم: یکم، کتاب الله که سراسر هدایت و نور است؛ پس آن را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید». درباره‌ی قرآن سفارش کرد و تشویق و ترغیب نمود. سپس فرمود: «و (دوم) اهل بیتم. درباره‌ی اهل بیتم، الله را به شما یادآور می‌شوم؛ به شما یادآوری می‌کنم که درباره‌ی اهل بیتم از الله بترسید».

شرح

نووی رحمته می‌گوید: «باب خداحافظی با دوست و سفارش او به تقوا در هنگامی که عازم سفر است؛ و نیز دعای خیر برای او و درخواست دعا از وی». وقتی کسی عازم سفر می‌باشد، پسندیده است که فرزندان، دوستان و خویشاوندانش با او خداحافظی کنند و او را به پرهیزگاری و تقوای الهی سفارش نمایند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾

[النساء: ۱۳۱]

و ما به اهل کتاب که پیش از شما بودند، سفارش کردیم و به شما هم سفارش می‌کنیم که تقوای الله پیشه نمایید.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هرگاه لشکر یا دسته‌ای نظامی را به جایی گسیل می‌کرد و فرماندهی برای آنان تعیین می‌نمود، به او می‌فرمود: «تقوای الهی پیشه ساز و با مسلمانانی که همراه تو هستند، رفتار نیک و پسندیده‌ای داشته باش».^(۱) زیرا انسان نیازمند کسی است که به او در مسیر اطاعت و فرمان‌برداری از الله صلی الله علیه و آله کمک نماید؛ به‌ویژه در سفر. چون سفر، سختی‌ها و مشکلات خودش را دارد و مسافر، درگیر مسایل و مشکلات سفر می‌شود؛ به‌ویژه در گذشته که سفرها، مشکلات و سختی‌های فراوانی داشت. در چنین شرایطی انسان به رهنمود بیش‌تری از سوی نزدیکانش نیازمند است. سپس مؤلف رحمته، آیه‌هایی از قرآن کریم در این‌باره ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۱.

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبْنَئِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲]

و ابراهیم و یعقوب، فرزندانشان را به این آیین وصیت کردند (و هر یک به فرزندانگفت): ای فرزندانم! الله این آیین را برایتان برگزیده است؛ بنابراین (همواره بر این آیین باشید تا) جز مسلمان، از این دنیا نروید.

این سفارش، همان فرموده‌ی الله ﷻ درباره‌ی ابراهیم علیه السلام است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱]

آن‌گاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم (اوامرم) باش؛ پاسخ داد: من تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

بدین‌سان ابراهیم علیه السلام لحظه‌ای تردید به خود راه نداد و تسلیم امر الله شد. ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را نیز به تسلیم شدن در برابر اوامر الهی سفارش کردند؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾؛ یعنی: ابراهیم و یعقوب، هر دو فرزندانشان را به فرمان‌برداری از الله سفارش کردند و به آن‌ها گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾: «الله، این آیین را برای شما برگزیده است؛ پس جز مسلمان از دنیا نروید». یعنی بر این دین پایداری کنید تا وقتی مرگتان فرا می‌رسد، مسلمان باشید. به عبارت دیگر بر دین اسلام تا زمان مرگ خویش پایداری نمایید و به دین پشت نکنید.

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳]

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، حضور داشتید که به فرزندانگفت: پس از من، چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود نیاکانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یگانگی می‌پرستیم و ما تسلیم او هستیم.

ابراهیم علیه السلام، جد یا پدر بزرگ یعقوب علیه السلام بود و اسحاق علیه السلام، پدرش و اسماعیل علیه السلام عموی وی؛ اما اسماعیل علیه السلام را نیز در جرگه‌ی نیاکان یعقوب ذکر کرد؛

زیرا عمو، مانند پدر است و هر دو، یعنی عمو و پدر، یک ریشه دارند. چنان‌که پیامبر ﷺ به عمر رضی الله عنه فرمود: «أَمَا شَعَرْتَ أَنَّ عَمَّ الرَّجُلِ صِنُو أَبِيهِ؟»^(۱) یعنی: «آیا نمی‌دانی که عموی هر کسی، مانند پدر اوست؟» زیرا هر دو یک ریشه دارند؛ در زبان عربی «صِنُو» به دو تنه‌ی درخت خرما گفته می‌شود که از یک ریشه روییده باشند.

لذا شایسته است که انسان کسی را که عازم سفر است و نیز خانواده و نزدیکان خویش را به تقوای الهی سفارش نماید؛ زیرا اخلاص و یک‌سویی برای الله تعالی پایه و اساس همه چیز است؛ دین، بدون اخلاص، پایه ندارد و عبادت بدون اخلاص، بی‌اعتبار است؛ چنان‌که پیروی یا فرمان‌برداری بدون اخلاص نیز بی‌پایه می‌باشد؛ زیرا پایه و اساس هر چیزی، اخلاص برای الله متعال است.

۷۱۷- وعن أبي سليمان مالك بن الحويرث رضی الله عنه قال: أتينا رسول الله ﷺ ونحن شببة متقاربون، فأقمنا عنده عشرين ليلة، وكان رسول الله ﷺ رحيماً رفيقاً، فظننا أننا قد اشتقنا أهلنا. فسألنا عمن تركنا من أهلنا، فأخبرنا، فقال: «ارجعوا إلى أهليكم فأقيموا فيهم، وعلموهم ومروهم، وصلوا صلاة كذا في حين كذا، وصلوا كذا في حين كذا، فإذا حضرت الصلاة فليؤذن لكم أحدكم، وليؤمكم أكبركم». [متفق عليه]^(۲)

زاد البخاري في رواية له: «وصلوا كما رأيتموني أصلي».

ترجمه: ابوسلیمان، مالک بن حویرث رضی الله عنه می‌گوید: ما تعدادی جوان هم‌سن و سال نزد رسول الله ﷺ آمدیم و بیست شب نزدش ماندیم. رسول الله ﷺ بسیار مهربان و دل‌سوز بود. احساس کرد که ما مشتاق خانواده و نزدیکان خود شده‌ایم؛ از این‌رو از ما درباره‌ی خانواده‌هایمان پرسید که آن‌ها را ترک کرده بودیم و ما نیز پاسخش را دادیم. فرمود: «نزد خانواده‌هایتان باز گردید و نزد آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام- امر کنید و فلان‌نماز را در فلان‌وقت

(۱) مسلم، ش: ۹۸۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۲۸، ۶۳۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۷۴.

بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت؛ هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید و مسن‌ترین شما، پیش نماز شود».

بخاری در روایت خود، افزون بر این آورده است: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید».

شرح

مؤلف، نووی رحمته در باب خداحافظی از دوست و مسافر، روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که مالک بن حویرث رضی می‌گوید: «ما تعدادی جوان هم‌سن و سال نزد رسول‌الله صلی آمدیم و بیست شب نزدش ماندیم». این، در «عام‌الوفود»، یعنی در سال نهم هجری بود که نمایندگان قبایل و طوایف عرب نزد پیامبر صلی می‌آمدند و مدتی در مدینه می‌ماندند تا اسلام و آموزه‌های اسلامی را فرا بگیرند. همراهان مالک بن حویرث رضی که جوان بودند، بیست شب نزد پیامبر صلی ماندند؛ آن‌ها آمده بودند تا دانستنی‌های کافی درباره‌ی دینِ الله صلی کسب کنند. مالک رضی می‌گوید: «رسول‌الله صلی بسیار مهربان و دل‌سوز بود. وی احساس کرد که ما مشتاق و دل‌تنگ خانواده‌ی خویش شده‌ایم؛ از این رو از ما درباره‌ی خانواده‌هایمان پرسید که آن‌ها را ترک کرده بودیم و ما نیز پاسخش را دادیم». رسول‌الله صلی فرمود: «نزد خانواده‌هایتان باز گردید و نزد آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام - امر کنید و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت؛ هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید و بزرگ‌ترین شما، پیش نماز شود». بخاری در روایت خود، افزون بر این آورده است: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید».

در این حدیث، نکاتی وجود دارد؛ از جمله این‌که پیامبر صلی بسیار دل‌سوز و مهربان بود؛ از همه مهربان‌تر و از همه دل‌سوزتر. به‌گونه‌ای که گاه یک دختر بچه یا یک پیرزن، دست آن بزرگوار را می‌گرفت و او را برای انجام کار خود، به جایی دیگر می‌برد و رسول‌الله صلی نیز با او می‌رفت.

از این حدیث درمی‌یابیم که انسان باید دیگران را درک کند؛ نه این‌که خودخواه باشد و وقتی همه چیز به میل اوست، دیگران را فراموش کند. رسول‌الله صلی با خانواده‌اش و در میان آن‌ها بود؛ لذا دل‌تنگشان نبود. اما این جوانان که برای فراگیری

دین به مدینه آمده بودند، چنین وضعیتی نداشتند؛ بلکه از خانواده‌هایشان دور افتاده و دل‌تنگشان بودند. و این، طبیعی‌ست که انسان در غربت و سفر، دل‌تنگ و مشتاق خانواده‌اش می‌گردد. رسول‌الله ﷺ همین‌که متوجه موضوع شد و دریافت که این‌ها مشتاق خانواده‌ی خویش هستند، جویای حال عزیزان و خانواده‌هایشان شد و آن‌گاه به آن‌ها دستور داد که نزد خانواده‌های خود باز گردند. لذا احساسِ دیگران را درک کنید و همواره خود را در جایِ آن‌ها قرار دهید تا با آنان همان رفتاری را داشته باشید که در رابطه با خود دارید.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این‌ست که انسان باید سعی کند در حدِّ امکان با خانواده‌ی خود و در میان آن‌ها باشد و از آن‌ها دور نیفتد. حتی پیامبر ﷺ دستور داده است که وقتی مسافر، کارش را انجام می‌دهد، هر چه سریع‌تر نزد خانواده‌اش باز گردد؛ زیرا در این‌که انسان در کنار خانواده‌اش باشد، خیر و نیکی فراوانی وجود دارد؛ محبت، الفت و دوستیِ آن‌ها با یکدیگر، حفظ می‌شود و انسان بهتر و بیش‌تر می‌تواند به تربیت، آموزش و رسیدگی به نیازهایشان بپردازد. لذا شایسته است که انسان جز به ضرورت از خانواده‌اش دور نشود و وقتی به سفر می‌رود، بلافاصله پس از انجامِ کارش نزد خانواده باز گردد.

از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان وظیفه دارد به تعلیم و آموزش خانواده‌اش بپردازد؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: نزد خانواده‌هایتان باز گردید و نزد آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید». یعنی آن‌چه را از پیامبر ﷺ فرا گرفتید، به آن‌ها نیز منتقل نمایید. از این‌رو شایسته است که انسان به آموزش خانواده‌اش اهمیت دهد؛ چه وقتِ مشخصی را به این کار اختصاص دهد و چه هنگام نشستن بر سر سفره یا هنگام شب‌نشینی یا در هر فرصت دیگری، دانستنی‌های لازم را برایشان بیان کند.

از این حدیث هم‌چنین درمی‌یابیم که تعلیم و آموزش، به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه انسان وظیفه دارد علاوه بر آموزش، آنان را امر و نهی نیز بکند. زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام - امر کنید». مهم‌تر از همه این‌ست که انسان، خانواده‌اش را به ادای نماز دستور دهد. چنان‌که پیامبر ﷺ بدین نکته تصریح نموده و فرموده است: «مُرُوا أَبْنَاءَكُمْ بِالصَّلَاةِ لَسَبْعِ سِنِينَ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا لَعْنًا». یعنی: «فرزندانتان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به‌خاطر

کوتاهی در نماز، تنبیه شان نمایید». لذا به اهمیت آموزش خانواده و امر و نهی، و تربیت و راهنمایی آن‌ها پی می‌بریم.

این حدیث، نشان‌گر وجوب اذان است؛ یعنی اذان گفتن، فرض کفایه می‌باشد. زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید».

هم‌چنین در می‌یابیم که اذان قبل از وقت، درست نیست؛ لذا اگر کسی، پیش از وقت اذان بگوید، هرچند تکبیر ابتدای نماز، پیش از وقت باشد، اذانش درست نیست و بر او واجب است که پس از دخول وقت، دوباره اذان بگوید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید».

پیامبر ﷺ به ابی‌محدوره فرمود: «وَإِذَا أَذَّنْتَ بِالْأَوَّلِ مِنَ الصُّبْحِ فَقُلْ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ».^(۱) یعنی: «وقتی اذان اول صبح را گفتی، دو بار بگو: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». منظور از اذان نخست، اذانی است که پس از دخول وقت می‌باشد؛ زیرا فرمود: «وقتی اذان اول صبح را گفتی»؛ و این، یعنی اذان صبح؛ نه اقامت یا اذانی که پیش از دخول وقت می‌دهند. برخی از مردم در این باره دچار اشتباه شده‌اند و گمان می‌کنند منظور از این اذان، اذانی است که پیش از دخول وقت صبح می‌گویند؛ این، اشتباه است؛ زیرا اذان پیش از وقت، برای نماز صبح نیست. پیامبر ﷺ بیان فرموده که اذان پیش از صبح، برای بیدار کردن کسی است که خوابیده و نیز برای اطلاع کسی است که برخاسته و مشغول نماز است تا بداند که وقت سحر است و باید نمازش را تمام کند و سحری بخورد. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ بِاللَّيْلِ يُؤَدُّنُ بِلَيْلٍ لِيُوقِظَ نَائِمَكُمْ وَيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَدُّنَ إِبْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُؤَدُّنُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ». یعنی: «بلال، زمانی اذان می‌دهد که هنوز شب است تا کسی که خوابیده بیدار شود و کسی که بیدار است، سحری بخورد؛ لذا - پس از اذان بلال - بخورید و بیاشامید تا این‌که عبدالله بن ام‌مکتوم اذان بگوید؛ زیرا او زمانی اذان می‌دهد که فجر طلوع می‌کند».

(۱) روایت نسائی، ش: (۶۳۳، ۶۴۷)؛ و ابوداود، ش: (۵۰۰، ۵۰۴)؛ ابن‌ماجه، ش: ۷۱۶؛ آل‌بانی رحمته این

حدیث را در صحیح ابی‌داود، و مشکاة المصابیح، ش: ۶۴۴، صحیح دانسته است.

بدین سان پیامبر ﷺ بیان فرمود که اذان پایان شب که مردم آن را اذان اول می نامند، برای طلوع فجر و نماز صبح نیست؛ زیرا اذان صبح، پس از دخول وقت است و پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که وقت نماز فرا می رسد، یکی از شما اذان بگوید».

این حدیث، نشان می دهد که نماز جماعت، واجب است؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «و بزرگ ترین شما، پیش نماز شود». روشن است که در این عبارت، فعل امر به کار رفته است؛ پس نماز جماعت، واجب می باشد.

از حدیث مذکور چنین برمی آید که نماز جماعت، بر مسافران نیز واجب است؛ زیرا این ها جوانانی بودند که می خواستند نزد خانواده هایشان باز گردند؛ یعنی مسافر بودند. با این حال پیامبر ﷺ به آنها دستور داد که نمازشان را با جماعت بخوانند. از این رو اگر مسافری در منطقه ای مسکونی اتراق یا اقامت کند، بر او واجب است که با مردم آن جا در جماعت مسجد حاضر شود. گاه مشاهده می شود که شخصی می گوید: من مسافر و نماز جماعت بر مسافر، واجب نیست. این، اشتباه است؛ بلکه نماز جماعت بر مسافری که در منطقه ای مسکونی اقامت کرده، واجب می باشد و باید با مردم آن جا در جماعت مسجد حاضر شود. زیرا پیامبر ﷺ از شخصی پرسید: «آیا صدای اذان را می شنوی؟» پاسخ داد: بله. پیامبر ﷺ فرمود: «پس اجابت کن».^(۱) یعنی در جماعت مسجد حاضر شو.

این حدیث نشان می دهد که کسی که از نظر سن و سال بزرگ تر است، پیش نماز می شود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «بزرگ ترین شما، برای شما امامت دهد». در حدیث دیگری آمده است: «يَوْمُ الْقَوْمِ أَقْرَبُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ».^(۲) یعنی: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب الله را بهتر قرائت می کند». این دو حدیث، هیچ تعارضی با هم ندارند؛ زیرا چنین به نظر می رسد که این جوان ها، در قرائت قرآن یکسان بوده اند و تفاوت چندانی با هم نداشته اند. از این رو پیامبر ﷺ به آنها فرمود: «مسن ترین شما پیش نماز شود». یعنی اگر گروهی در قرائت قرآن و دانش سنت یکسان بودند و سابقه ی هم سانی در هجرت داشتند، مسن ترین آنها پیش نماز می گردد.

(۱) نسائی، ش: ۸۵۰.

(۲) مسلم، ش: ۶۷۳. [ر.ک: حدیث شماره ی ۳۵۲. (مترجم)]

بنابراین نتیجه می‌گیریم که سن و سال در چنین مواردی، اعتبار دارد و اگر کسی، امتیاز یا برتری دیگری در جنبه‌های دیگر نداشته باشد، کسی که از نظر سنی بزرگ‌تر است، مقدم می‌باشد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برمی‌آید، این است که انسان باید در همه‌ی موضوع‌ها و زمینه‌ها به راهنمایی مردم بپردازد؛ گرچه اصل موضوع، روشن باشد. زیرا پیامبر ﷺ به آن‌ها فرمود: «فلان‌نماز را در فلان‌وقت بخوانید». گرچه آن‌ها بیست شب با پیامبر ﷺ نماز خوانده بودند و می‌دیدند که پیامبر ﷺ هر نمازی را در چه وقتی می‌خواند. اما برای یادآوری و توجه بیشتر به وقت نماز، به آن‌ها فرمود که نماز ظهر را در فلان‌وقت بخوانند و نماز عصر را در فلان‌وقت و بدین‌سان وقت هر نمازی را به آنان یادآوری کرد.

این جاست که درمی‌یابیم رسول‌الله ﷺ با گفتار و عملش به مردم آموزش می‌داد؛ چنان که به شخصی که بدون آرامش نماز می‌خواند، فرمود: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْتَبِغِ الْوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ ارْكَعْ»^(۱). یعنی: «وقتی می‌خواستی به نماز بایستی، وضوی کاملی بگیر؛ آن‌گاه به قبله روی بیاور و الله اکبر بگو؛ سپس در حد امکان، هرچه از قرآن یاد داری، بخوان و آن‌گاه رکوع کن». اما به این‌ها فرمود: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید». و این، تعلیم عملی بود. چنان‌که باری پیامبر ﷺ روی منبر رفت و روی منبر نماز خواند؛ بدین‌سان که روی منبر رکوع می‌کرد و برای سجده، از منبر پایین می‌آمد و رو به قبله به سجده می‌رفت؛ وقتی سلام داد، فرمود: «إِنَّمَا فَعَلْتُ هَذَا لِتَأْتُمُوا بِي وَلِتَعَلَّمُوا صَلَاتِي»^(۲). یعنی: «این کار را برای این انجام دادم که به من اقتدا کنید و روش نماز مرا فرا بگیرید».

از این حدیث درمی‌یابیم که فراگرفتن روش نماز پیامبر ﷺ واجب است؛ یعنی هر مسلمانی باید بداند که پیامبر ﷺ چگونه نماز خوانده است و بدین منظور باید به کتاب‌هایی مراجعه کند که توسط علمای توانا نوشته شده است. رسول‌الله ﷺ فرمود:

(۱) بخاری، ش: (۶۲۵۱، ۶۶۶۷)؛ و مسلم، ش: ۳۹۷.

(۲) بخاری، ش: ۵۴۴.

«آن گونه نماز بخوانید که من نماز می خوانم و شما می بینید». لازم می عمل به این حدیث، این است که انسان، روش نماز پیامبر ﷺ را یاد بگیرد.

۷۱۸- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: استأذنت النبي ﷺ في العُمرة، فأذن لي، وقال: «لا تَنَسَنَا يَا أُخَيَّ مِنْ دُعَائِكَ»، فقال كَلِمَةً مَا يُسْرُنِي أَنَّ لِي بِهَا الدُّنْيَا.

وفي رواية قال: «أَشْرِكْنَا يَا أُخَيَّ فِي دُعَائِكَ». [حدیث صحیحی است که ابو داود روایت کرده و ترمذی، آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: از پیامبر ﷺ برای ادای عمره اجازه خواستم؛ به من اجازه داد و فرمود: «برادرم! ما را از دعای خود فراموش مکن». سخنی گفت که حاضر نیستم آن را تمام دنیا عوض کنم.

و در روایتی آمده است: فرمود: «برادرم! ما را در دعای خود شریک کن».

۷۱۹- وعن سالم بن عبد الله بن عمر أن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما كان يقول للرجل إذا أراد سفراً: أذن مني حتى أودعك كما كان رسول الله ﷺ يودعنا فيقول: «أستودع الله دينك، وأمانتك، وخواتيم عملك». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: سالم بن عبدالله بن عمر می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به کسی که قصد سفر داشت، می گفت: به من نزدیک شو تا همان گونه که پیامبر ﷺ با ما خداحافظی می کرد، با تو خداحافظی کنم؛ و می فرمود: «أستودع الله دينك، وأمانتك، وخواتيم عملك». یعنی: «دین، امانت و فرجام کارهایت را به الله می سپارم».

(۱) ضعیف است؛ ضعیف ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۳۲۲. این حدیث پیش تر به شماره ی ۳۷۸ گذشت.

(۲) السلسلة الصحيحة، ش: ۱۴ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۷۳۸.

۷۲۰- وعن عبد الله بن يزيد الخطمي الصحابي رضي الله عنه قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أراد أن يؤدع الجيش قال: «أستودع الله دينكم، وأمانتكم، وخواتيم أعمالكم». [حدیث صحیحی ست که ابوداود و جز او با اسناد صحیح روایت کرده‌اند.]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن یزید خطمی صحابی رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم هنگام گسیل لشکر و بدرود با آنها می‌فرمود: «أستودع الله دينكم، وأمانتكم، وخواتيم أعمالكم». یعنی: «دین، امانت و فرجام کارهایتان را به الله می‌سپارم».

۷۲۱- وعن أنس رضي الله عنه قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله، إني أريد سفراً، فزودني؛ فقال: «زودك الله التقي». قال: زدني، قال: «وعفر ذنبك». قال: زدني، قال: «ويسر لك الخير حيثما كنت». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۲)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: مردی نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! قصد سفر دارم؛ توشه‌ای به من ببخشید. فرمود: «الله، تقوا را توشه‌ی تو بگرداند». عرض کرد: بیش‌تر بدهید. فرمود: «و گناهانت را بیامرزد». گفت: بیش‌تر مرحمت کنید. رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «و هر جا که باشی، خیر و نیکی را برایت فراهم بگرداند».

شرح

نووی رحمته الله در این باب حدیث عمر بن خطاب رضي الله عنه را ذکر کرده که قصد عمره داشت و چون از پیامبر صلى الله عليه وسلم اجازه خواست، به او اجازه دادند و فرمودند: «برادرم! ما را از دعای خود فراموش مکن». و در روایتی آمده است: فرمود: «برادرم! ما را در دعای خود شریک کن». مؤلف رحمته الله می‌گوید: ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است. در صورتی که این حدیث، ضعیف می‌باشد و از پیامبر صلى الله عليه وسلم ثابت نشده است.

درخواست دعا از دیگران به سه گونه تقسیم می‌شود:

گونه‌ی نخست: این است که انسان از دیگران برای مصلحتی عمومی درخواست دعا کند؛ این، اشکالی ندارد. چنان‌که پیامبر صلى الله عليه وسلم در حال سخنرانی جمعه بود که شخصی

(۱) السلسلة الصحيحة، ش: ۱۵ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله، ش: ۲۲۶۶.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۳۵۷۹؛ صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله، ش: ۲۷۳۹.

وارد مسجد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! همه‌ی اموال و دام‌ها از میان رفتند و امیدها به ناامیدی تبدیل شد؛ از الله متعال بخواهید که برای ما باران نازل کند. پیامبر ﷺ دستانش را بلند کرد و سه بار فرمود: «یا الله! به ما باران بده». به خواستِ الله متعال ابری در آسمان پدیدار شد و شروع به باریدن کرد؛ به گونه‌ای که وقتی پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد، قطره‌های باران از ریش مبارک می‌چکید. بارش باران، یک هفته ادامه داشت. جمعه‌ی بعد، همان مرد یا شخصی دیگر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! خانه‌ها خراب شد و اموال و دام‌ها در آب فرو رفتند؛ دعا کنید که الله متعال باران را قطع کند. پیامبر ﷺ دستانش را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ حَوِّالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا»؛ یعنی: «یا الله! باران را بر اطراف ما نازل کن، نه بر ما». پیامبر ﷺ به هر پاره‌بری اشاره می‌کرد، آن ابر پراکنده می‌شد و بدین‌سان ابرها و آسمان از ابر خالی گشت و آسمان، صاف و آفتابی گردید. لذا اگر دعا، دعایی عام باشد، مانند دعا برای نزول باران یا از میان رفتن فتنه‌ها و امثال آن، درخواست دعا، اشکالی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، مصلحت عمومی در میان است، نه مصلحت شخصی. همان‌طور که درخواست کمک مالی برای یک فقیر یا کسی که بدهکار است، بی‌اشکال است. هم‌چنین درخواست کمک برای رفع ظلم از مسلمانِ ستم‌دیده ایرادی ندارد؛ زیرا مصلحت غیر در میان است.

گونه‌ی دوم: این‌ست که از کسی بدین نیت درخواست دعا کنیم که از ثواب دعا کردن برخوردار شود و خود از این دعا فایده ببرد و منفعت شخصی در میان نباشد؛ بلکه هدف، این باشد که شخصی که از او طلب دعا می‌شود، به سوی الله روی بیاورد و دست به دعا و زاری بردارد و قلبش با الله متعال پیوند بخورد و دریابد که الله ﷻ شنوای دعاست. خلاصه این‌که هدف از درخواست دعا، منفعت آن شخص باشد. این، ایرادی ندارد. زیرا شما صرفاً به‌خاطر منافع شخصی خود از او درخواست دعا نکرده‌اید؛ بلکه هدف، این بوده که خود آن شخص از فضیلت دعا کردن برخوردار شود و بدین‌سان بر خیر و نیکی‌اش افزوده گردد و به‌وسیله‌ی دعا به الله متعال نزدیکی بجوید و به اجر و ثواب این عمل دست یابید.

گونه‌ی سوم: این‌ست که درخواست دعا از دیگران، فقط به‌خاطر منافع شخصی یا برای خویشتن باشد. برخی از علما، این را جایز دانسته و گفته‌اند: درخواست دعا برای خویشتن از افراد صالح و نیکوکار، ایرادی ندارد. اما ابوالعباس حرانی رحمته می‌گوید:

درخواست دعا از دیگران برای خود یا برای مصلحت شخصی، نکوهیده است؛ زیرا پیامبر ﷺ از یارانش بیعت گرفت که از هیچ کس چیزی درخواست نکنند.

همچنین امکان دارد کسی که درخواست دعا می‌کند، به دعای دیگران در حق خود بسنده نماید و دیگر، خودش برای خویشان دعا نکند و بگوید: من از فلانی که آدم خوبی ست، درخواست دعا کرده‌ام؛ اگر الله دعایش را در حق من قبول نماید، کافی ست. علاوه بر این، امکان دارد که درخواست دعا از یک شخص، او را به خود فریفته کند و باعث خودپسندی اش شود و بدین سان به خودبزرگ بینی دچار گردد یا در دلش خطور نماید که من، آدم خیلی خوبی هستم که از من درخواست دعا می‌کنند!

خلاصه این که علما درباره‌ی گونه‌ی سوم، اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها گفته‌اند: ایرادی ندارد که به یک آدم نیکوکار بگویید: برایم دعا کن. برخی دیگر، گفته‌اند: چنین درخواستی، پسندیده نیست؛ بلکه بهتر است از کسی برای خود درخواست دعا نکنید. زیرا چه بسا بر شما منت بگذارد یا با چنین درخواستی در برابرش خوار و ذلیل شوید. علاوه بر این، مگر کسی در میان شما و پروردگارتان قرار دارد؟ پس خود دعا کنید؛ زیرا هیچ کس در میان شما و الله نیست. چرا خود را پیش دیگران خوار کنید و نیاز خود را نزد دیگران ببرید و از آن‌ها درخواست دعا کنید؛ در صورتی که هیچ واسطه‌ای در میان شما و الله وجود ندارد؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]

و چون بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعاکننده را بدان‌گاه که مرا می‌خواند، اجابت می‌کنم.

۹۷- باب: استخاره (طلب خیر) و مشورت

الله متعال می فرماید:

[آل عمران: ۱۵۹]

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾

و در کارها با آنها مشورت کن.

و می فرماید:

[الشوری: ۳۸]

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾

و کارهایشان در میان آنها با مشورت است

یعنی در کارها با یکدیگر مشورت می کنند.

۷۲۴- عن جابرٍ رضی الله عنه قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الْاِسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَالسُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ لِيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ، وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» أَوْ قَالَ: «عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» أَوْ قَالَ: «عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي، وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ». قال: وَيَسْمَى حَاجَتَهُ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ همان گونه که سوره ای از قرآن را به ما می آموخت، استخاره در همه ی کارها را نیز به ما آموزش می داد و می فرمود: «هنگامی که هر یک از شما قصد انجام کاری را کرد، دو رکعت نماز نفل بخواند و سپس بگوید: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي) یا فرمود: (عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۱۶۶، ۶۳۸۲).

فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي) یا فرمود: (فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْني عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ)؛ سپس حاجت خود را بگوید.

[ترجمه ی دعا: «یا الله! از علم تو، طلب خیر می‌کنم و از قدرت تو، توانایی می‌جویم و از تو خواهان فضل و بخشش بی‌کرانت هستم. به یقین، تو، توانایی و من ناتوانم؛ و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو دانای اسراری. یا الله! اگر این کار را به خیر دین، دنیا و فرجام کار من می‌دانی، آن را برای من ممکن و آسان بگردان. و اگر آن را برای دین، دنیا و عاقبت کار من زیان‌بار می‌دانی، آن را از من دور کن و مرا از انجامش پشیمان بگردان و خیر را هر جا که هست، برایم مقدر بفرما و آن گاه مرا بدان، خشنود کن.»]

شرح

نووی رحمته می‌گوید: «باب استخاره و مشورت».

استخاره با الله، و مشورت با صاحب‌نظران و افراد نیک‌اندیش است. زیرا انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده و کوتاهی‌هایی در او وجود دارد؛ از این‌رو گاه در کارها و تصمیم‌هایش با پیچیدگی‌هایی روبه‌رو می‌شود و دچار شک و دودلی می‌گردد و نمی‌داند چه کار کند. مثلاً تصمیم می‌گیرد به مسافرت برود؛ اما شک می‌کند که آیا این سفر، خوب است یا بد؟ یا تصمیم می‌گیرد ماشین یا خانه‌ای بخرد و یا دخترش را به ازدواج کسی درآورد؛ اما دودل است و نمی‌داند چه کار کند؟ می‌گوییم: دو راه پیش‌رو دارد:

راه نخست: این‌ست که با پروردگارش استخاره کند؛ یعنی از او طلب خیر کند؛ زیرا او ذاتی‌ست که از آنچه بوده و آنچه هست و آنچه خواهد بود، آگاه است و درباره‌ی چیزی که وجود ندارد، می‌داند که اگر پدید آید، چگونه خواهد بود.

راه دوم: این‌ست که با افراد نیک‌اندیش و صاحب‌نظر مشورت کند.

مؤلف رحمته درباره‌ی مشورت و نظرخواهی از دیگران، به دو آیه از کتاب‌الله، استدلال کرده است؛ از جمله آیه‌ی ۱۵۹ سوره‌ی «آل‌عمران» که الله عزوجل به پیامبرش فرموده است:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾

[آل عمران: ۱۵۹]

پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

پیامبر ﷺ که در تصمیم‌گیری از همه موفق‌تر و استوارتر بود، در کارهای پیچیده با یارانش مشورت می‌کرد؛ خلفای پس از او نیز با صاحب‌نظران و افراد نیک‌اندیش مشورت و رایزنی می‌کردند.

دو ویژگی برای مشاور یا کسی که با او مشورت می‌کنید، ضروری‌ست: باتجربه، خبره، کارآزموده و صاحب‌نظر باشد و در کارها با شتاب عمل نکند؛ و دوم این‌که دین‌دار و متعهد باشد. زیرا کسی که دین‌دار نیست، قابل اعتماد نمی‌باشد؛ هرچند کارآزموده، زیرک و باتجربه باشد. زیرا هیچ‌خیری در چنین کسی نیست و شایسته‌ی مشورت نمی‌باشد و هر آن امکان دارد خیانت کند و مشورت یا پیشنهاد زیان‌باری ارائه دهد یا چیزی بگوید که خیری در آن نیست و بدین‌سان ره‌آورد مشورتش، زیان و تجربه‌ی تلخ و جبران‌ناپذیری باشد.

لذا نه آدم‌های بدکار و فاسق، اهل مشورت هستند و نه دین‌داران و نیکوکارانی که تجربه ندارند یا در تصمیم‌گیری‌ها عجله می‌کنند. مشورت و نظرخواهی از چنین کسانی درست نیست؛ زیرا دسته‌ی اول، قابل اعتماد نیستند و دسته‌ی دوم، ظاهرِ موضوع را در نظر می‌گیرند و بدون شناختِ درون‌مایه‌ی مسأله، مشورت می‌دهند و یا با مشورتِ عجولانه‌ی خود، انسان را به سمت و سویی می‌برند که خیری در آن نیست. لذا کسی اهل مشورت است که هم باتجربه باشد و هم دین‌دار و نیکوکار یا نیک‌اندیش. الله متعال می‌فرماید:

[الشوری: ۳۸]

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾

و کارهایشان در میان آنها با مشورت است

یعنی در کارهای عمومی و مشترک، با یکدیگر مشورت می‌کنند؛ مانند جهاد که بر اساس مشورت و رایزنی با هم درباره‌اش تصمیم می‌گیرند. لذا وقتی ولی امر یا

حاکم مسلمانان، قصد جهاد می کند یا می خواهد درباره ی یک مسأله ی عمومی تصمیم بگیرد، نظر اهل مشورت را جویا می شود. اما چگونه؟

هنگامی که ولی امر یا پیشوای مسلمانان، درباره ی کاری متردد می گردد، صاحب نظران نیک اندیش را جمع می کند و نظرها و پیشنهادهایشان را می پرسد.

اما استخاره، با الله تَعَالَى می باشد؛ یعنی وقتی انسان قصد انجام کاری را می کند و نمی داند که چه نتیجه یا آینده ای خواهد داشت، باید از الله تَعَالَى طلب خیر کند. استخاره، یعنی طلب خیر درباره ی کارهایی که انسان در مورد آنها دودل می باشد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روش استخاره را بیان فرموده است؛ بدین سان که دو رکعت نماز نفل در وقت هایی که ممنوع نیست، به جا می آوریم. البته اگر فرصت کافی برای تصمیم گیری و شروع کار وجود نداشت، در وقت های ممنوع نیز می توان استخاره کرد. لذا پس از نماز عصر و نیز پس از نماز صبح تا بالا آمدن خورشید به اندازه ی یک نوزه و همچنین هنگام زوال آفتاب استخاره نمی کنیم و منتظر می مانیم تا وقت ممنوعه، پایان یابد؛ مگر این که فرصت کافی برای تصمیم گیری وجود نداشته باشد و صبر کردن تا پایان وقت ممنوعه، به از دست دادن فرصت تصمیم گیری بینجامد. پس دو رکعت نماز نفل بخوانیم و سپس سلام می دهیم و این دعا را می گوئیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» یا می گوئیم: «عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» یا می گوئیم: «فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». آن گاه همان کاری را انجام می دهیم که قلب ما به آن گواهی می دهد و اگر شک و تردیدمان، همچنان برطرف نشد، دوباره و حتی سه باره استخاره می کنیم. و اگر شک و دودلی از میان نرفت، نظر صاحب نظران نیک اندیش یا اهل مشورت را جویا می شویم و به مشورت آنها عمل می کنیم که ان شاء الله خیر، در مشورت آنهاست؛ زیرا گاه الله متعال شک و تردید انسان را با استخاره از میان نمی برد تا بنده، به مشورت و نظرخواهی از اهل مشورت روی بیاورد.

البته علما اختلاف نظر دارند که آیا مشورت، مقدم است یا استخاره؟

دیدگاه صحیح، اینست که استخاره مقدم می‌باشد. از این رو مؤلف رحمته نیز ابتدا استخاره را ذکر کرد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که قصد انجام کاری را کردید...» استخاره کنید؛ و اگر سه بار استخاره کردید و شک و دودلی برطرف نشد، مشورت نمایید و به نظر اهل مشورت، عمل کنید. علت این‌که گفتیم سه بار استخاره کنید، اینست که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه دعا می‌کرد، سه بار دعا می‌نمود و استخاره، دعاست و چه بسا همان ابتدا، گزینه‌ی بهتر برای انسان روشن نشود؛ و امکان دارد انسان بار اول یا بار دوم یا سوم گزینه‌ی بهتر را دریابد و تصمیمش را بگیرد و اگر تا سه بار دودلی و تردیدش از میان نرفت، مشورت کند.

۹۸- باب: مستحب بودن رفتن به نماز عید و عیادت بیمار و حج و امثال آن از یک راه و بازگشتن از راهی دیگر برای افزایش مکان‌های عبادت

۷۲۳- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِذَا كَانَ يَوْمَ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم روز عید از یک مسیر - به عیدگاه - می‌رفت و از مسیری دیگر باز می‌گشت.

۷۲۴- وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعْرَسِ، وَإِذَا دَخَلَ مَكَّةَ دَخَلَ مِنَ التَّنِيَّةِ الْعُلْيَا وَيَخْرُجُ مِنَ التَّنِيَّةِ السُّفْلَى. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم از راه «شجره» - مدینه را - به قصد مکه ترک می‌کرد و در بازگشت، از راه «معرّس» وارد مدینه می‌شد. هنگام ورود به مکه از گردنه‌ی بالایی وارد می‌گشت و هنگام خروج، مکه را از گردنه‌ی پایینی ترک می‌کرد.

شرح

نووی رحمته الله می‌گوید: «مستحب بودن رفتن به نماز عید و عیادت بیمار و حج و امثال آن از یک راه و بازگشتن از راهی دیگر برای افزایش مکان‌های عبادت». منظور از رفتن از یک راه و بازگشتن از راه دیگر، این است که مسیر رفتن با مسیر بازگشت، فرق کند؛ مثلاً از سمت راست یا از مسیر شماره‌ی یک برود و از سمت چپ یا مسیر شماره‌ی دو باز گردد. و این از پیامبر صلى الله عليه وسلم در نمازهای عید ثابت شده است؛ چنان‌که جابر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم روز عید از یک مسیر - به عیدگاه - می‌رفت و از مسیری دیگر باز می‌گشت.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۸۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۵۲۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۵۷.

علما درباره‌ی علت این کار چند نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: علتش این است که هر دو راه روز قیامت برایش گواهی دهند. زیرا زمین در رستاخیز به اعمال نیک و بدی که در آن انجام شده است، گواهی می‌دهد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۗ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۗ﴾ [الزلزلة: ۴، ۵]

زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می‌کند. زیرا پروردگارت به آن حکم کرده است.

زمین در آن روز گواهی می‌دهد و می‌گوید: فلانی، این عمل و آن عمل را بر روی من انجام داد. لذا وقتی انسان از یک مسیر به عیدگاه برود و از مسیری دیگر بازگردد، هر دو مسیر روز قیامت برایش گواهی می‌دهند که او نماز عید را به‌جا آورده است.

برخی هم گفته‌اند: این، برای نشان دادن شعایر عید است تا کوچه و بازار از جماعت نمازگزاران پُر شود. روشن است که مسیر رفت و برگشت همه‌ی مردم، یکی نیست؛ لذا پراکنده شدن مردم در سطح شهر به هنگام رفتن به عیدگاه، خود جلوه‌ی بیشتری به این مراسم پرشکوه می‌بخشد؛ زیرا نماز عید، یکی از شعایر دینی است و به همین علت است که مردم دستور یافته‌اند برای نماز عید به بیرون شهر بروند تا این مراسم، شکوه و جلوه‌ی بیشتری داشته باشد.

و نیز گفته شده که این کار، یعنی تفاوت مسیر رفت و برگشت به عیدگاه، به‌خاطر مستمندانی است که در این مسیرها قرار دارند؛ زیرا مستمندانی که در یک مسیر هستند، در مسیر دیگر دیده نمی‌شوند و بدین‌سان امکان کمک کردن به مستمندان بیشتری فراهم می‌گردد.

الله داناتر است، اما چنین به‌نظر می‌رسد که این کار به‌خاطر اظهار هرچه بیشتر شکوه جلوه‌ی نماز عید به عنوان یکی از شعایر دینی است. علما اختلاف نظر دارند که آیا نماز جمعه نیز همین‌گونه است؟ زیرا نماز جمعه، عید هفتگی مسلمانان می‌باشد. برخی گفته‌اند: در نماز جمعه نیز بهتر است که مسیر رفت و برگشت انسان، متفاوت باشد. حتی برخی از علما دامنه‌ی این عمل را به نمازهای پنج‌گانه نیز گسترش داده‌اند؛ چنان‌که گفته‌اند: مستحب است که انسان، برای نماز ظهر، از یک مسیر برود و از مسیری دیگر باز گردد و همین‌طور درباره‌ی نماز عصر و سایر نمازهای پنج‌گانه. این دسته از علما نمازهای پنج‌گانه را قیاس بر نماز عید گرفته‌اند. و گروهی دیگر از

علما، دامنه‌ی این عمل را به همه‌ی عبادت‌هایی که انسان برای انجام آن‌ها مسیری را می‌پیماید، گسترانده‌اند؛ حتی در رابطه با عیادت بیمار و تشییع جنازه؛ بنا بر دیدگاه این‌ها کسی که به عیادت بیمار می‌رود، مستحب است که مسیر رفتنش با مسیر بازگشتش متفاوت باشد و این را در تشییع جنازه نیز مستحب می‌دانند.

گفتنی‌ست: این قیاس‌ها، ضعیف است و نمی‌توان نماز جمعه و نمازهای پنج‌گانه و رفتن به سایر عبادت‌ها را بر نماز عید قیاس کرد؛ زیرا قیاس، در عبادت‌ها درست نیست و همه‌ی این اعمال در زمان پیامبر وجود داشته است؛ هم نماز جمعه و هم نمازهای پنج‌گانه و عیادت بیمار و تشییع جنازه؛ اما ثابت نیست که پیامبر ﷺ در رفت و برگشت خویش به سوی این عبادت‌ها، مسیرهای جداگانه‌ای انتخاب کرده باشد. و اصل بر این‌ست که هرچه در دوران پیامبر ﷺ وجود داشته و ایشان، روش خاصی برای آن بیان نکرده یا در سنتش نیامده باشد، سنت، ترک آن است.

و اما حج؛ پیامبر ﷺ در حج، هنگام ورود به مکه از گردنه‌ی بالایی وارد می‌گشت و هنگام خروج، مکه را از گردنه‌ی پایینی ترک می‌کرد. و نیز هنگام رفتن به عرفه از یک مسیر می‌رفت و از مسیری دیگر باز می‌گشت. علما دیدگاه‌های متفاوتی در این‌باره دارند که آیا این عمل پیامبر ﷺ عبادی بوده است یا به‌خاطر انتخاب مسیر آسان‌تر؟ برخی از علما به گزینه‌ی نخست باور داشته و گفته‌اند: سنت است که ورود به مکه از گردنه‌ی بالایی باشد و خروج از آن، از گردنه‌ی پایینی؛ این‌ها هم‌چنین تفاوت مسیر رفت و برگشت به عرفه را سنت می‌دانند.

و عده‌ای دیگر از علما گفته‌اند: این کار، به‌خاطر انتخاب مسیر آسان‌تر بوده است و انسان باید مسیر آسان‌تر را انتخاب کند.

در هر حال اگر این امکان برای شما وجود داشت که از بالای مکه وارد این شهر شوید و آن را از گردنه‌ی پایینی ترک کنید، چه بهتر؛ اگر این مسأله، عبادی باشد، از فضیلت این عبادت برخوردار شده‌اید و اگر عبادی نباشد، ضرر نکرده‌اید. گرچه امروزه این امکان وجود ندارد؛ زیرا مسیر راه‌ها یکی‌ست.

۹۹- باب: استحبابِ مقدمِ قرار دادنِ راست در همه‌ی کارهای محترم

مانند وضو، غسل، تیمم، پوشیدن لباس و کفش و جوراب و شلوار، و ورود به مسجد، مسواک زدن، سرمه کشیدن، ناخن گرفتن، کوتاه کردن سبیل، گرفتن موی زیر بغل، تراشیدن سر، سلام پایان نماز، خوردن و آشامیدن، دست دادن با یکدیگر، دست کشیدن بر حجرالاسود، بیرون آمدن از دستشویی، دادن و گرفتن اشیا و دیگر کارهای این‌چنینی؛ و مستحب بودن تقدیم چپ در کارهایی که این‌چنین نیستند، مانند پاک کردن بینی، انداختن آب دهان، ورود به دستشویی، خروج از مسجد، درآوردن جوراب و کفش و لباس، استنجا و دفع پلیدی‌ها و امثال آن.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِئَمِينِهِ فَيَقُولُ هَآؤُمْ أَقْرَبُ وَأَكْتَبِيَّةٌ﴾ [الحاقه: ۱۹]

پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید.

و می‌فرماید:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ

الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾﴾ [الواقعة: ۸، ۹]

اصحابِ یمن (اهل سعادت و نیک‌بختی که) نامه‌هایشان را به دست راست دریافت می‌کنند؛ و نیک‌بختانِ چه وضعیتی دارند؟ و اصحابِ شمال - افرادِ نگون‌بخت - که کارنامه‌ی خود را به دست چپ تحویل می‌گیرند؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «استحبابِ مقدمِ قرار دادنِ راست در همه‌ی کارهای محترم و مستحب بودن تقدیم چپ در کارهایی که این‌چنین نیستند». وی، سپس چندین کار به عنوان نمونه ذکر کرده است؛ از جمله: وضو، غسل، تیمم، و پوشیدن لباس. انسان برای وضو از سمت راست شروع می‌کند؛ یعنی ابتدا دست راستش را می‌شوید و سپس دست چپش را؛ و نیز پای راست را پیش از پای چپ. این در رابطه

با اندامِ دوگانه‌ای است که چپ و راست آن‌ها قابل تمییز است؛ اما درباره‌ی صورت که یکی است، نمی‌گوییم ابتدا سمت راست صورت را بشوید و سپس سمت چپ را؛ بلکه همان‌گونه که در سنت آمده است، همه‌ی صورت به یک‌باره شسته می‌شود. البته اگر به فرض مثال کسی فقط توانایی شست صورتش را با یک دست داشته باشد، در این حالت ابتدا سمت راست صورتش را از بالا به پایین بشوید و سپس سمت چپش را. مسح گوش‌ها نیز همین‌گونه است؛ یعنی چنین نیست که ابتدا گوش راست را مسح کنیم و سپس گوش چپ را. بلکه هر دو با هم مسح می‌شوند؛ مگر این‌که انسان توانایی مسح هم‌زمان هر دو گوش را نداشته باشد که در این حالت ابتدا گوش راست را مسح می‌کند و سپس گوش چپ را.

هم‌چنین کسی که می‌خواهد غُسل کند، ابتدا مانند وضوی نماز وضو می‌گیرد و سپس سه بار روی سرش آب می‌ریزد تا خیس و شسته شود؛ آن‌گاه سایر قسمت‌های بدنش را می‌شوید و از سمت راست بدنش آغاز می‌کند و سپس سمت چپ را شستشو می‌دهد. زیرا پیامبر ﷺ به زنانی که دخترش را غسل می‌دادند، فرمود: «اَبْدَأَنَّ بِمِائِمْنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا»^(۱) یعنی: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید».

لذا وقتی زیر دوش می‌روید و می‌خواهید غسل کنید، پس از شستن سر، ابتدا سمت راست بدن را بشوید و سپس سمت چپ را. این، سنت است. و نیز در تیمم؛ اما همان‌گونه که در سنت آمده است، انسان برای تیمم همه‌ی صورتش را با دو دستش مسح می‌کند و سپس دو دست خود را مسح می‌نماید و رعایت سمت راست در آن، نمایان نیست؛ زیرا تیمم فقط در دو عضو است؛ در صورت و دو دست (دو پنجه). لذا مسح صورت به یک‌باره انجام می‌شود و سپس دو دست را مسح می‌کنند؛ با دست چپ، دست راست را و با دست راست، دست چپ را.

هم‌چنین برای پوشیدن لباس، کفش و جوراب، باید از سمت راست، آغاز کرد؛ یعنی وقتی می‌خواهید لباس بپوشید، ابتدا دست راست خود را وارد آستین کنید و سپس دست چپ را. هنگام پوشیدن کفش، ابتدا پای راست را در کفش نمایید و

(۱) بخاری، ش: (۱۶۷، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶)؛ و مسلم، ش: ۹۳۹ به نقل از ام‌عطیه رضی الله عنها.

سپس پای چپ را و همین‌طور درباره‌ی جوراب. زیرا همان‌گونه که از پیامبر ﷺ ثابت شده، سنت است.

هنگام ورود به مسجد نیز ابتدا پای راست خود را داخل مسجد بگذارید و هنگام مسواک زدن ابتدا از دندان‌های سمت راست شروع کنید و سپس دندان‌های سمت چپ را مسواک کنید. وقتی چشمانتان را سرمه می‌کشید، ابتدا چشم راست را سرمه بکشید و آن‌گاه چشم چپ را.

برای گرفتن ناخن‌ها نیز به همین‌شکل عمل کنید؛ یعنی ابتدا ناخن‌های دست راست را بگیرید؛ ابتدا انگشت کوچک، سپس انگشت میان انگشت کوچک و میانی و آن‌گاه انگشت میانی و انگشت اشاره و شست را. و سپس ناخن‌های دست چپ را بگیرید و ناخن‌های دست چپ را از انگشت شست شروع کنید و با انگشت کوچک تمام نمایید. درباره‌ی ناخن‌های پا نیز به همین ترتیب عمل کنید؛ یعنی ابتدا پای راست به همان ترتیبی که ذکر شد و سپس پای چپ به ترتیب مذکور.

برای کوتاه کردن سیبل، ابتدا سمت راستش را کوتاه کنید و آن‌گاه سمت چپ را. هم‌چنین برای زدودن موهای زیر بغل و تراشیدن سر؛ زدودن موهای زیر بغل، سنت است که ترتیب راست و چپ در آن رعایت شود. تراشیدن موی سر را نیز از سمت راست آغاز کنید و سپس سمت چپ سر را بترشید.

و همین‌طور در سلام پایان نماز؛ یعنی ابتدا به سمت راست سلام می‌دهید و سپس به سمت چپ.

خوردن و آشامیدن نیز باید با دست راست باشد و خوردن و آشامیدن با دست چپ، جایز نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ از خوردن و آشامیدن با دست چپ نهی نموده و فرموده است: «لَا يَأْكُلُ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلَا يَشْرَبُ بِشِمَالِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ»^(۱) یعنی: «هیچ‌یک از شما با دست چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد». لذا اگر دو نفر دیدید که یکی از آن‌ها این را رعایت می‌کرد و دیگری با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد، بدانید که اولی، به رهنمود پیامبر ﷺ عمل می‌کند و دومی، مطابق روش شیطان، می‌خورد و می‌آشامد.

(۱) مسلم، ش: ۲۰۲۰ به نقل از ابن‌عمرو.

آیا کسی راضی‌ست که از رهنمود پیامبر ﷺ روی‌گردانی کند و به روش شیطان عمل نماید؟ هیچ‌کس راضی نیست. اما شیطان خوردن و آشامیدن با دست چپ را در نگاه مردم می‌آراید؛ از این‌رو برخی از مردم، این را نشانه‌ی پیشرفت می‌پندارند! لذا بر انسان واجب است که در خوردن و آشامیدن، این نکته را رعایت کند و از دست راستش استفاده نماید؛ مگر این‌که ضرورتی در کار باشد.

هم‌چنین بر ما واجب است که به فرزندان خردسال خود آموزش دهیم که با دست راست خود بخورند و بیاشامند. رعایت این نکته در مصافحه نیز واجب است؛ لذا اگر کسی دست چپش را برای دست دادن دراز کرد، با او مصافحه نمی‌کنیم؛ زیرا بر خلاف سنت عمل کرده است. مگر این‌که دست راستش فلج باشد و نتواند آن را حرکت دهد.

استلام «حجرالاسود» نیز با دست راست است؛ یعنی با دست راست خود بر روی حجرالاسود دست می‌کشیم. و اگر کسی نتوانست حجرالاسود را استلام کند، به سوی آن اشاره می‌نماید؛ البته با دست راست خود. دست کشیدن بر «رکن یمانی» نیز با دست راست می‌باشد.

گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم، حجرالاسود را با دست چپ خود استلام می‌کنند یا با دست چپ خویش یا با هر دو دست به سوی آن اشاره می‌نمایند. اگر امکان استلام رکن یمانی وجود داشت، چه خوب؛ و گرنه، از دور به سوی آن اشاره نکنید. زیرا اشاره کردن به سوی رکن یمانی از پیامبر ﷺ ثابت نشده است. گویا برخی از مردم این را نمی‌دانند؛ از این‌رو اگر کسی را دیدید که رکن یمانی یا حجرالاسود را با دست چپش استلام می‌کند، به او تذکر دهید که این کار، گرامی‌داشت بیت الله نیست؛ به او بگویید: با دست راست خود بر حجرالاسود و رکن یمانی دست بکشد.

هنگام خروج از دستشویی ابتدا پای راست خود را بیرون بگذارید؛ زیرا بیرون دستشویی بهتر از داخل آن است.

در گرفتن و دادن اشیا نیز این نکته را رعایت کنید؛ یعنی اگر می‌خواهید چیزی به دوست خود بدهید، با دست راست بدهید یا وقتی می‌خواهید چیزی بگیرید، با دست راست بگیرید. این، جزو آداب اسلامی‌ست؛ اما برخی از مردم این را رعایت نمی‌کنند؛ تازه این را پیشرفت می‌پندارند!

سبحان الله! اصحابِ شمال - افرادِ نگون‌بخت - در دنیا نیز چپ را بر راست ترجیح می‌دهند. [شمال، یعنی چپ]. زیرا کافران، اصحابِ شمال یا همان افراد تیره‌روزی هستند که در آخرت، کارنامه‌ی خود را به دست چپ خویش دریافت می‌کنند. اما مؤمنان، اصحابِ یمین هستند؛ یعنی اهل سعادت و نیک‌بختی که نامه‌ی اعمالشان را به دست راست خود دریافت می‌نمایند. لذا کافران در دنیا و آخرت، اصحابِ شمال هستند. زیرا در دنیا نیز چپ را بر راست ترجیح می‌دهند.

لذا در کارهای یادشده و همه‌ی کارهایی که جنبه‌ی تکریم دارد و محترم می‌باشد، سمت راست را رعایت کنید؛ زیرا راست، بهتر و برتر است. سپس مؤلف رحمه الله کارهایی را ذکر کرده که با دست چپ انجام می‌شود یا آغازش از سمت چپ است؛ مانند پاک کردن بینی و انداختن آب دهان. یعنی بینی خود را با دست چپ پاک می‌کنیم و آب دهان را به سمت چپ می‌اندازیم.

هم‌چنین هنگام ورود به دستشویی، ابتدای پای چپ را داخل می‌گذاریم. البته همان‌طور که پیش‌تر گذشت، هنگام خروج از دستشویی، ابتدا پای راست را بیرون می‌گذاریم.

هنگام خروج از مسجد، ابتدا پای چپ را بیرون قرار می‌دهیم. و نیز هنگام درآوردن شلوار یا جوراب یا کفش؛ یعنی ابتدا پای چپ را درمی‌آوریم.

استنجا نیز با دست چپ انجام می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله از استنجا با دست راست، نهی فرموده است؛ زیرا دست راست، محل اکرام است و از آن برای خوردن و آشامیدن استفاده می‌گردد.

گفتنی‌ست: از زمانی که استفاده از ساعت‌های مچی رایج شده است، معمولاً مردم آن را در دست چپ قرار می‌دهند تا دست راستشان آزاد باشد؛ زیرا از دست راست، بیش از دست چپ استفاده می‌شود و معمولاً انسان به حرکت دادن دست راستش بیشتر نیاز دارد. لذا از همان ابتدا بیشتر مردم عادت کرده‌اند که ساعت مچی را در دست چپ خود قرار دهند تا راحت‌تر باشند. برخی بنا بر تقدیم راست بر چپ، گمان می‌کنند که قرار دادن ساعت مچی در دست راست، بهتر و افضل می‌باشد؛ اما این، پندار درستی نیست. زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که گاه انگشتری‌اش را در دست راست قرار می‌داد و گاه در دست چپ؛ ضمن این‌که چه‌بسا قرار دادن

انگشتی در دست چپ برای بیرون کشیدن آن با دست راست، آسان‌تر باشد. ساعت مچی را هم بر انگشتی، قیاس می‌کنیم؛ لذا نتیجه می‌گیریم که فرقی نمی‌کند ساعت مچی را در دست راست قرار دهیم یا در دست چپ.

سپس مؤلف رحمته دو آیه از کتاب‌الله ذکر کرده است؛ یک آیه، این که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِئَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأْتُ كِتَابِي﴾ [الحاقة: ۱۹]

پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید.

این، در روز قیامت خواهد بود؛ یعنی زمانی که مردم نامه‌های اعمال خویش را دریافت می‌کنند. در آن روز کارنامه‌ی عده‌ای را به دست راستشان می‌دهند و کارنامه‌ی برخی را به دست چپشان. ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِئَمِينِهِ﴾ کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دریافت می‌کند، شادمان است و به مردم می‌گوید: به من نگاه کنید؛ بیابید و نامه‌ی اعمالم را بخوانید: ﴿أَقْرَأُوا كِتَابِي﴾ چنان که یک دانش‌آموز موفق پس از دریافت کارنامه‌ی قبولی‌اش، آن را به دوستان و نزدیکانش نشان می‌دهد.

اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت می‌کند، نه تنها دوست ندارد که دیگران کارنامه‌اش را ببینند، بلکه می‌گوید: ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد! همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلِيَّتِي لِمَ أُوتِ كِتَابِي﴾

و اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت کند، می‌گوید: ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد.

و آیه‌ی دیگری که مؤلف رحمته ذکر کرده، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۖ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ

[الواقعة: ۸، ۹]

﴿الْمَشْأَمَةِ﴾

اصحاب یمین (اهل سعادت و نیک‌بختی که) نامه‌هایشان را به دست راست دریافت می‌کنند؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟ و اصحاب شمال - افراد نگون‌بخت - که کارنامه‌ی خود را به دست چپ تحویل می‌گیرند؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟

الله متعال بیان فرموده که مردم در قیامت، سه دسته خواهند بود: اصحابِ یَمین (اهل سعادت)، اصحابِ شِمال (افراد نگون‌بخت) و پیشاهنگانِ پیش‌تاز که همان بندگانِ مقربِ پروردگارند.

مردم، هنگام مُردن یا هنگامی که روح از پیکرشان جدا می‌شود نیز سه دسته‌اند که الله متعال در سوره‌ی «واقعه» بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَخُنُّنَ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ﴿۸۵﴾ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۶﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۷﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۸﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۹﴾ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٍ ﴿۹۰﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۲﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۹۳﴾ فَتُرْزَلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۹۴﴾ وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ ﴿۹۵﴾﴾

[الواقعة: ۸۳، ۹۴]

پس آن‌گاه که جان (شخصی) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد؛ و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید و ما، از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید. پس پس چنان‌چه شما جزا نمی‌یابید، اگر راست می‌گویید، چرا جانش را باز نمی‌گردانید؟ ولی اگر از مقربان باشد، پس آسایش و گیاهان خوش‌بو و باغ‌های پر نعمت (درانتظار اوست). و اگر از اصحابِ یَمین (سعادت‌مندان) باشد، (به او گفته می‌شود): از سوی نیک‌بختان بر تو درود و سلام. ولی اگر از تکذیب‌کنندگان و گمراهان باشد، پس پذیرایی (او) با آب جوشان است. و (نیز) ورود به دوزخ.

مؤلف رحمته با ذکر این دو آیه، بدین نکته اشاره کرده که اصحابِ یَمین (سعادت‌مندان) در دنیا و آخرت، فضایل پایداری دارند. در واقع، اشاره‌ی مؤلف رحمته به این آیات از آن جهت است که در آن از اصحابِ یَمین یاد شده است؛ و می‌دانید که «یَمین»، یعنی راست. و این، تناسبِ موضوع یا عنوان این باب، با آیه‌های مذکور می‌باشد.

۷۲۵- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَجِبُهُ التَّيْمُنُ فِي شَأْنِهِ كَلِّهِ فِي طَهْوَرِهِ، وَتَرْجُلِهِ، وَتَنْعَلِهِ. [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در همه‌ی کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می‌پسندید: در وضو گرفتن، شانه کردن موها و پوشیدن کفش.

۷۲۶- وعن عائشة قالت: كَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيُمْنَى لِطَهْوَرِهِ وَطَعَامِهِ، وَكَانَتْ الْيُسْرَى لِخَلَائِهِ وَمَا كَانَ مِنْ أَدَى. [حدیث صحیحی ست که ابوداود و جز او، با اسناد صحیح روایت کرده‌اند.] ^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: دست راست رسول الله صلی الله علیه و آله برای وضو گرفتن و غذا خوردن بود و دست چپش برای استنجا و دفع آلودگی.

شرح

مؤلف رحمته الله در این باب، روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه رضی الله عنها می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در همه‌ی کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می‌پسندید: در وضو گرفتن، شانه کردن موها و پوشیدن کفش». یعنی وقتی می‌خواست وضو بگیرد، از سمت راست شروع می‌کرد؛ ابتدا دست راستش را می‌شست و سپس دست چپش را؛ هم‌چنین پای راستش را پیش از پای چپش می‌شست. گفتنی‌ست: دو گوش، یک عضو محسوب می‌شوند که در سر قرار دارند و مسح هر دو هم زمان انجام می‌گردد؛ مگر این که کسی نتواند هر دو را هم زمان مسح کند. لذا در حالت ضرورت، ابتدا گوش راستش را مسح نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله مرتب نمودن موهایش، یعنی روغن زدن و شانه کردن آن‌ها را نیز از سمت راست شروع می‌نمود؛ وی مانند سایر مردم، موهایش را فقط در حج و عمره می‌تراشید و هر از چندگاهی موهایش را کوتاه می‌کرد و گاه بلند می‌نمود تا به شانه‌هایش می‌رسید و گاه موهایش را از مقابلِ نرمه‌ی گوش، می‌زد. اما در همه حال به بهداشت و نظافت موهایش اهمیت می‌داد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۸.

(۲) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله، ش: ۲۶.

پیامبر ﷺ هم چنین هنگام پوشیدن کفش، ابتدا از سمت راست شروع می‌کرد و سپس پای چپش را داخل کفش قرار می‌داد. اما هنگام درآوردن کفش، ابتدا پای چپش را درمی‌آورد و سپس پای راستش را. در پوشیدن لباس نیز به همین گونه عمل می‌کرد؛ یعنی ابتدا دست راستش را وارد آستین می‌نمود و سپس دست چپش را؛ اما هنگام درآوردن لباس از سمت چپ شروع می‌کرد. و در پوشیدن شلوار نیز ترتیب راست و چپ را رعایت می‌فرمود.

در حدیث دوم، عایشه رضی الله عنها به بیان مواردی پرداخته است که رسول الله صلی الله علیه و آله با دست راستش انجام می‌داد و نیز کارهایی که برای انجام آن‌ها از دست چپش استفاده می‌کرد. عایشه رضی الله عنها در این حدیث یادآور شده است که دست رسول الله صلی الله علیه و آله برای وضو گرفتن و غذا خوردن بود و دست چپش برای استنجا و دفع آلودگی؛ مثل استنشاق (تمیز کردن بینی با آب) و مانند آن. یعنی در هر کاری که برای دفع آلودگی بود، از دست چپش استفاده می‌کرد و در سایر کارها دست راستش را به کار می‌گرفت. زیرا همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، دست راست از دست چپ، برتر است.

۷۲۷- وعن أم عطية رضي الله عنها أن النبي ﷺ قال لهنَّ في غسل ابنته زينب رضي الله عنها: «ابدأن بيمينها ومواضع الوضوء منها». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ام‌عطیه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام غسل دادن دخترش زینب رضی الله عنها به آن‌ها، یعنی زنانی که دخترش را غسل می‌دادند، فرمود: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید».

۷۲۸- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «إذا انتعل أحدكم فليبدأ باليمنى، وإذا نزع فليبدأ بالشمال، ليكن اليمنى أولهما تُنعل، وآخرهما تُنزع». [متفق عليه] ^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۵۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۳۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۸۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۹۷.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر یک از شما هنگام پوشیدن کفش، از پایِ راست شروع کند و هنگامِ درآوردن کفش، از پای چپ آغاز نماید؛ پای راست در پوشیدن کفش، اول باشد و در بیرون آوردن، آخر».

۷۲۹- وعن حَفْصَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَجْعَلُ يَمِينَهُ لَطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ وَثِيَابِهِ وَيَجْعَلُ شِمَارَهُ لِمَا سَوَى ذَلِكَ. [روایتِ ابوداود، ترمذی و...]^(۱)

ترجمه: حفصه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دستِ راستش را برای خوردن، آشامیدن و پوشیدن لباس استفاده می‌کرد و دست چپش را در سایر کارها.

۷۳۰- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا لَبِسْتُمْ، وَإِذَا تَوَضَّأْتُمْ، فَأَبْدُوا بِأَيِّمَانِكُمْ». [حدیث صحیحیست که ابوداود و ترمذی با اسناد صحیح روایت کرده‌اند.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که وضو می‌گیرید و هنگامی که لباس می‌پوشید، از سمتِ راست بدنتان شروع کنید».

۷۳۱- وعن أَنَسٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَتَى مِنِّي؛ فَأَتَى الْجُمْرَةَ فَرَمَاهَا، ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَةَ بِنْتِي وَنَحَرَ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَلَّاقِ: «خُذْ» وَأَشَارَ إِلَى جَانِبِهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ الْأَيْسَرِ ثُمَّ جَعَلَ يُعْطِيهِ النَّاسَ. [متفقٌ عليه]^(۳)

وفي روايةٍ: لَمَّا رَمَى الْجُمْرَةَ، وَنَحَرَ نُسْكُهُ وَحَلَّقَ، نَاولَ الْحَلَّاقَ شِقَّةَ الْأَيْمَنِ فَحَلَّقَهُ، ثُمَّ دَعَا أَبَا طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيَّ ﷺ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ، ثُمَّ نَاولَهُ الشَّقَّ الْأَيْسَرَ فَقَالَ: «احْلِقْ» فَحَلَّقَهُ فَأَعْطَاهُ أَبَا طَلْحَةَ فَقَالَ: «اقْسِمْهُ بَيْنَ النَّاسِ».

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به «من» آمد و آن‌گاه به «جمره» رفت و رمی عقبه را انجام داد؛ سپس به منزل (بارانداز) خود در منا آمد و قربانی کرد و آن‌گاه به سلمانی فرمود: «(موهای این‌جا را) بگیر» و به سمت راست سرش اشاره

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۵.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۸۷؛ و صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۳۴۸۸.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۱۷۰، ۱۷۱) به صورت مختصر؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۰۵.

نمود و آن‌گاه به سمتِ چپِ سرش؛ و سپس شروع به تقسیمِ موهایش در میانِ مردم کرد.

و در روایتی آمده است: وقتی رمیِ جمره را انجام داد و قربانی‌اش را نحر کرد و سرش را تراشید، سمتِ راستِ سرش را در اختیار سلمانی قرار داد و او، سمتِ راستِ سرِ پیامبر ﷺ را تراشید؛ آن‌گاه پیامبر ﷺ ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنه را صدا زد و موهایش را به او داد و سپس نیمه‌ی چپِ سرش را در اختیار سلمانی گذاشت و به او فرمود: «بتراش». و او نیز آن قسمت را تراشید. آن‌گاه پیامبر ﷺ موی تراشیده را به ابوطلحه رضی الله عنه داد و فرمود: «آن را در میانِ مردم، تقسیم کن».

شرح

این احادیث درباره‌ی مستحب بودن آغاز کردن از سمتِ راست در کارهایی است که پایه‌ی محترمانه‌ای دارند و نیز درباره‌ی آغاز کردن از سمتِ چپ یا استفاده از دستِ چپ در کارهایی است که به قصدِ دفعِ آلودگی انجام می‌شوند. مؤلف رضی الله عنه حدیثِ ام‌عطیه رضی الله عنها را ذکر کرده است؛ ام‌عطیه رضی الله عنها یکی از زنان انصار بود که عملکرد نیک و درخشانی داشت؛ از جمله این‌که جنازه‌های زنان را غسل می‌داد. وقتی زینب، دختر رسول‌الله ﷺ از دنیا رفت و زن‌ها برای غسل دادن او جمع شدند، پیامبر ﷺ به آن‌ها فرمود: «إِبْدَأْنَ بِمِیَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». یعنی: «غسل دادن او را از سمتِ راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید».

روش شستنِ جنازه، این‌گونه است که ابتدا چیزی روی عورتش می‌اندازند و لباس‌هایش را بیرون می‌آورند؛ سپس مرده‌شو، پارچه‌ای در دست می‌گیرد و شرم‌گاه مرده را از جلو و عقب می‌شوید تا تمیز شود. سپس این پارچه را کنار می‌گذارد و همان‌گونه که وضو می‌گیرد، دست‌ان مرده را می‌شوید. سپس پارچه‌ای خیس برمی‌دارد و دندان‌ها و دهان و بینی مرده را تمیز می‌کند. این، به جای مضمضه و استنشاق (گرداندن آب در دهان و بینی) است. لذا نباید آب، وارد دهان و بینی می‌ت شود؛ زیرا باعث می‌شود که آب در شکمش فرود رود و هنگامی که غسلش می‌دهند، بیرون بیاید و آن‌ها را اذیت کند. سپس صورتِ مرده و دست‌انش را تا آرنج بشوید و سرش را مسح نماید و پاهایش را بشوید؛ یعنی مرده را وضوی کامل بدهد.

سپس سرِ مرده را با کفِ سدر بشوید؛ طرز تهیه‌ی کف سدر، بدین صورت است که مقداری پودرِ سدر به آب، اضافه می‌کنند و سپس آن را هم می‌زنند تا کف کند. آن‌گاه با کفِ سدر، سر و دیگر قسمت‌های جنازه را می‌شویند.

اگر مرده، زن باشد، فقط زن‌ها یا شوهرش او را می‌شویند؛ حتی پدر و پسرش نیز نمی‌توانند او را غسل دهند؛ فقط زن‌ها یا شوهرش. و مرد را فقط مردها می‌شویند؛ لذا مادر، دختر و هیچ زنی، جز همسرش نمی‌تواند جنازه‌ی مرد را غسل دهد. البته زن، می‌تواند جنازه‌ی شوهرش را بشوید؛ همان‌گونه که مرد می‌تواند جنازه‌ی شوهرش را غسل دهد و دیگر هیچ مردی، جنازه‌ی هیچ زنی را نمی‌شوید و هیچ زنی نیز جنازه‌ی هیچ مردی را غسل نمی‌دهد.

زن‌ها برای غسل دادن جنازه‌ی زینب دختر رسول‌الله ﷺ حاضر شدند؛ رسول‌الله ﷺ به آن‌ها فرمود: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید». و آن‌ها به دستور رسول‌الله ﷺ عمل کردند؛ یعنی دست راست را پیش از دست چپ شستشو دادند و پای راست را قبل از پای چپ شستند و به‌طور کلی نیم‌تنه‌ی راستش را پیش از نیم‌تنه‌ی چپش غسل دادند. سرش را در سه مرحله شستند؛ سمت راست سر، سمت چپ و وسط سر؛ و او را بر پشت گذاشتند. سپس پیامبر ﷺ ازار (لُنگ) خود را به آن‌ها داد تا آن را برای تبرک به دور دخترش بپیچند.

شاهدِ موضوع، این جاست که پیامبر ﷺ به آن‌ها فرمود: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش شروع کنید».

سپس مؤلف رحمته احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است؛ مانند حدیث ابوهریره رضی الله عنه و حدیث حفصه رضی الله عنها درباره‌ی پوشیدن لباس، پوشیدن کفش و وضو گرفتن.

و آن‌گاه حدیث انس بن مالک رضی الله عنه را آورده است که نشان می‌دهد پیامبر ﷺ در حج وداع، موهایش را به چه ترتیبی تراشید. پیامبر ﷺ در حج وداع، پس از این‌که شب را در «مزدلفه» گذراند و نماز صبح را به‌جا آورد، برای دعا نشست و آن‌قدر دعا کرد که صبح، روشن شد؛ و پیش از طلوع خورشید حرکت کرد تا به جمره‌ی عقبه رسید. در آن هنگام خورشید، بالا آمده و گرم شده بود. پیامبر ﷺ رمی جمره را انجام داد و روز عید بود. سپس به منزل خود در منارفت و سلمانی را صدا زد تا سر مبارکش را

بتراشد. و آن‌گاه به سلمانی فرمود: «(موهای این‌جا را) بگیر» و به سمت راست سرش اشاره نمود؛ آن‌گاه پیامبر ﷺ ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنه را صدا زد و موهایش را به او داد و سپس نیمه‌ی چپ سرش را در اختیار سلمانی گذاشت و به او فرمود: «بتراش». و او نیز آن قسمت را تراشید. آن‌گاه پیامبر ﷺ موی تراشیده را به ابوطلحه رضی الله عنه داد و فرمود: «آن را در میان مردم، تقسیم کن». برخی از مردم، به یک تار مو دست یافتند و عده‌ای به دو تار مو و به برخی هم چند تار مو رسید؛ این، برای تبرک به موی مبارک پیامبر ﷺ بود.

این‌که رسول‌الله ﷺ موهای نیمه‌ی راست سرش را به ابوطلحه رضی الله عنه بخشید، نشان‌گر این‌ست که گاه، برخی از مردم، به‌طور ویژه از فضیلت و امتیاز خاصی برخوردار می‌شوند که الله متعال به آنان عنایت می‌کند. هرچند در میان صحابه رضی الله عنهم، کسانی چون ابوبکر، عمر، عثمان و علی و بسیاری دیگر از یاران پیامبر ﷺ وجود داشتند که از ابوطلحه رضی الله عنه برتر بودند؛ اما این، فضلِ الله متعال است که به هرکس بخواهد، عطا می‌نماید. صحابه رضی الله عنهم به مو، لباس و عرقِ پیامبر ﷺ تبرک می‌جستند؛ ناگفته نماند که این، جزو ویژگی‌های منحصر به فرد پیامبر ﷺ بوده است و تبرک جستن به عرق، مو، آب دهان و لباس کسی دیگر جایز نیست.

مادر مؤمنان، ام‌سلمه رضی الله عنها جعبه یا صندوقچه‌ای سیمین داشت که چند تار مو از رسول‌خدا ﷺ را در آن نگه می‌داشت و مردم برای بهبود بیماری‌های خود، دو یا سه تار از این موها را در آب می‌گذاشتند و هم می‌زدند تا به این آب، تبرک بجویند؛ اما باید دانست که این امر، مخصوص پیامبر ﷺ بوده است.^(۱) هم‌چنین هیچ‌یک از مسلمانان، پس از رسول‌خدا ﷺ به ابوبکر و عمر و سایر سرآمدان دینی تبرک نجسته‌اند و خود، دلیلی‌ست بر این‌که این امر، ویژه‌ی رسول‌الله ﷺ بوده است.

(۱) گفتنی‌ست: کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول‌الله ﷺ مانده باشد و این، از حکمت‌الاهی‌ست تا زمینه‌ی شرک، مرتفع گردد. رک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آل‌بانی رحمته الله علیه که در این موضوع، بی‌نظیر است.

شاهدِ موضوع از حدیثِ انس رضی الله عنه این جاست که پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمانی اشاره کرد که تراشیدن موهای مبارک را از سمت راست شروع کند؛ لذا هنگام تراشیدن موی سر، از سمت راست، آغاز نمایید.

۲- کتاب: آداب غذا خوردن

۱۰۰- باب: گفتن «بسم الله» در ابتدای غذا و «الحمد لله» در پایان آن

۷۳۲- عن عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَمَّ اللَّهُ وَكُلَّ بِيَمِينِكَ، وَكُلَّ مِمَّا يَلِيكَ» [متفقٌ عليه] (۱)

ترجمه: عمر بن ابوسلمه، می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

۷۳۳- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «إذا أكل أحدكم فليذكر اسم الله تعالى، فإن نسي أن يذكر اسم الله تعالى في أوله، فليقل: بسم الله أوله وآخره». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.] (۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر یک از شما هنگام غذا خوردن، بسم الله بگوید؛ و اگر گفتن بسم الله در ابتدای غذا را فراموش کرد، بگوید: بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرُهُ». [یعنی: «این غذا را با نام الله، آغاز می کنم و با نام او به پایان می برم»].

شرح

مؤلف رحمه الله می گوید: «کتاب: آداب غذا خوردن». و غذا، شامل همه ی خوراکی ها و نوشیدنی ها می شود؛ یعنی می توان گفت: آب خوردن و آب نوشیدن؛ هر دو، صحیح است. زیرا الله ﷻ می فرماید:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾ [البقرة: ۲۴۹]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۳۷۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۲؛ [رک: حدیث شماره ی ۳۰۴. (مترجم)]

(۲) صحیح الجامع، ش: ۳۸۰؛ إرواء الغلیل، ش: ۱۹۶۵؛ و صحیح ابی داود، آلبنی رحمه الله، ش: ۳۲۰۲.

هنگامی که طالوت با سپاهانش (از شهر) جدا شد، به آنان گفت: الله شما را با رودخانه‌ای آزمایش می‌کند؛ هر کس، از آب آن بنوشد، از یاران من نیست و کسی که آب نخورد یا فقط به اندازه‌ی کف دستش آب بردارد، از یاران من است.

سپس مؤلف رحمه الله می‌گوید: «باب: گفتن بسم الله در ابتدای غذا و الحمد لله در پایان آن». و آن‌گاه حدیث عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه را ذکر کرده است؛ عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه، پیش‌زاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی پسر همسرشان، ام سلمه بود. وی، در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شد. برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذا آوردند و عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه پسر بچه‌ای بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله غذا می‌خورد و دستانش در ظرف غذا دور می‌زد و از هر سوی ظرف، لقمه برمی‌داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله از هر فرصتی برای تعلیم استفاده می‌کرد و آنچه را لازم بود، به بچه‌ها نیز آموزش می‌داد؛ لذا به عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور». و بدین‌سان سه ادب غذا خوردن را به این پسر بچه آموزش داد:

یکم: گفتن بسم الله؛ و ایرادی ندارد که انسان، بسم الله الرحمن الرحیم را به‌طور کامل بگوید؛ زیرا الله متعال در قرآن کریم، خودش را در «بسمله» (بسم الله الرحمن الرحیم) با این دو صفت، ستوده است. لذا گفتن بسم الله با دو صفت الرحمن و الرحیم، ایرادی ندارد و گفتن بسم الله به‌تنهایی کافی است. البته گفتن بسم الله در هنگام غذا خوردن، واجب می‌باشد و اگر کسی بسم الله نگوید، گناه کار می‌شود و شیطان، هم‌غذا یا هم‌کاسه‌اش می‌گردد. روشن است که هیچ‌کس دوست ندارد دشمنش با او هم‌غذا شود؛ یعنی از این‌که شیطان در غذا خوردن با او شریک گردد، بیزار است. از این‌رو توجه داشته باشید که هنگام غذا خوردن، بسم الله بگویید تا شیطان با شما هم‌کاسه نشود.

و اگر گفتن بسم الله در ابتدای غذا را فراموش کردید، همین‌که به‌یاد آوردید، بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرُهُ»؛ همان‌گونه که در روایت ابوداود و ترمذی از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها آمده است.

دوم: غذا خوردن با دست راست. این هم واجب است و هرکس با دست چپش غذا بخورد، گناه کار می‌باشد و از پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی کرده است و نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی از خداست و هرکس از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، در حقیقت از الله عز و جل اطاعت کرده است.

سوم: «از جلوی خود غذا بخور». یعنی اگر هنگام غذا خوردن، با کسی هم کاسه بودید، از جلوی خود غذا بخورید، نه از پیش آن شخص. این، بر خلاف ادب است؛ علما گفته‌اند: مگر این که غذای متنوعی باشد؛ مثلاً آمیزه‌ای از کدو، بادمجان و گوشت باشد؛ در این صورت اشکالی ندارد که برای برداشتن کدو، بادمجان یا گوشت مورد علاقه‌ی خود، دستتان را به این سو و آن سوی ظرف دراز کنید. زیرا انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله غذا می‌خوردم و پیامبر صلی الله علیه و آله برای برداشتن تکه‌های کدو، دستش را این سو و آن سوی ظرف می‌برد.

هم‌چنین هنگامی که به‌تنهایی غذا می‌خورید، می‌توانید از هر سوی ظرف غذا بخورید و ایرادی ندارد؛ زیرا هم‌کاسه و شریک ندارید و در نتیجه باعث اذیت و آزار کسی نمی‌شوید. البته از قسمت بالای غذا، یعنی از وسط ظرف نخورید؛ زیرا برکت، بر بالترین قسمت غذا نازل می‌شود؛ بلکه از اطراف ظرف، غذا میل کنید.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که باید آداب خوردن و آشامیدن و آداب خواب را به فرزندان خود آموزش دهیم؛ و این، افزون بر آموزش نماز و اهمیت دادن به مسایل تربیتی آنان می‌باشد؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مُرُوا أَبْنَاءَكُمْ بِالصَّلَاةِ لَسَبْعِ سِنِينَ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا لَعْنًا»^(۱) یعنی: «فرزندانان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به‌خاطر کوتاهی در نماز، تنبیهشان نمایید».

۷۳۴- وعن جابر رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَيْتَهُ، فَذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ دُخُولِهِ وَعِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ لِأَصْحَابِهِ: لَا مَبِيتَ لَكُمْ وَلَا عَشَاءَ، وَإِذَا دَخَلَ، فَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ دُخُولِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: أَذْرَكْتُمُ الْمَبِيتَ، وَإِذَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ طَعَامِهِ قَالَ: أَذْرَكْتُمُ الْعَشَاءَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «وقتی شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و هنگام ورود و نیز هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد می‌کند،

(۱) حسن است؛ رک: صحیح الجامع، ش: ۵۸۶۸، آل‌بانی رحمته الله علیه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۸.

شیطان به یاران خود می‌گوید: این‌جا، جای خواب و غذای شب ندارید. و آن‌گاه که شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و نامِ الله متعال را نمی‌برد، شیطان می‌گوید: امشب جای خواب پیدا کردید و چون بنده، هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد نکند، شیطان می‌گوید: هم جای خواب پیدا کردید و هم غذای شب».

شرح

مؤلف رحمته در ادامه‌ی احادیثی که درباره‌ی آداب غذا خوردن ذکر کرده، حدیث جابر رضی الله عنه را آورده است که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و هنگام ورود و نیز هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد می‌کند، شیطان به یاران خود می‌گوید: این‌جا، جای خواب و غذای شب ندارید».

ذکر الله متعال در هنگام ورود به خانه، این‌ست که بگوییم: «بِسْمِ اللَّهِ وَ لِحَنَّا، وَ بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْنَا، وَ عَلَى اللَّهِ رَبَّنَا تَوَكَّلْنَا؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَوْلِجِ وَ خَيْرَ الْمَخْرَجِ»^(۱).
و ذکر الله در هنگام غذا خوردن، گفتن «بسم الله» می‌باشد.

وقتی انسان، هنگام ورودش به خانه و هنگام غذا خوردن، الله را یاد کند، شیطان به یاران خود می‌گوید: «این‌جا، جای خواب و غذای شب ندارید». زیرا این خانه و این غذا، با ذکر الله تعالی حمایت شده است؛ به عبارت دیگر الله متعال آن را در برابر شیطان‌ها در پناه خویش قرار می‌دهد.

«و آن‌گاه که شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و نامِ الله متعال را نمی‌برد، شیطان می‌گوید: امشب جای خواب پیدا کردید و چون بنده، هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد نکند، شیطان می‌گوید: هم جای خواب پیدا کردید و هم غذای شب». یعنی

(۱) اسنادش، ضعیف است؛ روایت ابوداود، ش: ۵۰۹۶؛ طبرانی در مسند الشامیین (۴۴۷/۲)؛ و الکبیر (۲۹۶/۳) از طریق محمد بن اسماعیل بن عیاش از پدرش از ضمیمه از شریح از ابومالک به صورت مرفوع؛ ابوحاتم گوید: همان‌گونه که در الجرح و التعديل (۱۸۹/۷) آمده است: «از پدرش حدیث نشنید؛ اما او را وادار کردند که از او حدیث بگوید و او نیز گفت...» ابن ابی‌حاتم در المراسیل از پدرش نقل کرده است: «شریح، از ابومالک اشعری ارسال می‌کند». یعنی روایتش از وی، مرسل است. و در ضمیمه نیز ضعف وجود دارد.

شیطان با چنین شخصی، هم‌خانه و هم‌غذا می‌شود. زیرا بنده، خانه و غذایش را در حصار ذکر الله ﷻ قرار نداده است.

این جاست که درمی‌یابیم شایسته است که انسان هنگام ورود به خانه‌اش، الله را ذکر کند؛ ذکری که در این باره روایت شده، این است: «بِسْمِ اللَّهِ وَجَنَانًا، وَبِسْمِ اللَّهِ خَرَجْنَا، وَعَلَى اللَّهِ رَبَّنَا تَوَكَّلْنَا؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَوْلَجِ وَخَيْرَ الْمَخْرَجِ». آن‌گاه مسواک بزند؛ زیرا پیامبر ﷺ پس از این‌که وارد خانه می‌شد، نخستین کاری که انجام می‌داد، مسواک می‌زد و سپس به خانواده‌اش سلام می‌کرد. و ذکر غذا خوردن، گفتن بسم الله می‌باشد و بدین‌سان انسان خانه و غذایش را از شیطان رانده‌شده، محافظت می‌کند. لذا اگر بنده‌ای هنگام ورود به خانه الله را ذکر کند، اما هنگام غذا خوردن نام الله را نبرد، شیطان با او در غذا خوردن شریک می‌شود و اگر هنگام شام خوردن، ذکر الله بگوید و هنگام ورود به خانه ذکر نگوید، شیطان در غذا خوردن شریکش نمی‌شود؛ اما در خانه‌ی وی جای خواب می‌یابد. و اگر انسان، هم هنگام ورود به خانه ذکر بگوید و هم هنگام غذا خوردن، شیطان در آن خانه، نه جای خواب پیدا می‌کند و نه غذای شب.

۷۳۵- وَعَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا إِذَا حَضَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا، لَمْ نَضَعْ أَيْدِينَا حَتَّى يَبْدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَضَعُ يَدَهُ. وَإِنَّا حَضَرْنَا مَعَهُ مَرَّةً طَعَامًا، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ كَأَنَّهَا تُدْفَعُ، فَذَهَبَتْ لَتَضَعُ يَدَهَا فِي الطَّعَامِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهَا، ثُمَّ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ كَأَنَّهَا يُدْفَعُ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَجِلُّ الطَّعَامَ أَنْ لَا يُذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ؛ وَإِنَّهُ جَاءَ بِهَذِهِ الْجَارِيَةِ لِيَسْتَجِلَّ بِهَا، فَأَخَذْتُ بِيَدِهَا، فَجَاءَ بِهَذَا الْأَعْرَابِيِّ لِيَسْتَجِلَّ بِهِ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ يَدَهُ فِي يَدِي مَعَ يَدَيْهِمَا؛ ثُمَّ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى وَأَكَلَ». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: وقتی با رسول الله ﷺ بر سر غذایی حاضر می‌شدیم، تا زمانی که پیامبر ﷺ شروع نمی‌کرد، دست به سوی غذا نمی‌بردیم. باری با او بر سر

غذایی حاضر شدیم. در این میان، دختر بچه‌ای با سرعت آمد؛ رفت تا دستش را در غذا قرار دهد - و غذا بخورد. - اما رسول الله ﷺ دستش را گرفت. آن‌گاه صحرانشین آمد؛ او نیز تُوُند می‌آمد. - گویا او را به جلو می‌رانند. - پیامبر ﷺ دست او را هم گرفت و سپس فرمود: «همانا شیطان، بر خوردن غذایی دست می‌یابد که نام الله متعال بر آن برده نشود؛ شیطان، این دختر بچه را بر سر این غذا آورد تا به وسیله‌ی او بر آن دست یابد. لذا من دست دختر بچه را گرفتم. سپس این صحرانشین را آورد تا به وسیله‌ی او به این غذا برسد؛ از این رو من، دست صحرانشین را گرفتم؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دست شیطان با دست این دو نفر در دست من است (و توانایی شریک شدن در غذا را ندارد)». آن‌گاه بسم الله گفت و شروع به خوردن کرد.

شرح

مؤلف رحمته در باب آداب غذا خوردن، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که حذیفه بن یمان رضی الله عنه می‌گوید: «وقتی با رسول الله ﷺ بر سر غذایی حاضر می‌شدیم، تا زمانی که پیامبر ﷺ شروع نمی‌کرد، دست به سوی غذا نمی‌بردیم». یعنی منتظر می‌ماندیم تا پیامبر ﷺ شروع کند و آن‌گاه ما نیز شروع به خوردن می‌کردیم. این، از کمال احترام اصحاب رضی الله عنهم نسبت به پیامبر ﷺ بود.

یک بار که با پیامبر ﷺ غذا می‌خوردند، دختر بچه‌ای با سرعت آمد؛ همین‌که می‌خواست بدون گفتن «بسم الله» دستش را دراز کند و غذا بخورد، پیامبر ﷺ دستش را گرفت. آن‌گاه صحرانشین آمد؛ او نیز تُوُند می‌آمد. گویا او را به جلو هل می‌دادند. پیامبر ﷺ دست او را هم گرفت و سپس بیان فرمود که شیطان، این دو را آورد تا به وسیله‌ی آن‌ها بر این غذا دست یابد؛ چون بسم الله نگفتند. آن دو، یعنی دختر بچه و صحرانشین، معذور بودند؛ زیرا نمی‌دانستند که باید بسم الله بگویند. اما شیطان، آن دو را آورد تا به وسیله‌ی آن‌ها که بسم الله نمی‌گفتند، در غذا شریک شود. سپس پیامبر ﷺ سوگند یاد کرد که دست شیطان با دست این دو نفر در دست ایشان است.

نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

- میزان احترامی که اصحاب رضی الله عنهم به رسول الله ﷺ می‌گذاشتند و چه قدر در برابرش مؤدبانه رفتار می‌کردند!

- وقتی بزرگ‌تری سر سفره هست، نباید در شروع غذا خوردن بر او پیش‌دستی کرد؛ زیرا این، بر خلاف ادب است. لذا صبر می‌کنند تا بزرگ‌تر شروع نماید.
- شیطان انسان را به کارهای ناپسند وادار می‌کند. چنان‌که در قرآن کریم آمده است:
 ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ [البقرة: ۲۶۸]
 شیطان، شما را از فقر و تنگ‌دستی می‌ترساند و شما را به کارهای زشت و ناپسند دستور می‌دهد.

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [النور: ۲۱]

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد.

لذا درمی‌یابیم که شیطان در پی حکم کردن بر انسان است؛ و کسی زیر بار دستورهایش نمی‌رود که الله متعال او را حفظ کند.

- وقتی انسان بر سر سفره‌ای حاضر می‌شود که پیش‌تر عده‌ای شروع به خوردن کرده‌اند، باید بسم‌الله بگوید. نگوید که این‌ها پیش از من بسم‌الله گفته‌اند. اما آیا وقتی همه هم‌زمان سر سفره بنشینند و با هم شروع به خوردن کنند، آیا یک بسم‌الله کافی است؟ پاسخ: اگر یک نفر، به آرامی بسم‌الله بگوید، کافی نیست؛ زیرا دیگران بسم‌الله گفتن او را نشنیده‌اند. اگر با صدای بلند و آشکار بسم‌الله بگوید و همه را نیت کند، برخی از علما گفته‌اند: از طرف همه کافی است. و نیز گفته شده: بهتر است هر کسی، خود بسم‌الله بگوید. و همین، بهتر و کامل‌تر می‌باشد.

- این حدیث نشان می‌دهد که شیطان، دست دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ دستش را گرفت.
- این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوی است؛ زیرا الله متعال پیامبرش را از این ماجرا باخبر ساخت. از این‌رو وقتی شیطان، دختر بچه و صحرانشین را به سمت غذا آورد، پیامبر، دستانشان را گرفت؛ یعنی با گرفتن دست دختر بچه و صحرانشین، دست شیطان را هم گرفت و اجازه نداد در غذا خوردن با آنها شریک شود.

• وقتی کسی آمد و می‌خواست با شما غذا بخورد و نشنیدید که بسم الله بگوید، دستش را بگیرید تا بسم الله بگوید؛ زیرا پیامبر ﷺ دستشان را گرفت و به زبان نگفت که بسم الله بگوید. بلکه فقط با گرفتن دستانشان به آنان یادآوری کرد تا بسم الله بگویند و این ماجرا همواره به یادشان باشد و گفتن بسم الله را در آینده فراموش نکنند.

• گفتن بسم الله در هنگام غذا خوردن، اهمیت فراوانی دارد؛ بلکه واجب است و اگر کسی بسم الله نگوید، از الله ﷻ نافرمانی کرده و راضی شده که سرسخت‌ترین دشمن، یعنی شیطان با او هم‌کاسه شود. از این رو گفتن بسم الله واجب است. و اگر گفتن بسم الله را در ابتدای غذا فراموش کردید، در اثنای غذا خوردن که به یادتان آمد، بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرَهُ».

۷۳۶- وعن أمية بن محشبي الصحابي رضي الله عنه قال: كان رسول الله ﷺ جالساً، ورجل يأكل، فلم يُسم الله حتى لم يبق من طعامه لقمه، فلما رفعها إلى فيه، قال: بسم الله أَوْلَهُ وَآخِرَهُ، فضحك النبي ﷺ، ثم قال: «مَا زَالَ الشَّيْطَانُ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَلَمَّا ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ اسْتَقَاءَ مَا فِي بَطْنِهِ». [روایت ابوداود و نسائی]^(۱)

ترجمه: از أمية بن محشبي صحابی رضي الله عنه روایت شده است: رسول الله ﷺ نشسته بود و مردی غذا می‌خورد؛ او بسم الله نگفته و فقط یک لقمه از غذایش باقی مانده بود. وقتی آن را به سوی دهانش بالا برد، گفت: «بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرَهُ». پیامبر ﷺ خندید و فرمود: «شیطان با او مشغول خوردن بود؛ اما همین که او نام الله را بُرد، شیطان هرچه را خورده بود، بالا آورد».

(۱) ضعیف است؛ ضعیف أبي داود، آلبنی رحمه الله، ش: ۸۰۶.

۷۳۷- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كان رسول الله ﷺ يأكل طعاماً في سِتَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ، فَأَكَلَهُ بِلُقْمَتَيْنِ؛ فقال رسول الله ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ لَوْ سَمَى لَكَفَاكُمُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با شش نفر از یارانش غذا می خورد که صحرانیشینی آمد و آن غذا را به دو لقمه خورد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر او بسم الله می گفت، - این غذا- برای همه ی شما کافی بود».

۷۳۸- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودَعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوامامه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که سفره اش را جمع می کرد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودَعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا». [ترجمه ی دعا: حمد و ستایش بسیار، خالص و پاک از آن الله، پروردگار ماست که نعمت هایش جبران ندارد]^(۳) و پایان ناپذیر است و انسان از او بی نیاز نیست].

۷۳۹- وعن معاذ بن أنس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَكَلَ طَعَامًا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا، وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۴)

ترجمه: معاذ بن انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس پس از خوردن غذا بگوید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا، وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ" گناهان گذشته اش آمرزیده می شود». [ترجمه ی دعا: همه ی حمد و ستایش، ویژه ی الله می باشد؛ ذاتی که بدون توان و نیروی خودم این غذا را به من عطا کرد و آن را روزی من قرار داد].

(۱) صحیح الترمذی، آلبنانی رحمته الله، ش: ۱۵۱۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۴۵۸.

(۳) یعنی هرچه او را سپاس بگوئیم، باز هم نمی توانیم حق شکر و سپاس نعمت هایش را به جای آوریم. یا هیچ کس جز او ما را بسنده نیست و تنها الله، برای ما کافی ست و او، به ما روزی می دهد. [مترجم]

(۴) صحیح الجامع، ش: ۶۰۶۸؛ إرواء الغلیل، ش: ۱۹۸۹؛ و صحیح أبی داود، آلبنانی رحمته الله، ش: ۱۵۱۴.

شرح

احادیثی که مؤلف رحمته درباره‌ی آداب غذا خوردن ذکر کرده، نشان‌گر چند نکته است:

از جمله این‌که اگر انسان، هنگام غذا خوردن بسم الله نگوید، شیطان با او هم‌غذا می‌گردد؛ چنان‌که در حدیث امیه بن مخشی رضی الله عنه آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود و مردی غذا می‌خورد؛ او بسم الله نگفته و فقط یک لقمه از غذایش باقی مانده بود. وقتی آن را به سوی دهانش بالا برد، گفت: «بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرُهُ». پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: «شیطان با او مشغول خوردن بود؛ اما همین‌که او نام الله را بُرد، شیطان هرچه را خورده بود، بالا آورد». این، لطف خداست که اگر ابتدای غذا بسم الله بگوییم، شیطان نمی‌تواند در غذا خوردن با ما شریک شود؛ هم‌چنین اگر در پایان غذا «بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرُهُ» بگوییم، شیطان هرچه خورده باشد، بالا می‌آورد و بدین‌سان از غذا خوردن با ما محروم می‌گردد.

از این حدیث چنین برمی‌آید که شیطان نیز غذا می‌خورد؛ زیرا از غذای آن مرد که بسم الله نگفته بود، خورد. پس شیطان در خوراک و نوشیدنی کسی که هنگام خوردن و آشامیدن، بسم الله نمی‌گوید، شریک می‌شود.

مؤلف رحمته هم‌چنین حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با شش نفر از یارانش غذا می‌خورد که صحرانشینی آمد و آن غذا را به دو لقمه خورد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر او بسم الله می‌گفت، - این غذا- برای همه‌ی شما کافی بود». اما آن شخص بسم الله نگفت و باقی‌مانده‌ی غذا را دو لقمه کرد و خورد!

این حدیث، نشان می‌دهد که اگر انسان بسم الله نگوید، برکت از غذایش برداشته می‌شود؛ زیرا شیطان در چنین غذایی با انسان شریک می‌گردد و بدین‌سان غذایی که انسان آن را کافی می‌داند، او را سیر نمی‌کند؛ زیرا برکت از آن برداشته شده است.

سایر احادیث نشان‌گر این‌ست که انسان باید پس از غذا خوردن، الحمد لله بگوید؛ یعنی این دعا را بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا، وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي

وَلَا قُوَّةَ! معنایش اینست که اگر الله متعال این غذا را برای شما فراهم نمی‌کرد، نمی‌توانستید به آن دست یابید؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطًا مَّا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مُحْرِمُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الواقعة: ۶۳، ۶۷]

آیا به آن چه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن را گیاهی خرد و خشکیده می‌گردانیم. و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید. (و می‌گویید:) به‌راستی ما زیان کرده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی‌بهره‌ایم.

از لحظه‌ای که انسان، بذری را در زمین می‌کارد و آن‌گاه آن بذر می‌روید و به ثمر می‌رسد تا زمانی که انسان، آن را درو، تمیز و آرد می‌کند و می‌پزد و آن‌گاه می‌خورد، لطف و کمکِ الله متعال است که این روزی برای انسان فراهم می‌گردد و اگر الله نمی‌خواست، انسان به این روزی دست نمی‌یافت.

از این رو علما گفته‌اند: پیش از هر روزی یا غذایی که به انسان می‌رسد، صدها نعمت الهی، پیش از رسیدن این روزی، در خدمتِ انسان هستند؛ ولی متأسفانه ما، بیش‌تر اوقات غافلیم! امید است که الله متعال به ما و همه‌ی مسلمانان، روزی حلال عطا بفرماید و به ما توفیق سپاس‌گزاری و شکرِ نعمت‌هایش را عنایت کند؛ به‌یقین او، بر هر کاری تواناست.

در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتن این دعا تشویق نمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُّبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودَّعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا». یعنی ما از پروردگاران بی‌نیاز نیستیم و هیچ‌کس جز او ما را بسنده نیست؛ تنها او برای ما کافی‌ست و اوست که به ما روزی می‌دهد.

۱۰۱- باب: ایراد گرفتن از غذا درست نیست؛ بلکه تعریف از غذا مستحب است

۷۴۰- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: «ما عاب رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاماً قط، إن اشتهاه أكله، وإن كرهه تركه». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: «رسول الله صلى الله عليه وسلم هیچ گاه از هیچ غذایی ایراد نگرفت؛ اگر موردِ علاقه اش بود، می خورد و اگر دوست نداشت، آن را ترک می کرد و نمی خورد».

۷۴۱- وعن جابر رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم سأل أهله الأدم فقالوا: ما عندنا إلا حلٌّ، فدعا به، فجعل يأكل ويقول: «نعم الأدم الحلُّ نعم الأدم الحلُّ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم از خانواده اش نان خورشی خواست؛ گفتند: چیزی جز سرکه نداریم. لذا به خواست او سرکه را آوردند و شروع به خوردن کرد و می فرمود: «سرکه، نان خورشِ خوبی ست؛ سرکه نان خورشِ خوبی ست!»

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «ایراد گرفتن از غذا درست نیست؛ بلکه تعریف از غذا مستحب است».

غذا شامل انواع خوراکی ها و نوشیدنی ها می شود؛ شایسته است که وقتی غذایی برای انسان می آورند، قدر نعمت پروردگار را بدانند و الله را بر آن سپاس گزار باشد که این نعمت را نصیبش کرده است؛ نه این که از آن ایراد بگیرد؛ اگر میل دارد، بخورد و اگر دوست ندارد، نخورد و از آن بد نگوید. دلیلش، حدیث ابوهریره رضي الله عنه می باشد که فرموده است: «رسول الله صلى الله عليه وسلم هیچ گاه از هیچ غذایی ایراد نگرفت؛ اگر موردِ علاقه اش بود، می خورد و اگر دوست نداشت، آن را ترک می کرد و نمی خورد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۰۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۴.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۵۲.

به عنوان مثال: اگر برای کسی، خرما یا نامرغوبی بیاورند، نگوید: چه خرما یا بدیست! اگر دوست دارد، از آن بخورد؛ و گرنه، از آن بدگویی نکند؛ زیرا این، نعمت خداست که به او ارزانی فرموده است. پس شایسته نیست که از آن ایراد بگیرد. هم‌چنین وقتی برایش غذایی درست می‌کنند که آن را نمی‌پسندد، نباید از آن ایراد بگیرد؛ اگر از کیفیت آن غذا خوشش آمد، از آن بخورد؛ اگر دوست نداشت، نخورد.

و اما درباره‌ی تعریف از غذا، حدیث جابر رضی الله عنه آمده است؛ جابر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از خانواده‌اش نان‌خورشی خواست؛ گفتند: چیزی جز سرکه نداریم. لذا به خواست او سرکه را آوردند و شروع به خوردن کرد و می‌فرمود: «سرکه، نان‌خورشِ خوبی‌ست؛ سرکه نان‌خورشِ خوبی‌ست!» در این روایت، واژه‌ی «خَل» آمده است که به معنای سرکه می‌باشد؛ هم‌چنین به آبی که حاوی خرما باشد و شیرین شود، خَل گویند. پیامبر صلی الله علیه و آله نان را در این آب فرو می‌برد و میل می‌کرد. غذایی بسیار ساده؛ اما می‌فرمود: «چه نان‌خورشِ خوبی‌ست!» از آن جهت به آن نان‌خورش می‌گویند که مایع است؛ یعنی به نوشیدنی‌ها یا خوراکی‌های مایع نیز غذا می‌گویند. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾ [البقرة: ۲۴۹]

هنگامی که طالوت با سپاهانش (از شهر) جدا شد، به آنان گفت: الله شما را با رودخانه‌ای آزمایش می‌کند؛ هر کس، از آب آن بنوشد، از یاران من نیست و کسی که آب نخورد یا فقط به اندازه‌ی کف دستش آب بردارد، از یاران من است.

لذا به چیزی که طعم یا مزه دارد و خورده می‌شود، غذا می‌گویند. این، روش پیامبر صلی الله علیه و آله بود که وقتی از غذایی خوشش می‌آمد، از آن تعریف می‌کرد؛ مثل این‌که بگوید: چه نانِ خوبی! این، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۱۰۲- باب: روزه‌داری که از او پذیرایی کنند و حاضر به افطار نباشد، چه کند؟

۷۴- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ، فَلْيُجِبْ، فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيُصَلِّ، وَإِنْ كَانَ مُفْطَرًا فَلْيَطْعَمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما دعوت شد، باید اجابت کند؛ اگر روزه داشت، - برای میزبان - دعا نماید و اگر روزه نداشت، غذا بخورد».

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «روزه‌داری که از او پذیرایی کنند و حاضر به افطار نباشد، چه کند؟» سپس حدیث ابوهریره رضي الله عنه را ذکر کرده است؛ ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما دعوت شد، باید اجابت کند؛ اگر روزه داشت، دعا نماید و اگر روزه نداشت، غذا بخورد».

در این حدیث، واژه‌ی «فَلْيُصَلِّ» آمده است؛ یعنی نماز بخواند. گفتنی‌ست: این‌جا منظور از «صلاة»، دعاست. چنان‌که در زبان عربی مشهور است که «صلاة»، یعنی دعا. اما در شریعت، «صلاة» همان نماز می‌باشد که عبادتی مشهور است؛ مگر این‌که دلیلی وجود داشته باشد که منظور از «صلاة»، دعاست.

وقتی کسی را برای خوردن غذا دعوت کنند، تنها حضور در مهمانی کافی نیست؛ بلکه باید از غذای مهمانی بخورد. زیرا میزبان، خود را به زحمت انداخته و بیش از نیاز خانواده‌اش غذا درست کرده است تا این غذا خورده شود. تازه به فرض این‌که غذایش نماند، باز هم مشکل دیگری وجود دارد؛ فرض کنیم شخصی، ده نفر را دعوت می‌کند و برای آن‌ها غذا تدارک می‌بیند؛ حال اگر مهمانانش بیایند و چیزی نخورند، آیا میزبان ناراحت نخواهد شد که چرا غذایم را نخوردند؟

می‌گوییم: اگر کسی، شما را به غذایی دعوت کند، سنت است که دعوتش را بپذیرید؛ مگر این‌که غذای عروسی باشد و داماد، شما را دعوت نماید؛ در این

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۳۱.

صورت، پذیرش دعوت، واجب است. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «هرکس، دعوت - ولیمه - را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». درباره‌ی سایر دعوتی‌ها، تصمیم با خود شماست. مثل این‌که کسی از سفر بازمی‌گردد و شما را با سایر دوستانش برای صرف غذا دعوت می‌کند. تصمیم با شماست؛ دوست دارید، اجابت کنید و دوست نداشته‌اید، اجابت نکنید؛ اما بهتر است دعوتش را بپذیرید. این، دیدگاه جمهور علماست. برخی از علما گفته‌اند: پذیرش دعوت دیگران، چه برای غذای ولیمه باشد و چه هر دعوتی دیگری، واجب است؛ مگر این‌که سببی شرعی وجود داشته باشد.

لذا وقتی در ضیافتی حضور می‌یابید، اگر روزه ندارید، بخورید و اگر روزه دارید، برای میزبان دعا کنید و به او خبر دهید که روزه دارید تا دلخور نشود. و چنانچه احساس کردید که اگر افطار کنید یا روزه‌ی خود را بشکنید، او را خرسند کرده‌اید، پس این کار را انجام دهید؛ مگر این‌که روزه‌ی فرض باشد.

لذا صورتِ مسأله، سه حالت دارد:

نخست: شما را دعوت می‌کنند و شما هم روزه ندارید؛ پس از غذایی که پذیرایی از شما تدارک دیده‌اند، بخورید.

دوم: شما را دعوت می‌کنند، اما شما روزه دارید؛ آن‌هم روزه‌ی فرض. در این حالت نخورید و روزه‌ی خود را نشکنید.

سوم: شما را دعوت می‌کنند و شما روزه‌ی نفل دارید؛ در این حالت اختیار با شماست که بخورید و افطار کنید یا روزه‌ی خود را نگه دارید؛ البته اگر نخوردید، به میزبان بگویید که روزه دارم. خود نگاه کنید که کدام بهتر است؛ این‌که بخورید یا روزه‌ی خود را نگه دارید.

وقتی کسی را با کارت، دعوت نمایند، اجابتِ دعوت بر او واجب نیست؛ زیرا معمولاً این کارت‌ها جنبه‌ی تشریفاتی دارد و برای میزبان مهم نیست که در جشن و مهمانی او حاضر شوید یا خیر. اما اگر دوست صمیمی یا خویشاندِ نزدیکتان بود و می‌دانستید که حضور شما برای او مهم است، پس دعوتش را بپذیرید.

۱۰۳- باب: مهمانی که شخص دیگری نیز با او همراه می‌شود، چه کند؟

۷۴۳- عَنْ أَبِي مَسْعُودِ الْبَدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: دَعَا رَجُلٌ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم لِبَطْعَامٍ صَنَعَهُ لَهُ خَامِسَ حَمْسَةٍ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ، فَلَمَّا بَلَغَ الْبَابَ، قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ هَذَا تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ رَجَعْ». قَالَ: بَلْ آذَنُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابومسعود بدری رضی الله عنه می‌گوید: مردی، پیامبر صلى الله عليه وسلم را با چهار نفر دیگر که در مجموع پنج نفر می‌شدند، به غذایی دعوت کرد که برایش ایشان تدارک دیده بود. شخصی بدون دعوت با آنان رفت. وقتی درب (خانه‌ی میزبان) رسیدند، پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «این مرد با ما آمده است؛ اگر می‌خواهی، به او اجازه بده؛ و گرنه، باز می‌گردد». صاحب‌خانه گفت: ای رسول‌خدا! به او اجازه دادم.

شرح

مؤلف رحمته الله در بخش آداب غذا خوردن، بابی بدین عنوان گشوده است: «مهمانی که شخص دیگری نیز با همراه می‌شود، چه کند؟» سپس حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که ابومسعود بدری رضی الله عنه می‌گوید: مردی، پیامبر صلى الله عليه وسلم را با چهار نفر دیگر که در مجموع پنج نفر می‌شدند، به غذایی دعوت کرد که برایش ایشان تدارک دیده بود. شخصی بدون دعوت با آنان رفت. وقتی درب (خانه‌ی میزبان) رسیدند، پیامبر صلى الله عليه وسلم برای نفر ششم نیز اجازه خواست؛ چنان‌که فرمود: «این مرد با ما آمده است؛ اگر می‌خواهی، به او اجازه بده؛ و گرنه، باز می‌گردد». صاحب‌خانه گفت: ای رسول‌خدا! به او اجازه دادم.

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

یکم: برای انسان جایز است که وقتی عده‌ای را دعوت می‌کند، تعدادشان را تعیین نماید؛ این، هیچ ایرادی ندارد. اما برخی از مردم، این کار را نشانه‌ی بُخل می‌پندارند و می‌گویند: فلانی بخیل است! در صورتی که ممکن است میزبان، تنگ‌دست باشد و نتواند از عده‌ی بیش‌تری پذیرایی کند. به‌ویژه در مناطقی که بیش‌تر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۸۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۶.

ساکنانش فقیر هستند. اما الحمد لله که ثروتمندان، سفره‌ی پهن و گشوده‌ای دارند.

دوم: از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان می‌تواند با دعوت‌شدگان یا مهمانان، همراه شود و به خانه‌ی میزبان برود تا در کنار آنان، از او نیز پذیرایی شود؛ و این، جایز است؛ یعنی جایز است که انسان، مهمان طفیلی شود؛ زیرا پیامبر ﷺ مردی را که با آنان همراه شد، برنگرداند و به او اجازه داد که با آنان همراه شود. زیرا در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که وی با آنان همراه شد تا از این طریق شکمش را سیر کند.

سوم: از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که وقتی مهمانی ناخوانده با ما همراه شد، برای او از میزان اجازه می‌گیریم؛ به‌ویژه اگر گمانمان این باشد که میزبان، با هدف خاصی ما را دعوت کرده و می‌خواهد موضوعی را با ما در میان بگذارد که دوست ندارد کسی از آن اطلاع یابد. در چنین شرایطی حتماً باید از میزبان، برای مهمان ناخوانده‌ای که با ما همراه شده است، اجازه بگیریم.

چهارم: این حدیث، نشان‌گر این است که اگر میزبان، به مهمان ناخوانده‌ای که با دعوت‌شدگان همراه شده است، اجازه‌ی ورود ندهد، ایرادی ندارد. زیرا اگر ایرادی در این کار بود، پیامبر ﷺ برای مهمان ناخوانده‌ای که با ایشان همراه شده بود، اجازه نمی‌خواست. و همین اجازه خواستن، نشان‌گر این است که تصمیم با میزبان یا صاحب‌خانه می‌باشد. اگر بخواهد به او اجازه می‌دهد یا به او می‌گوید: بازگرد و اجازه‌ی ورود نمی‌دهد. الله متعال فرموده است:

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ آرْجِعُوا فَآرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۸]

و اگر به شما گفتند: بازگردید (و اجازه‌ی ورود ندادند)، پس بازگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است.

لذا اگر از کسی اجازه خواستید و اجازه‌ی ورود نداد یا گفت: من، الآن مشغولم، ناراحت و دلخور نشوید؛ زیرا برخی از مردم همین‌که چنین پاسخی می‌شنوند، ناراحت می‌شوند. این، توقع نادرستی است؛ زیرا مردم، کارها و مشغولیت‌های خاص خود را دارند و شاید کار و مشغولیت دیگری در رابطه با عده‌ای دیگر داشته باشند که به‌مراتب مهم‌تر باشد. لذا اگر از کسی وقت ملاقات خواستید و درخواست شما را قبول نکرد و گفت: اینک مشغولم، بدون این‌که ناراحت شوید، برگردید. این، رهنمود شریعت است.

۱۰۴- باب: غذا خوردن از جلوی خود و آموزش آداب غذا خوردن به کسی که بد غذا می‌خورد

۷۴۴- عن عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ يَدِي تَطِيئُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا غُلَامُ سَمَّ اللَّهُ تَعَالَى، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ»، [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه می‌گوید: پسر بچه‌ای در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و دستم در ظرف غذا دور می‌زد (و از هر سوی ظرف، لقمه برمی‌داشتم). رسول‌الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای پسر! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

۷۴۵- وَعَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ أَنَّ رَجُلًا أَكَلَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِشِمَالِهِ فَقَالَ: «كُلْ بِيَمِينِكَ». قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ. قَالَ: «لَا اسْتَطَعْتَ»؛ مَا مَنَعَهُ إِلَّا الْكِبَرُ. قَالَ: فَمَا رَفَعَهَا إِلَى فِيهِ. [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «با دست راست خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

شرح

مؤلف رحمته الله در بخش آداب غذا خوردن، بابی بدین عنوان گشوده است: «غذا خوردن از جلوی خود و آموزش آداب غذا به کسی که بد غذا می‌خورد». پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که خوردن و آشامیدن، با دست راست واجب می‌باشد؛ لذا خوردن و آشامیدن با دست چپ حرام است و هرکس با دست چپش

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۳۷۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۲. این حدیث پیش‌تر ذکر شد؛ نگاه: ش: ۳۰۴ و ۷۳۲.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۱. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۶۳ و ۶۱۸ ذکر شد.]

بخورد و بیاشامد، گنه‌کار می‌باشد و از الله و پیامبرش نافرمانی کرده و مانند شیطان و دوستان وی که همان کفار هستند، عمل نموده است.

بر هر مسلمانی واجب است که با دست راست خود بخورد؛ مگر این که معذور باشد، مثلاً دست راستش فلج باشد. چنان که الله عز و جل می‌فرماید:

[التغابن: ۱۶]

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

از این رو مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «با دست راست خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

در این روایت آمده است: «چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت». یعنی سرکشی از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله باعث شد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ضد او دعا کند. و معنای دیگرش، این که تکبر او را از خوردن با دست راست بازداشت. در هر صورت، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش بددعایی کرد؛ لذا دست آن شخص فلج شد و دیگر نمی‌توانست آن را به سوی دهانش بلند کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که شیطان، با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد؛ لذا برای خوردن و آشامیدن دو روش پیش روی ماست: یکی، روش پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری، روش شیطان. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راستش می‌خورد و می‌نوشید و شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد. حال کدام روش را انتخاب می‌کنید؟

از این رو دوستان شیطان، یعنی یهودیان، نصارا و مشرکان، معمولاً به این مسأله اهمیت نمی‌دهند و بیش‌تر با دست چپ می‌خورند و می‌نوشند. چون دوستان شیطان هستند و شیطان بر آنان حکم می‌راند. لذا دقت کنید که مانند آن‌ها نباشید.

برخی از مردم، لیوان را با دست چپ خود می‌گیرند و می‌گویند: بدین خاطر با دست چپ آب می‌نوشم که دست راست من چرب است و نمی‌خواهم، لیوان هم چرب شود. می‌گوییم: بگذار چرب گردد؛ آلوده به نجاست که نمی‌شود؛ شسته خواهد شد. یا انگشتان سبابه و شست خود را به صورت حلقه درآورید و بدین سان

لیوان را بگیرد تا کم‌تر چرب شود. به‌ویژه که بسیاری معمولاً لیوان‌های امروزی، فلزی یا شیشه‌ای (بلورین) است و شستن آن‌ها دشوار نیست؛ هم‌چنین برخی از مردم از لیوان‌های یک بار مصرف استفاده می‌کنند. در هر حال هیچ عذر و بهانه‌ای برای خوردن و آشامیدن با دست چپ، پذیرفته نیست؛ زیرا خوردن و آشامیدن با دست چپ، حرام است و اعمال حرام، تنها در شرایط اضطراری و گریزناپذیر، جایز است؛ یعنی اگر کسی، دست راستش شکسته یا فلج باشد و نتواند آن را به سوی دهانش بالا برد، این، ضرورت یا حالت اضطراری محسوب می‌شود و برای چنین فردی خوردن و آشامیدن با دست چپ، جایز است. کسی که با دست چپش می‌خورد و می‌نوشد، از الله و پیامبرش نافرمانی می‌کند؛ زیرا پیامبر ﷺ از این عمل نهی کرده است. این، یعنی نافرمانی از پیامبر ﷺ و نافرمانی از پیامبر ﷺ نافرمانی از خداست. الله متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]

و هرکس از الله و پیامبرش نافرمانی کند، دچار گمراهی آشکاری شده است.

پیامبر ﷺ هیچ چیزی از پیش خود نگفته است؛ بلکه او فرستاده‌ی پروردگار جهانیان بود که پیام‌های الهی را ابلاغ کرد.

مؤلف رحمته روایتی از عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه نقل کرده است. عمر بن ابوسلمه رضی الله عنه ناپسری یا پیش‌زاده‌ی پیامبر ﷺ بود؛ زیرا پسرِ همسر ایشان، ام‌سلمه رضی الله عنها بوده است. ام‌سلمه رضی الله عنها پیش از ازدواج با پیامبر ﷺ همسرِ پسرعمویش، ابوسلمه رضی الله عنه بود و او را خیلی دوست داشت. وقتی ابوسلمه رضی الله عنه از دنیا رفت، پیامبر ﷺ بر بالینش حاضر شد؛ در آن هنگام چمشان ابوسلمه رضی الله عنه باز مانده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ». یعنی: «وقتی روح از تن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». زیرا روح، جسم لطیفی است که از بدن خارج می‌گردد و نمی‌توانیم آن را ببینیم؛ البته مُرده، آن را می‌بیند و مشاهده می‌کند که چگونه از پیکرش بیرون می‌آید. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ

الرُّوحُ إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ». یعنی: «وقتی روح از تن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از افراد خانواده‌ی ابوسلمه رضی الله عنه همین‌که این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدند، دریافتند که ابوسلمه رضی الله عنه وفات کرده است؛ لذا آه و وایلا سر دادند و حتی آرزوی مرگ کردند. همان‌طور که عادت برخی از مردم است؛ چنان‌که عادت دوران جاهلیت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُؤْمِنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». یعنی: «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می‌گویند». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را روی پلک‌های ابوسلمه رضی الله عنه کشید تا چشمانش بسته شود. این عمل را هنگامی انجام می‌دهند که بدن میت گرم است؛ زیرا اگر سرد شود، نمی‌توان چشمانش را بست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوسلمه رضی الله عنه دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْعَابِرِينَ، وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». ^(۱) یعنی: «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز و درجه‌اش را در میان بندگان هدایت‌یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان و خود حامی بازماندگانش باش و ما و او را بیامرز ای پروردگار جهانیان! و قبرش را فراخ و نورانی بگردان». به‌به! دعایی که همه‌ی ما آرزویش را داریم.

امسلمه رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد گرفته بود که در مصیبت، این دعا را بگوید: «اللَّهُمَّ أَجْرِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». یعنی: «یا الله! در این مصیبت، به من اجر و پاداش عنایت کن و به من بهتر از آن عوض بده». وی، از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود که هرکس در مصیبتی که به او می‌رسد، این دعا را بگوید، الله متعال در مصیبتی که به وی رسیده، به او اجر و پاداش عطا می‌کند و بهتر از آن به او عوض می‌دهد. امسلمه رضی الله عنه که شوهر، یعنی پسرعموی عزیزش را از دست داده بود، با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه رضی الله عنه بهتر خواهد بود؟ البته او به فرموده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله باور داشت، اما با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر است؟

لذا همین‌که عده‌اش پایان یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواستگاری کرد و بی‌شک پیامبر صلی الله علیه و آله برای امسلمه رضی الله عنه از ابوسلمه رضی الله عنه بهتر بود. ضمن این‌که الله متعال، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق ابوسلمه رضی الله عنه پذیرفت؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی ابوسلمه رضی الله عنه دعا کرده و

(۱) مسلم، ش: ۱۵۲۸ به نقل از ام‌المؤمنین امسلمه رضی الله عنه.

گفته بود: «وَاخْلُفْهُ فِي عَقِيهِ فِي الْعَابِرِينَ». یعنی: «خود حامی بازماندگانش باش» و بدین سان الله متعال، بهترین شخص، یعنی رسول الله ﷺ را جای‌گزین پدرشان کرد. یکی از بازماندگان ابوسلمه رضی الله عنه، پسر خردسالش عمر بن ابی سلمه بود. وی، با پیامبر ﷺ غذا می‌خورد و دستش در ظرف غذا دور می‌زد؛ یعنی از هر طرف ظرف، لقمه برمی‌داشت. پیامبر ﷺ به او فرمود: «پسر جان! بسم الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور». بدین ترتیب پیامبر ﷺ سه مورد از آداب غذا خوردن را به او یاد داد:

اول: گفتن «بسم الله» در ابتدای غذا که واجب است.

دوم: «با دست راست خود بخور». این هم واجب می‌باشد.

سوم: «و از جلوی خود بخور». یعنی وقتی با کسی هم‌کاسه هستی، از جلوی او نخور؛ زیرا بی ادبی است.

آری؛ پیامبر ﷺ در یک وعده غذا، سه مورد از آداب غذا خوردن را به او یاد داد و این، از برکت‌های پیامبر ﷺ بود که الله متعال در او نهاده، به او توفیق می‌داد که از هر فرصتی برای تعلیم و تربیت دیگران، استفاده کند.

از این رو شایسته است که علما و همه‌ی کسانی که حتی یکی از سنت‌های پیامبر ﷺ را یاد دارند، در هر مناسبت یا فرصتی، آن را به دیگران آموزش دهند. هیچ‌گاه نگو: من که عالم نیستم. آری؛ عالم نیستی، اما هرچه یاد داری، به دیگران منتقل کن. پیامبر ﷺ فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»^(۱) یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد». لذا شایسته است که انسان چنین فرصت‌هایی را غنیمت شمارد و در هر فرصتی که به دست می‌آورد، به نشر و ترویج سنت پردازد تا از اجر و پاداش سنت و از ثواب کسانی که تا قیامت به آن عمل می‌کنند، برخوردار شود.

(۱) بخاری، ش: ۳۲۰۲ به نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه.

۱۰۵- باب: نهی از دوتا دوتا خوردن خرما و امثال آن هنگامی که با هم می‌خورند، مگر با اجازه‌ی جمع

۷۴۶- عن جبلة بن سحيم قال: أصابنا عامُ سنةٍ مع ابنِ الزبيرِ، فرزقنا تمرًا، وكانَ عبدُ اللهِ بنُ عمرَ رضي الله عنهما يَمُرُّ بنا ونحنُ نأكلُ، فيقولُ: لا تُقَارِنُوا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله نَهَى عَنِ الْإِقْرَانِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَحَاهُ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: جبلة بن سحيم می‌گوید: در زمان حکمرانی - عبدالله - بن زبیر قحطی به ما رسید؛ مقداری خرما به عنوان جیره - به ما داده شد. مشغول خوردن بودیم که عبدالله بن عمر رضي الله عنهما از کنار ما گذشت و فرمود: دوتا دوتا نخورید؛ زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله از دوتا دوتا خوردن منع کرده است. سپس - ابن عمر - می‌فرمود: «مگر این که شخص از برادرش - یعنی کسی که با اوست - اجازه بگیرد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۴۵.

۱۰۶- باب: کسی که می خورد و سیر نمی شود، چه بگوید و چه انجام دهد؟

۷۴۷- عن وَحْشِيِّ بْنِ حَرْبٍ رضی الله عنه أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نَأْكُلُ وَلَا نَشْبَعُ؟ قَالَ: «فَلَعَلَّكُمْ تَفْتَرِقُونَ» قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَاجْتَمِعُوا عَلَى طَعَامِكُمْ، وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، يُبَارِكْ لَكُمْ فِيهِ». [روایت ابوداود] ^(۱)

ترجمه: وحشی بن حرب رضی الله عنه می گوید: اصحاب رسول الله ﷺ عرض کردند: ای رسول خدا! هرچه می خوریم، سیر نمی شویم؟! فرمود: «شاید شما جدا از هم غذا می خورید؟» گفتند: بله. فرمود: «با هم غذا بخورید و بسم الله بگویید تا غذای شما بابرکت شود».

شرح

مؤلف رحمته الله در بخش آداب غذا خوردن، دو باب دیگر گشوده است: باب نخست درباره‌ی نهی از دوتا دوتا خوردن خرما و امثال آن در هنگامی است که چند نفر با هم می خورند، مگر این که دوستانش اجازه دهند. عادت مردم، این است که معمولاً خرما و امثال آن را یکی یکی می خورند؛ لذا وقتی چند نفر یک جا و به صورت دسته جمعی می خورند، نباید دوتا دوتا بخورید؛ یعنی نباید دو خرما را با هم در دهان بگذارید. چون بدین سان بیش از دوستان خود خورده‌اید و این، انصاف نیست؛ مگر این که اجازه بگیرید و بگویید: آیا اجازه می دهید دوتا دوتا بخورم؟ اگر اجازه دادند، ایرادی ندارد.

این نکته را باید درباره‌ی تمام خوراکی‌ها یا میوه‌هایی - چون انگور - که دانه به دانه میل می شوند، رعایت کنیم. اما وقتی تنهایی مشغول خوردن هستیم، دوتا دوتا خوردن، ایرادی ندارد؛ مگر این که امکان پریدن در گلو یا خفه شدن وجود داشته باشد. مردم درست گفته‌اند که لقمه‌ی بزرگ، گلوگیر است. پس اگر این خطر وجود داشت، دوتا دوتا نخورید؛ زیرا برای انسان ضرر دارد و جسم و جان انسان، امانتی الهی است و آسیب رساندن به جسم، جایز نیست.

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله، ش: ۳۱۹۹.

سپس مؤلف رحمته روایتی بدین مضمون نقل کرده که ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از دوتا دوتا خوردن منع کرده است؛ مگر این که شخص از برادرش - یعنی کسی که با اوست - اجازه بگیرد.

و اما باب دوم، درباره ی کسی است که هر چه می خورد، سیر نمی شود؛ این، چند علت دارد:

از جمله این که هنگام غذا خوردن بسم الله نمی گوید؛ اگر انسان هنگام غذا خوردن بسم الله نگوید، شیطان با او غذا می خورد و بدین سان برکت از غذایش برداشته می شود.

یکی دیگر از عوامل بی برکت شدن غذا، این است که از بالای ظرف، غذا می خورد؛ این هم برکت را از میان می برد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از غذا خوردن از بالای ظرف که محل نزول برکت می باشد، منع نموده است؛ پس باید از کناره های ظرف، غذا خورد.

جدا از هم غذا خوردن، بی برکتی می آورد. زیرا لازمه اش این است که هر کسی در ظرف مخصوص خود غذا بخورد؛ در نتیجه غذا پراکنده می شود و برکتش از میان می رود. زیرا اگر برای هر نفری یک ظرف اختصاص دهید، غذا پراکنده می گردد. اما اگر غذا در یک ظرف باشد و همه با هم غذا بخورند، برکت می کند.

این جاست که در می یابیم با هم غذا خوردن، نیک و پسندیده است؛ یعنی چه خوب است که هر پنج یا ده نفر در یک ظرف غذا بخورند. این، غذا را بابرکت می گرداند. همان گونه که جدا غذا خوردن، مایه ی بی برکتی است.

۱۰۷- باب: امر به خوردن از کنار ظرف و نهی از خوردن از وسطِ آن

در این باره، همان حدیثی ست که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و پیش‌تر ذکر شد؛ پیامبر ﷺ فرمود: «وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». یعنی: «و از جلوی خود بخور».

۷۴۸- عن ابن عباس رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الْبَرَكَتَةُ تَنْزِلُ وَسَطَ الطَّعَامِ فَكُلُوا مِنْ حَاقَتَيْهِ وَلَا تَأْكُلُوا مِنْ وَسْطِهِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گوید: حسن صحیح است.]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «برکت در وسط غذا نازل می‌شود؛ پس از دو طرف آن بخورید و از وسط آن نخورید».

۷۴۹- وعن عبد الله بن بسر رضي الله عنه قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَصْعَةٌ يُقَالُ لَهَا الْغَرَاءُ، يَحْمِلُهَا أَرْبَعَةُ رِجَالٍ، فَلَمَّا أَضْحَوْا وَسَجَدُوا الضُّحَى أُتِيَ بِتِلْكَ الْقَصْعَةِ، يَعْنِي وَقَدْ ثُرِدَ فِيهَا، فَالْتَفُوا عَلَيْهَا، فَلَمَّا كَثُرُوا جَثَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: مَا هَذِهِ الْجِلْسَةُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي عَبْدًا كَرِيمًا، وَلَمْ يُجْعَلْنِي جَبَارًا عَنِيدًا»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «كُلُوا مِنْ حَوَالِيهَا، وَدَعُوا ذُرْوَتَهَا يُبَارِكُ فِيهَا». [روایت ابوداود با اسناد نیکو.]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن بسر رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ کاسه‌ای داشت که به آن «غراء» گفته می‌شد و چهار مرد آن را حمل می‌کردند. هنگام چاشت شد و اصحاب، نماز ضحی (چاشت) خواندند؛ در آن هنگام کاسه را آوردند، در حالی که در آن نان ترید شده بود. اطرافش جمع شدند و چون زیاد گشتند، رسول‌الله ﷺ دو زانو نشست. صحرانیشینی گفت: این چه نشستی ست؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «الله، مرا بنده‌ای بخشنده و خوش‌خو قرار داده و مرا متکبر و خودسر نگردانیده است»؛ آن‌گاه افزود: «از اطراف آن بخورید و بالای آن - یعنی وسطش - را بگذارید تا بابرکت شود».

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله عليه، ش: ۳۲۰۶.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۸۳۳؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۲۱۰۵؛ و صحیح ابی داود، ش: ۳۲۰۷.

شرح

این باب که مؤلف رحمته در بخش آداب غذا خوردن گشوده است، به همان موضوعی می‌پردازد که پیش‌تر به آن اشاره کردیم؛ این‌که شایسته است از اطراف ظرف، غذا بخوریم، نه از بالا یا وسط آن. چنان‌که در حدیث عبدالله بن عباس و عبدالله بن بسر رضی بدین نکته تصریح شده است. هم‌چنین هنگامی که دو یا چند نفر با هم غذا می‌خورند، هرکس باید از جلوی خود بخورد.

این‌که پیامبر صلی فرمود: «برکت در وسط غذا نازل می‌شود»، نشان می‌دهد که وقتی انسان از بالای غذا، یعنی از وسط آن بخورد، برکتش از میان می‌رود. علما گفته‌اند: مگر این‌که غذای متنوعی باشد؛ مثلاً گوشت در وسط ظرف باشد؛ در این صورت اشکالی ندارد که برای برداشتن گوشت مورد علاقه‌ی خود که در وسط ظرف است، دست خود را دراز کنید؛ زیرا گوشت یا غذای مورد علاقه‌ی شما فقط در وسط ظرف قرار دارد. چنان‌که پیامبر صلی برای برداشتن تکه‌های کدو، دستش را این سو و آن سوی ظرف می‌برد.

حدیث عبدالله بن بسر رضی نشان‌گر مستحب بودن دو رکعت ضحی (چاشت) است؛ زیرا در این روایت آمده است: «هنگام چاشت شد و اصحاب، نماز ضحی (چاشت) خواندند». زمان نماز ضحی، از هنگام بالا آمدن خورشید به اندازه‌ی یک نیزه، یعنی پانزده پس از طلوع خورشید تا ده دقیقه قبل از زوال آفتاب است. نماز ضحی (چاشت) سنت می‌باشد و چه خوب است که انسان بر آن پای‌بندی کند؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث آمده: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است؛ هر «سبحان‌الله» گفتن، یک صدقه است؛ هر «الحمدلله» گفتن، یک صدقه است؛ هر «لا اله الا الله» گفتن، یک صدقه است؛ هر «الله اکبر» گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است؛ و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز «ضحی» کافی است».^(۱) این، نشان می‌دهد که به‌جا آوردن نماز ضحی در هر روز، سنت است.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۲۰. [مترجم]

حدیث عبدالله بن بسر رضی الله عنه نشان‌گر این است که انسان نباید هنگام خوردن، تکیه زده باشد؛ بلکه دو زانو یا در حالتی بنشیند که زیاد غذا نخورد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی منع از پرخوری فرموده است: «مَا مَلَأَ آدَمِيَّ وَعَاءٌ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، فَإِنْ كَانَ لَا مَحَالَةَ، فَتَلْتُ لَطْعَامِهِ، وَتُلْتُ لِشَرَابِهِ، وَتُلْتُ لِتَفْسِهِ»^(۱). یعنی: «انسان، ظرفی بدتر از شکمش را پُر نمی‌کند؛ و اگر - به خوردن غذای بیش‌تر - ناچار باشد، پس یک‌سوم شکمش را برای غذا، یک‌سوم آن را برای آب و یک‌سوم را برای تنفس خود، قرار دهد».

شاید کسی بگوید: در این صورت، آدم قبل از نوبتِ بعدی غذا، گرسنه می‌شود. می‌گوییم: هر وقت گرسنه شدید، بخورید؛ اما اگر به روش مذکور در این حدیث عمل کنید، معده‌ی شما سبک‌تر و هضم غذا آسان‌تر خواهد بود. این، طبّ نبوی است که وقتی احساس گرسنگی می‌کنید یا میلِ غذا خوردن دارید، بخورید. البته ایرادی ندارد که هر از چند گاهی، شکم سیر بخورید؛ زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوهریره رضی الله عنه خواست که از اصحاب صغه پذیرانی کند و ظرفِ شیر را یکی پس از دیگری به آنها بدهد، در پایان به وی فرمود: «بنشین و بنوش». و ابوهریره نشست و نوشید. دوباره فرمود: «بنوش». و ابوهریره رضی الله عنه نوشید؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنان می‌فرمود: «بنوش»، تا این که ابوهریره رضی الله عنه گفت: «نه؛ سوگند به ذاتی که شما را به حق مبعوث کرده است، دیگر راه ندارد و نمی‌توانم». یعنی آن قدر خورده‌ام که دیگر، جا ندارم.^(۲) البته شایسته است که در خوردن، بیش‌تر مطابق این رهنمود نبوی عمل کنید که یک‌سوم شکم را برای غذا، یک‌سوم آن را برای آب و یک‌سوم را برای تنفس خود، قرار دهید.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۵۲۱. [مترجم]

(۲) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۵۰۷. [مترجم]

۱۰۸- باب: ناپسند بودن خوردن در حال تکیه زدن بر پهلو

۷۵۰- عن أبي جحيفة وهب بن عبد الله رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا آكلُ مُتَكِّئًا».
[روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوجحیفه، وهب بن عبد الله رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «تکیه زده، چیزی نمی خورم».

[خطابی می گوید: یعنی هنگام غذا خوردن مانند افراد پُرخور، بر فرش و پُشتی تکیه نمی زد؛ بلکه چمباتمه می زد یا مانند کسی که عجله و قصد برخاستن دارد، سر پا می نشست و اندکی می خورد. این، مفهوم کلام خطابی است. هم چنین گفته اند: تکیه زدن بدین معناست که کسی هنگام نشستن بر پهلو خود کج شود. و الله، داناتر است.]

۷۵۱- وَعَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم جَالِسًا مُقْعِيًا يَأْكُلُ تَمْرًا. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که نشسته و چمباتمه ^(۳) زده بود و خرما می خورد.

شرح

مؤلف رحمته الله در ادامه ی آداب غذا خوردن، بابی بدین عنوان گشوده است: «ناپسند بودن خوردن در حال تکیه زدن بر پهلو». خوردن از نظر طرز نشستن بر دو گونه است: یک نوع آن ممنوع، و بر خلاف روش پیامبر صلى الله عليه وسلم می باشد؛ بدین سان که انسان بر پهلو خود تکیه زند و چیزی بخورد. زیرا تکیه زدن، نشانگر خودبینی و غرور است. هم چنین خوردن در چنین حالتی زیان بار است. زیرا در این حالت، مجرای غذا، کج و غیرطبیعی است و این، برای بدن و دستگاه گوارش، زیان دارد. از این رو

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۳۹۸.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۴۴.

(۳) چمباتمه زدن، بدین معناست که انسان، ساقها و زانوان خود را در بغل بگیرد و روی نشیمنگاه خود بنشیند. [مترجم]

همان گونه که در حدیث عبدالله بن وهب سواری رضی الله عنه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تکیه زده، چیزی نمی خورم». یعنی روش من، این نیست که بر پهلو تکیه بزنم و چیزی بخورم. و این، دو علت دارد که بیان کردیم: علتی معنوی که همان خودبینی و غرور است و نیز علتی جسمی؛ یعنی این روش غذا خوردن برای بدن زیان دارد. مؤلف رحمته الله علیه حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که انس رضی الله عنه می گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که نشسته و چمباتمه زده بود و خرما می خورد». یعنی ساق هایش را بالا گرفته و روی نشیمنگاه خود نشسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت چمباتمه می زد که مطمئن و خاطر جمع نباشد و زیاد نخورد. زیرا معمولاً کسی که خاطر جمع می نشیند، زیاد می خورد. گرچه گاه خلاف این هم دیده می شود؛ یعنی برخی از افراد با این که خاطر جمع به نظر نمی رسند، باز هم زیاد می خورند و برخی کاملاً عادی می نشینند و بدون عجله، اما اندک می خورند. در هر حال، یکی از روش های کم خوری یا کم کردن غذا، این است که انسان، هنگام غذا خوردن، چمباتمه زند و خاطر جمع نشیند.

نتیجه این که دو روش نشستن برای غذا خوردن وجود دارد: یکی، تکیه زدن بر پهلوست که روش پیامبر صلی الله علیه و آله نمی باشد و سایر شیوه های نشستن، جایز است و بهترین روش، همان است که ذکر شد؛ یعنی چمباتمه زدن یا نشستن به گونه ای که گویا انسان، عجله و قصد برخاستن دارد تا بدین سان کم تر غذا بخورد. زیرا پرخوری، پسندیده نیست. بهترین روش، این است که انسان تا می تواند یک سوم شکمش را برای غذا، یک سوم آن را برای آب و یک سوم را برای تنفس خود، قرار دهد. البته ایرادی ندارد که هر از چند گاهی، شکم سیر بخورد.

۱۰۹- باب: مستحب بودن خوردن با سه انگشت و نیز لیسیدن انگشتان و ظرف غذا، و ناپسند بودن پاک کردن انگشتان پیش از لیسیدن، و استحباب برداشتن لقمه‌ای که از دست می‌افتد و خوردن آن، و جایز بودن پاک کردن انگشتان با ساعد و پا پس از لیسیدن

۷۵۲- عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا، فَلَا يَمْسُحُ أَصَابِعَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، تا زمانی که خود انگشتانش را نلیسیده یا - به دیگری - نلیسانده است، آن‌ها را پاک نکند».

۷۵۳- وعن كعب بن مالك رضي الله عنه قال: رأيت رسول الله ﷺ يأكل بثلاث أصابع فإذا فرغ لَعَقَهَا. [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله را دیدم که با سه انگشت غذا می‌خورد و پس از پایان غذا، آن‌ها را می‌لیسید.

۷۵۴- وعن جابر رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ أمر بلعق الأصابع والصحفة وقال: «إنكم لا تدرون في أي طعامكم البركة». [روایت مسلم] ^(۳)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله به لیسیدن انگشتان، (پس از صرف غذا و نیز) پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۲.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۳. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۶۸. (مترجم)]

۷۵۵- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَقَعَتْ لُقْمَةٌ أَحَدِكُمْ، فَلْيَأْخُذْهَا فَلْيَمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَى وَلْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ، وَلَا يَمْسَحَ يَدَهُ بِالْمِنْدِيلِ حَتَّى يَلْعَقَ أَصَابِعَهُ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ الْبِرْكَةُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد، آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان، نگذارد؛ و پیش از لیسیدن انگشتانش، دست خود را با دستمال، پاک نکند. زیرا نمی‌داند که برکت در کدام قسمت غذای اوست».

۷۵۶- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ، حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ، فَإِذَا سَقَطَتْ لُقْمَةٌ أَحَدِكُمْ فَلْيَأْخُذْهَا فَلْيَمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَى، ثُمَّ لْيَأْكُلْهَا وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ، فَإِذَا فَرَغَ فَلْيَلْعُقْ أَصَابِعَهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ الْبِرْكَةُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان در هر کاری که انجام می‌دهید، نزدتان حاضر می‌شود؛ حتی هنگام غذا خوردن. لذا هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد و پس از غذا خوردن، انگشتان خود را بلیسد؛ زیرا نمی‌داند که برکت در کدام قسمت غذای اوست».

۷۵۷- وعن أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَكَلَ طَعَامًا، لَعِقَ أَصَابِعَهُ الثَّلَاثَ، وَقَالَ: «إِذَا سَقَطَتْ لُقْمَةٌ أَحَدِكُمْ فَلْيَأْخُذْهَا، وَلْيَمِطْ عَنْهَا الْأَدَى، وَلْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ» وَأَمَرَنَا أَنْ نَسَلَّتِ الْقِصْعَةَ وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِي أَيِّ طَعَامِكُمُ الْبِرْكَةُ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی می‌خورد، سه انگشت خود را می‌لیسید؛ و می‌فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۳. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۶۸. (مترجم)]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۳. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۶۸. (مترجم)]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۴.

خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد» و ما را به پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور می‌داد و می‌فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذایان است».

۷۵۸- وعن سعید بن الحارث أَنَّهُ سَأَلَ جَابِرًا رضي الله عنه عَنِ الْوُضوءِ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ، فَقَالَ: لَا، قَدْ كُنَّا زَمَنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لَا نَجِدُ مِثْلَ ذَلِكَ الطَّعَامِ إِلَّا قَلِيلًا، فَإِذَا نَحْنُ وَجَدْنَاهُ، لَمْ يَكُنْ لَنَا مَنَادِيلٌ إِلَّا أَكْفَنَّا وَسَوَّاعِدْنَا وَأَقْدَامَنَا، ثُمَّ نُصَلِّي وَلَا نَتَوَضَّأُ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از سعید بن حارث روایت است که وی از جابر رضي الله عنه درباره‌ی وضو گرفتن پس از صرفِ غذایی که روی آتش پخته می‌شود، سؤال کرد. پاسخ داد: خیر؛ - صرفِ چنین غذایی، وضو را باطل نمی‌کند. - ما، در زمانِ پیامبر صلى الله عليه وسلم به ندرت چنین غذایی می‌یافتیم و وقتی چنین غذایی می‌خوردیم، دستمالی جز کفِ دست‌ها و ساعدها و پاهای خود نداشتیم. آن‌گاه - با وضویی که از قبل داشتیم - بدون این‌که وضوی تازه‌ای بگیریم، نماز می‌خواندیم.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۵۷.

۱۱۰- باب: غذا خوردن به صورت دسته‌جمعی

۷۵۹- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «طَعَامُ الْإِثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْأَرْبَعَةِ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «خوراکِ دو نفر برای سه نفر کافی‌ست و خوراکِ سه نفر، برای چهار نفر».

۷۶۰- وَعَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الْإِثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الْإِثْنَيْنِ يَكْفِي الْأَرْبَعَةَ، وَطَعَامُ الْأَرْبَعَةِ يَكْفِي الثَّمَانِيَةَ». [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خوراکِ یک نفر، برای دو نفر و خوراکِ دو نفر، برای چهار نفر و خوراکِ چهار نفر و خوراکِ چهار نفر، برای هشت نفر کافی‌ست».

شرح

این احادیث، حاوی چند نکته است:

نکته‌ی نخست: پسندیده است که انسان با سه انگشت غذا بخورد: میانی، اشاره و شست. زیرا این، نشانه‌ی تواضع و کم‌خوری‌ست. البته این، درباره‌ی غذاهایی‌ست که می‌توان با سه انگشت خورد؛ اما در غذاهایی مانند برنج که سه انگشت کافی نیست، ایرادی ندارد که از انگشتان بیش‌تری استفاده کنید. در مواردی که خوردن با سه انگشت ممکن است، باید مطابق سنت پیامبر ﷺ عمل کنیم.

نکته‌ی دوم: پسندیده است که انسان پس از پایان غذا، پیش از آن‌که دستش را با دستمال پاک کند، انگشتان خود را بلیسد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ به لیسیدن انگشتان یا لیساندن آن به دیگران دستور داده است. این‌که انسان، خود انگشتانش را بلیسد، روشن است؛ اما می‌توان آن را به دیگران نیز لیساند. مانند زن و شوهری که به‌خاطر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۳۹۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۵۸. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی ۵۷۰ ذکر شد. (مترجم)]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۵۹. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی ۵۷۰ ذکر شد. (مترجم)]

محبت و پیوند محکمی که با یکدیگر دارند، به سادگی این کار را انجام می دهند. برخی از مردم می گویند: «امکان ندارد پیامبر ﷺ چنین چیزی گفته باشد؛ مگر می شود انسان انگشت کسی دیگر را بلیسد؟» می گوئیم: هر چه پیامبر ﷺ گفته، حق است و امکان ندارد که پیامبر ﷺ دستوری بدهد که غیر ممکن باشد؛ بلکه انجام چنین عملی، ممکن است. هم چنین گاه انسان انگشتان فرزندان کوچکش را پس از این که غذا می خورند، می لیسد و این، ممکن است. لذا لیسیدن انگشتان یا لیساندن آن به دیگران، هم سنت است و هم ممکن. ضمن این که این دستور، منحصر به لیساندن نیست؛ بلکه فرمود: خود بلیسد یا به دیگران بلیسند. از این رو نمی توان این را دستوری دشوار قلمداد کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «شما نمی دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است». چه بسا برکت در همین اندک غذایی باشد که در انگشتان ما قرار دارد و آن را می لیسیم. حتی از برخی از پزشکان نقل می شود که لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا، مفید است و به هضم غذا کمک می کند. چه این گونه باشد و چه نباشد، چیزی که برای ما مهم است، فرمان برداری از پیامبر ﷺ و عمل کردن به سنت و رهنمود اوست.

نکته سوم: شایسته است که انسان بشقاب، کاسه و ظرف غذا را با انگشتان خود پاک کند و بلیسد. لذا پس از پایان غذا، مطابق دستور پیامبر ﷺ ظرف غذای خود را با انگشتان خود به گونه ای بلیسید که هیچ غذایی در اطراف آن نماند؛ زیرا نمی دانید که برکت در کدام قسمت از غذای شماست.

متأسفانه مردم بدون اجرای این سنت، از سر سفره کنار می روند و مشاهده می شود که مقداری غذا در اطراف ظرف وجود دارد. علتش این است که از این سنت بی اطلاع هستند. اگر اهل علم با عموم مردم هم سفره شوند و این سنت و سایر سنت های خوردن و آشامیدن را به آنها تعلیم دهند، دیری نمی پاید که این سنت ها نهادینه می شود. امید است که الله متعال ما را ببخشد؛ به راستی که ما نسبت به سنت ها کوتاهی می کنیم و این، با دعوت به سوی حق، تعارض دارد.

نکته چهارم: وقتی لقمه ای از دست انسان می افتد، نباید آن را رها کند؛ بلکه آن را بردارد و خاک و خاشاکش را پاک نماید؛ زیرا انسان مجبور نیست چیزی بخورد که دوست ندارد یا برایش زیان آور است. لذا خاک و خاشاکش را پاک کند و

سپس آن را بخورد. چرا؟ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «و آن را برای شیطان نگذارد». زیرا شیطان در هر کاری که انسان انجام می‌دهد، نزدش حاضر می‌شود؛ هنگام غذا خوردن، هنگام آشامیدن، و حتی هنگامی که با همسرش هم‌بستر می‌گردد تا بدین سان با او در این کارها شریک شود! چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

﴿قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾ وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَضَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾﴾ [الإسراء: ٦٣، ٦٤]

(پروردگار به ابلیس) فرمود: برو؛ آن دسته از آدمی‌زادگان که از تو پیروی کنند، به راستی که دوزخ، کیفر سخت و کامل شما خواهد بود. هر کدامشان را که توانستی، با صدايت (به سوی معصيت) برانگیز و با سربازان سواره و پیاده‌ات بر آنان حمله‌ور شو و در اموال و فرزندان، خودت را شریکشان بگردان و به آنان وعده بده؛ و شیطان، به آنان فقط وعده‌ی دروغین می‌دهد.

اگر هنگام غذا خوردن «بسم‌الله» بگویید، شیطان را از خوردن منع کرده‌اید و دیگر نمی‌تواند در غذا خوردن با شما شریک شود؛ اما اگر بسم‌الله نگویید، با شما شریک می‌گردد. هم‌چنین هنگامی که با گفتن بسم‌الله او را از خوردن منع می‌کنید، در انتظار می‌نشینید تا لقمه‌ای از دستتان بیفتد؛ اگر آن را بردارید، پس از آن شماسست و اگر رهايش کنید، شیطان آن را می‌خورد. لذا اگرچه در غذا خوردن با شما شریک نشد، اما در لقمه‌ای از دستتان افتاد، خود را شریکتان کرد. پس در این‌باره نیز او را در تنگنا قرار دهید و وقتی لقمه‌ای غذا یا دانه‌ای خرما و امثال آن از دستتان می‌افتد، آن را بردارید و خاک و خاشاکش را پاک کنید و آن را بخورید و برای شیطان نگذارید.

نکته‌ی پنجم: این است که آیا باید پس از خوردن چیزهایی چون نان، برنج و امثال آن وضو بگیریم یا نه؟ برخی از علما گفته‌اند: هرکس چیزی بخورد که روی آتش پخته می‌شود، بر او واجب است که وضو بگیرد. دلیلشان این است که پیامبر ﷺ به وضو گرفتن پس از خوردن چنین خوراکی‌هایی دستور داده است. اما دیدگاه صحیح، این است که واجب نیست؛ چنان‌که در حدیث جابر رضی الله عنه که مؤلف رحمته الله ذکر کرده و در «صحیح بخاری» نیز آمده است: این عمل، واجب نیست؛ بلکه سنت می‌باشد. یعنی بهتر و افضل، این است که وقتی چیزی خوردیم که روی آتش پخته شده بود، حتی

اگر وضو داشتیم، دوباره وضو بگیریم. البته وضو گرفتن واجب نیست. زیرا آن چه از پیامبر ﷺ ثابت شده، اینست که این بزرگوار وضو گرفتن پس از خوردنِ خوراکِ پخته شده بر روی آتش را ترک نموده و به این عمل پای بندی نکرده است.

شخصی، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا پس از خوردن گوشت شتر، وضو بگیریم؟ فرمود: «بله». آن شخص، سؤال کرد: آیا پس از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیریم؟ فرمود: «إِنْ شِئْتَ»^(۱) یعنی: «اگر بخواهی...». زیرا اگر کسی در حال وضو، گوشت شتر بخورد، وضویش می شکند و باید وضو بگیرد. اما شستن شرمگاه واجب نیست؛ زیرا ادرار و مدفوع نکرده است. فقط وضو گرفتن، واجب می باشد. لذا اگر کسی وضو داشت و گوشت شتر خورد، بر او واجب است که برای نماز، وضو بگیرد؛ فرقی نمی کند که این گوشت، نیم پخته بوده یا به طور کامل پخته است؛ همچنین فرقی نمی کند که این گوشت، از کدام قسمت شتر باشد: جگر، قلب، گوشت بدون چربی، شش و سیرابی و امثال آن؛ یعنی خوردن گوشت شتر از هر جای بدنش که باشد، وضو را می شکند. زیرا پیامبر ﷺ بدون این که هیچ قسمتی را مستثنا کند، به وضو گرفتن پس از خوردن گوشت شتر، دستور داده است.

کتاب «ریاض الصالحین»، کتابی جامع و سودمند می باشد و به راحتی بوستان نیکوکاران و گلشن صالحان است و در آن انواع گل ها و گیاهان زیبا و باطراوت وجود دارد. آری؛ این کتاب، حاوی مسایل علمی و نکات و آدابی است که در کم تر کتابی دیده می شود.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۶۹.

۱۱۱- باب: روش نوشیدن و مستحب بودن سه بار تنفس در بیرون ظرف، و ناپسند بودن تنفس در ظرف؛ و استحباب دور دادن ظرف از سمت راست

۷۶۱- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلَاثًا. [متفقٌ عليه]^(۱)
ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله - آب و هرگونه - نوشیدنی را با سه نفس می خورد.

۷۶۲- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَشْرَبُوا وَاحِدًا كَشْرَبِ الْبَعِيرِ، وَلَكِنْ اشْرَبُوا مَثْنَى وَثُلَاثَ، وَسَمُّوا إِذَا أَنْتُمْ شَرِبْتُمْ، وَاحْمَدُوا إِذَا أَنْتُمْ رَفَعْتُمْ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد].^(۲)
ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مانند شتر به یک باره و با یک نفس آب نخورید؛ بلکه با دو یا سه نفس آب بنوشید و هنگام نوشیدن بسم الله بگویید و پس از پایان، الحمد لله».

۷۶۳- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَى أَنْ يُتَنَفَّسَ فِي الْإِنَاءِ. [متفقٌ عليه]^(۳)
ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از نفس کشیدن در ظرف آب منع فرمود.

۷۶۴- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُتِيَ بِلَبَنٍ قَدْ شِيبَ بِمَاءٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، وَعَنْ يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه، فَشَرِبَ، ثُمَّ أُعْطِيَ الْأَعْرَابِيَّ وَقَالَ: «الْأَيْمَنَ فَالْأَيْمَنَ». [متفقٌ عليه]^(۴)
ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله مقداری شیر آوردند که با آب مخلوط شده بود؛ سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله صحرائشینی نشسته بود و سمت چپش ابوبکر رضی الله عنه؛ رسول الله صلی الله علیه و آله پس از این که خود از آن شیر نوشید، آن را به صحرائشین داد و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۳۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۸.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۲۳۳؛ و ضعیف الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۳۱۹.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۶۳۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷.

(۴) صحیح بخاری، ش: (۲۳۵۲، ۵۶۱۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۹.

فرمود: «راست، سپس راست». [یعنی در ترتیب پذیرایی، حق با کسی است که سمت راست می‌باشد].

۷۶۵- وعن سهل بن سعد رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ، فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ، وَعَنْ يَسَارِهِ أَشْيَاحٌ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هُوَ لَاءِ؟» فَقَالَ الْغُلَامُ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَوْ تُرْبِنَصِيْبِي مِنْكَ أَحَدًا، فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ. [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: برای رسول الله ﷺ نوشیدنی آوردند؛ پیامبر ﷺ از آن نوشید و سمت راستش پسر بچه‌ای بود و سمت چپش تعدادی بزرگسال بودند. پیامبر ﷺ به آن پسر بچه فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا به این‌ها بدهم؟» پسر بچه گفت: «خیر؛ ای رسول خدا! به الله سوگند هیچ‌کس را در سهمی که از شما نصیب شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم». لذا پیامبر ﷺ ظرف را در دست آن پسر نهاد.

[این پسر بچه، عبدالله بن عباس رضی الله عنه بوده است].

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب: روش نوشیدن و مستحب بودن سه بار تنفس در بیرون ظرف، و ناپسند بودن تنفس در ظرف؛ و استحباب دور دادن ظرف از سمت راست».

مؤلف رحمته الله پیش‌تر به بیان آداب و روش‌های غذا خوردن پرداخت. به راستی نعمت‌های الهی بر بندگانش، بی‌شمار است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [ابراهیم: ۳۴]

و اگر بخواهید نعمت‌های الله را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را به شمارش در آورید.

خوردن و آشامیدن از نعمت‌های الهی است و کسی، قدر این نعمت را می‌داند که از آن محروم است و طعم گرسنگی و تشنگی را می‌چشد. این، یکی از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۳۵۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۰. این حدیث پیش‌تر پیش‌تر به شماره‌ی ۵۷۴

حکمت‌های روزه است. لذا روزه‌دار، از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کند تا قدر این نعمت پروردگار را بداند.

آشامیدن آب و هر نوشیدنی دیگری، آدابی دارد؛ از جمله این‌که انسان، در ابتدا بسم‌الله بگوید و در پایان، الحمدلله. هم‌چنین آب را با سه نفس بخورد. زیرا انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله - آب و هرگونه - نوشیدنی را با سه نفس می‌خورد». یعنی جرعه‌ای سر می‌کشید و سپس ظرف را از دهان خود جدا می‌کرد؛ دوباره سر می‌کشید و آن‌گاه ظرف را از دهان خود جدا می‌نمود و سومین بار نیز می‌نوشید و در ظرف، تنفس نمی‌کرد. چنان‌که در حدیث ابوقتاده رضی الله عنه آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله از نفس کشیدن در ظرف آب منع فرمود». حکمتش این‌ست که این کار، ظرف را آلوده می‌کند؛ زیرا چه‌بسا با بازدمی که وارد ظرف می‌شود، عوامل بیماری‌زایی از معده، مری یا دهان شخص، وارد ظرف گردد و این، برای شخصی دیگر که از این ظرف استفاده کند، خوب نیست؛ هم‌چنین کسی که با یک نفس آب می‌خورد یا در ظرف، نفس می‌کشد، احتمال دارد که آب در گلویش بپرد و بدین‌سان خفه شود. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله از تنفس در ظرف منع نموده است؛ بلکه باید آب را در سه نفس خورد و در هر نفس، ظرف را از دهان جدا کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که رعایت این روش، گواراتر و سالم‌تر است و تشنگی را بهتر برطرف می‌سازد. یعنی انسان، ضمن این‌که از نوشیدن آب لذت می‌برد و به بیمار مبتلا نمی‌شود، هم تشنگی‌اش رفع می‌شود و هم آب در روده‌ها و مجاری گوارش وی فرو می‌رود.

زیرا عطش یا تشنگی، نتیجه‌ی سوخت و ساز معده و حرارتی‌ست که به سبب کمبود آب در معده، سلول‌ها و دیگر بخش‌های بدن پدید می‌آید و گاه به سبب بیماری. لذا اگر آب به‌یک‌باره وارد بدن شود، ضرر دارد؛ اما اگر انسان، آب را به‌تدریج وارد بدنش کند، هم تشنگی‌اش از میان می‌رود و هم از بیماری‌ها و زیان‌های ناشی از ورود یک‌باره‌ی آب به بدنش، سالم می‌ماند.

از این‌رو شایسته است که از سرکشیدن آب پرهیزیم و به‌گونه‌ای آب بنوشیم که گویا آن را می‌مکیم؛ یعنی آب را به‌تدریج وارد معده کنیم؛ جرعه‌ای بنوشیم، سپس

ظرف را از دهان جدا کرده، نفس بکشیم و باز جرعه‌ای دیگر و به همین ترتیب در سه جرعه و در سه نفس آب بخوریم. این، سنت است.

اما هنگام پذیرایی با نوشیدنی، مثل آب، چای و قهوه به چه روشی عمل کنیم؟ یعنی شخصی وارد می‌شود و می‌خواهد به حاضران، آب بدهد؛ ابتدا از چه کسی آغاز نماید؟ می‌گوییم: اگر کسی، درخواست آب یا نوشیدنی کرده است، ابتدا به او می‌دهیم و اگر این آب یا نوشیدنی را به درخواست کسی نیاورده‌ایم، ابتدا از بزرگ‌تر آغاز می‌کنیم و ترتیب بزرگ‌ترها را از سمت راست، رعایت می‌نماییم. اگر هر کسی، فنجان یا ظرف خودش را داشت، از بزرگ‌تر شروع کرده، سپس به کسی می‌دهیم که سمت چپ وی قرار دارد. زیرا کسی که در سمت چپ اوست، در حقیقت در سمت راست میزبان می‌باشد و بدین‌سان میزبان یا کسی که پذیرایی می‌کند، ترتیب پذیرایی از سمت راست را رعایت می‌نماید. به عنوان مثال: شخصی درخواست آب می‌کند؛ برایش آب می‌آورند و او می‌نوشد. اگر کسی که آب آورده، بالای سر این فرد ایستاده و منتظر پس گرفتن لیوان است، همین‌که آن شخص آب نوشید، لیوان را به او برمی‌گرداند و گرنه، لیوان را به کسی می‌دهد که سمت راست اوست؛ فرقی ندارد کسی که سمت راست اوست، کوچک باشد یا بزرگ، از بزرگان و اشراف باشد یا از افراد عادی.

دلیلش، اینست که برای پیامبر ﷺ مقداری شیر آوردند با آب مخلوط شده بود. سمت راست پیامبر ﷺ صحرانشین نشسته بود و سمت چپش ابوبکر و عمر ﷺ؛ رسول الله ﷺ پس از این‌که خود از آن شیر نوشید، آن را به صحرانشین داد. عمر ﷺ به صحرانشین گفت: «این، ابوبکر است». زیرا ابوبکر ﷺ از اصحاب مشهور و نام‌دار، بلکه یار ویژه پیامبر ﷺ بود. لذا عمر ﷺ این را گفت تا صحرانشین، ابوبکر صدیق ﷺ را گرامی بدارد. اما صحرانشین، ظرف شیر را گرفت و نوشید. آن‌جا پیامبر ﷺ صحرانشین را بر ابوبکر صدیق ﷺ که فضایلش بر کسی پوشیدن نیست، ترجیح داد. علتش این بود که صحرانشین، سمت راست پیامبر ﷺ قرار داشت و ابوبکر صدیق ﷺ سمت چپش. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «راست، سپس راست». [یعنی در ترتیب پذیرایی، حق با کسی‌ست که سمت راست می‌باشد].

و اما داستان دوم: برای رسول الله ﷺ نوشیدنی آوردند؛ پیامبر ﷺ از آن نوشید و سمت راستش پسر بچه‌ای بود و سمت چپش تعدادی بزرگسال بودند. پیامبر ﷺ به آن پسر بچه فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا به این‌ها بدهم؟» پسر بچه گفت: «خیر؛ ای رسول خدا! به الله سوگند هیچ‌کس را در سهمی که از شما نصیب شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم». یعنی دوست دارم من از باقی مانده‌ی نوشیدنی شما بخورم. لذا پیامبر ﷺ ظرف را در دست آن پسر نهاد.

این، نشان می‌دهد که در ترتیب پذیرایی خردسالی که سمت راست قرار دارد، بر بزرگسالی که در سمت چپ است، ترجیح دارد. چنان‌که داستان نخست، نشان‌گر اینست که اگر در سمت راست، یک فرد عادی یا کسی باشد که قدر و منزلت کم‌تری دارد، بر بزرگان و اشرافی که سمت راست هستند، مقدم خواهد بود. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «الْأَيُّمُونَ الْأَيُّمُونَ الْأَيُّمُونَ، الْأَ فَيَمِّنُوا إِلَّا فَيَمِّنُوا»^(۱) یعنی: «آن‌ها که سمت راست هستند، آن‌ها که سمت راست هستند، آن‌ها که سمت راست هستند» و سه بار فرمود: «هان! ترتیب را از سمت راست رعایت کنید». در حدیث، این‌گونه آمده است؛ البته این، درباره‌ی کسی‌ست که می‌خواهد به حاضران یک جلسه آب بدهد.

امروزه روش پذیرایی بدین ترتیب است که شخص، وسایل پذیرایی را می‌آورد و از بزرگ‌تر مجلس شروع می‌کند. این، مطابق سنت است؛ زیرا در زمان رسول الله ﷺ پذیرایی را از ایشان آغاز می‌کردند. هم‌چنین پیامبر ﷺ می‌خواست مسواکش را به یکی از دو نفری بدهد که در برابرش ایستاده بودند؛ به ایشان گفته شد، [یعنی جبرئیل به ایشان گفت:] به بزرگ‌تر (مسن‌تر) بده. در این‌باره احادیثی آمده است که نشان می‌دهد که وقتی برای پذیرایی وارد مجلس می‌شوید، از بزرگ‌تر مجلس شروع کنید، نه از سمت راست.

(۱) بخاری، ش: ۲۵۷۱؛ و مسلم، ش: ۲۰۲۹ به نقل از انس رضی الله عنه.

۱۱۲- باب: ناپسند بودن نوشیدن از دهانه‌ی مشک، ظرف آب و امثال آن؛ و بیان این‌که این کراهت، تنزیهی‌ست، نه تحریمی

۷۶۶- عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اختناث الأسيقية. يعني: أن تُكسر أفواهاها، ويُشرب منها. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم از نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک منع فرمود.

۷۶۷- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يشرب من في السقاء أو القرية. [متفق عليه] ^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم از نوشیدن آب از دهانه‌ی ظرف آب و مشک منع فرمود.

۷۶۸- وعن أم ثابت رضي الله عنها بنت ثابت رضي الله عنها أخت حسان بن ثابت رضي الله عنه وعنها قالت: دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فشرب من في قرية معلقة قائما. فقامت إلى فيها فقطعته. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.] ^(۳)

ترجمه: ام‌ثابت، کبشه بنت ثابت، خواهر حسان بن ثابت رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم نزد آمد و ایستاده از دهانه‌ی مشکی که آویزان بود، آب نوشید. لذا برخاستم و دهانه‌ی مشک را بُردم (تا آن را نگه دارم).

[ام‌ثابت رضي الله عنها دهانه‌ی مشک را بُرید تا محلی را که دهان پیامبر صلى الله عليه وسلم به آن خورده بود، برای تبرک حفظ کند. این حدیث، نشان‌گر جایز بودن نوشیدن از دهانه‌ی ظرف است و دو حدیث پیشین، نشان می‌دهد که بهتر و افضل، این‌ست که انسان از دهانه‌ی ظرف، آب نخورد.]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۲۸؛ مسلم، این حدیث را روایت نکرده است.

(۳) صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله، ش: ۱۵۴۲.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «ناپسند بودن نوشیدن از دهانه‌ی مشک، ظرف آب و امثال آن؛ و بیان این‌که این کراهت، تنزیهیست، نه تحریمی».

یکی از آداب نوشیدن، اینست که انسان از دهانه‌ی مشک یا ظرف، آب نخورد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار منع کرده است. در گذشته آب را در مشک و امثال آن نگه می‌داشتند؛ لذا گاه خاشاک، حشرات و امثال آن در آب دیده می‌شد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از تا کردن دهانه‌ی مشک و نوشیدن آب از دهانه‌ی آن منع فرمود؛ لذا حکمتش، اینست که چه‌بسا آب، آلوده باشد و وقتی انسان، از دهانه‌ی مشک، آب بخورد، متوجه آلودگی آب نمی‌شود.

چنان‌که باری شخصی می‌خواست آب بخورد که ناگهان ماری از مشک بیرون آمد. چه‌قدر خطرناک بوده است! هر آن امکان داشت او را بگزد یا آسیبی به او برساند. البته آب خوردن از شیر آب یا سبوها و ظرف‌های مخصوص آب، خطرناک نیست و حکم نوشیدن آب از لیوان را دارد. گفتنیست: اگر چاره‌ای نبود، ایرادی ندارد که انسان از دهانه‌ی مشک آب بنوشد. مثلاً تشنه هست و لیوانی با خود ندارد؛ در این حالت از دهانه‌ی مشک آب می‌خورد. زیرا همان‌گونه که مؤلف رحمته ذکر کرده، این نهی، نهی تنزیهیست، نه تحریمی.

از حدیث ام‌ثابت چنین برمی‌آید که هنگام ضرورت، نوشیدن آب در حالت ایستاده ایرادی ندارد. آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشیدن آب در حالت ایستاده منع نموده است؛ اما وقتی ضرورت باشد، مثل وقتی که لیوان یا ظرفی در دسترس نیست و مشک، آویزان است و دهان انسان در حالت نشسته به مشک نمی‌رسد، نوشیدن آب در حالت ایستاده ایرادی ندارد. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده از مشکی که آویزان بود، آب نوشید.

این حدیث، هم‌چنین نشان می‌دهد که تبرک جستن به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله جایز است؛ همان‌گونه که صحابه رضی الله عنهم به عرق، آب دهان، لباس و موی پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک می‌جستند. البته تبرک جستن به آثار دیگران، جایز نیست و این امر، مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.^(۱)

(۱) کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول‌الله صلی الله علیه و آله مانده باشد و این، از حکمت الاهیست تا زمینه‌ی شرک، مرتفع گردد. رک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آل‌بانی رحمته که در این موضوع، بی‌ظنیر است.

۱۱۳- باب: ناپسند بودن دمیدن در نوشیدنی

۷۶۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنِ النَّفْخِ فِي الشَّرَابِ فَقَالَ رَجُلٌ: الْقَدَاةُ أَرَاهَا فِي الْإِنَاءِ؟ فَقَالَ: «أَهْرِقْهَا» قَالَ: فَإِنِّي لَا أُرَوِي مِنْ نَفْسٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: «فَأَيْنَ الْقَدَحِ إِذَا عَنَ فِيكَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم از دمیدن در آب منع نمود. شخصی عرض کرد: حتی وقتی که در ظرف، خاشاک می بینم؟ فرمود: «آن را بریز». گفت: به یک نفس سیراب نمی شوم؛ چه کنم؟ فرمود: «در این صورت ظرف را از دهانت جدا کن (و پس از نفس کشیدن، آب بنوش)».

۷۷۰- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم نَهَى أَنْ يُتَنَفَّسَ فِي الْإِنَاءِ أَوْ يُنْفَخَ فِيهِ. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم از نفس کشیدن یا فوت کردن در ظرف، منع نمود.

شرح

مؤلف رحمته الله در آداب خوردن و نوشیدن، بابی بدین عنوان گشوده است: «کراهت دمیدن در نوشیدنی».

و سپس دو حدیث ذکر کرده که در آنها از دمیدن در نوشیدنی منع شده است. زیرا چه بسا در بازدم انسان، عوامل بیماری زا وجود داشته باشد. از این رو پیامبر صلى الله عليه وسلم از دمیدن یا فوت کردن در نوشیدنی، منع نمود. شخصی پرسید: آیا وقتی در آب، خاشاک می بینم، فوت نکنم تا بیرون بیفتد؟ فرمود: «آن را بریز»؛ یعنی آبی را که در آن خاشاک است، بریز و در آن فوت نکن. سپس عرض کرد: «من به یک نفس سیر نمی شوم». یعنی هنگام آب خوردن، به نفس کشیدن نیاز دارم؛ چه کنم؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم به او

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۹۱۲؛ السلسلۃ الصحیحۃ، ش: ۳۸۵؛ و صحیح الترمذی، آلبنی رحمته الله، ش: ۱۵۳۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۸۲۰؛ إرواء الغلیل، ش: ۲۰۳۷؛ و صحیح الترمذی، آلبنی رحمته الله، ش: ۱۵۳۹.

دستور داد که ظرف را از دهانش جدا کند و پس از نفس کشیدن، آب بنوشد. باز نفس تازه کند و دوباره بنوشد. البته برخی از علما فوت کردن در نوشیدنی را در حالتِ ضرورت، مستثنا دانسته‌اند؛ مثلاً هنگامی که نوشیدنی، داغ است و شخص، عجله دارد. ناگفته نماند که در این حالت نیز بهتر است در نوشیدنی فوت نکند. بلکه اگر ظرف دیگری در دسترس است، چند بار نوشیدنی را از این ظرف به آن ظرف بریزد تا زودتر سرد شود.

این جاست که درمی‌یابیم شریعت اسلامی از هر جهت کامل می‌باشد و رسول‌الله ﷺ هر چیزی را به ما آموزش داده است. همان‌گونه که ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که چیز ناگفته‌ای باقی نگذاشت؛ چنان‌که پرنده‌ای در آسمان بال نمی‌گشاید، مگر این‌که درباره‌اش با ما سخن گفته و به ما علم و دانش آموخته است».^(۱) آری؛ حتی درباره‌ی پرندگان آسمان نیز با آموزشِ الله و پیامبرش اطلاعاتی داریم.

یکی از مشرکان به سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: پیامبرتان هر چیزی به شما آموخته است؛ حتی نحوه‌ی نشستن در هنگام قضای حاجت. سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: آری؛ پس چه! به ما آموخته است که روی به قبله نشینیم؛ با دست راست و کم‌تر از سه سنگ استنجا نکنیم و استخوان، سرگین و پس‌مانده‌ی حیوانات و امثال آن را برای استنجا به‌کار نبریم.

در هر حال، به فضل پروردگار، شریعت ما از هر جهت کامل می‌باشد و هیچ نقصی در آن یافت نمی‌شود و نیاز ندارد که کسی آن را کامل کند. این، ردی آشکار بر بی‌خردانی‌ست که گمان می‌کنند آیین اسلام فقط به تنظیم روابط میان بنده و پروردگار می‌پردازد و به عبادت‌هایی از قبیل نماز و روزه منحصر می‌شود و کار و برنامه‌ای درباره‌ی روابط و معاملات مردم با یکدیگر ندارد. این‌ها چه بی‌خرد و

(۱) اسنادش ضعیف است؛ روایت: طبرانی در الکبیر (۱۵۵/۲) از طریق سفیان بن عیینه از فطر از ابوالطفیل از ابوذر به صورت مرفوع؛ دارقطنی در العلیل (۲۹۰/۶) گفته است: «و غیر از ابن عیینه، این روایت را از فطر از منذر ثوری از ابوذر، به صورت مرسل نقل کرده‌اند و همین، صحیح است». شاهد این معنا، روایت شافعی در مسند اوست که اسنادش ضعیف می‌باشد.

سبک‌سرنند! بزرگ‌ترین آیه‌ی قرآن، آیه‌ی «مداینه»، [یعنی آیه‌ی ۲۸۲ سوره‌ی بقره] است که به موضوع معامله‌ی مدت‌دار در میان مردم می‌پردازد. حال این‌ها چگونه ادعا می‌کنند که اسلام به روابط و معاملات مردم با یکدیگر توجه نکرده است؟! چه همه آیه در قرآن کریم به مسایل مالی و تنظیم و اصلاح روابط اقتصادی و امثال آن پرداخته است! چنان‌که سنت نبوی نیز همین ویژگی را دارد. پس الحمدلله شریعت اسلامی از هر جهت کامل است.

۱۱۴- باب: جایز بودن نوشیدن در حالت ایستاده و این‌که نوشیدن در حالت نشسته بهتر است

در این باره می‌توان به حدیث کبشه رضی الله عنه اشاره کرد که پیش‌تر گذشت.^(۱)

۷۷۱- وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال: سَقَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: از آب زمزم به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم و ایشان، ایستاده نوشید.

۷۷۲- وَعَنْ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى عَلِيَّ رضی الله عنه بَابَ الرَّحْبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، وَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَعَلَّ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: نزال بن سبره رضی الله عنه می‌گوید: علی رضی الله عنه به محوطه‌ی - مسجد کوفه - آمد و ایستاده، آب نوشید و فرمود: «رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که ایستاده آب نوشید؛ همان‌گونه که شما مرا دیدید که ایستاده آب نوشیدم».

۷۷۳- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: كُنَّا نَأْكُلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَنَحْنُ نَمْشِي، وَنَشْرَبُ وَنَحْنُ قِيَامٌ. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد].^(۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: ما، در دوران رسول الله صلى الله عليه وسلم در حالی که راه می‌رفتیم، می‌خوردیم و در حالی که ایستاده بودیم، آب می‌نوشیدیم.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۷۶۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۶۳۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۷.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۶۱۵.

(۴) صحیح الترمذی، آلبنی رضی الله عنه، ش: ۱۵۳۳.

۷۷۴- وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رضي الله عنه قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَشْرَبُ قَائِمًا وَقَاعِدًا. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۱)

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش رضي الله عنه روایت است: رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که گاه ایستاده و گاه نشسته آب می نوشید.

۷۷۵- وعن أنس رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ نَهَى أَنْ يَشْرَبَ الرَّجُلُ قَائِمًا. قال قتادة: فَقَلْنَا لِأَنْسَ: فَلَا أَكُلُ؟ قال: ذَلِكَ أَشْرَأُ وَأَحْبَثُ. [روایت مسلم]^(۲)

وفي رواية لهُ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم زَجَرَ عَنِ الشُّرْبِ قَائِمًا.

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم از این که شخصی، ایستاده آب بنوشد، منع نمود. قتاده گوید: به انس رضي الله عنه گفتیم: خوردن چطور؟ فرمود: این، بدتر است. در روایت دیگری از مسلم آمده است: پیامبر صلى الله عليه وسلم از نوشیدن در حالت ایستاده منع فرمود.

۷۷۶- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لَا يَشْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَائِمًا، فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَسْتَقِئْ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هیچ یک از شما، ایستاده آب ننوشد؛ و اگر کسی فراموش کرد و ایستاده آب نوشید، انگشت بزند تا بالا بیاورد».

(۱) صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله، ش: ۱۵۳۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۴.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۶؛ علامه آلبانی رحمته الله می گوید: با این لفظ، منکر است. سپس می افزاید: در چند روایت از چند صحابه، از نوشیدن آب در حالت ایستاده منع شده است؛ از جمله در روایتی از ابوهریره رضي الله عنه، ولی با لفظی دیگر که در آن، به انگشت زدن و بالا آوردن امر شده است؛ اما ذکری از نسیان و فراموشی نیست. و وجه منکر بودنش، همین است؛ وگرنه، سایر حدیث، محفوظ می باشد. از این رو آن را در السلسله الصحیحه، ش: ۱۷۷ آورده ام.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «جایز بودن نوشیدن در حالت ایستاده و این‌که نوشیدن در حالت نشسته بهتر است».

خوردن و آشامیدن در حالت نشسته بهتر می‌باشد؛ زیرا این، روش پیامبر صلی الله علیه و آله است. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله معمولاً ایستاده چیزی نمی‌خورد و نمی‌نوشید.

در حدیثی صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشیدن آب در حالت ایستاده منع فرمود. از انس بن مالک رضی الله عنه که راوی این حدیث است، پرسیدند: خوردن چطور؟ فرمود: این، بدتر است.

اما در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که ترمذی آن را روایت کرده و صحیح دانسته، آمده است: «ما، در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که راه می‌رفتیم، می‌خوردیم و در حالی که ایستاده بودیم، آب می‌نوشیدیم». لذا از جمع‌بندی این دو حدیث، بدین نتیجه می‌رسیم که نهی، برای تحریم نیست؛ بلکه بدین معناست که اگر خوردن و آشامیدن در حالت نشسته، بهتر می‌باشد و خوردن و آشامیدن در حالت ایستاده، ایرادی ندارد. دلیلش، روایت ابن عباس رضی الله عنهما می‌باشد که گفته است: «از آب زمزم به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم و ایشان، ایستاده نوشید».

«زمزم» نام چشمه‌ای است که در نزدیک «کعبه» قرار دارد. این چشمه زمانی از زمین جوشید که ابراهیم خلیل علیه السلام همسرش هاجر و پسرش اسماعیل را در مکه، تک و تنها رها کرد. در آن دوران هیچ‌کس در مکه نبود؛ بلکه مکه، سرزمینی خشک و خالی از سکنه بود. ابراهیم علیه السلام کیسه‌ای خرما و ظرفی آب برای همسر و فرزندش گذاشت و آن‌ها را ترک کرد؛ زیرا الله متعال به او دستور داده بود که آن‌ها را آن‌جا بگذارد. همین‌که از آن‌ها جدا شد و حرکت کرد، هاجر رضی الله عنه خود را به او رساند و گفت: چگونه ما را تک و تنها رها می‌کنی؟ آیا الله به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: آری. هاجر پس از شنیدن پاسخ شوهرش، گفت: حال که الله چنین دستوری به تو داده است، پس خود، ما را تنها نمی‌گذارد. این، نشانه‌ی کمال ایمان هاجر است.

داستانش، مانند داستان مادر موسی بن عمران می‌باشد. فرعون بر بنی اسرائیل چیره شده بود و پسرانشان را می‌کُشت و زنانشان را زنده نگه می‌داشت و بدین‌سان

آنان را به خفت و خواری کشانده بود. گفته می‌شود: منجمان به فرعون گفته بودند: مردی از میان بنی اسرائیل ظهور خواهد کرد که هلاکت تو به دست اوست. از این رو فرعون دستور داد که نوزادان پسر را بکشند.

مادر موسی نگران پسرش بود. الله متعال به او وحی کرد؛ یعنی وحی الهام، نه وحی نبوت. آری؛ الله به او الهام کرد که موسی را در صندوقی چوبی بگذارد و در رودخانه رها کند. روشن است که انجام چنین کاری، برای یک مادر دشوار است؛ ولی مادر موسی، زنی باایمان بود و به وعده‌ی پروردگار اطمینان داشت. لذا به فرمان الله ﷻ عمل کرد و موسی را در صندوقی چوبی گذاشت و آن را در رودخانه رها نمود. سربازان فرعون، صندوق و پسر بچه‌ای را که در آن بود، دیدند و می‌خواستند او را بکشند. اما همسر فرعون، همین‌که این پسر بچه را دید، مهرش در دلش افتاد؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ

[القصص: ۹]

نَتَّخِذَهُ وُلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾

و همسر فرعون گفت: او (این نوزاد) روشنی چشم من و تو خواهد بود؛ او را نکشید؛ چه بسا به ما سودی برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و آنان (حقیقت را) نمی‌دانستند.

مادر موسی نگران شد و دلش تهي گردید؛ یعنی با وجود ایمانی که به الله داشت، دلش به دنبال فرزندش بود. الله ﷻ با قدرتش کاری کرد که این کودک، از هیچ زنی شیر نخورد؛ لذا هر دایه‌ای می‌آوردند، این بچه از او شیر نمی‌خورد. خواهر موسی به خواسته‌ی مادرش آمده بود تا ببیند کار موسی به کجا می‌رسد. وقتی دید مردم در جست‌وجوی دایه‌ای برای این بچه - موسی - هستند، گفت:

﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿۱۲﴾﴾

[القصص: ۱۲]

آیا خانواده‌ای را به شما نشان بدهم که او را سرپرستی می‌کنند و خیرخواهش هستند؟

بدین‌سان الله متعال، موسی را پیش از آن‌که از هیچ زنی شیر نخورد، به مادرش برگرداند و موسی فقط از مادرش شیر خورد؛ گرچه پیش‌تر مادرش او را به دریا انداخته بود!

به داستان ابراهیم علیه السلام و خانواده‌اش باز می‌گردیم؛ ابراهیم علیه السلام به هاجر رضی الله عنها فرمود: این، دستورِ الله متعال است. هاجر گفت: پس الله متعال، ما را به حال خود رها نخواهد کرد. لذا هاجر و فرزندش تک و تنها در میان کوه‌های مکه ماندند و هیچ انسانی آنجا نبود. هاجر از آب و خرمایی که با خود داشت، تغذیه می‌کرد و به فرزندش شیر می‌داد تا این‌که آب و خرما تمام شد و مادر، گرسنه گردید. روشن است که وقتی مادر شیرده، چیزی برای خوردن نداشته باشد، شیر هم ندارد. در نتیجه بچه، گرسنه شد و جیغ می‌زد.

الله در دل هاجر انداخت که بالای نزدیک‌ترین کوه برود تا بلکه کسی را ببیند یا صدایی بشنود. نزدیک‌ترین کوه به او، کوه «صفا» بود. همان‌طور که اینک نیز کوه صفا نزدیک‌ترین کوه به کعبه است. هاجر از صفا بالا رفت و گوش‌هایش را تیز کرد تا بلکه صدایی بشنود؛ اما کسی را ندید. آن‌گاه پایین آمد و به سوی نزدیک‌ترین کوه در آن سو رفت؛ یعنی به سوی کوه «مروه». از مروه بالا رفت و خوب گوش داد؛ اما صدایی نشنید و کسی را ندید. میان صفا و مروه، دره یا مجرای سیل بود؛ هاجر وقتی وارد دره یا فرورفتگی میان صفا و مروه می‌شد، پاهایش را به سرعت حرکت می‌کرد تا از فرزندش غافل نشود و او را ببیند. وی، این کار را هفت مرتبه انجام داد و چون هفت بار، کامل شد، صدایی شنید. گفت: اگر کمکی از تو ساخته است، به ما کمک کن. هاجر، فقط صدایی نشیده و چیزی احساس کرده بود. آری؛ جبرئیل علیه السلام به فرمان پروردگارش به زمین آمد و با پاشنه‌ی پا یا بالش به محلّ کنونی چشمه‌ی زمزم زد و از زمین آب جوشید. هاجر، از ترس این‌که شاید این آب گم شود، پیرامون چشمه سنگ چید. خود را از آب چشمه سیراب نمود؛ آبی که هم رفع تشنگی می‌کرد و هم رفع گرسنگی. او از این آب می‌نوشید و به فرزندش شیر می‌داد.

عده‌ای از قبیله‌ی «جرهم» در آن اطراف بودند؛ از دور، چشمشان به پرندگان افتاد که بالای چشمه‌ی زمزم پرواز می‌کردند. پرنده‌ها از فاصله‌ی دور دیده می‌شوند. گفتند: خبر نداشتیم و فکر نمی‌کردیم آنجا چشمه‌ای باشد و پرندگان را به سوی خود بکشد. وجود پرندگان، نشان‌گر اینست که آنجا آب وجود دارد. لذا به سوی پرندگان رفتند تا این‌که به آنجا رسیدند و این چشمه‌ی جوشان را دیدند. لذا

همان‌جا اتراق کردند و بدین‌سان هاجر رضی الله عنه از وحشت و تنهایی درآمد. اسماعیل رضی الله عنه بزرگ شد و از این قبیله زن گرفت.

پس از مدتی ابراهیم رضی الله عنه به مکه آمد و نزد هاجر و همسر اسماعیل رفت؛ از عروسیش درباره‌ی وضعیت زندگی آن‌ها پرسید. همسر اسماعیل، از وضعیت زندگیشان سخت نالید. ابراهیم رضی الله عنه به او فرمود: وقتی شوهرت آمد، به او بگو: چارچوب درب خانه‌اش را عوض کند. وقتی اسماعیل به خانه بازگشت، از همسرش پرسید: آیا کسی نزدتان آمد؟ پاسخ داد: آری، پیرمردی آمد که چنین و چنان بود. - یعنی ویژگی‌هایش را بیان کرد. - به من گفت: تو را سلام برسانم و به تو بگویم: چارچوب درب خانه‌ات را عوض کنی.

به‌راستی منظور ابراهیم رضی الله عنه از این سخن چه بود؟ منظورش این بود که اسماعیل رضی الله عنه این زن ناراض و شاکی را طلاق دهد. زیرا از شوهرش می‌نالید و همواره شکایت داشت که زندگی سختی دارند. اسماعیل رضی الله عنه فرمود: او پدرم بود و تو، همان چارچوب درب هستی که گفته است آن را عوض کنم. پس نزد خانواده‌ات برو.

سپس اسماعیل رضی الله عنه با زنی دیگر ازدواج کرد. پس از مدتی ابراهیم رضی الله عنه دوباره به مکه آمد و به خانه‌ی پسرش اسماعیل رفت. از همسر اسماعیل، درباره‌ی وضع زندگانی آن‌ها سؤال کرد. آن زن، یعنی عروسیش، پاسخ داد: ما، وضع خوبی داریم. ابراهیم رضی الله عنه به او گفت: از طرف من به شوهرت سلام برسان و به او بگو: آستانه‌ی درب خانه‌اش را محکم نگه دارد. و چون اسماعیل رضی الله عنه به خانه آمد، همسرش به او گفت: پیرمردی با این ویژگی‌ها به این‌جا آمد؛ تو را سلام رساند و گفت: آستانه‌ی درب خانه‌ات را محکم نگه دار. اسماعیل رضی الله عنه فرمود: او، پدرم بوده است و منظور از چارچوب یا آستانه‌ی درب، تو هستی. به من دستور داده که تو را نگه دارم.

خلاصه این‌که آب زمزم، آبی بابرکت و خجسته است: «طَعَامٌ طَعْمٌ وَشَفَاءٌ سَقِيمٌ»^(۱) یعنی: آب زمزم، خاصیت غذا را دارد و گرسنگی را برطرف می‌سازد و مایه‌ی شفا و

(۱) صحیح است: صحیح الجامع، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۴۳۵.

بهبودی بیماری‌هاست. هم‌چنین در حدیثی آمده است: «مَاءَ زَمْزَمٍ لِمَا شُرِبَ لَهُ»^(۱). یعنی: آب زمزم با هر هدفی که نوشیده شود، همان خاصیت را دارد. اگر آن را برای رفع تشنگی بنوشید، سیراب می‌شوید و اگر برای رفع گرسنگی بنوشید، سیر می‌گردید. حتی برخی از علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که اگر کسی، بیمار باشد و به قصد شفا از آب زمزم بنوشد، بهبود می‌یابد؛ هم‌چنین اگر کسی کم‌حافظه باشد و به قصد تقویت حافظ از آب زمزم بنوشد، حافظه‌اش تقویت می‌گردد. یعنی با هر هدفی که نوشیده شود، سودمند است؛ خلاصه این‌که آب زمزم، آبی خجسته و بابرکت می‌باشد.

چکیده‌ی بحث این‌که بهتر است انسان، نشسته آب بنوشد؛ گرچه نوشیدن در حالت ایستاده نیز جایز است. چنان‌که علی بن ابی‌طالب علیه السلام ایستاده آب نوشید و فرمود: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله را دیدم که ایستاده آب نوشید؛ همان‌گونه که شما مرا دیدید که ایستاده آب نوشیدم». این، نشان می‌دهد که آشامیدن آب و سایر نوشیدنی‌ها در حالت ایستاده، جایز است؛ گرچه بهتر است که انسان، نشسته آب بنوشد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر در مسجد، آب سردکن وجود داشته باشد و شخصی وارد مسجد شود و بخواهد آب بنوشد، بهتر است نشسته آب بنوشد یا ایستاده؟ زیرا اگر بنشیند، با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده که فرموده است: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسْ حَتَّى يُصَلِّيَ رُكْعَتَيْنِ»^(۲). یعنی: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد می‌شود، تا دو رکعت نماز نخوانده است، ننشیند». و اگر ایستاده، آب بنوشد، افضل را ترک کرده است؛ حال چه کند؟ می‌گوییم: در این حالت، بهتر است ایستاده آب بنوشد؛ زیرا نشستن پیش از این دو رکعت، از دیدگاه برخی از علما حرام است؛ حال آن‌که نوشیدن آب در حالت ایستاده، جایز می‌باشد. لذا ایستاده آب بنوشد و سپس دو رکعت تحیت‌المسجد را بخواند.

(۱) صحیح لثواهرده؛ صحیح الجامع، ش: ۵۵۰۲. حافظ، طرق و شواهد این روایت را به‌طور خاص ذکر کرده است.

(۲) بخاری، ش: (۴۴۴، ۱۱۶۷) و مسلم، ش: ۷۱۴ به نقل از ابوقتاده رضی الله عنه.

۱۱۵- باب: مستحب است که ساقی (آب‌دهنده)، پس از همه آب بنوشد

۷۷۷- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ» يَعْنِي: شَرْبًا. [ترمذی این حدیث را راویت کرده و گفته است: حدیث حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)
ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ساقی (آب‌دهنده‌ی) یک گروه، - در نوشیدن - آخرینشان است». [یعنی در پایان آب بنوشد.]

شرح

مؤلف رحمته الله بابی بدین عنوان گشوده است: «مستحب است که ساقی (آب‌دهنده)، پس از همه آب بنوشد». لذا کسی که به گروهی آب، چای و یا قهوه می‌دهد، خود آخر از همه می‌نوشد تا بدین‌سان دیگران را بر خود ترجیح دهد و اگر نوشیدنی، کم باشد، ساقی از سهم خود بگذرد. شکی نیست که این، فرمان‌برداری از رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ لذا اگر ساقی پس از پذیرایی از یک گروه، به آب یا نوشیدن میل نداشته باشد، ملزم نیست که حتماً آب بخورد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که ساقی با وجود میل و رغبت به آب و نوشیدنی، صبر می‌کند تا همه بنوشند و آن‌گاه خود می‌نوشد. و این، اشاره‌ای است به این‌که انسان، در خوردن و آشامیدن به برادرانش خدمت می‌کند. اگر میزبان یا صاحب‌خانه است، آب و غذا را پیش مهمانانش می‌گذارد؛ مانند ابراهیم علیه السلام که الله تعالی درباره‌اش می‌فرماید:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُوَّ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾﴾

[الذاریات: ۲۶، ۲۷]

سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برای مهمانانش گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد. و آن را نزدیکشان برد و گفت: مگر نمی‌خورید؟

لذا صاحب‌خانه آب و غذا را پیش مهمان می‌گذارد و خود، در پایان می‌خورد. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا بهتر با مهمانانش غذا بخورد یا برایشان آب و

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۵۸۸؛ صحیح الترمذی، ش: آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۵۴۴؛ این حدیث به صورت طولانی در صحیح مسلم، ش: ۶۸۱ آمده است.

غذا بیاورد و تنهایشان بگذارد تا خود مشغول خوردن شوند؟ این، به عادت و عُرف مردم بستگی دارد. اگر مهمانانش دوست داشتند که با آن‌ها سر سفره بنشینند، همین کار را بکند و اگر عادت مردم، این است که صاحب‌خانه با مهمانانش سر سفره ننشیند، پس به همین شکل عمل نماید. یعنی این امر، به عرف مردم برمی‌گردد. از این رو اگر عرف مردم در پذیرایی از مهمان، این است که با او سر سفره ننشینند و این را مهمان‌نوازی می‌دانند، به همین ترتیب عمل کنید و مهمان را آزاد بگذارید تا خود، هرچه دوست داشت، بخورد. مهم، این است که تعریف مردم از نحوه‌ی پذیرایی از مهمان چه باشد؛ لذا مطابق عُرف از مهمان پذیرایی می‌کنیم. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»^(۱) یعنی: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد». می‌بینیم که پیامبر ﷺ روش مهمان‌نوازی را بیان نفرمود؛ در نتیجه این موضوع به عُرف مردم بستگی دارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۷.

۱۱۶- باب: جایز بودن نوشیدن از همه‌ی ظروف پاک جز طلا و نقره، و جواز نوشیدن از نهر و امثال آن با دهان و بدون استفاده از ظرف و دست؛ و حرام بودن استفاده از ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و...

۷۷۸- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلَاةَ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ، وَبَقِيَ قَوْمٌ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ، فَصَعَرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ. قَالُوا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً. [متفقٌ عليه؛ این، روایت بخاری است.]^(۱)

وفي رواية له ولمسلم: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأَتَى بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ، فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ. قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّعِينِ إِلَى الثَّمَانِينَ.

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: وقت نماز فرا رسید؛ آن‌ها که خانه‌هایشان نزدیک بود، برای وضو به خانه‌هایشان رفتند و بقیه ماندند. در آن هنگام ظرفی سنگی برای رسول‌الله صلی الله علیه و آله آوردند که در آن مقداری آب بود. ظرف، کوچک‌تر از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در آن باز کند. با این حال، همه‌ی حاضران از آن وضو گرفتند. از انس رضی الله عنه پرسیدند: شما چند نفر بودید؟ پاسخ داد: بیش از هشتاد نفر.

در روایتی دیگر از بخاری و مسلم، آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله ظرفی آب خواست. ظرفِ پهن و کم‌عمقی برایش آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتانش را در آن قرار داد. انس رضی الله عنه می‌گوید: دیدم از میان انگشتانش آب می‌جوشید. کسانی را که با آن وضو گرفتند، هفتاد تا هشتاد نفر تخمین زد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۹۵، ۳۵۷۴)؛ صحیح مسلم، ش: ۲۲۷۹؛ روایت دیگر در صحیح بخاری، ش: ۲۰۰ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۷۹ آمده است.

۷۷۹- وعن عبد الله بن زيد رضی الله عنه قال: أَتَانَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَأَخْرَجَنَا لَهُ مَاءً فِي تَوْرٍ مِنْ صُفْرِ فَتَوَضَّأَ. [روایت بخاری] ^(۱)

ترجمه: عبدالله بن زید رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله نزدمان آمد؛ برایش در کاسه‌ای مسی آب بردیم که با آن وضو گرفت.

۷۸۰- وعن جابر رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَتَّةٍ وَإِلَّا كَرَعْنَا». [روایت بخاری] ^(۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله با یکی از یارانش نزد مردی از انصار رضی الله عنه رفت؛ فرمود: «اگر نزد تو آبی هست که دیشب در مشک بوده - و سرد شده است، بیاور تا بنوشیم - و گرنه، با دهانمان از جوی، آب می نوشیم».

۷۸۱- عن حذيفة رضی الله عنه قال: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله نَهَانَا عَنِ الْحَرِيرِ وَالذَّبْيَاجِ وَالشُّرْبِ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَقَالَ: «هِيَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَهِيَ لَكُمْ فِي الْآخِرَةِ». [متفق عليه] ^(۳)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله ما را از پوشیدن انواع ابریشم و دیبا و نیز نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع نمود و فرمود: «این‌ها، در دنیا از آن کفار است و در آخرت، مخصوص شما».

۷۸۲- وعن أم سلمة رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قال: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». [متفق عليه] ^(۴)

و فی روایة لمسلم: «إِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ فِي آيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ». و فی روایة له: «مَنْ شَرِبَ فِي إِنَاءٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَإِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارًا مِنْ جَهَنَّمَ». ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «کسی که در ظروف نقره بنوشد، آتش دوزخ را در شکم خود می ریزد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۹۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۶۱۳، ۵۶۲۱).

(۳) صحیح بخاری، ش: (۵۶۳۲، ۵۸۳۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۷.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۶۳۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۵.

و در روایتی از مسلم آمده است: «کسی که در ظروف نقره و طلا می خورد و می آشامد...».

و در روایتی دیگر از او آمده است: «کسی که در ظرف طلا یا نقره آب بنوشد، آتشی از دوزخ را در شکمش می ریزد».

شرح

مؤلف رحمته این باب را درباره‌ی حکم استفاده از ظروف گوناگون گشوده است. باید دانست اصل بر اینست که همه‌ی آفریده‌های الله در زمین، حلال‌اند؛ مگر آن‌چه که دلیلی بر حرام بودنش وجود داشته باشد. زیرا الله متعال می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹]

او، ذاتی‌ست که هر آن‌چه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

لذا همه‌ی حیوانات، میوه‌ها و گیاهان و سایر چیزهایی که در زمین هستند، برای ما جایزند؛ مگر آن‌چه که دلیلی شرعی بر حرام بودن آن وجود دارد. این، یک قاعده‌ی کلی‌ست که الله متعال در کتابش بیان فرموده است؛ لذا هرکس بگوید: فلان چیز حرام است، باید دلیلش را ذکر کند. مثلاً اگر کسی، بگوید: این، حیوان حرام است، به او می‌گوییم: دلیلت چیست؟ اگر بگوید: این ظرف، حرام است، از او می‌پرسیم: چرا و به کدامین دلیل؟ زیرا کسی که می‌گوید: فلان چیز حلال است، سخنش مبتنی بر اصلی می‌باشد که الله متعال در قرآن کریم بیان فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹]

او، ذاتی‌ست که هر آن‌چه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

و نیز فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ [الحاثیة: ۱۳]

و همه‌ی آن‌چه را که در آسمان‌ها و زمین است، از فضل خویش برای شما مسخر کرد.

این، یک اصل است. از این‌رو مؤلف رحمته این باب را با این عبارت گشوده است: «جایز بودن نوشیدن از همه‌ی ظروف...»؛ چه از جنس سنگ باشند و چه از چوب یا هر جنس دیگری جز طلا و نقره. زیرا خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره، جایز نیست. دلیلش حدیث حذیفه بن یمان و ام سلمه رضی الله عنهما می‌باشد. در حدیث

حدیثی ص تصریح شده است: پیامبر ص نیز از نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع نمود و فرمود: «این‌ها، در دنیا از آن کفار است و در آخرت، مخصوص شما». چنان‌که در حدیث ام سلمه ص نیز بدین نکته تصریح شده است.

کفار در آخرت، در آتش دوزخ هستند و آن‌گاه که از شدت تشنگی درخواست آب می‌کنند، آبی چون مس گذاخته به آنان می‌دهند. چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ

مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾ [الکھف: ۲۹]

و اگر در خواست آب کنند، آبی چون مس گذاخته به آنان داده می‌شود که چهره‌ها را می‌سوزاند. چه آشامیدنی بدی! و دوزخ جایگاه بسیار بدی‌ست.

وقتی این آب را به سوی دهانشان می‌برند، از حرارتش، چهره‌هایشان می‌سوزد. الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾﴾ [محمد: ۱۵]

آبی جوشان نوشانده می‌شوند که روده‌هایشان را پاره‌پاره می‌کند.

پناه بر الله! اما بینیم بهشتیان چه وضعی دارند؛ الله متعال ما را در جرگه‌ی اهل بهشت قرار دهد. می‌فرماید:

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْمُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتْمُهُ مِسْكَ فِي ذَلِكَ فَلَيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ

﴿٢٦﴾ [المطففين: ۲۵، ۲۶]

از شرابی ناب و مهرشده (و دست‌نخورده) به آنان می‌نوشانند. مهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آری؛ در ظرف‌هایی زرین و سیمین، از این‌ها پذیرایی می‌کنند؛ از این‌رو پیامبر ص از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره منع فرمود؛ زیرا این‌ها، ظروف بهشت است.

هم‌چنین از پوشیدن انواع ابریشم از جمله حریر و دیبا برای مردان، منع کرد؛ زیرا این‌ها لباس بهشتیان است. الله متعال پوشیدن حریر و دیگر لباس ابریشمی را برای زنان، جایز گردانیده است؛ چراکه بدین‌سان خود را برای شوهرانشان می‌آرایند و اگر مصلحت خودآرایی برای شوهران در کار نبود، پوشیدن حریر برای زنان نیز حرام می‌شد.

لذا اصل بر این است که جز ظروف طلا و نقره، سایر ظروف شیشه‌ای، سفالی، چوبی، سنگی و سایر ظروف از هر جنس و با هر قیمتی که باشند، جایزند؛ زیرا علتش بر خلاف پندار برخی از فقها، این نیست که در استفاده از ظروف قیمتی، تجمل و تکبر وجود دارد و ممکن است به دل‌شکستگی فقرا بینجامد. خیر؛ بلکه اگر این، دلیل حرام بودن ظروف طلا و نقره بود، در این صورت، خوردن و آشامیدن در هر ظرفی که باعث سرخوردگی و دل‌شکستگی فقرا می‌شد، حرام بود. رسول‌الله ﷺ خود علتش را بیان نموده و فرموده است: «زیرا این‌ها، در دنیا از آن کفار است و در آخرت، مخصوص شما». این، به‌طور خاص درباره‌ی طلا و نقره بیان شده است. لذا خوردن و آشامیدن در ظروف گران‌بها تر از طلا و نقره تا زمانی که به حد اسراف نرسیده است، جایز می‌باشد. اما خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره، جایز نیست. زیرا پیامبر ﷺ از این کار منع نموده و دلیلش را بیان فرموده است.

حدیث ام‌سلمه رضی الله عنها نشان‌گر این است که خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، جزو گناهان کبیره است؛ زیرا پیامبر ﷺ در این حدیث هشدار داده که هر کس این عمل را انجام دهد، آتش دوزخ را در شکمش شعله‌ور می‌سازد. در این حدیث آمده است: «إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ» که مفهومی ذکر شد. در زبان عربی به صدای بلیعدن یک چیز یا فرورفتن آن در گلو، «جرجر» می‌گویند. [چنان‌که به صدای گُرگُر آتش نیز «جرجر» گفته می‌شود.] لذا در می‌یابیم که خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، گناه کبیره است؛ زیرا درباره‌اش این وعید شدید وارد شده و هر گناهی که درباره‌اش وعیدی ذکر شده باشد، جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌آید.

علما ظروفی را که آب طلا و نقره داده می‌شوند، یعنی ظروف طلاوند و نقره‌اندود را مانند ظروفی می‌دانند که از طلا و نقره ساخته شده‌اند؛ لذا خوردن و نوشیدن در چنین ظروفی جایز نیست.

۳- کتاب: لباس

۱۱۷- باب: مستحب بودن لباس سفید، و جواز پوشیدن لباس سرخ، سبز، زرد و سیاه و نیز جایز بودن لباس پنبه و کتان، پشم، مو و دیگر الیاف پارچه‌ای جز حریر (ابریشم)

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَبْنَیْ ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاسًا یُورِی سَوْءَاتِكُمْ وَرِیْشًا ط وَلِبَاسٍ اَلتَّقْوٰی ذٰلِكَ خَیْرٌ ﴿۱۱۷﴾﴾

[الأعراف: ۲۶]

ای فرزندان آدم! لباسی برایتان فرو فرستادیم که شرمگاه‌هایتان را می‌پوشاند و نیز لباسی که مایه‌ی زینت شماست؛ و لباس تقوا بهتر است.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «کتاب لباس». این، بهترین ترتیب در طرح موضوع است؛ زیرا خوردن و آشامیدن، لباس باطن است و پوشاک، لباس ظاهر. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ لَكَ اَلْأَلْبَٰبَ اَلتَّجْوَعِ فِیْهَا وَلَا تَعْرٰی ﴿۱۱۸﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِیْهَا وَلَا تَضْحٰی ﴿۱۱۹﴾﴾

[طه: ۱۱۸، ۱۱۹]

بی‌گمان در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه. و در آن دچار تشنگی و آفتاب‌زدگی نمی‌گردد.

فرمود: «در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه». زیرا گرسنگی، برهنگی درونی یا خالی شدن شکم از غذاست. از این رو لاین پرسش برای برخی از مردم پیش می‌آید که چرا نفرمود: گرسنه و تشنه نمی‌شوی؟ یا نفرمود: برهنه و آفتاب‌زده نمی‌گردد؟ لذا اندکی دقت نظر در مفهومی که ذکر کردیم، بلاغت قرآن را نشان می‌دهد. ﴿اَلْأَلْبَٰبَ اَلتَّجْوَعِ فِیْهَا﴾، نفی برهنگی یا عاری شدن درون است و ﴿وَلَا تَعْرٰی﴾، نفی برهنگی ظاهری. هم‌چنین ﴿لَا تَظْمَؤُا﴾، نفی عطش و حرارت درون است؛ ﴿وَلَا

تَضَحَّى ﴿﴾ نفی آفتابزدگی یا آسیب دیدن از حرارتِ خورشید می‌باشد؛ یعنی نفی حرارتِ ظاهری. بدین سان به تناسبِ مفهومیِ واژه‌های این دو آیه پی می‌بریم. مؤلف رحمته نیز ابتدا آداب غذا خوردن را مطرح کرده و سپس آداب نوشیدن و آن‌گاه به موضوع لباس ظاهری و آداب آن پرداخته است؛ وی، این آیه را سرآغاز این بخش قرار داده که الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذٰلِكَ خَيْرٌ﴾

[الأعراف: ۲۶]

ای فرزندان آدم! لباسی برایتان فرو فرستادیم که شرمگاه‌هایتان را می‌پوشاند و نیز لباسی که مایه‌ی زینت شماست؛ و لباس تقوا بهتر است.

می‌بینیم که الله متعال در این آیه، دو نوع لباس را ذکر نموده است: لباس ظاهری و لباس باطنی؛ یا لباس قابلِ حس و لباس معنوی. هم‌چنین بیان فرمود که لباس ظاهری بر دو گونه است: لباس ضروری برای پوشیدن شرمگاه، و لباس شیک و زیبا که همان لباس زینت است.

الله متعال از حکمتش انسان‌ها را برای پوشاندن شرمگاه‌هایشان نیازمند پوشاک گردانیده است. انسان همان‌گونه که برای پوشاندن جسم خود به لباس نیاز دارد، نیازمند پوششی‌ست که عیوب معنوی‌اش، یعنی گناهان او را بپوشاند و این از حکمت الهی‌ست.

از این رو مشاهده می‌کنیم که بیش‌تر مخلوقات جز انسان‌ها، با مو، پشم، گُرک و پَر پوشیده شده‌اند؛ زیرا مانند انسان نیستند که به یادآوری بدی‌ها و عیوب معنوی خود نیاز داشته باشند و این، انسان‌ها هستند که به یادآوری عیب‌ها و گناهان خود نیازمندند. الله متعال، ما را از شرّ بدی‌ها و گناهان در پناه خویش قرار دهد.

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَتِكُمْ وَرِيشًا﴾ [الأعراف: ۲۶]

ای فرزندان آدم! لباسی برایتان فرو فرستادیم که شرمگاه‌هایتان را می‌پوشاند و نیز لباسی که مایه‌ی زینت شماست؛

لباس زینت، به لباسی گفته می‌شود که افزون بر نیاز انسان است و برای خودآرایی می‌پوشند. الله متعال در ادامه می‌فرماید: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذٰلِكَ خَيْرٌ﴾؛

یعنی: و لباس تقوا که همان لباس معنویست، از لباس ظاهری بهتر می‌باشد. فرقی نمی‌کند که لباس ظاهری، در حد ضرورت باشد یا لباس زینت و تجمل.

وقتی لباس تقوا از لباس ظاهری بهتر است، پس باید بیندیشیم که آیا به نظافت لباس ظاهری خود بیش‌تر اهمیت می‌دهیم یا به پاکیزگی لباس معنوی خویش. انسان همین‌که کوچک‌ترین لکه‌ای روی لباسش ببیند، آن را با آب و صابون و دیگر شوینده‌ها می‌شوید؛ اما بسیاری از مردم به لباس تقوا اهمیت نمی‌دهند که آیا تمیز است یا آلوده؟ در صورتی که الله عَلَيْهِ می‌فرماید: «و آن - یعنی لباس تقوا - بهتر است». این، اشاره‌ایست به این‌که توجه و عنایت به لباس تقوا باید بیش از توجه به لباس ظاهری باشد. زیرا لباس تقوا، مهم‌تر است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾؛ یعنی برای بیان برتری لباس تقوا، «اسم اشاره به دور» به کار برده است که این، نشان‌گر جایگاه والای این لباس می‌باشد. چنان‌که الله متعال برای بیان عظمت کتابش اسم اشاره به دور را آورده و فرموده است:

﴿الْم ۱﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

الف، لام، میم. در آن کتاب که راهنما و هدایت‌گر پرهیزگاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

نفرمود: «این کتاب»؛ این، اشاره‌ای به جایگاه والای قرآن کریم است. همان‌گونه که ﴿ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾، به اهمیت و جایگاه والای لباس تقوا اشاره دارد. لذا انسان باید به نظافت این لباس اهمیت دهد و تقوای الاهی پیشه کند و همواره در اندیشه‌ی گناهان و بدی‌هایش باشد. زیرا پاک کردن گناهان و بدی‌ها، از تمیز کردن لباس ظاهری، ساده‌تر است؛ تمیز کردن لباس ظاهری، به کار و زحمت، آماده کردن آب و شوینده، نیاز دارد، اما پاک کردن لکه‌ی گناه از وجود خود، آسان‌تر می‌باشد. الله عَلَيْهِ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾

[آل عمران: ۱۳۵]

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشان ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند.

یعنی با توبه و استغفار، همه‌ی گناهان گذشته‌ی انسان، محو می‌گردد. امید است که الله متعال به همه‌ی ما توفیق توبه عنایت کند و با لطف و بزرگواری خود، توبه‌ی ما را بپذیرد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَيبًا تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَسَرَيبًا تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ﴾ [النحل: ۸۱]

و - الله - لباس‌هایی برایتان فراهم نمود که شما را از گرما نگه می‌دارد و نیز لباس‌هایی برایتان پدید آورد که از شما در جنگ و نبرد شما محافظت می‌کند.

۷۸۳- وعن ابن عباس رضي الله عنهما أن رسول الله ﷺ قال: البسوا من ثيابكم البياض، فإنها من خير ثيابكم، وكفنوا فيها موتاكم». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لباس‌های سفیدتان را بپوشید؛ زیرا لباس سفید، بهترین لباس‌های شماست. و مردگان خود را در آن کفن کنید».

۷۸۴- وعن سمره رضی الله عنها قال: قال رسول الله ﷺ: «البسوا البياض، فإنها أظهر وأطيب، وكفنوا فيها موتاكم». [روایت نسائی و حاکم؛ حاکم، این حدیث را صحیح دانسته است.]^(۲)

ترجمه: سمره رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لباس سفید بپوشید که پاک‌تر و بهتر است و مردگان خود را در آن کفن کنید».

۷۸۵- وعن البراء رضی الله عنه قال: كان رسول الله ﷺ مربوعاً ولقد رأيته في حلة حمراء ما رأيت شيئاً قط أحسن منه. [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: براء رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ میانه‌قامت بود و من، او را در جامه‌ای سرخ‌رنگ دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۲۳۶؛ صحیح ابی داود، آل‌بانی رحمته الله، ش: ۳۴۲۶.

(۲) صحیح النسائی، آل‌بانی رحمته الله، ش: ۴۹۱۵.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۳۵۵۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۳۷؛ صحیح الجامع، ش: ۱۲۳۵.

شرح

مؤلف رحمته آیه‌ای دیگر ذکر کرده است؛ این آیه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ﴾ [النحل: ۸۱]

و - الله - لباس‌هایی برایتان فراهم نمود که شما را از گرما ننگه می‌دارد و نیز لباس‌هایی برایتان پدید آورد که از شما در جنگ و نبرد شما محافظت می‌کند.

در گذشته در جنگ و کارزار، لباس رزمی یا تن‌پوش آهنی می‌پوشیدند تا شمشیر، تیر و نیزه به آن‌ها اصابت نکند و آسیبی نبینند. تن‌پوش‌های رزمی، مجموعه‌ای به هم‌بافته‌ای از تعداد زیادی حلقه‌ی آهنی بود. چنان‌که الله تعالی روش ساخت آن را به داوود علیه السلام آموزش داد؛ الله تعالی در این باره می‌فرماید:

﴿أَنْ أَعْمَلَ سَلْبَعَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ﴾ [سبا: ۱۱]

- و به داوود آموزش دادیم - زره‌های فراخ بساز و در بافتن حلقه‌ها، اندازه ننگه دار.

﴿سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ﴾: «لباس‌هایی که شما را از گرما ننگه می‌دارد»؛ یعنی لباس‌های پنبه‌ای و امثال آن. شاید کسی بپرسد چرا به لباس‌های گرم اشاره نکرد که انسان را از سرما حفظ می‌کند؟ علما در پاسخش گفته‌اند: این مفهوم به صورت پوشیده یا محذوف در این آیه قابل برداشت است؛ از آن جهت تنها به گرما اشاره کرد که این سوره، مکی است و اهالی مکه با سرما سر و کار ندارند؛ لذا الله تعالی در بیان لطف و منت خویش بر اهالی مکه، به لباس‌هایی اشاره کرد که آن‌ها را از گرما حفظ می‌کند. هم‌چنین گفته شده که هیچ عبارت محذوفی در این آیه وجود ندارد و تن‌پوش‌های آهنی، انسان را از حرارت ناشی از اصابت تیر و شمشیر، حفظ می‌کند و لباس‌های نازک، محافظ انسان در برابر حرارت یا گرمای هواست. زیرا اگر انسان در هوای گرم و آفتابی، لباس نازکی نپوشد، آفتاب داغ او را می‌سوزاند و پوستش را خشک و سیاه می‌گرداند. لذا الله متعال به لطف خویش لباس‌هایی در اختیارمان گذاشته که ما را از گرما، ننگه می‌دارد.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابن‌عباس و حدیث سمره رضی الله عنهما را ذکر کرده است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در این دو حدیث به پوشیدن لباس سفید تشویق نموده و فرموده است: «لباس سفید، از بهترین لباس‌های شماست». «و مرده‌های خود را در آن کفن کنید».

آری؛ پیامبر ﷺ درست فرموده است. زیرا لباس سفید از نظر نور و روشنی، از سایر لباس‌ها بهتر است؛ هم‌چنین وقتی کوچک‌ترین آلودگی و لکه‌ای روی آن بیفتد، دیده می‌شود و انسان به شستن آن می‌پردازد. اما سایر لباس‌ها، چرک و لکه‌ی زیادی برمی‌دارند که دیده نمی‌شود؛ از این‌رو انسان در شستن آن‌ها درنگ می‌کند. تازه پس از شستن نیز معلوم نیست که آیا تمیز شده‌اند یا خیر؟ از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «لباس سفید، بهترین لباس‌های شماس است. و مردگان خود را در آن کفن کنید». این، شامل همه‌ی لباس‌ها از جمله پیراهن، شلوار و لنگ و امثال آن می‌شود. یعنی بهتر است همه‌ی پوشش یا لباس انسان، سفید باشد. البته پوشیدن لباس‌های رنگی ایرادی ندارد. به شرطی که جزو لباس‌های زنانه نباشد؛ یعنی لباس و رنگش مخصوص زنان نباشد که در این صورت، پوشیدن آن برای مرد، جایز نیست. زیرا پیامبر ﷺ مردانی را خود را شبیه زنان می‌سازند، نفرین کرده است. هم‌چنین لباس مرد، نباید یک‌دست، قرمز باشد. چون پیامبر ﷺ از پوشیدن لباس سرخ منع نموده است؛ البته در صورتی که یک‌پارچه قرمز باشد و اگر قرمز و سفید، باشد ایرادی ندارد.

در سومین حدیثی که مؤلف رحمته ذکر کرده، آمده است: پیامبر ﷺ جامه‌ای سرخ پوشیده بود؛ از جمع‌بندی این حدیث و حدیث نهی از پوشیدن لباس سرخ، بدین نتیجه می‌رسیم که اگر لباسی، یک‌پارچه قرمز باشد، پوشیدن آن ممنوع است و پوشیدن لباس سرخ و سفید، ایرادی ندارد.

۷۸۶- وعن أبي جحيفة وهب بن عبد الله رضي الله عنه قال: رأيت النبي صلى الله عليه وسلم بمكة وهو بالأبطح في قبة له حمراء من آدم فخرج بلال بوضوئه، فمن ناضج ونائل، فخرج النبي صلى الله عليه وسلم وعليه حلة حمراء، كأنني أنظر إلى بياض ساقيه، فتوضأ وأذن بلالاً، فجعلت أتبع فاه ههنا وههنا، يقول يميناً وشمالاً: حيّ على الصلاة، حيّ على الفلاح. ثم ركزت له عنزة، فتقدم فصل يمر بين يديه الكلب والحمار لا يمتنع. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوجحیفه، وهب بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ را در مکه دیدم که در وادی "ابطح" در خیمه‌ی سرخ‌رنگش بود. بلال رضي الله عنه آب وضوی پیامبر ﷺ را بیرون

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۸۷، ۶۳۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۰۳.

آورد. برخی از اصحاب به آب وضوی پیامبر ﷺ دست یافتند و برای تبرک بر خود مالیدند- و آنها که دست نیافتند، به آبی که دوستانشان گرفته بودند، دست می کشیدند. پیامبر ﷺ -ابتدای ظهر- در حالی که جامه‌ای سرخ‌رنگ پوشیده بود، بیرون آمد؛ گویا اینک به سفیدی ساق‌هایش نگاه می‌کنم. وضو گرفت و بلال ﷺ اذان گفت. من، سر و دهان بلال را دنبال می‌کردم که به این سو و آن سو حرکت می‌نمود؛ یعنی هنگام گفتن «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، صورتش را به راست و چپ می‌گرداند. چوب‌دستی - یا نیزه‌ای - برای پیامبر ﷺ - به عنوان ستره - در زمین فرو بردند. پیامبر ﷺ جلو رفت و شروع به نماز کرد؛ در حالی که سگ و الاغ از مقابلش - یعنی از آن سوی ستره - می‌گذشتند و منع نمی‌شدند.

۷۸۷- وعن أبي رُمثة رفاعَةَ التَّمِيمِيِّ ﷺ قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَوْبَانِ أَخْضَرَانِ. [روایت ابوداود و ترمذی با اسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: ابورمته، رفاعه‌ی تیمی ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ را دیدم، در حالی که دو لباس - یعنی ردا و ازاری - سبز پوشیده بود.

۷۸۸- وعن جابرٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سُودَاءُ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: جابر ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ای سیاه بر سرش بود.

شرح

مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که ابوجحیفه، وهب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در مکه دیدم که در وادی "ابطح" در خیمه‌ی سرخ‌رنگش بود». این دیدار در سال دهم هجری در حج وداع روی داد که پیامبر ﷺ برای حج به مکه رفته بود. ایشان، روز یکشنبه هنگام چاشت، در چهارمین روز ذی‌الحجه وارد مکه شد، به مسجدالحرام رفت، طواف نمود و سعی صفا و مروه را انجام داد و سپس به

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته، ش: ۳۴۳۰.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۳۵۸.

ابطح رفت و تا روز هشتم ذی‌الحجه آن‌جا ماند و این مدت را در خیمه‌ای که ذکر شد، سپری نمود.

وهب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که جامه‌ای سرخ‌رنگ پوشیده بود، بیرون آمد؛ و خروجش در ابتدای ظهر بود. لباس پیامبر صلی الله علیه و آله یک‌پارچه سرخ نبود؛ بلکه نقش و نگارش سرخ بود. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خود از پوشیدن لباسی که یک‌دست سرخ باشد، منع نموده است. بلال رضی الله عنه باقی‌مانده‌ی آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آورد. اصحاب آمدند تا از آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک بجویند که به برخی، آب فراوانی رسید و به عده‌ای هم آب اندکی. پیامبر صلی الله علیه و آله از خیمه‌اش بیرون آمد. وهب رضی الله عنه می‌گوید: «گویا اینک به سفیدی ساق‌هایش نگاه می‌کنم». بلال رضی الله عنه اذان گفت. و آن‌گاه عصایی مانند نیزه که انتهایش پیکانی آهنی بود، در زمین نصب کردند تا ستره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله معمولاً این چوب‌دستی را در سفر با خود داشت و هنگام نماز به عنوان ستره استفاده می‌کرد. لذا چه خوب است که انسان در سفر چنین چیزی با خود داشته باشد و از آن به عنوان ستره استفاده نماید.

وهب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله جلو شد؛ دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر را به‌جا آورد. این، نشان می‌دهد که انسان در سفر می‌تواند میان نمازها جمع کند؛ یعنی نماز ظهر و عصر و نیز نماز مغرب و عشاء را با هم بخواند؛ گرچه در جایی اتراق کرده باشد. البته افضل، این است که بدون ضرورت، جمع نکند. یعنی اگر کسی، در مسیر مسافرت و در حال حرکت باشد، میان نماز با تقدیم یا تأخیر، جمع می‌کند؛ اما برای کسی که در جایی اتراق کرده، بهتر است میان نمازها جمع نکند.^(۱)

سپس وهب بن عبدالله رضی الله عنه چگونگی اذان گفتن بلال رضی الله عنه را بیان کرده است؛ می‌گوید: «من، سر و دهان بلال را دنبال می‌کردم که به این سو و آن سو حرکت می‌نمود؛ یعنی هنگام گفتن «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، صورتش را به راست و چپ می‌گرداند».

(۱) این، اجتهاد و دیدگاه فقهی شارح رحمته الله علیه می‌باشد؛ و گرنه افضل، همان عملی است که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام

علما اختلاف نظر دارند که آیا مؤذن بار نخست که «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» می گوید به راست نگاه کند و بار دوم به چپ و نیز هنگام گفتن «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» در مرتبه‌ی اول، صورتش به راست بگرداند و مرتبه‌ی دوم به سمت چپ، یا هنگام گفتن «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» در هر دو بار به راست نگاه کند و هنگام گفتن «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» به چپ؟ می‌گوییم: به هر دو روش می‌تواند عمل کند و به هر یک از روش‌های یادشده اذان بگوید، ایرادی ندارد.

مؤلف رحمته سپس دو حدیث ذکر کرده که در یکی از آن‌ها آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله لباس سبز پوشیده بود و دیگری، این که پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه‌ای سیاه بر سر داشت. لذا در می‌یابیم که پوشیدن لباس سبز و لباس سیاه، جایز است.

۷۸۹- وعن أبي سعيد عمرو بن حُرَيْثٍ رضی الله عنه قال: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ قَدْ أَرَحَى طَرْفِيهَا بَيْنَ كَتْفَيْهِ. [روایت مسلم]^(۱)

و فِي رِوَايَةٍ لَهٗ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَطَبَ النَّاسَ، وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ.

ترجمه: ابوسعید، عمرو بن حُرَيْث رضی الله عنه می‌گوید: گویا اینک به رسول‌الله صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنم که عمامه‌ای سیاه بر سر دارد و یک سر آن را در میان دو شانه‌ی خود، انداخته و آویزان کرده است.

و در روایتی دیگر از او آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد و عمامه‌ای سیاه بر سرش بود.

۷۹۰- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كَفَّنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بَيْضَ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهَا فَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله در سه تکه پارچه‌ی سَحُولِيَّة - منسوب به روستای سحول در یمن - کفن گردید و پیراهن و عمامه‌ای در کفنش، وجود نداشت.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۵۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۶۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴۱.

۷۹۱- وعنها قالت: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ.
[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله صبح یکی از روزها در حالی از خانه بیرون رفت که پیراهنی از موی سیاه، منقوش به کاروان شتر بر تن داشت.

۷۹۲- وعن الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي مَسِيرٍ، فَقَالَ لِي: «أَمَعَكَ مَاءٌ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَنَزَلَ عَن رَاحِلَتِهِ فَمَشَى حَتَّى تَوَارَى فِي سَوَادِ اللَّيْلِ ثُمَّ جَاءَ فَأَفْرَعْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْإِدَاوَةِ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ صُوفٍ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُخْرِجَ ذِرَاعِيهِ مِنْهَا حَتَّى أَخْرَجَهُمَا مِنْ أَسْفَلِ الْجُبَّةِ، فَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ ثُمَّ أَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ حُقْفِيهِ، فَقَالَ: «دَعُوهمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»؛ وَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. [متفق عليه]^(۲)
وفي رواية: وعليه جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ صَبِيغَةُ الْكُمَيْنِ.
وفي رواية: أَنَّ هَذِهِ الْقِصَّةَ كَانَتْ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ.

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: شبی در راهی با رسول الله صلی الله علیه و آله بودم؛ به من فرمود: «آیا با تو آب هست؟» عرض کردم: بله. آن گاه از شترش پایین آمد و پیاده رفت تا این که در تاریکی شب، ناپدید شد؛ سپس بازگشت و من، از ظرف آب روی دستش آب ریختم. صورتش را شست. جُبه (لباسی) پشمین بر تن داشت. نتوانست دو ساعد خود را از آن بیرون بیاورد؛ لذا دستانش را از زیر جبه بیرون آورد و آن‌ها را شُست و سَرَش را مسح کشید. می‌خواستم موزه‌ها (جوراب‌هایش) را بیرون بیاورم؛ فرمود: «آن‌ها را بیرون نیاور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام». سپس بر موزه‌هایش مسح کشید.

در روایتی آمده است: جُبه‌ای شامی بر تن داشت که آستین‌هایش تنگ بود.
و در روایتی دیگر آمده است: این داستان در غزوه‌ی تبوک روی داده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۹۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴.

شرح

احادیثی که مؤلف رحمته در کتاب لباس ذکر کرده، نشان می‌دهد که انسان هر لباسی با هر رنگی بپوشد، جایز است؛ سفید، سیاه، سبز، زرد، و قرمز، جز قرمزِ خالص یا لباسی که یک پارچه سرخ باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از پوشیدن آن منع کرده است. لذا نباید لباسی به رنگ قرمز خالص بپوشد، مگر این که آمیخته به رنگی دیگر باشد. در حدیث عمرو بن حُرَیث آمده است که وی، پیامبر صلی الله علیه و آله را در عمامه‌ای سیاه دیده است؛ پیش‌تر روایتی بدین مضمون گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ای سیاه بر سرش بود. و این، نشان می‌دهد که پوشیدن عمامه و لباس سیاه جایز است.

این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر جواز گذاشتن عمامه بر سر می‌باشد. البته بهتر است که عمامه، دنباله داشته باشد؛ یعنی یک سوی آن، همانند عمامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله آویزان باشد. عمامه‌ای که یک سوی آن آویزان نیست، «دستار» نامیده می‌شود و هر دو، جایز است؛ هم‌چنین بنا بر قول راجح، مسح کشیدن بر هر دو به‌جای مسح سر، جایز می‌باشد.

در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است: «رسول الله صلی الله علیه و آله در سه تکه پارچه‌ی سَحُولی - منسوب به روستای سحول در یمن - کفن گردید و پیراهن و عمامه‌ای در کفنش، وجود نداشت». این جاست که درمی‌یابیم، بهتر است مُرده را در سه تکه پارچه‌ی سفید کفن کنند. این در صورتی‌ست که امکانش وجود دارد و گرنه، مرده را می‌توان در پارچه‌ای با هر رنگی جز قرمزِ خالص کفن کرد. همان‌گونه که زنده‌ها به هر رنگی - جز سرخ یک‌دست - می‌توانند لباس بپوشند.

حدیث عایشه رضی الله عنها نشان می‌دهد که در کفن مُرده، پیراهن و عمامه وجود ندارد. بلکه سه تکه پارچه روی هم می‌گذارند و آن‌گاه مرده را روی آن قرار داده، پارچه‌ها را به ترتیب به دور او می‌پیچند و از قسمت سر و پاهایش، تا کرده، آن را می‌بندند و پس از این که مُرده را در قبر گذاشتند، بندهایی را که به دَوْر کفن بسته‌اند، باز می‌کنند. علما گفته‌اند: علتش این‌ست که مُرده، باد می‌کند و اگر بندها را باز نکنند، شاید بترکد.

در حدیث مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی "تبوک" از شترش پایین آمد و ظرف آب را گرفت و پیاده رفت تا این‌که در تاریکی شب، ناپدید شد؛ زیرا شرم پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بیش‌تر بود و دوست نداشت کسی، او را در حالی که برای قضای حاجت نشسته است، ببیند؛ اگرچه عورتش نمایان نباشد.

این، از کمال ادب است که انسان دور از چشم دیگران، قضای حاجت کند تا کسی، او و شرمگاهش را نبیند. زیرا پوشاندن عورت واجب است و برهنه کردن آن در برابر مردم، جایز نیست. البته بهتر و افضل این‌ست که کسی، انسان را در حال قضای حاجت نبیند؛ گرچه عورتش دیده نشود. این، روش پیامبر صلی الله علیه و آله است. به‌راستی روش پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین و کامل‌ترین روش می‌باشد. سپس رسول‌الله صلی الله علیه و آله بازگشت و می‌خواست وضو بگیرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در تبوک، یعنی در نزدیکی "شام" به‌سر می‌برد که هوایش سرد است. از این‌رو جُبه (لباسی) پشمین بر تن داشت و چون آستین‌هایش تنگ بود، نتوانست دو ساعد خود را از آن بیرون بیاورد؛ لذا دستانش را از زیر جبه بیرون آورد و آن‌ها را شُست و سرش را مسح کشید. وقتی می‌خواست پاهایش را بشوید، مغیره رضی الله عنه دستان خود را دراز کرد تا جوراب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون بیاورد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را از زیر جبه بیرون آورده و شسته بود؛ از این‌رو مغیره رضی الله عنه گمان می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد پاهایش را نیز از جوراب بیرون بیاورد و بشوید. اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آن‌ها را بیرون نیاور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام». سپس بر موزه‌ها- جوراب‌های چرمی‌اش- مسح کشید.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌شود؛ از جمله این‌که:

پیامبر صلی الله علیه و آله مانند سایر انسان‌ها احساس گرما و سرما می‌کرد و از پیشامدهای طبیعی متأثر می‌شد. باری معاویه رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله را در حالی دید که دگمه‌های پیراهنش را باز کرده بود؛ الله بهتر می‌داند، ولی گویا از شدت گرما دگمه‌هایش را باز کرده بود. لذا معاویه رضی الله عنه این را سنت می‌دانست. البته باز کردن دگمه به‌طور مطلق، سنت نیست؛ مگر این‌که هوا گرم باشد و انسان برای راحت کردن جسم خود، این کار را انجام دهد. لذا ایرادی ندارد که انسان، در هوای گرم دگمه‌های بالای پیراهنش را باز کند و این، سنت است؛ اما باز کردن دگمه‌ها بدون سبب، سنت نیست. زیرا اگر سنت بود،

پس قرار دادن دگمه در لباس، بیهوده می‌باشد. در صورتی که هیچ چیز بیهوده‌ای در دین اسلام وجود ندارد و اسلام، سراسر جدی‌ست.

از این حدیث درمی‌یابیم نه تنها ایرادی ندارد که انسان از خودش در برابر گرما و سرما محافظت کند؛ بلکه بهتر و افضل می‌باشد که از خودش در برابر گرما و سرما و هر چیز آزاردهنده‌ای محافظت نماید. زیرا این، به معنای توجه و رسیدگی به خویشتن و رعایت حق نفس است. علامه ابوالعباس حرانی رحمته، خوردن چیزی را که مایه‌ی اذیت و آزار انسان است، حرام می‌داند. یعنی اگر می‌خواستید غذا بخورید و نگران بودید که باعث اذیت شما می‌شود، چه به علت پُرخوری و زیان‌های ناشی از آن باشد و چه بدان سبب که از نوبت قبلی، زمان زیادی نگذشته، در این صورت، خوردن غذا بر شما حرام است؛ زیرا توجه به سلامت جسم و رعایت حقوق آن بر انسان، واجب است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، اینست که در وضو مسح کشیدن بر هیچ حایلی جز جوراب و عمامه درست نیست. لذا اگر انسان، لباسی بر تن داشت که آستین‌هایش تنگ بود، نمی‌تواند همان‌گونه که بر موزه (جوراب) مسح می‌کشد، به‌جای شستن دستانش بر روی آستین مسح کند. این، جایز نیست و باید دستانش را بیرون بیاورد و بشوید. اگرچه در آوردن دستان، مشکل باشد. زیرا شستن دست‌ها در وضو فرض است و هیچ دلیلی بر جواز مسح آن‌ها از روی آستین وجود ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى

[المائدة: ۶]

الْمَرَافِقِ﴾

ای مؤمنان! هنگامی که می‌خواستید به نماز بایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشوید.

از این حدیث به جهل و ناآگاهی آن دسته از مردم پی می‌بریم که گمان می‌کنند لاکِ دست، مانند موزه (جوراب) است. به‌پندار این‌ها اگر زن، وضو داشته باشد و ناخن‌هایش را لاک بزند، به مدت یک شبانه‌روز می‌تواند بر روی آن‌ها مسح کند. این، اشتباه است. بلکه زن باید هنگام وضو، لاکِ ناخن‌هایش را پاک نماید تا آب به ناخن‌ها و اطرافِ انگشتانش برسد.

یکی از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که به خدمت گرفتن انسان‌های آزاد جایز می‌باشد؛ زیرا مغیره رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت می‌کرد. البته شکی نیست که خدمت کردن به پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار بزرگی است و هر کسی به خدمت کردن به پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار می‌کند. برخی از انسان‌های آزاد مانند عبدالله بن مسعود، انس بن مالک و مغیره بن شعبه رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت می‌کردند.

این حدیث نشان می‌دهد که کمک کردن به کسی که وضو می‌گیرد، جایز است؛ یعنی ریختن آب روی دستانش یا نزدیک کردن ظرف وضو به او و امثال آن ایرادی ندارد. حتی اگر خود، قادر به شستن اعضای وضو نباشد، مثلاً دستش شکسته یا فلج باشد، شما اعضای وضویش را بشوید.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که وقتی انسان در حالت وضو موزه یا جوراب پوشیده است، برای وضوی مجدد می‌تواند روی آن‌ها مسح کند و مسح کشیدن بهتر از درآوردن جوراب‌ها و شستن پاهاست. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به مغیره رضی الله عنه فرمود: «آن‌ها را بیرون نیاور؛ چون من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام». سپس بر موزه‌هایش مسح کشید.

برخی از علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که مسح بر جوراب‌ها به یک‌باره انجام می‌شود؛ یعنی به‌طور هم‌زمان با دست راست بر روی پای راست و با دست چپ بر روی پای چپ مسح می‌کشیم. زیرا مغیره رضی الله عنه ذکر نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا پای راستش را - که در موزه بود- مسح کرد و سپس پای چپش را. از این رو برخی از علما چنین برداشت کرده‌اند که مسح بر هر دو موزه یا هر دو پا، هم‌زمان بوده است. البته به هر دو روش می‌توان عمل کرد. یعنی اگر در حالت وضو و طهارت، جوراب پوشیده ایم، برای وضوی دوباره، می‌توانیم هر دو پا را که در جوراب است، هم‌زمان مسح کنیم یا ابتدا پای راست را مسح نماییم و سپس پای چپ را. زیرا مسح، جای‌گزین شستن شده است و ترتیب شستن پا از راست به چپ می‌باشد.

این حدیث نشان‌گر این است که مسح بر جوراب یا موزه، زمانی درست است که انسان، آن‌ها را در حالت طهارت و وضو بپوشد و اگر بی‌وضو باشد و جوراب بپوشد، هنگام وضو بر او واجب است که جوراب‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید.

۱۱۸- استحباب پوشیدن پیراهن

۷۹۳- عن أم سلمة رضي الله عنها قالت: كان أحب الثياب إلى رسول الله ﷺ القميص.

[روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: دوست داشتنی ترین لباس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پیراهن

بود.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۶۲۵؛ و صحیح أبی داود، آل بانی رحمته، ش: ۳۳۹۶.

۱۱۹- باب: اندازه‌ی طول پیراهن، آستین، شلوار و دنباله‌ی
عمامه؛ و بلند کردن هر یک از این‌ها از روی تکبر، حرام است و
اگر از روی تکبر نباشد، مکروه (نایسند)

۷۹۴- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيَّةِ رضي الله عنها قَالَتْ: كَانَ كُمُّ قَمِيصِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَى الرُّضْغِ. [ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۱)
ترجمه: اسماء انصاری دختر یزید رضي الله عنها می‌گوید: آستین پیراهن پیامبر صلى الله عليه وسلم تا مچ دست بود.

۷۹۵- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ إِزَارِي يَسْتَرْخِي إِلَّا أَنْ أَتَعَاهَدَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّكَ لَسْتَ مِمَّنْ يَفْعَلُهُ خِيَلَاءَ». [روایت بخاری؛ مسلم نیز بخشی از آن را روایت کرده است.]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرکس، از روی تکبر، لباسش را بر زمین بکشانند، الله روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد». ابوبکر رضي الله عنه گفت: ای رسول‌خدا! یک طرف لباسم پایین می‌افتد مگر این‌که مواظبش باشم. رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام می‌دهند».

۷۹۶- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطْرًا». [متفقٌ عليه]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشانند، نظر رحمت نمی‌کند».

(۱) ضعیف است؛ رک: السلسلة الضعيفة، ش: ۲۴۵۸؛ ضعیف ابی‌داود، ش: ۱۷۰۰؛ و مختصر الشماائل، ش: ۴۷؛ همه‌ی این کتاب‌ها از آلبانی‌ست. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۵۲۴ گذشت.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۶۶۵، ۵۷۸۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۵.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۷۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۷. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۲۱

گذشت. (مترجم)]

۷۹۷- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فِي النَّارِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پایین تر از دو قوزک پای کسی که اسبال ازار می کند،^(۲) در آتش دوزخ خواهد بود».

۷۹۸- وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». قَالَ: فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ أَبُو ذَرٍّ: خَابُوا وَخَسِرُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْمُسْبِلُ، وَالْمَتَّانُ وَالْمُنْفِقُ سَلَعَتْهُ بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، به آنان نظر نمی کند، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر رضی الله عنه گفت: چقدر بدبخت و زیان کارند! ای رسول خدا! اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبال ازار می کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین تر از دو قوزک پایش قرار می دهد] کسی که - در برابر نیکی اش بر دیگران - منت می گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش می رساند».

۷۹۹- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْإِسْبَالُ فِي الْإِزَارِ وَالْقَمِيصِ وَالْعِمَامَةِ، مَنْ جَرَّ شَيْئًا حَيْلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت ابوداود و نسائی با اسناد صحیح]^(۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسبال، [یعنی بلند کردن نامشروع لباس] در سه چیز است: لنگ (شلوار)، پیراهن و عمامه؛ هرکس، چیزی از لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد، الله روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۸۷.

(۲) اسبال ازار، یعنی بلند بودن شلوار به گونه‌ای که دو قوزک پا را بپوشاند.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۰۶.

(۴) صحیح الجامع، ش: ۲۷۷۰؛ و صحیح ابی داود، آلبنی رضی الله عنه، ش: ۳۴۵۰.

شرح

در حدیثی که نووی رحمته در کتاب لباس ذکر کرده، آمده است: «دوست‌داشتنی‌ترین لباس نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله پیراهن بود». زیرا پیراهن، بهتر از ردا و ازار (لنگ)، بدن را می‌پوشاند. مردم در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله گاه با لنگ و پارچه‌ای که به دور خود می‌پیچیدند، خود را می‌پوشاندند و گاه پیراهن می‌پوشیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهن را که برای پوشش بدن بهتر و مناسب‌تر بود، بیش‌تر دوست داشت. چون پیراهن، لباسی یک‌پارچه است که انسان آن را به یک باره می‌پوشد و مانند ردا (بالاپوش) و ازار (لنگ) نیست که انسان ناگزیر باشد، ابتدا بالاپوش را به دور خود بیچد و سپس لنگ را. البته اگر در مناطقی زندگی می‌کنید که پوشیدن ردا و ازار (لنگ) رواج دارد، اشکالی ندارد که از چنین پوششی استفاده نمایید.^(۱) مهم این است که پوشش شما بر خلاف لباس‌های مرسوم و شرعی مردم یا اهالی محل سکونت شما نباشد. زیرا به چنین لباسی، لباس شهرت گفته می‌شود که انسان را انگشت‌نما می‌گرداند و پیامبر صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباس شهرت، منع کرده است.

این حدیث نشان‌گر این است که اندازه‌ی آستین، تا مچ دست می‌باشد. چنان‌که آستین پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله تا مچ دست بود.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابن‌عمر و حدیث ابوهریره رضی الله عنه را درباره‌ی اسبال ازار (بلند کردن لباس) ذکر کرده است؛ بلند کردن لباس، به دو شکل است:

یکم: این‌که کسی، لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشانند.

دوم لباسش را بدون این‌که قصد تکبر داشته باشد، پایین‌تر از قوزک پایش قرار

دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای موردِ نخست چهار مجازات را ذکر کرده است: «الله، روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، او را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهد داشت». چهار مجازات برای کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشانند.

(۱) استفاده از لنگ برای پوشش، هم‌چنان در پاره‌ای از مناطق جنوب ایران مرسوم است. [مترجم]

ابوبکر رضی الله عنه پس از شنیدن این حدیث عرض کرد: «ای رسول خدا! یک طرف لباسم پایین می‌افتد مگر این‌که مواظبش باشم». یعنی آیا این هشدار مرا در برمی‌گیرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام می‌دهند». بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه گواهی داد که او از این گناه، پاک است و این مجازات، کسی را در برمی‌گیرد که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشانند.

مجازاتِ کسی که این عمل را از روی تکبر انجام نمی‌دهد، سبک‌تر است؛ چنان‌که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پایین‌تر از دو قوزکِ پای کسی که اسب‌ال‌آزار می‌کند، در آتش دوزخ خواهد بود». در این حدیث، تنها یک مجازات را ذکر کرده است. این مجازات، همه‌ی بدن را در بر نمی‌گیرد؛ بلکه فقط همان عضوی مجازات می‌گردد که این گناه دربارهِ آن انجام شده است؛ یعنی پایین‌تر از قوزک پا. لذا اگر انسان، لباس یا شلوارش را پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد، این قسمت از بدنش در آتش دوزخ خواهد سوخت و آتش، همه‌ی بدنش را در بر نخواهد گرفت. به عبارت دیگر به همان اندازه که لباسش را پایین‌تر از قوزک قرار داده است، با آتش دوزخ، داغ می‌گردد. و این تعجب ندارد که فقط بخشی از بدن عذاب شود؛ زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از یارانش را دید که با عجله وضو گرفته‌اند و پشت پای آن‌ها خشک مانده است، فرمود: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»^(۱) یعنی: پشت پای کسانی که هنگام وضو گرفتن عجله می‌کنند و آن را خوب نمی‌شویند، در معرض عذاب دوزخ است.

این جاست که درمی‌یابیم سخن نووی رحمته الله علیه ضعیف می‌باشد که اسب‌ال‌آزار از روی تکبر را حرام و بدون تکبر را مکروه دانسته است. صحیح، این است که اسب‌ال‌آزار، چه از روی تکبر باشد و چه بدون تکبر، حرام است و جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌آید؛ زیرا هر گناهی که مجازات ویژه‌ای برای آن بیان شده، گناه کبیره می‌باشد و برای این عمل، مجازات ویژه‌ای بیان شده است. برای کسی که بدون تکبر لباسش را پایین‌تر از

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰، ۹۶، ۱۶۳)؛ و مسلم، ش: ۲۴۱ به‌نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه. این حدیث شواهد دیگری نیز در «صحیحین» دارد.

قوزک پا قرار دهد، مجازات آتش ذکر گردیده و برای کسی که از روی تکبر این عمل را انجام می‌دهد، چهار عقوبت بیان شده است: «الله، روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، او را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهد داشت».

آن‌گاه مؤلف رحمته حدیث ابوذر رضی الله عنه را آورده است؛ ابوذر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار کرد». زیرا وقتی یک موضوع به‌طور کلی ذکر شود و آن‌گاه تکرار گردد، شنونده با رغبت و توجه بیش‌تری منتظر می‌ماند تا آن مسأله را با شرح و توضیح بیش‌تری برای او بیان کنند. یعنی مشتاق می‌شود که جزئیات آن موضوع را دریابد. ابوذر رضی الله عنه گفت: ای رسول‌خدا! این‌ها که این‌همه بدبخت و زیان‌کارند، چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبال ازار می‌کند، کسی که - در برابر نیکی‌اش به دیگران - منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش می‌رساند».

یکم: «کسی که اسبال ازار می‌کند»؛ یعنی کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین می‌کشد.

دوم: «کسی که در برابر نیکی‌اش به دیگران، منت می‌گذارد»؛ یعنی وقتی به کسی نیکی می‌کند، بر سرش منت نهاده، به او می‌گوید: من برای تو چنین و چنان کردم. منت گذاشتن بر دیگران جزو گناهان کبیره است؛ زیرا درباره‌اش این وعید وارد شده که اجر و پاداش انسان را از میان می‌برد. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ [البقرة: ۲۶۴]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش‌هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

سوم: «کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش می‌رساند»؛ یعنی همواره سوگند می‌خورد تا قیمت کالایش را بالا ببرد. می‌گوید: «به‌خدا قسم این را ده هزار تومان خریده‌ام»، در صورتی که فقط به هفت هزار تومان خریده است! بدین‌سان سوگند دروغ یاد می‌کند. چنین کسی، سزاوار چهار مجازات یادشده است: الله، روز

قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، او را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهد داشت. [پناه بر الله.]

۸۰۰- وعن أبي جُرَيِّ جَابِرِ بْنِ سُلَيْمٍ رضي الله عنه قال: رَأَيْتُ رَجُلًا يَصْدُرُ النَّاسُ عَنْ رَأْيِهِ لَا يَقُولُ شَيْئًا إِلَّا صَدَرُوا عَنْهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. قُلْتُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَرَّتَيْنِ قَالَ: «لَا تَقُلْ عَلَيْكَ السَّلَامُ، عَلَيْكَ السَّلَامُ تَحِيَّةُ الْمُؤْتَى؛ قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ الَّذِي إِذَا أَصَابَكَ ضَرٌّ فَدَعَوْتَهُ كَشَفَهُ عَنْكَ، وَإِذَا أَصَابَكَ عَامٌ سَنَةِ فَدَعَوْتَهُ أَنْبَتَهَا لَكَ، وَإِذَا كُنْتَ بِأَرْضٍ قَفِرَ أَوْ فَلَآةٍ، فَضَلَّتْ رَاحِلَتُكَ، فَدَعَوْتَهُ رَدَّهَا عَلَيْكَ». قَالَ: قُلْتُ: اعْهَدْ إِلَيَّ. قَالَ: «لَا تَسْبِنَ أَحَدًا». قَالَ: فَمَا سَبَبَتْ بَعْدَهُ حُرًّا، وَلَا عَبْدًا، وَلَا بَعِيرًا، وَلَا شَاةً؛ «وَلَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَأَنْ تُكَلِّمَ أَخَاكَ وَأَنْتَ مُنْبَسِطٌ إِلَيْهِ وَجْهَكَ، إِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْمَعْرُوفِ. وَارْفَعْ إِزَارَكَ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، فَإِنْ أَيْتَ فِإِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَإِيَّاكَ وَإِسْبَالَ الْإِزَارِ فَإِنَّهَا مِنَ الْمَخِيلَةِ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمَخِيلَةَ، وَإِنْ أَمْرٌ شَتَمَكَ وَعَيْرَكَ بِمَا يَعْلَمُ فِيكَ فَلَا تُعَيِّرُهُ بِمَا تَعْلَمُ فِيهِ، فَإِنَّمَا وَبَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ». [روایت ابوداود و ترمذی با اسناد صحیح؛ ترمذی گفته است: این حدیث، حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوجری، جابر بن سلیم رضي الله عنه می‌گوید: مردی را دیدم که مردم سخنش را می‌گرفتند و هرچه می‌گفت، می‌پذیرفتند. گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: او رسول الله صلى الله عليه وسلم است. دو بار گفتم: علیک السلام ای رسول خدا! فرمود: «نگو: علیک السلام؛ زیرا علیک السلام، درود و سلام مردگان است. بگو: السلام علیک». جابر رضي الله عنه می‌گوید: گفتم: آیا تو فرستاده‌ی الله هستی؟ فرمود: «من، رسول الله هستم؛ فرستاده‌ی همان ذاتی که وقتی زبانی به تو برسد و تو او را بخوانی، آن را از تو برطرف می‌کند و اگر گرفتار خشک‌سالی شوی و دعا کنی، او زمین را برای تو می‌رویاند و چنانچه در بیابان باشی و شترت گم شود و تو الله را بخوانی، آن را به تو باز می‌گرداند». می‌گوید: گفتم: مرا پند بده. فرمود: «به هیچ‌کس دشنام نده». می‌گوید: از آن پس به

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۴۰۲؛ السلسله الصحیحه، ش: ۱۴۰۳؛ صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۳۴۴۲.

هیچ انسان آزاد یا غلام و به هیچ شتر و گوسفندی دشنام ندادم. - پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: - هیچ یک از کارهای نیک را کوچک و ناچیز نشمار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده رویی ملاقات کنی که این، از جمله ی نیکیه هاست. و لباس و شلوارت را تا نصف ساق یا لااقل تا قوزک پاهایت بالا بکش و از بلند کردن لباست - تا زیر قوزک یا کشاندن آن بر روی زمین - پرهیز که این عمل، از تکبر است و الله، تکبر را دوست ندارد. و اگر کسی به تو دشنام داد یا تو را به خاطر عیبی که در تو می شناخت، سرزنش نمود، تو او را به خاطر عیبی که در او می شناسی، سرزنش نکن؛ زیرا گناه این عمل، تنها بر عهده ی خودش می باشد».

شرح

مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که جابر بن سئیم رضی الله عنه به مدینه آمد و مردی را دید که مردم سخنش را می گرفتند و هرچه می گفت، می پذیرفتند. زیرا آن مرد، رسول الله صلی الله علیه و آله بود. جابر رضی الله عنه پرسید: این مرد، کیست؟ گفتند: او، رسول الله صلی الله علیه و آله است. نزدشان رفت و گفت: تو، رسول خدا هستی؟ و نیز گفت: «علیک السلام». یعنی خبر (گزاره) را ابتدا ذکر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «نگو: علیک السلام؛ زیرا علیک السلام، درود و سلام مردگان است»؛ یعنی مردم در دوران جاهلیت بر مردگانشان بدین ترتیب سلام می کردند. چنان که شاعرشان چنین گفته است:

علیک سلام الله قیس بن عامر
ورحمته ما شاء أن یترحم

[توضیح: شاعر در این بیت برای درود فرستادن بر قیس بن عامر که مرده بود، مطابق روش آن دوران ابتدا گزاره - یعنی واژه ی علیک - را ذکر کرده است].

لذا روشن شد که مردم در دوران جاهلیت برای سلام کردن یا درود فرستادن بر مرده، می گفتند: علیک السلام. اما اسلام، این روش را منسوخ (باطل) گردانید و به جای آن، برای کسی که سلام می کند، «السلام علیک» را قرار داد. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به قبرستان می رفت و به مردگان سلام می کرد، می فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ» و نمی گفت: «علیکم السلام...».

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو: السلام علیک». لذا درمی یابیم که وقتی انسان به کسی سلام می کند، بگوید: «السلام علیک». یعنی ابتدا واژه ی «سلام» را ذکر نماید و سپس «علیک» را با «صیغه ی مفرد» بگوید. چنان که در حدیث آن شخصی که بد نماز خواند

و پیامبر ﷺ روش نماز را به او آموزش داد- یعنی در حدیث مسیء الصلاه- آمده است: وی به پیامبر ﷺ سلام کرد و گفت: «السلام علیک». لذا گفتن «السلام علیک» از گفتن «السلام علیکم» بهتر است.

برخی از علما گفته‌اند: «السلام علیکم» بگویند و قصدتان، سلام گفتن به طرف مقابل و نیز فرشتگانی باشد که با او هستند. اما بهتر است که مطابق سنت، «السلام علیک» بگوییم؛ مگر این‌که خواسته باشیم به یک گروه یا چند نفر سلام کنیم که در این صورت می‌گوییم: «السلام علیکم».

سپس رسول الله ﷺ خود را برای جابر بن سلیم رضی الله عنه معرفی کرد و بیان نمود که او، فرستاده‌ی پروردگار جهانیان، یعنی فرستاده‌ی ذاتی است که ضرر و زیان را برطرف می‌کند و آنچه را مفید است، فراهم می‌گرداند. او، ذاتی است که وقتی شترت را در بیابان گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو باز می‌گرداند. همچنین فرمود: «و اگر گرفتار خشک‌سالی شوی و دعا کنی، او زمین را برای تو می‌رویاند چون ضرر و زیانی به تو برسد و دست به دعا برداری، الله آن را برطرف می‌سازد». همان‌گونه که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ

أَعْلَاهُ مَعَ اللَّهِ﴾ [نمل: ۶۲]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای در مانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید و شما را جانشین (یکدیگر) در زمین می‌گرداند؟ آیا معبود برحقى جز الله وجود دارد؟

بدین‌سان برای وی روشن ساخت که الله جل جلاله آن‌چه را به نفع بندگانش باشد، برایشان فراهم می‌گرداند و آن‌گاه که بنده‌اش او را بخواند، دستِ خالی از درگاهش برنمی‌گردد. آری؛ هر دعایی که بکنید، از درگاه الاهی دستِ خالی برنمی‌گردید؛ گرچه به‌ظاهر درخواست شما پذیرفته نشود. زیرا دعا، خود نیکی است و پاداش آن را خواهید یافت؛ و هرکس، کار نیکی انجام دهد، ده برابر تا هفتصد برابرش و بلکه بیش‌تر پاداش می‌یابد. وقتی هیچ مانعی برای پذیرش دعا وجود نداشته باشد، الله متعال، درخواست بنده‌اش را برآورده می‌سازد و بنده، آن را به چشم خود می‌بیند؛ یا این‌که زیانی بزرگ‌تر از خواسته‌اش را از او دور می‌گرداند یا این‌که پاداش دعایش را

برای او نزد خویش نگه می‌دارد و در آخرت، به او می‌بخشد. لذا دعاکننده‌ای که شرایط دعا را رعایت نماید، از درگاه پروردگار متعال دست‌خالی برنمی‌گردد. گاه بنده گمان می‌کند در اجابت دعایش درنگ شده است؛ می‌گوید: چقدر دعا کردم، اما دعایم قبول نشد! شیطان، این وسوسه را در دل انسان می‌اندازد و به او می‌گوید: چه همه دعا کردی، اما به هدف خود نرسیدی! و سپس انسان را از رحمت الاهی ناامید می‌گرداند. در صورتی که ناامیدی از رحمت پروردگار، جزو گناهان کبیره است. پس، از رحمت الاهی ناامید نباشید؛ هرچند دعای شما دیر اجابت شود. چه می‌دانید که خیر شما در چیست؟ الله، بندگانش را به دعا کردن دستور داده و خود، هرگونه که صلاح بداند، دعای بنده‌اش را می‌پذیرد:

[غافر: ۶۰]

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

اما بنده، عجله می‌کند. هیچ‌گاه عجله نکنید؛ بلکه منتظر باشید و هم‌چنان به دعا کردن ادامه دهید. گاه الله ﷻ به حکمت خویش دعای شما را دیرتر اجابت می‌فرماید تا شما، بیش‌تر دعا کنید و بدین‌سان به نیکی‌های بیش‌تری دست یابید و حد و اندازه‌ی خود و میزان نیازتان به پروردگار را درک نمایید. این، به نفع شماست. لذا برای قبول شدن دعای خود عجله نکنید و با دعا و زاری به درگاه الاهی پافشاری نمایید و بدانید که الله ﷻ آن دسته از بندگانش را که در دعا و زاری، پافشاری می‌کنند، دوست دارد. زیرا انسان، با دعا کسی را می‌خواند که فرجام همه چیز به اراده و خواست او بستگی دارد؛ یعنی ذاتی که پایان همه چیز به او برمی‌گردد و فرمانروایی همه چیز به دست اوست. فرقی ندارد که در نماز یا در خلوت خویش، پروردگار را بخوانید؛ حتی هنگامی که در نماز هستید، هر دعایی که می‌خواهید، بکنید. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَأَمَّا السُّجُودُ فَأَكْثَرُوا فِيهِ بِالْدُّعَاءِ»^(۱) یعنی: «اما در سجده، زیاد دعا کنید». و چون درباره‌ی تشهد نماز سخن گفت، فرمود: «ثُمَّ لِيَتَّخِذْ مِنَ الدُّعَاءِ مَا شَاءَ». یعنی: «هر دعایی که خواست، بگوید». انسان، کسی جز الله ندارد و باید در مسایل ریز و بزرگ خود به الله ﷻ پناه ببرد. چنان‌که در حدیث آمده است:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۷۹.

«لَيْسَ أَلْأَحَدُكُمْ رَبِّهِ حَاجَتُهُ كُلُّهَا حَتَّىٰ شِرَاكَ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ»^(۱) یعنی: «هر یک از شما، همه‌ی نیازهایش را از الله بخواند؛ حتی بند کفش خود را زمانی که پاره می‌شود». بند کفش، کم‌ترین یا کوچک‌ترین چیزی است که انسان می‌تواند آن را از پروردگارش درخواست نماید؛ زیرا خواستن از پروردگار یا عرض نیاز به درگاهش، عبادت و بندگی الله ﷻ روی آوردن به سوی او، پیوند با او و پناهنده شدن به اوست و بدین سان قلب انسان همواره با پروردگارش می‌باشد. پس تا می‌توانید، دعا کنید.

پیامبر ﷺ در ادامه به جابر بن سلیم ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از کارهای نیک را کوچک و ناچیز نشمار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی که این، از جمله‌ی نیکی‌هاست» و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

همین‌که به شخصی کمک کنید تا بارش را داخل ماشینش بگذارد، یک صدقه یا نیکی است؛ اگر کسی، به وسیله‌ای نیاز داشته باشد و شما آن را به او نزدیک کنید، این هم یک نیکی است. اگر خودکار خود را به کسی بدهید که می‌خواهد چیزی بنویسد، این، یک نیکی به‌شمار می‌آید. پس، تا می‌توانید نیکی کنید؛ زیرا الله نیکوکاران را دوست دارد. گفتنی است: یک اصل یا قاعده‌ی کلی وجود دارد که اگر انسان آن را به‌خاطر بیاورد، نیکی کردن بر او آسان می‌شود. این اصل، از پیامبر ﷺ به‌ثبوت رسیده است: «مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ»^(۲) یعنی: «کسی که در جهت برطرف کردن نیاز برادرش بکوشد، الله، نیاز او را برآورده می‌سازد». وقتی الله ﷻ خود، عهده‌دار کارهای شما باشد، آیا هیچ کار سخت و دشواری برای شما وجود خواهد داشت؟ روشن است که خیر؛ بلکه الله متعال در همه‌ی کارها شما را یاری می‌کند و

(۱) ضعیف است؛ روایت ابن‌حبان، (۸۶۶، ۸۹۴)، و ابویعلی در مسندش (۳۴۰۴) و بیهقی در شعب الایمان (۴۱/۲) از طریق قطن بن نسیر از جعفر بن سلیمان از ثابت از انس بن مالک ﷺ به صورت مرفوع؛ بیهقی گوید: قطن بن نسیر به‌صورت مسند و جز او، به صورت مرسل روایت کرده‌اند. و نیز روایت: ابن‌عدی در الکامل (۵۲/۶). ابن‌الدینی در علل خود، ص ۷۲ می‌گوید: «جعفر، به‌کثرت از ثابت روایت کرده و روایت‌های مرسلش فراوان است و بسیاری از آنها، منکر می‌باشد». علامه البانی ﷺ در السلسلة الضعیفة (۱۳۶۲) این حدیث را ضعیف دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۴۴۲، ۶۹۵۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۰. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی

بدین‌سان هر کاری، آسان می‌گردد. لذا تا زمانی که در جهت برطرف کردن نیاز برادر خود بکوشید، الله ﷻ نیاز شما را برآورده می‌سازد. پس تا می‌توانید نیکی کنید و هیچ کار نیکی را کوچک میندازید؛ گرچه به ظاهر، کار کوچک یا اندکی باشد. پیامبر ﷺ به زنان مسلمان فرمود: «لَا تَحْفَرَنَّ جَارَةً لِّجَارَتِهَا وَلَوْ فَرَسَنَ شَاةً»^(۱). یعنی: «هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد، اگرچه (هدیه‌ی به ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد».

سپس پیامبر ﷺ به جابر بن سلیم ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از کارهای نیک را کوچک و ناچیز نشمار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی که این، از جمله‌ی نیکی‌هاست». همین‌که انسان با برادر مسلمانش گشاده‌رو باشد، نه اخمو، جزو نیکی‌هاست؛ زیرا بدین‌وسیله برادر مسلمانش را شادمان می‌گرداند و شاد کردن دیگران، نیکی و احسان، به‌شمار می‌آید و الله متعال نیکوکاران را دوست دارد. البته در پاره‌ای از موارد که مستثناست، بهتر است در برابر شخصی که عمل ناپسندی انجام داده، اخم کنیم یا چهره در هم بکشیم تا بلکه به خود بیاید و دریابد که مرتکب عمل زشت و ناپسندی شده است؛ زیرا «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد».

آن‌گاه رسول‌الله ﷺ به جابر بن سلیم ﷺ دستور داد که لباس و شلوارش را تا نصف ساق یا لااقل تا قوزک پاهایش بالا بکشد. این، نشان می‌دهد بهترین حالت در پوشش، این‌ست که انسان لباسش را تا نصف ساق‌هایش بالا بکشد؛ البته ایرادی ندارد که لباسش را بالاتر از قوزک پایش قرار دهد. گرچه در حدیث از این کار به امتناع از سنت تعبیر کرد و فرمود: «اگر از این کار، امتناع ورزیدی، پس لباست را تا دو قوزک پا بالا بیاور». و چون وعید یا هشدار در این باره ذکر نکرد، ایرادی ندارد که انسان، لباسش را فقط تا دو قوزک پا بالا بکشد.

پیش‌تر حدیث گذشت که در آن آمده بود: ابوبکر صدیق ﷺ به پیامبر ﷺ عرض کرد: «ای رسول‌خدا! یک طرف لباسم پایین می‌افتد مگر این‌که مواظبش باشم». رسول‌الله ﷺ فرمود: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۶۶، ۶۰۱۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۰. رک: همین کتاب، حدیث

می‌دهند». این جاست که در می‌یابیم شلوار (لنگ) ابوبکر رضی الله عنه پایین‌تر از قوزک پایش نبود و فقط پایین‌تر از ساق پایش قرار می‌گرفت و این، ایرادی ندارد. لذا نباید بر خود یا دیگران سخت بگیریم و تأکید کنیم که حتماً لباس یا شلوار انسان، تا نصف ساقش باشد. زیرا همان‌طور که در حدیث آمده، گرچه سنت، این است که انسان لباس یا شلوارش را تا نیمه‌ی ساقش بالا بکشد، اما مطابق حدیث و اجازه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله، ایرادی ندارد که انسان لباسش را بالاتر از دو قوزک پایش قرار دهد.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله جابر رضی الله عنه را از کبر و غرور در راه رفتن و لباس پوشیدن یا سخن گفتن برحذر داشت؛ زیرا الله متعال، تکبر را دوست ندارد. خود فرموده است:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ﴾

[لقمان: ۱۸]

﴿فَخُورٍ﴾

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو که به‌راستی الله، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

شایسته است که انسان در راه رفتن، لباس پوشیدن و همه‌ی حرکات خود، متواضع و فروتن باشد؛ زیرا کسی که به‌خاطر الله تواضع کند، الله متعال او را گرمی و الامقام می‌گرداند. این‌ها، آدابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش آموزش داد و انسان باید خود را به این آداب، آراسته سازد تا به دو نتیجه‌ی بزرگ و مهم دست یابد:

یکم: فرمان‌برداری از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [النساء: ۱۳]

هر کس از الله و پیامبرش اطاعت نماید، الله او را وارد باغ‌هایی می‌کند که در آن جویبارها روان است.

دوم: انسان از طریق آراستگی به این آداب و منش‌های نیکو، خود را به صفات و ویژگی‌های نیک و پسندیده‌ای آراسته می‌سازد که هیچ‌یک از افراد بشر نمی‌تواند مردم را به سوی چنین ویژگی‌هایی سوق دهد. زیرا آداب و منش‌هایی که اسلام آورده است، بهترین آداب و منش‌هاست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر رضی الله عنه فرمود: «و اگر کسی به تو دشنام داد یا تو را به‌خاطر عیبی که در تو می‌شناخت، سرزنش نمود، تو او را به‌خاطر عیبی که در او می‌شناسی، سرزنش نکن؛ زیرا گناه این عمل، تنها بر

عهده‌ی خودش می‌باشد». زیرا شایسته است که انسان عفو و گذشت پیشه کند و هر سخنی را که به گوش او می‌رسد، معیار قضاوت درباره‌ی دیگران قرار ندهد. لذا از سخنان دیگران چشم‌پوشی کنید و عفو و گذشت پیشه سازید؛ چراکه الله متعال بندگان باگذشت و بخشنده‌ی خود را دوست دارد و به آن‌ها پاداش می‌دهد. اگر کسی را به‌خاطر عیبی که در او می‌شناسید، سرزنش کنید یا به او طعنه بزنند، درگیری و کشمکش شما با یکدیگر طولانی می‌گردد و چه‌بسا این امر، به کینه و دشمنی در میان شما می‌انجامد. اما اگر سکوت نمایید و هیچ نگوئید، اوضاع، عادی می‌شود. تجربه ثابت کرده است که وقتی انسان به کسی که به او ناسزا گفته است، ناسزا بگوید، دشنام‌گویی به یکدیگر در میان آن‌ها ادامه می‌یابد و به دوری و دشمنی آن‌ها با یکدیگر دامن می‌زند. اما اگر انسان سکوت کند و هیچ نگوید، بهتر و مفیدتر خواهد بود؛ همان‌گونه که الله متعال در توصیف بندگان نیک و شایسته‌اش می‌فرماید:

﴿خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا ۗ﴾ [الفرقان: ۶۳]

و هنگامی که افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، سلام - سخن مسالمت‌آمیزی - می‌گویند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾ یعنی با اخلاق و رفتار سبک و ناشایست مردم، سازگار باش و از مردم نخواه و توقع نداشته باش که در برخورد با تو به بهترین شکل عمل کنند؛ مردم، هیچ‌گاه مطابق میل تو نخواهند بود. پس ساده‌ترین رفتار مردم را بپذیر و سخت نگیر. از این رو الله متعال فرمود: ﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ «و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان». وقتی یک آدم جاهل به تو دشنام داد یا به تو بد کرد، خیر و مصلحت در این است که از وی روی بگردانی.

۸۰۱- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: بينما رجلٌ يصليّ مُسْبِلٌ إزاره، قال له رسولُ الله ﷺ: «اذْهَبْ فَتَوَضَّأْ» فَذَهَبَ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ: «اذْهَبْ فَتَوَضَّأْ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!

مَا لَكَ أَمْرَتَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ سَكَتَ عَنْهُ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ مُسْبِلٌ إِزَارَهُ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ صَلَاةَ رَجُلٍ مُسْبِلٍ».[روایت ابوداود با اسنادی که مطابق شرط مسلم است].^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردی که لنگ (شلوارش) را پایین‌تر از قوزک پایش انداخته بود، نماز می‌خواند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «برو و وضو بگیر». آن مرد رفت و وضو گرفت؛ سپس آمد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برو و وضو بگیر». مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول‌خدا! چرا به او فرمان دادی که وضو بگیرد و دیگر، درباره‌اش چیزی نگفتی؟» فرمود: «او در حالی نماز می‌خواند که اسبال ازار کرده بود و الله متعال، نماز کسی را که اسبال ازار کند، نمی‌پذیرد».

شرح

پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیثی که پیش‌تر ذکر شد، بیان فرمود که هرکس لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد، الله متعال روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند، با او سخن نمی‌گوید، او را پاکیزه نمی‌گرداند و چنین شخصی عذابی دردناک در پیش دارد. و این حدیث نیز گذشت که: «پایین‌تر از دو قوزک پای کسی که اسبال ازار می‌کند، در آتش دوزخ خواهد بود». این نکته را هم بیان کردیم که این عمل، جزو گناهان کبیره است و برای مرد پوشیدن لباسی که پایین‌تر از قوزک پایش قرار بگیرد، جایز نیست؛ اما پوشیدن لباسی که تا قوزک پایش بلند است، یعنی قوزک را نمی‌پوشاند و نیز لباسی که تا نیمه‌ی ساق می‌باشد، جایز است. اما پوشیدن شلوار، پیراهن و لباسی که پایین‌تر از قوزک قرار می‌گیرد، جایز نیست و جزو گناهان کبیره می‌باشد.

علما رحمهم الله اختلاف نظر دارند که آیا نماز کسی که با چنین پوششی نماز می‌خواند، درست است یا خیر؟

برخی از علما گفته‌اند: نمازش درست نیست؛ زیرا لباسی که پوشیده، حرام است و الله متعال فقط پوشیدن لباس‌های مباح را برای ما جایز قرار است:

﴿يَلْبَسِيْ عَادَمَ خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱]

ای فرزندان آدم! (هنگام هر نماز و) در هر مسجدی زیورتان - یعنی لباس‌هایتان - را بپوشید.

(۱) ضعیف است؛ ضعیف ابی داود، آل‌البانی رحمته الله، ش: ۸۸۴.

بدین‌سان به پوشیدن لباس‌های جایز دستور داده، نه لباس‌هایی که پوشیدن آن برای ما جایز نیست. این دسته از علما، هم‌چنین به حدیث یادشده استدلال کرده‌اند که ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: مردی که لنگ (شلوارش) را پایین‌تر از قوزک پایش انداخته بود، نماز می‌خواند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «برو و وضو بگیر». آن مرد رفت و وضو گرفت؛ سپس آمد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برو و وضو بگیر». مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول‌خدا! چرا به او فرمان دادی که وضو بگیرد؟» فرمود: «او در حالی نماز می‌خواند که اسبال ازار کرده بود و الله متعال، نماز کسی را که اسبال ازار کند، نمی‌پذیرد». این‌ها می‌گویند: این، نص و متنی آشکار از سنت نبوی درباره‌ی باطل بودن نماز کسی است که اسبال ازار می‌کند؛ بلکه نشان می‌دهد که چنین شخصی باید نمازش را دوباره بخواند.

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «ابوداود، این حدیث را با اسنادی صحیح و مطابق شرط مسلم، روایت کرده است». این سخن، جای بحث و بررسی دارد؛ زیرا این حدیث، ضعیف می‌باشد و صحتش از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نشده است.

از میان اقوال علما، دیدگاه صحیح این است که نماز کسی که اسبال ازار می‌کند، درست است؛ گرچه چنین شخصی، گناهکار می‌باشد. مانند کسی که لباس حرام مثل لباس دزدی می‌پوشد و با آن نماز می‌خواند یا لباسی می‌پوشد که در آن تصویر یا عکس حیوان یا صلیب وجود دارد. پوشیدن چنین لباس‌های در نماز و بیرون نماز، حرام است و اگر کسی در چنین لباس‌هایی نماز بخواند، نمازش درست می‌باشد، اما خودش گناهکار است.

این، قولِ راجح درباره‌ی مسأله مذکور است؛ زیرا نهی از اسبال ازار و نهی از پوشیدن لباس حرام، مخصوص نماز نیست. بلکه پوشیدن لباس حرام، در نماز و بیرون نماز حرام می‌باشد. از این‌رو نماز را باطل نمی‌کند. این، قاعده‌ای است که جمهور علما، آن را پذیرفته‌اند. البته اگر این حدیث، صحیح بود، حکم این موضوع روشن می‌شد و دیگر جایی برای اختلاف وجود نداشت. آن دسته از علما که این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، نماز کسی را که اسبال ازار می‌کند، درست می‌دانند و آن دسته از علما که این حدیث را صحیح دانسته‌اند، می‌گویند: نماز کسی که در حال اسبال ازار نماز می‌خواند، باطل است. در هر حال انسان باید از پروردگارش بترسد و

از نعمت الاهی در جهت معصیت و نافرمانی از او استفاده نکنند. کسی که آشکارا از الله متعال نافرمانی می‌کند و چون به او تذکر می‌دهند که اسباب ازار، حرام و جزو گناهان کبیره است و او بی‌پروا از کنار این موضوع می‌گذرد، در حقیقت از نعمت الله برای نافرمانی و معصیت او استفاده می‌کند. [پناه بر الله]

۸۰۲- وعن قیس بن بشرٍ التَّغْلِبِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي وكان جليسا لأبي الدَّرْدَاءِ قال: كان بِدمشقَ رَجُلٌ من أصحابِ النَّبِيِّ ﷺ يُقالُ لَهُ سَهْلُ بنِ الحَنْظَلِيَّةِ، وكانَ رَجُلًا مُتَوَحِّدًا فَلَمَّا يُجالِسُ النَّاسَ، إِنَّمَا هُوَ صَلَاةٌ، فَإِذا فرَغَ فَإِنَّمَا هُوَ تَسْبِيحٌ وتَكْبِيرٌ حَتَّى يَأْتِيَ أَهلَهُ، فَمَرَّ بِنَا وَنَحْنُ عِندَ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ، فقال له أَبُو الدَّرْدَاءِ: كَلِمَةٌ تَنفَعُنَا ولا تَضُرُّكَ. قال: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَرِيَّةً فَقَدِمَت، فَجاءَ رَجُلٌ مِنْهُم فَجَلَسَ في المَجْلِسِ الَّذي يُجْلِسُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لِرَجُلٍ إلى جَنْبِهِ: لَوْ رَأَيْتَنَا حِينَ التَّقِينَا نَحْنُ والعدُوُّ، فَحَمَلَ فلانٌ فَطَعَنَ، فقال: خُذْها مِنِّي وَأنا الغلامُ الغفاري، كَيْفَ تَرى في قولِهِ؟ قال: ما أَرأهُ إِلا قَدْ بَطَلَ أَجرُهُ. فَسَمِعَ بِذلكَ آخَرَ فقال: ما أَرى بِذلكَ باسًا، فَتَنازَعَا حَتَّى سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فقال: «سُبْحانَ اللهِ! لا باسَ أَن يُوجَرَ وَيُحْمَدَ». فَرَأَيْتُ أبا الدَّرْدَاءِ سَرَّ بِذلكَ، وَجَعَلَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَيْهِ وَيَقولُ: أَأَنْتَ سَمِعْتَ ذلكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فيقول: نَعَم، فما زالَ يَعِيدُ عَلَيهِ حَتَّى إِني لأَقولُ لِيَبْرُكَنَّ على رُكْبَتَيْهِ.

قال: فَمَرَّ بِنَا يَوماً آخَرَ، فقال لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ: كَلِمَةٌ تَنفَعُنَا ولا تَضُرُّكَ، قال: قالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «المُنْفِقُ على الحَيْلِ كالباسِطِ يَدَهُ بالصَّدَقَةِ لا يَقْبِضُها». ثُمَّ مَرَّ بِنَا يَوماً آخَرَ، فقال لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ: كَلِمَةٌ تَنفَعُنَا ولا تَضُرُّكَ، قال: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمَ الرَّجُلُ خُرَيْمُ الأَسَدِيِّ، لَولا طُولُ جُمَّتِهِ وإِسبالُ إِزارِهِ». فَبَلَغَ ذلكَ خُرَيْمًا، فَعَجَلَ فَأَخَذَ شَفْرَةً فَطَعَنَ بِها جُمَّتَهُ إلى أُذُنَيْهِ، وَرَفَعَ إِزارَهُ إلى أنصافِ ساقَيْهِ. ثُمَّ مَرَّ بِنَا يَوماً آخَرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ: كَلِمَةٌ تَنفَعُنَا ولا تَضُرُّكَ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقولُ: «إِنَّكُم قادمونَ على إِخوانِكُم. فأصْلِحُوا رِحالَكُم، وأصْلِحُوا لِباسَكُم حَتَّى تَكُونُوا كَأَنَّكُم شامَةٌ في النَّاسِ، فَإِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الفُحْشَ وَلا التَّفَحُّشَ». [روایت آبوداود با اسناد حسن، جز قیس بن بشر که در ثقه یا

ضعیف بودن او اختلاف دارند و مسلم از او حدیث روایت کرده است.]^(۱)

(۱) ضعیف است؛ ضعیف ابی داود، آلبانی رحمته، ش: ۸۸۵.

ترجمه: قیس بن بشر تغلبی می گوید: پدرم که هم نشین ابودرداء رضی الله عنه بود، به من گفت: مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به نام سهل بن حنظلیه در دمشق بود؛ مردی گوشه گیر که با مردم کم می نشست و همواره در نماز بود و پس از نماز به تسبیح و تکبیر مشغول می شد تا این که نزد خانواده اش می رفت. روزی نزد ابودرداء رضی الله عنه نشسته بودیم که سهل رضی الله عنه از کنارمان گذشت. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله دسته ای از مجاهدان را به جنگ فرستاد. وقتی بازگشتند، یکی از آنها در محلی که پیامبر صلی الله علیه و آله می نشست، نشست و مردی که کنارش بود، گفت: کاش وقتی با دشمن روبه رو شدیم، ما را می دیدی که فلانی حمله کرد و نیزه انداخت و - به دشمن، با غرور و افتخار - گفت: بگیر که من، از بنی غفار هستم. نظرت درباره ی سخنش چیست؟ آن مرد پاسخ داد: به گمانم پاداش وی، از میان رفته است. شخصی دیگر این را شنید و گفت: ایرادی در این نمی بینم. و بدین ترتیب در این باره با هم اختلاف کردند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله بگومگوی آنها را شنید؛ فرمود: «سبحان الله! اشکالی ندارد که انسان - به خاطر کار پسندیده اش هم - پاداش بیابد و هم ستایش شود». دیدم ابودرداء رضی الله عنه از شنیدن این حدیث، خوشحال شد و سرش را به سوی سهل رضی الله عنه بلند می کرد و می گفت: تو خود این را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدی؟ و سهل می گفت: آری. و ابودرداء همواره این سخن را از آن صحابی می پرسید و من با خود می گفتم: شاید او به زانو بیفتد.

پدرم - پدر قیس - می گوید: روزی دیگر نیز از کنار ما گذشت. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای پرورش و نگهداری اسب - به منظور استفاده از آن در میدان جهاد - هزینه می کند، مانند کسی است که دستش همواره برای صدقه دادن باز است و آن را نمی بندد».

روز دیگری نیز از کنار ما گذشت. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خریم اسدی، مرد نیکی ست، اگر موهای سرش بلند نبود و اسبال ازار نمی کرد». این سخن به خریم رسید و او بلافاصله تیغی برداشت و موهایش را تا مقابل گوش هایش کوتاه کرد و ازار (لنگ) خود را تا نصف ساق پایش بالا کشید.

وی، روزی دیگر هم از کنار ما گذشت. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «شما نزد دوستانتان می‌روید؛ پس سواری- و سر و وضع خود- و لباستان را درست و مرتب کنید تا در میان مردم مانند خال - یعنی مرتب و زیبا و در بهترین وضعیت- به نظر آید؛ زیرا الله، زشتی و زشت‌کاری - ظاهر و رفتار ناپسند- را دوست ندارد».

شرح

در حدیثی که مؤلف رحمته الله علیه ذکر کرده، چند نکته‌ی آموزنده وجود دارد؛ همان‌گونه که در این روایت آمده است: ابن حنظلیه رضی الله عنه تنهایی را دوست داشت و معمولاً مشغول نماز و تسبیح یا در خدمت خانواده‌اش بود. یعنی دوست نداشت که وقتش در بگومگو و سخنان بیهوده با مردم تلف شود. از این رو همواره نماز می‌خواند یا به ذکر پروردگار یا خدمت خانواده‌اش می‌پرداخت.

یکی از روزها ابودرداء رضی الله عنه با دوستانش نشست بود که در این میان، ابن حنظلیه رضی الله عنه از کنارشان گذشت. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: «سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند». ابن حنظلیه رضی الله عنه گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله سربیه‌ای را به جنگ فرستاد». سربیه، به دسته‌ای از مجاهدان گفته می‌شود که کم‌تر از چهارصد نفر هستند. وقتی به مدینه بازگشتند، یکی از آن‌ها در محلی که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشست، یعنی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشست تا از عمل کرد این دسته گزارش دهد. وی، از یکی از تیراندازان سخن گفت که در میدان نبرد به سوی دشمن تیر می‌انداخت و با غرور و افتخار می‌گفت: بگیر که من، از بنی غفار هستم.

ایرادی ندارد که انسان در میدان نبرد، در برابر دشمن، رفتار و گفتار غرورآمیزی داشته باشد؛ یعنی انسان می‌تواند در میدان نبرد، برای شکستن روحیه‌ی دشمن و اظهار قدرت و هیبت، خرامان و با غرور و تکبر راه برود و عزت و قدرت خود را به رُخ دشمن بکشد. چنان‌که در گذشته برخی از مجاهدان، پَرِ شتر مرغ روی عمامه‌ی خود نصب می‌کردند که نشان‌گر عزت بود و بدین‌سان دشمن را آزار می‌دادند. هر چیزی که مایه‌ی خشم و آزار دشمن شود، نزد الله عز و جل اجر و پاداش دارد. حتی سخنی که دشمن را خوار و خشمگین می‌گرداند، نزد الله متعال مایه‌ی عزت است و ثواب دارد.

این تیراندازِ غفاری نیز به غرور و افتخار به دشمن می‌گفت: بگیر؛ یعنی تیر را بگیر که من، از بنی غفار هستم. یکی از حاضران، گفت: او، با گفتنِ این سخن خود را بی‌اجر کرده است؛ زیرا فخرفروشی و به خود بالیدن، درست نیست. الله متعال می‌فرماید:

[لقمان: ۱۸]

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۸﴾﴾

همانا الله، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

آری؛ الله متعال تکبر و فخرفروشی را دوست ندارد؛ اما در جنگ، مستثناست. لذا یکی دیگر از حاضران گفت: ایرادی ندارد که انسان در جنگ، عزتش را به رخ دشمن بکشد. بدین ترتیب در این باره با هم اختلاف کردند تا این که پیامبر ﷺ بگو مگوی آن‌ها را شنید؛ فرمود: «سبحان الله!» یعنی الله از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و صفات الله از هر جهت کامل می‌باشد؛ هیچ نقصی در علم، قدرت، حکمت و عزتش نیست. همه‌ی صفات او از هر جهت کامل است.

پیامبر ﷺ فرمود: «سبحان الله!» یعنی چرا و چگونه در این باره بگو مگوی می‌کنید؟ «اشکالی ندارد که انسان - به خاطر کار پسندیده‌اش هم - پاداش بیابد و هم ستایش شود». به عبارت دیگر الله متعال، برای بنده‌ی نیکوکار و مجاهدش خیر دنیا و آخرت را یکجا جمع می‌کند و بدین سان مردم او را می‌ستایند و درباره‌اش می‌گویند: آدم شجاعی ست. در آخرت نیز این بنده از اجر و پاداش الهی برخوردار می‌شود و ایرادی در این نیست که بنده‌ی نیکوکار هم در دنیا ستایش شود و هم در آخرت، اجر و پاداش بیابد.

عامر بن اکوع رضی الله عنه خود را به سارقانی رساند که شتران شیرده پیامبر ﷺ را دزدیده بودند و با خود می‌بردند. او شروع به تیراندازی کرد و می‌گفت:

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضْعِ

یعنی: «من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی فرومایگان است». و بدین سان به نژاد و خانواده‌ی خود می‌بالید و موقعیت و جایگاه خانوادگی‌اش را به رخ دشمن می‌کشید. لذا ایرادی ندارد که انسان در جنگ، به خود، خانواده و قدرت و جایگاه خویش ببالد و آن را به رخ دشمن بکشد.

ابن حنظلیه رضی الله عنه روزی دیگر نیز از کنار ابودرداء و یارانش عبور کرد. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای پرورش و نگهداری اسب - به منظور استفاده از آن در میدان جهاد- هزینه می‌کند، مانند کسی است که دستش همواره برای صدقه دادن باز است و آن را نمی‌بندد». لذا خرج کردن برای اسبی که از آن در میدان نبرد استفاده می‌شود، جزو صدقات است.

ابن حنظلیه رضی الله عنه روز دیگری نیز از کنار ابودرداء رضی الله عنه گذشت. ابودرداء رضی الله عنه به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را ستود و از او به نیکی یاد کرد و فرمود: «مرد نیکی است، اگر موهای سرش بلند نبود و اسب‌ال ازار نمی‌کرد». یعنی مقداری متکبر و خودبین است. این سخن به آن مرد رسید و او بلافاصله تیغی برداشت و موهایش را تا شانهایش کوتاه کرد و ازار (لنگ) خود را تا نصف ساق پایش بالا کشید.

این جاست که درمی‌یابیم بلند بودن موی سر برای مردان، نشانه‌ی تکبر است و موی سر مرد، نباید از شانها یا نرهمی گوش او بلندتر باشد. زیرا این زن است که به خودآرایی از طریق بلند کردن موی سرش نیاز دارد. لذا برای مردان جایز نیست که خود را در مو و امثال آن شبیه زن‌ها بسازند. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله مردانی را خود را شبیه زنان و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند، نفرین کرده است.

الله متعال، انسان‌ها را از دو جنس مرد و زن آفریده و به هر جنسی، ویژگی‌های مناسب خودش را داده است؛ لذا نباید مرد و زن را در همه چیز یکسان بدانیم. من، هیچ مسلمانی را سراغ ندارم که مرد و زن را در همه چیز یکسان بداند. اما اوضاع آن دسته از کافران که زن را در همه چیز بر مرد مقدم قرار داده‌اند، واژگون شده و طبیعت و سرشتشان، به کلی دگرگون و برعکس گردیده است. این‌ها زن و مرد را در همه چیز و در هر کاری، بدون هیچ تفاوتی شریک و یکسان می‌دانند. بدون شک چنین تفکری، بر خلاف طبیعتی است که الله متعال انسان‌ها را بر اساس آن، سرشته و نیز بر خلاف آیین و شریعتی است که پیامبران آورده‌اند؛ زیرا مردان، ویژگی‌های خاص خود را دارند و زنان، ویژگی‌های خاص خود را.

وقتی آن مرد، فرموده‌ی پیامبر ﷺ را شنید، بلافاصله تیغی برداشت و موهایش را تا شانه‌هایش کوتاه کرد. این، نشان‌گر فرمان‌برداری صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ است. چنان‌که به سرعت به رهنمودهایش عمل می‌کردند و برای اجرای آن بر یکدیگر سبقت می‌جستند. این، نشانه‌ی ایمان است. اما کسی که در اجرای فرمان الله و پیامبرش درنگ می‌کند، در او خصلتی از منافقانی وجود دارد که چون به نماز می‌ایستند، با تنبلی و کسالت نماز می‌خوانند. از این‌رو گاه مشاهده می‌شود که وقتی شخصی از حکم الله و پیامبرش باخبر می‌شود، در انجام آن تنبلی و درنگ می‌کند و آن‌قدر دیر و سست به انجام آن می‌پردازد که گویا سنگ یا وزنه‌ی بزرگ و سنگینی روی اوست؛ تازه نزد این و آن عالم می‌رود تا بلکه رخصتی بیابد و از انجام آن کار، شانه خالی کند. در صورتی که علما گفته‌اند: جستجو یا دنبال کردن رخصت‌ها، فسق است و کسی که چنین روی‌کردی دارد، فاسق می‌باشد. حتی یکی از علما گفته است: کسی که چنین روی‌کردی داشته باشد، سرانجام بی‌دین می‌شود و دین و ایمانش را از دست می‌دهد.

لذا انسان همین‌که حکم الله و پیامبرش را از شخصی شنید که علم و ایمانش قابل اعتماد است، باید به حکم الله و پیامبرش عمل کند؛ گفتم: از شخصی که به علم و ایمانش می‌توان اعتماد کرد. زیرا دیده می‌شود که شخصی، دین‌دار و پرهیزگار است و یک یا چند حدیث از پیامبر ﷺ یاد دارد؛ لذا در میان مردم به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا یکی از امامان و پیشوایان دینی است. پس، از چنین شخصی و از فتوایش بپرهیزید؛ چراکه به سبب کم‌علمی‌اش، اشتباه‌های فراوانی از او سر می‌زند. و گاه مشاهده می‌شود که فردی، علم و دانش فراوانی دارد؛ اما اهل هوا و هوس است و مطابق میل و رضایت مردم فتوا می‌دهد، نه مطابق رضایت پروردگار. چنین شخصی هم عالم امت به‌شمار نمی‌آید. پس علما بر سه دسته هستند: عالم ربانی، عالم حکومتی و عالم امت (عالم ملی).

عالم ربانی، کسی است که به نشر و گسترش اسلام می‌پردازد و از روی علم و آگاهی درباره‌ی دین اسلام و احکام و آموزه‌هایش فتوا می‌دهد و برایش مهم نیست که حکم شرعی، مطابق میل مردم باشد یا نه.

عالم حکومتی، کسی است که نگاه می‌کند حکومت چه می‌خواهد و مطابق میل و خواسته‌ی حکومت فتوا می‌دهد؛ گرچه در فتوایش تحریف کتاب‌الله و سنت رسول‌الله ﷺ باشد.

و اما عالم ملی، کسی است که مطابق میل و خواسته‌ی مردم فتوا می‌دهد. اگر مردم به کاری عادت کنند، درباره‌ی آن کار فتوایی می‌دهد که مردم را راضی نماید؛ حتی بدین منظور متون کتاب و سنت را تحریف می‌کند. امید است که الله متعال ما را در جرگه‌ی علمای ربانی و عاملان به قرآن و سنت قرار دهد.

مهم، این است که انسان دین را ابزار فریفتن دیگران قرار ندهد و خود نیز در مسیر دین و علوم دینی، فریفته نشود؛ بلکه دینش را از کسی بگیرد که می‌توان به علم و دین او، اعتماد کرد. چنان‌که یکی از بزرگان سلف گفته است: این علم، دین است؛ پس بنگرید دین خود را از چه کسی می‌گیرید.

آری؛ علم و دانش، همان دین و مسیری است که انسان را به الله ﷻ می‌رساند. اما عده‌ای ساده‌لوح، به کفار فریفته شده، از آن‌ها تقلید می‌کنند؛ حتی در نحوه‌ی لباس پوشیدن! چنان‌که منتظر چاپ جدید مجله‌های مُد لباس هستند و همین‌که شماره‌ی جدیدش وارد بازار می‌شود، بلافاصله آن را خریده، به خانه می‌برند و می‌گویند: به این لباس‌ها یا به این مُدهای جدید نگاه کنید! مجله‌هایی با تصاویر برهنه و لباس‌هایی که مخالف ارزش‌های اخلاقی و شریعت اسلامی است. و زن کوتاه‌بین و سست‌ایمان نیز با دیدن چنین مد‌ها و لباس‌هایی، به شوهر خود می‌گوید: من نیز چنین لباسی می‌خواهم. یا خود به خیاطی می‌رود و مُد روز را سفارش می‌دهد! و بدین ترتیب جامعه‌ی اسلامی در ظاهر و طرز لباس خود نیز از کفار تقلید می‌کند. - پناه بر الله - این، مسأله‌ی بسیار خطرناکی است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَتَبَهُ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^(۱) یعنی: «هرکس خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آن‌هاست».

یکی از کارهای ناپسند که به تازگی مُد شده، این است که زن‌ها، موی خود را مانند مردان کوتاه می‌کنند و به اصطلاح، موهای خود را مردانه می‌زنند! در گذشته‌ی نه

(۱) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رحمته الله علیه این حدیث را در کتاب «حجاب المرأة المسلمة»، ص ۱۰۴، و در

إرواء الغلیل، ش: ۱۲۶۹ صحیح دانسته است.

چندان دور، خواستگار از زن مورد علاقه‌اش سؤال می‌کرد که موهایش بلند است یا کوتاه؟ یعنی بلند بودن موی سر برای زن، نیک و پسندیده بود؛ اما اینک بر عکس شده و زن، موهای خود را مانند موهای مرد، کوتاه می‌گرداند! خلاصه این که امروزه زن‌ها موها را به روش‌های عجیب و غریبی کوتاه می‌کنند که ره‌آورد غرب و کافران است. سبیش، غفلت مردان از همسرانشان می‌باشد. بر هر مردی واجب است که مرد خانه‌اش باشد، نه این که نام مرد را یدک بکشد و هیچ نشانه‌ای از مردانگی در او یافت نشود. وقتی همسر خود را دیدید که نسبت به وظایف شرعی خود کوتاهی می‌کند، به او تذکر دهید و اگر لازم بود، مطابق رهنمودهای شرعی او را بزنید. زیرا شما درباره‌ی خانواده‌ی خود مسؤولید. رسول الله ﷺ فرموده است: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^(۱) یعنی: «و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». این منصب یا این مسؤولیت را فرمان‌دار، استان‌دار یا وزیر و رئیس‌جمهور به تو نداده است؛ این منصب را محمد رسول الله ﷺ به تو داده است؛ پس تو، فرماندار خانه‌ی خویش هستی. «هر مردی، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». فقط به این که مرد مسؤول خانواده‌ی خود می‌باشد، بسنده نکرد؛ زیرا در این صورت، مسأله، خیلی آسان بود. اما رسول الله ﷺ افزون بر این که فرمود: «مرد مسؤول خانواده‌ی خود می‌باشد»، بیان نمود که: «هر مردی درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». لذا خود ببینید که درباره‌ی این مسؤولیت، روز قیامت چه پاسخی در برابر الله متعال خواهید داشت؟ پس باید به این مسایل اهمیت دهیم و پیش از آن که سیل خانمان‌برانداز، همه‌ی هستی و ارزش‌های ما را از میان ببرد، به خود بیاییم و از پیروی و تقلید از نصارا بهره‌زیم و عادت‌ها و سبک زندگی خود را مطابق اسلام و آموزه‌های دینی قرار دهیم.

سپس مؤلف رحمته بقیه‌ی حدیث را ذکر کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در این بخش حدیث برای یارانش بیان نمود که با سر و وضعی نیک و آراسته، نزد دوستانشان بروند؛ فرمود: «شما نزد دوستانتان می‌روید؛ پس سواری- و سر و وضع خود- و لباستان را

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۹۳، ۵۱۸۸، ۵۲۰۰، ۷۱۳۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۹ به نقل از

ابن عمر رضی الله عنهما. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۸۸ همین کتاب. (مترجم)]

درست و مرتب کنید». در گذشته که سفر، سخت و طاقت‌فرسا بود، آثار سفر یا گرد و غبار راه بر چهره و لباس مسافر، نمایان می‌شد و مسافر لباسی غبارآلود و موهای ژولیده داشت. اما امروزه که امکانات سفر، زیاد شده و مردم با هواپیماهای تمیز سفر می‌کنند، دیگر، مشکلات گذشته وجود ندارد. خلاصه این‌که پیامبر ﷺ یارانش را راهنمایی کرد که وقتی نزد دوستانشان می‌روند، سر و وضع خود را مرتب و موهایشان را شانه کنند و لباسی تمیز و مرتب بپوشند که آثار سفر در آن نباشد تا هنگام رویارویی با مردم، آن‌ها را چندان نشود و بدشان نیاید.

این، اشاره‌ای است به این‌که انسان باید به چنین مسایلی اهمیت دهد و نسبت به آن‌ها کوتاهی نکند و در حد شرعی و بدون اسراف، لباس‌های شیک و زیبایی بپوشد. باری پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ». یعنی: «کسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». عرض کردند: ای رسول‌خدا! همه‌ی ما دوست داریم کفش و لباس خوب و زیبا بپوشیم؛ این هم تکبر است؟ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ». یعنی: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد». به عبارت دیگر ایرادی ندارد که کفش و لباستان، خوب زیبا باشد. این، تکبر نیست؛ بلکه: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَعَمَطُ النَّاسِ»^(۱). یعنی: «کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است». بدین‌سان که وقتی به کسی گفته شود: این، حق است، از آن روی بگرداند. تحقیر مردم این‌ست که با دیده‌ی تحقیر به آن‌ها بنگرد. شخصی به فرزندش گفت: مردم را چگونه می‌بینی؟ گفت: بزرگ و گرامی مانند پادشاه. آن مرد گفت: مردم نیز تو را همین‌گونه، یعنی بزرگ و گرامی می‌بینند. لذا با هر دیده‌ای که به مردم نگاه کنیم، نگاهشان به ما، همان‌گونه خواهد بود و اگر مردم را چیزی به حساب نیاوریم، آن‌ها نیز از ما حساب نمی‌برند. مردم به هر کسی به اندازه‌ی نگاهی که به آن‌ها دارد، نگاه می‌کنند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱ به نقل از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۶۱۷. (مترجم)]

۸۰۳- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِزْرَةُ الْمُسْلِمِ إِلَى نَصْفِ السَّاقِ، وَلَا حَرَجَ أَوْ لَا جُنَاحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَعْبَيْنِ، فَمَا كَانَ أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَمَنْ جَرَّ إِزْرَهُ بَطْرًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ». [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شلوار مسلمان، تا نصف ساق است و مانع یا گناهی ندارد که بین ساق و قوزک باشد و پایین تر از قوزک - چنانچه با شلوار پوشیده شود- در آتش است و الله به کسی که شلوار (لنگ) خود را از روی تکبر بر زمین بکشد، نگاه نمی کند».

۸۰۴- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: مَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفِي إِزَارِي اسْتِرْحَاءً. فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، ازْفَعُ إِزَارَكَ»، فَرَفَعْتُهُ ثُمَّ قَالَ: «زِدْ»، فَرِدْتُ، فَمَا زِلْتُ أَتَحَرَّاهَا بَعْدَ. فَقَالَ بَعْضُ الثُّومِ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: «إِلَى أَنْصَافِ السَّاقَيْنِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: باری از کنار رسول الله ﷺ گذشتم و شلوارم مقداری پایین افتاده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «ای عبدالله! شلوارت را بالا بکش». آن را بالا کشیدم. فرمود: «بیش تر بالا بکش». هم چنان شلوارم را بالا می کشیدم؛ شخصی پرسید: تا کجا؟ فرمود: «تا نیمه ی دو ساق».

۸۰۵- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَكَيْفَ تَصْنَعُ النِّسَاءُ بِذِيوِهِنَّ؟ قَالَ: «يُرْخِيْنَ شِبْرًا». قَالَتْ: إِذْ ن تَنْكَشِفُ أَقْدَامَهُنَّ. قَالَ: «فِيُرْخِيْنَهُ ذِرَاعًا لَا يَزِدْنَ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: این حدیث، حسن صحیح می باشد].^(۳)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد، نگاه نمی کند». ام سلمه رضي الله عنها گفت: پس زنان با دامن های خود چکار کنند؟ فرمود: آن را یک وجب - روی زمین - رها نمایند».

(۱) صحیح ابی داود، البانی رحمته الله، ش: ۳۴۴۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۸۶.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۶۱۸۷؛ غایة المرام، ش: ۹۰؛ و صحیح ابی داود، البانی رحمته الله، ش: ۳۴۶۷.

ام سلمه عرض کرد: در این صورت، قدم‌هایشان نمایان می‌شود. فرمود: «پس یک ذراع (یک گز) رها کنند و بر آن نیفزایند».

شرح

مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شلوار مسلمان، تا نصف ساق است و مانع یا گناهی ندارد که بین ساق و قوزک باشد و پایین‌تر از قوزک - چنانچه با شلوار پوشیده شود- در آتش است و الله به کسی که شلوار (لُنگ) خود را از روی تکبر بر زمین بکشد، نگاه نمی‌کند». بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله اندازه‌ی لباس اعم از پیراهن، شلوار یا لُنگ را به چهار دسته تقسیم کرد:

نخست: سنت و تا نصف ساق است.

دوم: رخصت است؛ یعنی از نصف ساق تا قوزکِ پا.

سوم: حرام، و یکی از گناهان کبیره است؛ بدین‌سان که لباس کسی پایین‌تر از قوزک پایش باشد و این عمل را از روی تکبر انجام ندهد.

و چهارمین حالت، بدترین نوع لباس، این است که کسی لباسش را از روی تکبر، بر زمین بکشد یا لباسش را پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد. الله متعال به چنین کسی، نظر رحمت نمی‌کند.

لذا درمی‌یابیم که هرکس لباسش، یعنی پیراهن یا شلوار یا لُنگ خود را پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد، مرتکب گناه کبیره شده است؛ فرقی ندارد که این عمل را از روی تکبر انجام دهد یا قصد تکبر نداشته باشد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث، میان این عمل از روی تکبر و انجام آن بدون تکبر، فرق گذاشته و فرموده است: «کسی که این عمل را از روی تکبر انجام دهد، الله متعال، روز قیامت به او نگاه نمی‌کند». با پیوست این حدیث به حدیث ابوذری رضی الله عنه که پیش‌تر ذکر شد، روشن می‌شود که هرکس این عمل را از روی تکبر انجام دهد، چهار عقوبت دارد: الله به او نگاه نمی‌کند، با او سخن نمی‌گوید، او را پاکیزه نمی‌گرداند و چنین شخصی عذاب دردناکی خواهد داشت.

اما پایین‌تر از پای کسی که نه به قصد تکبر، بلکه از روی بی‌توجهی اسبال ازار می‌کند، در آتش دوزخ خواهد بود و به مجازات‌های چهارگانه‌ی مذکور، گرفتار نمی‌گردد.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را ذکر کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که شلوار خویش را بالا بکشد. ابن عمر رضی الله عنهما شلوارش را بالا کشید؛ شخصی پرسید: «ای رسول خدا! تا کجا بالا بکشد؟ فرمود: «تا نیمه‌ی دو ساق».

یعنی بیش‌ترین مقداری که باید لباس خود را بالا بکشیم، نیمه‌ی ساق پاست و کم‌تر از آن تا قوزک پا، جایز می‌باشد. البته بهتر است که تا نیمه‌ی ساق، بالا بکشیم. و در حدیث دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر پرسش ام‌سلمه رضی الله عنها اجازه داد که زن‌ها، لباس خود را یک وجب روی زمین رها کنند. ام‌سلمه رضی الله عنها عرض کرد: در این صورت، قدم‌هایشان دیده می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس یک ذراع (یک گز) رها کنند و بر آن نیفزایند». زیرا قدم‌های زن، عورت است و اگر نمایان گردد و مردم قدم‌های زن را ببینند، در فتنه می‌افتند. لذا زن باید لباسش را روی زمین رها کند تا پاها یا قدم‌هایش دیده نشود.

این، نشان‌گر وجوب پوشش صورت برای زنان است؛ زیرا وقتی پوشاندن قدم که کم‌تر مایه‌ی فتنه می‌گردد، واجب است، پوشاندن صورت از باب اولی واجب می‌باشد و امکان ندارد شریعتی که از سوی پروردگاری حکیم و دانا نازل شده، به زن‌ها دستور دهد که قدم‌های خود را بپوشند و صورت‌هایشان را رها کنند. و این، تناقض در احکام به‌شمار می‌آید؛ مگر می‌شود که شریعت به پوشاندن قدم‌ها حکم کند و از صدور این حکم درباره‌ی صورت که مهم‌تر است، غفلت ورزد؟ چنین چیزی در شریعتی که خود، معیار عدل و عدالت است، قابل تصور نیست. لذا پندار کسانی که پوشش قدم را برای زن واجب دانسته و در عین حال، پوشاندن صورت را برای زن واجب نمی‌دانند، اشتباه است؛ دیدگاه درست، این است که برای زن جایز نیست که صورتش را جز به شوهر یا محارم خویش نشان دهد.^(۱)

(۱) آلبانی رحمته با نگاهی دیگر و متفاوت از دیدگاه شارح رحمته، کتابی مفید در این موضوع دارد که مطالعه‌ی آن به دانش‌پژوهان و اهل تحقیق، پیشنهاد می‌شود. کتاب: «الرد المفحم علی من خالف العلماء وتشدد وتعصب وألزم المرأة أن تستر وجهها وكفيها وأوجب ولم يفتع بقولهم: إنه سنة ومستحبة». [مترجم]

۱۲۰- باب: مستحب بودن دوری از شیک‌پوشی از روی تواضع

پیش‌تر در باب «فضیلت گرسنگی و زندگی سخت»، سخنانی گذشت که مربوط به این باب است.

۸۰۶- وعن معاذ بن أنس رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ اللَّبَاسَ تَوَاضِعًا لِلَّهِ، وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، دَعَاَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يُخَيَّرَهُ مِنْ أَيِّ حُلِيِّ الْإِيمَانِ شَاءَ يَلْبَسُهَا». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: معاذ بن انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس با وجود توانایی، از روی تواضع و فروتنی برای الله، از پوشیدن لباس خوب خودداری کند، الله متعال روز قیامت او را در انظار مردم فرا می‌خواند و به او این اختیار را می‌دهد که از لباس‌های گران‌بها و زیبای اهل ایمان، هر لباسی که می‌خواهد، بپوشد».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۱۴۵؛ السلسله الصحیحة، ش: ۷۱۸؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش:

۱۲۱- باب: مستحب بودن اعتدال در نوع لباسی که انسان می‌پوشد و این‌که جز به ضرورت یا هدفی شرعی، لباسی نپوشد که زمینه‌ی سرزنش و خرده‌گیری بر وی را فراهم کند

۸۰۷- عن عمرو بن شعيبٍ عن أبيه عن جدِّه رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش رضي الله عنه روایت است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا الله دوست دارد اثرِ نعمت خود را بر بنده‌اش ببیند».

شرح

مؤلف رحمته الله در این بخش، دو باب گشوده است؛ باب اول درباره‌ی مستحب بودن خودداری از شیک‌پوشی از روی تواضع می‌باشد و باب دوم، درباره‌ی مستحب بودن اعتدال در نوع لباسی که انسان می‌پوشد.

در باب نخست، حدیثی بدین مضمون آمده است که معاذ بن انس رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس با وجود توانایی، از روی تواضع و فروتنی برای الله از پوشیدن لباس خوب خودداری کند، الله متعال روز قیامت او را در انظار مردم فرا می‌خواند و به او این اختیار را می‌دهد که از لباس‌های گران‌بها و زیبای اهل ایمان، هر لباسی که می‌خواهد، بپوشد».

این، بدین معناست که وقتی انسان در میان مردمی زندگی می‌کند که زندگی متوسطی دارند و نمی‌توانند لباس‌های گران‌بها بپوشند و او نیز از روی تواضع همانند آن‌ها یا در سطح مردم منطقه‌اش لباس می‌پوشد تا بر کسی فخرفروشی نکند یا دل کسی نشکند، به چنین پاداش بزرگی دست می‌یابد؛ اما اگر در منطقه‌ای زندگی می‌کند که مردمش ثروتمند هستند و در چارچوب شریعت، لباس‌های گران‌بهای می‌پوشند، بهتر است در همین سطح لباس بپوشد. زیرا الله متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۸۸۷؛ غایة المرام، ش: ۷۵؛ و صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله، ش: ۲۲۶۰.

بدون شک اگر انسان در میان ثروتمندان باشد و با وجود توانایی، لباسی در سطح پایین بپوشد، چنین لباسی، لباس شهرت به‌شمار می‌آید؛ یعنی لباسی که انسان را انگشت‌نما می‌گرداند و پیامبر صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباس شهرت منع کرده است. پس انسان باید در طرز لباس پوشیدن خود، با توجه به آموزه‌ها و احکام دینی، شرایط و وضعیت هر جایی را در نظر بگیرد. اگر از روی تواضع، به‌خاطر رعایت حال همشهریان و مردم منطقه‌اش که سطح زندگی متوسطی دارند، از شیک‌پوشی خودداری کند، به پاداش بزرگی که در حدیث آمده است، دست خواهد یافت؛ ولی اگر در میان مردمی ثروتمند زندگی می‌کند که لباس‌های گران‌بها می‌پوشند، بهتر است همانند آن‌ها لباس بپوشد.

سپس مؤلف رحمته به موضوع میانه‌روی در پوشیدن لباس پرداخته است. انسان باید در همه حال میانه‌رو باشد و در خوردن و نوشیدن و در لباس و دیگر مسایل، اعتدال را رعایت کند؛ ولی نعمت‌های الهی را نادیده نگیرد. زیرا الله متعال دوست دارد آثار نعمت خود را بر بنده‌اش ببیند؛ یعنی دوست دارد وقتی نعمتی به بنده‌اش می‌دهد، اثر این نعمت بر بنده‌اش نمایان باشد.

اگر به او ثروت داده است، دوست دارد آثار این ثروت، یعنی انفاق، صدقه دادن، بذل و بخشش، مشارکت در کارهای نیک و پوشیدن لباس‌های زیبا و شایسته را در او مشاهده کند. و چنان‌چه به بنده‌اش علم و دانش عطا کرده، دوست دارد آثار علم و دانش، یعنی عمل کردن به این علم را در عبادت‌ها، و نیز در رفتارهای فردی و اجتماعی وی و هم‌چنین در گسترش دعوت و آموزش آن به دیگران، ببیند. لذا هر نعمتی که الله به شما ارزانی داشته است، آثارش را به او نشان دهید؛ این، از جمله‌ی شکر نعمت است. اما کسی که خداوند تعالی به او مال و ثروت داده و او با لباس‌های کهنه یا با شکل و قیافه‌ای در میان مردم ظاهر می‌شود که گویا کسی از او فقیرتر نیست، در حقیقت، نعمت الهی را انکار کرده است. چگونه است که الله تعالی به او مال و ثروت داده، اما او با لباس فقرا و حتی با لباس‌هایی در سطح پایین‌تر به میان مردم می‌رود؟! یا چگونه است که به لطف الله تعالی ثروتمند شده، اما از بذل و بخشش و انفاق مال و ثروتی که الله به او داده، بخل می‌ورزد؛ نه حق واجب مالش را ادا می‌کند و نه صدقه‌ی نفل می‌دهد؟! و

الله به تو علم و دانش داده است، اما اثر این نعمت را در تو نمی‌بیند! نه عبادت تو افزایش یافته است و نه خشوع و رفتار نیک و پسندیده‌ای داری! به نشر و گسترش علم و آموزش آن به دیگران هیچ اهمیت نمی‌دهی! همه‌ی این‌ها، مصداق و نمونه‌ای بارز از کتمان نعمتی است که الله عز و جل به بنده‌اش ارزانی داشته است؛ انسان باید آثار هر نعمتی را که الله به او می‌بخشد، نمایان سازد، نه این‌که در عمل، نعمت و لطف پروردگار را انکار کند.

۱۲۲- باب: حرام بودن لباس حریر (ابریشم) برای مردان و جواز پوشیدن آن برای زنان؛ و نیز حرام بودن نشستن بر حریر و تکیه زدن بر آن

۸۰۸- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، فَإِنَّ مَنْ لَبَسَهُ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید؛ زیرا هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید.» ^(۲)

۸۰۹- وَعَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لَا خَلْقَ لَهُ». [متفقٌ عليه] ^(۳)

وفي روايةٍ للبخاري: «مَنْ لَا خَلْقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ».

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «فقط کسی لباس حریر می پوشد که هیچ بهره‌ای - در آخرت - ندارد». در روایت بخاری آمده است: «...هیچ نصیبی در آخرت ندارد».

۸۱۰- وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَبَسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ». [متفقٌ عليه] ^(۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۸۳۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۹.

(۲) یعنی در آخرت از لباس ابریشمی محروم خواهد بود. [مترجم]

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۸۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۸.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۸۳۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۷۳.

۸۱۱- وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ حَرِيرًا، فَجَعَلَهُ فِي يَمِينِهِ، وَذَهَبًا فَجَعَلَهُ فِي شِمَالِهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي». [روایت ابوداود با إسناد حسن]^(۱)

ترجمه: علی علیه السلام می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که پارچه‌ای ابریشمی برداشت و سمت چپ خود گذاشت و نیز قطعه‌ای طلا و آن را سمت چپش نهاد و فرمود: «این دو، بر مردان امت من حرام است».

۸۱۲- وَعَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «حُرْمٌ لِبَاسِ الْحَرِيرِ وَالذَّهَبِ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي، وَأُجَلٌّ لِأَنَائِمِهِمْ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد].^(۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری علیه السلام می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لباس حریر و طلا، بر مردان امتم حرام و برای زنان نشان حلال شده است».

۸۱۳- وَعَنْ حُدَيْفَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبَيْسِ الْحَرِيرِيِّ وَالذَّبَّيْحِ وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ. [روایت بخاری]^(۳)

ترجمه: حذیفه علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از نوشیدن و خوردن در ظروف طلا و نقره و نیز از پوشیدن انواع ابریشم و دیبا و نشستن بر آن منع نمود.

شرح

«حرام بودن لباس حریر (ابریشم) برای مردان و و نیز حرام بودن نشستن و تکیه زدن بر آن». سه مورد شد: تحریم لباس حریر، حرام بودن نشستن بر آن و نیز حرام بودن تکیه زدن بر آن. مؤلف رحمته الله علیه قاطعانه یادآور شده که لباس حریر برای مردان حرام است؛ دلیلش، احادیثی است که از عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، انس بن مالک،

(۱) صحیح الجامع، ش: ۲۲۷۴؛ إرواء الغلیل، ش: ۲۷۷؛ و صحیح أبی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۳۴۲۲.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۳۱۳۷؛ غایة المرام، ش: ۷۷؛ آداب الزفاف، ص ۱۵۰؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۴۰۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۸۳۷؛ پیش‌تر روایتی به همین مضمون به شماره‌ی ۷۸۱ از حذیفه علیه السلام ذکر شد که در صحیحین آمده است.

ابوموسی اشعری و حذیفه بن یمان رضی الله عنهما ذکر کرده است. همه‌ی این احادیث، نشان‌گر حرام بودن طلا و لباس ابریشم برای مردان است.

در حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است: «فقط کسی لباس حریر می‌پوشد که هیچ بهره‌ای در آخرت ندارد». از این رو برخی از علما بر این باورند که هر کس در دنیا لباس حریر بپوشد، وارد بهشت نمی‌شود. زیرا در این حدیث آمده است: چنین شخصی هیچ نصیبی در آخرت ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنین فرموده است: «هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید». یعنی وارد بهشت نخواهد شد. اما برخی از علما گفته‌اند: وارد بهشت می‌شود، ولی از لباس حریر محروم خواهد بود؛ گرچه بهشتیان، لباس حریر می‌پوشند. لذا کسی که در دنیا لباس ابریشم می‌پوشد، حتی اگر به بهشت برود، از این لباس محروم می‌گردد و لباس دیگری خواهد پوشید. این در صورتی است که توبه نکند؛ اما هرکس در دنیا توبه نماید، الله متعال گناهانش را می‌آمرزد. همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِىَ الَّذِىنَ اسْرَفُوْا عَلٰۤى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ

الذُّنُوْبَ جَمِیْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْعَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ﴿۵۳﴾

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

این، حکم پوشیدن حریر یا ابریشم طبیعی است که از کرم ابریشم فرآوری می‌گردد؛ اما پوشیدن حریر مصنوعی حرام نیست. البته بهتر است که مردان از پوشیدن حریر مصنوعی نیز بپرهیزند؛ زیرا پوشیدن چنین لباس‌هایی برای مرد که باید لباسش با جنس او هم‌خوانی داشته باشد، مقداری سبک و زننده است. با این حال، حریر مصنوعی برای مردان، حرام نیست. یعنی ایرادی ندارد که مرد، کلاه شب و لباس خوابش از حریر مصنوعی باشد؛ اما شایسته نیست که لباس بیرون یا لباس رسمی‌اش، از حریر مصنوعی باشد. زیرا شاید کسی که آن را می‌بیند، تصور کند حریر طبیعی است و بدین‌سان حریر طبیعی را برای مردان، جایز پندارد یا چه‌بسا با این تصور نادرست که حریر طبیعی برای مردان جایز است، خود نیز حریر طبیعی بپوشد. لذا بهتر است که مردان از پوشیدن حریر مصنوعی خودداری کنند.

طلا نیز برای مردان، حرام و برای زنان، جایز است؛ زیرا زن‌ها به منظور خودآرایی برای شوهران خود به طلا نیاز دارند. استفاده از حلقه یا انگشتر طلا برای مردان حرام است؛ اما برای زنان جایز است. به شرطی که این کار، مبتنی بر عقیده یا باور خاصی نباشد؛ مثلاً زن با این پندار، حلقه یا انگشتر به دست نکند که این کار، او را نزد شوهرش محبوب‌تر می‌گرداند. لذا اگر فقط به قصد خودآرایی برای شوهر باشد و مبتنی بر عقیده یا باوری خاص نباشد، یک انگشتر به‌شمار می‌آید که به دست کردن آن، ایرادی ندارد.

۱۲۳- باب: جایز بودن پوشیدن حریر (ابریشم طبیعی) برای مردی که بدنش خارش دارد

۸۱۴- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلزُّبَيْرِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضي الله
عَنْهُمَا فِي لُبْسِ الْحَرِيرِ لِحِكَّةٍ بِهِمَا. [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ به زبیر و عبدالرحمن بن عوف رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا اجازه
داد به سبب خارش که در بدنشان بود، لباس حریر (ابریشم) بپوشند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۸۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۷۶.

۱۲۴- باب: نهی از نشستن بر پوست پلنگ یا استفاده از آن به عنوان زیرانداز

۸۱۵- عَنْ مُعَاوِيَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَا تَرْكَبُوا الْحَزْرَ وَلَا النَّمَارَ». [حدیثی حسن است که ابوداود و جز او آن را با اسناد حسن روایت کرده‌اند.]^(۱)
ترجمه: معاویه رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «روی ابریشم خالص و پوست پلنگ ننشینید».

۸۱۶- وَعَنْ أَبِي الْمَلِيحِ عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنْ جُلُودِ السَّبَاعِ. [ابوداود، ترمذی و نسائی، این حدیث را با اسناد صحیح روایت کرده‌اند.]^(۲)

وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ: نَهَى عَنْ جُلُودِ السَّبَاعِ أَنْ تُفْتَرَشَ.
ترجمه: از ابوالملیح از پدرش رضي الله عنه روایت است: رسول الله صلى الله عليه وسلم از نشستن بر پوست درندگان منع نمود.
در روایت ترمذی رضي الله عنه آمده است: پیامبر صلى الله عليه وسلم از این که از پوست درندگان به عنوان فرش (زیرانداز) استفاده شود، منع فرمود.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۲۸۳؛ و صحیح ابی داود، آلبانی رضي الله عنه، ش: ۳۴۷۷.
(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۹۵۳؛ السلسله الصحیحة، ش: ۱۰۱۱؛ و صحیح ابی داود، آلبانی رضي الله عنه، ش: ۳۴۸۰.

۱۲۵- باب: آن چه هنگام پوشیدن لباس یا کفش نو و امثال آن می‌گوییم...

۸۱۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا اسْتَجَدَّ ثَوْبًا سَمَّاهُ بِاسْمِهِ عِمَامَةً أَوْ قَمِيصًا، أَوْ رِدَاءً يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم هرگاه لباسی نو - عمامه یا پیراهن ردایی - می‌پوشید، آن را نام می‌برد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ». [ترجمه‌ی دعا: «یا الله! همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی توست؛ تو، این - عمامه یا پیراهن یا ردا - را به من پوشانده‌ای. من، از تو خیر آن و خیری را که برای آن ساخته شده است، درخواست می‌کنم و از شر آن و شرّی که برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم»].

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۶۶۴؛ و صحیح ابی داود، آل‌بانی رحمته، ش: ۳۳۹۳.

۱۲۶- باب: مستحب بودن آغاز کردن از سمت راست در لباس پوشیدن

این موضوع پیش‌تر بیان شد و احادیثی صحیح در این باره ذکر کردیم.

شرح

مؤلف رحمته در پایان این بخش چند باب ذکر کرده است:

باب نخست: درباره‌ی جایز بودن پوشیدن حریر (ابریشم طبیعی) برای مردی است که بدنش خارش دارد.

پیش‌تر بیان شد که پیامبر صلی الله علیه و آله مردان را از پوشیدن حریر منع کرده و فرموده است: «فقط کسی لباس ابریشم می‌پوشد که در آخرت بهره‌ای ندارد». و نیز فرموده است: «هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید»^(۱). اما در صورتی که ضرورت ایجاد کند، پوشیدن لباس ابریشمی ایرادی ندارد؛ مثلاً هنگامی که انسان حساسیت پوستی یا خارش دارد و چاره‌ای جز پوشیدن حریر ندارد. در چنین شرایطی رواست لباسی که با پوستش در تماس است، از جنس ابریشم یا حریر باشد؛ زیرا لطافت و سردی ابریشم، برای حساسیت‌های پوستی مفید است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله به زبیر و عبدالرحمن بن عوف که حساسیت پوستی داشتند، اجازه داد لباس ابریشمی بپوشند.

هم‌چنین اگر حریر یا ابریشم به‌کار رفته در لباس، چهار انگشت یا کم‌تر از آن باشد، پوشیدن چنین لباسی ایرادی ندارد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پوشیدن چنین لباسی را اجازه داده است. مثلاً اگر انسان لباسی دارد که با ابریشم، سردوز شده و مقدارش در مجموع از چهار انگشت، کم‌تر است، پوشیدن چنین لباسی اشکالی ندارد.

هم‌چنین اگر لباس، از جنس ابریشم و پنبه یا ابریشم و پشم باشد و بیش‌تر الیافش را پنبه یا پشم تشکیل دهد، یعنی پنبه یا پشم لباس از حریرش بیش‌تر باشد، پوشیدن این لباس نیز ایرادی ندارد.

(۱) پیش‌تر تخریح این دو حدیث بیان شد.

و چهارمین حالت، جنگ تست؛ یعنی هنگامی که مسلمانان و کفار رویاروی هم قرار می‌گیرند؛ در چنین شرایطی نیز پوشیدن لباس ابریشمی برای مجاهدان، ایرادی ندارد. زیرا این امر، دشمن را آزار می‌دهد و هر چیزی که باعث خشم و آزار دشمن شود، نیک و پسندیده است. پس پوشیدن حریر برای مردان در چهار مورد، مستثنا یا جایز است:

یکم: زمانی که ضرورتی چون خارش یا حساسیت پوستی، ایجاب کند.

دوم: هنگامی که مقدار حریر یا ابریشم به‌کار رفته در لباس، از چهار انگشت کم‌تر باشد.

سوم: وقتی جنس لباس، آمیزه‌ای از ابریشم و الیاف دیگر باشد؛ البته به شرطی که مقدار سایر الیاف، از ابریشم بیش‌تر باشد.

چهارم: در جنگ به‌قصد آزار دادن کفار.

پوشیدن حریر در چهار مورد مذکور، اشکالی ندارد.

باب دوم: بدین موضوع می‌پردازد که استفاده از پوست پلنگ به عنوان لباس و زیرانداز، حرام است و آن‌گونه که حدیثی دیگر نشان می‌دهد، پوست همه‌ی درندگان همین حکم را دارد؛ زیرا پوست درندگان، نجس است. لذا همه‌ی درندگان نجس هستند و سگ، نجس‌ترین حیوان است. نجاستش به‌اندازه‌ای است که هفت بار شستن چیزی که سگ لیسیده، برای پاک شدن آن کافی نیست و باید در پاک کردن آن، از خاک نیز استفاده شود. در صورتی که نجاست سایر درندگان، این‌گونه نیست.

در هر حال استفاده از پوست گِرگ، پلنگ، شیر و سایر درندگان، به عنوان لباس و زیرانداز، جایز نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ از آن منع کرده است.

اما استفاده از پوست میش و سایر حیوانات حلال‌گوشت به‌عنوان پوشاک و زیرانداز، ایرادی ندارد. زیرا پاک است و استفاده از پوست پاک، جایز می‌باشد.

باب سوم: در بیان دعایی است که انسان هنگام پوشیدن لباس نو، می‌گوید. بدون شک انسان، برای خود مالک هیچ نفع و ضرری نیست؛ مگر آن‌چه الله بخواهد. پس بی‌تردید آن‌چه می‌خوریم و می‌نوشیم و آن‌چه می‌پوشیم، نعمت الله ﷻ می‌باشد و اوست که این نعمت‌ها را برای ما آفریده است و اگر الله، این نعمت‌ها را برای ما

فراهم نمی‌ساخت، به چنین نعمت‌هایی دست نمی‌یافتیم. اگر الله بخواهد، همه‌ی مال و ثروتمان را از دست می‌دهیم و نمی‌توانیم چیزی به‌دست بیاوریم. اگر خواستِ الله باشد، چه‌بسا پول و ثروت داشته باشیم، اما نتوانیم آن‌گونه که می‌خواهیم از آن بهره‌برداری کنیم یا آن‌گونه که میل ماست، بخوریم و بنوشیم و بپوشیم:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ ﴿۳۰﴾﴾ [المک: ۳۰]

بگو: آیا هیچ توجه کرده‌اید که اگر آب‌های (مورد استفاده‌ی) شما (در زمین) فرو رود، چه کسی برای شما آبی روان می‌آورد؟

لذا هر چه در اختیار داریم، لطف و نعمت پروردگار متعال است؛ از جمله لباس. بنابراین، هرگاه الله متعال لباسی نو در اختیارت قرار می‌دهد، بگو: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ». [ترجمه‌ی دعا: «یا الله! همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی توست؛ تو، این- عمامه یا پیراهن یا رد- را به من پوشانده‌ای. من، از تو خیر آن و خیری را که برای آن ساخته شده است، درخواست می‌کنم و از شر آن و شرّی که برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم»].

گاه لباسی که انسان می‌پوشد، به نفع او نیست یا شری در آن است؛ مثلاً گوشه‌ای از آن، آتش می‌گیرد و بدین‌سان آتش به تمام لباس و بدن انسان می‌رسد و باعث مرگش می‌شود یا حشره‌ای گزنده در آن است که انسان، هیچ اطلاعی از آن ندارد. این‌جاست که در دعای پوشیدن لباس می‌گوییم: «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ». یعنی: «یا الله! از شرّ این لباس و شرّی که برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم». لباس ممکن است انسان را به فخرفروشی و تکبر بکشاند. هم‌چنین امکان دارد فتنه‌انگیز باشد؛ مانند لباس‌هایی که برخی از زنان می‌پوشند یا لباس‌های که ره‌آورد فرهنگ غرب است و برخی از زنان به آن فریفته می‌شوند و مانند زنان کافر و بی‌دین لباس می‌پوشند!

۴- کتاب: آداب خواب

(نکاتی پیرامون آداب خوابیدن، دراز کشیدن، نشستن، مجلس،

هم‌نشین و خواب دیدن)

۱۲۷- باب: دعای پیش از خوابیدن

۸۱۸- عن البراء بن عازب رضي الله عنهما قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». [روایت بخاری با این لفظ در صحیحش در کتاب: الأدب] ^(۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که به رختخوابش می رفت، بر پهلوئی راستش می خوابید و می گفت: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ. رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

[ترجمه‌ی دعا: «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو، هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۳۱۵. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۸۱ ذکر شد. (مترجم)]

۸۱۹- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، وَقُلْ...» وَذَكَرَ نَحْوَهُ، وَفِيهِ: «وَاجْعَلُنَّ آخِرَ مَا تَقُولُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «هنگامی که می خواستی به رختخواب بروی، همانند وضوی نماز، وضو بگیر و سپس بر پهلو راست خود، بخواب و این دعا را بخوان - همان دعایی که پیش تر ذکر کرد - و آن را آخرین سخن خویش قرار بده».

شرح

مؤلف رحمته الله بخشی از کتاب «ریاض الصالحین» را به آداب خواب اختصاص داده و در آن به بیان نکاتی پیرامون آداب خوابیدن، دراز کشیدن، نشستن، مجلس، هم نشین و خواب دیدن پرداخته است. این، نشان می دهد که کتاب «ریاض الصالحین»، کتابی جامع می باشد و شایسته‌ی هر مسلمانی است که از این کتاب استفاده کند و آن را بخواند و مطالبش را دریابد.

مؤلف رحمته الله بابی درباره‌ی آداب خواب گشوده است؛ خواب، یکی از نشانه‌های الله صلی الله علیه و آله و نشان گر کمال قدرت، رحمت و حکمت اوست. چنان که می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ﴾ [الروم: ۲۳]

و از نشانه‌های او، خوابیدن شما در شب و تلاش و کوشش روزانه‌ی شما برای کسب روزی اوست.

خواب، یکی از نعمت‌هایی است که الله متعال به بندگانش داده است؛ زیرا برای رفع خستگی می خوابند تا برای تلاش و کوشش روزانه‌ی خود، نشاط و نیرو داشته باشند. به عبارت دیگر خواب برای گذشته و آینده‌ی انسان، مفید است؛ بدین سان که خستگی گذشته‌اش را از میان می برد و او را برای کار و تلاش آینده، آماده می سازد. و این، برای تداوم و کمال زندگی دنیاست؛ زیرا حیات دنیوی، جز با خواب و استراحت، کامل نمی شود. البته خواب به عنوان یک نیاز، برای پروردگار همیشه زنده

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۱۰. [رک: همین کتاب، ج ۱، حدیث شماره‌ی

و پابرجا، یعنی برای الله متعال یک نقص به‌شمار می‌آید و الله متعال از هر عیب و نقصی پاک است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

او را هرگز نه چرت می‌گیرد و نه خواب.

این، از کمال حیات الهی‌ست که نه به خواب نیاز دارد و نه به چیزی دیگر. به‌یقین او، بی‌نیاز و ستوده است. اما انسان در زندگی دنیوی‌اش، ناقص است و به کامل شدن نیاز دارد؛ یعنی نیازمندی‌هایی دارد که باید برطرف شود. خواب، عبارت است از گرفتن جان انسان توسط پروردگار متعال؛ البته هنگامی که انسان می‌خوابد، الله متعال جانش را به‌طور کامل نمی‌گیرد. از این‌رو انسان در هنگام خواب، نه زنده است و نه مرده. یعنی با وجودی که حیات دارد، چیزی درک نمی‌کند و از اطرافش بی‌خبر است؛ نه صدایی می‌شنود، نه کسی را می‌بیند و نه بویی استشمام می‌کند و جانش به‌طور کامل از پیکرش بیرون نمی‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾﴾ [الزمر: ۴۲]

الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده، به‌هنگام خواب آن قبض می‌کند؛ آن‌گاه جانی را که به مرگش حکم کرده، نگه می‌دارد و جان دیگر را تا زمان معینی (به کالبد) بازپس می‌فرستد. بی‌گمان در این امر نشانه‌های روشنی برای اندیشمندان وجود دارد.

خواب، یکی از نشانه‌های الهی‌ست؛ گاه گروهی را می‌بینید که خوابیده‌اند و به‌سان مرده‌ها روی زمین افتاده‌اند و هیچ چیزی را درک نمی‌کنند؛ اما الله متعال، این‌ها را بیدار می‌کند، درست مانند مردگانی که برانگیخته می‌شوند. الله عز و جل می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ﴾ [الأنعام: ۶۰]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگ خواب فرو می‌برد و از اعمالی که در روز انجام می‌دهید، آگاه است و سپس شما را در روز، بلند می‌کند تا مهلت مشخص به سرآید و آن‌گاه بازگشتان به سوی اوست.

انسان، درس دیگری نیز از خواب می‌گیرد؛ خواب، نمونه‌ای روشن از زنده شدن مردگان است؛ ذاتی که جان انسان را در خواب می‌گیرد و سپس جانش را به کالبدش بازمی‌گرداند و انسان را بیدار می‌کند، بر زنده کردن مردگان و برانگیختن آن‌ها از قبرهایشان تواناست؛ به یقین الله ﷻ توانایی هر کاری را دارد.

از آداب خواب است که انسان بر پهلو راستش بخوابد؛ زیرا پیامبر ﷺ بر پهلو راستش می‌خوابید و به این کار، دستور می‌داد. براء بن عازب ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ بر پهلو راستش دراز می‌کشید؛ چنان‌که به براء ﷺ امر نمود که بر پهلو راستش بخوابد. این، بهترین شکل یا بهترین حالت خوابیدن است؛ فرقی نمی‌کند که قبله، در مقابل یا پشت سر یا چپ یا راست انسان باشد؛ مهم این است که انسان، مطابق عمل کرد و رهنمود پیامبر ﷺ بر پهلو راستش بخوابد.

برخی از مردم به خوابیدن بر پهلو چپ عادت کرده‌اند و اگر بر پهلو راست دراز بکشند، خوابشان نمی‌آید؛ اما باید خود را به خوابیدن بر پهلو راست عادت دهند. زیرا، این، مسأله‌ای معمولی نیست؛ هم از عمل کرد پیامبر ﷺ ثابت شده و هم از دستور و رهنمود آن بزرگوار. لذا وقتی بر پهلو راست می‌خوابید، احساس می‌کنید که از پیامبر ﷺ پیروی کرده‌اید. زیرا پیامبر ﷺ خود بر پهلو راستش می‌خوابید و به خوابیدن بر پهلو راست دستور می‌داد. اگر یک یا دو روز یا یک هفته بر پهلو راست بخوابید، عادت می‌کنید و بدین‌سان می‌توانید به سادگی به سنت پیامبر ﷺ عمل نمایید.

این هم سنت است که انسان در صورت امکان، دست راستش را زیر گونه‌ی راستش بگذارد. زیرا این عمل در سنت پیامبر ﷺ ثابت شده است. اگر امکانش بود، چه بهتر؛ و گرنه، بر انجام این عمل به اندازه‌ی خوابیدن بر پهلو راست، تأکید نشده است.

یکی دیگر از آداب خواب، این است که هنگام خوابیدن همان دعایی را بگوییم که پیامبر ﷺ می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَسَلْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ. رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسَلْتَ.»

[ترجمه‌ی دعا: «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو، هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم».]

این دعا را آخرین سخن خود، یعنی آخرین ذکری قرار دهید که پیش از خوابیدن می‌گویید؛ زیرا انسان، پیش از خوابیدن، دعاها و اذکار دیگری هم می‌گوید. مانند این دعا: «اللَّهُمَّ بِكَ وَصَعْتُ جَنِّي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنَّ أَمْسَكَتَ نَفْسِي، فَاغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاَحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

[ترجمه‌ی دعا: «یا الله! به نام تو پهلویم را بر زمین گذاشتم و به کمک تو آن را بلند می‌کنم. اگر جان مرا گرفتی، آن را بیمارز و بر آن، رحم بفرما. و اگر جانم را به کالبدم برگرداندی، آن را با آنچه که بندگان نیکوکار را حفاظت می‌نمایی، حفاظت کن».]
مهم، این است که انسان، دعایی را که پیامبر ﷺ به براء بن عازب رضی الله عنه آموزش داد، آخرین دعایی قرار دهد که پیش از خواب می‌گوید.

براء بن عازب رضی الله عنه به قصد یادگیری، این دعا را نزد رسول الله ﷺ تکرار کرد و گفت: «أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». رسول الله ﷺ فرمود: «بگو: وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، نگو: وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

گرچه معنا، یکی است، اما علما گفته‌اند: یکی از تفاوت‌های «رسول» و «نبی» در این است که رسول، هم از میان انسان‌ها برانگیخته می‌شود و هم از میان فرشتگان؛ اما نبی، فقط از میان انسان‌ها مبعوث می‌گردد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾﴾ [التکویر: ۱۹، ۲۰]

به یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ای بزرگوار است، یعنی (جبرئیل، فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش، دارای مقام والایی است.

لذا رسول، می‌تواند از جنس فرشتگان نیز باشد؛ اما نبی، فقط از جنس انسان‌هاست و اگر در دعا می‌گفت: «وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»، لفظ رسول (فرستاده)، شایسته‌ی فرشته‌ای چون جبرئیل رضی الله عنه نیز بود؛ اما واژه‌ی نبی (پیامبر) در این دعا، ویژه‌ی محمد ﷺ می‌باشد.

شایسته است که این دعا را حفظ کنید و وقتی به رختخواب می‌روید، آن را آخرین ذکری قرار دهید که پیش از خواب می‌گویید تا بدین‌سان از فرمان، سنت و رهنمود پیامبر ﷺ پیروی کنید؛ این، جزو آداب خواب است.

یکی از حکمت‌های الله ﷻ این است که تقریباً برای هر عملی، ذکر و دعای ویژه‌ای وجود دارد؛ پوشیدن لباس، ذکر ویژه‌ی خود را دارد؛ نوشیدن و خوردن نیز همین‌طور. خواب و حتی هم‌بستری با همسر نیز ذکر و دعای مخصوصی دارد. حکمتش، این است که انسان، هیچ‌گاه از یاد پروردگارش غافل نشود و پیوسته با قلب و زبانش الله ﷻ را یاد کند. این، یکی از الطاف و نعمت‌های الهی است. از الله متعال می‌خواهیم که به ما توفیق شکر این نعمت را عطا کند و ما را بر انجامش یاری دهد.

۸۲۰- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رُكْعَةً، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ حَتَّى يَجِيءَ الْمُؤَذِّنُ فَيُؤَذِّنُهُ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «پیامبر ﷺ شب‌ها یازده رکعت نماز می‌خواند و چون سپیده می‌دمید، دو رکعت کوتاه به‌جا می‌آورد؛ آن‌گاه بر پهلوئی راستش دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن می‌آمد و او را - از اجتماع مردم برای جماعت صبح - آگاه می‌ساخت.»

۸۲۱- وعن حذيفة رضی الله عنه قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا» وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». [روایت بخاری] ^(۲)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ شب‌ها هنگامی که می‌خواست بخوابد، دست راستش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌گفت: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا» ^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۳۱۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۳۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۳۱۴.

(۳) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! به نام تو می‌میرم - می‌خوابم - و به نام تو زنده - بیدار - می‌شوم.»

و هنگامی که بیدار می‌شد، این دعا را می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»^(۱).

شرح

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون ذکر شد که پیامبر ﷺ به براء بن عازب رضی الله عنه فرمان داد که بر پهلوی راستش بخوابد و این دعا را بگوید: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ. رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». هم‌چنین بیان کردیم که سنت و بهتر، این ست که انسان بر پهلوی راستش بخوابد.

حدیث حذیفه رضی الله عنه نشان می‌دهد که شایسته است انسان، دستش، یعنی دست راست را زیر رخسارش بگذارد؛ البته این، واجب نیست. بلکه پسندیده است. اگر امکانش بود، چه خوب و گرنه، ایرادی ندارد که دستش را زیر رخسارش نگذارد.

پیامبر ﷺ دست راستش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌گفت: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»؛ یعنی: «یا الله! به نام تو می‌میرم - می‌خوابم - و به نام تو زنده - بیدار - می‌شوم». لذا از آن‌جا که خواب برادر مرگ است، هم می‌توان خوابیدن را مراد گرفت و هم مرگ حقیقی یا مرگ بزرگ، یعنی جدا شدن روح از بدن را. و این، مانند این فرموده‌ی الهی ست که:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲]

بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است.

و هنگامی که بیدار می‌شد، این دعا را می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». یعنی: «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله می‌باشد؛ ذاتی که ما را پس از آن‌که میراند، زنده کرد و بازگشت، به سوی اوست». این، نشان می‌دهد که منظور از مردن در دعای پیشین، مرگ کوچک یا خواب است.

(۱) ترجمه‌ی دعا: «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله می‌باشد؛ ذاتی که ما را پس از آن‌که میراند، زنده کرد و بازگشت، به سوی اوست».

و اما حدیث عایشه رضی الله عنها؛ این بانوی بزرگوار فرموده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله شب‌ها یازده رکعت نماز می‌خواند و چون سپیده می‌دمید، دو رکعت کوتاه به‌جا می‌آورد؛ آن‌گاه بر پهلوی راستش دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن می‌آمد و او را - از اجتماع مردم برای جماعت صبح - آگاه می‌ساخت». این، بیش‌ترین رکعت‌هایی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله شب‌ها به‌جا می‌آورد؛ گاه یازده رکعت و گاه سیزده رکعت و برخی از اوقات کم‌تر از این. و تعداد رکعت‌ها، به این بستگی داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله بانشاط و سر حال بود یا خیر. وقتی سپیده می‌دمید، پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت کوتاه، یعنی سنت صبح را می‌خواند. لذا سنت است که انسان، این دو رکعت را کوتاه بخواند؛ لذا در رکعت نخست، سوره‌ی «کافرون» و در رکعت دوم، سوره‌ی «اخلاص» را می‌خوانیم یا در رکعت اول، آیه‌ی ۱۳۶ سوره‌ی «بقره» و در رکعت دوم، آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی «آل عمران» را قرائت می‌کنیم. مهم، این است که انسان سنت صبح را کوتاه بخواند و قیام، رکوع و سجده‌های نماز را کوتاه بگرداند؛ البته به‌آرامی و به‌گونه‌ای که در آرامش و اطمینان نماز، خللی وارد نشود. زیرا اگر با آرامش نماز نخواند، نمازش باطل می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از به‌جا آوردن این دو رکعت، بر پهلوی راستش دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن می‌آمد و به او خبر می‌داد که وقت اقامه‌ی نماز است. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد می‌رفت و نماز صبح را برپا می‌کرد. چند نکته از این حدیث برداشت می‌شود؛

از جمله این‌که یکی از الطاف الهی به ما، این است که از طریق همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از اعمالی که این بزرگوار در شب انجام می‌داد، باخبر ساخته است. این، یکی از حکمت‌های چند همسر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گفت، نه همسر داشت؛ در نتیجه هر یک از همسرانش بازگوکننده‌ی سنتی بود که سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از آن، بی‌اطلاع بودند.

این حدیث، گویای این است که پیامبر صلی الله علیه و آله شب‌ها یازده رکعت نماز می‌خواند؛ وی، قیام نمازش را طولانی می‌گرداند و پس از گذشت نیمی از شب به نماز می‌ایستاد و گاه کمی دیرتر از خواب برمی‌خاست. این، به حال و نشاط آن بزرگوار بستگی داشت. و چون نیمه‌ی شب بلند می‌شد، پایان شب می‌خواهید؛ چنان‌که در حدیثی دیگر از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت شده است؛ و اگر دیرتر بیدار می‌شد، تا سپیده‌دم نماز می‌خواند و پس از سپیده‌دم، دو رکعت به‌جا می‌آورد و آن‌گاه بر

پهلوی راستش دراز می‌کشید.

این حدیث، نشان می‌دهد که انسان باید سنت صبح را مانند پیامبر ﷺ کوتاه بخواند؛ و این، سنت است. همچنین برای امام (پیش‌نماز) بهتر است که پیش از اقامه‌ی نماز فرض، در مسجد حاضر نشود و مانند پیامبر ﷺ نمازهای سنتش را در خانه بخواند. اما مقتدی، زودتر به مسجد می‌آید.

این روایت، نشان‌گر مستحب بودن دراز کشیدن بر پهلوی راست پس از سنت فجر برای کسی است که در خانه‌اش نماز شب می‌خواند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ بدین‌گونه عمل می‌کرد.

علما درباره‌ی این دراز کشیدن، اختلاف نظر دارند:

برخی از علما، آن را در همه حال، سنت دانسته‌اند.

و برخی دیگر گفته‌اند: دراز کشیدن پس از سنت صبح، سنت نیست؛ مگر برای کسی که در پایان شب، نماز تهجد می‌خواند. چنین شخصی در فاصله‌ی سنت و فرض صبح دراز می‌کشد تا خستگی از تن به‌در کند.

برخی از علما در این باره به قدری سخت گرفته‌اند که دراز کشیدن پس از سنت صبح را از شرایط نماز صبح دانسته‌اند؛ این‌ها گفته‌اند: کسی که پس از نماز سنت صبح دراز نکشد، نمازش درست نیست. ولی این، دیدگاه تک و نادری است و ما، این را از آن‌رو ذکر کردیم که بیان کنیم برخی از علما، دیدگاه‌های تک و نادری دارند که از اقوال درست و صحیح، بدور است.

دیدگاه درست در این باره این است که این عمل، برای کسی که نماز تهجد می‌خواند، سنت است؛ چنین شخصی، پس از سنت صبح دراز می‌کشد تا نماز فرض، اقامه شود. اما (پیش‌نماز) این عمل را به سادگی انجام می‌دهد و از جماعت صبح نمی‌افتد؛ چون خود، پیش‌نماز است و مردم منتظر او می‌مانند؛ از این‌رو سر وقت در مسجد، حاضر می‌شود. اما مقتدی باید دقت کند که ناخواسته جماعت صبح را از دست ندهد؛ زیرا برای او منتظر نمی‌مانند. لذا کسی پس از سنت صبح دراز می‌کشد که شب را در نماز و قیام می‌گذراند و کسی که دیر هنگام یا با اذان صبح برمی‌خیزد، ضرورتی ندارد که پس از سنت صبح، بر پهلو دراز بکشد.

۸۲۲- وعن يعيش بن طخفة الغفاري رضي الله عنهما قال: قال أبي: بينما أنا مُضْطَجِعٌ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى بَطْنِي إِذَا رَجُلٌ يُحَرِّكُنِي بِرِجْلِهِ فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ صَجَعَةٌ يُبْغِضُهَا اللَّهُ»؛ قَالَ: فَتَنْظَرْتُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: یعیش بن طخفه‌ی غفاری رضی الله عنهما می‌گوید: در مسجد بر روی شکم دراز کشیده بودم که مردی مرا با پایش حرکت داد و گفت: «این، درازکشیدنی‌ست که که الله از آن بدش می‌آید». می‌گوید: نگاه کردم؛ دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۸۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى تِرَةٌ، وَمَنْ اضْطَجَعَ مُضْطَجِعًا لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ». [روایت ابوداود با اسناد حسن]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در جایی بنشیند و الله متعال را در آنجا یاد نکند، زینتی از سوی الله متعال بر اوست؛ و هرکس، در جایی بخوابد و آنجا الله متعال را یاد نکند، ضرر و زینتی از سوی الله متعال بر اوست».

شرح

مؤلف رحمته الله علیه در ادامه‌ی احادیثی که درباره‌ی آداب خواب ذکر کرده، حدیث یعیش بن طخفه‌ی غفاری رضی الله عنه را آورده است؛ یعیش می‌گوید: پدرم به من گفت: باری در مسجد بر روی شکم دراز کشیده بودم که مردی مرا با پایش حرکت داد و گفت: «این، درازکشیدنی‌ست که که الله از آن بدش می‌آید». می‌گوید: نگاه کردم؛ دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله است.

این حدیث، گویای این‌ست که خوابیدن بر روی شکم، کار شایسته‌ای نیست؛ به‌ویژه در جاهایی که در معرض دید مردم است. زیرا پسندیده نیست که مردم او را در چنین حالتی ببینند. اما اگر انسان، شکم‌درد باشد و با خوابیدن بر روی شکم، راحت شود، ایرادی ندارد که بر روی شکم بخوابد؛ زیرا ضرورت است.

(۱) ضعیف است؛ ضعیف ابی داود، آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۱۰۶۹.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۴۷۷؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۷۸؛ و صحیح ابی داود، آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۶۵.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، اینست که بیدار کردن دیگران، با پا ایرادی ندارد و تکبر به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا پیامبر ﷺ با این‌که از همه متواضع‌تر بود، طخفه‌ی غفاری را با پای خود، تکان داد و بیدارش کرد. اما اگر در قلب انسان، ذره‌ای تکبر باشد، این، چیز دیگری‌ست؛ ولی بیدار کردن دیگران با پا، در اصل، تکبر نیست. ناگفته نماند که اگر طرفِ مقابل، این را بی‌احترامی قلمداد می‌کند، برای بیدار کردنش، او را با پا تکان ندهید. زیرا اگر یک کار مباح یا جایز نتیجه‌ی بدی داشته باشد، انجام آن ممنوع است.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابوهریره رضی الله عنه را درباره‌ی شخصی ذکر کرده که در جایی می‌نشیند و الله را در آن‌جا یاد نمی‌کند یا در جایی می‌خوابد و آن‌جا ذکر الله نمی‌گوید؛ این، ضرر و زیان بزرگی از سوی الله متعال، برای چنین شخصی‌ست. زیرا این نشستن یا این خوابیدن، به نفع او نیست.

از این‌رو در می‌یابیم که انسان باید در همه حال، - ایستاده، نشسته و زمانی که بر پهلو دراز کشیده است - الله متعال را یاد کند. پس همواره ذکر الله بگویید و در یادِ الله باشید تا در زمره‌ی کسانی قرار بگیرید که الله متعال درباره‌ی آن‌ها فرموده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۰، ۱۹۱]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد. کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

پس همواره الله تعالی را یاد کن تا نمونه‌ی این فرموده‌ی الاهی باشی که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿۴۱﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۴۲﴾﴾

[الأحزاب: ۴۱، ۴۲]

ای مؤمنان! الله را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی یاد نمایید.

امید است که الله متعال به ما توفیقِ ذکر، سپاس‌گزاری و عبادت، عنایت کند.

۱۲۸- باب: جواز خوابیدن بر پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، در صورتی که ترس نمایان شدن عورت نباشد؛ و نیز جایز بودن چهارزانو نشستن و چمباتمه زدن

۸۲۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ رضي الله عنه أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: از عبدالله بن یزید رضي الله عنه روایت است که وی، رسول الله صلى الله عليه وسلم را در مسجد دید که به پشت دراز کشیده و یک پایش را روی پای دیگر گذاشته بود.

۸۲۵- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضي الله عنه قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِذَا صَلَّى الْفَجْرَ تَرَبَّعَ فِي مَجْلِسِهِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَسَنَاءً». [حدیث صحیحی است که ابو داود و جز او با اسناد صحیح روایت کرده‌اند.] ^(۲)

ترجمه: جابر بن سمره رضي الله عنه می‌گوید: «پیامبر صلى الله عليه وسلم پس از این که نماز صبح را می‌خواند، سر جایش تا زمانی که خورشید به خوبی طلوع می‌کرد، چهارزانو می‌نشست.»

۸۲۶- وَعَنِ ابْنِ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ مُحْتَبِيًا بِيَدَيْهِ هَكَذَا، وَوَصَفَ بِيَدَيْهِ الْإِحْتِبَاءَ، وَهُوَ الْقَرْفُصَاءُ. [روایت بخاری] ^(۳)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: «رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که در اطراف کعبه - در صحن مسجد الحرام - دستانش را به دور زانوانش، بدین شکل حلقه زده و نشسته بود.» ابن عمر رضي الله عنهما این طرز نشستن را نشان داد که همان چمباتمه زدن می‌باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۷۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۷۴۷؛ صحیح ابی داود، آلبنی رضي الله عنه، ش: ۴۰۶۰؛ و مسلم، ش: ۶۷۰.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۲۷۲.

۸۲۷- وَعَنْ قَيْلَةَ بِنْتِ مُحْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ قَاعِدٌ الْفُرُفُصَاءَ؛ فَلَمَّا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْمُنْتَحَشِعَ فِي الْجُلْسَةِ أُرْعِدْتُ مِنَ الْفَرْقِ. [روایت ابوداود و ترمذی]^(۱)

ترجمه: قیله دختر مخرمه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که نشسته و چمباتمه زده بود؛ وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که - با آن همه هیبت - سر به زیر و متواضع نشسته است، از ترس به خود لرزیدم.

۸۲۸- وَعَنِ الشَّرِيدِ بْنِ سُؤَيْدٍ ﷺ قَالَ: مَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا جَالِسٌ هَكَذَا، وَقَدْ وَضَعْتُ يَدِي الْيُسْرَى خَلْفَ ظَهْرِي وَأَتَكَأْتُ عَلَى إِيْتِي يَدِي؛ فَقَالَ: «أَتَقْعُدُ قَعْدَةَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؟» [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۲)

ترجمه: شرید بن سؤید رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از کنارم گذشت، در حالی که چنین نشسته بودم: دست چپم را پشت سرم - روی زمین - گذاشته و بر کف دستم تکیه زده بودم؛ فرمود: «آیا مانند کسانی می نشینی که الله بر آنان خشم گرفته است؟»

شرح

نووی رحمته الله این باب را درباره‌ی خوابیدن بر پشت گشوده است. پیش‌تر این نکته بیان شد که بهتر است انسان بر پهلو راستش بخوابد و نیز خوابیدن بر روی شکم، جز به ضرورت، کار پسندیده‌ای نیست.

خوابیدن بر پشت، به شرطی که عورت انسان نمایان نشود، ایرادی ندارد. اگر کسی، لنگ بپوشد و شلوار، پایش نباشد، بیم آن می‌رود که در خواب، پایش را بالا بگیرد و عورتش نمایان گردد؛ لذا شایسته نیست که چنین شخصی بر پشت بخوابد.

یک مسأله‌ی دیگر نیز مانده است؛ یعنی خوابیدن بر پهلو چپ. این هم ایرادی ندارد. چنان‌که خوابیدن بر پشت، ایرادی ندارد. گرچه خوابیدن بر پهلو راست، بهتر است و خوابیدن بر شکم، کار پسندیده‌ای نیست؛ مگر این‌که ضرورتی چون شکم‌درد، ایجاب کند.

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله، ش: ۴۰۵۷.

(۲) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله، ش: ۴۰۵۸.

نشستن به شیوه‌های گوناگون نیز ایرادی ندارد؛ لذا انسان می‌تواند چهارزانو بنشیند و یا چمباتمه بزند؛ یعنی ساق‌هایش را بالا بگیرد و دستانش را به دَوْرِ زانوانش حلقه بزند یا ساق‌هایش را به دستانش بچسباند؛ زیرا پیامبر ﷺ گاه چمباتمه می‌زد. البته نشستن به طرزی که پیامبر ﷺ از آن به نشستن کسانی یاد کرد که الله متعال بر آنان خشم گرفته است، مکروه و ناپسند می‌باشد؛ بدین‌سان که انسان دست چپش را پشت سرش روی زمین بگذارد و بر کف دستش تکیه بزند. اما اگر هر دو دستش را پشت سر بگذارد و بر هر دو تکیه دهد یا دست راستش را پشت سرش قرار دهد و بر آن تکیه بزند، ایرادی ندارد.

۱۲۹- باب: آداب مجلس و هم‌نشین

۸۲۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُقِيمَنَّ أَحَدُكُمْ رَجُلًا مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ وَلَكِنْ تَوَسَّعُوا وَتَفَسَّحُوا»؛ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا قَامَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ مَجْلِسِهِ لَمْ يَجْلِسْ فِيهِ. [متفق عليه] (۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: رسول‌الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچ‌یک از شما، کسی را از جایش بلند نکند تا خود در جای او بنشیند؛ بلکه - برای دیگران - جا باز کنید». ابن عمر رضی اللہ عنہما عادت داشت که اگر کسی برایش برمی‌خاست و جای خود را به او می‌داد، - قبول نمی‌کرد و - در جای وی نمی‌نشست.

۸۳۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنْ مَجْلِسٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَهَوَّ أَحَقُّ بِهِ». [روایت مسلم] (۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر کسی - در مجلسی - از جای خود برخیزد و سپس بازگردد، او به آن‌جا سزاوارتر است».

شرح

مؤلف رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: «آداب مجلس و هم‌نشین»؛ وی، این باب گشوده تا به بیان آدابی پردازد که شایسته است انسان در مجالس و با هم‌نشینان خود، رعایت کند.

الله متعال در کتابش به آداب مجالس اشاره کرده و فرموده است:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ

اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المجادلة: ۱۱]

ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شود: در مجالس (برای نشستن دیگران) جا باز کنید، پس جا باز نمایید تا الله (بهشت و رحمتش را) برایتان فراخ گرداند.

آری؛ شریعت اسلامی، آیینی کامل است که به همه‌ی نیازهای دینی و دنیوی مردم توجه دارد. الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۷۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۷۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۱۷۹.

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^(۸۹)

[النحل: ۸۹]

و کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است.

ابوذریعه^(۱) می‌گوید: «رسول‌الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که چیز ناگفته‌ای باقی نگذاشت؛ چنان‌که پرنده‌ای در آسمان بال نمی‌گشاید، مگر این‌که درباره‌اش با ما سخن گفته و به ما علم و دانش آموخته است».^(۱) از این رو می‌بینیم که شریعت اسلامی، مسایل مهم و بزرگ دین از جمله توحید و مسایل عقیدتی، نماز، زکات، روزه و حج را بیان کرده و از مسایلی چون آداب خوردن و آشامیدن، و آداب خواب و آداب مجالس نیز غفلت نورزیده است.

سپس مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما، کسی را از جایش بلند نکند تا خود در جای او بنشیند؛ بلکه - برای دیگران - جا باز کنید». یعنی وقتی وارد مجلسی شدید و جایی برای نشستن نیافتید، به هیچ‌یک از حاضران نگوئید: فلانی! برخیز؛ و آن‌گاه خود در جای او بنشینید. اگر می‌خواهید بنشینید، از حاضران جلسه بخواهید جا باز کنند که اگر جا باز نمایند، الله متعال نیز رحمتش را برای آن‌ها فراخ می‌گرداند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ

[المجادلة: ۱۱]

اللَّهُ لَكُمْ^ط﴾

ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شود: در مجالس (برای نشستن دیگران) جا باز کنید، پس جا باز نمایید تا الله (بهشت و رحمتش را) برایتان فراخ گرداند.

(۱) اسنادش ضعیف است؛ روایت: طبرانی در الکبیر (۱۵۵/۲) از طریق سفیان بن عیینه از فطر از ابوالطفیل از ابوذر به صورت مرفوع؛ دارقطنی در العلیل (۲۹۰/۶) گفته است: «و غیر از ابن‌عیینه، این روایت را از فطر از منذر ثوری از ابوذر، به صورت مرسل نقل کرده‌اند و همین، صحیح است». شاهد این معنا، روایت شافعی در مسند اوست که اسنادش ضعیف می‌باشد.

اما جایز نیست که کسی را از جایش بلند کنید و خود در جای او بنشینید؛ حتی در رابطه با محلّ نماز. یعنی اگر کسی را دیدی که در صف اول ایستاده، برای شما روا نیست که به او بگویی: برخیز، و سپس خود در جایش بنشینید؛ حتی اگر بچه باشد؛ لذا بلند کردن بچه از صف نماز، جایز نمی‌باشد؛ زیرا این حدیث، عام است و بچه‌ها را نیز شامل می‌شود و بچه باید با مردم و در کنار آن‌ها نماز بخواند تا به نماز خواندن خو بگیرد.

در حدیثی آمده است: «لَيْلِي مِنْكُمْ أُولُوا الْأَحْلَامِ وَالنُّهْيِ»^(۱). یعنی: «افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند». این حدیث، بدین معنا نیست که تنها افراد بالغ و عاقل جلو بایستند یا بدین معنا نیست که بچه‌ها و خردسالان، حق ندارند در صف‌های جلو قرار بگیرند. زیرا اگر این‌گونه بود، پیامبر ﷺ می‌فرمود: «تنها افراد بالغ و عاقل، نزدیک امام و پشت سر او بایستند». اما فرموده است: «افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند»؛ و این، تشویقی برای افراد بالغ و عاقل بود تا در صف اول و نزدیک پیامبر ﷺ بایستند تا شریعتش را بیاموزند و آن را به دیگران منتقل کنند.

ابن عمر رضی الله عنهما بر اساس تقوا و پرهیزگاری‌اش، عادت داشت که اگر کسی برایش برمی‌خواست و جای خود را به او می‌داد، - قبول نمی‌کرد و - در جای وی نمی‌نشست. می‌ترسید که آن شخص از روی شرم و حیا برخاسته باشد؛ زیرا روی کرد چنین فردی مانند کسی است که از روی اجبار، کاری انجام می‌دهد. لذا علما رحمهم الله گفته‌اند: اگر بدانید که فلانی از روی شرم و حیا یا خجالت به شما هدیه می‌دهد، قبول کردن هدیه‌اش حرام است.

هم‌چنین اگر گذرتان به خانه‌ی کسی افتاد و صاحب‌خانه، شما را به داخل خانه تعارف کرد و می‌دانستید که از روی خجالت چنین عملی انجام می‌دهد، نباید دعوتش را بپذیرید؛ زیرا حکمش، مانند کسی است که کاری را از روی اجبار، انجام می‌دهد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۳۲، ۱۲۲؛ رک: حدیث شماره‌ی ۳۵۳ و ۳۵۴. [مترجم]

لذا یکی از آداب مجلس که پیامبر ﷺ برای امتش بیان نموده، اینست که انسان، کسی را از جایش بلند نکند تا خود، در جایش بنشیند.

۸۳۱- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: جابر بن سمرة رضی الله عنهما می گوید: هر یک از ما هنگامی که وارد مجلس پیامبر ﷺ می شد، در انتهای مجلس می نشست.

۸۳۲- وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طَهْرٍ وَيَدْهِنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبٍ بَيْنَتَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يَفْرُقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ ثُمَّ يَنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوعبدالله، سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روز جمعه غسل کند و حتی المقدور خود را پاکیزه نماید و از روغن یا مواد خوشبوکننده که در خانه دارد، استفاده کند و سپس، برای نماز جمعه - به مسجد - برود و در مسجد، میان دو نفر فاصله نیندازد - یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته اند، ننشیند یا از روی شان هایشان رد نشود - و هرچه برایش مقدر شد، نماز بخواند و آن گاه سکوت کند و به خطبه‌ی امام گوش بسپارد، همه‌ی گناهایش از جمعه‌ی قبل تا این جمعه، آمرزیده می شود».

شرح

نووی رحمته الله علیه این دو حدیث را در باب آداب مجلس و هم نشین ذکر کرده است. یکی از آداب مجلس، اینست که وقتی انسان، وارد مجلسی می شود، جلو نرود و بالای مجلس ننشیند؛ همان گونه که پیامبر ﷺ و یارانش بدین شکل عمل می کردند. مگر

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۴۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۸۸۳.

این‌که از پیش، جایی در بالای مجلس برایش مشخص کرده باشند یا وقتی وارد مجلس می‌شود، کسی برخیزد و جای خود را به او بدهد.

اما این‌که حاضران را در زحمت بیندازد و به آن‌ها بگوید: کنار بروید تا در بالای مجلس بنشینم، بر خلاف روش پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ می‌باشد و نشان‌گر خودپسندی و تکبر اوست.

اما اگر اهل علم و دعوت باشد، خود به خود جزو کسانی است که در بالای مجلس می‌نشینند؛ یعنی مردم، خود به سوی او روی می‌آورند تا پرسش‌های خود را مطرح کنند یا به سخنانش گوش بسپارند. از این‌رو هرگاه پیامبر ﷺ وارد مجلسی می‌شد، در انتهای مجلس می‌نشست و در عمل، بالای مجلس، همان جایی می‌گردید که پیامبر ﷺ آن‌جا می‌نشست. لذا شایسته است که وقتی انسان وارد مجلسی می‌شود، در انتهای مجلس بنشیند؛ اگر از توده‌ی مردم، باشد، جایش همان‌جاست که نشسته است و اگر جزو خواص و علما باشد، مردم به او روی می‌آورند و بدین‌سان، محل نشستن وی به بالای مجلس تبدیل می‌گردد.

و از دیگر آداب مجلس، این است که انسان، میان دو نفر فاصله نیندازد؛ یعنی در میان آن‌ها ننشیند و جایشان را تنگ نکند. پیامبر ﷺ درباره‌ی مردی سخن گفت که روز جمعه غسل می‌کند و حتی‌المقدور خود را پاکیزه می‌گرداند و از روغن یا مواد خوشبوکننده‌ای که در خانه دارد، استفاده می‌نماید و سپس، برای نماز جمعه - به مسجد - می‌رود و در مسجد، میان دو نفر فاصله نمی‌اندازد - یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، نمی‌نشیند یا از روی شان‌هایشان رد نمی‌شود - و هرچه برایش مقدّر شد، نماز می‌خواند و چون امام خطابه‌اش را آغاز می‌نماید، به خطبه‌ی وی گوش می‌سپارد؛ چنین شخصی، همه‌ی گناهانش از جمعه‌ی قبل تا این جمعه و سه روز دیگر، یعنی در مجموع، گناهان ده روز او آمرزیده می‌شود.

این، نشان می‌دهد که بر انسان واجب است که روز جمعه، خود را پاکیزه بگرداند؛ یعنی غسل روز جمعه، واجب است و کسی که جز به ضرورت غسل جمعه را ترک می‌کند، گنهکار می‌گردد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ

عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ»^(۱) یعنی: «غسل روز جمعه بر هر بالغی واجب است». لذا بر هر بالغی که در نماز جمعه حاضر می‌شود، غسل جمعه واجب است؛ مگر این‌که آبی برای غسل نیابد یا آب برایش ضرر داشته باشد و یا در سفر باشد و بخواهد با اهالی محل در نماز جمعه حاضر شود، اما آب یا مکانی برای غسل نیابد. غسل جمعه از چنین شخصی، ساقط می‌گردد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد.

یکی دیگر از سنت‌های روز جمعه، این است که انسان، موهای سرش را روغن بزند و به سر و وضعش برسد تا در بهترین وضعیت در نماز جمعه حاضر شود. و نیز سنت است که بهترین لباس‌هایش را بپوشد و مسواک بزند؛ یعنی به‌طور خاص، از مسواک استفاده کند. پس چه نیکوست با مسواک و خمیر دندان، دهانش را خوب، تمیز نماید.

هم‌چنین سنت است که اول وقت در مسجد، حاضر شود؛ زیرا کسی که در ابتدای وقت، به مسجد می‌رود، مانند کسی است که شتری قربانی می‌کند و کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مانند این است که گاوی قربانی کرده است؛ هرکس در ساعت سوم به مسجد برود، گویا قوچی قربانی کرده و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود، مثل این است که مرغی صدقه داده است؛ کسی که در ساعت پنجم در مسجد حاضر می‌شود، گویا تخم مرغی صدقه داده و کسی که پس از امام به مسجد می‌آید، گرچه از پاداش جمعه برخوردار می‌شود، اما ثوابش کم‌تر است و پاداش ورود زود هنگام به مسجد به او نمی‌رسد و از این پاداش بزرگ محروم می‌گردد.

بسیاری از مردم، روز جمعه هیچ کاری ندارند؛ با این حال در خانه یا در کوچه و بازار می‌نشینند و بدین‌سان شیطان، آنان را از این پاداش بزرگ محروم می‌گرداند. لذا از همان ابتدای روز جمعه، برای کسب این پاداش دست به کار شوید، غسل کنید، خود را پاکیزه نمایید، عطر و روغن بزنید، بهترین لباس خود را بپوشید و زود هنگام

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۱۱، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۶، ۲۴۷۱)؛ و مسلم، ش: (۱۳۹۷، ۱۴۰۰)

به مسجد بروید و هر چه الله تعالی توفیق داد، نماز بخوانید و به تلاوت قرآن مشغول شوید تا امام بیاید و خطبه را آغاز نماید.

و از دیگر آداب جمعه، این است که انسان، میان دو نفر فاصله نیندازد؛ یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، ننشیند و جایشان را تنگ نگرداند یا از روی شانه‌هایشان رد نشود. اما اگر در میان آن‌ها فاصله بود، ایرادی ندارد که آن‌جا بنشیند؛ زیرا این دو، خود با فاصله نشسته‌اند. اما نشستن در میان دو نفر که کنار هم هستند، آزار رساندن به آن‌هاست. پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را دید که از روی شانه‌های مردم رد می‌شد تا خود را به صف‌های جلو برساند؛ به او فرمود: «اجْلِسْ فَقَدْ آذَيْتَ». یعنی: «بنشین که مردم را اذیت کردی». این‌ها همه، جزو آداب حضور در نماز جمعه است.

۸۳۳- وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَجْلُ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلَّا يَأْذِنَهُمَا». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

وَفِي رَوَايَةٍ لِأَبِي دَاوُدَ: «لَا يَجْلِسُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ إِلَّا يَأْذِنَهُمَا».

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش رضی الله عنه روایت است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هیچ‌کس جایز نیست که میان دو نفر، جز به اجازه‌ی آن‌ها - بنشیند و میان آن‌ها - فاصله بیندازد».

و در روایتی از ابوداود آمده است: «هیچ‌کس میان دو نفر جز به اجازه‌ی آن‌ها نشیند».

۸۳۴- وَعَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَنَ مَنْ جَلَسَ وَسَطَ الْحَلْقَةِ. [روایت ابوداود با اسناد حسن]

وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ عَنْ أَبِي مَجْلَزٍ أَنَّ رَجُلًا قَعَدَ وَسَطَ حَلْقَةٍ فَقَالَ حُدَيْفَةُ رضی الله عنه: مُلْعُونٌ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَوْ لَعَنَ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَنْ جَلَسَ وَسَطَ الْحَلْقَةِ. [ترمذی گفته است: این حدیث، حسن صحیح می‌باشد.]^(۲)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۶۵۶؛ صحیح ابی داود، آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۵۵.

(۲) (۸۳۴): ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۴۶۹۴؛ السلسله الضعیفه، آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۶۳۸.

ترجمه: حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را که در وسط حلقه بنشیند، نفرین کرده است».

ترمذی از ابومجلز روایت کرده است: مردی، وسط حلقه نشست؛ حذیفه رضی الله عنه فرمود: «هرکس وسط حلقه بنشیند، به زبان محمد صلی الله علیه و آله لعنت شده است» یا فرمود: «الله، کسی را که وسط حلقه می نشیند، به زبان محمد صلی الله علیه و آله لعنت کرده است».

۸۳۵- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «خَيْرُ الْمَجَالِسِ أَوْسَعُهَا». [روایت ابوداود با اسنادی صحیح و مطابق با شرط بخاری.]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «بهترین مجالس، وسیع ترین آنهاست». [یعنی مجلسی که جای بیش تری برای نشستن داشته باشد.]

۸۳۶- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ جَلَسَ فِي مَجْلِسٍ فَكُتِرَ فِيهِ لَعْنُهُ فَقَالَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ ذَلِكَ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ، إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا كَانَ فِي مَجْلِسِهِ ذَلِكَ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد.]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در مجلسی بنشیند و لغزش وی - اعم از همهمه یا شوخی و سخنان بی معنایش - در آن مجلس زیاد گردد، اما پیش از برخاستن، این دعا - یعنی دعای ذیل - را بگوید، همه ی اشتباه هایی که در آن مجلس از او سر زده است، بخشیده می شود؛ (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ)».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۲۸۵؛ السلسله الصحیحه، ش: ۸۳۲؛ و صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۳۵.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۱۹؛ رک: السلسله الصحیحه (ح ۶۷-۸۱)؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۷۳۰.

شرح

یکی از آداب مجلس که مؤلف رحمته ذکر کرده، در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هیچ‌کس جایز نیست که میان دو نفر، جز به اجازه‌ی آن‌ها - بنشیند و میان آن‌ها - فاصله بیندازد». یعنی اگر به جایی وارد شدید و دو نفر را دیدید که در کنار هم نشسته‌اند، در میان آن‌ها ننشینید؛ مگر این‌که آن‌ها خود به شما اجازه دهند. اجازه دادن می‌تواند به‌زبان یا در عمل باشد؛ یعنی یکی از آن‌ها بگوید: بیا این‌جا بنشین؛ یا این‌که خودشان از یکدیگر فاصله بگیرند و برای نشستن شما، جا باز کنند. این، اشاره‌ای است به این‌که می‌توانید در میان آن‌ها بنشینید. در غیر این صورت، در میانشان فاصله نیندازید؛ زیرا بی‌ادبی است که به آن‌ها بگویید: جا باز کنید یا کنار بروید؛ هم‌چنین اگر در میان آن‌ها بنشینید، جایشان را تنگ کرده و آن‌ها را اذیت نموده‌اید.

یکی دیگر از آداب مجلس، این است که وقتی وارد حلقه یا گروهی می‌شوید که گرداگرد یکدیگر نشسته‌اند، در انتهای مجلس بنشینید؛ زیرا نشستن در وسط حلقه جایز نیست. فرقی ندارد که حلقه، حلقه‌ی درس و آموزش باشد یا این‌که عده‌ای دَوْر هم جمع شده و با هم سخن می‌گفته باشند. مهم این است که وقتی حلقه زده‌اند، وسط آن‌ها ننشینید؛ زیرا بدین‌سان در میان آن‌ها و هم‌نشینانشان یا استاد و یا کسی که سخن می‌گوید، فاصله می‌اندازید؛ هم‌چنین معمولاً حاضران جلسه دوست ندارند که کسی جلوتر از آن‌ها در میان حلقه بنشیند. از این‌رو نشستن در وسط حلقه، نادیده گرفتن حقوق حاضران است؛ مگر این‌که خود به شما اجازه بدهند. به عنوان مثال: جا، تنگ باشد یا جای کافی وجود نداشته باشد؛ لذا به شما بگویند: بفرما، این‌جا بنشین. در این صورت ایرادی ندارد؛ اما اگر بدون اجازه در وسط حلقه می‌نشینید، به‌یاد داشته باشید که حدیفه بن یمان رضی الله عنه خیر داده که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که در وسط حلقه می‌نشیند، نفرین کرده است.

و از دیگر آداب مجالس، این است که انسان پیش از برخاستن از جلسه‌ای که در آن، سخنان بی‌معنا گفته یا لغزشی از او سر زده است، این دعا را بگوید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ». این، دعای کفاره‌ی مجلس

است و کسی که پیش از برخاستن از جلسه، این دعا را می‌گوید، لغزش‌هایی که در مجلس از او سر زده است، بخشیده می‌شود. لذا مستحب است که این دعا، پایان‌بخش مجلسی باشد که خطاهای زیادی در آن روی داده است.

هم‌چنین شایسته است که مجالس، وسیع و فراخ باشند؛ یعنی جای زیادی برای نشستن داشته باشند. زیرا بهترین مجالس، فراخ‌ترین آن‌ها، یعنی مجلسی است که جای زیادی برای نشستن دارد. به عبارت دیگر گنجایش عده‌ی بیش‌تری را دارد.

۸۳۷- وَعَنْ أَبِي بَرزَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ بِأَخْرَةٍ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنَ الْمَجْلِسِ «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»؛ فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَتَقُولُ قَوْلًا مَا كُنْتَ تَقُولُهُ فِيمَا مَضَى؟ قَالَ: «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ لِمَا يَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ». [روایت ابوداود؛ ابوعبدالله، حاکم نیشابوری، این حدیث را در «المستدرک» از عایشه رضی الله عنها روایت کرده و گفته است: اسنادش صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوبرزه رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ در واپسین ایام زندگانی‌اش، هنگامی که می‌خواست از مجلسی برخیزد، این دعا را می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ». مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! شما دعایی می‌گویید که پیش‌تر نمی‌گفتید؟ فرمود: «این، کفاره‌ی اشتباه‌ها و کارهای بی‌هوده‌ای است که در مجلس، روی می‌دهد».

[ترجمه‌ی دعا: «یا الله! از هر عیب و نقصی، پاک و منزّهی و تو را به پاکی می‌ستایم. گواهی می‌دهم معبود راستینی جز تو وجود ندارد. از تو درخواست آمرزش می‌کنم و با توبه و انابت به سوی تو بازمی‌گردم».

شرح

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس در مجلسی بنشیند و لغزش وی - اعم از همهمه یا شوخی و سخنان بی‌معنایش - در آن مجلس زیاد گردد، اما پیش از برخاستن، این دعا - یعنی دعای ذیل - را بگوید،

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۶۸.

همه‌ی اشتباه‌هایی که در آن مجلس از او سر زده است، بخشیده می‌شود؛ (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ).

حدیث ابوبرزه رضی الله عنه که مؤلف رضی الله عنه آن را پس از حدیث پیشین ذکر کرده، نشان‌گر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز در پایان مجلس، این دعا را می‌گفت؛ هم‌چنین بیان فرمود که این دعا، کفاره‌ی مجلس است. کم‌تر پیش می‌آید که انسان در مجلسی بنشیند و از او خطا یا کار بیهوده‌ای سر نزند یا وقتش تلف نشود؛ لذا پسندیده است که وقتی برمی‌خیزد، این دعا را بگوید تا کفاره‌ی اشتباه‌هایی باشد که در مجلس از او سر زده است.

در حدیث دیگر از ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است: کم‌تر پیش می‌آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله از مجلسی برخیزد و این دعا را نگوید: «اللَّهُمَّ أَقْسِمُ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ...» تا پایان دعا. ان‌شاءالله درباره‌ی این دعا، توضیح بیش‌تری خواهیم داد. منظور، این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله بیش‌تر اوقات، این دعا را می‌گفت. اما این‌که در هر مجلسی اعم از مجالس و عطا یا پند و اندرز نیز این دعا را می‌گفت، جای بحث و بررسی دارد. زیرا ابن‌عمر رضی الله عنهما در همه‌ی مجالس پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نبود. لذا اگر کسی، این دعا را در ابتدا یا در انتهای جلسه و حتی در بین جلسه بگوید، به سنتی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌داد، عمل کرده است.

۸۳۸- وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفُومُ مِنْ مَجْلِسٍ حَتَّى يَدْعُو بِهَؤُلَاءِ الدَّعَوَاتِ: «اللَّهُمَّ أَقْسِمُ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تَبْلُغُنَا بِهِ جَنَّتِكَ، وَمِنْ أَلْيَقِينَ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا. اللَّهُمَّ مَتَّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا، وَأَبْصَارِنَا، وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا، وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا، وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا، وَانصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا، وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]^(۱)

(۱) صحیح الترمذی، آلبانی رضی الله عنه، ش: ۲۷۸۳.

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: کم تر پیش می آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله از مجلسی برخیزد و این دعاها را نگوید: «اللَّهُمَّ اقسِم لَنَا مِنْ خَشِيَّتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتِكَ، وَمِنْ اَلْيَقِينَ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا. اللَّهُمَّ مَتَّعْنَا بِاَسْمَاعِنَا، وَاَنْصَارِنَا، وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا، وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا، وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَنَا، وَانصُرْنَا عَلَيَّ مَنْ عَادَانَا، وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا».

[ترجمه‌ی دعا: «یا الله! از خشیت خویش به اندازه‌ای نصیبمان بگردان که در میان ما و نافرمانی تو، حایل شود؛ و از طاعت خود، آن قدر به ما بده که ما را به بهشت تو برساند و به ما یقینی عطا کن که به وسیله‌ی آن، سختی‌های دنیا را بر ما آسان نماید. یا الله! تا زمانی که ما را زنده می‌داری، ما را از گوش‌ها، چشم‌ها و نیرویمان - و دیگر حواسی که به ما داده‌ای - برخوردار بگردان و حواس ما را پیش از مرگمان از میان مبر و انتقام ما را بر کسی قرار بده که به ما ستم کرده است و ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان و مصیبتمان را در دینمان قرار نده و دنیا را بزرگ‌ترین هدفمان و پایان و غایت علم و دانشمان نگردان و کسی را بر ما چیره مکن که به ما رحم نمی‌کند.»]

شرح

امام نووی رحمته الله از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است: کم تر پیش می آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله از مجلسی برخیزد و این دعاها را نگوید:

«اللَّهُمَّ اقسِم لَنَا مِنْ خَشِيَّتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ»؛ یعنی: «یا الله! از ترس و خشیت خویش به اندازه‌ای نصیبمان بگردان که در میان ما و نافرمانی تو، حایل شود». خشیت، به ترسی گفته می‌شود که از روی علم و آگاهی یا به همراه علم و آگاهی است. زیرا الله متعال می‌فرماید:

[فاطر: ۲۸]

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

به راستی تنها بندگان دانای الله از او می‌ترسند.

«ما تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ»: خشیتی که میان ما و نافرمانی تو حایل شود». زیرا انسان هرچه بیش تر خداترس باشد، از الله عز و جل کم تر نافرمانی می‌کند.

«وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتِكَ»؛ یعنی: «و از طاعت خود، آن قدر به ما بده که ما را به بهشت تو برسانی». زیرا راه رسیدن به بهشت، اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال است. اگر بنده‌ای، خداترس باشد، از کارهای حرام پرهیزد و از الله عَلَيْهِ السَّلَام اطاعت کند، با ترس و خشیت خویش از دوزخ‌رهایی می‌یابد و با طاعت و بندگی، وارد بهشت می‌شود.

«وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا»؛ یعنی: «و به ما یقینی عطا کن که به وسیله‌ی آن، سختی‌های دنیا را بر ما آسان‌نمایی». یقین، بالاترین درجه‌ی ایمان است. به عبارت دیگر، یقین، ایمانی‌ست که هیچ شک و تردیدی به همراه ندارد و انسان به غیب و آنچه از نظرش پنهان است، آن‌گونه باور دارد که گویا پیش چشم اوست و آن را می‌بیند.

کمال یقین، این‌ست که انسان به آنچه الله متعال خبر داده است، یعنی به امور غیب و آنچه به نام‌ها و صفات الهی یا به آخرت و امثال آن مربوط می‌شود، یقین کامل داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که گویا غیب و آنچه را که الله متعال از آن خبر داده است، با چشم مشاهده می‌کند.

«ما تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا»؛ یعنی: «یقینی که به وسیله‌ی آن، سختی‌های دنیا را بر ما آسان‌نمایی». زیرا سختی‌های فراوانی در دنیا وجود دارد؛ اما اگر انسان، یقین داشته باشد که سختی‌های دنیا، کفاره‌ی گناهان و سبب رفع درجات اوست، آن‌گاه که صبر و شکیبایی پیشه سازد و به اجر و پاداش الهی امیدوار باشد، سختی‌ها بر او آسان می‌گردد و مشکلات و مصیبت‌های جانی، مالی و خانوادگی هرچه بزرگ باشند، او را از پا در نمی‌آورند؛ بلکه تا زمانی که یقین کامل داشته باشد، همه‌ی سختی‌ها بر او آسان خواهد بود.

«اللَّهُمَّ مَتَّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا، وَأَبْصَارِنَا، وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا»؛ یعنی: «یا الله! تا زمانی که ما را زنده می‌داری، ما را از گوش‌ها، چشم‌ها و نیرویمان- و دیگر حواسی که به ما داده‌ای- برخوردار بگردان». بدین‌سان دعا می‌کنیم که الله متعال، ما را تا زمانی که زنده هستیم، از حواسی چون شنوایی، بینایی و نیروی بدنی بهره‌مند کند. زیرا کسی که از این حواس بهره‌مند است، خیر و نعمت فراوانی در اختیار دارد؛ اما وضعیت

کسی که کم‌توان یا ناتوان ذهنی و جسمی‌ست، بر کسی پوشیده نیست. ناگفته نماند که نباید چنین کسانی را سرزنش کنیم؛ بلکه با آن‌ها با کمال احترام رفتار نماییم. «وَأَجْعَلُهُ الْوَارِثَ مَثًّا»؛ یعنی بگذار از این حواس استفاده کنیم. به عبارت دیگر حواس ما را پیش از مرگمان از میان مَبَر و به لطف خویش حواسمان را به‌سان وارثانمان حفظ بفرما. این، کنایه از تداوم و ماندگاری حواس تا پایان زندگی‌ست.

«وَأَجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَنَا»؛ یعنی: «و انتقام ما را بر کسی قرار بده که به ما ستم کرده است». به عبارت دیگر خود از کسانی که به ما ستم کرده‌اند، برای ما انتقام بگیر؛ چه با مکافات دنیا و چه با مجازات آخرت. لذا ایرادی ندارد که انسان متناسب با ستمی که بر او رفته است، بر ضدّ ظالم دعا کند. پس، در دعا بر ضدّ ظالم نیز انصاف داشته باشیم و بدانیم که الله متعال، دعای مظلوم را می‌پذیرد.

پیامبر ﷺ هنگامی که معاذی را برای دعوت، به یمن فرستاد و موارد دعوتش را برایش بیان نمود، به او فرمود: «فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِنَدْوِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ. وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»^(۱)؛ یعنی: «اگر این فرمان را پذیرفتند - و حاضر شدند زکات بدهند - از گرفتن اموال قیمتی آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم بترس. زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

الله متعال، فرمانروای عادلست که دادِ مظلوم را از ظالم می‌ستاند؛ یعنی آن‌گاه که ستم‌دیده، شکایت به پیشِ الله می‌برد، الله ﷻ از ستم‌کار انتقام می‌گیرد و به دادِ مظلوم می‌رسد. اما مظلوم، نباید بیش‌تر یا شدیدتر از ستمی که بر او رفته است، بر ضدّ ظالم دعا کند؛ و گرنه، خود ستم‌گر به‌شمار می‌آید.

«وَأَنْصُرْنَا عَلَيَّ مَنْ عَادَانَا»؛ یعنی: «ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان». بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان، یهودیان و نصرانی‌ها و نیز مشرکان بودایی، ملحدان و منافقان هستند. این‌ها، با ما مسلمانان کینه و دشمنی دارند. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خویش مگیرید.

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۱۳۹۵، ۱۴۵۸، ۱۴۹۶، ۴۳۴۷)؛ و صحیح مسلم، ش:

الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَّا يُؤْفَكُونَ﴾ [المنافقون: ۴]

آن‌ها، دشمن‌اند؛ پس، از آنان برحذر باش. الله، نابودشان کند که چگونه منحرف می‌شوند.

لذا هر مسلمانی از الله درخواست می‌کند که او را بر دشمنانش، بر یهود و نصاری، و مشرکان و بودایی‌ها و دیگر گروه‌های کفر، پیروز بگرداند. همانا الله، یاور مؤمنان است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَانَا وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۰]

آری! الله یاور شماست؛ و او بهترین یاوران است.

«وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا»؛ یعنی: «و مصیبتمان را در دینمان قرار نده و دنیا را بزرگ‌ترین هدفمان و پایان و غایت علم و دانشمان نگردان». مصیبت‌ها، معمولاً مالی یا جانی‌ست؛ بدین‌سان که دزد، مال انسان را می‌برد یا آتش، آن را می‌سوزاند یا به هر شکلی، مال و ثروت انسان از میان می‌رود. و اما مصیبت جانی؛ مانند این‌که یک شخص یا یکی از عزیزانش، بیمار می‌شود یا می‌میرد. و گاه مصیبت، عقلی‌ست؛ یعنی یک شخص یا یکی از عزیزانش به جنون مبتلا می‌گردد. ولی بزرگ‌ترین مصیبت، مصیبتی‌ست که بر دین انسان وارد می‌شود. - از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را بر دینش استوار و ثابت‌قدم بگرداند. - مصیبت‌های دینی، مانند مصیبت‌های جانی‌ست که پاره‌ای از آن‌ها مانند سرماخوردگی و سردرد، سخت و شدید نیست. پاره‌ای از مصیبت‌های دینی نیز همین‌گونه‌اند؛ مانند گناهان کوچک. و برخی از مصیبت‌های دینی، هلاکت‌بارند؛ مانند کفر، شرک و شک و تردید و امثال آن. همان‌گونه که مرگ، بزرگ‌ترین مصیبت یا بلای جسمی‌ست. لذا همواره دعا می‌کنیم که الله متعال ما را به مصیبت‌های دینی، مبتلا نکند؛ زیرا تحمل سایر مصیبت‌ها، آسان می‌باشد و مصیبت‌زده‌ی واقعی، کسی‌ست که از اجر و پاداش الهی محروم می‌گردد.

«وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا»؛ پس، پروردگارا! ما را از اجر و ثواب، محروم مگردان و دنیا را بزرگ‌ترین هدفمان و پایان و غایت علم و دانشمان قرار نده؛ بلکه آخرت را هدفمان قرار بده و چنان کن که

نصییمان از دنیا را فراموش نکنیم. یعنی آنچه از دنیا به نفع ماست، نصییمان بفرما. چراکه دنیا، ضرورتِ گریزناپذیر همگان است، اما نباید مهم‌ترین هدف زندگی یا پایان و غایتِ علم و دانش انسان باشد. از این رو انسانِ مسلمان از الله ﷻ می‌خواهد که علمِ آخرت را پایان و غایتِ دانش او بگرداند؛ علم دنیا و دانش مربوط به زندگی دنیا، هرچه باشد، پایان می‌یابد و از میان می‌رود؛ یعنی اگر انسان، پزشکی برجسته یا جغرافی‌دانی نام‌دار یا فیزیک‌دانی مشهور باشد، دانش وی، حداکثر در خدمت دنیا یا در محدوده‌ی دنیا خواهد بود؛ اما مهم، دانشِ آخرت، یعنی علم مربوط به شریعت است.

«وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا»؛ یعنی: «و کسی را بر ما چیره مکن که به ما رحم نمی‌کند». کسی به ما رحم کند، آسیبی به ما نمی‌رساند؛ تنها کسی، به ما بد می‌کند یا به ما آسیب می‌رساند که رحم ندارد.

پیامبر ﷺ در هر مجلسی که می‌نشست، معمولاً این دعا را می‌گفت؛ البته همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، گفتن این دعا در هر مجلسی، لازم یا واجب نیست.

۸۳۹- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَفُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ إِلَّا قَامُوا عَنْ مِثْلِ جِيفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ لَهُمْ حَسْرَةٌ». [روایت ابوداود با اسناد صحیح^(۱)]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر گروهی از مجلسی برخیزند که در آن الله متعال را یاد نکرده‌اند، گویا از لاشه‌ی الاغی مُرده برخاسته‌اند و این مجلس برای آنان، مایه‌ی حسرت و افسوس خواهد بود».

۸۴۰- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَى نَبِيِّهِمْ فِيهِ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِمْ تِرَةٌ، فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُمْ، وَإِنْ شَاءَ عَفَّرَ لَهُمْ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۲)

(۱) صحیح ابی داود، آلبانی رضی الله عنه، ش: ۴۰۶۴.

(۲) صحیح الترمذی، آلبانی رضی الله عنه، ش: ۲۶۹۱.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گروهی در مجلسی بنشینند و در آن، الله متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان درود نفرستند، زیان و نقصی برای آن‌ها به‌شمار می‌آید؛ اگر الله بخواهد، عذابشان می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد».

۸۴۱- وَعَنْهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَعَدَ مَفْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى تِرَةً، وَمَنْ اضْطَجَعَ مُضْطَجِعًا لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةً». [روایت ابوداود] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در جایی بنشیند و الله متعال را در آن‌جا یاد نکند، زیانی از سوی الله متعال بر اوست؛ و هرکس، در جایی بخوابد و آن‌جا الله متعال را یاد نکند، ضرر و زیانی از سوی الله متعال بر اوست».

شرح

این سه حدیث درباره‌ی آداب مجلس می‌باشد و نشان می‌دهد که شایسته است انسان در مجلسی که می‌نشیند، الله تعالی را یاد کند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود بفرستد؛ چنان‌که در این احادیث آمده است: «هر گروهی در مجلسی بنشینند و در آن، الله متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان درود نفرستند، زیان و نقصی برای آن‌ها به‌شمار می‌آید؛ اگر الله بخواهد، عذابشان می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد».

یاد و ذکر الله متعال در مجالس، صورت‌های گوناگونی دارد؛ از آن جمله، این‌ست که شخصی در مجلس درباره‌ی یکی از آیة‌های الله تعالی سخن بگوید؛ مثلاً بگوید: «با این‌که فصل زمستان است، هوایی بهاری را تجربه می‌کنیم و این، از قدرت پروردگار و از نشانه‌های اوست». یا به عنوان مثال، بگوید: «اگر همه‌ی مردم جمع شوند، نمی‌توانند این هوای گرم را در این فصل که باید هوا سرد باشد، به سرما تبدیل کنند». بیان یکی از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یکی دیگر از صورت‌های معنوی کردن مجلس است؛ مثلاً بگوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله پرهیزگارت‌ترین مردم بود» و سپس بر او درود بفرستد. حاضران جلسه که به این سخنان گوش می‌سپارند، در ثوابش شریک‌اند.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۴۷۷؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۷۸؛ و صحیح ابی داود، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۶۵.

این، نمونه‌هایی از ذکر الله متعال و یادِ پیامبر ﷺ است. و اگر بخواهد، الله متعال را با الفاظ و واژه‌های مشهور ذکر، یعنی با گفتن: «سبحان الله»، «لا إله إلا الله»، «ما شاء الله» و امثال آن، یاد کند. خلاصه این که آدم زیرک و خردمند، می‌تواند درک کند که در هر مجلس و انجمنی چگونه الله ﷻ را یاد نماید یا بر پیامبر ﷺ درود بفرستد.

دعای پایان مجلس نیز یکی دیگر از نمونه‌های ذکر و یادِ الله ﷻ می‌باشد؛ یعنی هنگام برخاستن از مجلس، این دعا را بگوید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأُتُوبُ إِلَيْكَ».

لذا با توجه به احادیث یادشده، شایسته است که انسان، در هر مجلس و در هر فرصتی، حتی هنگام خوابیدن نیز الله متعال را یاد کند تا از زمره‌ی کسانی باشد که الله متعال درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا﴾ [آل عمران: ۱۹۱]

کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

۱۳۰- باب: خواب و مسایل مربوط به آن

الله متعال می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾
[الروم: ۲۳]
و از نشانه‌های او، خوابیدن شما در شب و روز است.

۸۴۲- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّبُوءَةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ». قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ». [روایت بخاری]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که می فرمود: «از نبوت چیزی جز بشارت‌ها باقی نمانده است». گفتند: منظور از بشارت‌ها چیست؟ فرمود: «خواب‌های خوب».

۸۴۳- وَعَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكْذُرُؤِيَا الْمُؤْمِنِ تَكْذُوبًا، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءًا مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ». [متفق عليه]^(۲)

وفي رواية: «أُصْدَقُكُمْ رُؤْيَا، أُصْدَقُكُمْ حَدِيثًا».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «نزدیک قیامت، کم‌تر اتفاق می افتد که خواب مؤمن دروغ از آب درآید؛ خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است».

و در روایتی آمده است: «آن‌کس از شما که خوابش صادق‌تر است، راست‌گوتر است».

۸۴۴- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَسِيرَانِي فِي الْيَقَظَةِ أَوْ كَأَنَّهَا رَأَى فِي الْيَقَظَةِ لَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي». [متفق عليه]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۹۹۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۰۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۳.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۹۹۳؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۲۶۶، ۲۲۶۷).

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند، بیداری نیز مرا خواهد دید یا گویا مرا در بیداری دیده است؛ شیطان خودش را شبیه من نمی سازد».

۸۴۵- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَلِيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلِيُحَدِّثَ بِهَا. وَفِي رِوَايَةٍ: فَلَا يُحَدِّثُ بِهَا إِلَّا مَنْ يُحِبُّ وَإِذَا رَأَى عَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «هرگاه یکی از شما خوابی دید که از آن خوشش می آید، بداند که آن خواب، از سوی الله است و باید آن را - برای دیگران - بازگو کند». و در روایتی آمده است: «آن را تنها برای کسی که دوستش دارد، بازگو نماید؛ و اگر خوابی دید که خوشش نمی آید، بداند که آن خواب از سوی شیطان است و باید از شر آن - به الله - پناه ببرد و آن را برای هیچ کس تعریف نکند. چراکه این خواب، زیانی به او نمی رساند».

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله می گوید: «باب: خواب و مسایل مربوط به آن». وقتی انسان می خوابد، روحش از کالبدش جدا می شود؛ اما این، مرگ یا وفات کوچک است. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى﴾
[الأنعام: ۶۰]

و او ذاتی است که شب هنگام شما را در مرگ خواب فرو می برد و از اعمالی که در روز انجام می دهید، آگاه است و سپس شما را در روز، بلند می کند تا مهلت مشخص به سر آید.

و می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۹۸۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۲.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ [الزمر: ۴۲]

الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده، به‌هنگام خواب آن قبض می‌کند. خواب، وفات یا مرگ کوچک است که در آن هنگام، روح از تن جدا می‌شود و به جایی که الله بخواهد، می‌رود. از این‌رو یکی از اذکار خواب این است که می‌گوییم: «اللَّهُمَّ بِكَ وَضَعْتُ جَنِّي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَاعْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ»^(۱)

در هنگام خواب که روح از کالبد جدا می‌شود، انسان خواب می‌بیند؛ خواب بر سه گونه است: خواب نیک، خواب بد یا کابوس، و خواب بی‌معنا یا خوابی که نتیجه‌ی بازی و وسوسه‌ی شیطان یا مسایل روانی است یا انگیزه‌های دیگری دارد.

نوع اول: خواب نیک، یعنی خوابی که انسان از آن خوشش می‌آید؛ خواب خوب از سوی الله ﷻ و نعمتی است که الله ﷻ به انسان عطا می‌کند و چیزی را که دوست دارد یا از آن خوشش می‌آید، در خواب به او نشان می‌دهد؛ زیرا انسان از دیدن چیزی که دوست دارد، سرحال و بانشاط می‌گردد. خواب نیک، بشارت یا مژده‌ای از سوی الله متعال است. به عبارت دیگر، خواب خوبی که مؤمن می‌بیند یا دیگران برایش می‌بینند، نوید یا مژده‌ای زود هنگام برای مؤمن به‌شمار می‌آید. از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «از نبوت چیزی جز بشارت‌ها باقی نمانده است»؛ یعنی خواب‌های خوبی که مؤمن، خود می‌بیند یا دیگران برای او می‌بینند. این، بشارت و نوید خیر است و از سوی الله ﷻ می‌باشد.

نوع دوم: خواب بد (خواب پریشان)؛ یعنی خوابی که انسان از آن خوشش نمی‌آید و از سوی شیطان است؛ شیطان، چیزهایی در خواب انسان می‌آورد که برای انسان، رنج‌آور است. دوایش، این است که انسان از شر شیطان و از شر خواب بد، به الله پناه ببرد و خواب بد را برای کسی بازگو نکند و مشتاق تعبیر آن نباشد؛ زیرا برخی از مردم همین‌که خواب بدی می‌بینند، دوست دارند تعبیرش را بدانند؛ لذا نزد

(۱) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! به نام تو پهلویم را بر زمین گذاشتم و به کمک تو آن را بلند می‌کنم. اگر جان مرا گرفتی، آن را بیمارز و بر آن، رحم فرما. و اگر جانم را به کالبدم برگرداندی، آن را با آن چه که بندگان نیکوکار را حفاظت می‌نمایی، حفاظت کن.»

تعبیرکنندگان خواب می‌روند یا به کتاب‌های تعبیر خواب مراجعه می‌کنند تا تعبیر خوابشان را پیدا کنند. در صورتی که اگر خوابی را بد تعبیر کنند، چه بسا تعبیر آن، به واقعیت می‌پیوندد. اما اگر انسان از شر شیطان و خواب بدی که دیده است، به الله عز و جل پناه ببرد و خوابش را برای کسی بازگو نکند، خواب بد، زیانی برایش نخواهد داشت. یعنی به سادگی می‌توان از شر خواب بد نجات یافت؛ زیرا دارویش، آسان است. بدین سان که انسان، صبر نماید، خوابش را کتمان کند و از شر شیطان و از شر خواب یا اتفاقی که هنوز رخ نداده، به الله عز و جل پناه ببرد.

نوع سوم: خوابی است که هدف و معنای روشنی ندارد و گاه نتیجه‌ی مسایل روانی است؛ یعنی انسان به چیزی دل‌بستگی دارد و چون به آن فکر می‌کند، آن را در خواب می‌بیند. و گاه نتیجه‌ی وسوسه و بازی شیطان است؛ بدین معنا که شیطان، چیزهای بی‌معنایی به خواب انسان می‌آورد یا در خواب، به انسان نشان می‌دهد. چنان‌که شخصی به پیامبر ص عرض کرد؟: ای رسول خدا! در خواب دیدم که سرم قطع شده بود و به سرعت روی زمین می‌غلتید و من به دنبالش می‌دویدم. پیامبر ص به او فرمود: «لَا تُحَدِّثُ النَّاسَ بِتَلَعُّبِ الشَّيْطَانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ». یعنی: «بازی‌ای را که شیطان در خواب با تو کرده است، برای مردم بازگو نکن». چنین خوابی، بی‌معناست؛ چه معنا دارد که سر انسان قطع شود و آن‌گاه او به دنبال سر قطع شده‌اش که روی زمین می‌غلتد، بدود؟!

گاه انسان، خوابی درباره‌ی پدر، یا مادر یا برادر یا عمویش می‌بیند که ممکن است خواب معنادار و یا خوابی بی‌معنا و از سوی شیطان باشد؛ بدین سان که شیطان خودش را در خواب انسان به شکل کسی درآورد. البته همان‌گونه که در حدیث آمده است: شیطان نمی‌تواند خودش را شبیه پیامبر ص بسازد و جرأت چنین کاری را ندارد. از این رو اگر انسان، کسی را در خواب ببیند و در دلش چنین بیاید که پیامبر ص بوده است، ویژگی‌های شخصی را که در خواب دیده، با ویژگی‌هایی که درباره‌ی پیامبر ص روایت شده است، مقایسه کند؛ اگر مطابقت داشت، پیامبر ص را در خواب دیده، و گرنه، آن‌چه دیده، اوهامی از سوی شیطان بوده است. چنان‌که بسیار پیش می‌آید که شخصی می‌گوید: پیامبر ص را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت یا این عمل را انجام داد؛ اما با بیان اوصاف و ویژگی‌های فردی که در خواب دیده است، روشن

می‌گردد که این اوصاف و ویژگی‌ها، با ویژگی‌های پیامبر ﷺ هم‌خوانی ندارد؛ یعنی آن فرد، پیامبر ﷺ نبوده است. در چنین مواردی قاطعانه می‌گوییم: کسی که در خواب دیده‌ای، پیامبر ﷺ نبوده است.

اما اگر اوصافی که بیان می‌کند، با ویژگی‌های پیامبر ﷺ مطابقت داشت، پس، پیامبر ﷺ را خواب دیده است. باید دانست که امکان ندارد رسول خدا ﷺ به خواب کسی بیاید و چیزی بگوید که بر خلاف شریعت اوست؛ یعنی اگر کسی بیاید و بگوید: «پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت»، اگر با شریعت محمدی در تعارض باشد، در دروغ بودنش، جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و اگر ویژگی‌های شخصی که در خواب این فرد آمده، با ویژگی‌های پیامبر ﷺ مطابقت داشت، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که این فرد، به دروغ ادعا می‌کند که پیامبر ﷺ را در خواب دیده است؛ لذا به سخنانش اهمیت نمی‌دهیم.

۸۴۶- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي رِوَايَةِ الرَّؤْيَا الْحَسَنَةَ مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَمَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ عَنْ شِمَالِهِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». [متفق عليه] (۱)

ترجمه: ابوقتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خواب خوب - در روایتی رؤیای صالحه آمده و در روایتی دیگر، رؤیای حسنه - از سوی الله است و خواب بد (خواب پریشان) از سوی شیطان. پس هرکس خوابی دید که از آن خوشش نمی‌آید، سه بار به سمت چپ - به آرامی و بدون آب دهان - تَف کند و از شر شیطان به الله پناه ببرد که در این صورت، آن خواب زیانی به او نمی‌رساند».

۸۴۷- وَعَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الرُّؤْيَا يَكْرَهُهَا فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثًا، وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ». [روایت مسلم] (۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۹۸۶، ۷۰۴۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۲.

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما خوابی دید که از آن خوشش نمی آید، سه بار به سمت چپش - بدون آب دهان - تَف کند و سه بار از شرّ شیطان به الله پناه ببرد و از پهلویی که بر آن خوابیده است، به پهلوی دیگر بخواهد».

۸۴۸- وَعَنْ أَبِي الْأَسْعَجِ وَائِلَةَ بْنِ الْأَسْعَجِ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرْيِ أَنْ يَدْعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِي عَيْنَهُ مَالَم تَر، أَوْ يَقُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا لَمْ يَقُلْ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوالاسقع، وائله بن ابی الاسقع رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از بزرگترین دروغها، این است که شخصی، خودش را به غیر پدرش نسبت دهد یا مدعی دیدن خوابی شود که ندیده است یا سخنی را به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت دهد که آن بزرگوار نگفته است».

شرح

این احادیث درباره‌ی خواب و مسایل مربوط به آن است؛ پیش تر بیان کردیم که خواب بر سه نوع است:

نوع اول: خواب خوب که از سوی الله صلی الله علیه و آله می باشد؛ خواب نیک، شادی بخش و مژده یا نویدی زود هنگام درباره‌ی مؤمن است.

نوع دوم: خواب بد (خواب پریشان) که از سوی شیطان است؛ یعنی شیطان، چیزی را به خواب انسان می آورد که برای او خوشایند نیست و بدین سان انسان را غمگین، افسرده و حتی بیمار می گرداند. زیرا شیطان، دشمن انسان است و دوست دارد انسان را غمگین نماید. الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾﴾

[المجادلة: ۱۰]

در گوشه سخن گفتن و گفتگوی محرمانه (و بدون دلیل و بر پایه‌ی گناه و تجاوز)، تنها از سوی شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین کند؛ و جز به خواستِ الله، نمی تواند هیچ زبانی به آنان برساند. و مؤمنان باید بر الله توکل کنند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۵۰۹.

خواب بد یا خواب پریشان، خوابی است که برای انسان خوشایند نیست و او را ناراحت و گاه، بیمار می‌گرداند؛ اما یکی از نعمت‌های الله متعال، این است که برای هر بیماری و مرضی، درمانی قرار داده است؛ درمان خواب بد یا راه‌کار رهایی از آن، این است که:

نخست: انسان سه بار به سمت چپش - بدون آب دهان - تُوَف کند و سه بار از شرّ شیطان و از شرّ خوابی که دیده است، به الله سُبْحَانَكَ پناه ببرد و بگوید: «از شرّ شیطان و از شرّ این خواب به الله پناه می‌برم» و آن‌گاه از پهلوی که بر آن خوابیده، به پلوی دیگر بخوابد؛ یعنی اگر بر پهلوی راست بوده، به پهلوی چپ بگردد و بر عکس.

دوم: اگر این کار نتیجه نداد، یعنی اگر با وجودی که از پهلویی به پهلوی دیگر خوابید، باز هم خواب بد دید، برخیزد، وضو بگیرد و نماز بخواند و خوابش را برای هیچ‌کس بازگو نکند؛ نگوید: «چنین خوابی دیدم» یا برای تعبیر خوابش نزد مردم نرود. اگر موارد مذکور را رعایت نماید، خوابی که دیده، هیچ‌زیانی به او نمی‌رساند؛ انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. لذا راحت و آسوده‌خاطر می‌گردد.

برخی از مردم همین‌که خواب بدی می‌بینند، به جستجوی کسی می‌پردازند که خوابشان را تعبیر کند. به چنین افرادی پیشنهاد می‌کنیم: دست از این کار بکشند و هیچ‌گاه خواب بدشان را برای هیچ‌کس تعریف نکنند. صحابه رضی الله عنهم نیز گاه خواب بد می‌دیدند، اما زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را برایشان بیان فرمود، راحت شدند و به رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند.

نوع سوم: خواب پریشان یا خواب بی‌معنایی است که انگیزه‌ی روانی دارد؛ یعنی از بس انسان به یک چیز علاقه‌مند است یا به آن فکر می‌کند، آن را در خواب می‌بیند. چنین خواب‌هایی، بی‌معنا و بی‌اثر هستند.

وقتی انسان، خواب خوبی می‌بیند، شایسته است که آن را برای خود به بهترین شکلی تعبیر کند که امکان تحققش وجود دارد؛ زیرا معمولاً خواب، به خواست پروردگار به شکلی که تعبیر شده است، اتفاق می‌افتد. البته توجه داشته باشید که به کتاب‌های تعبیر خواب، اعتماد نکنید؛ مانند کتابی که در این زمینه به ابن‌سیرین نسبت می‌دهند. این، اشتباه است؛ زیرا خواب، به شرایط گوناگونی از قبیل کسی که خوب دیده و به زمان و مکان خواب، بستگی دارد. یعنی گاه، یک نفر خوابی می‌بیند که

تعبیر خاص خودش را دارد و شخصی دیگر، همان خواب را می‌بیند و تعبیرش، چیز دیگری است.

گفته می‌شود: شخصی، خوابی دید؛ خوابش را تعبیر کردند. شخصی دیگر، همان خواب را دید؛ خوابش را طور دیگری تعبیر نمودند. علت را از معبر پرسیدند؛ پاسخ داد: هر تعبیری، شایسته‌ی هر یک از آنها بود. خواب هر کسی آن‌گونه تعبیر می‌شود که شایسته‌ی اوست؛ از این‌رو خواب هر کسی، تعبیر خودش را دارد.

پیامبر ﷺ پیش از «غزوه‌ی أُحُد» یا در جریان جنگ، خواب دید که شمشیرش ترک برداشته است؛ و نیز خواب دید که گاوی را سر می‌برند. تعبیرش، این بود که فردی از خاندانش و نیز تعدادی از یارانش کشته می‌شوند. ترک شمشیر، نشان‌گر کشته شدن فردی از خاندانش بود؛ زیرا انسان از خانواده یا خاندان خود با شمشیر دفاع می‌کند. همین‌طور هم شد و حمزه رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در أُحُد به شهادت رسید. و اما گاوی که سر می‌بریدند، از کشته شدن تعدادی از اصحاب رضی الله عنهم حکایت داشت؛ چنان‌که حدود هفتاد نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در أُحُد کشته شدند. گاو، منافع فراوانی دارد؛ بلکه در میان دام‌ها، از همه سودمندتر است و از آن برای شخم زدن زمین، تهیه‌ی شیر، گوشت و دیگر فرآورده‌های دامی استفاده می‌کنند. از صحابه رضی الله عنهم خیر و نیکی فراوانی به امت رسیده است؛ همین بس که الله توفیقشان داد تا حاملان آیین اسلام باشند و آن را به این امت منتقل نمایند؛ زیرا شریعت، تنها از طریق صحابه رضی الله عنهم یا به واسطه‌ی آنها به ما رسیده است.

۵- کتاب: سلام

۱۳۱- باب: فضیلت سلام و دستور به ترویج و آشکار ساختن آن

الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾﴾

[النور: ۲۷]

ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آن‌که اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. این کار برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.

و می فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَلَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾﴾

[النور: ۶۱]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یکدیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است. بدین سان الله آیات را برایتان بیان می کند تا بیندیشید.

و می فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾﴾

[النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید. بی‌گمان الله، حساب‌رس همه چیز است.

و می فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَيْفِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِيِّ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا ۗ قَالَ سَلَامٌ قَوْمٍ مُّنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾﴾

[الذاریات: ۲۴، ۲۵]

آیا خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت (و عرض کرد که شما) گروهی ناشناس هستید.

شرح

مؤلف رحمته در کتاب «ریاض الصالحین» بخشی به نام «سلام» گشوده است؛ منظورش از سلام، درود و شادباشی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش وضع نموده است. سلام به معنای دعای سلامتی و عافیت از هرگونه آفتی است. لذا وقتی به کسی می‌گویید: «السلام علیک»، بدین معناست که دعا می‌کنید: الله متعال او را از هرگونه آفتی از قبیل: بیماری و جنون، و از شرارت و بدی مردم، و نیز از معاصی و بیماری‌های قلب و از آتش دوزخ، سلامت بدارد. لذا «سلام»، واژه‌ای فراگیر می‌باشد و به معنای دعای سلامتی برای کسی است که به او سلام می‌کنند.

صحابه رضی الله عنهم به خاطر محبت فراوانی که به الله صلی الله علیه و آله داشتند، در نمازهایشان [در تشهد] می‌گفتند: «السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَى جَبْرِئِلَ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ». پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را از این کار، یعنی از سلام کردن بر الله منع نمود و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ»؛ یعنی: «الله، خود سلام (و منشأ سلامتی) است». به عبارت دیگر: الله متعال از هر عیب و نقصی پاک و سالم می‌باشد و نیازی نیست که با چنین عبارتی، او را ستایش کنید یا از او بخواهید که خود را سالم بگرداند. سپس به یارانش فرمود: «بگوئید: السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» و افزود: «فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ سَلَّمْتُمْ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^(۱)؛ یعنی: «وقتی شما این را می‌گویید، این دعا شامل همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌شود».

نمی‌دانم! آیا ما هنگامی که این دعا را در نماز می‌گوییم، به این نکته توجه می‌کنیم که این دعا شامل همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌شود یا خیر؟ نمی‌دانم! آیا به این نکته توجه داریم که با گفتن این عبارت، بر خود درود می‌فرستیم و این درود به همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌رسد؟ یعنی در واقع به پیامبران، صحابه و پیروان نیکشان درود می‌فرستیم و بر یاران پیامبران، از جمله حواری‌ها و اصحاب عیسی علیه السلام و نیز بر هفتاد نفری که موسی علیه السلام آنان را برگزید و همین‌طور بر همه‌ی بندگان نیکِ الله، سلام می‌کنیم. آیا با گفتن این عبارت، به خاطر داریم که بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هم‌چنین بر مالک (=نگهبان دروخ) و بر

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۳۱، ۶۱۳۰، ۶۳۲۸)؛ و مسلم، ش: ۴۰۲ به روایت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

نگهبان بهشت و سایر فرشتگان، درود می‌فرستیم؟ اگر هنگام گفتن این عبارت، به این نکته توجه نکرده‌ایم، لازم است که از این به بعد، این نکته را به‌خاطر داشته باشیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وقتی شما این را می‌گویید، این دعا شامل همه‌ی بندگان نیک آسمان و زمین می‌شود».

مسلمانان به سلام کردن و ترویج و آشکار ساختن آن به‌عنوان یک وظیفه‌ی شرعی، دستور داده شده‌اند؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «وَاللَّهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ»^(۱). یعنی: «سوگند به الله که وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، هم‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید». رسول‌الله ﷺ درست فرموده است؛ سلام کردن مردم به یک‌دیگر و ترویج آن در میانشان، یکی از زمینه‌های افزایش محبت است. از این‌رو وقتی با کسی روبه‌رو می‌شوید و به شما سلام نمی‌کند یا پاسخ سلامتان را نمی‌دهد، از او خوشتان نمی‌آید؛ اما اگر به شما سلام کند، محبتش در دلتان می‌نشیند؛ اگرچه یک‌دیگر را نشناسید. لذا یکی از خوبی‌های اسلام، ترویج و آشکار ساختن سلام می‌باشد؛ بدین معنا که به هر کس که می‌شناسید یا نمی‌شناسید، سلام کنید.

سپس مؤلف رحمته آیاتی از کتاب‌الله، ذکر کرده است؛ از جمله:

سلام کردن، سنت پیامبران و فرشتگان است: فرشتگان هنگامی که نزد ابراهیم علیه السلام رفتند، سلام کردند. ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ﴾ آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت. علمای نحو گفته‌اند: طرز سلام کردن ابراهیم علیه السلام از شیوه‌ی سلام گفتن فرشتگان، کامل‌تر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم. یعنی جمله‌ی «فعلیه» به‌کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک بر تو سلام می‌گوییم. اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم علیه السلام که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از مهمانانش

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۸۳ همین کتاب. [مترجم].

استقبال کرد. زیرا رهنمود شریعت درباره‌ی پاسخ سلام، این است که انسان بهتر از سلامی که به او می‌گویند، پاسخ دهد یا لا اقل پاسخش همانند سلامی باشد که به او گفته می‌شود. چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

این جاست که روشن می‌شود: سلام کردن، سنت پیامبران گذشته و نیز از اعمال فرشتگان مقرب است.

۲- مؤلف رحمته آیات دیگری نیز در این باره ذکر کرده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا

عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ [النور: ۲۷]

ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آن‌که اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. این کار برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.

لذا وقتی که قصد ورود به خانه‌ی دیگران را دارید، ابتدا باید اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. انس گرفتن در واژه‌ی ﴿تَسْتَأْذِنُوا﴾ بدین معناست که (از صاحب‌خانه اجازه بگیرید تا) در قلب شما نگرانی و ترسی باقی نماند؛ زیرا هنگامی که انسان بدون اجازه وارد خانه‌ی کسی می‌شود، بیمناک و دل‌تنگ است؛ اما آن‌گاه که با اجازه‌ی صاحب‌خانه وارد می‌شود، چنین احساسی ندارد. البته در قرائتی دیگر به جای ﴿تَسْتَأْذِنُوا﴾، واژه‌ی «تستأذنوا» آمده که به همان معناست؛ اما ﴿تَسْتَأْذِنُوا﴾، فراگیرتر است. زیرا انس گرفتن، نتیجه‌ی اجازه خواستن می‌باشد و وقتی انسان با اجازه‌ی قبلی به خانه‌ی کسی وارد شود، با او انس می‌یابد و دل‌تنگ یا بیمناک نمی‌گردد.

مثلاً صاحب‌خانه به شما می‌گوید: «ساعت چهار و نیم به خانام بیا؛ درب خانه باز خواهد بود». شما در موعد مقرر می‌روید و می‌بینید که درب خانه باز است؛ در این صورت نیازی به اجازه خواستن نیست. زیرا به‌خاطر اجازه‌ی قبلی، برای ورود به خانه نگران و بیمناک نیستید. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، قرائت ﴿حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا﴾

از قرائت «تستأذنوا» فراگیرتر و جزو قرائت‌های هفت‌گانه است. فرمود: ﴿وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾؛ یعنی بر ساکنان خانه سلام کنید و بگویید: آیا می‌توانم وارد شوم.

۳- ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ [= آیا فلان‌خبر به تو رسیده است؟] چنین عبارت‌هایی، برای تشویق مخاطب است؛ یعنی الله ﷻ با ذکر چنین پرسش‌هایی، مخاطب را تشویق می‌کند تا توجه بیشتری به موضوع داشته باشد. روشن است که انسان در چنین مواردی نمی‌گوید که این خبر به من نرسیده است. پیش‌تر درباره‌ی این آیه سخن گفته‌ایم. اما عبارت ﴿قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ بدین معناست که با کنایه به آن‌ها گفت: «من، شما را نمی‌شناسم». «منکر» در این‌جا به معنای ناشناس است، نه به معنای ناشایست یا حرام.

۴- الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَكَةً طَيِّبَةً ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾﴾
[النور: ۶۱]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است. بدین‌سان الله آیات را برایتان بیان می‌کند تا بیندیشید.

﴿فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾ بدین معناست که به یک‌دیگر، یعنی به کسانی که در خانه هستند، سلام کنید. به عبارت دیگر از ساکنان خانه به ﴿أَنفُسِكُمْ﴾ یا «خویشان» تعبیر فرمود؛ زیرا مؤمنان برای یک‌دیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یک‌دیگر می‌شوند.^(۱) همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾

[التوبة: ۱۲۸]

به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق فراوانی دارد.

﴿مِّنْ أَنفُسِكُمْ﴾، یعنی از خودتان.

(۱) اشاره‌ای است به این حدیث که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». [صحیح بخاری، ش: (۴۸۱، ۲۴۴۶، ۶۰۲۷)] مترجم.

بنابراین ﴿فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ﴾ بدین معناست که به کسانی که در خانه هستند، سلام کنید؛ زیرا شما و آنها مانند یک پیکر هستید. واژه‌ی «نفس» گاه بر دیگران نیز اطلاق می‌شود؛ همان‌گونه که در آیه‌ی پیشین (=آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی توبه) اشاره شده است؛ و نیز در این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۱]

و به عیب‌جویی از یک‌دیگر نپردازید.

این آیه بدین معناست که از یک‌دیگر عیب‌جویی نکنید؛ و بدین معنا نیست که انسان در پی عیوبِ خویش نباشد.

خلاصه این‌که وقتی وارد خانه‌ای می‌شوید، به کسانی که در خانه هستند، بگویید: «السلام علیکم». و بر آنها واجب است که جواب سلامتان را بدهند. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، سنت است که هنگام ورود به خانه، ابتدا مسواک بزنید و سپس به اهل خانه سلام کنید.

۵- الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

[النساء: ۸۶]

حَسِيبًا ﴿۸۶﴾

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید. بی‌گمان الله، حساب‌رس همه چیز است.

الله متعال در این آیه دستور داده است که وقتی به ما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن را پاسخ دهیم. به‌طور مثال: وقتی کسی به شما می‌گوید: «السلام علیک»، شما نیز بگویید: «علیک السلام»؛ نه کم‌تر. و اگر سلام‌کننده بگوید: «السلام علیک و رحمة الله»، شما نیز بگویید: «علیک السلام و رحمة الله». و آن‌گاه که سلام‌کننده می‌گوید: «السلام علیک و رحمة الله و برکاته»، شما هم بگویید: «علیک السلام و رحمة الله و برکاته». این طرز پاسخ، واجب است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿أَوْ رُدُّوهَا﴾ [=یا همانند آن را پاسخ دهید].

اگر سلام‌کننده بگوید: «السلام علیک»، و شما در پاسخ بگویید: «علیک السلام و رحمة الله»، این، بهتر و افضل است؛ اما واجب نیست. واجب، این است که همانند

سلامش را جواب دهید. این که الله متعال فرموده است: ﴿يَا حَسَنَ مِنْهَا﴾ بدین معناست که از لحاظ نوع و نیز کمیت و کیفیت، بهتر از سلامش را جواب دهید. لذا اگر سلام کننده بگوید: «السلام علیک»، و شما در پاسخ بگویید: «خوش آمدید» یا «زنده باشید، بفرمایید»؛ این، نه کافی است و نه جواب سلام به شمار می آید؛ اگرچه هزار بار تکرارش کنید؛ بلکه چون جواب سلامش را نداده اید، گنهکارید. هنگامی که او به شما می گوید: «السلام علیک»، در حقیقت ضمن خوشامدگویی و شادباش، برای شما دعای سلامتی می کند. اما بسنده کردن شما به گفتن «خوش آمدید»، خوش آمدگویی بدون دعاست و شما در جواب سلام، باید هم در نوع آن و هم در مقدار آن، بهتر پاسخ دهید؛ یا حداقل، همانند آن را پاسخ بگویید. اگر سلام کننده بگوید: «السلام علیک و رحمة الله»، جایز نیست که شما به گفتن «السلام» بسنده نمایید؛ زیرا سلام شما در پاسخ وی، نه بهتر و بیش تر از سلام اوست و نه همانند آن. حداقل باید همانند سلامی که به شما گفته است، جواب سلامش را بدهید. کیفیت و چگونگی سلام نیز همین حکم را دارد؛ یعنی اگر با صدای رسا و بلند به شما سلام گفت، شما نیز باید همین گونه جواب سلامش را بدهید و درست نیست که پاسخ سلامش را با صدای آهسته بدهید. هم چنین اگر هنگام سلام کردن، صورتش را به طور کامل به سوی شما گرداند و شما ضمن جواب سلامش، صورت خود را از او بگردانید، این، نقص به شمار می آید و در حقیقت، جواب سلامش را به خوبی نداده اید؛ چه رسد به این که جوابی بهتر از سلامش داده باشید.

از ظاهر این آیهی کریمه چنین برمی آید که اگر کافری به شما سلام کند و به روشنی به شما «السلام علیک» بگوید، اشکالی ندارد که در پاسخش بگویید: «وعلیک السلام». اگرچه پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَقُولُوا وَعَلَيْكُمْ». «آن گاه که اهل کتاب به شما سلام می کنند، شما بگویید: وعلیکم». یعنی نگویید: «وعلیکم السلام». پیامبر ﷺ خود سببش را در همین حدیث بیان نموده و فرموده است: «إِنَّ الْيَهُودَ إِذَا سَلَّمُوا يَقُولُونَ: السَّامُ عَلَيْكُمْ».^(۱) یعنی: «یهودیان هنگامی که سلام می کنند، می گویند: السَّامُ عَلَيْكُمْ». [السَّامُ عَلَيْكُمْ] یعنی: مرگ بر شما.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۹۲۸؛ و مسلم، ش: ۲۱۶۴.

لذا رسول الله ﷺ فرمود: «شما بگویید: وعلیکم»؛ یعنی: در پاسخشان بگویید که مرگ بر خودتان. از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که اگر اهل کتاب به ما بگویند: «السلام علیکم»، ایرادی ندارد که در پاسخشان بگوییم: «وعلیکم السلام»؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

۸۴۹- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: شخصی از رسول الله ﷺ سؤال کرد: بهترین ویژگی اسلامی چیست؟ فرمود: «این‌که - به دیگران - خوراک بدهی و به هر مسلمانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی».

شرح

پیش‌تر درباره‌ی آیاتی که مؤلف رحمته الله در این باب ذکر کرده است، سخن گفتیم؛ وی سپس چند حدیث در این باب آورده است؛ از جمله حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه که می‌گوید: از رسول الله ﷺ سؤال شد: بهترین ویژگی اسلامی چیست؟ صحابه رضی الله عنهم با پرسیدن چنین پرسش‌هایی تنها در پی کسب علم نبودند؛ بلکه قصد عمل داشتند. لذا همین‌که پیامبر ﷺ آنان را به سوی یکی از ویژگی‌های اسلامی رهنمون می‌شد، برای عمل به آن می‌شتافتند. از این‌رو زینبده است که هرگاه کسی از یک عالم سؤال می‌پرسد، در قلبش نیت نماید که اگر عالم، او را به سوی کار نیکی رهنمون شود، به آن عمل کند. چنان‌که روش صحابه رضی الله عنهم این‌گونه بود. پس، قصد پرسش‌گر نباید ارزیابی سطح علمی عالم باشد. پیامبر ﷺ در بیان بهترین ویژگی اسلامی فرمود: «این‌که - به دیگران، یعنی به نیازمندان - خوراک بدهی». البته خانواده

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۹. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۵۵۵ گذشت.

و زیردستان انسان، اولویت دارند و تأمین غذای مورد نیازشان و غذا دادن به آنها، هم صدقه محسوب می‌شود و هم رعایت حقوق خویشاوندی؛ و از غذا دادن به بیگانگان (=غیرخویشاوندان)، برتر می‌باشد. زیرا غذا دادن به خانواده، یک واجب و وظیفه‌ی شرعی است و غذا دادن به دیگران، مستحب می‌باشد. ناگفته پیداست که واجب در نزد الله متعال از مستحب، پسندیده‌تر است. همان‌گونه که در حدیث قدسی آمده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ»^(۱) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام با آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی است که بر او فرض کرده‌ام». برخی از مردم مخارج خانواده‌ی خود را تأمین می‌کنند؛ اما توجه ندارند که این عمل مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد. ولی وقتی ریالی به یک بینوا یا نیازمند می‌دهند، با صدقه دادن آن یک ریال، احساس می‌کنند که به الله ﷻ نزدیکی جسته‌اند؛ در صورتی که غذا دادن به خانواده به‌عنوان یک واجب شرعی، هم برتر است و هم پاداش بیش‌تری دارد. لذا غذا دادن به خانواده و تأمین نیازهای مشروعشان، یکی از بهترین ویژگی‌های اسلامی است.

پیامبر ﷺ فرمود: «...و به هر مسلمانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی». شاهد موضوع، همین بخش حدیث است؛ لذا به هر مسلمانی - چه او را بشناسید و چه نشناسید - بگویید: «السلام علیک». نباید به سلام کردن به آشنایان بسنده کنید؛ بلکه بکوشید به هر مسلمانی که می‌شناسید و نمی‌شناسید، سلام نمایید؛ زیرا این، هم ثواب دارد و هم در میان دو طرف، محبت و الفت ایجاد می‌کند. همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «وَاللَّهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ». یعنی: «سوگند به الله که وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، یک‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید». لذا کسی که فقط به آشنایان خود سلام می‌کند، از خیر و نیکی فراوانی محروم می‌گردد؛ چراکه ممکن است ده‌ها نفر از کنارش بگذرند و او، فقط یکی از آنها را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۰۲، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

بشناسد. اما کسی که به آشنا و ناآشنا سلام می‌کند، هم از اجر و پاداش بیش‌تری برخوردار می‌شود و هم با مسلمانان بیش‌تری انس و الفت می‌یابد. البته اگر کسی که از کنارش عبور می‌کنید، کافر است، به او سلام نکنید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَبْدُؤُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلَامِ».^(۱) یعنی: «شما، آغازگر سلام کردن به یهود و نصارا نباشید». روشن است که سایر کافران، از جمله: سیک‌ها، مشرکان و کمونیست‌ها، از یهود و نصارا بدتر و پلیدترند. لذا به هیچ کافری و نیز به افرادی که آشکارا مرتکب فسق و معصیت می‌شوند، سلام نکن؛ البته در صورتی که در ترک سلام کردن به فاسقان، مصلحتی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر سلام نکردن شما به یک فاسق، سبب می‌شد که به‌خود بیاید و دست از فسق و گناه بکشد و به‌سوی الله باز گردد، به او سلام نکنید تا سلام نکردن شما به او، چنین نتیجه‌ی خوبی در پی داشته باشد. اما اگر سلام نکردن شما به یک مسلمان فاسق چنین نتیجه‌ای نداشت و حتی باعث می‌شد که کینه‌ی شما را به دل بگیرد و به کار ناروای خود ادامه دهد و نصیحت شما را نپذیرد، همان بهتر که به او سلام کنید تا از شرش درامان باشید.

بنا بر آنچه گذشت، دریافتیم که مردم سه دسته‌اند:

- ۱- دسته‌ی نخست: فاسقانی که آشکارا مرتکب گناه و معصیت می‌شوند؛ به چنین کسانی سلام کنید، مگر آن‌که در سلام نکردن شما به آن‌ها مصلحتی مانند به‌خود آمدن و توبه کردن آن‌ها وجود داشته باشد.
- ۲- دسته‌ی دوم: کافران هستند که سلام کردن به آن‌ها درست نیست؛ البته کافری به شما سلام کند، جواب سلامش را بدهید.
- ۳- دسته‌ی سوم: مسلمانانی هستند که آشکارا گناه و معصیت نمی‌کنند و شما فسق و فجوری از آن‌ها سراغ ندارید. بکوشید که شما آغازگر سلام کردن به چنین مسلمانانی باشید؛ زیرا پیامبر ﷺ که برترین آفریده‌ی الهی بود، همین‌که مسلمانانی را می‌دید، به او سلام می‌کرد. خود فرموده است: «لَا يَجُلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۷، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

بِالسَّلَامِ»^(۱) «برای هیچ مؤمنی، جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد؛ به طوری که وقتی همدیگر را می‌بینند، از هم روی می‌گردانند. و بهترین‌شان، کسی است که سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند». و در حدیث مورد بحثمان آمده است: «بهترین ویژگی اسلامی این است که به هر که می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی».

۸۵۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَذْهَبَ فَسَلَّمَ عَلَيَّ أَوْلِيَّكَ - نَفَرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ جُلُوسٌ - فَاسْتَمَعَ مَا يُحْيُونَكَ فَإِنَّهَا تَحْيَتُكَ وَتَحْيِيَةُ ذُرِّيَّتِكَ. فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ، فَرَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللهِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آن‌گاه که الله، آدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آفرید، به او فرمود: برو و به آن‌ها - گروهی از فرشتگان که نشسته بودند - سلام کن و گوش بده که چه جوابی به تو می‌دهند؛ زیرا این، (روش) سلام تو و فرزندان توست. آدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (نزدشان رفت و) گفت: «السلام علیکم». فرشتگان پاسخ دادند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ!» و عبارت «وَرَحْمَةُ اللهِ» را به آن افزودند.

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هنگامی که الله آدم را آفرید، به او فرمود: برو و به آن‌ها - گروهی از فرشتگان که نشسته بودند - سلام کن و گوش بده که چه جوابی به تو می‌دهند؛ زیرا این، (روش) سلام تو و فرزندان توست. آدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (نزدشان رفت و) گفت: «السلام علیکم». فرشتگان پاسخ دادند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ!» و عبارت «وَرَحْمَةُ اللهِ» را به آن افزودند.

این حدیث، نشان‌گر این است که:

(۱) صحیح بخاری، ش ۶۰۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۰ به نقل از ابویوب انصاری رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۳۲۶، ۶۲۲۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۴۱.

۱- انسان، موجودی است که الله ﷻ او را از عدم آفرید و انسان پیش از آن، چیزی درخور ذکر نبود؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝﴾ [الإنسان: ۱]

به راستی مدت زمانی بر انسان گذشت که چیزی درخور ذکر نبود.

آری! این بشر پیش تر هیچ نبود و الله متعال او را برای حکمتی بزرگ پدید آورد. از این رو آن گاه که الله متعال به فرشتگان خبر داد که جانشینی در زمین می گمارد، فرشتگان گفتند: ﴿أَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ﴾ یعنی: «آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد می کند و خون به راه می اندازد؟ و ما، تو را به پاکی می ستاییم و تو را به بزرگی یاد می کنیم. (الله) فرمود: من، حقایقی می دانم که شما نمی دانید». بدین سان الله متعال، جنس بشر را آفرید و پیامبران و فرستادگانی از میان آنها برانگیخت و صدیقان، شهیدان و صالحان در میانشان قرار داد.

۲- فرشتگان، دارای جسم اند و ارواحی بدون پیکر نیستند؛ زیرا نشسته بودند و این، نشان می دهد که دارای جسم هستند. هم چنین پیامبر ﷺ جبرئیل علیه السلام را با شکل و قیافه‌ی اصلی اش که ششصد بال دارد و افق را گرفته بود، مشاهده فرمود. الله متعال می فرماید:

﴿جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ﴾ [فاطر: ۱]

(ذاتی که) فرشتگان را پیام آور و دارای بال های دوگانه، سه گانه و چهارگانه قرار داده است.

لذا فرشتگان دارای جسم اند؛ گرچه الله متعال آن ها را از چشمان ما پنهان ساخته و جهانشان را جهانی نهان قرار داده است. همان گونه که جن ها نیز دارای جسم هستند؛ اما از نگاه ما پنهان اند و در جهانی نهان زندگی می کنند. البته فرشتگان گاه به صورت انسان، ظاهر می شوند؛ چنان که جبرئیل علیه السلام یک بار در شکل و قیافه‌ی «دحیه‌ی کلبی» نزد پیامبر ﷺ آمد و باری دیگر در شکل و قیافه‌ی مردی غریب و ناآشنا که نه آثار سفر بر او نمایان بود و نه صحابه ﷺ او را می شناختند؛ بلکه لباس های سفید و موهای سیاهی داشت. وی در آن شکل و قیافه روبروی پیامبر ﷺ

نشست و از ایشان درباره‌ی اسلام، ایمان، احسان و زمان برپا شدن قیامت و نشانه‌های آن سؤال کرد.

از این حدیث هم‌چنین درمی‌یابیم که:

۱- سنت است: اگر طرفِ مقابل که به او سلام می‌کنیم، یک نفر است، برای سلام کردن عبارت «السلام علیک» را به کار بریم و اگر چند نفر بودند، بگوییم: «السلام علیکم».

۲- در این حدیث بدین نکته اشاره شده است که فرشتگان به فرمان الله متعال روش سلام کردن را به آدم علیه السلام آموختند. چنان‌که الله متعال به آدم فرمود: «این، (روش) سلام تو و فرزندان توست». البته به ظاهر در سخن فرشتگان در جواب سلام آدم علیه السلام، این اشکال وجود دارد که گفتند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»؛ در صورتی که باید خبر را مقدم می‌داشتند و می‌گفتند: «عَلَیْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ». پاسخ این اشکال در دو مورد خلاصه می‌شود: یا فرشتگان می‌خواستند روش سلام کردن را به آدم بیاموزند، نه روش جواب سلام را؛ و یا شریعت بر خلاف روش فرشتگان، بدین نکته رهنمون شده است که در جواب سلام، خبر را مقدم قرار دهیم و بگوییم: «عَلَیْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ».

۳- بهتر است که انسان در جواب سلام، عبارت «وَرَحْمَةُ اللَّهِ» را به سلام سلام‌کننده اضافه کند؛ زیرا فرشتگان، همین کار را کردند. الله متعال نیز می‌فرماید: ﴿فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا﴾؛ یعنی: «بهتر از آن را پاسخ دهید». به عبارت دیگر: جواب سلام باید از خود سلام، بهتر یا لااقل، همانند سلام باشد: ﴿أَوْ زُذَّوَهَا﴾؛ یعنی: «یا همانند آن را پاسخ دهید».

۸۵۱- وعن أبي عُمارة البراء بن عازبٍ رضي الله عنه قال: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِسَبِّحِ: «بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَصْرِ الضَّعِيفِ، وَعَوْنِ الْمَظْلُومِ، وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ». [متفق عليه؛ این، لفظِ یکی از روایت‌های بخاری است.]^(۱)

ترجمه: ابوعمار، براء بن عازب رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم ما را به انجام هفت کار فرمان داد: «عیادتِ بیمار، تشییع جنازه، دعای خیر (و گفتن یرحمک الله) در جواب کسی که عطسه می زند، کمک کردن به ناتوان، یاری رساندن به مظلوم، ترویج و آشکار نمودن سلام، و عملی ساختنِ سوگند کسی که سوگند یاد می کند».

۸۵۲- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوْ لَا أَدْلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «وارد بهشت نمی شوید تا این که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که اگر انجامش دهید، یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

۸۵۳- وعن أبي يوسف عبد الله بن سلام رضي الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يقول: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصِلُوا الْأَرْحَامَ، وَصَلُّوا وَالنَّاسَ نِيَامًا، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می باشد].^(۳)

ترجمه: ابویوسف، عبدالله بن سلام رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که می فرمود: «ای مردم! سلام گفتن را رواج دهید؛ -به نیازمندان- غذا دهید؛ پیوند

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۳۹، ۶۲۲۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۶. [این حدیث پیش تر به شماره‌ی

۲۴۴ ذکر شد. (مترجم)]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۵۴. [این حدیث پیش تر به شماره‌ی ۳۸۳ ذکر شد. (مترجم)]

(۳) صحیح الجامع، ش: ۷۸۶۵؛ السلسله الصحیحه، ش: ۵۶۹؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی رحمته الله، ش: ۲۰۱۹.

خویشاوندی را به جای آورید؛ و شب هنگام، در حالی که مردم خوابیده‌اند، نماز بخوانید تا به سلامتی^(۱) وارد بهشت شوید.

۸۵۴- وعن الطُّفَيْلِ بْنِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ أَنَّهُ كَانَ يَأْتِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ فَيَعْدُو مَعَهُ إِلَى السُّوقِ، قَالَ: فَإِذَا عَدَوْنَا إِلَى السُّوقِ لَمْ يَمُرَّ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى سَقَّاطٍ وَلَا صَاحِبِ بَيْعَةٍ وَلَا مَسْكِينٍ وَلَا أَحَدٍ إِلَّا سَلَّمَ عَلَيْهِ، قَالَ الطُّفَيْلُ: فَجِئْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَوْمًا فَاسْتَبَعَنِي إِلَى السُّوقِ فَقُلْتُ لَهُ: مَا تَصْنَعُ بِالسُّوقِ وَأَنْتَ لَا تَقِفُ عَلَى الْبَيْعِ وَلَا تَسْأَلُ عَنِ السَّلْعِ وَلَا تَسُومُ بِهَا وَلَا تَجْلِسُ فِي مَجَالِسِ السُّوقِ؟ وَأَقُولُ اجْلِسْ بِنَا هَهُنَا نَتَحَدَّثْ، فَقَالَ يَا أَبَا بَطْنٍ - وَكَانَ الطُّفَيْلُ ذَا بَطْنٍ - إِنَّمَا نَعْدُو مِنْ أَجْلِ السَّلَامِ نُسَلِّمُ عَلَى مَنْ لَقِينَاهُ. [روایت مالک فی موطأ با إسناد صحیح]^(۲)

ترجمه: از طفیل بن ابی بن کعب می‌گوید روایت است که وی نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌آمد و صبح هنگام با او به بازار می‌رفت. - طفیل - می‌گوید: وقتی به بازار می‌رفتیم، عبدالله بر هیچ خرده‌فروش، خریدار و فروشنده، بینوا و هیچ‌کس دیگری نمی‌گذشت، مگر این‌که به او سلام می‌کرد. طفیل می‌گوید: روزی نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمدم. وی از من خواست که با او به بازار بروم. به او گفتم: تو را با بازار چه کار؟! نه معامله‌ای می‌کنی؛ نه نرخ کالاها را می‌پرسی و نه کالایی را به فروش می‌گذاری و نه در مجالس بازار می‌نشینم! می‌گویم: این‌جا بنشینیم و با هم سخن بگوییم. عبدالله رضی الله عنهما - به طفیل که شکم بزرگی داشت - گفت: ای ابابطن (=شکم‌گنده!) ما تنها به خاطر سلام کردن - به بازار - می‌رویم و به هر کسی که برخورد می‌کنیم، سلام می‌گوییم.

شرح

این احادیث درباره‌ی فضیلت سلام و ترویج و آشکار ساختن آن است و پیش‌تر درباره‌ی این احادیث سخن گفتیم: حدیث براء، و ابوهریره و عبدالله بن سلام رضی الله عنهما و دیگر، نیازی به تکرار سخن نیست.

(۱) یعنی بدون هیچ رنجی، با سلام و استقبال گرم فرشتگان، وارد بهشت شوید. (مترجم)

(۲) صحیح الأدب المفرد، از آل‌بانی رحمته الله علیه ش: ۷۷۰.

اما حدیث طفیل بن ابی بن کعب؛ وی داستانی را ذکر کرده که با عبدالله بن عمر رضی الله عنهما داشته است. روزی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما طفیل را با خود به بازار برد و به مغازه‌داری که می‌رسید و از کنار هر رهگذری که عبور می‌کرد، - چه او را می‌شناخت و چه نمی‌شناخت - به او سلام می‌گفت. روزی طفیل نزد عبدالله رضی الله عنهما رفت؛ عبدالله به طفیل گفت: بیا تا با هم به بازار برویم. طفیل گفت: در بازار چه کار می‌کنی؟! تو که نه چیزی می‌خری و نه چیزی می‌فروشی! پس این جا بنشین تا با هم سخن بگوئیم. عبدالله رضی الله عنهما فرمود: تنها از این جهت به بازار می‌رویم که به مردم سلام بگوئیم؛ زیرا سلام کردن و ترویج آن، یکی از اسباب و زمینه‌های ورود انسان به بهشت است. همان‌گونه که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمْوه تَحَابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ». یعنی: «وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، یک‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید». هم‌چنین وقتی انسان به گروهی سلام می‌کند و می‌گوید: «السلام علیکم» یا آن‌گاه که به یک نفر سلام می‌دهد و می‌گوید: «السلام علیک»، در برابر سلامش، ده نیکی برایش نوشته می‌شود و اگر به ده نفر سلام کند، صد نیکی برایش ثبت می‌شود؛ و این، از خرید و فروش بهتر است. از این رو عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به بازار می‌رفت تا به مردم سلام کند؛ چراکه کسی به خانه‌اش نمی‌رفت یا شمار کسانی که به خانه‌اش می‌رفتند، خیلی کم‌تر از افرادی بود که در بازار می‌دید و به آنان سلام می‌گفت. این جاست که درمی‌یابیم: شایسته است که انسان، از کثرت سلام کردن خسته و رنجور نشود. لذا اگر در مسیر رفتن به مسجد صد نفر را دیدید، به آن‌ها سلام کنید تا بدین‌سان به هزار نیکی، دست یابید. این، نعمت بسیار بزرگی است. این روایت، نشان‌گر اشتیاق فراوان سلف صالح به کسب نیکی‌هاست و نشان می‌دهد که آن‌ها بر خلاف دوران ما، در کسب نیکی کوتاهی نمی‌کردند. ابن عمر رضی الله عنهما یکی از افرادی بود که بیش‌ترین علاقه را به انجام کارهای نیک داشتند؛ باری ابوهریره رضی الله عنه برای ابن عمر رضی الله عنهما حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرد که «هرکس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند، به‌اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد و اگر تا خاک‌سپاری میّت

صبر نماید، پاداش دو قیراط برایش ثبت می‌شود». از رسول‌الله ﷺ پرسیدند: ای رسول‌خدا! دو قیراط چه قدر است؟ فرمود: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ: أَصْغَرُهُمَا مِثْلُ أُحُدٍ»^(۱). یعنی: «همانند دو کوه بزرگ که کوچک‌ترین آن‌ها، مانند "کوه احد" است». ابن‌عمر رضی الله عنهما پس از شنیدن این حدیث، فرمود: «پس ما، تا کنون قیراط‌های فراوانی را از دست داده‌ایم». و از آن پس، از مرگ هر مسلمانی که آگاه می‌شد، در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کرد. همه‌ی سلف صالح این‌گونه بودند و از هر عمل نیکی که اطلاع می‌یافتند، به انجام آن مبادرت می‌ورزیدند. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را در شمار کسانی قرار دهد که به سوی نیکی‌ها می‌شتابند؛ به یقین الله بر هر کاری تواناست.

اما این که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به طفیل که شکم بزرگی داشت، «شکم‌گنده» گفت، از روی شوخی و صمیمیت بود؛ نه از روی تمسخر یا بدین قصد که خواسته باشد او را به خاطر شکم بزرگش به ریشخند بگیرد. همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوهریره رضی الله عنه فرمود: «یا ابا هر!»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۲۵؛ و مسلم، ش: ۹۴۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۱۳۲- باب: چگونگی سلام

مستحب است که سلام‌کننده بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و ضمیر جمع - «کُم»- بیاورد؛ هرچند طرفی که به او سلام می‌کند، یک نفر باشد. و پاسخ‌دهنده‌ی سلام بگوید: «وَعَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و در ابتدای جوابش، "واو عطف" بیاورد.

۸۵۵- عن عمران بن حصين رضي الله عنه قال: جاء رجلٌ إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «عَشْرٌ» ثُمَّ جَاءَ آخَرَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ فَجَلَسَ، فقال: «عِشْرُونَ»، ثُمَّ جَاءَ آخَرَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَرَدَّ عَلَيْهِ فَجَلَسَ، فقال: «ثَلَاثُونَ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عمران بن حصین رضي الله عنه می‌گوید: مردی نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ». پیامبر صلى الله عليه وآله جواب سلام او را داد و آن‌گاه آن مرد نشست. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «ده (نیکی برای او ثبت شد)». سپس مردی دیگر آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ». پیامبر صلى الله عليه وآله جواب سلام او را هم داد و آن مرد نشست. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «بیست (نیکی برای او ثبت گردید)». سپس شخص دیگری آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». پیامبر صلى الله عليه وآله جواب سلام او را نیز داد و آن‌گاه آن مرد نشست. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «سی (نیکی برای او ثبت شد)».

۸۵۶- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قال لي رسولُ الله صلى الله عليه وآله: «هذا جبريلُ يقرأُ عليكِ السَّلَامَ». قالت: قلتُ: «وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». [متفقٌ عليه؛ در برخی از روایت‌های صحیحین، لفظ «وَبَرَكَاتُهُ» آمده و در برخی از روایت‌ها نیامده است. البته واژه‌ی اضافی در روایتِ راویِ ثقه (قابل اعتماد)، پذیرفته می‌شود.]^(۲)

(۱) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۳۲۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۲۱۷، ۳۷۶۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۴۷.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای عایشه! این جبرئیل است و به تو سلام می کند». عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتیم: «وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». [یعنی: سلام و رحمت و برکت های الله بر او باد].

۸۵۷- وعن أنس رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ، وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا. [روایت بخاری] ^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که سخنی می گفت، آنرا سه بار تکرار می کرد تا مردم آنرا بفهمند؛ و هرگاه نزد گروهی می آمد و به آنان سلام می گفت، سه بار سلام می کرد.

[نووی رحمته الله گوید: این، (=تکرار سخن و سلام) مربوط به زمانی ست که مردم، زیاد باشند].

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی درباره ی چگونگی سلام کردن گشوده است؛ یعنی سلام کننده چگونه سلام دهد و هنگام سلام کردن یا در جواب سلام، چه بگوید؟ مؤلف رحمته الله می گوید: مستحب است که سلام کننده بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و ضمیر جمع بیاورد؛ هرچند طرفی که به او سلام می کند، یک نفر باشد. وی، سپس به حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه استدلال کرده است. عمران رضی الله عنه می گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ». پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام او را داد و آن گاه آن مرد نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ده (نیکی برای او ثبت شد)». سپس مردی دیگر آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ». پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام او را هم داد و آن مرد نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بیست (نیکی برای او ثبت گردید)». سپس شخص دیگری آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام او را نیز داد و آن گاه آن مرد نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سی (نیکی برای او ثبت شد)». بدین ترتیب رسول الله صلی الله علیه و آله بیان فرمود که برای شخص نخست، ده نیکی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۴، ۹۵).

است و برای دومین نفر، بیست نیکی؛ و برای سومین شخص، سی نیکی ثبت شد؛ زیرا هر یک از آن‌ها در جواب سلام، عبارتی را افزود.

علما اختلاف نظر دارند که انسان آن‌گاه که به یک نفر سلام می‌کند، آیا بهتر است که «السلام علیکم» بگوید یا «السلام علیکم»؟

صحیح، این است که گفتن «السلام علیکم» بهتر می‌باشد و از پیامبر ﷺ نیز این‌گونه ثابت شده است. همان‌گونه که در حدیث «مُسَىءُ الصَّلَاةِ»^(۱) آمده است. و اما استدلال مؤلف رحمه الله به حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه بی‌مورد است؛ زیرا حدیث عمران رضی الله عنه دیدگاه مؤلف رحمه الله را تأیید نمی‌کند و در آن هیچ اشاره‌ای به دیدگاه وی نیست؛ بلکه شخصی که نزد پیامبر ﷺ آمد، از آن جهت «السلام علیکم» گفت که عده‌ای با پیامبر ﷺ نشستند و او، به همه سلام کرد. لذا اگر طرف مقابل شما، یک گروه باشند، بگویید: «السلام علیکم» و اگر طرف مقابل یک نفر است، پس با عبارت «السلام علیکم» به او سلام کنید. و بهتر است که افزون بر این، «وَرَحْمَةُ اللَّهِ» نیز بگویید و اگر «وَبَرَكَاتُهُ» را بر آن بیفزایید، بهتر خواهد بود؛ چراکه بر هر عبارتی، ده نیکی مترتب است و اگر به گفتن «السلام علیکم» بسنده کنید، کافی است.

پاسخ‌دهنده‌ی سلام باید بگوید: «وَعَلَيْكُمُ السَّلَامُ»؛ البته این، در صورتی است که سلام‌کننده، فقط «السلام علیکم» بگوید و چیزی بر آن نیفزاید. ولی اگر سلام‌کننده با عبارت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» سلام کند، پاسخ‌دهنده نیز باید لاقفل عین این سلام را پاسخ دهد و بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾

[النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

مؤلف می‌گوید: «مستحب است که پاسخ‌دهنده‌ی سلام، در ابتدای جوابش، "واو عطف" بیاورد». این، خوب است؛ زیرا وقتی پاسخ‌دهنده در جواب سلام "واو عطف" می‌آورد و می‌گوید: «وَعَلَيْكُمْ...»، روشن می‌شود که پاسخش معطوف به

(۱) منظور، حدیثی است که در آن، پیامبر ﷺ روش درست نماز را به شخصی که بد نماز می‌خواند،

عبارتی است که سلام‌کننده با آن سلام گفته است. البته نگفتن "واو عطف" ایرادی ندارد. زیرا ابراهیم علیه السلام در جواب سلام فرشتگان، "واو عطف" نیاورد: ﴿فَقَالُوا سَلَامًا ط قَالَ سَلَامٌ﴾ [الذاریات: ۲۵] یعنی: «(فرشتگان) سلام گفتند؛ (ابراهیم) نیز سلام گفت». لذا آوردن "واو" در جواب سلام بهتر است و نیاوردن آن، ایرادی ندارد.

هم‌چنین سنت است که وقتی سلام کسی را به شخصی می‌رسانند، در جواب بگویند: «علیه السلام». و اگر بگویند: «علیک وعلیه السلام» یا «علیه وعلیک السلام»، بهتر است. زیرا حامل سلام، کار خوبی کرده که سلام سلام‌کننده را به این شخص رسانده است و باید از او قدردانی شود. لذا اگر یک نفر به شخصی بگوید: سلام مرا به فلانی برسان؛ و آن شخص این کار را بکند و بگوید: «فلانی به تو سلام رساند»، در جوابش باید گفت: «علیه وعلیک السلام»؛ و اگر در جواب سلام به گفتن «علیه السلام» بسنده کرد، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله سلام جبرئیل علیه السلام را به عایشه رضی الله عنها رساند و عایشه رضی الله عنها جواب سلام جبرئیل را این‌گونه داد که: «وَعَلَيْهِ السَّلَامُ...». این‌جاست که روشن می‌شود: آن‌گاه که کسی سلام شخصی دیگر را به شما می‌رساند، باید بگویید: «وَعَلَيْهِ السَّلَامُ». اما آیا اگر کسی به شما بگوید که سلام مرا به فلانی برسان، رساندن سلامش بر شما واجب است یا خیر؟

علما در این‌باره گفته‌اند: اگر برایش تعهد کردید که این کار را انجام دهید، پس بر شما واجب است که سلام او را به شخص مورد نظرش برسانید؛ زیرا در این صورت سلام، امانت است و الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

وقتی شما این امانت را قبول کردید، پس باید به تعهد خود عمل کنید؛ اما اگر به شما گفت: «سلام مرا به فلانی برسان» و شما سکوت کنید یا به او بگویید: «اگر فراموش نکردم، سلام تو را به او می‌رسانم»، یا چنین سخنی گفتید، رساندن سلامش تنها در صورتی بر شما واجب است که آن را به‌خاطر داشته باشید؛ زیرا انجام این عمل را مشروط به این کرده‌اید که آن را به‌یاد داشته باشید. البته بهتر است که انسان، دیگران را با این کار به زحمت نیندازد؛ بلکه بگوید: «به هرکس که جویای حالم بود

یا درباره‌ی من پرسید، سلام مرا برسان». این، خوب است؛ اما این‌که شخصِ مشخصی را نام ببرید، چه بسا حاملِ سلام در زحمت بیفتد یا از شما شرم کند و به شما قول دهد که سلامتتان را می‌رساند؛ اما فراموش کند یا مدتی طولانی بگذرد و یا به هر دلیلی نتواند به وعده‌اش عمل نماید.

مؤلف رحمته سپس حدیث انس رضی الله عنه را ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که سخنی می‌گفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد و آن‌گاه که سلام می‌داد، آن را سه بار تکرار می‌فرمود. البته زمانی سخنش را سه بار تکرار می‌کرد که سخنش را خوب نمی‌فهمیدند؛ اما اگر سخنش را می‌فهمیدند، آن را تکرار نمی‌کرد. زیرا نیازی به تکرار سخنی که فهمیده می‌شود، نیست؛ اما اگر گوش شنونده، سنگین بود یا به هر دلیلی مانند سر و صدای پیرامونش، سخن شما را نفهمید، دوباره سختتان را تکرار کنید و اگر باز هم نفهمید، سختتان را برای سومین بار تکرار نمایید و بیش از این، درست نیست. همان‌گونه که اگر شخصی برای ورود به خانه‌ای سه بار اجازه بخواهد و به او اجازه داده نشود، باید بازگردد و بر اجازه خواستن پافشاری نکند. هم‌چنین اگر با شخصی سه بار سخن بگویند و او هیچ نگوید یا نفهمد، او را به حال خود رها کنند. هم‌چنین اگر به یک نفر سلام کردید و متوجه نشد، دوباره به او سلام دهید و اگر باز هم متوجه نشد، برای سومین بار به او سلام کنید و چون جواب نداد، او را ترک نمایید. و نیز اگر به کسی سلام کردید، اما جواب سلامتتان را خوب نداد؛ مثلاً شما به او گفتید: «السلام علیک» و او در پاسختان فقط گفت: «خوش آمدید» و به‌نیکی یا به صورتِ شرعی، جواب سلامتتان را نداد، دوباره به او سلام کنید و اگر باز هم به همان شکل سلامتتان را پاسخ گفت، می‌توانید تا سه بار به او سلام کنید و بگویید: «السلام علیک»؛ اما اگر سومین بار نیز همین‌گونه جواب داد، بیش از سه بار به او سلام نکنید؛ بلکه به او تذکر دهید که این طرزِ جواب دادن، کافی نیست و در جواب «السلام علیک»، باید بگوید: «علیک السلام» و عباراتی چون «خوش آمدید»، جواب سلام به‌شمار نمی‌آید.

۸۵۸- وعن المقداد رضی الله عنه في حديثه الطويل قال: كُنَّا نَرْفَعُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم نَصِيْبَهُ مِنَ اللَّبَنِ فَيَجِيءُ مِنَ اللَّيْلِ فَيُسَلِّمُ تَسْلِيمًا لَا يُوقِظُ نَائِمًا وَيُسْمِعُ الْيَقْظَانَ فَجَاءَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَسَلَّمَ كَمَا كَانَ يُسَلِّمُ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ما سهم شیر پیامبر صلى الله عليه وسلم را برایش برمی داشتیم؛ پیامبر صلى الله عليه وسلم در اثنای شب می آمد و به گونه ای سلام می کرد که خفته را بیدار نمی ساخت و صدایش به (افراد) بیدار می رسید. پیامبر صلى الله عليه وسلم - شبی طبق معمول - آمد و مانند گذشته سلام کرد.

۸۵۹- عن أسماء بنت يزيد رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ يَوْمًا وَعُصْبَةٌ مِنَ النِّسَاءِ قُعُودٌ فَأَلْوِي بِيَدِهِ بِالتَّسْلِيمِ. [ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است].^(۲)

ترجمه: اسماء بنت یزید رضی الله عنها می گوید: روزی رسول الله صلى الله عليه وسلم در حالی که گروهی از زنان - در مسجد - نشسته بودند، از مسجد گذشت و دستش را به نشانه ی سلام، تکان داد.

[نوی گوید: این حدیث بر آن حمل شده که پیامبر صلى الله عليه وسلم برای سلام کردن، هم لفظ سلام را گفته و هم با دست خویش اشاره کرده است؛ چنان که روایت ابوداود، این را تأیید می کند. زیرا در آن آمده است: «فَسَلَّمَ عَلَيْنَا»؛ یعنی: به ما سلام کرد]

۸۶۰- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ مَنْ بَدَأَهُمُ بِالسَّلَامِ». [این حدیث در صفحات بعد نیز آمده است و ابوداود و ترمذی روایتش کرده اند و ترمذی آن را حسن دانسته است].^(۳)

ترجمه: ابوامامه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «نزدیک ترین مردم به الله، کسی است که آغازگر سلام کردن به مردم باشد».^(۴)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۵۵.

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۳۳۶.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۲۰۱۱؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۳۲۸.

(۴) یعنی در سلام کردن، پیش دستی کند. (مترجم)

۸۶۱- وعن أبي جُرَيِّبٍ الهَجَمِيِّ رضي الله عنه قال: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقُلْتُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فقال: لَا تَقُلْ عَلَيْكَ السَّلَامُ، فَإِنَّ عَلَيْكَ السَّلَامُ تَحِيَّةُ الْمُوقِنِ. [این حدیث پیش‌تر به‌طور کامل گذشت و ابوداود و ترمذی، روایتش کرده‌اند و ترمذی آن‌را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوجریب هجمی رضي الله عنه می‌گوید: نزد رسول‌الله صلى الله عليه وسلم آمدم و گفتم: علیک‌السلام ای رسول‌خدا! فرمود: «نگو: علیک‌السلام؛ زیرا علیک‌السلام، درود و سلام مردگان است.»

شرح

مؤلف چند حدیث در باب آداب سلام و کیفیت آن، نقل کرده است؛ از جمله: حدیث مقداد بن اسود رضي الله عنه که در آن آمده است: پیامبر صلى الله عليه وسلم شب‌هنگام که وارد خانه می‌شد، به آرامی و به‌گونه‌ای سلام می‌کرد که خفته را بیدار نمی‌ساخت و آنان که بیدار بودند، سلامش را می‌شنیدند. لذا زیبنده است که انسان هنگام ورود به اتاق یا هر جایی که کسانی در آن خوابیده‌اند، به‌گونه‌ای سلام دهد که افراد بیدار آن‌را بشنوند و خفتگان را بیدار نکند؛ زیرا کسی که خوابیده است، دوست ندارد که کسی او را بیدار نماید؛ به‌ویژه آنکه برخی از مردم اگر از خواب بیدار شوند، خواب از چشمشان می‌پرد و نمی‌توانند تا صبح بخوابند. لذا سلام کردن با صدای بلند - و صدابلندی در جایی که کسی خوابیده است - مایه‌ی اذیت و آزار دیگران است. از این‌رو وقتی وارد چنین جایی می‌شوید، حق آنان را که بیدارند، با سلام کردن ادا کنید و از آزار رساندن به خفتگان، پرهیزید؛ یعنی آهسته و به‌گونه‌ای سلام کنید که افراد بیدار، آن‌را بشنوند و آنان که خوابیده‌اند، آن‌را نشنوند.

مؤلف رحمته الله سپس حدیث اسماء رضي الله عنها را روایت کرده است که: پیامبر صلى الله عليه وسلم از کنار زنانی که در مسجد نشسته بودند، گذشت و با دست خویش به‌نشانه‌ی سلام، اشاره کرد. نووی می‌گوید: این حدیث بر آن حمل شده که پیامبر صلى الله عليه وسلم برای سلام کردن، هم لفظ سلام را گفته و هم با دست خویش اشاره کرده است. زیرا از سلام کردن با اشاره‌ی دست به‌تنهایی نهی شده است؛ اما ایرادی ندارد که کسی، ضمن گفتن لفظ سلام، با

(۱) السلسلة الصحيحة، ش: ۱۴۰۳؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۸۰۰ گذشت.

دست خود نیز اشاره کند یا آنرا تکان دهد؛ به‌ویژه زمانی که انسان از سلام‌کننده فاصله دارد و یا ناشنواست و برای درک سلام، نیاز است که سلام‌کننده با دست خویش اشاره کند. در چنین شرایطی، هم لفظ سلام را می‌گوید و هم دستش را تکان می‌دهد. برخی از مردم عادت دارند که وقتی سوار ماشین (خودرو) هستند، برای سلام کردن بوق می‌زنند؛ این، سلام به‌شمار نمی‌آید و مطابق سنت نیست. البته برخی از مردم می‌گویند: «هدفم از بوق زدن، سلام کردن نیست؛ بلکه ابتدا بوق می‌زنم تا طرف مقابل متوجه شود و آن‌گاه به او سلام می‌کنم». امیدوارم که این کار، اشکالی نداشته باشد؛ اما اگر بوق زدن جای‌گزین سلام کردن باشد، بدون شک خلاف سنت است. زیرا سنت، این است که انسان با زبانش سلام کند و اگر صدایش به طرف مقابل نمی‌رسد، با دستش نیز اشاره نماید تا شخص دور یا ناشنوایی که به او سلام می‌شود، متوجه گردد.

هم‌چنین هنگام سلام کردن، ابتدا باید واژه‌ی سلام را ذکر کنیم و بگوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ». و اگر طرف مقابل جماعتی بودند، می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ». اما پیامبر ﷺ از گفتن «علیک السلام» توسط سلام‌کننده نهی نموده و فرموده است: «این، درود و سلام مردگان است»؛ یعنی مردم در دوران جاهلیت بر مردگانشان بدین ترتیب سلام می‌کردند. چنان‌که شاعرشان چنین گفته است:

علیک سلام الله قیس بن عامر

[توضیح: شاعر در این بیت برای درود فرستادن بر قیس بن عامر که مرده بود، مطابق روش آن دوران ابتدا گزاره - یعنی واژه‌ی علیک - را ذکر کرده است.]
 آن‌ها مرگانش را، هرچند که غایب بودند، حاضر و در برابر خویش می‌پنداشتند و بدین‌سان آنان را مورد خطاب قرار می‌دادند و این‌گونه به مرده‌ی خویش سلام می‌کردند که می‌گفتند: «علیک سلام الله». از این‌رو پیامبر ﷺ از این طرز سلام کردن نهی فرمود؛ چراکه این، درود و سلام مردگان است و به روش مردم دوران جاهلیت می‌ماند. لذا به جای گفتن: «علیک السلام»، بگویید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ». این، روش درست در سلام کردن است. - و الله بهتر می‌داند.

در حدیث اسماء بنت یزید رضی الله عنها آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار زنانی که در مسجد نشسته بودند، گذشت و با دست خویشتن به نشانه‌ی سلام، اشاره کرد. نووی می‌گوید: این حدیث بر آن حمل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله برای سلام کردن، هم لفظ سلام را گفته و هم با دست خویشتن اشاره کرده است. زیرا از سلام کردن با اشاره‌ی دست به تنهایی نهی شده است و سلام باید به زبان باشد.

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان سلام می‌کرد؛ زیرا دلیل نهی، یعنی خطر فتنه به کلی منتفی بود. از این رو مرد نامحرم نباید به زن سلام کند؛ چراکه ممکن است دو طرف در فتنه بیفتند؛ و این ممنوعیت، برای دختر و پسر جوان، شدیدتر است. بنابراین، نه زن نامحرم به مرد بیگانه سلام بگوید و نه مرد نامحرم به زن بیگانه. اما اگر مردی به نیکوکاری معروف بود و از کنار زنانی که در مسجد یا کلاس درس و امثال آن گرد هم آمده‌اند، عبور کرد، ایرادی ندارد که به آن‌ها سلام کند؛ زیرا علت نهی، منتفی است و همه‌ی ما به مسجد رفت و آمد می‌کنیم. اما در سلام کردن مرد به زنی که در کوچه و بازار می‌بیند، فتنه‌ی بزرگی وجود دارد. هم‌چنین اگر مردی وارد خانه‌ی خویشتن شد و دید که تعدادی از زنان به دیدن همسرش آمده‌اند، ایرادی ندارد که به آن‌ها سلام کند؛ زیرا در این حالت نیز خطر فتنه، منتفی است. آنچه نگران‌کننده است، خطر فتنه و زمینه‌ی فساد در سلام کردن نامحرمان به یک‌دیگر است و یک قاعده‌ی شرعی است که می‌گوید: «دفع مفسد نسبت به جلب منافع، اولویت دارد».

این جاست که درمی‌یابیم: دست دادن با زن - چه جوان و کم‌سن و سال باشد و چه پیر و کهن‌سال - جایز نیست؛ نه به‌طور مستقیم و نه از روی حایلی مثل پرده و پارچه. اما دست دادن با زن محرم، جایز است. والله اعلم.

۱۳۳- باب: آداب سلام

۸۶۲- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «يُسَلَّمُ الرَّكَابُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [متفق عليه]^(۱)

وَفِي رِوَايَةِ الْبُخَارِيِّ: «وَالصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته، و شمار کم تر بر گروه بیش تر سلام کنند». و در روایت بخاری آمده است: «و کوچک بر بزرگ».

۸۶۳- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ صُدِّيِّ بْنِ عَجْلَانَ الْبَاهِلِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ مَنْ بَدَأَهُمُ بِالسَّلَامِ». [روایت ابوداود با اسنادِ جید]^(۲)

وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضي الله عنه قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرَّجُلَانِ يَلْتَقِيَانِ أَيُّهُمَا يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ، قَالَ: «أَوْلَاهُمَا بِاللَّهِ تَعَالَى». [ترمذی می گوید: حدیثی حسن است.]

ترجمه: ابوامامه رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «نزدیک ترین مردم به الله، کسی است که آغازگر سلام کردن به مردم باشد».^(۳) ترمذی این حدیث را از ابوامامه رضي الله عنه روایت کرده است که: گفته شد: ای رسول خدا! کدام یک از دو نفری که با یکدیگر برخورد می کنند، ابتدا سلام دهد؟ فرمود: «نزدیک ترینشان به الله متعال».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۳۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۲۰۱۱؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رضي الله عنه ش: ۴۳۲۸. این حدیث، پیش تر به شماره ی ۸۶۰ گذشت.

(۳) یعنی در سلام کردن به دیگران، پیش دستی کند. (مترجم)

شرح

نووی رحمته این احادیث را در کتابش «ریاض الصالحین» در باب آداب سلام آورده است و پیش‌تر به شرح برخی از آن‌ها پرداختیم. وی، سپس حدیث ابوهریره رضی الله عنه را ذکر کرده که در آن آمده است که چه کسی، ابتدا سلام می‌کند؟ می‌گوییم: کسی که از همه بهتر است، در سلام کردن پیش‌دستی می‌نماید؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان برترین آفریده به هرکس که برمی‌خورد، در سلام کردن از او پیشی می‌گرفت. لذا همواره بکوشید که در سلام کردن، از دوستان خود سبقت بگیرید و این، شما باشید که ابتدا سلام می‌کنید؛ گرچه طرفِ مقابل از شما کوچک‌تر باشد. زیرا بهترین مردم، کسی است که در سلام کردن به آن‌ها پیش‌دستی می‌کند و نزدیک‌ترین مردم به الله متعال نیز کسی است که آغازگر سلام به آن‌هاست. آیا مگر دوست ندارید که نزدیک‌ترین مردم به الله صلی الله علیه و آله باشید؟ پس آغازگر سلام کردن به مردم باشید و در سلام کردن به دیگران، پیش‌دستی نمایید.

سپس مؤلف در حدیث ابوهریره رضی الله عنه یادآور شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته، و شمار کم‌تر بر گروه بیش‌تر، و کوچک بر بزرگ سلام کنند». زیرا سواره بالاتر از پیاده است و پیاده، بالاتر از نشسته می‌باشد و از آن‌جا که حق تعداد بیش‌تر، بیش از حق شمار کم‌تر است، لذا گروه اندک بر گروه بیش‌تر سلام دهند. و همین‌طور کوچک به بزرگ‌تر از خود سلام کند؛ زیرا بزرگ‌تر بر کوچک‌تر از خود، حق دارد. اما اگر تعداد کم‌تر حواسشان نباشد، جمع بیش‌تر به آن‌ها سلام کنند. هم‌چنین اگر کوچک‌تر، حواسش نباشد، بزرگ‌تر سلام دهد؛ نباید سنت سلام کردن، ترک شود. این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بدین معنا نیست که سلام کردن بزرگ‌تر به کوچک‌تر، حرام است؛ بلکه همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، بهتر است که با وجود بزرگ‌تر بودن، به کوچک‌تر از خود، سلام کنید؛ زیرا نزدیک‌ترین مردم به الله متعال، کسی است که آغازگر سلام کردن به آن‌هاست.

۱۳۴- باب: مستحب بودن تکرار سلام به کسی که به فاصله‌ی اندک، دیدارش تکرار گردد؛ بدین صورت که به جایی وارد و سپس خارج شود و آن‌گاه در همان لحظه داخل بیاید یا درختی یا چیزی مانند آن، در میان آن دو حایل شود

۸۶۴- عن أبي هريرة رضي الله عنه في حديث المصلي صلواته أنه جاء فصلًا ثم جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسلم عليه فرد عليه السلام فقال: «ارجع فصلًا فإنك لم تصل»؛ فرجع فصلًا، ثم جاء فسلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى فعل ذلك ثلاث مرّات. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه درباره‌ی آن شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد، روایت است که آن مرد - به مسجد- آمد و نماز خواند؛ آن‌گاه نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و به ایشان سلام کرد؛ پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم جواب سلامش را داد و فرمود: «بازگرد و نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخوانده‌ای». آن مرد بازگشت و نماز گزارد؛ سپس نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و به ایشان سلام کرد. تا این که این کار را سه بار انجام داد.

۸۶۵- وَعَنْهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «إِذَا لَقِيَ أَحَدَكُمْ أَخَاهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ حَالَتْ بَيْنَهُمَا شَجَرَةٌ أَوْ جِدَارٌ أَوْ حَجْرٌ ثُمَّ لَقِيَهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ». [روایت ابوداود]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «هرگاه کسی از شما با برادر (مسلمان) خود برخورد کرد، به او سلام کند؛ و اگر درختی یا دیواری یا سنگی در میانشان حایل شد و باز او را دید، - دوباره نیز- به او سلام بگوید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۹۷.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۸۹؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۸۶؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله ش:

۱۳۵- باب: مستحب بودن سلام کردن به هنگام ورود به خانه‌ی خویش

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً﴾

[النور: ۶۱]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است.

۸۶۶- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا بُنَيَّ، إِذَا دَخَلْتَ عَلَىٰ أَهْلِكَ فَسَلِّمْ يَكُنْ بَرَكَةً عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به من فرمود: «ای پسر! وقتی نزد خانواده‌ات می‌روی، سلام کن که خیر و برکتی برای تو و خانواده‌ات خواهد بود».

شرح

نووی رحمته الله علیه در این دو باب که پیرامون آداب سلام گشوده، بدین نکته پرداخته است که وقتی انسان به برادرِ مسلمانش سلام کرد و سپس از آن‌جا بیرون رفت و دوباره - به فاصله‌ی اندک یا زیاد- بازگشت، مستحب است که سلامش را تکرار کند و باری دیگری نیز سلام بگوید. به‌طور مثال: کسی، مهمان دارد و برای مهمانانش آب و غذا می‌آورد و به آن‌ها سلام می‌کند و دوباره می‌رود تا چیز دیگری برای پذیرایی از آن‌ها بیاورد؛ مستحب است: هر بار که بازمی‌گردد، سلام بگوید. این، از نعمت اسلام می‌باشد که سلام کردن و تکرار آن در هر بار ملاقات با برادر مسلمان، سنت است؛ فرقی نمی‌کند که به فاصله‌ی اندک یک‌دیگر را دیده باشند یا لحظات و دقائق بیش‌تری از دیدارشان گذشته باشد. الله متعال به ما دستور داده است که به یک‌دیگر سلام کنیم؛ زیرا سلام، عبادت است و اجر و پاداش دارد و هرچه بیش‌تر به یک‌دیگر سلام کنیم، اجر و ثوابمان نزد الله متعال نیز بیش‌تر می‌شود. لذا اگر الله ﷻ چنین

(۱) ضعیف است؛ رک: ضعیف الجامع، ش: ۶۳۸۹؛ و ضعیف الترمذی، از آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۵۰۹.

دستوری نمی‌داد، تکرار سلام بدین صورت بدعت به‌شمار می‌آمد؛ اما این، لطف و نعمتِ الله متعال است که وقتی برادرِ مسلمان خویش را برای لحظاتی هرچند اندک ترک می‌کنید و سپس نزدش باز می‌گردید، دوباره به او سلام می‌گویید. یا این‌که در مسیری با هم راه می‌روید و درختی یا سنگی یا امثال آن در میان شما حایل می‌شود و همین‌که در ادامه‌ی مسیر، یک‌دیگر را می‌بینید، دوباره به او سلام کنید.

سپس مؤلف رحمته به حدیث آن مردی استدلال کرده است که وارد مسجد شد و نماز خواند. وی به سرعت و به‌گونه‌ای نماز می‌گزارد که گویا به زمین نوک می‌زد؛ سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان سلام کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد و فرمود: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ»؛ یعنی: «بازگرد و نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخوانده‌ای». آن مرد بازگشت و نماز گزارد؛ سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان سلام کرد. تا این‌که این کار را سه بار انجام داد. آن مرد که روش درست نماز خواندن را نمی‌دانست، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است، یاد ندارم که بهتر از این نماز بگزارم؛ لطفاً به من یاد دهید». این، از حکمتِ پیامبر صلی الله علیه و آله بود که هر بار به او فرمود تا باری دیگر نماز بگزارد تا بدین‌سان او را مشتاق کسب علم بگرداند و حسن نیازش به فراگیری روش درست نماز خواندن را افزایش دهد؛ زیرا آن‌گاه که انسان به چیزی احساس نیاز کند، با اشتیاق بیش‌تری به آن روی می‌آورد. فقیری به پانصد تومان نیاز دارد؛ روشن است که اگر این مبلغ را به او بدهید، خیلی خوشحال می‌شود؛ اما اگر این مبلغ را به کسی بدهید که به آن نیاز ندارد، برایش مهم نیست و به آن اهمیت نمی‌دهد یا خوشحال نمی‌شود.

خلاصه این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله هر بار آن مرد را باز گردانید و به او دستور داد که نمازش را تکرار کند تا بدین‌سان او را مشتاق علم بگرداند؛ آن‌گاه به او فرمود: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْبِغِ أَوْضُوءَهُ ثُمَّ اسْتَقْبِلْ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ رَاكِعًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ قَائِمًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ جَالِسًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا»^(۱) یعنی: «هرگاه قصد نماز کردی، وضوی کامل بگیر؛ آن‌گاه رو به قبله کن و تکبیر بگو؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۷۵۷، ۷۹۳، ۶۲۵۱، ۶۶۶۷)؛ و مسلم، ش: ۳۹۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

سپس آنچه از قرآن یاد داری و برایت ممکن است، بخوان. - البته بنا بر سایر احادیث، سوره‌ی فاتحه حتماً باید خوانده شود. - آن‌گاه با آرامش کامل رکوع کن و سپس سر از رکوع بردار و کاملاً راست بایست و پس از آن، با آرامش کامل سجده کن و آن‌گاه سر از سجده بردار و به‌طور کامل و با آرامش بنشین و سپس با آرامش کامل سجده کن. - این، یک رکعت است - و در همه‌ی نمازت به همین روش عمل نما. بدین ترتیب رسول الله ﷺ روش نماز خواندن را به آن مرد آموزش داد و آن مرد، روش صحیح نماز را فرا گرفت و رفت.

مؤلف رحمته به این حدیث استدلال کرده است که: وقتی انسان نزد برادر مسلمانش باز می‌گردد - هرچند به فاصله‌ی اندک یا پس از لحظاتی کوتاه - باید به او سلام کند. مثلاً در مسجد هستی و برای تجدید وضو یا آوردن کتابی یا امثال آن، آن‌جا را برای لحظاتی کوتاه ترک می‌کنی و سپس باز می‌گردی؛ هنگام بازگشتن، دوباره سلام کنی. این، کار نیک و پسندیده‌ای است و هر سلامی، ده نیکی به‌شمار می‌آید. سپس مؤلف رحمته یادآور شده است که سلام کردن به‌هنگام ورود به خانه مستحب می‌باشد؛ وی به این آیه استدلال کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَكَةً طَيِّبَةً﴾

[النور: ۶۱]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است.

لذا وقتی وارد خانه‌ی خویش می‌شوید، نخست مسواک بزنید و آن‌گاه به خانواده‌ی خود سلام کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله به خدمت‌گزار خود، انس رضی الله عنه فرمود: «ای پسر! وقتی نزد خانواده‌ات می‌روی، سلام کن که خیر و برکتی برای تو و خانواده‌ی توست». از این رو الله متعال فرمود: ﴿مُبَرَكَةً طَيِّبَةً﴾؛ یعنی: «درود و شادباشی خجسته و پاکیزه است». لذا هنگام ورود به خانه به ساکنانش - چه خانواده‌ات باشند و چه دوستان و همکارانت یا هرکس دیگری - سلام کن که این، سنت است.

۱۳۶- باب: سلام کردن به کودکان

۸۶۷- عن أنس رضي الله عنه أنه مرَّ على صبيانٍ فسَلَّمَ عليهم وقال: كانَ رسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يفعلُه. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: روایت است که انس رضي الله عنه از کنار تعدادی کودک گذشت و به آنها سلام کرد و فرمود: رسول الله صلى الله عليه وآله این کار را انجام می داد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۴۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۸.

۱۳۷- باب: سلام گفتن مرد به همسر و دیگر زنان محرمش و نیز
 زنان بیگانه به شرطی که ترس به فتنه افتادن وجود نداشته
 باشد و همچنین سلام کردن زنان به مردان بیگانه بر اساس
 همین شرط

۸۶۸- عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال: كَانَتْ فِيْنَا امْرَأَةً - وفي رواية: كَانَتْ لَنَا عَجُوزًا -
 تَأْخُذُ مِنْ أَصُولِ السَّلْقِ فَتَطْرَحُهُ فِي الْقِدْرِ وَتُكْرِكِرُ حَبَاتٍ مِنْ شَعِيرٍ، فَإِذَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ
 وَأَنْصَرَفْنَا نُسَلِّمُ عَلَيْهَا فَتَقَدِّمُهُ إِلَيْنَا. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: زنی در میان ما بود- و در روایتی دیگر:
 پیرزنی با ما بود- که مقداری چغندر می آورد و در دیگ می ریخت و دانه های جو را
 آرد می کرد - و به چغندر پخته شده می افزود- آن گاه که نماز جمعه را می خواندیم و
 باز می گشتیم، به او سلام می گفتیم و او، آن غذا را نزد ما می آورد.

۸۶۹- وعن أم هانئٍ فاختة بنت أبي طالب رضی الله عنها قالت: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ الْفَتْحِ وَهُوَ
 يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ بِثَوْبٍ فَسَلَّمْتُ. وَذَكَرَتِ الْحَدِيثَ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ام هانی، فاخته بنت ابی طالب رضی الله عنها می گوید: روز فتح مکه نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم آمدم
 و پیامبر صلى الله عليه وسلم استحمام می کرد و فاطمه رضی الله عنها پارچه ای را برای پوشاندن ایشان گرفته بود؛
 سلام کردم... آن گاه ام هانی حدیث را تا پایان، روایت کرد.

۸۷۰- وعن أسماء بنت يزيد رضی الله عنها قالت: مَرَّ عَلَيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي نِسْوَةٍ فَسَلَّمَّ عَلَيْنَا. روايت
 ابوداود و ترمذی؛ این، لفظ ابوداود است. در روایت ترمذی که آن را حسن دانسته،
 آمده است:^(۳)

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ يَوْمًا وَعُصْبَةٌ مِنَ النِّسَاءِ قَعُودٌ فَأَلْوِي بِيَدِهِ بِالتَّسْلِيمِ.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۴۰۳، ۶۲۴۸).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۵۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۳۶.

(۳) صحیح ابی داود، از آلبنی رضی الله عنه، ش: ۴۳۳۶. این حدیث، پیش تر به شماره ی ۸۵۹ گذشت.

ترجمه: اسماء بنت یزید رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار عده‌ای از ما زنان گذشت و به ما سلام کرد.

ترجمه‌ی روایت ترمذی: اسماء بنت یزید رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که گروهی از زنان - در مسجد - نشسته بودند، از مسجد گذشت و با اشاره‌ی دست سلام کرد.

شرح

مؤلف رحمته الله بابتی درباره‌ی سلام گفتن به کودکان گشوده است. بسیاری از مردم، کودکان را ناچیز می‌شمارند یا به آنها اهمیت نمی‌دهند و از این رو به آنان سلام نمی‌کنند؛ این، بر خلاف روش و رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به کوچک و بزرگ سلام می‌کرد. انس بن مالک رضی الله عنه از کنار کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را انجام می‌داد؛ یعنی به کودکان سلام می‌داد. سلام کردن به کودکان، فواید فراوانی دارد؛ از جمله:

پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله. الله متعال فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾

[الأحزاب: ۲۱]

به‌راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است، در رسول الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

۱- تواضع و فروتنی: بدین سان انسان دچار خودپسندی نمی‌شود و تکبر نمی‌ورزد و سر و بینی‌اش را بالا نمی‌گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ». ^(۱) یعنی: «الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند و هرکس به خاطر الله تواضع و فروتنی نماید، الله عَلَيْهِ او را بلندمرتبه می‌گرداند».

۲- عادت دادن کودکان به ارزش‌های اخلاقی: زیرا وقتی کودکان ببینند که بزرگ‌ترشان به آنها سلام می‌گوید، به این سنت نیک و خجسته عادت می‌کنند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۸ به نقل از ابوهیره رضی الله عنه.

۳- این کار، مهر و محبتِ کودک نسبت به سلام‌کننده را در پی خواهد داشت و چه بسا کودک هیچ‌گاه از یاد نبرد که بزرگ‌ترش به او سلام کرده است و بدین‌سان، محبتِ آن‌شخص در دلش بنشیند. زیرا کم‌تر پیش می‌آید که بچه‌ها، چنین مسایلی را فراموش کنند.

این، بخشی از فواید سلام کردن به کودکان است؛ لذا وقتی از کناری کودکانی که در کوچه بازی می‌کنند، می‌گذریم، چه خوبست که به آن‌ها سلام کنیم.

اما سلام کردن به زنان؛ سلام کردن به همسر و زن‌های محرم، سنت است؛ منظور از محارم هر مرد، زنانی هستند که ازدواج با آن‌ها برای آن مرد جایز نیست. لذا ایرادی ندارد که به همسر خویش و نیز به محارم خود مانند خواهر، عمه، دخترِ برادر یا دخترِ خواهر خویش سلام کنید؛ اما به زنان نامحرم یا بیگانه سلام نکنید؛ مگر پیرزنانی که در سلام کردن به آن‌ها خطر افتادن در فتنه وجود نداشته باشد؛ اما اگر ترس به فتنه افتادن وجود داشته باشد، سلام نکنید. از این‌رو امروزه عادت مردم، به‌درستی بر این رفته است که زنان و مردان نامحرم در کوچه و بازار به یک‌دیگر سلام نمی‌کنند؛ و این، درست است. ولی اگر وارد خانه‌ی خویش شدید و تعدادی از زنان آشنا را در خانه‌ی خود دیدید، ایرادی ندارد که به شرطِ منتفی بودن خطر فتنه، به آن‌ها سلام کنید؛ هم‌چنین اگر خطر فتنه منتفی باشد، زن نیز می‌تواند به مرد بیگانه سلام کند.

مؤلف رحمته حدیث زنی را ذکر کرده است که چغندر را در دیگ آب می‌ریخت و روی آتش می‌گذاشت تا بپزد و آن‌گاه دانه‌های جو را آرد می‌کرد و به آن می‌افزود. هر یک از صحابه رضی الله عنهم که دوست داشت، پس از نماز جمعه نزد آن زن می‌رفت و به او سلام می‌کرد و از غذایی که آن بانو تدارک دیده بود، می‌خورد. صحابه رضی الله عنهم از پذیرایی آن بانو خوشحال می‌شدند؛ زیرا بیش‌تر آن‌ها در آن زمان فقیر بودند تا این‌که الله متعال دروازه‌های دنیا را به رویشان گشود؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾؛ بدین‌سان الله متعال به اصحاب رضی الله عنهم نوید غنیمت‌های فراوانی را داد که آن را به‌دست می‌آورند. چنان‌که فرمود: ﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾ یعنی: «الله، غنیمت‌های فراوانی به شما نوید داده است که آن را به دست می‌آورید». پس از فتوحات بود که اموال و دارایی‌ها، فراوان گردید؛ اما پیش از آن، بیش‌تر صحابه رضی الله عنهم فقیر بودند.

۱۳۸- باب: حرام بودن نخست سلام گفتن ما به کافران و چگونگی جواب دادن به سلام کافران و مستحب بودن سلام کردن به مجلسی که در آن هم مسلمانان حضور دارند و هم کافران

۸۷۱- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَى بِالسَّلَامِ، فَإِذَا لَقِيتُمْ أَحَدَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إِلَى أُضْيَقِهِ». [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با یکی از آنها روبه‌رو شدید، او را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمت راه برود».

۸۷۲- وعن أنس رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَقُولُوا: وَعَلَيْكُمْ». [متفق علیه]^(۲)
ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آن‌گاه که اهل کتاب به شما سلام می‌کنند، شما بگویید: وعلیکم».^(۳)

۸۷۳- وعن أسامة رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم مَرَّ عَلَى مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ -عَبْدَةَ الْأَوْثَانَ وَالْيَهُودِ- فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم. [متفق علیه]^(۴)
ترجمه: اسامه رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از کنار مجلسی گذشت که مسلمانان و مشرکان- بت پرستان و یهودیان- در آن با هم نشسته بودند و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به آنها سلام کرد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۲۵۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۳.

(۳) یعنی نگوئید: «وعلیکم السلام». زیرا آنها معمولاً می‌گویند: السلام علیکم که به معنای مرگ بر شماست. (مترجم).

(۴) صحیح بخاری، ش: (۵۶۶۳، ۶۲۵۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۹۸.

شرح

مؤلف رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» به بیان حکم سلام کردن به کافران پرداخته و نیز بدین موضوع اشاره کرده است که حکم سلام کردن به جمعی که کافران و مسلمانان در آن با هم نشسته‌اند، چیست؟

پیش‌تر بیان شد که سلام کردن به مسلمانان سنت مؤکده است.

و اما سلام کردن به کفار؛ برای ما جایز نیست که نخست به آن‌ها سلام کنیم یا آغازگر سلام کردن به آنان باشیم. به عبارت دیگر برای مسلمانی که از کنار کافری می‌گذرد یا کافری از کنارش عبور می‌کند، جایز نیست که به او بگوید: «السلام علیک»؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده، پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار نهی فرموده است. چراکه سلام کردن ما به آنان نوعی خفت و خواری در برابر آن‌ها، و گرامی‌داشتن آن‌هاست؛ چون درود و سلام، گرامی‌داشتن طرف مقابل به‌شمار می‌آید و کافران، سزاوار اکران نیستند؛ بلکه حق کافر است که رفتار خشم‌آلودی با او داشته باشیم، ذلیلش کنیم و او را خوار و زبون بگردانیم؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَعَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ٢٩]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و خشنودی الله را می‌جویند. نشانه‌ی (درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی‌ست که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد.

شاهد این جاست که الله ﷻ فرمود: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ یعنی: «در برابر کافران، سرسخت‌اند» و در برابرشان با توان و عزت ظاهر می‌شوند. الله متعال در سوره‌ی «توبه» می‌فرماید:

﴿وَلَا يَطُوعُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُنِبَ لَهُمْ بِهِ
عَمَلٌ صَالِحٌ ﴿۱۲۰﴾﴾

[التوبة: ۱۲۰]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

لذا اگر در سلام کردن به کافران پیش‌دستی کنیم، در حقیقت آنان را گرمی داشته‌ایم؛ در صورتی که مؤمن باید در برابر کافران سرسخت و باعزت باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

[المائدة: ۵۴]

ای مؤمنان! آن‌دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

مسلمان خودش را در برابر کافر، باعزت و سرافراز می‌بیند؛ اما اینک که کارگران نصرانی در میان ما زیاد شده‌اند و مسلمانان و نصرانی‌ها با هم در آمیخته‌اند، غیرت از دل‌ها رخت بر بسته است و گویا اختلاف نصرانی، یهودی، بودایی یا بت‌پرست با ما، همانند اختلافات مذاهب فقهی مالکی، حنبلی و شافعی و امثال آن با یک‌دیگر است! برخی از مردم گمان می‌کنند که اختلافات ما با کافران، مانند اختلافات مذاهب چهارگانه می‌باشد! الله ﷻ خود رحم کند؛ این، نشانه‌ی مرگِ دل‌هاست. برای هیچ مسلمانی جایز نیست که کافری را گرمی بدارد؛ بلکه به دستور شریعت، رفتارمان با آنان باید خشم‌آلود باشد. البته بر ما واجب است که به پیمان‌هایی که در میان ما و آن‌هاست، پای‌بند باشیم؛ اما ناگفته نماند که از اساس، از استخدام کارگران نصرانی و آوردن آن‌ها به‌عنوان نیروی کار به شبه‌جزیره‌ی عرب بپرهیزیم. زیرا رسول‌الله ﷺ

فرموده است: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»^(۱) یعنی: «حتماً یهود و نصارا را از شبه جزیره‌ی عرب بیرون خواهم کرد». و نیز فرموده است: «أَخْرِجُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»^(۲) یعنی: «یهود و نصارا را از شبه جزیره‌ی عرب بیرون کنید». و در واپسین روزهای حیاتش که می‌خواست با امت وداع کند، فرمود: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»^(۳) یعنی: «مشرکان را از شبه جزیره‌ی عرب بیرون کنید».

لذا وقتی امکانِ استخدامِ مسلمان برای شما وجود دارد، پس کافران را به‌عنوان نیروی کار به این سرزمین نیاورید. متأسفانه برخی از مردم، کارگر کافر را بر کارگر مسلمان ترجیح می‌دهند. پناه بر خدا! دل‌ها، دچار کجی و انحراف شده است و تمایلی به حق ندارد. شیطان چنین کسانی را فریب داده که کارگر کافر، بهتر است؛ چنان‌که می‌گویند: کافر بیش‌تر به دردِ کار می‌خورد؛ زیرا تمام‌وقت کار می‌کند؛ چون نماز نمی‌خواند و برای ادای حج و عمره، مرخصی نمی‌گیرد و روزه نمی‌گیرد و توان بیش‌تری برای کار دارد! پناه بر الله! این، روی‌کردِ کسانی‌ست که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

به هر حال جایز نیست که به هیچ کافری - چه یهودی باشد یا نصرانی، و چه بودایی باشد یا بت‌پرست - نخست سلام کنیم؛ پیش‌دستی کردن در سلام گفتن به غیرمسلمان، جایز نیست.

رسول‌الله ﷺ فرموده است: «و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه بروند». یعنی راه را برایشان باز نکنیم؛ لذا اگر گروهی از مسلمانان از راهی می‌گذشتند و گروهی از کافران از روبه‌رو می‌آمدند، مسلمانان نباید راه را برای آنان باز کنند؛ هرچند در راه، پراکنده شوند. زیرا باز کردن

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۶۷ به نقل از جابر بن عبدالله.

(۲) ابن‌ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (۲۳۴) به روایت ابو عبیده؛ فاکهی در أخبار مکه (۱۷۴۹)، و بزار در مسندش (۲۳۰) و خطیب در الفصل للوصل المدرج (۸۱۰/۲) به روایت عمر و مسلم رضی الله عنهما به شماره‌ی ۱۷۶۷ بدین الفاظ روایت کرده است: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا».

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۰۵۳، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱) و مسلم، ش: ۱۶۳۷.

راه برای کافران، اکرام و گرمی داشت آن‌ها به‌شمار می‌آید. حال چه دلیلی دارد که با کافران چنین برخوردی داشته باشیم؟ آری؛ آن‌ها در مرحله‌ی نخست، دشمنان الله و سپس دشمنان ما هستند. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ثَلُفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ

وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الممتحنة: ۱]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید که از روی دوستی برایشان پیام بفرستید؛ حال آن‌که آنان به دین راستینی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند.

آن‌ها پیش از هر چیزی دشمنان الله و سپس دشمنان ما هستند؛ رفتاری که در گذشته با مسلمانان داشته‌اند و برخوردی که امروزه با ما دارند، نشان‌گر عمق دشمنی آن‌ها با مسلمانان است؛ لذا برای ما روا نیست که به آن‌ها سلام کنیم. البته اگر به ما سلام کردند، چه پاسخ دهیم؟ رسول الله ﷺ فرموده است: «آن‌گاه که اهل کتاب به شما سلام می‌کنند، شما بگویید: وعلیکم». یعنی: چیزی بر این نیفزایید و نگویید: «وعلیکم السلام». زیرا آن‌ها با خبثاتی که داشتند، در دوران پیامبر ﷺ خبیثانه به مسلمانان سلام می‌کردند و می‌گفتند: «السلام علیکم»؛ یعنی: «مرگ بر شما!» و شنونده گمان می‌کرد که می‌گویند: «السلام علیکم». عمق کینه و عداوتشان در طرز سلام کردنشان هویداست؛ از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «در پاسخشان بگویید: وعلیکم». تا بدین‌سان اگر «السلام علیکم» گفته‌اند، پاسخ خود را بگیرند و اگر «السلام علیکم» گفته‌اند، جواب سلامشان را دریافت کنند؛ و این، عین عدالت است. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ فَأَعْبُوا بِالْحَسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید. بی‌گمان الله، حسابرس همه چیز است.

از این رو علما گفته‌اند: اگر کافری به‌صورت واضح و روشن سلام کرد و گفت: «السلام علیکم»، پاسخش را بدهید و بگویید: «علیک السلام»؛ زیرا فرمان پیامبر ﷺ هم‌چنان به قوت خود باقی‌ست؛ همان‌گونه که در حدیث ابن‌عمر رضی الله عنهما به روایت

بخاری رحمته آمده است: «آن‌ها هنگامی که سلام می‌کنند، می‌گویند: السَّامُ عَلَيْكُمْ» [«السَّامُ عَلَيْكُمْ» یعنی: مرگ بر شما.] لذا شما بگویید: «وعلیکم». و این، علتی واضح و روشن دارد که در حدیث بیان شده است؛ اما وقتی به درستی و آشکارا می‌گویند: «السلام علیکم»، ما نیز جوابشان را درست می‌دهیم و می‌گوییم: «وعلیکم السلام». زیرا الحمدلله که مسلمانان، عادل‌ترین مردم هستند. لذا کافران هرگونه که به مسلمانان سلام بگویند، پاسخشان را دریافت می‌کنند؛ اگر بگویند: «السلام علیکم»، در پاسخشان گفته می‌شود: «وعلیکم السلام». و اگر بگویند: «خوش آمدید» یا عباراتی شبیه این بگویند، با همین عبارات به آنان پاسخ می‌دهیم.

اینک ما مسلمانان به بلای در هم آمیختن با غیرمسلمانان دچار شده‌ایم؛ از این رو برخی از کارکنان مسلمانانی که رئیس شرکتشان یهودی یا نصرانی است، مشکل دارند؛ یعنی هنگام ورود به دفترِ رئیس خود چه بگویند؟ پاسخ ما این است که: سلام کند؛ اما تنها لفظِ سلام را بر زبان بیاورد و بگوید: «سلام»؛ و در دل سلام کردن بر خویشان را نیت نماید. این، در صورتی است که از توییخ یا سرزنشِ رئیس خود می‌ترسد؛ اما اگر برای رئیسِ نامسلمانش مهم نبود که کارمندش به او سلام کند یا نه، دیگر نیازی به گفتن واژه‌ی سلام نیست و نباید سلام بگوید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «شما، نخست به یهود و نصارا سلام نکنید».

علما اختلاف نظر دارند که آیا هنگام برخورد با کافران جایز است که به جای سلام کردن، با عبارت‌هایی از قبیل «خوش آمدید» و امثال آن، سخن گفتن با آنان را آغاز کنیم؟ برخی از علما گفته‌اند: این کار برای دل‌جویی از آن و ایجاد علاقه و گرایش در آنان نیست به اسلام، ایرادی ندارد؛ به‌ویژه اگر از روی ترس یا در شرایطی باشد که مسلمان از ناحیه‌ی آنان، امنیت خاطر ندارد. برخی از علما نیز این طرز خوش‌آمدگویی را نوعی گرامی‌داشتِ کافران دانسته‌اند و گفته‌اند که جایز نیست. لذا مسلمان با توجه به شرایطی که در آن به سر می‌برد، به اقتضای نیاز یا مصلحت، عمل نماید.

سپس مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون را آورده است که اگر مسلمانانی از کنار گروهی عبور کنند که مسلمانان و کافران در آن حضور دارند، آیا به خاطر حضور کافران در آن جمع، از سلام گفتن صرف نظر نماید یا به خاطر حضور مسلمانان در

آن گروه، سلام کند؟ یعنی دو سبب وجود دارد که یکی از آنها، عامل روا بودن سلام کردن است و دیگری، عامل منع می‌باشد. این‌جا امکان جدا کردن دو عامل وجود دارد؛ گرچه قاعده‌ای شرعی است که هرگاه عامل مباح بودن و عامل منع، هم‌زمان در یک مسأله وجود داشت، عامل منع یا بازدارنده در اولویت قرار می‌گیرد و به ممنوع بودن آن مسأله حکم می‌شود. اما در این‌جا این دو عامل را می‌توان از هم جدا کرد؛ یعنی به چنین جمعی سلام بگو و مسلمانان حاضر در جمع را نیت کن؛ زیرا پیامبر ﷺ از کنار مجلسی گذشت که مسلمانان و مشرکان - بت پرستان و یهودیان - در آن با هم نشسته بودند و پیامبر ﷺ به آن‌ها سلام کرد.

مؤلف رحمته حدیث ابوهریره رضی الله عنه را - که در سطور پیش رو می‌آید - پایان بخش کتاب «سلام و آداب آن» قرار داده است؛ روشن است که انسان هنگام ورود به یک جمع، سلام می‌کند و همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، سلام کردن سنت مؤکده می‌باشد و جواب سلام، بر کسی که به او سلام شده، فرض عین است. و اگر کسی به یک گروه سلام کند، جواب سلام بر آن گروه فرض کفایه می‌باشد؛ یعنی اگر یک یا چند نفر از افراد گروه جواب سلام را بدهند، جواب سلام از دیگران ساقط می‌شود؛ اما اگر روشن باشد که قصد سلام‌کننده، شخص معینی از افراد حاضر در آن گروه است، جواب سلام بر همان شخص واجب می‌باشد. مثلاً گروهی دانشجوی یا طلبه با استاد خویش نشسته‌اند و شخصی وارد می‌شود و سلام می‌کند و هدفش، خود استاد است؛ در این صورت جواب سلام بر استاد واجب می‌باشد و اگر طلاب یا دانشجویان جواب دهند، کفایت نمی‌کند. ولی اگر همه‌ی افراد حاضر در یگ گروه، برابر و هم‌سطح باشند و کسی که وارد می‌شود، به صورت کلی سلام کند و روشن نباشد که هدفش شخص معینی از آن گروه است، پاسخ دادن یکی از افراد حاضر کافی است؛ زیرا جواب سلام در چنین حالتی، فرض کفایه می‌باشد.

۱۳۹- باب: مستحب بودن سلام به هنگام برخاستن از مجلس و ترک هم‌نشین یا هم‌نشینان

۸۷۴- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا أَنْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَجْلِسِ فَلْيُسَلِّمْ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ فَلْيُسَلِّمْ، فَلْيُسَلِّمِ الْأُولَى بِأَحَقِّ مِنَ الْآخِرَةِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه کسی از شما وارد مجلسی می‌شود، باید سلام کند و چون می‌خواست برخیزد، باید سلام نماید؛ زیرا سلام نخست، بهتر و شایسته‌تر از سلام پایانی نیست».

شرح

در این حدیث آمده است: هرگاه انسان وارد مجلسی می‌شود، سلام کند و آن‌گاه که قصد ترک مجلس را داشت و برخاست، باز سلام نماید؛ زیرا پیامبر ﷺ به این کار دستور داده و فرموده است: «سلام نخست، بهتر و شایسته‌تر از سلام پایانی نیست»؛ یعنی: همان‌گونه که هنگام ورود به مجلس سلام می‌کنید، هنگام ترک مجلس نیز سلام نمایید. از این‌رو انسان هم هنگام ورود به مسجد بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستد و هم هنگام خروج از آن. هم‌چنین انسان هنگام ورود به مکه برای حج یا عمره، با طواف آغاز می‌کند و آن‌گاه که قصد ترک مکه را دارد، با طواف به پایان می‌رساند؛ زیرا طواف، تحیت یا سلام و درود مکه برای کسی است که حج یا عمره می‌گزارد و نیز وداع با مکه برای حاجی یا عمره‌گزاری است که مکه را ترک می‌کند. این، از کمال شریعت است که آغاز و پایان چنین کارهایی را یکسان قرار داده است و همان‌گونه که همه‌ی ما می‌دانیم: شریعت از سوی پروردگار دانا و حکیم نازل شده است. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۰۰؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۸۳؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله ش:

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ وَتُمْ فَصَلَّتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: ۱]
الف، لام، را؛ (این) کتابی است که آیاتش محکم و استوار گشته و از سوی پروردگار حکیم و دانا بیان شده است.

از این رو می‌بینیم که همه‌ی آموزه‌ها و دستورهای شریعت، هم‌سو و هماهنگ است و در آن هیچ تناقض و عیبی وجود ندارد؛ چنان‌که رسول الله ﷺ از راه رفتن با یک کفش - حتی به‌خاطر تعمیر کفش دیگر باشد - منع نموده است؛ چرا؟ زیرا اگر کفش را به یکی از پاهای خود اختصاص دهید، در حق پای دیگر جفا کرده‌اید و این بر خلاف عدل و توازن است؛ لذا به‌روشنی می‌بینیم که شریعت اسلامی به عدل و رعایت حق در همه چیز دستور داده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾﴾ [النحل: ۹۰]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

۱۴۰- باب: اجازه خواستن و آداب آن

الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾﴾
[النور: ۲۷]

ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید.

و می فرماید:

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾
[النور: ۵۹]

و آن‌گاه که کودکانتان به بلوغ رسیدند، باید مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند، اجازه بگیرند.

۸۷۵- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «الاستئذان ثلاث، فإن أُذِنَ لَكَ وَالْإِلَّا فَارْجِعْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اجازه خواستن سه بار است؛^(۲) اگر به تو اجازه داده شد، (وارد شو) و گرنه، باز گرد.»

۸۷۶- وعن سهل بن سعد رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّمَا جُعِلَ الاستئذان من أجل البصر». [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: سهل بن سعد رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اجازه خواستن به خاطر نگاه (و جلوگیری از دیدن نامحرم) مقرر شده است.»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۴۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۵۳.

(۲) یعنی برای ورود به جایی باید سه بار اجازه خواست. (مترجم)

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۲۴۲، ۶۹۰۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۵۶.

۸۷۷- وعن رِبْعِيِّ بن حِرَاشٍ قال: حَدَّثَنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَامِرٍ أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتٍ فَقَالَ: أَلَيْحَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحَادِمِهِ: «أُخْرِجْ إِلَى هَذَا فَعَلَّمَهُ الْإِسْتِذْنَانَ فَقُلْ لَهُ: قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، أَدْخُلُ؟» فَسَمِعَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، أَدْخُلُ؟ فَأَذِنَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَخَلَ. [روایت ابوداود با اسناد صحیح^(۱)]

ترجمه: ربعی بن حیراش می گوید: مردی از «بنی عامر» برای ما روایت کرد که او از پیامبر ﷺ که در خانه‌ای بود، اجازه‌ی ورود خواست و گفت: آیا وارد شوم؟ رسول الله ﷺ به خدمت‌کار خود فرمود: «نزد این شخص برو و به او روش اجازه خواستن را آموزش بده؛ به او بگو که بگوید: السلام عليكم؛ آیا وارد شوم؟» آن مرد سخن پیامبر ﷺ را شنید و گفت: «السلام عليكم؛ آیا وارد شوم؟» پیامبر ﷺ به او اجازه‌ی ورود داد و او هم وارد شد.

۸۷۸- عن كَلْدَةَ بن الحنبلٍ قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَلَمْ أُسَلِّمْ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ارْجِعْ فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُ؟» [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گوید: حدیثی حسن است.]^(۲)

ترجمه: کلدۀ بن حنبل می گوید: نزد پیامبر ﷺ آمدم و بدون این که سلام کنم، وارد شدم. پیامبر ﷺ فرمود: «برگرد و بگو: السلام عليكم؛ آیا وارد شوم؟»

شرح

مؤلف رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» بابتی به نام «اجازه خواستن و آداب آن» گشوده است. منظور از اجازه خواستن، این است که وقتی می‌خواهید وارد خانه‌ای شوید، از صاحب‌خانه اجازه بگیرید؛ اگر اجازه داد، وارد شوید و گرنه، وارد خانه نشوید و اگر آشکارا به شما گفت: «برگرد»، باید باز گردید. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَأَرْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾ [النور: ۲۸]

و اگر به شما گفته شد: بازگردید (و اجازه‌ی ورود ندادند)، پس بازگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۲۳۴؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۱۷۰؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته ش: ۴۳۱۲.

(۲) صحیح ابی داود، ش: ۴۳۱۱.

تو ای صاحب‌خانه! از گفتنِ «برگرد» یا از اجازه ندادن شرم مکن؛ و تو که اجازه‌ی ورود خواسته‌ای! اگر به تو اجازه‌ی ورود ندادند یا به تو گفتند که برگرد، ناراحت نشو؛ زیرا چه‌بسا انسان ضرورت یا شرایطی دارد که نمی‌تواند پذیرای کسی باشد. لذا نباید برای ورود، پافشاری کنی یا صاحب‌خانه را در تنگنا قرار دهی؛ چراکه اگر به خواسته‌ی صاحب‌خانه عمل کنی و برگردی، این به فرموده‌ی الله متعال برای دل‌های شما پاکیزه‌تر است: ﴿فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾.

مؤلف رحمته دو آیه از کتاب‌الله آورده است:

آیه‌ی نخست که پیش‌تر درباره اش سخن گفتیم؛ این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [النور: ۲۷]

ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. این کار برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.

پیش‌تر گفتیم: ﴿تَسْتَأْذِنُوا﴾ بدین معناست که اجازه بگیرید؛ یا بدین معناست که مطمئن باشید که صاحب‌خانه آمادگی ورود شما به خانه‌اش را دارد. مثلاً صاحب‌خانه به شما می‌گوید: «بعد از نماز ظهر به خانه‌ام بیا» و شما در موعد مقرر می‌روید و می‌بینید که درب خانه باز است؛ در این صورت نیازی به اجازه خواستن نیست. لذا فرقی نمی‌کند که اجازه خواستن بنا بر قرار قبلی باشد یا هنگامی که درب خانه می‌رسید، اجازه‌ی ورود بخواهید. البته وقتی قرار قبلی دارید، مادامی که مطمئنید که صاحب‌خانه درب خانه‌اش را برای شما باز گذاشته است، ایرادی ندارد که وارد شوید؛ اما بدون شک بهتر است که هنگام ورود به خانه سلام کنید تا بدین‌سان هم از اجر و ثواب سلام کردن برخوردار شوید و هم دعای برادر مسلمانان که می‌گوید: «وعلیک السلام»، شامل شما شود.

و اما آیه‌ی دوم که مؤلف رحمته ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذُوا كَمَا أَسْتَعِذَنَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

[النور: ۵۹]

و آن‌گاه که کودکانتان به بلوغ رسیدند، باید مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند، اجازه بگیرند.

هر کودکی پس از این که به سن بلوغ رسید، باید برای ورود به خانه اجازه بگیرد؛ البته در این مسأله برای کودکانی که به سن تشخیص نرسیده‌اند، آسان گرفته شده است و فقط در سه مورد، این‌ها نیز حتماً باید اجازه بگیرند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعِذْنَكَمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا
الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّن
الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾

[النور: ۵۸]

ای مؤمنان! بردگان و کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، (هنگام ورود به اتاقان) باید در سه وقت از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح؛ و هنگام (استراحت) نیم‌روز که لباس‌هایتان را در می‌آورید و پس از نماز عشا.

این سه وقت، هنگام خلوت ما انسان‌هاست و در این اوقات برای ورود به اتاق، کودکان نیز باید اجازه بگیرند؛ زیرا در این اوقات، چه بسا انسان برای خوابیدن آماده می‌شود و لباسی می‌پوشد که دوست ندارد کسی او را در آن وضعیت ببیند. از این رو در این سه وقت، اجازه گرفتن برای ورود به اتاق ضروری است.

اما در رابطه با نگاه کردن کودک به زن نامحرم، حد بلوغ مطرح نیست؛ بلکه اگر مشخص بود که کودکی حتی اگر کم‌تر از ده سال داشته باشد - مسایل جنسی را در می‌یابد و یا با نظر شهوت به زن نگاه می‌کند، در این صورت، زن باید از چنین کودکی حجاب بگیرد؛ یعنی خودش را در برابر وی بپوشاند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ
إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ
أَوْ ءَابَائِهِنَّ أَوْ ءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي
الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾ [النور: ۳۱]

و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ نمایند و زیور خویش را - جز آنچه ظاهر است - آشکار نکنند و روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان ببندازند و زیورشان را ظاهر نسازند جز برای شوهر یا پدر یا پسر یا پدرشوهر یا برادر یا برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌ها و یا زنان هم‌کیش خویش یا غلامانسان یا مردان پیر که به زنان بی‌رغبتند یا کودکانی که به مسایل جنسی زنان آگاهی ندارند.

شاهد این جاست که فرمود: ﴿أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾؛
 علما گفته‌اند: منظور از کودکانی که به مسایل جنسی زنان آگاهی ندارند، کودکانی
 هستند که به زنان رغبت جنسی ندارند و اصلاً چنین چیزی به ذهنشان خطور
 نمی‌کند؛ زیرا چه بسا کودکی کم‌تر از ده سال دارد، اما با نگاه شهوت به زنان می‌نگرد
 و این، بستگی به محیطی دارد که در آن بزرگ شده است؛ اگر محیطی که کودک در
 آن پرورش می‌یابد، محیطی باشد که درباره‌ی چنین مسایلی زیاد سخن می‌گویند،
 طبیعی‌ست که شهوت و میل جنسی از همان ابتدا در آن کودک زبانه بکشد؛ اما اگر
 در محیطی مانند کلاس‌های حفظ قرآن پرورش یابد، غریزه‌ی جنسی‌اش تحریک
 نمی‌شود. به‌ر حال اگر کودک سر از مسایل جنسی درمی‌آورد و به چنین مسایلی
 درباره‌ی زنان آگاهی دارد، در این صورت بر زن مسلمان واجب است که حجابش را
 در برابر این کودک رعایت کند؛ گرچه آن کودک ده ساله و یا کوچک‌تر باشد. حتماً
 تعجب می‌کنید که بشنوید: کسی در ۱۱ سالگی دارای فرزند شده باشد! آری؛ گفته
 می‌شود که عمرو بن عاص رضی الله عنه فقط یازده سال از فرزندش عبدالله رضی الله عنه بزرگ‌تر بود. امام
 شافعی رحمته الله گفته است: «مادربزرگی دیدم که فقط بیست و یک سال داشت!» اما در
 دوران ما، برخی از دختران در این سن و سال بالغ می‌شوند و سن ازدواج از این هم
 بالاتر رفته است. ممکن است دختری در نه سالگی بالغ شود و ازدواج کند و در
 نخستین سال ازدواجش باردار گردد و در ده سالگی صاحب فرزند دختر شود؛
 دخترش نیز در نه سالگی ازدواج کند و فرزند بی‌دنیایا آورد؛ بدین ترتیب زنی بیست
 ساله، مادربزرگ می‌شود. پس امام شافعی درست فرموده که مادربزرگی بیست و یک
 ساله دیده است.

کودکی که به حد بلوغ می‌رسد، برای ورود به خانه حتماً باید اجازه بگیرد و اگر
 مسایل جنسی را در می‌یابد یا درک این مسایل در نگاه و سخنانش پیداست، در این
 صورت بر زن مسلمان واجب است که خودش را در برابر این کودک پوشاند؛
 هرچند کودک، ده‌ساله و یا کوچک‌تر باشد.

۱۴۱- باب: سنت است که وقتی از اجازه‌گیرنده بپرسند:
 «کیستی»، بگوید: «فلانی هستم» و نام یا شهرت خویش را بیان
 کند؛ و گفتنِ «منم» و امثال آن در پاسخ، مکروه است

۸۷۹- عن أنس رضي الله عنه في حديثه المشهور في الإسراء، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ثُمَّ صَعِدَ بِي جِبْرِيْلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَاسْتَفْتَحَ، فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيْلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ. ثُمَّ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيْلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ» وَالثَّالِثَةَ وَالرَّابِعَةَ وَسَائِرَهُنَّ وَيُقَالُ فِي بَابِ كُلِّ سَمَاءٍ: مَنْ هَذَا؟ فَيَقُولُ: جِبْرِيْلُ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: از انس رضي الله عنه در حدیث مشهور «اسراء» روایت است: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «...سپس جبرئیل مرا به آسمان دنیا بالا بُرد و گشوده شدن دروازه را درخواست کرد. گفته شد: کیستی؟ پاسخ داد: جبرئیل هستم. گفته شد: چه کسی با توست؟ گفت: محمد. آن‌گاه مرا به آسمان دوم بالا بُرد و خواستار باز شدن آن شد. گفتند: کیستی؟ پاسخ داد: جبرئیل هستم. گفته شد: چه کسی با توست؟ گفت: محمد». و در آسمان سوم و چهارم و دیگر آسمان‌ها و در دروازه‌ی هر آسمان پرسیده می‌شد: کیستی؟ و جبرئیل می‌گفت: جبرئیل هستم.

۸۸۰- وعن أبي ذرٍّ رضي الله عنه قال: خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي إِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَمْشِي وَحْدَهُ، فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ، فَالْتَفَتَ فَرَأَنِي فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» فَقُلْتُ: أَبُو ذَرٍّ. [متفق عليه] ^(۲)

ترجمه: ابوذر رضي الله عنه می‌گوید: شبی از شب‌ها بیرون رفتم؛ پیامبر صلى الله عليه وسلم را دیدم که تنها راه می‌رفت. در سایه (ای که از نور) ماه (پدید آمده بود)، به راهم ادامه دادم (تا در مهتاب دیده نشوم و خلوت پیامبر صلى الله عليه وسلم را به هم نزنم). پیامبر صلى الله عليه وسلم نگاه کرد و مرا دید؛ فرمود: «کیستی؟» گفتم: ابوذر.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۲۰۷، ۳۸۸۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۴۴۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴.

۸۸۱- وعن أم هانئ رضی اللہ عنہا قالت: قالت: أتيت النبي ﷺ وهو يغتسلُ وفاطمةُ تسُرُّهُ فقال: «من هذه؟» فقلتُ: أنا أم هانئ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ام هانی رضی اللہ عنہا می گوید: نزد پیامبر ﷺ آمدم و پیامبر ﷺ استحمام می کرد و فاطمه رضی اللہ عنہا پارچه ای را برای پوشاندن ایشان گرفته بود. پیامبر ﷺ پرسید: این زن کیست؟ گفتم: من، ام هانی هستم.

۸۸۲- وعن جابر رضی اللہ عنہ قال: أتيت النبي ﷺ فدققتُ البابَ فقال: «من هذا؟» فقلتُ: أنا، فقال: «أنا أنا؟» كأنه كرهها. [متفق عليه] ^(۲)

ترجمه: جابر رضی اللہ عنہ می گوید: نزد پیامبر ﷺ آمدم و در زدم؛ پرسید: «کیستی؟» گفتم: منم. فرمود: «(یعنی چه که) منم، منم؟!» گویا از این طرز جواب، خوشش نیامد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۵۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۳۶؛ این حدیث پیش تر به شماره ی ۸۶۹ گذشت.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۲۵۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۵۵.

۱۴۲- باب: مستحب بودن دعا برای کسی که هنگام عطسه زدن «الحمد لله» بگوید و ناپسند بودن دعا برای کسی که هنگام عطسه زدن «الحمد لله» نکوید؛ و بیان آداب دعا برای عطسه‌زننده و نیز آداب عطسه زدن و خمیازه کشیدن

۸۸۳- عن أبي هريرة رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَّاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ، فَإِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ وَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ حَقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُرِدْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَثَاءَبَ صَحِيحَكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «الله، عطسه را می‌پسندد و خمیازه را نمی‌پسندد؛ هریک از شما عطسه زد و "الحمد لله" گفت، بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود، لازم است که به او بگوید: "يَرْحَمُكَ اللَّهُ". اما خمیازه از سوی شیطان است؛ لذا هریک از شما را خمیازه گرفت، تا آن‌جا که می‌تواند آن را برگرداند. زیرا وقتی یکی از شما خمیازه می‌کشد، شیطان به او می‌خندد».

۸۸۴- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَإِذَا قَالَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَلْيَقُلْ: يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصَلِّحُ بِأَلْسِنَتِكُمْ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه زد، باید بگوید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ" و برادر یا دوستش به او بگوید: "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" و چون (برادر یا دوستش) به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" گفت، عطسه‌زننده بگوید: "يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصَلِّحُ بِأَلْسِنَتِكُمْ". [یعنی: الله، شما را هدایت کند و احوالتان را اصلاح بگرداند.]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۲۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۲۲۴.

۸۸۵- وعن أبي موسى رضي الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقول: «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَحَمِدَ اللَّهَ فَشَمَّتُوهُ، فَإِنْ لَمْ يَحْمِدِ اللَّهَ فَلَا تُشَمَّتُوهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه زد و "الحمد لله" گفت، او را دعا کنید (و به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" بگویید). و اگر یکی از شما عطسه زد و "الحمد لله" نگفت، او را دعا نکنید (و به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" نگویید)».

۸۸۶- وَعَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمَّتِ الْآخَرَ، فَقَالَ الَّذِي لَمْ يُشَمَّتْهُ: عَطَسَ فَلَانٌ فَشَمَّتَهُ وَعَطَسْتُ فَلَمْ تُشَمِّنِي؟ فَقَالَ: «هَذَا حَمْدَ اللَّهِ، وَإِنَّكَ لَمْ تَحْمِدِ اللَّهَ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: دو نفر نزد پیامبر صلى الله عليه وآله عطسه کردند و پیامبر صلى الله عليه وآله برای یکی از آنها دعا کرد (و به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" گفت) و برای دیگری دعا نکرد (و به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" نگفت). کسی که پیامبر صلى الله عليه وآله برایش دعا نکرد، گفت: فلانی عطسه زد و شما برایش دعا کردید؛ ولی من عطسه کردم و شما برایم دعا نکردید؟! فرمود: «این شخص، "الحمد لله" گفت و تو نگفتی».

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله در کتاب «ریاض الصالحین» می گوید: «باب: مستحب بودن دعا برای کسی که هنگام عطسه زدن، "الحمد لله" بگوید؛ و بیان آداب عطسه و خمیازه».

عطسه از سوی الله تعالى می باشد و الله، آن را می پسندد؛ همان گونه که در حدیث ابوهریره رضي الله عنه آمده است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَطَاسَ»؛ یعنی: «الله، عطسه را می پسندد». زیرا عطسه، بیان گر نشاط و چالاکی است؛ از این رو انسان هنگامی که عطسه می زند، سبک و چالاک می شود و الله متعال، انسان کوشا و چالاک را دوست دارد. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَيَّ».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۲۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۱.

اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ فِي كُلِّ خَيْرٍ»^(۱) یعنی: «مؤمن توانمند و قوی، نزد الله از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب تر است و در هر دو، خیر و نیکی است». از آنجا که عطسه نشانه‌ی سبکی و چالاک‌ی است، الله ﷻ آن را می‌پسندد و انسان به دستور شریعت، باید هنگام عطسه کردن "الْحَمْدُ لِلَّهِ" بگوید؛ زیرا عطسه، نعمتی است که الله متعال به او ارزانی داشته است و باید حمد و سپاس الله بر این نعمت را به جای آورد. لذا انسان هنگامی که عطسه می‌زند، هر جا که باشد- چه در نماز و چه بیرون نماز- باید "الْحَمْدُ لِلَّهِ" بگوید. البته علما گفته‌اند: مگر این‌که در دستشویی باشد که باید با قلب خویش "الْحَمْدُ لِلَّهِ" بگوید؛ زیرا علما رحمهم الله گفته‌اند: دستشویی، مکان مناسبی برای ذکر الله متعال نیست. از این رو اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" گفت، بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود، واجب است که به عطسه‌کننده "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" بگوید و برایش بدان جهت که الله ﷻ را ستوده است، دعای رحمت کند؛ زیرا عطسه‌کننده "الْحَمْدُ لِلَّهِ" گفته و شایسته است که برادرانش برای او دعای رحمت کنند.

در بخشی از این حدیث آمده است: «كَانَ حَقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ» یعنی: «بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود، لازم است که به او بگوید: "يَرْحَمُكَ اللَّهُ"». لذا چنین به نظر می‌رسد که گفتن "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" بر همه‌ی شنوندگان واجب است؛ و فرموده‌ی پیامبر ﷺ در حدیث دیگر، این را تأیید می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «هرگاه یکی از شما عطسه زد و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" گفت، او را دعا کنید (و به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" بگویید).

برخی از علما بر این باورند که دعای رحمت برای کسی که عطسه می‌کند و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" می‌گوید، فرض کفایه است؛ یعنی اگر یکی از شنوندگان به عطسه‌کننده "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" بگوید، کافی است؛ اما احتیاط، این است که مطابق رهنمود پیامبر ﷺ و آنچه در حدیث آمده است، همه‌ی کسانی که "الْحَمْدُ لِلَّهِ" گفتن آن شخص را می‌شنوند، به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" بگویند.

و اما خمیازه از سوی شیطان است و الله متعال آن را نمی‌پسندد؛ چرا؟ برای این‌که خمیازه نشانه‌ی تنبلی‌ست و افرادِ پُر خواب یا کسانی که زیاد می‌خوابند، زیاد هم خمیازه می‌کشند. لذا از آن‌جا که خمیازه نشانه‌ی تنبلی‌ست، الله متعال آن را نمی‌پسندد. از این‌رو اگر کسی را خمیازه گرفت، تا آن‌جا که می‌تواند آن را برگرداند؛ یعنی از خمیازه کشیدن جلوگیری کند. علما گفته‌اند: برای جلوگیری از خمیازه و فرو بردن آن، لبِ پایینی را به آرامی گاز بگیرد تا دهانتان باز نشود و خمیازه نیاید؛ البته لبِ خویش را به گونه‌ای گاز بگیرید که زخمی نشود. مهم این است که انسان با این روش یا هرگونه که می‌تواند از خمیازه جلوگیری کند. و اگر نتوانستید جلوی خمیازه را بگیرید، دستِ خویش را روی دهانتان بگذارید؛ این‌که برخی از علما رحمهم الله گفته‌اند: باید پشتِ دست را روی دهان گذاشت، هیچ اصلی ندارد و درستش، گذاشتنِ کفِ دست بر روی دهان در هنگام خمیازه است. انسان هنگامی که خمیازه می‌کشد، شیطان به او می‌خندد؛ زیرا خمیازه نشانه‌ی تنبلی‌ست و شیطان، انسان‌های تنبل را دوست دارد. الله متعال همه‌ی ما را از تنبلی و تن‌پروری در پناهِ خویش قرار دهد. از سوی دیگر، شیطان، انسان‌های کوشا و چالاک را دوست ندارد. از این‌رو اگر شما را خمیازه گرفت، تا آن‌جا که می‌توانید خمیازه را فرو برید و از آن جلوگیری کنید. این، سنت است؛ و گرنه، دست خود را بر روی دهانِ خویش بگذارید.

اما آیا لازم است که هنگام خمیازه بگویید: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»؟
پاسخ: خیر؛ زیرا این کار از پیامبر ﷺ ثابت نشده است. پیامبر ﷺ به ما آموخته است که هنگامی خمیازه چه‌کار کنیم و نگفته که این عبارت را بر زبان بیاوریم؛ بلکه باید مطابق رهنمود آن بزرگوار تا آن‌جا که می‌توانیم، خمیازه را برگردانیم؛ و گرنه، دست خویش را بر روی دهانمان بگذاریم. لذا بر خلافِ پندارِ برخی از مردم، گفتنِ «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» در هنگام خمیازه هیچ اصلی ندارد. ناگفته نماند که مبنا و اساسِ عبادت‌ها، شریعت است؛ نه امیال و خواسته‌های افراد. ممکن است: این پرسش مطرح شود که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾﴾

[الأعراف: ۲۰۰]

و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان به تو رسید، به الله پناه ببر؛ به‌راستی که او، شنوای داناست.

برخی از مردم می‌گویند: الله متعال در این آیه دستور داده است که اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان به انسان رسید، باید به الله پناه برد و رسول الله ﷺ فرموده است: «خمیازه از سوی شیطان است». پس خمیازه، نوعی وسوسه است. در پاسخ این‌ها می‌گوییم: خیر؛ شما در فهم آیه دچار اشتباه شده‌اید؛ زیرا منظور از وسوسه‌ی شیطان، این است که انسان را به ارتکاب معصیت یا ترک واجبات فرا بخواند. لذا وسوسه‌ی شیطان بدین معناست که انسان‌ها را به ارتکاب معاصی و ترک واجبات فرا می‌خواند و هرگاه احساس کردید که شیطان شما را به انجام گناهی یا ترک واجبی وسوسه می‌کند، از او به الله متعال پناه ببرید؛ سنت عملی درباره‌ی خمیازه، این است که آن را برگردانیم یا از آن جلوگیری کنیم و اگر نتوانستیم خمیازه را فرو ببریم، دست خود را روی دهانمان بگذاریم.

و از آداب عطسه، این است که انسان هنگام عطسه کردن دستمال یا لباسش را روی صورتش بگیرد. علما گفته‌اند: در این کار دو حکمت وجود دارد:

حکمت نخست: معمولاً با عطسه عوامل بیماری‌زا از بدن بیرون می‌آید و در اطراف انسان پراکنده می‌شود.

حکمت دوم: ممکن است به همراه عطسه چیزهای چندش‌آوری چون آب بینی بیرون بیفتد و باعث چندش و اذیت اطرافیان شود؛ از این رو اگر انسان هنگام عطسه کردن صورتش را بپوشاند، خوب و پسندیده است. این‌که برخی از مردم هنگام عطسه کردن بینی خود را می‌گیرند، اشتباه است؛ زیرا گرفتن بینی از خروج باد یا هوای درون بینی در هنگام عطسه جلوگیری می‌کند و ممکن است زیان‌بار باشد.

در احادیثی که مؤلف آورده، آشکار آمده است که اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" نگفت، به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" گفته نمی‌شود؛ زیرا دو نفر نزد پیامبر ﷺ عطسه کردند و پیامبر ﷺ به یکی از آن‌ها "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" گفت و به دیگری "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" نگفت. نفر دوم عرض کرد: ای رسول خدا! فلانی عطسه زد و شما به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" گفتید؛ ولی من عطسه کردم و شما این را به من نگفتید؟! فرمود: «این شخص، "الْحَمْدُ لِلَّهِ" گفت و تو نگفتی». از این رو اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" نگفت، در جوابش "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" نگوید؛ اما آیا باید گفتن "الْحَمْدُ لِلَّهِ" را به او یادآوری کنیم؟ پاسخ: خیر؛

حدیث بیان‌گر این است که گفتنِ "الْحَمْدُ لِلَّهِ" را به او یادآوری نمی‌کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ دستور نداد که اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" نگفت، گفتن این عبارت را به او یادآوری نمایید؛ بلکه فرمود: «و اگر یکی از شما عطسه زد و "الْحَمْدُ لِلَّهِ" نگفت، او را دعا نکنید (و به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" نگویند)». البته پس از اندکی به قصد آموزش به او می‌گوییم: انسان هنگامی که عطسه می‌کند، باید "الْحَمْدُ لِلَّهِ" بگوید؛ و هدف ما از این یادآوری، آموزش وی باشد. عطسه‌کننده باید "الْحَمْدُ لِلَّهِ" را با صدای بلند و به گونه‌ای بگوید که برای اطرافیان قابل شنیدن باشد و وقتی به او "يَرْحَمُكَ اللَّهُ" گفتند، جوابشان بگوید: "يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بِالْكُفْمُ". یعنی: «الله، شما را هدایت کند و احوالتان را اصلاح بگرداند». برخی از مردم می‌گویند: «يَهْدِينَا أَوْ يَهْدِيكُمُ اللَّهُ»؛ یعنی: «خداوند، ما یا شما را هدایت کند». این، اشتباه و بر خلاف رهنمود شریعت است؛ درست، همین است که بگویند: «يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بِالْكُفْمُ».

۸۸۷- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: كان رسول الله ﷺ إذا عطس وضع يده أو ثوبه على فيه وخفض أو غص بها صوته. [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ هنگامی که عطسه می‌کرد، دست یا لباسش را روی دهانش می‌گذاشت و با آن صدایش را آرام می‌کرد یا با آن صدایش را پایین می‌آورد.

۸۸۸- وعن أبي موسى رضي الله عنه قال: كان اليهود يتعاطسون عند رسول الله ﷺ يرجون أن يقول لهم «يَرْحَمُكَ اللَّهُ»، فيقول: «يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بِالْكُفْمُ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۷۵۵؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رضي الله عنه ش: ۴۲۰۷. [راوی در بین «خفض» و «غص» شک کرده است.]

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی رضي الله عنه ش: ۴۲۱۳.

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: یهودیان - به عمد و از روی دروغ - نزد رسول الله صلی الله علیه و آله عطسه می زدند؛ به این امید که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان «يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ»^(۱) بگوید؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالِكُمْ»^(۲).

۸۸۹- وعن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِذَا تَشَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُمْسِكْ بِيَدِهِ عَلَىٰ فِيهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ»، [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما خمیازه کشید، دستش را روی دهانش بگیرد؛ زیرا شیطان، - از این راه به پیکر انسان - وارد می شود».

(۱) یعنی: الله بر شما رحم کند.

(۲) یعنی: الله، شما را هدایت کند و احوالتان را اصلاح بگرداند.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۵.

۱۴۳- باب: مستحب بودن دست دادن و گشاده‌رویی در هنگام دیدار، و بوسیدن دست مرد صالح و بوسیدن فرزند خویش از روی محبت و به آغوش کشیدن کسی که از سفر باز می‌گردد و مکروه بودن خم شدن در برابر دیگران

۸۹۰- عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ قَتَادَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَنْسِ: أَكَانَتْ الْمُصَافِحَةُ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوخطاب، قتاده می‌گوید: به انس ﷺ گفتم: آیا مصافحه (=دست دادن) در میان اصحاب رسول الله ﷺ معمول بود؟ فرمود: بله.

۸۹۱- وَعَنْ أَنَسِ ﷺ قَالَ: لَمَّا جَاءَ أَهْلَ الْيَمَنِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ، وَهُمْ أَوْلُ مَنْ جَاءَ بِالْمُصَافِحَةِ». [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۲)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: هنگامی که یمنی‌ها - به مدینه - آمدند، رسول الله ﷺ فرمود: «اهل یمن نزد شما آمده‌اند و ایشان نخستین کسانی هستند که مصافحه (=دست دادن) را رایج کردند».

۸۹۲- وَعَنْ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمَيْنِ يَلْتَقِيَانِ فَيَتَصَافِحَانِ إِلَّا غُفِرَ لَهُمَا قَبْلَ أَنْ يَفْتَرِقَا». [روایت ابوداود]^(۳)

ترجمه: براء ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر دو مسلمانی که به هم می‌رسند و با هم مصافحه می‌کنند، پیش از آن‌که از هم جدا شوند، به قطع مورد آمرزش قرار می‌گیرند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۶۳.

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمه الله ش: ۴۳۴۴؛ آلبنی رحمه الله گوید: «وَهُمْ أَوْلُ مَنْ جَاءَ بِالْمُصَافِحَةِ»، سخن انس ﷺ می‌باشد که در حدیث گنجانده شده است.

(۳) صحیح الجامع، ش: (۵۷۷۷، ۵۷۷۸)؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۵۲۵؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمه الله ش: ۴۳۴۳.

۸۹۳- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرَّجُلُ مِنَّا يَلْقَى أَخَاهُ أَوْ صَدِيقَهُ أَيُنْحَنِي لَهُ؟ قَالَ: «لَا» قَالَ: أَفِيَلْتَرِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ؟ قَالَ: «لَا» قَالَ: فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ وَيَصَافِحُهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: مردی عرض کرد: ای رسول خدا! شخصی از ما با برادر یا دوستش دیدار می کند؛ آیا می تواند برای او خم شود؟ فرمود: «خیر». پرسید: آیا می تواند او را به آغوش بگیرد و ببوسد؟ فرمود: «خیر». گفت: آیا می تواند دستش را بگیرد و با او مصافحه کند؟ فرمود: «بله».

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله این باب را در ادامه ی آداب سلام و مسایل مربوط به آن گشوده است؛ از جمله مسأله ی مصافحه یا دست دادن؛ آیا سنت است که انسان هنگام ملاقات برادرش با او دست دهد؟ پاسخ: بله؛ سنت است. زیرا قتاده از انس بن مالک رضی الله عنه پرسید: آیا دست دادن در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله رایج بود؟ انس رضی الله عنه پاسخ داد: «آری». ناگفته نماند که مصافحه باید با دست راست باشد؛ و همان گونه که در حدیث آمده است: دو مسلمانی که به هم می رسند و با هم دست می دهند، آمرزیده می شوند. این، بیان گر فضیلت مصافحه می باشد؛ البته این به زمانی مربوط می شود که دو مسلمان به هم می رسند و با هم سخن می گویند؛ لذا در دیدن اتفاقی یکدیگر در کوچه و بازار، نیازی به دست دادن نیست و سلام کردن، کافی ست؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم در هنگام حرکت یا رفت و آمد به سلام کردن به یکدیگر بسنده می کردند. از این رو وقتی در کوچه و بازار از کنار مردم عبور می کنید، فقط کافی ست که سلام کنید؛ اما اگر توقف کردید تا با کسی سخن بگویید، با او دست دهید.

برخی از مردم پس از پایان نماز جماعت با نمازگزاری که در کنارشان است، دست می دهند و گاه می گویند: «تقبل الله» یا «قبول باشد». این، یک بدعت و پدیده ی نوپیدا است که صحابه رضی الله عنهم انجام نمی دادند. نمازگزار همین که به راست و چپش سلام می دهد و می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، کافی ست.

(۱) صحیح الترمذی، از البانی رحمته الله، ش: ۲۱۹۵.

و اما خم شدن در برابر دیگران به هنگام دیدار با آنان یا معانقه و در آغوش گرفتنشان؛ از پیامبر ﷺ پرسیدند: آیا در برابر دیگران خم شویم؟ فرمود: «خیر». سؤال کردند: «آیا برادر مسلمان خود را در آغوش بگیریم؟» فرمود: «خیر». البته خم شدن به مراتب بدتر است؛ زیرا در آن نوعی خضوع برای غیرالله می باشد و به رکوع می ماند که انسان در برابر الله ﷻ انجام می دهد. از این رو از خم شدن در برابر دیگران نهی شده است. اما معانقه (=به آغوش گرفتن) و بوسیدن کسی که از سفر می آید، ایرادی ندارد. شاید این پرسش مطرح شود که: پیامبر ﷺ از خم شدن در برابر دیگران نهی فرمود؛ اما الله متعال درباره ی برادران یوسف ﷻ می فرماید:

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ [یوسف: ۹۸، ۹۹]

هنگامی که نزد یوسف رفتند، او پدر و مادرش را کنار خویش جای داد و گفت: به خواست الله در کمال امنیت وارد مصر شوید. و پدر و مادرش را بالای تخت برد و همه برایش سجده کردند.

پاسخش، این است که این مسأله در شریعت یوسف و پیش از اسلام بوده و شریعت اسلامی ما، آن را منسوخ کرده و از آن باز داشته است؛ لذا برای هیچ کس جایز نیست که برای دیگری سجده کند؛ گرچه قصدش عبادت نیز نباشد. هم چنین خم شدن در برابر دیگران نیز روا نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ از کار منع فرموده است. از این رو اگر کسی از این موضوع بی خبر بود و در برابر شما خم شد، او را نصیحت و راهنمایی کنید و به او بگویید که این کار، ممنوع و نارواست و در برابر کسی جز الله، کُرنش نکن.

البته بوسیدن دست مردان شایسته ایرادی ندارد.

۸۹۴- وعن صفوان بن عَسَّالٍ ؓ قال: قال يهودي لصاحبه اذهب بنا إلى هذا النبي فأتيا رسول الله ﷺ فسألاه عن تسع آيات بينات فذكر الحديث إلى قوله: فقَبَلَا يَدَهُ وَرَجَلَهُ وقالوا: كَشَهْدُ أَنْكَ نَبِيٍّ. [روایت ترمذی و غیر او با اسنادهای صحیح]^(۱)

(۱) ضعیف است؛ رک: ضعیف الترمذی، از آلبنانی رحمه الله ش: ۵۱۷.

ترجمه: صفوان بن عسال رضی الله عنه می گوید: یک نفر یهودی به دوستش گفت: ما را نزد این پیامبر ببر؛ سپس هر دو نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از او درباره‌ی نُه نشانه‌ی واضح و روشن ^(۱) پرسیدند. و آن‌گاه ادامه‌ی حدیث را ذکر می‌کند تا آن‌جا که می‌گوید: آن دو دست و پای پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که تو پیامبری.

۸۹۵- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قِصَّةٌ قَالَ فِيهَا: فَدَنَوْنَا مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَاقْبَلْنَا يَدَهُ. [روایت

ابوداود] ^(۲)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما حکایتی روایت شده که در آن گفته است: سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شدیم و دستش را بوسیدیم.

۸۹۶- وَعَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَدِمَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ الْمَدِينَةَ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَيْتِي فَأَتَاهُ فَفَرَعَ الْبَابَ. فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَجْرُ ثَوْبَهُ فَأَعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَهُ. [ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.] ^(۳)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت شده که گفته است: زید بن حارثه رضی الله عنه - از سفری - به مدینه بازگشت؛ آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی من بود. زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در زد. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و در حالی که لباسش را به دنبال خود می‌کشید، به سوی زید رفت و او را در آغوش گرفت و بوسید.

۸۹۷- وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا وَلَوْ أَنْ تَلَقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلِيقٍ». [روایت مسلم] ^(۴)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده رویی ملاقات کنی».

(۱) منظور از نُه نشانه‌ی آشکار، نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که الله متعال به موسی داد؛ این نشانه‌ها، عبارت بودند از: عصا، دست (ید بیضاء)، خشک‌سالی‌های بیابی، کاهش محصولات، توفان، هجوم ملخ، شیش و قورباغه، و خون‌آلود شدن آب‌های بنی اسرائیل. [مترجم]

(۲) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف ابی داود، از آلبنانی رحمته الله علیه؛ ش: ۱۱۱۷؛ و ضعیف الترمذی، ش: ۵۱۷.

(۳) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الترمذی، از آلبنانی رحمته الله علیه؛ ش: ۵۱۶.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۶. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۱۲۳ و ۷۰۰ ذکر شد. (مترجم).]

شرح

امام نووی رحمته الله این احادیث را در باب آداب مصافحه و معانقه و مسایل مربوط به آن ذکر کرده است؛ از جمله: حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه که گفته است: یک نفر یهودی به دوستش گفت: ما را نزد این پیامبر ببر؛ سپس هر دو نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از او درباره‌ی نه نشانه‌ی واضح و روشن پرسیدند. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله نه نشانه‌ی آشکار را برای آن دو برشمرد، دست و پای پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسیدند و گفتند: «گواهی می‌دهیم که تو پیامبری».

یهودیان مدینه در اصل از مصر و از بنی اسرائیل بودند که به فرمان پیامبرشان موسی علیه السلام به سرزمین مقدس، یعنی شام نقل مکان کردند:

﴿يَقَوْمُ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۲۱]

ای قوم من! وارد سرزمین پاکی شوید که الله برایتان مقرر نموده است.

آن‌ها در تورات می‌خواندند که در آخر زمان، پیامبری از مکه برانگیخته می‌شود که به مدینه هجرت می‌کند؛ از این رو بسیاری از یهودیان از شام به مدینه مهاجرت کردند و منتظر ظهور پیامبر آخر زمان بودند تا از او پیروی کنند؛ زیرا در تورات و انجیل فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

آنان که از پیامبر درس‌نخوانده‌ای که نامش را در تورات و انجیل می‌بینند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت‌های پاک را برایشان حلال می‌گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می‌نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده‌ی آنان بود، از آنان رفع می‌کند.

هرگاه مشاجره‌ای میان یهودیان و مشرکان روی می‌داد، با استناد به بعثت پیامبر خاتم امید پیروزی بر کافران را مطرح می‌کردند و می‌گفتند: به‌زودی پیامبری برانگیخته می‌شود که ما از او پیروی می‌کنیم و بر شما چیره می‌گردیم:

﴿وَكَاؤُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا﴾

[البقرة: ۸۹]

به ۷﴾

و (با آنکه) پیش‌تر (با استناد به بعثت پیامبر خاتم) امید پیروزی بر کافران را مطرح می‌کردند، اما با این حال زمانی که پیامبر، مطابق نشانه‌هایی که او را با آن شناختند، نزدشان آمد، به او کفر ورزیدند.

یهودیان مدینه، سه قبیله بودند: بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر، و بنی‌قریظه. پیامبر ﷺ در بدو ورود به مدینه با همه‌ی این‌ها پیمان بست؛ ولی آن‌ها، پیمان‌شکنی کردند. در نتیجه الله متعال به دست پیامبرش، شکست سختی بر آنان وارد ساخت. آخرین گروه یهودی، «بنی‌قریظه» بودند که چون در جنگ «احزاب» خیانت و پیمان‌شکنی کردند، حدود هفتصد تن از آن‌ها کشته شدند. آنان در دژهای «خیبر» مستقر شده بودند. پیامبر ﷺ خیبر را فتح کرد و اجازه داد که یهودیان در آن‌جا بمانند؛ زیرا آن‌ها کشاورزان ماهری بودند و صحابه رضی الله عنهم به کارهای مهم‌تری اشتغال داشتند و فرصت کافی برای کشاورزی در خیبر را نداشتند؛ پیامبر ﷺ پذیرفت که یهودیان در خیبر بمانند و در مقابل، نیمی از محصولات کشاورزی آن‌جا را به مسلمانان بدهند؛ البته مشروط به این‌که هرگاه پیامبر ﷺ بخواهد، آنان را از آن‌جا بیرون کند. یهودیان در دوران پیامبر ﷺ و در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خیبر بودند و آن‌گونه که تاریخشان نشان می‌دهد، همواره اهل خیانت و پیمان‌شکنی بوده‌اند؛ لذا در دوران عمر فاروق رضی الله عنه خیانت کردند و همین، باعث شد که عمر رضی الله عنه آن‌ها را در سال شانزدهم هجری از خیبر به «اذرعات» در شام تبعید کند. این، مختصری از سرگذشت یهودیان ساکن در شبه‌جزیره‌ی عربستان بود که در انتظار بعثت پیامبر ﷺ به این سرزمین هجرت کرده بودند تا از او پیروی کنند و چون پیامبر ﷺ برانگیخته شد، با این‌که او را به‌خوبی شناختند و دریافتند که به‌راستی فرستاده‌ی الهی است، به او کفر ورزیدند؛ برخی از علما گفته‌اند: یهودیان گمان می‌کردند که پیامبر خاتم از بنی‌اسرائیل است؛ اما وقتی دیدند که از نسل اسماعیل رضی الله عنه است، حسادت ورزیدند و به او ایمان نیاوردند. البته این نکته، برای من ثابت و روشن نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶]

کسانی که به آن‌ها کتاب داده‌ایم، محمد را می‌شناسند؛ همان‌گونه که پسران خویش را می‌شناسند.

لذا اهل کتاب می‌دانستند که پیامبر خاتم، عرب و از نسل اسماعیل علیه السلام است. علم یقین یا دانش قطعی با عین یقین و این که یک حقیقت را با چشم خویش ببینند، فرق می‌کند. آن‌ها ابتدا گمان می‌کردند که اگر پیامبر خاتم برانگیخته شود، از او پیروی خواهند کرد؛ اما همین که مبعوث شد، حسادت ورزیدند و کافر شدند. - پناه بر الله -.

خلاصه این که آن دو یهودی، دست و پای پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار باز نداشت؛ لذا این، نشان می‌دهد که بوسیدن دست و پای کسی که دارای علم و شرافت است، جایز می‌باشد؛ هم‌چنین بوسیدن دست و پای پدر و مادر و امثال آن‌ها رواست؛ زیرا حق بزرگی دارند و این، یعنی تواضع و نیکی به آن‌ها.

مؤلف رحمته الله هم‌چنین حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را آورده که گفته است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدیم و دستش را بوسیدیم». و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار باز نداشت.

بوسیدن دست مانند بوسیدن سر است؛ اما شگفتا از کسانی که بوسیدن دست را بیش از بوسیدن سر رد می‌کنند؛ در صورتی که هیچ تفاوتی میان بوسیدن سر و دست نیست. البته ایراد بر کسانی وارد است که وقتی کسی به آن‌ها سلام می‌گوید، دستشان را دراز می‌کنند تا سلام‌کننده دستشان را ببوسد! یا حتی آشکارا می‌گویند: دستم را ببوس! روشن است که باید نادرستی کار این‌ها را یادآوری کرد و مردم را از بوسیدن دست این‌ها باز داشت. اما اگر کسی، خود به احترام شما دست یا پیشانی یا سرتان را بوسید، ایرادی ندارد؛ البته مشروط به این که همیشه و هر بار که شما را می‌بیند، چنین نکند؛ زیرا پیش‌تر حدیثی گذشت که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد: آیا وقتی شخصی برادرش را می‌بیند، برای او خم شود؟ فرمود: «خیر». پرسش‌گر پرسید: آیا می‌تواند او را در آغوش بگیرد و ببوسد؟ فرمود: «خیر». پرسید: آیا می‌تواند با او مصافحه کند؟ فرمود: «آری». ولی اگر به سببی چون بازگشت از سفر و غربت باشد، ایرادی ندارد. از این رو مؤلف رحمته الله حدیث عایشه رضی الله عنها درباره‌ی بازگشت زید بن حارثه رضی الله عنه از سفر را ذکر کرده است که وقتی زید رضی الله عنه از سفر بازگشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که لباس

خود را به دنبال خویش می‌کشید، به سوی زید برخاست و او را در آغوش گرفت و بوسید. زید رضی الله عنه غلام آزادشده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که خدیجه رضی الله عنها به ایشان هدیه کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله زید و فرزندش اسامه رضی الله عنهما را بسیار دوست داشت. از این رو اسامه رضی الله عنه به «حبّ بن حبّ»، یعنی «محبوب پسر محبوب» مشهور شده بود؛ زیرا پدر و پسر، هر دو محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند.

لذا پیامبر صلی الله علیه و آله زید رضی الله عنه را که از سفر بازگشته بود، در آغوش گرفت و بوسید؛ پس معانقه با کسی که از سفر می‌آید و بوسیدن او، ایرادی ندارد. ولی اشکال در این است که برادر مسلمان خود را هر بار که می‌بینید، بوسید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار باز داشته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کرده است که انسان نباید هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز بشمارد؛ یعنی هیچ گاه نیکی و احسانی را که به مردم می‌کنید، کوچک و ناچیز نپندارید و نگویید که این، کم یا ناچیز است؛ حتی اگر خودکار یا چیز به ظاهر ارزان و کم ارزشی به کسی می‌دهید. زیرا طرف مقابل، حتماً روزی این نیکی شما را به یاد می‌آورد و می‌گوید: پارسال فلانی به من هدیه داد. هر چیزی که مهر و محبت بیاورد، ارزشمند است و نباید آن را ناچیز بشماریم؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی». آری! تا این حد که با چهره‌ای باز و با خوش‌رویی، نه با اخم و ترش‌رویی، برادر مسلمانان را ملاقات کنید. البته گاه انسان، مسایل و مشکلاتی دارد که مردم از آن بی‌اطلاع‌اند؛ لذا نمی‌تواند گشاده‌رو باشد؛ اما باید سعی کند تا آنجا که می‌تواند خوش‌رو و بشاش باشد؛ زیرا این، جزو نیکی‌هاست و مهر و محبت می‌آورد و دین اسلام دین محبت، برادری، و صفا و صمیمیت است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ

[آل عمران: ۱۰۳]

بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾

و نعمت الله را بر خودتان به یاد آورید که با هم دشمن بودید و الله دل‌هایتان را نسبت به همدیگر مهربان کرد و به لطف الله با هم برادر شدید.

از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را به سوی اخلاق نیک و کارهای شایسته رهنمون شود؛ به یقین تنها اوست که به سوی بهترین اخلاق و رفتار رهنمون می‌گردد. و از او می‌خواهیم که اخلاق و رفتار ناشایست را از همه‌ی ما دور بگرداند؛ و تنها اوست که چنین می‌کند.

۸۹۸- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قَبَّلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رضي الله عنه فقال الأقرعُ بنُ حَابِسٍ: إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنْ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا. فقال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله حسن بن علی رضي الله عنه را بوسید. اقرع بن حابس گفت: من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول‌الله صلى الله عليه وآله فرمود: «کسی که مهر نوزد، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد».

شرح

نووی رحمته الله این حدیث را درباره‌ی مسایل مربوط به معانقه و بوسیدن آورده است که بوسیدن کودکان از روی مهر و محبت از آن جمله می‌باشد. همان‌گونه که پیامبر صلى الله عليه وآله حسن بن علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه را بوسید. حسن رضي الله عنه پسر فاطمه بنت رسول‌الله صلى الله عليه وآله بود؛ یعنی پیامبر صلى الله عليه وآله پدربزرگِ مادری حسن رضي الله عنه بوده است. ایشان، حسن و حسین رضي الله عنهما را دوست داشت و می‌فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». ^(۲) یعنی: «حسن و حسین رضي الله عنهما دو سردارِ جوانانِ بهشتی‌اند». البته حسن رضي الله عنه از حسین رضي الله عنه برتر است؛ زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله درباره‌اش فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ مِنْ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۹۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۱۸. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۲۳۰ ذکر شد. (مترجم)]

(۲) حسن است؛ روایت: ترمذی (۳۷۶۸)؛ نسائی در الکبری (۵۰/۵)؛ احمد در مسند خود (۳/۳)، ۶۲، ۶۴، ۸۳) و در فضائل الصحابة (۱۳۶۸، ۱۳۸۴) به نقل از ابوسعید خدری رضي الله عنه؛ این حدیث شواهد دیگری هم دارد که علامه آلبانی رحمته الله در السلسلة الصحيحة (۷۹۶، ۷۹۷) ذکر کرده و در صحیح ابن‌ماجه (۹۶)، و صحیح الترمذی (۲۹۶۵) و صحیح الجامع (۳۱۸۰) آن‌را حسن دانسته است.

المُسْلِمِينَ»^(۱) یعنی: «این فرزند من، آقاست؛ امید است که الله، او را سبب صلح و سازش در میان دو گروه از مسلمانان قرار دهد». همین طور هم شد و زمانی که حسن رضی الله عنه پس از پدرش، علی بن ابی طالب رضی الله عنه به خلافت رسید، پس از آن که مسایل و فتنه‌هایی پدید آمد، به خاطر جلوگیری از قتل و خون‌ریزی در میان مسلمانان، از خلافت چشم‌پوشی کرد و آن را به معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه واگذار نمود؛ هر چند که از معاویه رضی الله عنه به خلافت سزاوارتر بود. و بدین سان فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله به حقیقت پیوست و حسن رضی الله عنه به این فضیلت بزرگ دست یافت.

آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله نوه‌اش، حسن رضی الله عنه را بوسید، اقرع بن حابس - یکی از سرداران قبیله‌ی «بنی تمیم» - آن‌جا بود؛ روشن است که صحرائشینان، مقداری سرسخت و سنگ‌دل بوده‌اند. اقرع از این کار پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب کرد و گفت: چگونه این کودک را می‌بوسید؟! من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد». یعنی کسی که نسبت به بندگان الله صلی الله علیه و آله مهربان نیست، از رحمت الهی محروم می‌شود. این، نشان می‌دهد که بوسیدن کودکان از روی مهر و شفقت جایز است و فرقی نمی‌کند که فرزندان انسان یا نوه‌های دختری و پسری او باشند یا هیچ نسبتی با انسان نداشته باشند؛ زیرا بوسیدن کودکان، نشانه‌ی داشتن قلب مهربان نسبت به کودکان است و انسان هر چه نسبت به بندگان الله مهربان‌تر باشد، به رحمت الهی نزدیک‌تر است؛ حتی الله صلی الله علیه و آله زنی زناکار را آمرزید؛ زیرا آن زن، سگی دید که از شدت تشنگی دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون آورده بود و آن را به خاک مرطوب می‌مالید. آن زن از چاه، پایین رفت و جوراب چرمی خود را پُر از آب کرد و جورابش را به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ، آب داد و چون دلش به حال سگ سوخت و او را آب داد، الله متعال او را آمرزید.^(۲) وقتی الله متعال دل انسان را نسبت به خردسالان و ضعفا مهربان بگرداند،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۰۴، ۳۶۲۹، ۳۷۴۶، ۷۱۰۹ به نقل از ابی بکره رضی الله عنه.

(۲) آن گونه که در حدیث شماره‌ی ۱۲۸ همین کتاب آمده است، این ماجرا درباره‌ی یک مرد روی داده و شارح محترم آن را درباره‌ی یک زن زناکار ذکر کرده است. (مترجم)

بدین معناست که انسان از رحمت الهی برخوردار خواهد شد. امید است که الله ﷻ همه‌ی ما را به رحمتش بنوازد.

پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که مهر نوزد، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد». لذا چه خوب است که انسان، قلبی مهربان و نرم داشته باشد. بر خلاف برخی از افراد سبک‌سر و بی‌خرد که وقتی کودکی نزدشان می‌رود، او را از خود دور می‌کنند. در صورتی که پیامبر ﷺ به‌عنوان خوش‌اخلاق‌ترین و خوش‌رفتارترین بنده‌ی الله، روزی برای مردم امامت می‌داد و در سجده بود که در این اثنا حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ آمد و مانند هر کودکی، روی پشت پیامبر ﷺ رفت. از این رو پیامبر ﷺ سجده‌اش را طول داد؛ صحابه ﷺ تعجب کردند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «فرزندم مرا سواری خویش قرار داد؛ لذا صبر کردم تا کارش را تمام کند». این، از مهر و محبت پیامبر ﷺ بود؛ چنان‌که باری رسول‌الله ﷺ نوه‌ی دختری‌اش، یعنی امامه بنت زینب ﷺ را بر دوش گرفته بود و او را با خود به مسجد بُرد. رسول‌الله ﷺ در حالی که امامه ﷺ را در بغل گرفته بود، برای مردم امامت داد و چون به سجده می‌رفت، امامه را روی زمین می‌گذاشت و آن‌گاه که برمی‌خاست، او را برمی‌داشت. همه‌ی این‌ها از روی مهر و عطفوت پیامبر ﷺ نسبت به امامه ﷺ بود؛ و گرنه، این امکان برای پیامبر ﷺ وجود داشت که امامه‌ی کوچولو را نزد عایشه ﷺ یا یکی دیگر از همسرانش بگذارد. شاید هم وابستگی امامه ﷺ به پدر بزرگش ﷺ باعث شد که رسول‌الله ﷺ او را با خود به مسجد ببرند. روزی رسول‌الله ﷺ برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ در این اثنا حسن و حسین ﷺ که لباس نو پوشیده بودند، وارد مسجد شدند و چون لباسشان بلند بود، هنگام راه رفتن سکندری می‌خوردند. رسول‌الله ﷺ با دیدن نوه‌هایش که سکندری می‌خوردند و هر آن ممکن بود روی زمین بیفتند، تاب نیاورد و از روی منبر پایین آمد و آن‌دو را جلوی خود گرفت و فرمود: الله متعال راست فرموده است که: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^(۱)

چه خوب است که خود را به محبت کردن به کودکان عادت دهیم و بکوشیم به هر کسی که محتاج محبت است، از جمله: یتیمان، فقیران و ضعفا مهر بورزیم و مهر

(۱) سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۵. ترجمه: «اموال و فرزندان، فقط مایه‌ی آزمایش (شما) هستند».

و محبت را در دل‌هایمان جای دهیم تا بدین‌سان از رحمت الهی برخوردار شویم؛ زیرا به رحمتِ الله، سخت نیازمندیم و مهرورزی به بندگانِ الله، رحمت الهی را در پی دارد. امید است که الله متعال همه‌ی ما را به رحمتی خویش بنوازد.

۶- کتاب: عیادتِ بیمار و تشییع جنازه و نماز بر او و حضور در خاک‌سپاری وی و ماندن بر سر قبرش پس از دفن او

۱۴۴- باب: امر به عیادت بیمار و تشییع جنازه

۸۹۹- عن البراء بن عازبٍ رضی الله عنه قال: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَأَفْشَاءِ السَّلَامِ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ ما را به عیادتِ بیمار، تشییع جنازه، دعای خیر (و گفتن یرحمک‌الله) در جواب کسی که عطسه می‌زند، عملی ساختنِ سوگندِ کسی که سوگند یاد می‌کند، یاری رساندن به مظلوم، پذیرشِ دعوت و ترویج و آشکار نمودنِ سلام دستور داد.

شرح

پیش‌تر چند باب سودمند در رابطه با زندگان ذکر شد؛ سپس نووی رحمته الله علیه در این باب به موضوع عیادتِ بیمار و تشییع جنازه پرداخته است. برخی از علما عیادتِ بیمار را فرض کفایه می‌دانند و اگر کسی از بیمار عیادت نکند، عیادت از او بر کسی که از بیماری وی آگاه است، واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ عیادت از بیمار را در شمار حقوق مسلمان بر برادرش برشمرده است. شایسته نیست که مسلمانان با وجود آگاهی از بیمار بودن برادر خویش، به عیادتش نروند یا هیچ‌کس از او عیادت نکند؛ زیرا این، قطع رابطه با برادر مسلمان، و بسیار زشت و ناپسندیده است!

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۳۹، ۶۲۲۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۶. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی

لذا قول راجح همین است که عیادت از بیمار، فرض کفایه می‌باشد. روشن است که معمولاً خویشاوندان و دوستان بیمار از او عیادت می‌کنند و بدین‌سان فرض کفایه انجام می‌شود؛ اما اگر مسلمانی غریب در شهر ما بیمار شد و ما از بیماری او مطلع بودیم و می‌دانستیم که هیچ‌کس به عیادتش نرفته، بر ما واجب است که از او عیادت کنیم؛ زیرا عیادت از بیمار جزو حقوق مسلمان بر سایر مسلمانان است.

مستحب است که عیادت‌کننده، حال بیمار را از او بپرسد و درباره‌ی عبادتش از او سؤال کند؛ مثلاً بگوید: چگونه وضو می‌گیری یا چگونه نماز می‌خوانی؟ آیا حقی بر گردن کسی داری و آیا کسی، حقی بر تو دارد؟ و اگر پاسخ مثبت بود، به او بگویند: چه حقی بر گردن توست؟ و از او بخواهید که وصیتش را بگوید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مِّنْ مُّسْلِمٍ لَّهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيْتُ لِيَكْتَبَنَّ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»^(۱) یعنی: «برای مسلمانی که چیزی برای وصیت دارد، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد و وصیت‌نامه‌اش را ننوشته باشد». البته نباید برای وصیت کردن روی بیمار فشار بیاورد یا در این باره پافشاری کند؛ به‌ویژه اگر حال بیمار مساعد نباشد. زیرا پافشاری و اصرار بر وصیت کردن، او را خسته و رنجور می‌گرداند. هم‌چنین مدت زیادی نزد بیمار ننشینید؛ زیرا خسته می‌شود و چه‌بسا دوست دارد با خانواده‌اش باشد. اما اگر هنگام عیادت بیمار، دریافتید که دوست دارد زمان زیادی نزدش بماند، این کار را بکنید؛ بدین‌سان خوشحالش کرده‌اید و کار نیکی انجام داده‌اید که ثواب دارد. چه بسا این کار که باعث خوشحالی او می‌شود، زمینه‌ای برای بهبودش گردد؛ زیرا شادمانی و داشتن روحیه‌ی خوب، تأثیر به‌سزایی در بهبود و رفع بیماری‌ها دارد. و بر عکس، غمگین کردن بیمار، یکی از اسباب و زمینه‌های افزایش یا طولانی شدن بیماری‌ست. از این‌رو عیادت‌کننده، باید به بیمار روحیه دهد و سخنانی از این‌قبیل به او بگوید که ماشاءالله امروز، حال و وضع خوبی داری. و لازم نیست که با او به‌گونه‌ای سخن بگوید که سخنانش، گویای بهبود وضعیت جسمانی وی باشد؛ زیرا شاید وضعیت جسمانی بیمار نسبت به دیروز، بدتر شده باشد. از این‌رو بهتر است بگوید: ماشاءالله وضعیت خوبی داری؛ چراکه در حقیقت، همه‌ی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۷ به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

اوضاع و احوال مؤمن، برای او خوبست؛ می‌توانید به او بگویید: امروز از دیروز بهتری؛ زیرا پنج وقت نماز خوانده‌ای؛ استغفار کرده‌ای؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته‌ای و به‌خاطر این بیماری بر اجر و ثواب افزوده شده است. بدین‌سان او را شادمان می‌کنید؛ درست نیست که به او بگویید: «دیروز از امروز بهتر بودی». این، اشتباه است؛ حتی اگر واقعاً حال بیمار از دیروز بدتر شده باشد. گفتن چنین سخنی اگر زیان نداشته باشد، فایده‌ای هم ندارد. اگر بیمار دوست داشت که با او حرف بزنید و برایش قصه بگویید، ایرادی ندارد که برایش داستان‌های واقعی - نه دروغین - تعریف کنید؛ چراکه این امر، او را خوشحال می‌کند و روحیه دادن به بیمار، نیک و پسندیده است. وقتی قصد رفتن و ترک او را دارید، برای رفتن از او اجازه بگیرید و بگویید: اجازه‌ی مرخصی می‌دهی؟ این هم او را شادمان می‌گرداند؛ زیرا شاید دوست داشته باشد مدت بیشتری نزدش بماند. حتماً بکوشید که او را در بیماری‌اش به انجام کارهای نیک تشویق کنید و به او سخنان نیک و پسندیده‌ای بگویید؛ به‌عنوان مثال: به او بگویید: «گاه الله متعال انسان را به بیماری مبتلا می‌کند تا به او نفع و فایده برساند و توجه و انابتش به سوی الله بیش‌تر شود». زیرا انسان به‌هنگام بیماری با توجه و عنایت بیش‌تری به ذکر و تلاوت قرآن و دیگر کارهای نیک می‌پردازد. شما با تشویق بیمار به کارهای نیک، در اجر و ثوابش سهم خواهید بود؛ زیرا مشوقش بوده‌اید.

۹۰۰- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «حق مسلمان بر مسلمان، پنج مورد است: جواب سلام، عیادت بیمار، تشییع جنازه، قبول کردن دعوت، و دعای خیر (مانند گفتن یرحمک الله) برای کسی که عطسه می‌زند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۴۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۲. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۴۳ ذکر

شرح

مؤلف، نوی رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» می گوید: «کتاب: عیادت بیمار و تشیع جنازه».

کاربرد هر یک از واژه‌های «عیادت»، «ملاقات» و «تشیع» روشن است. ملاقات، بدین معناست که برای دیدن برادر دینی خود، به خانه‌اش بروید. و واژه‌ی عیادت، برای بیمار به کار می‌رود؛ عیادت به چندین دیدار و ملاقات گفته می‌شود؛ زیرا تا زمانی که برادر مسلمانان بیمار است، چند بار به دیدنش می‌روید. و تشیع، یعنی غسل دادن و تکفین جنازه و نماز بر آن و سپس دفن یا خاک‌سپاری آن.

مؤلف، حدیث براء بن عازب رضی الله عنه را ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌اش سخن گفتیم؛ شاهد موضوع از این حدیث، مسأله‌ی عیادت بیمار است و چون رسول‌الله صلی الله علیه و آله به عیادت بیمار دستور داده، پس عیادت بیمار فرض کفایه می‌باشد؛ یعنی اگر عده‌ای از بیمار مسلمان عیادت کنند، مسؤولیتش از دیگران ساقط می‌شود. و اگر هیچ‌کس از بیمار عیادت نکند بر کسی که از بیماری برادر مسلمانش آگاه است، واجب می‌باشد که به عیادت وی برود. البته بیماری که از او عیادت می‌شود، بیماری‌ست که خانه‌نشین یا بستری شده و نمی‌تواند بیرون برود؛ اما در مواردی که بیماری خفیف است و بیمار، بستری یا خانه‌نشین نمی‌شود و به میان مردم می‌رود، عیادت از او واجب نیست؛ بلکه کسی که از بیماری‌اش مطلع می‌باشد، از او احوال‌پرسی می‌کند. عیادت بیمار، آداب فراوانی دارد؛ از جمله:

۱- قصد و نیت عیادت‌کننده، عمل به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت بیمار دستور داده است.

۲- نیت عیادت‌کننده، نیکی کردن به برادر مسلمانش باشد؛ زیرا بیماری که برادر مسلمانش به عیادتش می‌رود خوشحال می‌شود و روحیه می‌گیرد.

۳- عیادت‌کننده فرصت را غنیمت بشمارد و بیمار را به توبه و استغفار و ادای حقوق مردم تشویق کند.

۴- گاه، بیمار مشکلات و پرسش‌هایی درباره‌ی طهارت یا وضو و نمازش دارد؛ اگر عیادت‌کننده، کارشناس و عالم دینی باشد، بیمار می‌تواند از او استفاده

کند؛ حال چه بیمار، خود سؤال‌هایش را مطرح نماید و چه عیادت‌کننده توضیحات لازم را در این باره ارائه دهد.

۵- عیادت‌کننده باید شرایط را در نظر بگیرد که آیا مدت زیادی نزد بیمار بماند یا عیادتش را کوتاه کند؟ روش درست، همین است؛ یعنی مدت عیادت به شرایط بیمار بستگی دارد. البته برخی از علما گفته‌اند: زمان عیادت، باید کوتاه باشد تا بیمار خسته و رنجور نشود. اما دیدگاه درست در این باره این است که عیادت‌کننده، شرایط را در نظر بگیرد: اگر بیمار، خود دوست داشته باشد که عیادت‌کننده، مدت زیادی نزدش بماند، همین کار را بکند تا بیمار خوشحال شود؛ ولی اگر روشن بود که بیمار دوست دارد با خانواده‌اش باشد، عیادت‌کننده به عیادتی کوتاه در حد احوال‌پرسی بسنده کند و برخیزد.

۶- عیادت‌کننده باید نعمت سلامتی را به یاد آورد؛ زیرا انسان زمانی قدر یک نعمت را می‌داند که دیگران را از آن محروم می‌بیند. لذا هنگام عیادت بیمار، سپاس و ستایش الله را بر نعمت سلامتی به جای آورید و از او بخواهید که این نعمت را بر شما مستدام بدارد.

۷- یکی از فواید عیادت از بیمار، این است که ممکن است بیمار برای عیادت‌کننده دعا کند و دعای بیمار، شایسته‌ی اجابت است؛ زیرا الله متعال با دل‌شکستگانی است که دل‌هایشان به خاطر او شکسته است و آدم بیمار، به‌ویژه کسی که بیماری‌اش طولانی شده، دل‌شکسته و رنجور است و امید بیش‌تری به پذیرفته شدن دعایش وجود دارد.

البته فواید عیادت از بیمار، بیش از مواردی است که ذکر کردیم؛ از این رو شایسته است که انسان به‌خاطر اجر و ثواب فراوان این عمل، توجه و اشتیاق وافر به عیادت از بیماران داشته باشد.

۹۰۱- وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُوذُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فَلَانًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدَّهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطَعْمَتَكَ فَلَمْ

تُطْعِمَنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَطْعِمُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فَلَانَ فَلَمْ تُطْعِمَهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتَكَ فَلَمْ تَسْقِنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أُسْقِيكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فَلَانَ فَلَمْ تَسْقِهِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟» [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله عز و جل روز رستاخیز می فرماید: ای فرزندِ آدم! بیمار شدم و از من عیادت نکردی. - بنده - می گوید: پروردگارا! چگونه از تو عیادت کنم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و بیمار نمی شوی)؟ می فرماید: آیا ندانستی که فلان بنده ام بیمار شد؛ اما تو عیادتش نکردی؟ آیا نمی دانستی که اگر از او عیادت می کردی، مرا نزد او می یافتی؟ ای فرزندِ آدم! من از تو غذا خواستم و تو به من غذا ندادی. - بنده - می گوید: پروردگارا! چگونه به تو غذا بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و نیازی به غذا نداری)؟ می فرماید: آیا ندانستی که فلان بنده ام از تو غذا خواست؛ اما تو به او غذا ندادی؟ آیا نمی دانستی که اگر به او غذا می دادی، پاداش آن را نزد من می یافتی؟ ای فرزندِ آدم! من از تو آب خواستم و تو به من آب ندادی. - بنده - می گوید: پروردگارا! چگونه به تو آب بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و نیازی به آب نداری)؟ می فرماید: آیا ندانستی که فلان بنده ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی؟ آیا نمی دانستی که اگر به او آب می دادی، پاداش آن را نزد من می یافتی؟»

شرح

نووی رحمته الله علیه این حدیث را در باب عیادت بیمار و تشیع جنازه آورده است. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله عز و جل روز رستاخیز می فرماید: ای فرزندِ آدم! بیمار شدم و از من عیادت نکردی. - بنده - می گوید: پروردگارا! چگونه از تو عیادت کنم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و بیمار نمی شوی)؟ می فرماید: آیا ندانستی که فلان بنده ام بیمار شد؛ اما تو عیادتش نکردی؟ آیا نمی دانستی که اگر از او عیادت می کردی، مرا نزد او می یافتی؟»

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۹.

هیچ ایرادی بر این حدیث وارد نیست؛ یعنی بر آن قسمت حدیث که الله ﷻ می فرماید: «ای فرزندِ آدم! بیمار شدم و از من عیادت نکردی». زیرا بیمار شدنِ الله متعال، غیرممکن است؛ چون بیماری، صفت نقص می باشد و الله متعال از هر عیب و نقصی، پاک است؛ همان گونه که خود می فرماید:

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الصافات: ۱۸۰]

پروردگارت که پروردگار شکوه و عزت است، از آنچه (کافران) توصیف می کنند، پاک و منزه می باشد.

در این جا منظور از بیماری، بیماری یکی از بندگان نیک و شایسته ی الله متعال است؛ می دانید که دوستان و اولیای الاهی، بندگان ویژه ی او هستند. از این رو در حدیث قدسی آمده است: «من عادی لی ولیاً فقد آذنته بالحرب»^(۱) یعنی: «هرکس، با دوستان من دشمنی نماید، با او اعلام جنگ می کنم». به عبارت دیگر: کسی که با اولیا و دوستان الهی دشمنی می کند، به جنگ با الله برخاسته است؛ گرچه به پندار خویش به جنگ با الله برخاسته است. ولی دشمنی به دوستانِ الله به معنای محاربه و جنگیدن با خداست. هم چنین هنگامی که یکی از بندگان نیکِ الله متعال بیمار می شود، الله متعال با اوست؛ از این رو فرمود: «آیا نمی دانستی که اگر از بنده ام عیادت می کردی، مرا نزد او می یافتی؟» و نفرمود: «پاداشِ آن را نزد من می یافتی»؛ آن گونه که درباره ی آب و غذا فرمود. بلکه درباره ی بنده ی بیمارش فرمود: «مرا نزدی او می یافتی». این، نشان گر نزدیک بودن بیمار به الله متعال است. از این رو علما گفته اند: دعای بیمار، شایسته ی اجابت است؛ یعنی اگر بیمار برای کسی یا بر ضد کسی دعا کند، دعایش پذیرفته می شود. این جاست که به فضیلت و اهمیت عیادتِ بیمار پی می بریم؛ چراکه الله متعال، نزد بیمار و نیز نزد کسی است که از بیمار عیادت می کند. چراکه می فرماید: «...اگر از بنده ام عیادت می کردی، مرا نزد او می یافتی». پیش تر درباره ی عیادت بیمار و آداب آن سخن گفتیم.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۰۲ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «ای آدمی‌زاد! من از تو غذا خواستم و تو به من غذا ندادی». روشن است که الله متعال برای خودش درخواست خوراک نمی‌کند؛ زیرا فرموده است:

[الأنعام: ۱۴]

﴿وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾

...حال آنکه اوست که روزی می‌دهد و روزی نمی‌گیرد.

الله از هر چیزی بی‌نیاز است و به آب و غذا نیاز ندارد؛ اما آن‌گاه که یکی از بندگانش گرسنه می‌شود و شخصی با وجود آگاهی از گرسنگی آن بنده، به او خوراک نمی‌دهد، الله متعال می‌فرماید: «آیا نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی؟» و پاداش این کار، برای تو نزد من ذخیره می‌شد؛ و هرکس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و چه‌بسا پاداش آن، هفتصد و بلکه بیش‌تر گردد. این، نشان‌گر اهمیت و پسندیده بودن غذا دادن به گرسنگان است و هرکس به گرسنگان غذا بدهد، پاداش آن را نزد الله می‌یابد.

در ادامه‌ی حدیث آمده است: «ای فرزندِ آدم! من از تو آب خواستم و تو به من آب ندادی. - بنده - می‌گویند: پروردگارا! چگونه به تو آب بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و نیازی به آب نداری)؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان بنده‌ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر به او آب بدهی، پاداش آن را نزد من می‌یابی؟» این حدیث نشان‌دهنده‌ی فضیلت آب دادن به کسی است که درخواست آب می‌کند؛ لذا اگر به کسی آب بدهید، پاداش آن را که چه‌بسا ده تا هفتصد برابر و بلکه بیش‌تر است، نزد الله متعال می‌یابید. شاهدِ موضوع از این حدیث جمله‌ی نخست آن است که فرمود: «بیمار شدم و از من عیادت نکردی». لذا به اهمیت و استحباب عیادت از بیمار پی می‌بریم.

۹۰۲- وعن أبي موسى رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «عُودُوا الْمَرِيضَ، وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ، وَفُكُّوا الْعَانِي». [روایت بخاری] ^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از بیماران عیادت کنید؛ به گرسنگان غذا بدهید؛ و اسیران را آزاد کنید».

۹۰۳- وَعَنْ ثوبان رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا عَادَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ لَمْ يَزَلْ فِي خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا خُرْفَةُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «جَنَاهَا». [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: ثوبان رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که مسلمان از برادرِ مسلمانش عیادت می کند، تا زمانی که باز می گردد، در "خُرْفَه ی بهشت" است». سؤال شد: خُرْفَه ی بهشت چیست؟ فرمود: «چیدن میوه های بهشتی».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «از بیمار عیادت کنید؛ به گرسنه غذا بدهید؛ و اسیر را آزاد نمایید». پیامبر ﷺ در این حدیث به سه کار دستور داده است:

نخست: عیادت بیمار؛ پیش تر بیان شد که عیادتِ بیمار فرض کفایه است و اگر هیچ کس از مسلمان بیمار عیادت نکند، بر کسی که از بیماری اش اطلاع دارد، واجب است که به عیادتش برود. زیرا عیادت بیمار یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر است.

دوم: غذا دادن به گرسنه؛ یعنی هرگاه انسان گرسنه ای را دیدیم، بر ما واجب است که به او غذا بدهیم؛ غذا دادن به گرسنه، فرض کفایه است و اگر یک نفر این کار را بکند، از دیگران ساقط می شود؛ اما اگر هیچ کس به گرسنه غذا ندهد، همه ی کسانی که از حال گرسنه باخبرند، گنہکار هستند و بر آنان واجب است که به او غذا بدهند. لباس دادن به برهنگان نیز همین حکم را دارد؛ یعنی فرض کفایه است.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۴۶، ۵۶۴۹).

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۸.

سوم: آزاد کردن اسیر؛ یعنی آزاد کردنِ مسلمانی که در بندِ کفار است. لذا اگر کفار، مسلمانی را بربایند، بر ما واجب است که برای آزادی او اقدام کنیم. هم‌چنین اگر مسلمانی در جنگِ میان کفار و مسلمانان به اسارتِ دشمن درآید، بر ما واجب است که او را آزاد کنیم آزاد کردن اسیران، فرض کفایه است.

مؤلف رحمته سپس حدیث ثوبان رضی الله عنه را آورده که در آن آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که مسلمان از برادرِ مسلمانش عیادت می‌کند، تا زمانی که باز می‌گردد، در "خُرَفَه‌ی بهشت" است». سؤال شد: خُرَفَه‌ی بهشت چیست؟ فرمود: «چیدن میوه‌های بهشتی». یعنی: تا زمانی که نزدِ بیمار نشسته است، گویا در حال چیدن میوه‌های بهشتی است. پیش‌تر بیان شد که مدت‌زمانِ نشست در نزد بیمار، به شرایط و اوضاع وی بستگی دارد.

حدیث دوم نیز بیان‌گر فضیلتِ عیادت از بیمار است؛ چه کسی دوست دارد که از میوه‌های بهشت بچیند؟ آری؛ عیادتِ بیمار یکی از راه‌ها و اسبابِ آن است.

۹۰۴- وَعَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُودُ مُسْلِمًا غُدْوَةً إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى يُمْسِي، وَإِنْ عَادَهُ عَشِيَّةً إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى يُصْبِحَ، وَكَانَ لَهُ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن است.]^(۱)

ترجمه: علی رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی که بامداد مسلمانی را عیادت کند، هفتاد‌هزار فرشته تا شامگاه برای او دعا و استغفار می‌کنند و اگر شامگاهان به عیادت برادرِ مسلمانش برود، هفتاد‌هزار فرشته تا صبح برای او دعای رحمت می‌کنند و میوه‌های چیده‌شده (ی بهشتی) برای او فراهم خواهد بود».

(۱) صحیح الجامع، از آل‌بانی رحمته ش: ۵۷۶۷.

۹۰۵- وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ غُلَامًا يَهُودِيًّا يَخْدُمُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمَ» فَنظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ؟ فَقَالَ: أَطْعَمَ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پسری یهودی بود که به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم خدمت می کرد و بیمار شد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «اسلام بیاور». پسر به پدر که نزدش بود، نگریست. پدرش گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. لذا آن پسر مسلمان شد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در حالی بیرون رفت که می فرمود: «حمد و سپاس الله را سزاست که او را از آتش دوزخ نجات داد».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که علی رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «هر مسلمانی که بامداد مسلمانی را عیادت کند، هفتاد هزار فرشته تا شامگاه برای او دعا و استغفار می کنند و اگر شامگاهان به عیادت برادرِ مسلمانش برود، هفتاد هزار فرشته تا صبح برای او دعای رحمت می کنند و میوه های چیده شده (ی بهشتی) برای او فراهم خواهد بود».

این حدیث، شاهد دیگری هم دارد که پیش تر ذکر شد؛ چنان که در هر دو حدیث بدین نکته اشاره شده است که وقتی انسان به عیادتِ برادرِ مسلمانش می رود، در حُرْفِی بهشت، یعنی در حال چیدن میوه های بهشتی است.

اما دعا و استغفار فرشتگان برای عیادت کننده، جای بحث و تأمل دارد؛ گرچه فضل و رحمت الله صلى الله عليه وآله وسلم بی کران می باشد، اما از دیدگاه علما یکی از نشانه های حدیث ضعیف، این است که در آن پاداش فراوانی برای عملی اندک ذکر شده باشد. ولی از آن جا که اصل عیادتِ بیمار، عملی مشروع و پسندیده است، لذا ذکر فضایلِ چنین اعمالی به قصدِ تشویق و ترغیب به آن، ایرادی ندارد؛ البته مشروط به این که آن عمل، اساسی شرعی داشته باشد و ضعفِ حدیثی که در فضایلِ آن ذکر می گردد، زیاد و شدید نباشد. چراکه اگر آن حدیث، از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم ثابت باشد، انسان با انجام آن عمل به فضیلتِ مذکور در حدیث دست می یابد و اگر آن حدیث ثابت نباشد، به رغم ضعفی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۵۶.

که داشته، مشوق انسان برای انجام کار نیک بوده است. در هر حال این حدیث، نشان‌گر فضیلت و اهمیت عیادت از بیمار است. اگر این عیادت صبحگاهان انجام شود، دعا و استغفار فرشتگان تا شب برای عیادت‌کننده ادامه دارد و چنانچه این عیادت شامگاهان به‌انجام برسد، این‌همه فرشته تا صبح برای عیادت‌کننده استغفار و دعای رحمت می‌کنند.

در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده است: نوجوانی یهودی به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت می‌کرد و چون بیمار شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادتش رفت و بالای سرش نشست و فرمود: «مسلمان شو». نوجوان به پدرش که آن‌جا نشسته بود، نگاه کرد؛ گویا می‌خواست نظر پدرش را جویا شود. پدرش به او گفت: «از ابوالقاسم اطاعت کن»؛ زیرا در حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله شک نداشت. در نتیجه آن پسر مسلمان شد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله در حالی بیرون می‌آمد که می‌فرمود: «الله را سپاس که این نوجوان را از آتش دوزخ نجات داد».

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

۱- استخدام یا به‌خدمت گرفتن یهودی، جایز است؛ البته مشروط به این‌که مسلمان از نیرنگ یهودی، مطمئن و درامان باشد. زیرا یهودیان نیرنگ‌باز، دسیسه‌کار و اهل خیانت‌اند و به‌سادگی نمی‌توان به آنان اطمینان کرد؛ نه به پیمان خود وفا می‌کنند و نه امانت‌دارند. اما اگر از ناحیه‌ی آنان مطمئن بودید، ایرادی ندارد که آن‌ها را به‌کار بگیرید.

۲- عیادت از یهودی، جایز است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت این نوجوان یهودی رفت. البته شاید عیادت پیامبر صلی الله علیه و آله از این یهودی به‌خاطر خدمت آن یهودی به پیامبر صلی الله علیه و آله و از روی قدرشناسی خدماتش بوده است. اگر این احتمال را در نظر بگیریم، نتیجه این می‌شود که عیادت از هر یهودی‌ای جایز نیست؛ شاید هم پیامبر صلی الله علیه و آله به‌قصد عرضه‌ی اسلام به آن یهودی به عیادتش رفته است. لذا عیادت از بیمار یهودی و دیگر کافران، با چنین هدفی، پسندیده است تا بلکه ایمان بیاورند و از عذاب الاهی نجات یابند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»^(۱) یعنی: «اگر الله، یک نفر را

(۱) صحیح بخاری در چند مورد، از جمله: (۲۹۴۲، ۴۲۱۰) و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۶

به وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». شترانِ سرخ‌مو نزد عرب‌ها از بهترین انواع شتر و جزو نفیس‌ترین اموالشان بود.

۳- شایسته است که عیادت‌کننده، بیمار را به سوی حقیقت و کارهای نیک راهنمایی و تشویق کند و اگر می‌دانست که بیمار، در انجام عبادات کوتاهی کرده است، به او بگوید: «فلانی! توبه کن و از الله آمرزش بخواه». بهترین هدیه‌ای که می‌توانید به بیمار بدهید، این است که نفعی دینی به او برسانید و قصه‌گویی را به وقت دیگری موکول کنید.

۴- معمولاً والدین فرزندان‌شان را بر خود ترجیح می‌دهند؛ یعنی چه بسا خود کار نیک انجام ندهند، اما فرزند خویش را به انجام کار نیک امر کنند؛ همان‌گونه که این یهودی به پسرش گفت: «از ابوالقاسم پیروی کن»؛ اما خودش مسلمان نشد! زیرا گاه والدین خود از نیکی‌ها محروم‌اند، اما فرزندان‌شان را به آن توصیه می‌کنند. پناه بر الله.

۵- این حکایت، بیان‌گر حقانیت پیامبر ﷺ است؛ زیرا آن یهودی به پسرش گفت: «از ابوالقاسم پیروی کن». چه حقیقتی بالاتر از این که دشمن به آن اعتراف کند؟ روشن است که یهود و نصارا پیامبر ﷺ را می‌شناختند؛ همان‌گونه که فرزندان خویش را می‌شناختند. الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶]

کسانی که به آن‌ها کتاب داده‌ایم، محمد را می‌شناسند؛ همان‌گونه که پسران خویش را می‌شناسند.

زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

آن‌ان که از پیامبر درس‌نخوانده‌ای که نامش را در تورات و انجیل می‌بینند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت‌های پاک را برایشان حلال می‌گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می‌نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده‌ی آنان بود، از آنان رفع می‌کند.

یعنی: آن‌ها، پیامبر ﷺ را با اسم و شهرتش می‌شناختند؛ اما حسادت و سرکشی، آنان را از ایمان آوردن به رسول الله ﷺ باز داشت:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾
[البقرة: ۱۰۹]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده‌اید، به کفر بازگردانند؛ هرچند حق و حقیقت برایشان روشن شده است!

بنابراین اگر کافری بیمار شد، ایرادی ندارد که به عیادتش بروید؛ البته مشروط به این‌که از عیادتش امید خیر داشته باشید، مثلاً با این هدف از او عیادت کنید که اسلام را به او عرضه نمایید یا امیدوار باشید که اسلام بیاورد. اینک که کارگران و فعالان اقتصادی غیرمسلمان در کشورهای اسلامی ما مشغول کار هستند، شایسته نیست که آنان را به حال خودشان رها کنیم یا بگذاریم که مانند چارپا برای ما کار کنند و آن‌ها را به سوی حقیقت رهنمون نشویم! آن‌ها بر گردن ما حق دارند که آنان را به سوی اسلام فرا بخوانیم، حقیقت را برایشان بیان کنیم و آنان را به حق و حقیقت تشویق نماییم تا مسلمان شوند. اما به‌رغم این‌همه کارگر نصرانی و بودایی و امثالشان که در کشورهای اسلامی کار می‌کنند، آمار پایین مسلمان شدن چنین کسانی، از آن حکایت دارد که ما فعالیت جدی در زمینه دعوت اسلامی نداریم؛ یعنی آن‌گونه که باید و شاید آنان را به سوی اسلام فرا نمی‌خوانیم. این، نشانه کوتاهی ماست؛ و گرنه، کارگری که برای لقمه‌ای نان یا برای گذران زندگی خود کار و تلاش می‌کند، انگیزه‌ای برای سرکشی ندارد؛ بلکه در او زمینه و بستر کافی برای پذیرش حق فراهم است و اگر او را با نرمی و حکمت دعوت دهیم، نتیجه‌اش را خواهیم دید و به‌زودی مردمان زیادی به‌دست ما مسلمان می‌شوند؛ اما متأسفانه ما در این زمینه کوتاهی می‌کنیم و آن‌گونه که باید چنین فرصت‌هایی را غنیمت نمی‌شماریم. و توفیق با الله متعال است.

۱۴۵- باب: آنچه با آن برای بیمار دعا می‌شود

۹۰۶- عن عائشة رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ إِذَا اشْتَكَى الْإِنْسَانَ الشَّيْءَ مِنْهُ، أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جُرْحٌ، قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بِأُصْبُعِهِ هَكَذَا - وَوَضَعَ سُفْيَانُ بْنُ عَيِّنَةَ الرَّاوي سَبَابَتَهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهَا - وَقَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةٌ أَرْضِنَا، بِرِيقَةٍ بَعْضِنَا، يُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، يَا ذَنْ رَبَّنَا». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرگاه کسی در عضوی از بدنش دردی داشت یا زخمی چرکین و یا جراحی برمی‌داشت، - آن‌گونه که راوی حدیث، سفیان بن عیینه نشان داد و انگشت اشاره‌اش را (پس از خیس کردن با آب دهان) بر زمین مالید و سپس آن را بلند کرد- پیامبر صلى الله عليه وسلم با انگشت خود همین کار را می‌کرد (و آن را بر محل درد یا زخم می‌کشید) و می‌فرمود: «به نام الله؛ بیمارمان با این خاک (که) با آب دهان یکی از ما (آغشته است)، به فرمان پروردگاران بهبود می‌یابد».

۹۰۷- وَعنها أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَعُودُ بَعْضَ أَهْلِهِ يَمْسَحُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، أَذْهِبِ الْبَأْسَ، وَأَشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم - هرگاه - به عیادت یکی از همسرانش می‌رفت، دست راست خود را (روی بیمار) می‌کشید و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، أَذْهِبِ الْبَأْسَ، وَأَشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا».^(۳)

شرح

مؤلف رحمته الله پس از ذکر احادیثی درباره‌ی مستحب بودن عیادت از بیمار، احادیثی پیرامون دعاهایی که بر بیمار خوانده می‌شود، آورده است؛ از جمله دو حدیث از مادر مؤمنان، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۴۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۹۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۴۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۹۱.

(۳) ترجمه‌ی دعا: «ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف کن و آن‌چنان بهبودی و شفای عنایت بفرما که هیچ بیماری‌ای باقی نگذارد. چرا که تو، شفادهنده‌ای و هیچ شفایی، جز شفای تو وجود ندارد».

حدیث نخست: هرگاه کسی در عضوی از بدنش دردی داشت یا زخمی چرکین و یا جراحی برمی داشت، پیامبر ﷺ با انگشت خود را با آب دهان خویش خیس می کرد و سپس آن را بر خاک می مالید و آن گاه آن را بر محل درد یا زخم می کشید و می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا، يُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، يَا ذَنْ رَبَّنَا!»؛ یعنی: «به نام الله؛ بیمارمان با این خاک (که) با آب دهان یکی از ما (آغشته است)، به فرمان پروردگاران بهبود می یابد». لذا شایسته است که انسان زخم و جراحی را به این روش درمان کند؛ زیرا: به فرموده ی پیامبر ﷺ، خاک، پاک است؛ همان گونه که فرموده است: «جُعِلَتْ تُرْبَتُهَا لَنَا طَهُورًا».^(۱) یعنی: «خاک زمین برای ما پاک گردیده است». آب دهان مؤمن نیز پاک است و آن گاه که این دو ماده ی پاک با توکل بر الله ﷻ و اطمینان به او استعمال شود، بیمار بهبود می یابد؛ البته به دو شرط:

- ۱- یقین کامل و بالا به این که الله متعال، بیمار را به این روش شفا می دهد.
- ۲- بیمار، خود این را بپذیرد و باور داشته باشد که این کار برای او سودمند است.

اما اگر این کار صرفاً به خاطر تجربه کردن یا از روی بخت آزمایی انجام شود، سودی ندارد؛ زیرا باید به درستی کارهای پیامبر ﷺ یقین کامل داشت و خود بیمار نیز باید به سودمند بودن این کار ایمان داشته باشد؛ و گرنه، هیچ فایده ای نخواهد داشت. زیرا اثری که آیات و نشانه های الهی بر بیمار دلان دارد، این است که بر پلیدی آنها می افزاید. پناه بر الله.

و اما حدیث دوم: پیامبر ﷺ - هرگاه - به عیادت یکی از همسرانش می رفت، دست راست خود را (روی بیمار) می کشید و این دعا را بر او می خواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، أَذْهِبِ الْبَأْسَ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءٌ لَا يُعَادِرُ سَقَمًا». یعنی: «ای پروردگار مردم! بیماری اش را برطرف کن و آن چنان بهبودی و شفایی عنایت بفرما که هیچ بیماری ای باقی نگذارد. چرا که تو، شفادهنده ای و هیچ شفایی جز شفای تو وجود ندارد». می فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ» و بدین سان به ربوبیت فراگیر الله ﷻ متوسل می شد. آری؛ الله ﷻ آفریننده، مالک و مدبر همه ی امور هستی است. لذا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۵۲ به نقل از: حذیفه بن یمان ﷺ.

وقتی بیمار می‌شوید، با خود بگویید که الله متعال، مرا سالم آفریده و او، خود این بیماری را برای من رقم زده است؛ لذا ذاتی که مرا پس از تن‌درستی و سلامتی بیمار کرده است، توانایی شفا دادن مرا دارد. «أَذْهَبِ الْبَأْسَ»؛ یعنی: «بیماری این بیمار را برطرف کن». «وَأَشْفِ أَنْتَ الشَّافِي»؛ یعنی: «و او را شفا بده که تو شفا دهنده‌ای». «شِفا»، یعنی بهبود یافتن از بیماری؛ اما «شفا» به معنای مرگ است؛ لذا باید بگوییم: «شِفا بده» و گفتن «شفا بده»، اشتباه است. توده‌ی مردم گمان می‌کنند که دو واژه‌ی «شِفا» و «شفا» به یک معناست؛ اما تفاوت فراوانی میان این دو واژه وجود دارد.

«شافی» یا شِفادهنده، الله ﷻ می‌باشد و تنها اوست که شِفا می‌دهد؛ داروهای درمانی و نیز آنچه که بر بیمار خوانده می‌شود، فقط اسباب هستند که گاه سودمندند و گاه بی‌فایده؛ شِفا و بهبودی فقط به دست الله متعال است. از این‌رو گاه دو نفر یک بیماری دارند و از یک نوع دارو استفاده می‌کنند؛ اما یکی از آن‌ها بهبود می‌یابد و دیگری، می‌میرد؛ زیرا همه‌ی امور به دست الله ﷻ می‌باشد و تنها اوست که شِفا می‌بخشد. البته ما وظیفه داریم که از اسباب شِفا استفاده کنیم؛ رسول‌الله ﷺ فرموده است: «تَدَاوُوا، وَلَا تَدَاوُوا بِحَرَامٍ».^(۱) یعنی: «دارو بخورید؛ اما با حرام به درمان خود نپردازید». به عبارت دیگر: برای درمان بیماری‌هایتان از دارو استفاده کنید؛ اما نه از داروهای حرام». هم‌چنین فرموده است: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ دَاءٍ إِلَّا وَأَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً».^(۲) یعنی: «الله، هیچ بیماری‌ای نیافریده، مگر این‌که دارو و درمان آن را نیز آفریده است».

رسول‌الله ﷺ فرمود: «لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ»؛ آری؛ رسول‌الله ﷺ راست فرمود؛ به‌راستی که هیچ شفایی، جز شفای الله وجود ندارد. آنچه مردم برای شفا و بهبودی بیمارانشان انجام می‌دهند، فقط پاره‌ای از اسباب و اقدامات درمانی‌ست و شِفا تنها به دست الله ﷻ می‌باشد. پزشک و دارو شفا نمی‌دهند؛ بلکه شِفادهنده فقط خداست.

فرمود: «شِفَاءٌ لَا يُعَادِرُ سَقَمًا»؛ یعنی: «آن‌چنان بهبودی و شفایی عنایت نفرما که هیچ بیماری‌ای باقی نگذارد». شفا و بهبودی کامل، این است که بیماری به‌کلی از میان

(۱) صحیح است؛ رک: صحیح الجامع، ش: ۱۷۶۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۷۸ به نقل از ابوهریره ؓ؛ با این لفظ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا وَأَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً».

برود و عوارض آن باقی نماند. لذا پسندیده است که وقتی به عیادتِ بیماری می روید، با دستِ راست خود روی بیمار بکشید و این دعا را بخوانید.

۹۰۸- وعن أنسٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ لِثَابِتٍ رَحِمَهُ اللَّهُ: أَلَا أُرْقِيكَ بِرُقِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ? قَالَ: بَلَى، قَالَ: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، مُذْهِبَ الْبَأْسِ، اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شَافِيَ إِلَّا أَنْتَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقْمًا». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که به ثابت رضی الله عنه گفت: آیا دعایی را که رسول الله ﷺ بر بیماران می خواند، بر تو بخوانم؟ ثابت گفت: آری. و انس این دعا را خواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، مُذْهِبَ الْبَأْسِ، اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شَافِيَ إِلَّا أَنْتَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقْمًا».^(۲)

۹۰۹- وعن سعدِ بنِ أَبِي وقاصٍ رضی الله عنه قال: عَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا، اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا، اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از من عیادت کرد و فرمود: «یا الله! سعد را شفا بده، یا الله! سعد را شفا بده، یا الله! سعد را شفا بده».

۹۱۰- وعن أَبِي عبدِ اللَّهِ عثمانِ بنِ أَبِي العاصِ رضی الله عنه أَنَّهُ شَكَاَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعًا يَجِدُهُ فِي جَسَدِهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ضَعْ يَدَكَ عَلَى الَّذِي تَأَلَّمُ مِنْ جَسَدِكَ وَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ ثَلَاثًا، وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ». [روایت مسلم]^(۴)

ترجمه: از ابو عبد الله، عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه روایت است که وی از دردی که در بدن داشت، نزد رسول الله ﷺ نالید. رسول الله ﷺ به او فرمود: «دست خود را بر محلّ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۴۲.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «ای پروردگار مردم! و ای از میان برنده‌ی بیماری! - این بنده را - شفا ده که تو شفا دهنده‌ای و هیچ شفا دهنده‌ای جز تو وجود ندارد؛ آن چنان بهبودی و شفای عنایت بفرما که هیچ بیماری‌ای باقی نگذارد».

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۸.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۲۰۲.

درد بگذارد و سه بار بگو: «بِسْمِ اللَّهِ» و هفت بار بگو: «أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَازِرُ»^(۱).

۹۱۱- وعن ابن عباس رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا لَمْ يَخْضُرْهُ أَجَلُهُ، فَقَالَ عِنْدَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، أَنْ يَشْفِيكَ، إِلَّا عَافَاهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ الْمَرَضِ». [روایت ابو داود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته و حاکم گفته است: «حدیثی صحیح بنا بر شرط بخاری است»].^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به عیادتِ بیماری برود که زمان مرگش نرسیده باشد و هفت بار نزد او بگوید: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، أَنْ يَشْفِيكَ»،^(۳) به قطع الله متعال، مریض را از آن بیماری بهبود می بخشد».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» احادیثی درباره‌ی دعاهاپی که هنگام عیادتِ بیمار گفته می شود، آورده است.

در حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله از سعد رضی الله عنه که بیمار بود، عیادت کرد و فرمود: «یا الله! سعد را شفا بده؛ یا الله! سعد را شفا بده؛ یا الله! سعد را شفا بده». این حدیث، نشان می دهد که عیادت از بیمار سنت است؛ این حدیث هم چنین بیان گر رفتار و اخلاق نیک پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش می باشد؛ چنان که به عیادت یاران بیمار می رفت و برایشان دعا می کرد. از این حدیث در می یابیم که مستحب است: وقتی به عیادتِ بیماری می رویم، برای بهبودی اش دعا کنیم و سه بار بگوییم: «یا الله! فلانی را شفا ده». چراکه این، سببی برای بهبود یافتن بیمار خواهد بود. از این حدیث چنین برمی آید که انسان، دعا را سه بار تکرار کند؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دعا، آن را سه بار تکرار می کرد و نیز وقتی سلام می گفت و طرف مقابل متوجه نمی شد، سلامش را سه بار تکرار می فرمود. تکرار دعا، امری مشروع است که

(۱) ترجمه‌ی دعا: «از دردی که احساس می کنم و از شر چیزی که می ترسم، به عزت و قدرتِ الله پناه می برم».

(۲) صحیح الجامع، از آل بانی رحمته الله، ش: ۶۳۸۸.

(۳) ترجمه‌ی دعا: «از الله بزرگ، پروردگارِ عرش بزرگ، می خواهم که تو را شفا دهد».

پیامبر ﷺ در نماز انجام می داد و می گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي؛ رَبِّ اغْفِرْ لِي؛ رَبِّ اغْفِرْ لِي». دعا برای بیمار نیز همین گونه است.

سپس مؤلف رحمته حدیث عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه را ذکر کرده است؛ وی به خاطر دردی که در بدنش داشت، از پیامبر ﷺ چاره جویی کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «دستِ خود را بر محلّ درد بگذار و سه بار بگو: "بِسْمِ اللَّهِ" و هفت بار بگو: "أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ"». این دعا نیز از اسباب شفاست و شایسته است که انسان، هنگامی که در قسمتی از بدنش احساس درد می کند، این دعا را بخواند. و اگر با یقین و ایمان به آن، این کار را بکند، دردش به فرمان الله تعالی آرام خواهد شد. این دعا، از داروهایی چون قرص ها، شربت ها و آمپول ها مفیدتر است؛ زیرا انسان با این دعا به ذاتی پناه می برد که فرمانروایی آسمان ها و زمین به دست اوست؛ همان ذاتی که این بیماری را آفریده است و او، خود بنده اش را از شرّ بیماری در پناه خویش قرار می دهد. در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «هرکس به عیادتِ بیماری برود که زمان مرگش نرسیده باشد و هفت بار نزد او بگوید: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، أَنْ يَشْفِيكَ»، به قطع الله متعال، مریض را از آن بیماری بهبود می بخشد». این، در صورتی ست که اجل بیمار نرسیده باشد؛ اما اگر زمان مرگش رسیده باشد، نه دارو سودی می بخشد و نه دعا؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾

[الأعراف: ۳۴]

هر نسلی، اجل و زمان مشخصی دارد و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای پیش می افتند.

۹۱۲- وعنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَنْ يَعُودُهُ، قَالَ: «لَا بَأْسَ؛ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». [روایت بخاری] ^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۶۱۶، ۵۶۵۶).

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت یک بادیه نشین رفت و چون به عیادت کسی می رفت، می فرمود: «لا بَأْسَ؛ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». [یعنی: «مشکلی نیست؛ ان شاء الله که این بیماری، پاک کننده (ی گناهان) است»].

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت بادیه نشینی رفت و چون به عیادت بیماری می رفت، می فرمود: «لا بَأْسَ؛ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«لا بَأْسَ» یعنی: مشکل و رنجی بر تو نیست. «طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» یعنی: ان شاء الله که این بیماری، پاک کننده ی گناهان است. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت «ان شاء الله» فرمود که این جمله، جمله ی خبری ست؛ نه دعایی. زیرا انسان در دعا باید با قاطعیت و یقین، درخواست خود را مطرح کند؛ نه این که بگوید: اگر می خواهی، چنین کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ».^(۱) یعنی: «هیچ یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیا مرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند الله را - به کاری - مجبور سازد». چرا که اگر الله بخواهد، شما را می آمرزد و اگر نخواهد، نمی آمرزد. عبارت «اگر خواستی»، به کسی گفته می شود که گویا تحت فرمان و یا مجبور است. لذا از به کار بردن این عبارت در دعاها، پرهیزید.

«لا بَأْسَ؛ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، جمله ی خبری و از روی امیدواری و خوش بینی ست؛ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله با گفتن این جمله به بیمار روحیه می داد که سختی و رنجی بر تو نیست و سپس می فرمود: «ان شاء الله!»؛ زیرا همه چیز به دست خداست. در هر حال مستحب است که هنگام عیادت بیمار، بگوییم: «لا بَأْسَ؛ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۳۳۹، ۷۴۷۷)؛ و مسلم، ش: ۲۶۷۹ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۹۱۳- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أن جبرئيل أتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا محمد، اشتكيت؟ قال: «نعم» قال: بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: جبرئیل نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: ای محمد! آیا بیمار شده ای؟ فرمود: «آری». جبرئیل گفت: «بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ».^(۲)

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: جبرئیل نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: ای محمد! آیا بیمار شده ای؟ فرمود: «آری». جبرئیل گفت: «بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ». این، دعای برترین فرستاده از میان فرشتگان برای برترین فرستاده از میان انسانهاست؛ جبرئیل عليه السلام از پیامبر صلى الله عليه وسلم پرسید: آیا بیمار هستی؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم پاسخ داد: «آری». لذا ایرادی ندارد که وقتی از کسی احوالپرسی می کنند و بیمار است، بگویند که «من، بیمارم». این، به معنای نالیدن و گلایه از خداوند عز وجل نیست؛ ایراد در این است که کسی، از خالق به مخلوق بنالد و بگوید: خداوند مرا بیمار کرده است. شکایت از خالق به مخلوق، جایز نیست؛ از این رو یعقوب عليه السلام گفت: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُرْنِي إِلَى اللَّهِ»؛ یعنی: «از غم و اندوهم تنها به الله شکایت می برم». بنابراین اگر قصد بیمار، خبر دادن از بیماری اش باشد، نه شکایت از خالق، ایرادی ندارد.

مفهوم دعای جبرئیل عليه السلام این است که: «به نام الله بر تو دعای شفا می خوانم (و از او می خواهم) که تو را از آنچه که تو را می آزارد و از هر نفس یا چشم حسودی در پناه خویش قرار دهد؛ الله، تو را شفا بخشد که به نام او، برای تو دعای شفا و بهبودی می کنم».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۸۶.

(۲) ترجمه: «به نام الله بر تو دعای شفا می خوانم (و از او می خواهم) که تو را از آنچه که تو را می آزارد و از هر شخص یا چشم حسودی در پناه خویش قرار دهد؛ الله، تو را شفا بخشد که به نام او، برای تو دعای شفا و بهبودی می کنم».

«هر نفس» هم شامل نفوس انسان‌ها می‌شود و هم شامل جن‌ها؛ و منظور از «چشم حسود»، همان زخم چشم است که عموم مردم، آن را چشم شور می‌نامند. حسود به کسی می‌گویند که به نعمت‌هایی که الله به کسی داده است، رشک می‌برد؛ یعنی ضمیری پلید و بدخواه دارد که گاه حسادتش به دیگران آسیب می‌رساند. از این رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

[الفلق: ۵]

...و از شر هر حسودی، آن‌گاه که حسادت می‌ورزد.

گاه، کسی که به او حسادت می‌ورزند، در نتیجه‌ی زخم چشم، دچار غم و اندوه می‌گردد. از این رو جبرئیل علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد که الله تعالی او را از هر چشم حسودی در پناه خویش قرار دهد و بیماری‌اش را برطرف کند. آغاز و پایان این دعا با نام الله بود؛ چنان‌که جبرئیل علیه السلام در آغاز و پایان دعا گفت: «بِسْمِ اللَّهِ أَرْفِيكَ!» یعنی به نام الله بر تو دعا می‌خوانم.

بهبتر است که انسان، دعاها و عباراتی را بگوید که در سنت آمده است و اگر این دعاها را یاد نداشت، با هر زبانی که می‌تواند، برای بیمار دعای شفا کند؛ مثلاً بگوید: «از الله می‌خواهم که تو را شفا دهد» یا بگوید: «از الله برای تو درخواست سلامتی می‌کنم».

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مانند سایر انسان‌ها بوده و به بیماری مبتلا می‌شده است. این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر این است که خواندن دعا بر بیمار، منافاتی با کمال توکل ندارد؛ البته اگر خود بیمار از دیگران بخواهد که دعایی بر او بخوانند، این، بر خلاف کمال توکل است و نقص در توکل به‌شمار می‌آید؛ زیرا از مخلوق، درخواست کرده و به درخواست از مخلوق اعتماد نموده است. ولی اگر عیادت‌کننده، خود دعایی شرعی بخواند و بیمار او را باز ندارد، ایرادی در آن نیست و نقص در توکل به‌شمار نمی‌آید؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران دعا خوانده است و چون خودش بیمار شد، بدون درخواست آن بزرگوار، بر ایشان دعا خواندند. بنابراین، اگر خواندن دعا بدون درخواست شخص باشد، منافاتی با کمال توکل ندارد.

۹۱۴- وعن أبي سعيد الخدري وأبي هريرة رضي الله عنهما: أَنَّهُمَا شَهِدَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، صَدَقَهُ رَبُّهُ فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَأَنَا أَكْبَرُ. وَإِذَا قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، قَالَ: يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي. وَإِذَا قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا لِي الْمُلْكُ وَلِي الْحَمْدُ. وَإِذَا قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِي» وَكَانَ يَقُولُ: «مَنْ قَالَهَا فِي مَرَضِهِ ثُمَّ مَاتَ لَمْ تَطْعَمُهُ النَّارُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما گواهی داده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»^(۲) پروردگارش او را تصدیق می کند و می فرماید: معبود راستینی جز من نیست و من، بزرگترینم. و آن گاه که بنده می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»^(۳) - الله متعال - می فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد و من یکتا هستم و شریکی ندارم. و هنگامی که - بنده - می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ»^(۴) - الله متعال - می فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آن من است. و چون - بنده - می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^(۵) - الله متعال - می فرماید: معبود راستینی جز من نیست؛ هیچ بازدارنده ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیق من وجود ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرکس در بیماری اش این را بگوید و سپس بمیرد، طعمه ای آتش (دوزخ) نمی شود».

(۱) صحیح الجامع، از آلبنی رحمه الله، ش: ۳۱۷.

(۲) ترجمه: معبود راستینی جز الله نیست و الله از هر چیز و هرکس، بزرگ تر است.

(۳) ترجمه: معبود راستینی جز الله نیست و او یکتاست و شریکی ندارد.

(۴) ترجمه: معبود راستینی جز الله وجود ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آن اوست.

(۵) ترجمه: معبود راستینی جز الله نیست؛ هیچ بازدارنده ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیق الله وجود ندارد.

شرح

این، آخرین حدیثی است که مؤلف در باب: «آنچه با آن برای بیمار دعا می‌شود»، آورده است. احادیثی که پیش‌تر ذکر شد، درباره‌ی دعاهایی بود که عیادت‌کننده بر بیمار می‌خواند؛ اما این حدیث، بیان‌گر دعایی است که خود بیمار می‌خواند. در این حدیث آمده است که ابوسعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما می‌گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بگوید: لا إله إلا الله وَاللهُ أَكْبَرُ، پروردگارش او را تصدیق می‌کند و می‌فرماید: معبود راستینی جز من نیست و من، بزرگ‌ترینم. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: لا إله إلا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، - الله متعال - می‌فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد و من یکتا هستم و شریکی ندارم. و هنگامی که - بنده - می‌گوید: لا إله إلا الله لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، - الله متعال - می‌فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آن من است. و چون - بنده - می‌گوید: لا إله إلا الله وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، - الله متعال - می‌فرماید: معبود راستینی جز من نیست؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیق من وجود ندارد». پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هرکس در بیماری‌اش این را بگوید و سپس بمیرد، طعمه‌ی آتش (دوزخ) نمی‌شود». یعنی: خواندن این دعا، یکی از اسباب محفوظ ماندن انسان از آتش دوزخ می‌باشد؛ لذا شایسته است که انسان، این را حفظ کند و در بیماری‌اش، آن را همواره بر زبان بیاورد تا به خواستِ الله متعال ختم به خیر شود.

۱۴۶- باب: مستحب بودن احوال پرسی بیمار از خانواده وی

۹۱۵- عن ابن عباس رضی الله عنهما أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ? قَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارئًا. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه به هنگام بیماری پیامبر ﷺ که به وفات ایشان انجامید، از خانه ی آن بزرگوار بیرون آمد؛ مردم گفتند: ای ابالحسن! حال رسول الله ﷺ چگونه است؟ - علی رضی الله عنه - پاسخ داد: الحمد لله خوب شده است.

شرح

مؤلف رحمته الله پس از ذکر مسایلی درباره ی آداب عیادت از بیمار، به موضوعی رسیدن از نزدیکان بیمار درباره ی حال وی پرداخته و یادآور شده که این کار، در سنت آمده است. چنان که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه به هنگام بیماری پیامبر ﷺ که به وفات ایشان انجامید، از خانه ی آن بزرگوار بیرون آمد؛ مردم گفتند: ای ابالحسن! حال رسول الله ﷺ چگونه است؟ - علی رضی الله عنه - پاسخ داد: الحمد لله خوب شده است.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه، داماد و پسرعموی رسول الله ﷺ و برترین فرد اهل بیت و چهارمین خلیفه ی این امت بود. زمانی که رسول الله ﷺ رهسپار غزوه ی «تبوک» شد، علی رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت تا به نیازهای خانواده ی ایشان، رسیدگی کند. علی رضی الله عنه دوست داشت که با پیامبر ﷺ به تبوک برود؛ رسول الله ﷺ که این موضوع را دریافت، به او فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»^(۲) یعنی: «آیا دوست نداری که برای من، به منزله ی هارون برای موسی باشی؟ البته پس از من، پیامبری نخواهد آمد». به عبارت دیگر: من، تو را به عنوان جانشین خود در میان خانواده ام می گمارم تا به کارهایشان، رسیدگی نمایی؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۴۴۷، ۶۲۶۶).

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۷۰۶، ۴۴۱۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۴ به نقل از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه.

همان‌طور که موسی علیه السلام وقتی به میقات پروردگارش رفت، برادرش هارون علیه السلام را به عنوان جانشین خود در میان قومش تعیین کرد و به او گفت:

﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۲]

تو در میان قوم من جانشینم باش و به اصلاح بپرداز و از راه و روش مفسدان و تبهاران پیروی مکن.

خلاصه این‌که علی علیه السلام در بیماری وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه‌ی ایشان بیرون آمد. گفتنی‌ست: پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان نه همسر داشت و نوبتشان را رعایت می‌کرد؛ البته سوده بنت زمعه رضی الله عنها نوبتش را به عایشه رضی الله عنها داده بود. آن‌گاه که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدید شد، پیاپی از همسرانش می‌پرسید: «فردا کجایم؟ فردا کجایم؟» همسرانش رضی الله عنهن دریافتند که دوست دارد در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها باشد؛ از این‌رو اجازه دادند که بیماری‌اش را در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها سپری کند. پیامبر صلی الله علیه و آله آخرین هفته‌ی زندگانی‌اش را در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها گذراند و همان‌جا وفات نمود. در یکی از این روزها علی رضی الله عنه از خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد؛ مردم از او پرسیدند: حال رسول‌الله صلی الله علیه و آله چگونه است؟ پاسخ داد: «خدا را شکر، حالش خوب است». لذا اگر امکان رفتن به نزد بیمار وجود نداشته باشد، باید از نزدیکان و خانواده‌ی وی، جویای حالش شویم؛ به‌ویژه امروزه که می‌توان با یک تماس تلفنی و بدون نیاز به اجازه گرفتن برای ورود به خانه، حال بیمار را پرسید؛ از این‌رو اگر امکان عیادت بیمار از نزدیک وجود ندارد، با یک تماس تلفنی حالش را پرسید؛ ان‌شاءالله که پاداشی برای شما ثبت خواهد شد.

۱۴۷- باب: آنچه که شخص در هنگام ناامیدی از زندگی می‌گوید

۹۱۶- عن عائشة رضی الله عنها قالت: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُسْتَبِدٌّ إِلَيَّ، يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که لحظاتی پیش از وفاتش - به من تکیه زده بود، شنیدم که می‌فرمود: «یا الله! مرا بیمارز و بر من رحم بفرما و مرا به رفیق اعلیٰ (= پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان) ملحق کن».

۹۱۷- وعنها قالت: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بِالْمَوْتِ، عِنْدَهُ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ، وَهُوَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ، ثُمَّ يَمْسَحُ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَسَكَرَاتِ الْمَوْتِ». [روایت ترمذی]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در آستانه‌ی مرگ دیدم که کاسه‌ای آب کنارش بود؛ وی، دستش را در کاسه فرو می‌برد و روی صورتش آب می‌مالید و می‌فرمود: «یا الله! مرا بر سختی‌ها و دشواری‌های مرگ یاری بفرما».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «آنچه که شخص در هنگام ناامیدی از زندگی می‌گوید».

کسی که در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد، از زندگی ناامید می‌شود؛ اما انسان پیش از آن، هرچقدر که بیمار باشد، از زندگی ناامید نمی‌گردد. چه بسیار انسان‌هایی که سخت بیمار گشته‌اند و خانواده‌هایشان، برای خاک‌سپاری آن‌ها آماده شده‌اند؛ اما الله متعال آنان را شفا داده است و سلامتی خود را باز یافته‌اند! و چه بسیار انسان‌هایی که در بیابان‌های خشک و بی‌آب، بدون این‌که آب و غذایی داشته باشند، تا آستانه‌ی مرگ پیش رفته‌اند؛ اما الله متعال نجاتشان داده است! همان‌گونه که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۴۵۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۴۴.

(۲) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۱۷۶؛ آل‌بانی، این حدیث را در مشکاة نیز به شماره‌ی ۱۵۶۴ ضعیف دانسته است.

است: «اللَّهُ أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَأْسِهِ بِأَرْضِ فَلَاحٍ، فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَأَيْسَ مِنْهَا، فَأَتَى شَجَرَةً فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، وَقَدْ أَيْسَ مِنْ رَأْسِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ هُوَ بِهَا قَائِمَةٌ عِنْدَهُ، فَاخَذَ بِخَطَامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأُ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ!». یعنی: «خداوند، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که در بیابانی، بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». این شخص، پیش از یافتن شترش، به‌کلی از زندگی ناامید می‌شود؛ اما حقیقتِ ناامیدی از زندگی، زمانی‌ست که انسان در احتضار و در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد و مطمئن می‌شود که امکان زنده ماندنش منتفی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَخَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾﴾

[الواقعة: ۸۳، ۸۷]

پس آن‌گاه که جان (شخصی) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد. و شما در آن هنگام نظاره‌گر (مرگ وی) هستید. و ما، از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید. پس اگر شما جزا نمی‌یابید، اگر راست می‌گویید، چرا جانش را باز نمی‌گردانید؟

آری؛ در آن هنگام اطرافیان انسان، شاهدِ مردن وی هستند و فرشتگان را نمی‌بینند. آیا کسی می‌تواند جانِ شخص را پس از آن‌که به گلوگاه می‌رسد، باز گرداند؟ هرگز. انسان در آن هنگام که انسان مرگ را می‌بیند، از زندگی ناامید می‌شود؛ اما چه بگوید؟ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «یا الله! مرا بیمارز و بر من رحم بفرما و مرا به رفیقِ اعلیٰ ملحق کن». پیامبر صلی الله علیه و آله که آمرزیده‌ی الاهی بود، در هنگام وفاتش، این دعا را بر زبان داشت و درخواستِ رحمت و آمرزش می‌کرد.

اما رفیقِ اعلیٰ چه کسانی هستند؟ آن‌ها، پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان هستند و چه رفیقان نیکی می‌باشند! پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام وفاتش چنین می‌فرمود و

ظرفِ آبی کنارش بود. سختی‌های مرگ برای پیامبر ﷺ از هر کسی شدیدتر بود؛ زیرا شدتِ بیماریِ پیامبر ﷺ همواره دو برابر سختیِ بیماری‌های دیگران بود. از این‌رو دشواری‌های مرگ نیز برای ایشان دوچندان بود تا به بالاترین درجات صبر و شکیبایی نایل گردد؛ چراکه باید دلیلی برای صبر و شکیبایی وجود داشته باشد و الله متعال برای پیامبرش ﷺ چنین اراده فرمود که بیماری و وفاتش، سخت و دشوار باشد تا به بالاترین درجاتِ صابران دست یابد.

پیامبر ﷺ دستش را در کاسه‌ی آب فرو می‌برد و روی صورتش آب می‌مالید و می‌فرمود: «یا الله! مرا بر سختی‌ها و دشواری‌های مرگ یاری بفرما»؛ یعنی: یاری‌ام کن تا در برابر این سختی‌ها، شکیبا باشم و هوشیاری خود را از دست ندهم و با گفتن شهادتین، دنیا را ترک کنم؛ زیرا شرایطِ سخت و دشواری‌ست و اگر متعال در آن شرایط به بنده‌اش کمک نکند و به او صبر ندهد، انسان در معرضِ خطر قرار دارد؛ از این‌رو پیامبر ﷺ در آن هنگام می‌فرمود: «یا الله! مرا بر سختی‌ها و دشواری‌های مرگ یاری بفرما». و در روایتِ دیگری آمده است که می‌فرمود: «لا إله إلا الله؛ مرگ، سختی‌های شدیدی دارد». و راست می‌فرمود؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]

و سختی مرگ، به‌راستی (و با آشکار شدن حقایق اخروی) فرا می‌رسد (و گفته می‌شود: ای انسان!) این، همان چیزی است که از آن می‌گریختی.

از الله متعال می‌خواهم که همه‌ی ما را بر سختی‌های مرگ یاری کند و خاتمه‌ی ما را نیکو بگرداند و مرگِ ما را بر ایمان و توحید قرار دهد و ما را در حالی بمیراند که از ما راضی‌ست؛ به‌یقین او بر هر چیزی تواناست.

۱۴۸- باب: مستحب بودن سفارش به خانواده و خدمت‌کنندگان بیمار، به این‌که رفتار نیکی با او داشته باشند و در برابر سختی‌های ناشی از بیماری‌اش شکیبایی ورزند؛ و نیز توصیه به نیکی کردن به کسی که مرگش به سبب مجازات شرعی یا قصاص و امثال آن نزدیک شده است

۹۱۸- عن عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رضي الله عنه: أَنَّ أُمَّرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ أَتَتْ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَهِيَ حُبْلَى مِنَ الرَّزَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصَبْتُ حَدًّا فَأَقِمْهُ عَلَيَّ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَلَيْهَا، فَقَالَ: «أَحْسِنُ إِلَيْهَا، فَإِذَا وَضَعْتَ فَاتِنِي بِهَا» فَفَعَلَ، فَأَمَرَ بِهَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَشَدَّتْ عَلَيْهَا ثِيَابُهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَرَجَمَتْ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عمران بن حصین رضي الله عنه می‌گوید: زنی از قبیله‌ی "جُهینه" که از بابت زنا حامله بود، نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مرتکب عملی شده‌ام که سزاوار حد (=مجازات شرعی) گشته‌ام؛ آن‌را بر من اجرا کن. رسول‌الله صلى الله عليه وآله سرپرست او را فرا خواند و فرمود: «به او نیکی کن و چون وضع حمل کرد، او را نزد من بیاور». سرپرستش همین کار را کرد. آن‌گاه به فرمان پیامبر صلى الله عليه وآله - که دستور رجم او را داد- لباس‌هایش محکم بر او بسته شد و سپس به فرمان پیامبر صلى الله عليه وآله سنگسار گردید و پیامبر صلى الله عليه وآله بر او نماز خواند.

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله بابی پیرامون توصیه به خانواده‌ی بیمار برای نیکی کردن به وی و تحمل او گشوده است؛ یعنی شایسته است که انسان به بیمار نیکی کند و او را تحمل نماید و در برابر سخنان تند یا زخم‌زبان‌ش که از عوارض بیماری‌ست، شکیبایی و خویش‌تن‌دار باشد؛ زیرا بیمار، رنجور و ضعیف می‌شود و از خود و دنیا به‌تنگ می‌آید و گاه سخنان تند و زنده‌ای می‌گوید. از این‌رو انسان باید در برابر این سختی‌ها، شکیبایی ورزد و امیدوار باشد که الله عز وجل به او در برابر نیکی به بیمار، پاداش دهد؛ نیکی کردن به زیردستی که نزدیک بودن مرگش محرز است یا در آستانه‌ی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۹۶.

مجازاتِ اعدام می‌باشد، حایز اهمیت است؛ همان گونه که در حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه آمده است: «زنی از قبیله‌ی "جُهینیه" که از بابت زنا حامله بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! مرتکب عملی شده‌ام که سزاوار حد (=مجازات شرعی) گشته‌ام؛ آن را بر من اجرا کن». آن زن، متأهل بود؛ لذا رسول الله صلی الله علیه و آله سرپرست او را فرا خواند و فرمود: «به او نیکی کن و چون وضع حمل کرد، او را نزد من بیاور». پس از این که آن زن وضع حمل کرد، سرپرستش او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن زن دستور داد که تا زمان از شیر گرفتن فرزندش صبر کند و چون فرزندش را از شیر گرفت، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا حدّ شرعی را بر او اجرا کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از اجرای حکم، دستور داد که لباسش را محکم بر او بپיچند تا هنگام اجرای حکم، برهنه نشود و عورتش نمایان نگردد. سپس به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله سنگسار شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند.

این نشان می‌دهد که باید خانواده و سرپرستانِ شخصی را که در آستانه‌ی مرگ است، به خوش رفتاری با او و رفتار مناسب با وی سفارش کنیم؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را کرد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که در اعتراف به زنا، شرط نیست که شخص، چهار بار اقرار کند؛ اگر کسی که دارای سلامت روانی است، به زنا اقرار کند، اعترافش معتبر است و حدّ شرعی بر او اجرا می‌شود. این حدیث هم چنین نشان می‌دهد که اجرای حد بر مُجرم نباید به آسیب رسیدن به کسی دیگر بینجامد؛ زیرا اگر آن زن بلافاصله پس از اقرارش سنگسار می‌شد، کودک بی گناهی که در شکم داشت نیز می‌مُرد؛ از این رو رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد که آن زن تا وضع حملش صبر کند و پس از این که بچه‌اش را از شیر گرفت، حد شرعی بر او اجرا شد. نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که هنگام سنگسار زن، گودالی حفر نمی‌کنند؛ بلکه لباسش را محکم بر او می‌پيچند و با سنگ‌های نه خیلی بزرگ و نه خیلی کوچک، او را رجم می‌کنند تا بمیرد. و چون در ارتکاب این گناه، همه‌ی بدن لذت برده است، حکم به گونه‌ای اجرا می‌گردد که همه‌ی بدن دردِ مجازات را بچشد؛ و این، از حکمتِ الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.

حدیث عمران رضی الله عنه بیان‌گر این است که اجرای حدود و مجازات‌های شرعی، شخص مجرم را از گناهش پاک می‌گرداند؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم، پس از اجرای حکم آن زن بر او نماز خواندند.

۱۴۹- باب: جایز بودن این‌که بیمار بگوید: «من بیمارم» یا «سخت بیمارم» یا «تب دارم» یا «وای سرم!» و امثال آن؛ و اگر گفتن چنین سخنانی از روی خشم و بی‌قراری یا ناشکیبایی نباشد، کراهت ندارد

۹۱۹- عن ابن مسعود رضی الله عنه قال: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسَسْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعَكَأً شَدِيداً، فَقَالَ: «أَجَلٌ، إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ رفتم؛ در حالی که آن بزگوار تب داشت؛ به ایشان دست زدم و عرض کردم: شما تب شدیدی دارید. فرمود: «آری؛ من به اندازه‌ی دو نفر از شما تب می‌کنم». ^(۲)

۹۲۰- وَعَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: «جَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَوِّدُنِي مِنْ وَجَعِ اشْتَدَّ بِي. فَقُلْتُ: قَدْ بَلَغَ بِي مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَتِي...». وَذَكَرَ الْحَدِيثَ. [متفقٌ عليه] ^(۳)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: «رسول الله ﷺ به خاطر بیماری شدیدی که داشتم، به عیادتم آمد. عرض کردم: همین‌طور که می‌بینید، به شدت بیمارم؛ من، ثروت زیادی دارم و جز تنها دخترم، وارث دیگری ندارم». و سپس حدیث را تا پایان آن ذکر کرد.

۹۲۱- وعن القاسم بن محمد قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رضی الله عنها: «وَأَرَأَسَاهُ! فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا، وَأَرَأَسَاهُ!» وَذَكَرَ الْحَدِيثَ. [روایت بخاری] ^(۴)

ترجمه: قاسم بن محمد می‌گوید: عایشه رضی الله عنها گفت: «وای سرم!» پیامبر ﷺ فرمود: «من هم (سر درد دارم)؛ وای سرم!» آن‌گاه راوی، بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۶۴۸، ۵۶۶۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۱.

(۲) یعنی: شدت بیماری‌ام، دو برابر شدت بیماری هر یک از شماست.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۸. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۷ ذکر شد.]

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۶۶۱؛ و روایت مسلم، به شماره‌ی: ۲۳۸۷.

شرح

حافظ نووی رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» درباره‌ی مسایل مربوط به بیمار می‌گوید: جایز است که مریض از بیماری و شدتِ دردش سخن بگوید؛ به شرطی که این امر به قصدِ خبر دادن باشد؛ نه از روی بی‌قراری یا نارضایتی از قضا و قدر الاهی. وی، سپس به حدیث ابن مسعود و حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث عایشه رضی الله عنها استدلال کرده است که همگی نشان می‌دهد: ایرادی ندارد که بیمار بگوید: «سخت بیمارم» یا «تب دارم» یا «وای سرم!» و امثال آن. در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت؛ در حالی که آن بزگوار تب داشت؛ دستش را روی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و عرض کرد: شما تب شدیدی دارید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ من به اندازه‌ی دو نفر از شما تب می‌کنم». یعنی: شدتِ بیماری‌اش، دو برابر شدتِ بیماریِ دیگران بود تا بدین‌سان به بالاترین درجات صبر و شکیبایی، نایل گردد؛ زیرا انواع صبر و شکیبایی در بالاترین سطحش در پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت: بر انجام دستوره‌ای الهی پایدار بود؛ در برابر معاصی خویشتن‌داری می‌کرد و شکیبایی می‌ورزید و در برابر مصیبت‌ها و قضا و قدر الهی، صبور و شکیبا بود و آن‌گاه که در مسیر دعوت و رساندن پیام الهی اذیت و آزار می‌دید، صبر و استقامت می‌کرد؛ حتی در وسط مسجد الحرام اذیت و آزار می‌دید، اما به امید پاداش الهی تحمل می‌فرمود. هم‌چنین برای فرا خواندن اهالی طائف به سوی الله صلی الله علیه و آله رهسپار این شهر شد؛ ولی آن‌ها او را به‌ریشخند گرفتند و آن‌قدر به او سنگ زدند که آزرده و زخمی به روی خود رفت و تا "قرن الثعالب" به خود نیامد. آن‌جا فرشته‌ی کوه‌ها نزدش آمد تا از او اجازه بگیرد و دو کوه دو طرف را بر سر ایشان فرود آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا؛ إِيَّيَّ أُسْتَأْنِي بِهِمْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»^(۱). یعنی: «خیر؛ بلکه من به این‌ها مهلت می‌دهم؛ امید است که الله از نسل این‌ها کسانی پدید آورد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند».

(۱) این، ترکیبی از دو حدیث است که شارح رحمته در قالب یک روایت آورده است: «أَسْتَأْنِي بِهِمْ»، روایت احمد در مسندش (۲۵۸/۱) و نسائی در الکبری (۳۸۰/۶) به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما می‌باشد و بخش دوم، روایت بخاری، ش: ۳۲۳۱ و مسلم، ش: ۱۷۹۵ به نقل از عایشه رضی الله عنها است.

این، نمونه‌ای از شکیبایی پیامبر ﷺ است؛ آن بزرگوار در انجام فرمان‌های الهی پایداری می‌ورزید و در برابر نافرمانی از او خویشتن‌داری می‌کرد؛ چراکه به‌عنوان ترساترین و پارساترین مردم، در برابر خواسته‌های الله ﷻ تسلیم محض بود. چه بسیار که به‌خاطر جهاد در راه الله و امثال آن اذیت شد و چه بیماری‌ها و سختی‌هایی که متحمل گردید؛ اما همواره شکیبایی ورزید و به پاداش الهی امیدوار بود تا بدین‌سان به درجه‌ی صابران برسد؛ لذا در زمینه‌ی صبر و شکیبایی، الگوی ماست. بر انسان واجب است که مانند رسول الله ﷺ در برابر مصیبت‌های دردناک شکیبا باشد و امیدش به الله و پاداش الهی را از دست ندهد و بداند که هر مصیبتی که به او برسد، کفاره‌ی گناهان اوست؛ حتی خاری که به پایش فرو می‌رود. اگر بنده‌ای به پاداشی که نزد خداست، امیدوار باشد و با صبر و شکیبایی، آهنگ رسیدن به این درجات را نماید، به‌قطع از این فضیلت بزرگ برخوردار می‌شود. لذا انسان به سبب شکیبایی در برابر سختی‌ها، به دو فضیلت بزرگ دست می‌یابد:

۱- به رتبه و جایگاه صابرائی نایل می‌گردد که در برابر قضا و قدر الهی، تسلیم و شکیبا هستند.

۲- ضمن این‌که به سبب امید به اجر و ثواب الهی، پاداش می‌گیرد، ترفیع درجه نیز می‌یابد.

و اما حدیث سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه؛ مؤلف رضی الله عنه روایت سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه را آورده است که در مکه - در حج وداع- به شدت بیمار شده بود و پیامبر ﷺ به عیادتش رفت. سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه از مهاجرانی‌ست که مکه را به‌خاطر الله ﷻ ترک گفتند و به مدینه هجرت کردند. مهاجران، مُردن در مکانی را که از آن هجرت کرده بودند، ناخوشایند می‌دانستند و سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه نیز در آن بیماری، از همین بابت نگران بود؛ زیرا او، مکه را به‌خاطر الله ترک گفته بود و دوست نداشت که مرگش در مکه باشد. عیادت از بیماران، عادت رسول الله ﷺ بود؛ لذا مطابق عادتش و به‌خاطر اخلاق و منش نیکی که داشت، به عیادت یاران بیمارش می‌رفت. سعد رضی الله عنه به شدت بیمار بود و پیامبر ﷺ از او عیادت فرمود. سعد رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول خدا! همین‌طور که می‌بینید، به شدت بیمارم؛ من، ثروت زیادی دارم و جز تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می‌توانم دوسوم ثروتم را صدقه دهم؟» رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». گفت:

«نصف ثروت‌م را چطور؟» فرمود: «خیر». گفت: «آیا یک‌سوم آن را بدهم؟» فرمود: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ إِنَّكَ إِذَا تَذَرْتَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ». یعنی: «یک‌سومش را صدقه بده؛ گرچه این هم زیاد است. اگر وارثان را پس از خود، بی‌نیاز ترک‌گویی، بهتر است از این‌که آن‌ها را فقیر و نیازمند رها کنی تا دست‌گدایی پیش این و آن دراز کنند».

این فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ نشان می‌دهد که اگر انسان کم‌تر از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد، بهتر و افضل می‌باشد. از این‌رو دانشمند این امت، یعنی ابن‌عباس رضی الله عنهما که رسول‌الله ﷺ برایش دعا کرد که الله متعال به او دانش و بینش دینی عنایت کند، گفته است: «ای کاش مردم به جای یک‌سوم اموالش، یک‌چهارم را صدقه دهند».^(۱) چراکه رسول‌الله ﷺ فرموده است: «یک‌سوم؛ گرچه این هم زیاد است». البته صدقه دادن یک‌پنجم اموال از صدقه دادن یک‌چهارم آن، برتر می‌باشد؛ زیرا فقیه‌ترین فرد این امت، یعنی خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ، ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «همان چیزی را می‌پسندم که الله برای خود پسندیده است». یعنی یک‌پنجم (خمس)؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾

و بدانید که یک‌پنجم غنایم (جنگی) که به‌دست می‌آورید، از آن الله و پیامبر، و ... است.

از این‌رو ابوبکر رضی الله عنه یک‌پنجم اموالش را صدقه داد. فقها رحمهم الله گفته‌اند: «بهتر و افضل، آنست که به‌پیروی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به یک‌پنجم اموال وصیت شود». با این حال، گاه مشاهده می‌شود که برخی از کسانی که به یک‌سوم اموالش وصیت می‌نمایند، در وصیتشان اولویت را رعایت نمی‌کنند و به جای وصیت به هزینه کردن در کارهای مهم‌تر و برتر، به هزینه کردن در مواردی وصیت می‌کنند که دارای اهمیت و فضیلت کم‌تری است. برخی از وصیت‌کنندگان، در وصیت کردن ناحقی می‌کنند؛ مثلاً بخشی از اموالش را به پسران خود می‌بخشند و چیزی به دختران خود نمی‌دهند! و گاه دیده می‌شود که وصیت برخی از وصیت‌کنندگان، به‌گونه‌ای است که زمینه‌ساز اختلاف و نزاع در میان افرادی می‌گردد که برای آن‌ها وصیت کرده‌اند؛ یعنی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۹.

وصیت به گونه‌ای است که همین‌ها در آینده با هم درگیر می‌شوند. لذا چه خوبست که مردم برای کارهای عام‌المنفعه مانند ساختن مدارس و مساجد یا چاپ و نشر کتاب‌های سودمند و امثال آن وصیت کنند تا هم فواید این کار، در جریان باشد و هم از اجر و ثواب صدقه‌ی جاری برخوردار شوند و وارثان یا کسانی که برایشان وصیت شده است نیز با یک‌دیگر اختلاف نکنند.

بر اهل علم و کسانی که وصیت‌نامه‌ها را می‌نویسند، واجب است که دانش و بینش دینی داشته باشند و مردم را به آنچه که بهتر و برتر است، رهنمون شوند؛ زیرا شخصی که در زمینه‌ی وصیت کردن از این‌ها مشاوره می‌خواهد یا از ایشان درخواست می‌کند که وصیتش را بنویسند، در حقیقت آن‌ها را امین خود قرار داده و این، اشتباه است که نویسنده‌ی وصیت‌نامه فقط به راضی کردن مردم بیندیشد. لذا مردم را به آنچه که برای دین و دنیایشان سودمندتر است، رهنمون شوید؛ گرچه بر خلاف رسوم و عادت‌هایشان باشد. لذا بر شما واجب است که کسی را که به قصد و اراده‌ی خیر نزدتان آمده است، به انجام کاری راهنمایی کنید که پس از مرگ وی در قبرش به دردش بخورد و برایش مفید باشد.

و اما حدیث سوم از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌باشد؛ باری عایشه رضی الله عنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سردرد نالید و عرض کرد: «وای سرم!» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من هم (سردرد دارم)؛ وای سرم!» در این روایت، رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هم ناله و خبر دادن ام‌المؤمنین رضی الله عنها از سردرد را تأیید کرد و هم از سردرد خویش خبر داد؛ یعنی در این حدیث، تأیید و خبر با هم وجود دارد. لذا در می‌یابیم که گفتن عبارت‌هایی چون: «وای سرم» یا «وای شکمم» و امثال آن ایرادی ندارد؛ البته به شرطی که بیمار با گفتن چنین عبارت‌هایی بخواهد از بیماری و دردی خبر دهد که الله برایش مقدر فرموده است؛ نه این که هدفش شکایت از خالق به مخلوق باشد. لذا اگر هدفش خبر دادن از بیماری - به‌ویژه در نزد پزشک یا شخص معالج - باشد و این کار را از روی خشم و اعتراض بر قضا و قدر الهی انجام ندهد، هیچ کراهتی در آن نیست. الله متعال همه‌ی ما را از انواع بیماری‌ها مصون بدارد و سلامتی ما را نیرویی در انجام طاعت و بندگی خویش قرار دهد؛ به‌یقین او بر هر چیزی تواناست.

۱۵۰- باب: تلقین «لا اله الا الله» به محتضر

۹۲۲- عن معاذ رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ آخِرَ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ». [روایت ابوداود و حاکم؛ حاکم گفته است: حدیثی صحیح الإسناد می باشد.]^(۱)
ترجمه: معاذ رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می شود».

نووی رحمته الله بابی درباره‌ی تلقین لا اله الا الله به محتضر گشوده است. محتضر، کسی است که در آستانه‌ی مرگ است و فرشتگان برای گرفتن جانش آمده‌اند؛ الله متعال فرشتگانی را بر انسان گماشته است که از او در زندگی و پس از مرگش محافظت می کنند. همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿لَهُوَ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ وَمِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱]

انسان فرشتگان نگهبانی دارد که پیاپی او را به امر الله از پشت سر حفاظت می کنند.

و می فرماید:

﴿وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا

يُفْقَرُونَ ﴿٦١﴾ [الأنعام: ۶۱]

و برای شما فرشتگان نگهبان را می فرستد و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می گیرند و کوتاهی نمی کنند.

وقتی مرگ انسان فرا می رسد، فرشتگانی پایین می آیند تا روح او را از فرشته‌ی مرگ بگیرند؛ زیرا فرشته‌ی مرگ، مأمور قبض روح یا گرفتن جانها و بیرون کشیدن آن از پیکر انسانهاست. اگر آن شخص جزو مؤمنان باشد، فرشتگان با خود حنوط و کفن بهستی دارند و اگر آن شخص از کافران باشد، فرشتگان عذاب با خود کفن و حنوطی از دوزخ می آورند. وقتی انسان در آستانه‌ی مرگ قرار می گیرد و درمی یابیم که در حال جان دادن است، «لا اله الا الله» را به او تلقین می کنیم؛ همان گونه که

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۴۷۹.

پیامبر ﷺ فرموده است: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^(۱) یعنی: «به مردگان خود لا إله إلا الله را تلقین کنید». به عبارت دیگر به کسی که در حال مرگ است، لا إله إلا الله را تلقین نمایید. علما گفته‌اند: «تلقین کلمه باید به نرمی و با آرامی باشد؛ به محتضر نگوید: بگو: لا إله إلا الله. زیرا چه بسا محتضر در آن حال سینه‌اش تنگ شده و دنیا بر او تنگ گردیده باشد و وقتی به او گفته شود که «بگو: لا إله إلا الله»، بگوید: «نه». زیرا ما از حالش خبر نداریم و تنها زمانی نفس تنگی و شرایط سختی که در آن به سر می‌برد، برای ما قابل تصور است که خودمان در چنان شرایطی قرار بگیریم. الله متعال به ما در هنگام مردن شرح صدر عنایت کند و سینه‌هایمان را بگشاید. لذا نزد محتضر با صدای واضح «لا إله إلا الله» را تکرار کنید تا محتضر صدای شما را بشنود و دریابد که این کلمه را به او تلقین می‌کنید و بدین ترتیب او نیز «لا إله إلا الله» بگوید؛ و همان‌گونه که در حدیث معاذ ﷺ آمده، رسول الله ﷺ فرموده است: «هرکس آخرین سخنش لا إله إلا الله باشد، وارد بهشت می‌شود».

علما گفته‌اند: آن‌گاه که محتضر «لا إله إلا الله» می‌گوید، تلقین‌کننده سکوت کند و چیزی نگوید و وقتی محتضر سخنان دیگری گفت؛ مثلاً «به من آب دهید»، تلقین‌کننده، تلقین کلمه را از سرگیرد. اگر کسی که بر بالین مرگش حاضر می‌شوید، کافر یا مرتد است، می‌توانید با صیغه‌ی امر به او بگویید: «بگو: لا إله إلا الله». اگر الله بر او منت نهاد و آن شخص کلمه‌ی توحید را گفت، خوشا به سعادتش؛ و اگر کلمه‌ی توحید را نگفت، کافر است. از این رو وقتی ابوطالب در حال مرگ بود، پیامبر ﷺ کلمه‌ی توحید را به او تلقین کرد و از خواست که این کلمه را بگوید. ابوطالب، عموی پیامبر ﷺ بود؛ آن‌دسته از عموهای پیامبر ﷺ که دوران رسالت را دریافتند، چهار نفر بودند: دو تن از این‌ها، یعنی حمزه و عباس ﷺ مسلمان شدند. البته حمزه ﷺ از عباس ﷺ برتر است. و دو نفر دیگر، یعنی ابوطالب و ابولهب مسلمان نشدند و بر کفر مردند؛ ناگفته نماند که ابولهب، از سرسخت‌ترین کافرانی بود که اذیت و آزار فراوانی به پیامبر ﷺ رسانید؛ بر خلاف ابوطالب - پدر علی ﷺ - که هر چند بر کفر از دنیا رفت،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱۶ به نقل از ابوسعید خدری ﷺ؛ و نیز روایت مسلم، ش: ۹۱۷ به نقل از

اما از پیامبر ﷺ حمایت می‌کرد. الله متعال در نکوهش ابولهب سوره‌ای کامل فرو فرستاد که مسلمانان در نمازهای فرض و نافله‌ی خویش آن را می‌خوانند:

﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱ مَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝۲ سَيَصْلَىٰ نَارًا ۝۳ ذَاتَ لَهَبٍ ۝۴ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝۵ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝۶ ﴾

[المسد: ۱، ۵]

زبان کار و شکسته باد دو دست ابولهب و خودش نابود باد. مالش و آنچه به‌دست آورد، سودی به حالش نبخشید. به‌زودی وارد آتش شعله‌وری خواهد شد. و نیز همسرش (که در دشمنی با پیامبر، آتش‌بیار معرکه بود؛ آری، همان) زن هیزم‌کش را می‌گویم. در گردنش ریسمانی از لیف خرماست (و در دوزخ زنجیری آتشین بر گردن دارد).

اما ابوطالب به‌رغم کفرش، دوست‌دار و پشتیبان پیامبر ﷺ بود؛ ولی هنگام وفاتش پیامبر ﷺ بر بالین او حاضر شد و دو تن از مردان قریش نیز نزد وی بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «يَا عَمَّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». ^(۱) یعنی: «ای عمو! یک کلمه بگو: لا اله الا الله تا با آن در نزد الله بر ایمان تو گواهی دهیم». اما آن دو مرد که هم‌نشینان بدی بودند، ^(۲) به ابوطالب گفتند: «آیا می‌خواهی از دین عبدالمطلب برگردی؟» و چون این سخن را گفتند، سرکشی و تکبر، وی را به گناه و عدم پذیرش کلمه‌ی توحید وادشت و اظهار کرد که هم‌چنان بر دین عبدالمطلب است. و بدین‌سان آخرین سخنش، کلمه‌ی شرک بود؛ - پناه بر الله - و سپس مُرد. پیامبر ﷺ فرموده است که برای عموی خویش، شفاعت کرده است؛ از این‌رو ابوطالب در بالاترین قسمت دوزخ به‌سر می‌برد؛ یعنی در عمق کم آن. اما دو کفش آتشین در پاهای اوست که مغز سرش از آن، به جوش می‌آید. ^(۳) پناه بر الله! کفش‌های آتشینی که در پای اوست، بالاترین قسمت بدنش را به جوش می‌آورند، پس، سایر اندامش چه وضعیتی دارند؟! پیامبر ﷺ فرموده است: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِّن نَّارٍ، وَلَوْلَا أَنَّا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِّن

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۸۸۴، ۴۷۷۲، ۶۶۸۱) به‌نقل از مسیب بن حزن رضی الله عنه.

(۲) آن دو هم‌نشین، ابو جهل و عبدالله بن ابی‌امیه بودند. (مترجم).

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۸۸۵، ۶۵۶۴) و مسلم، ش: ۲۱۰ به‌نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

الثَّارِ»^(۱) یعنی: «او، در عمقِ کم جهنم به سر می‌برد و اگر من نبودم، در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت». به عبارت دیگر، اگر بدان سبب که از من پشتیبانی کرده بود، برایش شفاعت نمی‌کردم، وضعیت بدتری داشت و در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت.

شاهد موضوع از این ماجرا، این است که پیامبر ﷺ به عمویش فرمود: «ای عمو! بگو: لا اله الا الله». و فقط به گفتن این کلمه در نزد وی و یادآوری‌اش به او بسنده نکرد؛ بلکه با صیغه‌ی امر از او خواست که این کلمه را بگوید. بهترین هدیه‌ای که با تمام دنیا برابری می‌کند و انسان در لحظه‌ی مرگ برادرش به او می‌دهد، این است که گفتنِ لا إله إلا الله را به او تلقین نماید؛ لذا اگر بر بالین کسی که در حال مرگ است، حاضر شدید، به تلقین این کلمه به وی اهمیت دهید و با اشتیاق فراوان، کلمه‌ی توحید را به او تلقین کنید تا بدین‌سان به رهنمود رسول الله ﷺ عمل نموده و به محتضر نیز نیکی کرده باشید؛ در نتیجه امید است که الله متعال در لحظه‌ی مرگتان توفیق گفتن این کلمه را به شما عنایت کند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَحِيهِ»^(۲) یعنی: «الله، بنده‌اش را یاری می‌کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد». الله ﷻ خاتمه‌ی همه‌ی ما را با شهادتین بگرداند.

۹۲۳- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». [روایت مسلم].^(۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به مردگان خود- یعنی به کسانی که در حال مرگ هستند- لا إله إلا الله را تلقین کنید».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۸۸۳، ۶۲۰۸) و مسلم، ش: ۲۰۹ به نقل از عباس بن عبدالمطلب رضي الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۶۹۹ به نقل از ابوهریره رضي الله عنه.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۱۶.

۱۵۱- باب: آن چه به هنگام بر هم نهادن چشمانِ مُرده باید گفت

۹۲۴- عن أم سلمة رضی اللہ عنہا قالت: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَلَمَةَ وَقَدْ شَقَّ بَصَرُهُ، فَأَعْمَصَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قُبِضَ، تَبِعَهُ الْبَصَرُ»؛ فَصَحَّ نَاسٌ مِنْ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «لَا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَوْمُنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَبِي سَلَمَةَ، وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْعَابِرِينَ، وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ام سلمه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله ﷺ نزد ابوسلمه رضی اللہ عنہ آمد که - مُرده و - و چشمان وی باز مانده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی روح از تن جدا می شود، چشم آن را دنبال می کند». برخی از افراد خانواده ی ابوسلمه رضی اللہ عنہ آه و واویلا سر دادند (و آرزوی مرگ کردند). آن گاه پیامبر ﷺ «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می گویند». سپس افزود: «یا الله! گناهان ابوسلمه را بپارز و درجه اش را در میان بندگان هدایت یافته ات در بهشت، بلند بگردان و خود حامی بازماندگانش باش و ما و او را بیمارز ای پروردگار جهانیان! و قبرش را فراخ و نورانی بگردان».

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ در کتابش «ریاض الصالحین» می گوید: «آن چه به هنگام بر هم نهادن چشمانِ مُرده باید گفت». وقتی روح انسان از بدنش جدا می شود، معمولاً چشمانش باز می ماند؛ زیرا انسان در آن هنگام روحش را می بیند که چگونه از پیکرش بیرون می آید. البته روح، جسم لطیفی است که مردم آن را نمی بینند و فقط مُرده و فرشتگانِ مرگ آن را مشاهده می کنند.

پیامبر ﷺ مطابق عادتش که از بیماران عیادت می کرد، به عیادت ابوسلمه رضی اللہ عنہ رفت؛ وقتی بر بالینش حاضر شد، دید که چشمان وی باز مانده است. لذا دریافت که ابوسلمه رضی اللہ عنہ مُرده است. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ». یعنی: «وقتی روح از تن جدا می شود، چشم آن را دنبال می کند». برخی از افراد خانواده ی ابوسلمه رضی اللہ عنہ همین که این سخن پیامبر ﷺ را شنیدند، دریافتند که ابوسلمه رضی اللہ عنہ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۲۰.

وفات کرده است؛ لذا آه و واویلا سر دادند و حتی آرزوی مرگ کردند. همان طور که عادت برخی از مردم است؛ چنان که عادت دوران جاهلیت بود. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَدْعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُؤْمِنُونَ عَلَيَّ مَا تَقُولُونَ». یعنی: «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می گویند». شایسته است که انسان در چنین شرایطی برای خویش دعای نیک کند و مطابق رهنمود پیامبر ﷺ این دعا را بگوید: «اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا»^(۱) یعنی: «یا الله! در این مصیبت، به من اجر و پاداش عنایت کن و به من بهتر از آن را عوض بده». ام سلمه رضی الله عنها که این دعا را از پیامبر ﷺ یاد گرفته بود، هنگام وفات شوهرش، ابوسلمه رضی الله عنه که او را بسیار دوست داشت، این دعا را بر زبان آورد؛ اما با خود می گفت: «چه کسی برایم از ابوسلمه رضی الله عنها بهتر خواهد بود؟» البته او به فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باور داشت. لذا همین که عده‌اش پایان یافت، پیامبر ﷺ از او خواستگاری کرد و بی شک پیامبر ﷺ برای ام سلمه رضی الله عنها از ابوسلمه رضی الله عنها بهتر بود.

به اصلِ موضوع برمی گردیم: پیامبر ﷺ دستانش را روی پلک‌های ابوسلمه رضی الله عنها کشید تا چشمانش بسته شود. و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقْبِهِ فِي الْعَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». پنج دعای نیک برای ابوسلمه رضی الله عنها که با همه‌ی دنیا برابری می کند:

- ۱- «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز».
- ۲- «درجه‌اش را در میان بندگان هدایت یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان».
- ۳- «خود حامی بازماندگانش باش».
- ۴- «قبرش را فراخ بگردان».
- ۵- «قبرش را نورانی بفرما».

اینک می دانیم که الله متعال، دعای پیامبر ﷺ را در حق ابوسلمه رضی الله عنها پذیرفت و به پذیرفته شدن همه‌ی این دعا امیدواریم. آن بخش دعا که پذیرفته شدن آن برای ما نمایان شده، این است که پیامبر ﷺ درباره‌ی ابوسلمه رضی الله عنها دعا کرد و فرمود: «وَاخْلُفْهُ فِي عَقْبِهِ فِي الْعَابِرِينَ». یعنی: «...یا الله! خود حامی فرزندانش باش». و همین طور هم شد؛

(۱) مسلم، ش: ۹۱۸ به نقل از ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها.

زیرا الله متعال، بهترین شخص، یعنی رسول الله ﷺ را جای‌گزین پدرشان کرد و پیامبر ﷺ با ام سلمه ؓ ازدواج نمود؛ بدین‌سان فرزندان ابوسلمه ؓ در دامن پیامبر ﷺ پرورش یافتند. لذا امیدواریم که الله متعال چهار دعای دیگر پیامبرش ﷺ را درباره‌ی این مرد نیکوکار پذیرفته باشد.

از این حدیث چند نکته برداشت می‌شود:

۱- شایسته است که انسان در شرایطی که به مصیبتی دچار می‌شود، برای خود جز دعای نیک نکند.

۲- کسی که بر بالین محتضر حاضر می‌شود، باید پس از مُردن آن‌شخص تا زمانی که بدنش گرم است، دستان خود را روی پلک‌های وی بکشد؛ زیرا اگر بدن میّت سرد شود و چشمانش باز باشد، نمی‌توان چشمانش را بست. علما گفته‌اند: باید تا زمانی که بدن مُرده گرم است، مفاصل بدنش را چند بار حرکت دهند تا نرم گردد و هنگام غسل دادن و کفن کردن وی، مشکلی پیش نیاید.

۳- روح، جسم یا ماده‌ی لطیفی‌ست که محتضر و نیز برای فرشتگان، قابل دیدن است؛ البته مانند پیکرها یا کالبدهای ما، سبب و سخت نیست؛ بلکه جسم لطیف و نرمی‌ست که همانند خون در پیکر انسان، جریان می‌یابد و از ماده‌ای غیر از خاک آفریده شده که تنها الله از آن آگاه است؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (۸۵)

[الإسراء: ۸۵]

و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند؛ بگو: (آگاهی از روح) ویژه‌ی پروردگار من است و تنها از دانش اندکی برخوردار شده‌اید.

۴- شایسته است: کسی که بر بر بالین میّت حاضر می‌شود و چشمانش را بر هم می‌نهد، با همان الفاظی که رسول الله ﷺ برای ابوسلمه ؓ دعا کرد، برای میّت دعا نماید و اگر این دعا را یاد نداشت، هر دعایی که بَلَد بود، بخواند.

۵- فرشتگان در چنین شرایطی بر دعای اطرافیان و بازماندگان مُرده، آمین می‌گویند؛ لذا شایسته است که خانواده‌ی میت، دعای نیک کنند؛ نه این‌که آه و واویلا سر دهند یا آروزی مرگ کنند!

۱۵۲- باب: آنچه نزد جنازه گفته می‌شود و آنچه وابستگان مُرده می‌گویند

۹۲۵- عن أم سلمة رضی اللہ عنہا قالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا حَضَرْتُمُ الْمَرِيضَ أَوْ الْمَيِّتَ، فَقُولُوا خَيْرًا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ»؛ قالت: فَلَمَّا مَاتَ أَبُو سَلَمَةَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سَلَمَةَ قَدْ مَاتَ؛ قَالَ: «قُولِي: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ، وَأَعْقِبْنِي مِنْهُ عُقْبَى حَسَنَةً». فقلتُ، فَأَعْقَبَنِي اللَّهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لِي مِنْهُ: مُحَمَّدًا ﷺ. [روایت مسلم با شک در این که فرمود: «إِذَا حَضَرْتُمُ الْمَرِيضَ» یا «إِذَا حَضَرْتُمُ الْمَيِّتَ»؛ اما ابوداود و دیگران، بدون شک در الفاظ، با لفظ «المیت» روایت کرده‌اند.]^(۱)

ترجمه: ام‌سلمه رضی اللہ عنہا می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «وقتی بر بالین بیمار - یا مُرده- حاضر شدید، سخنان و دعاهاى نیک بگوئید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما آمین می‌گویند». ام‌سلمه رضی اللہ عنہا می‌گوید: هنگامی که ابوسلمه رضی اللہ عنہ درگذشت، نزد پیامبر ﷺ آمدم و عرض کردم: ای رسول‌خدا! ابوسلمه درگذشت. فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ، وَأَعْقِبْنِي مِنْهُ عُقْبَى حَسَنَةً».^(۲) من، این دعا را گفتم؛ پس الله برای من، بهتر از او، - یعنی محمد ﷺ - را جای‌گزین کرد.

۹۲۶- وعنها قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ، فَيَقُولُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ أَوْجِرْ لِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَجَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُصِيبَتِهِ وَأَخْلَفَ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا». قالت: فَلَمَّا تُوفِّيَ أَبُو سَلَمَةَ قُلْتُ كَمَا أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْلَفَ اللَّهُ لِي خَيْرًا مِنْهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ام‌سلمه رضی اللہ عنہا می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده‌ای که مصیبتی به او برسد و بگوید: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ أَوْجِرْ لِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱۹.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! من و او را بیمارز و جای‌گزین خوبی به جای او به من عطا فرما».

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۱۸.

لِي خَيْرًا مِنْهَا»^(۱) الله متعال به خاطر مصیبتش به او اجر می‌دهد و جای‌گزینی بهتر از آن، به او عنایت می‌کند. ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که ابوسلمه رضی الله عنه درگذشت، همان‌گونه که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به من فرموده بود، این دعا را گفتم؛ لذا الله برای من، بهتر از ابوسلمه، یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را جای‌گزینش کرد.

۹۲۷- وعن أبي موسى رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا مَاتَ وَلَدُ الْعَبْدِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ: قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَقُولُ: قَبَضْتُمْ ثَمْرَةَ فُؤَادِهِ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَقُولُ: فَمَاذَا قَالَ عَبْدِي؟ فَيَقُولُونَ: حَمْدُكَ وَاسْتِرْجَاعُ. فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ، وَسَمُوهُ بَيْتَ الْحَمْدِ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۲)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه فرزند بنده (ی مومن) می‌میرد، الله متعال به فرشتگانش می‌فرماید: فرزند بنده‌ام را گرفتید؟ پاسخ می‌دهند: آری. می‌فرماید: ثمره‌ی دل او را گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌فرماید: بنده‌ام چه گفت؟ پاسخ می‌دهند: حمد و ستایش تو را به‌جای آورد و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ گفت.^(۳) الله متعال می‌فرماید: خانه‌ای در بهشت برای بنده‌ام بسازید و آنرا خانه‌ی حمد بنامید».

۹۲۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّةً مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ». [روایت بخاری]^(۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: هرگاه یکی از عزیزان بنده‌ی مؤمنم را در دنیا از او می‌گیرم و او به امید اجر و ثواب صبر می‌کند، نزد من پاداشی جز بهشت ندارد».

(۱) ترجمه‌ی دعا: «ما، از آن الله هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ یا الله! به خاطر مصیبتم، به من پاداش بده و جای‌گزینی بهتر از آن، به من عنایت کن».

(۲) السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۴۰۸.

(۳) یعنی الحمد لله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ گفت.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۶۴۲۴. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۳۳ ذکر شد. (مترجم)]

۹۲۹- وعن أسامة بن زيد رضي الله عنه قال: أرسلت إحدى بنات النبي صلى الله عليه وآله إليه تدعوه وتُخبره أن صبيًا لها - أو ابنًا - في الموت؛ فقال للرسول: «ارجع إليها، فأخبرها أن لله تعالى ما أخذَ ولَهُ ما أعطى، وكلُّ شيءٍ عنده بأجلٍ مُّسمى، فمَرَّها: فلتَصبرِ ولتَحْتَسِبِ». وذكر تمام الحديث. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: اسامه بن زید رضي الله عنه می گوید: یکی از دختران پیامبر صلى الله عليه وآله پیکی برای پدرش فرستاد که از ایشان بخواهد که پیش وی بروند و به آن بزرگوار خبر دهد که کودک یا پسرش، در حال مرگ است. رسول الله صلى الله عليه وآله به قاصد دخترش فرمود: «نزد دخترم باز گرد و به او بگو: آنچه الله متعال می گیرد، از آن اوست و آنچه می دهد نیز از آن اوست و همه، نزد او مهلت و زمان مشخصی دارند. به او امر کن که صبر نماید و امید ثواب داشته باشد».

شرح

این احادیث درباره‌ی سخنانی است که نزد جنازه گفته می شود؛ یعنی هنگامی که انسان عزیزی را از دست می دهد. پیش تر دو حدیث گذشت که ام سلمه رضي الله عنها هنگام وفات شوهرش، ابوسلمه رضي الله عنه این دعا را گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ أَوْجِرْ لِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا» ^(۲)؛ و الله متعال، جای گزینی بهتر از ابوسلمه، یعنی محمد صلى الله عليه وآله را به ام سلمه رضي الله عنها داد.

و اما در این سه حدیث بدین نکته اشاره شده است که وقتی، فرزندی بنده‌ی مومن می میرد و بنده‌ی مؤمن الحمد لله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ می گوید، الله متعال در عوض بهشت را به او می دهد؛ همان گونه که در حدیث آمده است: «هرگاه فرزندی بنده‌ی مومن می میرد، الله متعال به فرشتگانش می فرماید: فرزندی بنده‌ام را گرفتید؟ پاسخ می دهند: آری. می فرماید: ثمره‌ی دل او را گرفتید؟ می گویند: بله». به یقین الله عز وجل خود این را می داند؛ اما سؤالش از آن جهت است که فضیلت این بنده را نمایان سازد. لذا «می فرماید: بنده‌ام چه گفت؟ پاسخ می دهند: حمد و ستایش تو را به جای آورد

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۸۴، ۷۳۷۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۳.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «ما، از آن الله هستیم و به سوی او بازمی گردیم؛ یا الله! به خاطر مصیبت، به من پاداش بده و جای گزینی بهتر از آن، به من عنایت کن».

و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ گفت. به عبارت دیگر: الحمد لله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ گفت. «الله متعال می‌فرماید: خانه‌ای در بهشت برای بندهام بسازید و آن را خانه‌ی حمد بنامید.»

حمد و ستایشِ الله در سختی‌ها، نشان‌گر شکیبایی و تسلیم بودن بنده در برابر قضا و قدر الاهی‌ست؛ از این‌رو الله ﷻ بنده‌ی شکیبا، در سختی‌ها الحمد لله می‌گوید. هرگاه مصیبت یا امر ناخوشایندی به پیامبر ﷺ می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^(۱) و چون امر خوشایندی به او می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ»^(۲) یعنی: «حمد و ستایش، از آن الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد». لذا اگر مسأله‌ای خوشحال‌کننده‌ای برای شما پیش آمد، بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ» و اگر مسأله‌ای ناخوشایندی بود، بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

پیامبر ﷺ هم چنین خبر داده است که: «وقتی الله متعال، فرزند کسی را می‌گیرد و او به امید پاداش الاهی صبر می‌کند، الله متعال در عوضش بهشت را به او می‌دهد». چنان‌که در روایت بخاری آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «الله متعال می‌فرماید: هرگاه یکی از عزیزان بنده‌ی مؤمنم را در دنیا از او می‌گیرم و او به امید اجر و ثواب صبر می‌کند، نزد من پاداشی جز بهشت ندارد». منظور از عزیز هر کسی، پدر و مادر، یا فرزند، همسر و امثال آن‌هاست.

و اما در سومین حدیث آمده است: یکی از دختران پیامبر ﷺ، پیکی برای پدرش فرستاد که از ایشان بخواهد تا پیش وی بروند و به آن بزرگوار خبر دهد که کودک یا پسرش، در حال مرگ است. رسول الله ﷺ به قاصد دخترش فرمود: «نزد دخترم باز گرد و به او بگو: آنچه الله متعال می‌گیرد، از آن اوست و آنچه می‌دهد نیز از آن اوست و همه، نزد او مهلت و زمان مشخصی دارند. به او امر کن که صبر نماید و امید ثواب داشته باشد». لذا بهترین دعا برای تسلیت گفتن به داغ‌دیده یا مصیبت‌زده،

(۱) حمد و ستایش در همه حال، ویژه‌ی الله متعال است.

(۲) صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، از آل‌بانی رحمته ش: ۴۶۴۰.

این است که به او بگوئیم: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أُعْطِيَ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى،
اضْبِرْ وَاحْتَسِبْ».

۱۵۳- باب: جواز گریستن بر مُرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری یا شیون و فریاد

نوحه‌خوانی و شیون و فریاد، حرام است و ان‌شاء‌الله در کتابِ نهی، بابی در این‌باره خواهد آمد. درباره‌ی گریستن نیز احادیث فراوانی مبنی بر ممنوع بودن آن آمده است و نشان می‌دهد که میت به سبب گریستن بازماندگانش عذاب می‌شود؛ اما این احادیث بر این حمل و توجیه شده است که خودِ شخص در حیاتش به این کار وصیت کند؛ و فقط از گریستن نهی شده است که با مرثیه‌خوانی یا نوحه‌گری و شیون و فریاد باشد. درباره‌ی جواز گریستن بر مرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری، احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله:

۹۳۰- عن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَادَ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ وَمَعَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه؛ فَبَكَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلَا تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا أَوْ يَرْحَمُ». وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ. [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: رسول‌الله ﷺ به همراه عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به عیادت سعد بن عباده رضی الله عنه رفت. پیامبر ﷺ به گریه افتاد. مردم با دیدن گریه‌ی پیامبر ﷺ گریستند. پیامبر ﷺ فرمود: «مگر نمی‌دانید که الله به خاطر اشک چشم و غم دل، عذاب نمی‌کند؛ بلکه به خاطر این، عذاب می‌دهد یا رحم می‌فرماید؛ و به زبان خود اشاره کرد.

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: جواز گریستن بر مُرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری». گریستن بر مرده، گاه به مقتضای طبیعت بشری است؛ یعنی انسان ناخواسته و بی‌آنکه خود بخواهد، می‌گرید. این گریستن، ایرادی ندارد و گناهی در آن نیست؛

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۰۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۴.

بلکه همان‌گونه که در این حدیث آمده، جزو خُلق و خوی پیامبر ﷺ بوده و نشان‌گر مهربانی و دل‌سوزی انسان است. گریه، گاه از روی تکلف و با مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری است که انسان با چنین گریستن گنه‌کار می‌گردد. مرثیه‌خوانی، به معنای برشمردن نیکی‌های مُرده در ضمن گریستن بر اوست. مثلاً شخصی بر مرده‌ای بگرید و بگوید که فلانی، چنین و چنان بود و بدین‌سان از او تعریف و تمجید کند. نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردن صداهایی از خود، مانند صدا و بقبقو کردن کبوتر است. نوحه‌گری، حرام می‌باشد و پیامبر ﷺ زن نوحه‌خوان و شنونده‌ی آن‌را نفرین کرده است.^(۱) اما گریستن طبیعی بر مُرده که از روی قصد و اراده نیست و نشانه‌ی اندوه و مهربانی است، ایرادی ندارد. همان‌گونه که در حدیث یادشده از سوی مؤلف رحمته آمده است: رسول‌الله ﷺ به همراه عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود رضی به عیادت سعد بن عباد رضی رفت. پیامبر ﷺ به گریه افتاد. مردم با دیدن گریه‌ی پیامبر ﷺ گریستند. پیامبر ﷺ فرمود: «مگر نمی‌دانید که الله به خاطر اشک چشم و غم دل، عذاب نمی‌کند»؛ یعنی: نه شخصی را که غمگین است و می‌گرید و نه مُرده را. «بلکه به خاطر زبان، عذاب می‌دهد یا رحم می‌فرماید»؛ یعنی: چیزی که باعث عذاب شدن انسان می‌شود، گفتن سخنان حرام است. لذا روشن شد که گریستن بر مرده، در صورتی که به اقتضای طبیعت و سرشت انسان و بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری باشد، ایرادی ندارد و جزو خلق و خوی پیامبر ﷺ بوده است. والله اعلم.

۹۳۱- وعن أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَفَعَ إِلَيْهِ ابْنُ ابْنَتِهِ وَهُوَ فِي الْمَوْتِ، فَفَاضَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادَةِ الرَّحْمَاءَ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: اسامه بن زید رضی می‌گوید: پسر دختر رسول‌الله ﷺ را که در حال مرگ بود، به ایشان دادند؛ اشک از چشمان رسول‌الله ﷺ سرازیر شد. سعد رضی گفت: ای

(۱) ضعیف است؛ رک: إرواء الغلیل، ش: ۷۶۹؛ ضعیف الجامع، ش: ۴۶۹۰؛ و ضعیف أبی داود، ش: ۶۸۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۳۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۳.

رسول‌خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این، رحمتی است که الله متعال، در دل بندگانش نهاده است و الله، به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

۹۳۲- وعن أنسٍ رضی الله عنه أنَّ رسولَ الله ﷺ دَخَلَ عَلَى ابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ رضی الله عنه وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يُرْضِي رَبَّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ». [روایت بخاری؛ مسلم نیز بخشی از این حدیث را روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ نزد فرزند خویش، ابراهیم رضی الله عنه رفت که در حال جان دادن بود. چشمان رسول‌الله ﷺ پُر از اشک شد. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول‌خدا! شما هم (می‌گریید)؟! فرمود: «ای فرزندِ عوف! این، رحمت است». و سپس به گریستن ادامه داد و فرمود: «چشم می‌گرید و قلب، اندوهگین است؛ و ما سخنی جز آنچه پروردگاران را خشنود سازد، نمی‌گوییم و ما به‌خاطرِ جداییِ تو ای ابراهیم! اندوهگین هستیم».

شرح

پیش‌تر درباره‌ی سه حدیث که نووی رحمته الله علیه درباره‌ی جواز گریستن بر مرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری آورده است، سخن گفتیم؛ وی سپس دو حدیث از رسول‌الله ﷺ ذکر کرده است که آن بزرگوار بر دو کودک که در حال مردن بودند، گریست:

نخستین کودک: پسرِ دخترش بود که واپسین لحظه‌های زندگی‌اش را سپری می‌کرد؛ او را به پیامبر ﷺ دادند. اشک از چشمان رسول‌الله ﷺ سرازیر شد؛ زیرا شاهدِ جان دادنِ نوه‌ی خردسالش بود. لذا رسول‌الله ﷺ که مهربان‌ترین بنده‌ی الله نسبت به آفریده‌های الهی بود، دلش برای این کودک سوخت و گریست. سعد بن عبادہ رضی الله عنه گفت: «ای رسول‌خدا! این چیست» و چرا می‌گریید؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این، رحمتی است که الله متعال، در دل بندگانش نهاده است و الله به بندگانی رحم می‌کند

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۰۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۱۵.

که رحم و شفقت داشته باشند». یعنی: هرچه انسان نسبت به بندگان الله ﷻ مهربان‌تر باشد، به رحمت الاهی نزدیک‌تر است. لذا شایسته است که خویشتن را به دل‌سوزی و مهرورزی نسبت به کودکان و سایر انسان‌ها و حتی حیوانات، عادت دهید تا شایسته‌ی برخوردارگی از رحمت الله ﷻ شوید؛ زیرا «الله به بندگان رحمت می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

این حدیث، بیان‌گر جواز گریستن بر مرده است؛ زیرا پیامبر ﷺ گریست و فرمود: «این، رحمت است». این حدیث هم‌چنین نشان می‌دهد که انسان باید با هر وسیله‌ای، یعنی با انجام نیکی‌ها خود را در معرض رحمت الله ﷻ قرار دهد:

[الأعراف: ۵۶]

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۵۶)

همانا رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است.

رسول الله ﷺ فرمود: «الله به بندگان رحمت می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». این سخن، اشاره‌ای است به این‌که پاداش و کیفر الاهی، از جنس عمل است؛ اگر انسان به بندگان الله مهر بورزد، الله متعال نیز به او رحم می‌کند. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ»^(۱) یعنی: «کسی که در صدد برآورده ساختن نیاز برادرش باشد، الله متعال نیازش را برآورده می‌سازد».

و دومین کودک: فرزند رسول الله ﷺ بود؛ انس بن مالک ﷺ می‌گوید: «رسول الله ﷺ نزد فرزند خویش، ابراهیم ﷺ رفت که در حال جان دادن بود». این پسر از ام‌المؤمنین خدیجه ﷺ نبود؛ بلکه از کنیز پیامبر ﷺ، یعنی ماریه‌ی قبطی ﷺ زاده شد که پادشاه قبط، او را به پیامبر ﷺ هدیه کرده بود. ابراهیم ﷺ از ماریه به دنیا آمد و شانزده ماهه بود که از دنیا رفت. وقتی در حال مردن بود، او را به پدر بزرگوارش، پیامبر اکرم ﷺ دادند. معمولاً گفته می‌شود: «جان دادن»؛ جان انسان، ارزشمندترین و عزیزترین چیزی است که هر انسانی دارد؛ و کسی که در حال احتضار قرار می‌گیرد، جانش را به فرشتگان می‌دهد. وقتی فرزند رسول الله ﷺ، ابراهیم ﷺ شانزده ماهه در حال جان دادن بود، او را به پیامبر ﷺ دادند؛ اشک از چشمان آن بزرگوار سرازیر شد. به او گفتند: ای رسول‌خدا! این چیست؟ فرمود: «این، رحمت است». و سپس به گریستن ادامه داد و فرمود:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۴۲، ۶۹۵۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۰ به نقل از عبدالله بن عمر ﷺ.

«چشم می‌گرید و قلب، اندوهگین است؛ و ما سخنی جز آنچه پروردگاران را خشنود سازد، نمی‌گوییم و ما به‌خاطر جدایی تو ای ابراهیم! اندوهگین هستیم». آن‌گاه ابراهیم علیه السلام درگذشت. لذا روشن شد که گریستن انسان بر مرده از روی دل‌سوزی و به سبب غم جدایی از او، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در فراق فرزندش، اندوهگین شد. هم‌چنین درمی‌یابیم که برای انسان رواست که در چنین شرایطی از غم و اندوه خویش خبر دهد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «...قلب، اندوهگین است؛ ... و ما به‌خاطر جدایی تو ای ابراهیم! اندوهگین هستیم». این حدیث بیان‌گر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مانند سایر انسان‌ها بوده که چون فرزندش می‌مرد، اندوهگین می‌شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هفت فرزند داشت: سه پسر و چهار دختر. مشهورترین پسر پیامبر صلی الله علیه و آله ابراهیم علیه السلام بود و برترین دخترش، فاطمه علیها السلام که به ازدواج علی بن ابی‌طالب علیه السلام درآمد. و اما دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله:

زینب، همسر ابی‌العاص بن ربیع؛ و ام‌کلثوم و رقیه که یکی پس از دیگری، به ازدواج عثمان بن عفان درآمدند. آن‌گاه که اولی درگذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله دختر دیگرش را به ازدواج عثمان علیه السلام درآورد. در میان صحابه رضی الله عنهم عثمان بن عفان رضی الله عنه تنها کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دو تن از دخترانش را یکی پس از دیگری، به او داد.

و اما پسران پیامبر صلی الله علیه و آله قاسم، عبدالله و ابراهیم؛ مشهورترینشان ابراهیم علیه السلام بود. همه‌ی فرزندان رسول‌الله صلی الله علیه و آله از خدیجه رضی الله عنها زاده شدند؛ غیر از ابراهیم علیه السلام که از ماریه‌ی قبطی بود و همه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشتند؛ جز فاطمه علیها السلام که پس از وفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله درگذشت. این، بیان‌گر حکمت‌الاهیست و نشان می‌دهد که هیچ‌کس، جلودار مرگ نیست؛ حتی اگر بزرگ‌ترین و آبرومندترین مردم در نزد الله متعال، یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله باشد.

۱۵۴- باب: خودداری از بازگو کردن عیوبی که در مرده دیده می‌شود

۹۳۳- عن أبي رافع أسلم مؤلى رسول الله ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ غَسَلَ مَيِّتًا فَكَتَمَ عَلَيْهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَرْبَعِينَ مَرَّةً». [حاکم، این حدیث را روایت کرده و گفته است: مطابق شرط مسلم، صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابورافع، اسلم، غلام آزادشده‌ی رسول‌الله ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس مرده‌ای را غسل دهد و عیوب او را بپوشاند، الله چهل بار او را می‌آمرزد».

شرح

نووی رحمته الله علیه در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «خودداری از بازگو کردن عیوبی که در مرده دیده می‌شود». وی، سپس حدیث اسلم رحمته الله علیه را آورده که درباره‌ی فضیلت غسلی است که عیوبی را که بر مرده می‌بیند، می‌پوشاند.

عیوبی بر مرده مشاهده می‌شود، بر دو گونه است:

گونه‌ی نخست: به وضعیت او مربوط می‌شود.

و گونه‌ی دوم: به جسم او.

مثالی برای نوع اول: مثلاً مشاهده می‌کند که رنگ مرده، تیره و دگرگون یا زشت می‌گردد. - پناه بر الله - این، نشانه‌ی سوء خاتمه‌ی اوست. لذا برای مرده‌شو (= غسل) روا نیست که جریان را برای مردم بازگو کند؛ زیرا این، افشای عیوب مرده به‌شمار می‌آید؛ در صورتی که مرده به سوی پروردگارش رفته است و پروردگار، او را مطابق عدل یا لطف خویش مجازات می‌کند؛ اگر عمل نیکی داشته باشد، الله متعال ده برابرش به او پاداش می‌دهد و اگر کردار بدی داشته باشد، کیفر هر بدی، مجازاتی همانند آن می‌باشد: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾.

نوع دوم، به جسم مرده مربوط می‌شود: مثلاً در بدنش عیبی چون پیسی، یا سیاهی یا خالی زشت که انسان دوست ندارد کسی از آن باخبر شود، مشاهده کند.

(۱) آلبانی این حدیث را در احکام الجنائز، ص: ۶۹ صحیح دانسته و ذیل حدیث شماره‌ی ۲۳۵۳ در السلسلة الصحيحة به آن اشاره کرده است.

گفتن چنین مواردی نیز جایز نیست؛ یعنی برای غسل روا نیست که پیش مردم بگوید: در بدن فلانی، چنین خالی دیدم. از این رو علما رحمهم الله گفته‌اند: بر مرده شو واجب است که اگر عیبی در مرده دید، آن را بپوشاند؛ اما اگر مورد خوبی مانند نورانی گشتن چهره‌ی میت یا نمایان شدن تبسم بر لب‌های بود، بازگو کردن آن در نزد مردم ایرادی ندارد؛ زیرا این امر، باعث می‌شود که مردم از مرده، به نیکی یاد کنند. چنین مسایلی جزو بشارت‌های زودرس درباره‌ی مؤمن است. زیرا گاه چنین مژده‌هایی برای مؤمن نمایان می‌گردد؛ به عنوان مثال: کسی یا خودش، خواب خوبی برای او می‌بیند.

از این رو علما رحمهم الله گفته‌اند: برای کسی که به غسل کمک نمی‌کند، حضور در بالای سر میت به هنگام غسل دادن وی کراهت دارد؛ حتی برای نزدیکان میت. زیرا نوعی بی‌ادبی نسبت به مرده به شمار می‌آید.

۱۵۵- باب: نماز بر مرده و تشییع جنازه‌ی او و حضور در خاک‌سپاری وی و کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه

پیش‌تر فضیلت تشییع جنازه بیان شد:

۹۳۴- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مَنْ شَهِدَ الْجَنَازَةَ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيْهَا، فَلَهُ قِيرَاطٌ، وَمَنْ شَهِدَهَا حَتَّى تُدْفَنَ، فَلَهُ قِيرَاطَانِ». قِيلَ: وَمَا الْقِيرَاطَانِ؟ قَالَ: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرکس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند و تا پایان نماز جنازه بماند، به اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد و اگر تا خاک‌سپاری میت صبر نماید، پاداش دو قیراط برایش ثبت می‌شود». پرسیدند: ای رسول‌خدا! دو قیراط چه قدر است؟ فرمود: «همانند دو کوه بزرگ».

۹۳۵- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَنْ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيْهَا وَيُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرکس از روی ایمان و به نیت پاداش، در تشییع جنازه‌ی مسلمانی شرکت کند و تا پایان نماز جنازه و خاک‌سپاری وی حاضر باشد، با دو قیراط پاداش باز می‌گردد که هر قیراط، مانند کوه احد است و هرکس بر جنازه‌ای نماز بخواند و پیش از خاک‌سپاری وی باز گردد، با یک قیراط باز می‌گردد».

۹۳۶- وعن أم عطية رضي الله عنها قالت: «نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعَزَمْ عَلَيْنَا». [متفقٌ عليه]^(۳)

ترجمه: ام‌عطیه رضي الله عنها می‌گوید: «ما زنان از شرکت در تشییع جنازه منع شدیم؛ اما

این منع - همانند منع از محرمات - شدید نبود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۷.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۲۷۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۳۸.

شرح

مؤلف رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «نماز بر مرده و تشییع جنازه‌ی او و حضور در خاک‌سپاری وی»؛ یعنی: این کار، برای مردان مستحب است و برای زنان کراهت دارد.

واژه‌ی «جنازه» - با فتحه - اسمی برای میت است؛ اما واژه‌ی «جنازه» - با کسره - به تخته یا تابوتی گفته می‌شود که مرده را روی آن می‌گذارند.

سپس مؤلف رحمته دو حدیث از ابوهریره رضی الله عنه و یک روایت از ام‌عطیه رضی الله عنها آورده است. باید دانست که تشییع جنازه، یکی از حقوق مسلمانان بر یک‌دیگر است. علما گفته‌اند: وقتی کسی در تشییع جنازه شرکت می‌کند، شایسته است که فروتن باشد و سر و چشمانش را پایین بیندازد و به عاقبت خویش بیندیشد که او نیز چنین روزی را در پیش دارد:

اگر دنیا به کس پاینده بودی ابوالقاسم، محمد زنده بودی

از این رو علما گفته‌اند: کسی که در تشییع جنازه شرکت می‌کند، شایسته نیست که درباره‌ی دنیا سخن بگوید؛ بلکه درباره‌ی خویشتن بیندیشد که روزی او را همین‌گونه بر روی تابوت حمل خواهند کرد. و اگر کسی از همراهانش با او درباره‌ی دنیا سخن می‌گفت، به او نیز یادآوری کند که این، فرجام هر زنده‌ای است تا بدین‌سان هم حق مسلمان - که همان تشییع جنازه‌ی اوست - ادا شود و هم تشییع جنازه، عبرتی برای تشییع‌کننده باشد.

سپس مؤلف دو حدیث از ابوهریره رضی الله عنه آورده است؛ بدین مضمون که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند، به اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد و اگر تا خاک‌سپاری میت صبر نماید، پاداش دو قیراط برایش ثبت می‌شود». در روایت مسلم آمده است: «أَصْعَرُهُمَا مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ»^(۱) یعنی: هر قیراط، همانند دو کوه بزرگ که کوچک‌ترین آن‌ها، مانند "کوه احد" می‌باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۲۵؛ و مسلم، ش: ۹۴۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

ابن عمر رضی الله عنهما پس از شنیدن این حدیث، فرمود: «پس ما، تا کنون قیراط‌های فراوانی را از دست داده‌ایم». و از آن پس، از مرگ هر مسلمانی که آگاه می‌شد، در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کرد.

لذا اگر در تشییع جنازه‌ای تا پایان نماز جنازه شرکت کنید، پاداش یک قیراط برای شما ثبت می‌گردد و اگر تا خاک‌سپاری میت بمانید، از پاداش دو قیراط برخوردار می‌شوید؛ البته همان‌گونه که در روایت بخاری آمده است: این پاداش، مشروط به این است که این کار را از روی ایمان به الله و تصدیق وعده‌هایش و امید به اجر و پاداش، انجام دهید و هدفتان، جلب رضایت و ابستگان میت و راضی کردن آن‌ها نباشد؛ زیرا این عمل نیز اگرچه تسلی‌بخشیدن به بازماندگان میت است و ثواب دارد، اما پاداش اصلی، یعنی دو قیراط، از آن کسی است که این عمل را از روی ایمان به الله و اطمینان به وعده‌هایش و به امید پاداش الهی انجام می‌دهد.

و اما شرکت زنان در تشییع جنازه:

ام عطیه رضی الله عنها می‌گوید: «ما زنان از شرکت در تشییع جنازه منع شدیم؛ اما این منع - همانند منع از محرمات - شدید نبود». یعنی: رسول الله صلی الله علیه و آله ما زنان را از این کار باز داشت؛ ناگفته نماند که عبارت «منع شدیم» در گفتار یک مرد یا زن صحابی، بدین معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از این کار باز داشت.

برخی از علما از سخن ام عطیه رضی الله عنها چنین برداشت کرده‌اند که شرکت زنان در تشییع جنازه، مکروه است؛ و برخی دیگر از علما نیز بنا بر ثبوت نهی از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله، شرکت زنان در تشییع جنازه را حرام دانسته‌اند. خاستگاه اختلاف در این باره، این است که ام عطیه رضی الله عنها فرمود: «اما این منع - همانند منع از محرمات - شدید نبود». گویا این، برداشت ام عطیه رضی الله عنها بوده است؛ و گرنه، ما نمی‌دانیم که آیا واقعاً پیامبر صلی الله علیه و آله به‌رغم این که زنان را از شرکت در تشییع جنازه بازداشت، اما در این باره بر آنان سخت نگرفت؛ یا عدم سخت‌گیری در این باره، فقط برداشت ام عطیه رضی الله عنها می‌باشد؟ دیدگاه صحیح، این است که شرکت زنان در تشییع جنازه حرام است و برای زن روا نیست که در تشییع جنازه شرکت کند؛ زیرا با توجه به عاطفی بودن زن، چه بسا بی‌صبری و شیون و فریاد کند و گریبان چاک دهد یا بر سر و صورتش بزند. هم‌چنین شرکت زنان در تشییع جنازه به اختلاط زنان و مردان می‌انجامد و چه بسا

زمینه‌ساز فتنه می‌گردد و حکمتِ حضور در تشییع جنازه که اندیشیدن در عاقبت خویشتن است، از میان می‌رود و به فرصتی برای چشم‌چرانی اراذل و اوباش تبدیل می‌شود؛ لذا واجب است که زنان را از حضور در تشییع جنازه باز داریم؛ زیرا شرکت زنان در تشییع جنازه، همانند رفتنشان به قبرستان، حرام است. بدین دلیل که پیامبر ﷺ زنانی را که به قبرستان می‌روند و نیز کسانی را که قبرها را سجده‌گاه و محل عبادت قرار می‌دهند، نفرین کرده و بر آنان که روی قبرها، چراغ روشن می‌کنند، لعنت فرستاده است.^(۱)

(۱) صحیح است؛ البته بدون لفظ «سرج» یا روشن کردن چراغ بر روی قبرها؛ نگاه: الإرواء (۷۶۲)؛ السلسله الضعیفه (۲۲۵)؛ ضعیف الجامع (۴۶۹۱)؛ و ضعیف الترمذی (۵۱).

۱۵۶- باب: مستحب بودن کثرت تعداد نمازگزاران بر جنازه و صف بستن نمازگزاران در سه صف یا بیش‌تر

۹۳۷- عن عائشة رضی الله عنها قالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ مِائَةً كُلُّهُمْ يَشْفَعُونَ لَهُ إِلَّا شَفَعُوا فِيهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر مرده‌ای که گروهی از مسلمانان بر او نماز بخوانند و تعدادشان به صد نفر برسد و همگی برای او شفاعت کنند، به قطع شفاعتشان درباره‌ی او پذیرفته می‌شود».

۹۳۸- وعن ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ، فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی که بمیرد و چهل مرد که چیزی را با الله شریک نمی‌سازند، بر جنازه‌اش نماز بخوانند، الله شفاعتشان را درباره‌ی او می‌پذیرد».

۹۳۹- وعن مرثد بن عبد الله اليزيدي قَالَ: كَانَ مَالِكُ بْنُ هُبَيْرَةَ رضی الله عنه إِذَا صَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ، فَتَقَالَ النَّاسُ عَلَيْهَا، جَزَّأَهُمْ عَلَيْهَا ثَلَاثَةٌ أَجْزَاءٍ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ صُوفٍ فَقَدْ أُوجِبَ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۳)

ترجمه: مرثد بن عبدالله یزیدی می‌گوید: مالک بن هبیره رضی الله عنه هرگاه بر جنازه‌ای نماز می‌خواند و مردم حاضر بر جنازه را اندک می‌یافت، آن‌ها را به سه صف تقسیم می‌کرد و می‌گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس سه صف بر او نماز بخوانند، به یقین بهشت بر او واجب می‌شود».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۴۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۴۸.

(۳) ضعیف است؛ رک: ضعیف الجامع، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۵۰۸۷.

شرح

نووی رحمته می گوید: «باب: مستحب بودن کثرت تعداد نمازگزاران بر جنازه». وی سپس سه حدیث آورده است: حدیث ام المؤمنین عایشه، حدیث عبدالله بن عباس و حدیث مالک بن هبیره رضی الله عنه که همگی، نشان می دهد: هرچه تعداد نمازگزاران بر جنازه بیش تر باشد، بهتر است و امید بیش تری برای پذیرفته شدن دعا و شفاعتشان در حق میت وجود دارد. در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مرده ای که گروهی از مسلمانان بر او نماز بخوانند و تعدادشان به صد نفر برسد و همگی برای او شفاعت کنند، به قطع شفاعتشان درباره ی او پذیرفته می شود». روشن است که همه ی نمازگزاران برای میتی که در تشییع جنازه اش حاضر شده اند، نزد الله عز و جل شفاعت می کنند و از الله متعال برای او درخواست آمرزش و رحمت می نمایند.

دعا برای میت در نماز جنازه، یکی از مهم ترین واجبات این نماز و بلکه یکی از ارکان نماز جنازه است و نماز جنازه بدون دعا برای میت، درست نیست. حدیث ابن عباس رضی الله عنه بیان گر این است که: «هر مسلمانی که بمیرد و چهل مرد موحد بر جنازه اش نماز بخوانند، الله شفاعتشان را درباره ی او می پذیرد». این هم مزدهی دیگری برای مؤمن است که اگر تعدادی فراوانی از مسلمانان بر جنازه اش نماز بخوانند و برای او شفاعت و دعا کنند، الله عز و جل شفاعتشان را درباره ی او قبول می کند.

در حدیث مالک بن هبیره رضی الله عنه آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس سه صف بر او نماز بخوانند، به یقین بهشت بر او واجب می شود». همه ی این احادیث نشان می دهد که هرچه تعداد حاضران در تشییع جنازه بیش تر باشد، بهتر است. از این رو می بینیم که وقتی نمازگزاران یک مسجد بر جنازه ای نماز می خوانند، غالباً در سایر مساجد نیز اعلام می شود که در نماز جنازه ی فلانی شرکت کنند تا بدین سان تعداد کسانی که بر جنازه نماز می خوانند، افزایش یابد. لذا شایسته است که وقتی امام می بیند که برخی از مردمی که برای شرکت در نماز جنازه به مسجد آمده اند، به جماعت نرسیده و از بخشی از نماز فرضشان با جماعت باز مانده اند، برای نماز جنازه عجله نکند تا این دسته از نمازگزاران، نماز فرض خویش را به جای آورند و با سایر مسلمانان در نماز جنازه شرکت کنند و بدین ترتیب جمعیت بیش تری بر جنازه نماز بخوانند. امید است که دعای یکی از آنها پذیرفته شود. گرچه برخی از مردم

همین‌که نماز فرض خود را تمام می‌کنند و سلام می‌دهند، برای نماز جنازه برمی‌خیزند؛ در حالی که هنوز یک یا چند صف از نمازگزاران مسجد، پشت سرشان هستند و نماز فرض خود را تمام نکرده‌اند. این کار اگرچه جایز می‌باشد، اما بهتر است که صبر کنند تا همه‌ی مردم نماز خویش را به پایان برسانند و در نماز جنازه حاضر شوند. این کار، وقت زیادی نمی‌گیرد؛ حداکثر ده دقیقه.

۱۵۷- باب: آنچه در نماز جنازه خوانده می شود

نمازگزار چهار بار تکبیر (=الله اکبر) می گوید؛ پس از تکبیر نخست «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» می گوید و آن گاه «سوره ی فاتحه» را می خواند. سپس تکبیر دوم را می گوید و بر پیامبر ﷺ صلوات می فرستد و می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و اگر این درود را تا پایان بخواند، بهتر است؛ این که بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». این که برخی از مردم پس از تکبیر دوم، به خواندن آیه ی ۵۶ سوره ی احزاب بسنده می کنند، نمازشان درست نیست.

آن گاه تکبیر سوم را می گوید و مطابق احادیثی که ان شاء الله تعالی ذکر خواهیم کرد، برای میت و مسلمانان دعا می کند و سپس تکبیر چهارم را گفته، دعا می نماید. بهترین دعا، این است که بگوید: «اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَاعْفِرْ لَنَا وَآلِهِ»^(۱) بر خلاف عادتِ بیش تر مردم، بهتر است که پس از تکبیر چهارم، دعا را طولانی کند؛ به دلیل حدیث ابن ابی اوفی که ان شاء الله تعالی آن را ذکر خواهیم کرد. و اما برخی از دعاهایی که سنت است پس از تکبیر سوم خوانده شود:

۹۴۰- عن أبي عبد الرحمن عوف بن مالك رضي الله عنه قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَنَازَةٍ، فَحَفِظْتُ مِنْ دُعَائِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ، وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ، وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالتَّلْجِ وَالبَرْدِ، وَنَقِّهِ مِنَ الخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ التَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَبْدَلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ، وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ، وَزَوْجاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ، وَأَدْخِلْهُ الحَبْتَةَ، وَأَعِزَّهُ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمَنْ عَذَابِ النَّارِ؛ حَتَّى تَمَيَّنْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذَلِكَ المَيِّتَ. [روایت مسلم]^(۲)

(۱) ترجمه ی دعا: «یا الله! ما را از پاداش - نماز خواندن بر- او محروم نکن و پس از او گمراهان مگردان؛ و ما و او را بیامرز».

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۶۳.

ترجمه: ابو عبدالرحمن، عوف بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بر جنازه ای نماز خواند؛ من، این را از دعای او به خاطر سپردم که می فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنَّهُ، وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ، وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاعْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَبْدَلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ، وَأَهْلًا خَيْرًا مِنْ أَهْلِهِ، وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ، وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ، وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ»^(۱) تا آن جا که آرزو کردم: ای کاش من به جای این میت بودم!

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله می گوید: «آن چه در نماز جنازه خوانده می شود...».

نماز جنازه، شامل خواندن «سوره ی فاتحه» و سپس صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آن گاه دعاست. البته با خواندن سوره ی فاتحه آغاز می شود؛ زیرا سوره ی فاتحه، ثنا و ستایش الله صلی الله علیه و آله می باشد و پس از آن، درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا آن بزرگوار، سزاوارترین مردم به این است که او را بر خویشتن مقلّم بگردانیم. و سپس به طور عام برای میت دعا می شود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا»^(۲) و آن گاه دعای ویژه برای مرده: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ...». این ترتیب، همانند ترتیب تشهد است که آن را با «التحيات لله» که ثنا و ستایش الهی است، آغاز می نمایم و سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام و درود می فرستیم و آن گاه به خود و بندگان نیک و شایسته ی الله، سلام می کنیم. دعا برای مرده نیز چنین ترتیبی دارد؛ البته با دعای عمومی آغاز می نمایم و سپس دعای ویژه ی میت را می گوئیم؛ بر خلاف تشهد که در آن ابتدا دعای خاص می آید؛ یعنی: سلام و درود بر خویشتن که می گوئیم: «السلام علينا». و سپس دعای عمومی برای همه ی بندگان نیک صلی الله علیه و آله ذکر می گردد: «وعلى عباد الله الصالحين». به عبارت دیگر: در

(۱) ترجمه ی دعا: «یا الله! او را بیمارز و بر او رحم بفرما؛ او را ببخش و از او درگذر و در پذیرایی از او از - در آن سرا - گرامی اش بدار و قبرش را فراخ بگردان و - گناهان - او را با آب و یخ و تگرگ بشوی و او را از گناهان، چنان پاک ساز که پارچه ی سفید را از چرک پاک می کنی و سرایی بهتر از این این سرا و خانواده ی بهتر از این خانواده و همسری بهتر از همسر دنیا به او عنایت بفرما؛ او را وارد بهشت بگردان و از عذاب قبر و آتش دوزخ، پناهش بده».

(۲) این دعا به صورت کامل در صفحات بعد، ذکر می شود. (مترجم)

تشهد، ابتدا برای خود دعا می‌کنیم؛ زیرا هر کسی خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد؛ مگر بر پیامبر ﷺ که باید ایشان را بر خویشان مقدم بداریم.

خلاصه این‌که در نماز جنازه، ابتدا تکبیر نخست را می‌گوییم و پس از گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، سوره‌ی فاتحه را کامل می‌خوانیم؛ آن‌گاه تکبیر دوم را می‌گوییم و بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستیم؛ بهترین درود بر پیامبر ﷺ این است که خود آن بزرگوار به امت خویش آموزش داد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».^(۱) سپس تکبیر سوم را می‌گوییم و برای عموم مسلمانان دعا می‌کنیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا، وَذَكَرْنَا وَأُنثَانَا، وَشَاهِدِنَا وَعَائِبِنَا...» و آن‌گاه به‌طور خاص برای مرده دعا می‌نماییم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ، وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ...». [ترجمه‌ی این دعا، پیش‌تر بیان شد.] در این دعا آمده است:

«وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ»؛ یعنی: «در پذیرایی از او - در آن سرا - گرمی‌اش بدار». زیرا انسان پس از انتقال به عالم بزرخ و سرای آخرت، مهمان پروردگار است؛ البته از دو حال خارج نیست: یا در قبرش عذاب می‌شود و یا از نعمت‌های الهی برخوردار می‌گردد. از این‌رو در این دعا آمده است: «وَوَسَّعْ مُدْخَلَهُ»؛ یعنی: «قبرش را فراخ بگردان».

«وَأَغْسِلْهُ بِالمَاءِ وَالطَّلْحِ وَالْبَرَدِ»؛ یعنی: «و (گناهان) او را با آب و یخ و تگرگ غسل بده». به عبارت دیگر: او را با آب و یخ و تگرگ از گناهان پاک بفرما. گفتنی‌ست: از آن جهت، آب و یخ و برف یا تگرگ را ذکر نمود که این‌ها، سرد و خنک است؛ اما مجازات گناهان، داغ و سوزان می‌باشد. لذا مناسبت دارد که برای زدودن این حرارت سوزان، آب و یخ و تگرگ ذکر گردد و بدین‌سان حرارت گناهان، پاک شود و به‌جای آن سرمای آرامش‌بخش به‌دست آید.

«وَوَقَّهٖ مِنَ الخَطَايَا كَمَا يُنْفَى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ»؛ یعنی: «و او را از گناهان، چنان پاک ساز که پارچه‌ی سفید از چرک و آلودگی پاک می‌شود». به عبارتی: او را

(۱) این لفظ، روایت بخاری است؛ رک: صحیح بخاری، ش: (۳۳۷۰، ۴۷۹۷، ۶۳۵۷) و نیز روایت

مسلم، ش: ۴۰۶ بدون لفظ «ابراهیم»؛ بلکه فقط با لفظ «آل ابراهیم».

به طور کامل از گناهان، پاک بگردان؛ همان گونه که پارچه‌ی سفید از چرک و آلودگی پاک می‌گردد. از آن جهت لباس یا پارچه‌ی سفید را ذکر نمود که کم‌ترین آلودگی و چرکی در آن نمایان می‌شود. لذا وقتی لباس سفید، تمیز به نظر آید، بدین معناست که واقعاً تمیز است و هیچ چرکی در آن وجود ندارد؛ بر خلاف لباس‌های رنگی - سیاه، قرمز و سبز و امثال آن - که آلودگی‌ها و چرک‌های چنین لباس‌هایی دیده نمی‌شود.

«وَأَبْدَلُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ»؛ یعنی: «و خانه‌ای بهتر از این خانه‌اش به او عنایت بفرما». زیرا او از سرای دنیا به سرای برزخ انتقال یافته است و همان گونه که می‌دانیم، دنیا سرای رنج و مشقت است؛ لذا دعا می‌کنیم که میت در قبر خویش، در ناز و نعمت باشد.

«وَأَهْلًا خَيْرًا مِنْ أَهْلِهِ، وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ»؛ یعنی: «و خانواده‌ای بهتر از این خانواده و همسری بهتر از همسر دنیا به او عنایت بفرما» خانواده، شامل وابستگانش از قبیل: پدر، مادر، فرزندان، خاله و امثال آنان می‌شود و منظور از همسر آخرت نیز حورالعین است؛ البته این دعا، شامل همسر انسان در دنیا نیز می‌شود؛ بدین سان که اگر همسر یک مرد مؤمن، باایمان از دنیا برود، در آخرت نیز با یک‌دیگر زن و شوهر خواهند بود. بر اساس این دعا این همسر و به طور کلی زنان بهشتی، زیبایی و ویژگی‌هایی می‌یابند که قابل مقایسه با ویژگی‌های دنیوی زنان نیست.

«وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ، وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ»؛ یعنی: «و او را وارد بهشت بگردان و از عذاب قبر و آتش دوزخ، پناهش بده». این، دعایی است که انسان برای میت می‌کند و شایسته است که انسان برای مرده، خالصانه دعا نماید. اگر مرده، زن بود، بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا، وَعَافِهَا وَاعْفُ عَنْهَا...»؛ یعنی: با ضمیر مؤنث دعا کند. و اگر نمی‌دانست که مرده، مرد است یا زن، فرقی نمی‌کند که ضمیر مذکر به کار برد یا ضمیر مؤنث؛ اختیار با خود اوست. اگر ضمیر مذکر به کار برد، با گفتن «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ»، گویا دعا می‌کند: «یا الله! این شخص را بیامرز». در زبان عربی، واژه‌ی «شخص» که مذکر لفظی است، برای زن نیز به کار می‌رود و اگر بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهَا»، گویا می‌گوید: «یا الله، این جنازه را بیامرز». در زبان عربی واژه‌ی «جنازه» که مؤنث لفظی است، هم برای مرد به کار می‌رود و هم برای زن. لذا اگر می‌دانست که

مرده، مرد است، ضمیر مذکر به کار برد و اگر می‌دانست که مرده، زن است، با ضمیر مؤنث دعا کند؛ و اگر نمی‌دانست که مرده، مرد است یا زن، با توجه به توضیحی که دادیم، فرقی نمی‌کند که با ضمیر مذکر دعا نماید یا با ضمیر مؤنث.

۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳- وعن أبي هريرة وأبي قتادة وأبي إبراهيم الأشهلي عن أبيه وأبوه صحابي^١ عن النبي^ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا، اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ، وَلَا تَقْتِنْنَا بَعْدَهُ». [روایت ترمذی به نقل از: ابوهریره و اشهلی. و روایت ابوداود به نقل از: ابوهریره و ابوقتاده. حاکم گفته است: حدیث ابوهریره بنا بر شرط بخاری و مسلم، صحیح است]. ترمذی گوید: «بخاری گفته است: جامع‌ترین روایت‌های این حدیث، روایت اشهلی است. بخاری می‌گوید: صحیح‌ترین حدیث در این باب، حدیث عوف بن مالک است.»^(۱)

ترجمه: از ابوهریره، و ابوقتاده، و ابوبراهیم اشهلی از پدرش - که صحابی بود - روایت است: پیامبر^ﷺ بر جنازه‌ای نماز خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا، اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ، وَلَا تَقْتِنْنَا بَعْدَهُ.»^(۲)

۹۴۴- وعن أبي هريرة^٣ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ^ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَى الْمَيِّتِ، فَأَخْلِصُوا لَهُ الدُّعَاءَ». [روایت ابوداود]^(۳)

(۱) آلبانی در احکام جنایز، ص: ۱۲۴ و در مشکاه، به شماره‌ی: ۱۶۷۵ این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: «برخی از محدثان، این حدیث را مرسل دانسته‌اند؛ اما علتی که برای ارسال ذکر کرده‌اند، وارد نیست.»
(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! زنده و مرده، و کوچک و بزرگ، و مرد و زن، و حاضر و غایب ما را بیمارز؛ یا الله! هر که از ما را زنده نگاه داشتی، بر اسلام زنده‌اش بدار و هر که از ما را می‌میرانی، او را بر ایمان بمیران. یا الله! ما را از پاداش - نماز خواندن بر - او (یا از اجر شکیبایی بر فراقش) محروم نکن و ما را پس از او، گمراه مگردان.»

(۳) صحیح الجامع، ش: ۶۶۹؛ إرواء الغلیل، ش: ۷۳۲؛ احکام جنایز، ص: ۱۲۳ از آلبانی رحمه‌الله.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هرگاه بر مرده نماز خواندید، خالصانه برای او دعا کنید».

شرح

این حدیث نیز درباره‌ی دعایی است که در نماز جنازه خوانده می شود. پیش تر حدیث عوف بن مالک رضی الله عنه ذکر شد که در آن دعای مخصوص برای میت آمده بود. و این دعا که مؤلف رحمته آن را آورده است، دعای عمومی است که نمازگزار در نماز جنازه با آن برای مرده دعا می کند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنثَانَا، وَشَاهِدِنَا وَعَائِبِنَا». بخش نخست دعا، یعنی عبارت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا» شامل سایر بخش های دعا نیز می شود؛ اما شایسته است که دعا با تفصیل و تکرار باشد؛ زیرا هر جمله‌ی دعایی، عبادت و بندگی برای الله عز و جل به شمار می آید و انسان هر چه بیش تر دعا کند یا بیش تر خواسته اش را تکرار نماید، سزاوار اجر و پاداش بیش تری می گردد.

وقتی می گوئیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا» این، شامل درخواست آمرزش برای زندگان و مردگان می گردد؛ هم شامل کسی که زنده و حاضر می باشد و هم شامل کسی که پیش تر در گذشته است. «وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا»؛ یعنی: «کوچک و بزرگ ما را بیامرزد». با توجه به بخش نخست دعا، گویا برای هر کوچک و بزرگی که زنده می باشد یا پیش تر در گذشته است، آمرزش می خواهیم. ناگفته پیداست که هیچ گناهی بر افراد کوچک یا خردسال نیست؛ لذا «کوچک» پیرو «بزرگ» ذکر می گردد و در حقیقت، به معنای درخواست آمرزشی فراگیر برای همگان است. چنان که می گوئیم: «وَذَكَرِنَا وَأُنثَانَا»؛ یعنی: «همه‌ی زنان و مردان را بیامرزد». این هم دعایی فراگیر است. «وَشَاهِدِنَا وَعَائِبِنَا»؛ یعنی: «حاضر و غایب ما را بیامرزد». به عبارت دیگر: برای همه‌ی کسانی که در سفر و حضر هستند، درخواست آمرزش می کنیم و در ادامه می گوئیم: «اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ»؛ یعنی: «یا الله! هرکه از ما را زنده نگاه داشتی، بر اسلام زنده اش بدار و هرکه از ما را می میرانی، او را بر ایمان بمیران». زندگی و اسلام با هم ذکر شدند و مرگ و ایمان با یکدیگر؛ زیرا اسلام، همان تسلیم شدن ظاهری در برابر الله عز و جل می باشد و ایمان، شکل حقیقی اسلام است که محلش قلب می باشد و از اسلام، برتر است و هنگام مرگ و روز

رستاخیز، با انسان مطابق آنچه در قلب دارد، رفتار می‌شود. «اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ، وَلَا تَقْتِنَّا بَعْدَهُ»؛ یعنی: «یا الله! ما را از پاداش - نماز خواندن بر- او محروم نکن و ما را پس از وی گمراه مگردان». آری؛ همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، هرکس بر جنازه‌ای نماز بخواند، یک قیراط پاداش می‌یابد و هرکس تا پایان خاک‌سپاری میت صبر کند، دو قیراط اجر دارد. هم‌چنین مصیبت‌زده‌ای که عزیزی از دست داده است و در غم فراقش به‌سر می‌برد، در صورتی که صبر نماید، پاداش می‌یابد.

«وَلَا تَقْتِنَّا بَعْدَهُ»؛ یعنی: «ما را پس از او گمراه مگردان». زیرا آدم زنده و کسی که جان دارد یا روح در کالبد اوست، از خطر گمراهی و ابتلا به انحرافات دینی، درامان نیست. پناه بر الله. از این‌رو شایسته است که انسان به پیروی از رسول‌الله ﷺ این دعا را بگوید: «وَلَا تَقْتِنَّا بَعْدَهُ».

و اما حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ در این حدیث آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه بر مرده نماز خواندید، خالصانه برای او دعا کنید». یعنی: با حضور قلب و با زاری و تضرع در برابر الله عز وجل برای برادر مرده‌ی خویش دعا نمایید؛ زیرا او محتاج دعای شماست.

۹۴۵- وعنه عن التَّيِّبِيِّ رضی الله عنه فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَازَةِ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبُّهَا، وَأَنْتَ خَلَقْتَهَا، وَأَنْتَ هَدَيْتَهَا لِلْإِسْلَامِ، وَأَنْتَ قَبَضْتَ رُوحَهَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّهَا وَعَلَانِيَتِهَا، جِئْنَاكَ شُفَعَاءَ لَهْ، فَاعْفِرْ لَهُ». [روایت ابوداود]^(۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه‌ای نماز گزارد و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبُّهَا، وَأَنْتَ خَلَقْتَهَا، وَأَنْتَ هَدَيْتَهَا لِلْإِسْلَامِ، وَأَنْتَ قَبَضْتَ رُوحَهَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّهَا وَعَلَانِيَتِهَا، جِئْنَاكَ شُفَعَاءَ لَهْ، فَاعْفِرْ لَهُ».^(۲)

(۱) ضعیف است؛ رک: ضعیف ابی داود، آل‌بانی رحمته الله ش: ۷۰۳.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! تو پروردگار اویی و تو، او را آفریده‌ای و تو، او را به سوی اسلام هدایت کردی و تو، روحش را گرفتی و تو به نمان و آشکار وی داناتری؛ ما به‌عنوان شفاعت‌گران نزد آمده‌ایم؛ پس او را ببامرز».

۹۴۶- وعن وائِلهِ بْنِ الْأَسْقَعِ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ ابْنَ فُلَانٍ فِي ذِمَّتِكَ وَحَبْلِ جِوَارِكَ، فَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ، وَعَذَابَ النَّارِ، وَأَنْتَ أَهْلُ الْوَفَاءِ وَالْحَمْدِ؛ اللَّهُمَّ فَاعْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ». [روایت ابوداود]^(۱)

ترجمه: وائله بن اسقع رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم با ما بر جنازه‌ی مرد مسلمان نماز گزارد؛ از ایشان شنیدم که -در نماز جنازه- می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ ابْنَ فُلَانٍ فِي ذِمَّتِكَ وَحَبْلِ جِوَارِكَ، فَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ، وَعَذَابَ النَّارِ، وَأَنْتَ أَهْلُ الْوَفَاءِ وَالْحَمْدِ؛ اللَّهُمَّ فَاعْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ». ^(۲)

۹۴۷- وعن عبد الله بن أبي أوفى رضی الله عنه: أَنَّهُ كَبَّرَ عَلَى جَنَازَةِ ابْنَتِهِ لَهُ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ، فَقَامَ بَعْدَ الرَّابِعَةِ كَقَدْرِ مَا بَيْنَ التَّكْبِيرَتَيْنِ يَسْتَغْفِرُ لَهَا وَيَدْعُو، ثُمَّ قَالَ: كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَصْنَعُ هَكَذَا.

و فی روایه: كَبَّرَ أَرْبَعًا فَمَكَثَ سَاعَةً حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَكْبُرُ خَمْسًا، ثُمَّ سَلَّمَ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ. فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْنَا لَهُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: إِنِّي لَا أَزِيدُكُمْ عَلَى مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَصْنَعُ، أَوْ: هَكَذَا صَنَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. [حاکم این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی صحیح می باشد.] ^(۳)

ترجمه: از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت است که وی، بر جنازه‌ی دخترش (نماز گزارد و) چهار تکبیر گفت و پس از تکبیر چهارم، به اندازه‌ی فاصله‌ی دو تکبیر ایستاد و برای دخترش دعا و درخواست آمرزش می کرد. آن گاه گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم - در نماز جنازه- چنین می کرد.

(۱) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله ش: ۲۷۴۲.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! فلان پسر فلان در پناه و در سایه‌ی پیمان و امانِ توست؛ پس، او را از عذاب قبر و عذاب آتش (دوزخ)، محافظت بفرما؛ تو، به پیمانِ خویش وفادار، و شایسته‌ی حمد و ستایشی؛ پس او را ببامرز و بر او رحم فرما که به راستی تو، آمرزنده‌ی مهرورزی.»

(۳) صحیح ابن ماجه، از آلبنی رحمته الله ش: ۱۲۲۰؛ نگا: احکام جنایز.

و در روایتی آمده است: چهار تکبیر گفت و آن‌گاه مدتی درنگ کرد تا اینکه گمان کردم: تکبیر پنجم را هم می‌گوید. سپس به سمت راست و چپ سلام داد. وقتی روی گردانید، به او گفتیم: این چه کاری بود؟ پاسخ داد: «من بر آنچه که از رسول الله ﷺ دیدم، چیزی برای شما نیفزودم». یا فرمود: «رسول الله ﷺ چنین می‌کرد».

۱۵۸- باب: تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردن جنازه

۹۴۸- عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «أَسْرِعُوا بِالْجَنَازَةِ، فَإِنَّ تَكَّ صَالِحَةً، فَخَيْرٌ تَقَدَّمُونَهَا إِلَيْهِ، وَإِنْ تَكَّ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «فَخَيْرٌ تَقَدَّمُونَهَا عَلَيْهِ».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «جنازه را هرچه زودتر (برای غسل دادن و خاک سپاری) آماده کنید؛ اگر نیکوکار باشد، پس خیریست که او را زودتر به آن می‌رسانید. و اگر جز این باشد، شریست که آن را از گردن خود برمی‌دارید». در روایت مسلم آمده است: «پس خیریست که او را زودتر بر آن عرضه می‌دارید».

۹۴۹- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ، فَاحْتَمَلَهَا الرَّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً، قَالَتْ: قَدَّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ، قَالَتْ لِأَهْلِهَا: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ تَذْهَبُونَ بِهَا؟ يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَ الْإِنْسَانَ لَصَعِقَ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم می فرمود: «هنگامی که جنازه‌ای آماده می‌شود و مردان آن را بر دوش می‌کشند، اگر نیکوکار باشد، می گوید: مرا زودتر ببرید و اگر نیکوکار نباشد، به خانواده‌اش می گوید: وای بر من! مرا کجا می‌برید؟ هر چیزی جز انسان، صدای او را می‌شنود و اگر انسان آن را می‌شنید، بیهوش به زمین می‌افتاد».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «تعجیل در آماده کردن جنازه»؛ یعنی شتافتن تشییع و دفن جنازه. زیرا کسی که می‌میرد، از دو حال خارج نیست: یا نیکوکار است و یا نیکوکار نیست. اگر نیکوکار باشد، نگه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۱۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۳۱۴.

داشتن آن، به معنای مانع شدن از رسیدن وی به نعمت‌هایی است که الله ﷻ در قبر او برایش فراهم کرده است؛ زیرا نیکوکار، از دنیا به جایی منتقل می‌شود که به مراتب بهتر است. چون در لحظه‌ی مردن به روحش مژده می‌دهند و به آن گفته می‌شود: «تو را به رحمت و رضوان الهی مژده باشد». از این رو مشتاق این مژده می‌گردد و دوست دارد که هرچه زودتر به آن برسد. لذا درنگ در تشییع و دفن جنازه شایسته نیست؛ بلکه تأخیر در بردن و خاک‌سپاری جنازه، نوعی جفا در حقّ مرده و مانع شدن از رسیدن وی به نعمت‌های الهی است. به همین خاطر پیامبر ﷺ فرمود: «جنازه را هرچه زودتر (برای غسل دادن، تشییع و خاک‌سپاری) آماده نمایید» و در این کار، درنگ نکنید. در ادامه فرمود: «اگر نیکوکار باشد، پس خیری است که او را زودتر به آن می‌رسانید»؛ یعنی: او را به رحمت الله ﷻ و نعمت و سرور و نور می‌رسانید. و افزود: «و اگر جز این باشد»- یعنی: نیکوکار نباشد- «شری است که آن را از گردن خود برمی‌دارید» و از آن خلاص می‌شوید؛ زیرا چیزی که در آن خیری نیست، ماندنش نیز خیری ندارد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردن جنازه، سنت است و در این کار نباید درنگ کرد. برخی از مردم، مرده‌ی خویش را روی زمین نگه می‌دارند و می‌گویند: «صبر کنید تا نزدیکان و وابستگان از این شهر و آن شهر- یا حتی از آمریکا و اروپا- بیایند!» و گاه دو یا سه روز صبر می‌کنند و مرده را روی زمین می‌گذارند. این، جفا در حقّ مرده و نافرمانی از دستور رسول الله ﷺ است که فرمود: «جنازه را هرچه زودتر (برای غسل دادن، تشییع و خاک‌سپاری) آماده نمایید». اگر خانواده و وابستگان مرده، پس از خاک‌سپاری وی رسیدند، بر قبرش نماز بخوانند؛ زیرا الحمد لله که این وسعت و گنجایش شرعی وجود دارد. چه فایده که صبر کنند و خاک‌سپاری مرده را به تأخیر بیندازند تا وابستگانش برسند؟ این کار، چه سودی برای مرده دارد؟ تنها چیزی که برای مرده سودمند می‌باشد، این است که با نماز خواندن بر او برایش دعا کنند؛ و اگر مرده را به خاک سپرده باشند، امکان نماز خواندن بر قبرش وجود دارد؛ لذا نگه داشتن مرده هیچ توجیهی ندارد. شاید کسی بپرسد: «رسول الله ﷺ روز دوشنبه درگذشت و روز چهارشنبه به خاک سپرده شد؛ چرا؟» می‌گوییم: آری؛ اما صحابه ﷺ خاک‌سپاری پیامبر ﷺ را به تأخیر انداختند تا پیش از خاک‌سپاری آن بزرگوار، جانشینش را تعیین

کنند و مسلمانان بدون کارگزار و پیشوا نباشند. از این رو پس از بیعت با ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاک سپردند. این، دلیلی روشن است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر نیکوکار باشد، پس خیریست که او را زودتر به آن می‌رسانید. و اگر جز این باشد...». از این حدیث، درمی‌یابیم که شایسته است: انسان در حد امکان از تعابیر زشت یا به‌کار بردن واژه‌های ناشایست بپرهیزد. زیرا متضاداً واژه‌ی «نیکوکار»، «بدکار» است؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و اگر جز این باشد...»؛ یعنی: به جای به‌کار بردن واژه‌ی «بدکار»، از عبارت یادشده، استفاده کرد که همان مفهوم را می‌رساند؛ اما مؤدبانه است. رعایت ادب در استفاده از کلمات و واژه‌ها، جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارد. همان‌گونه که الله تعالی از زبان جن‌ها می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدُ يَمْنُ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾ [الجن: ۱۰]

و ما نمی‌دانیم که برای اهل زمین شر و بلایی اراده شده یا پروردگارشان برای آنان اراده‌ی خیر و هدایت نموده است.

همان‌گونه که می‌بینید، در این آیه وقتی سخن از اراده‌ی خیر می‌باشد، آن را به الله نسبت داده‌اند و چون سخن از اراده‌ی شر به میان آوردند، گفتند: ﴿أَشَرُّ أَرِيدُ﴾؛ یعنی: «آیا شر و بلایی اراده شده است؟» و نگفتند: «الله تعالی شر و بلایی اراده نموده است». اگرچه الله تعالی اراده‌ی خیر و شر می‌کند؛ البته ناگفته نماند که بدی یا شری که الله تعالی اراده می‌کند، در افعال او نیست؛ بلکه در مفعولات اوست. زیرا الله تعالی هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد؛ ولی باید بدانیم که همه‌ی کارهای الله، خیر است و هرگز شر یا بدی، به الله نسبت داده نمی‌شود. یعنی فعل (کار) الله، شر نیست؛ شر، فقط در مفعول است.^(۱) به عنوان مثال: امر ناگواری که خداوند تعالی برای انسان مقرر می‌کند،

(۱) بدی‌ها و شرارت‌هایی که در دنیا می‌بینیم، بدین معنا نیست که در کارهای خداوند نیز، شر و بدی وجود دارد. باید به تفاوت فعل با مفعول توجه کنیم و بدانیم که آفرینش بدی، به معنای انجام دادن بدی نیست. زیرا شر، به کسی نسبت داده می‌شود که مرتکب بدی می‌گردد، نه به کسی که بدی را به عنوان یک آزمون، آفریده است. بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توانیم بدی یا شری را جزو صفات خداوند تعالی محسوب کنیم؛ چراکه الله تعالی همان‌طور که در ذات و صفاتش، از هر عیبی پاک و منزّه است، در اقوال و افعالش نیز، از هر نقصی پاک می‌باشد. [مترجم].

در رابطه با انسان، شر به شمار می رود، نه در رابطه با تقدیر الهی؛ به عبارت دیگر: شر یا بدی در آنچه که مقدر شده است، می باشد و تقدیر الهی، شر نیست. زیرا هرچه الله تعالی مقدر می کند، بر حکمت بزرگی استوار است.

لذا شایسته است که انسان برای بیان مفاهیم، از بهترین واژه ها استفاده کند؛ بی آنکه در معنا یا مفهوم مورد نظرش خللی ایجاد گردد. گفته می شود: پادشاهی در خواب دید که همهی دندانهایش افتاده اند؛ و نگران شد. خواب گزانش را فرا خواند و از آن ها تعبیر خوابش را خواست. یکی از آن ها خوابش را چنین تعبیر کرد که: «عزیزان و بستگان، همگی می میرند و بلافاصله پس از آن ها شما هم می میرید.» پادشاه سراسیمه شد و از این تعبیر، خوشش نیامد. لذا دستور داد که آن خواب گزار را تازیانه بزنند. سپس به خواب گزار دیگری فرمان داد که خوابش را تعبیر کند. او گفت: «عمر پادشاه از همهی نزدیکانش، بیش تر خواهد بود.» با اینکه هر دو تعبیر، یکی بود؛ اما از واژه های متفاوتی استفاده شد. لذا واژه ها، اثرگذارند؛ از این رو رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و اگر جز این باشد، شری ست که آن را از گردن خود برمی دارید».

مؤلف رحمته الله علیه سپس حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه را آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که جنازه ای آماده می شود و مردان آن را بر دوش می کشند، اگر نیکوکار باشد، می گوید: مرا زودتر ببرید.» همهی موجودات جز انسان، صدای مرده را می شنوند. این، لطف پروردگار است؛ زیرا اگر صدای مردگان روی تابوت را می شنیدیم، سراسیمه و بی قرار می شدیم و چه بسا از هوش می رفتیم. لذا الله متعال صدای مرگان را به ما نمی رساند؛ ولی سایر موجودات آن را می شنوند. مُرده ای که در دنیا نیکوکار بوده است، می گوید: «مرا زودتر ببرید؛ مرا زودتر ببرید.» به کجا؟ آری؛ به سوی نعمت هایی که نویدش را در هنگام جان دادن شنیده است. «و اگر نیکوکار نباشد، به خانواده اش می گوید: وای بر من!» یعنی: آرزوی نابودی می کند؛ زیرا او را به سوی عذاب قبر می برند؛ به سوی قبری که بر او تنگ می گردد و دنده هایش را در هم فرو می برد و در آن دروازه ای به سوی آتش دوزخ گشوده می شود؛ هیچ یک از افراد بشر، نه آن را می بیند و نه احساسش می کند. - پناه بر الله - اما این، لطف الهی ست که آن را از ما پوشیده و پنهان می دارد؛ زیرا اگر جز این بود، هرگز مردگان خود را دفن نمی کردیم.

لذا درمی یابیم که یکی از حقوق مرده بر ما این است که در آماده کردن، تشییع و خاک سپاری او تعجیل کنیم؛ اما اگر کسی به صورت ناگهانی مُرد، مقداری صبر می کنیم تا از مرگ وی مطمئن شویم؛ زیرا ممکن است: از هوش رفته، و زنده باشد. وقتی مطمئن شدیم، بی درنگ برای غسل دادن و تشییع و خاک سپاری وی دست به کار می شویم.

۱۵۹- باب: تعجیل در پرداخت بدهی‌های مرده و شتافتن به آماده کردن او؛ مگر این‌که به صورت ناگهانی بمیرد، که تا زمان اطمینان از مرگ وی درنگ می‌کنیم

۹۵۰- عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «نفس المؤمن معلقة بدينه حتى يُقضى عنه». [ترمذی، این حدیث روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «نفس مؤمن به بدهی او وابسته است تا آنکه بدهی‌اش از جانب او پرداخت شود».

۹۵۱- وعن حُصَيْنِ بْنِ وَحَّاحٍ رضي الله عنه أَنَّ طَلْحَةَ بْنَ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضي الله عنه مَرَضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَعُودُهُ، فَقَالَ: «إِنِّي لَا أَرَى طَلْحَةَ إِلَّا قَدْ حَدَثَ فِيهِ الْمَوْتُ، فَأَذْنُونِي بِهِ وَعَجِّلُوا بِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِحَيْفَةِ مُسْلِمٍ أَنْ تُحْبَسَ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَهْلِهِ». [روایت ابوداود]^(۲)
ترجمه: از حُصَيْنِ بْنِ وَحَّاحٍ رضي الله عنه روایت شده است: طلحه بن براء بن عازب رضي الله عنه بیمار شد؛ پیامبر صلى الله عليه وسلم به عیادتش آمد و فرمود: «گمان می‌کنم که مرگ طلحه نزدیک شده است. لذا مرا از مرگ او باخبر سازید و در آماده کردن و تشییع و خاک‌سپاری وی تعجیل کنید؛ زیرا شایسته نیست که جنازه‌ی مسلمانی در میان خانواده‌اش نگه داشته شود».

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب: تعجیل در پرداخت بدهی‌های مرده و شتافتن به آماده کردن او؛ مگر این‌که به صورت ناگهانی بمیرد، که تا زمان اطمینان از مرگ وی درنگ می‌کنیم».

(۱) صحیح الجامع، از آلبنی رحمته الله؛ ش: ۶۷۷۹؛ وی در مشکاء المصابیح، ش: ۲۹۱۵ نیز این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: ۲۰۹۹؛ السلسله الضعیفه، از آلبنی رحمته الله؛ ش: ۳۲۳۲. وی در مشکاء المصابیح، ش: ۱۶۲۵ نیز این حدیث را ضعیف دانسته است.

لذا هنگامی که انسان می‌میرد، بر خانواده‌اش واجب است که اگر بدهی داشته، بی‌درنگ بدهی‌هایش را بپردازند و جایز نیست که در پرداخت بدهی‌هایش درنگ کنند؛ زیرا آنچه از ثروتش به ارث برده‌اند، پس از پرداخت بدهی‌های وی به آنان تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر: وارثان حق تصرف در اموال به‌جا مانده از مرده را ندارند؛ مگر پس از پرداخت بدهی‌هایش. زیرا الله متعال در آیه‌های میراث می‌فرماید:

﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ﴾ [النساء: ۱۲]

(میراث به‌گونه‌ای که بیان شد، تقسیم شود؛ البته) پس از انجام وصیتی که به آن سفارش شده است یا پس از ادای بدهی‌ها(ی مرده)؛ آن هم در صورتی که وصیت، بدون زیان (و کم‌تر از یک سوم میراث) باشد.

لذا وارثان حق ندارند که چیزی از اموال به‌جا مانده از مرده را بردارند؛ مگر پس از پرداخت بدهی‌هایش. هم‌چنین بر آنان واجب است که برای پرداخت بدهی‌های وی شتاب کنند؛ مگر اینکه سررسید یا زمان بازپرداختش نرسیده باشد. در این صورت از بستانکاران می‌خواهند که تا زمان سررسید بدهی‌ها صبر نمایند؛ اگر بستانکاران نپذیرفتند، بر وارثان واجب است که بلافاصله نسبت به پرداخت بدهی‌های مرده اقدام کنند؛ یا این‌که [با توافق بستانکاران] وثیقه‌ای به‌عنوان رهن (=گرو) در اختیارشان بگذارند یا کسی ضامنشان شود.

گاه دیده می‌شود که برخی از وارثان در پرداخت بدهی‌های اموات خویش درنگ می‌کنند؛ شخصی می‌میرد و به‌رغم بدهی‌هایی که دارد، وارثانش در اموال به‌جا مانده از وی تصرف می‌کنند و از پرداخت بدهی‌هایش به اشکال مختلف طفره می‌روند! به‌عنوان مثال: شخصی که پنجاه میلیون تومان بدهی دارد، می‌میرد؛ اما املاک و زمین‌های فراوانی با صدها میلیون تومان قیمت نیز از او برجا می‌ماند. وارثانش می‌گویند: «ما این زمین‌ها را حالا نمی‌فروشیم؛ بلکه منتظر می‌مانیم تا قیمتش افزایش یابد و آن‌گاه با فروش زمین‌ها، بدهی‌های وی را می‌پردازیم». این، حرام می‌باشد؛ بلکه بر آنان واجب است که بی‌درنگ نسبت به پرداخت بدهی‌های مرده اقدام کنند؛ گرچه ناگزیر شوند زمین‌های به‌جامانده از او را به نصف قیمت بفروشند. زیرا اموال خودشان که نیست؛ بلکه در حقیقت اموال میت است. از این‌رو اگر کسی از بانک‌های اسلامی یا صندوق‌ها و تعاونی‌های اعتباری، وام مسکن گرفته و اقساطش

را پرداخت نکرده باشد، پس از مرگش برای وارثان جایز نیست که از پرداخت اقساط طرفه بروند یا به حیل‌هایی برای رهایی از این مسؤولیت متوسل شوند. گرچه گاه مشاهده می‌شود که برخی از وارثان به‌رغم توانایی در بازپرداخت اقساط، فریب شیطان را می‌خورند و با ارائه‌ی عفونامه به صندوق مسکن یا بانک ذی‌ربط، بخشودگی وام را درخواست می‌کنند و با خود می‌گویند: «اگر درخواست ما پذیرفته شد که چه خوب؛ در این صورت، بدون اینکه پولی داده باشیم، صاحب مسکن شده‌ایم؛ مگر چه می‌شود؟ فوقش درخواست ما را نمی‌پذیرند!» این، جایز نیست؛ بلکه باید بلافاصله نسبت به پرداخت بدهی‌های میّت خویش اقدام کنند. البته اگر مرده در زمان حیات خویش نسبت به پرداخت اقساط کوتاهی نکرده باشد و خانه در رهن صندوق مسکن یا بانک ذی‌ربط بماند، دیگر مسؤولیتی متوجه خودش نیست و او در گناه طرفه رفتن وارثانش نسبت به پرداخت سایر اقساط، بی‌گناه است؛ زیرا همین‌که خانه در رهن صندوق یا بانک است، از او رفع مسؤولیت می‌کند. برخی از مردم باتقوا و پرهیزگار، پس از مرگ عزیزشان که در حیات خویش وام مسکن گرفته و نسبت به بازپرداخت اقساط در زمان سررسید آن‌ها کوتاهی نکرده است، حساسیت بی‌مورد دارند و گمان می‌کنند که روح عزیزشان از بابت اقساطی که سررسیدش در زمان حیاتش نبوده، آزرده است؛ حال آنکه این‌گونه نیست. زیرا روزی که پیامبر ﷺ رحلت فرمود، زرهش در برابر بدهی به یک یهودی در گرو (=رهن) بود. پس آیا می‌توان گفت که: نفس رسول‌الله ﷺ به بدهی‌اش وابسته است؟! هرگز؛ زیرا آن بزرگوار در برابر بدهی‌اش چیزی را در گرو آن یهودی گذاشت که امکان ادای بدهی‌اش با آن وجود داشت.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابوهریره رضی الله عنه را آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «نفس مؤمن به بدهی او وابسته است تا آنکه بدهی‌اش از جانب او پرداخت شود». یعنی: نفسش در قبر از بابت دیرکرد یا درنگ در پرداخت بدهی‌اش آزرده می‌باشد و نمی‌تواند به لذت‌ها و نعمت‌هایش برسد؛ زیرا بدهکار است. این جاست که می‌گوییم: بر وارثان، واجب است که بی‌درنگ نسبت به پرداخت بدهی‌های میّت خویش اقدام کنند.

و اما حدیث دوم؛ پیش‌تر پیرامون این موضوع سخن گفتیم و بیان کردیم که: تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردن جنازه، سنت است. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «شایسته نیست که جنازه‌ی مسلمانی در میان خانواده‌اش نگه داشته شود». اما ایرادی ندارد که جنازه را یک یا دو ساعت نگه دارند تا جمعیت بیشتری برای نماز خواندن بر او جمع شوند؛ به‌عنوان مثال: کسی در ابتدای روز جمعه می‌میرد. لذا او را تا نماز جمعه نگه می‌دارند تا جمعیت حاضر در نماز جمعه بر او نماز بخوانند. ان‌شاءالله که این درنگ، ایرادی ندارد.

۱۶۰- باب: اندرز دادن مردم بر سر قبر (به‌هنگام خاک‌سپاریِ مرده)

۹۵۲- عن عليٍّ رضي الله عنه قال: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْعَرَقِدِ، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَعَدَ، وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ وَمَعَهُ مُحْضَرَةٌ فَنَكَّسَ وَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمُخَصَّرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ». فقالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا؟ فَقَالَ: «اعْمَلُوا؛ فكلُّ مُيسِّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ...». وذكر تَمَامَ الْحَدِيثِ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: علی رضي الله عنه می‌گوید: در قبرستان "بقیع العرقد" مشغول تشییع جنازه‌ای بودیم؛ رسول‌الله صلى الله عليه وسلم نزدمان آمد و نشست. ما نیز پیرامونش نشستیم. آن بزرگوار سرش را پایین انداخت و با عصایی که با خود داشت، به زمین می‌زد؛ آن‌گاه فرمود: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». عرض کردند: ای رسول‌خدا! پس چرا (عمل را کنار نگذاریم و) به سرنوشت خود، دل ناسپاریم؟ فرمود: «(خیر؛ بلکه) عمل کنید. زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن آفریده شده است». و سپس همه‌ی حدیث را ذکر کرد.

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب: موعظه بر سر قبر (به‌هنگام خاک‌سپاریِ مرده)». موعظه، یعنی اندرز دادن مردم با مطالبی که دل‌هایشان را نرم می‌گرداند؛ چه با تشویق به انجام کارهای نیک باشد و چه با ترساندن از کارهای زشت. بهترین، بزرگ‌ترین و سودمندترین پند برای قلب، قرآن کریم است؛ همان‌گونه که الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى

[یونس: ۵۷]

وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای مردم! به‌راستی پندی از سوی پروردگارتان آمده که مایه‌ی بهبودی و درمان بیماری‌هایی‌ست که در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۶۲، ۴۹۴۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۶۷.

لذا قرآن برای کسی که عقل دارد یا با حضور جان و دل، به حقایق و پندها گوش می‌سپارد، بزرگ‌ترین پند و اندرز است؛ اما دل‌های بیش‌تر مردم با قرآن پند نمی‌گیرد. زیرا دل‌هایشان، سخت است. الله متعال درباره‌ی این‌ها که قرآن را افسانه‌های پیشینیان می‌پندارند، همین تعبیر را بیان فرموده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأُولِينَ ﴿۱۳﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا

يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾ [المطففين: ۱۳، ۱۴]

و چون آیات ما بر او خوانده شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهایی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

یعنی: در نتیجه‌ی گناهانشان، دل‌هایشان زنگار می‌بندد و نمی‌تواند حقایق و آموزه‌های قرآن را دریابد؛ بر خلاف پرهیزگاران که الله عز و جل بر آن‌ها منت می‌نهد و در نتیجه حقایق و رهنمودهای قرآن را درک می‌کنند. امید است که الله متعال ما را در جرگه‌ی پرهیزگاران قرار دهد. شاید دیده باشید که الله متعال به برخی از مردم، سخن‌وری و علم و دانشی داده است که وقتی موعظه می‌کنند، شنوندگان از موعظه‌ی ایشان به اندازه‌ای متأثر می‌شوند و دل‌هایشان نرم می‌گردد که از شنیدن قرآن بدین اندازه متأثر نمی‌شوند.

علی رضی الله عنه می‌گوید: «در قبرستان "بقیع الغرقد" مشغول تشییع جنازه‌ای بودیم». بقیع، نام گورستان مشهوری در مدینه‌ی منوره می‌باشد. و غرقد، نام درختی است که به‌خاطر فراوانی این درخت در بقیع که قبرستان ساکنان مدینه بود، این مکان به "بقیع الغرقد" مشهور شد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردگان مدفون در بقیع، دعا کرد و سه بار گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ».

باری اصحاب رضی الله عنهم مشغول تشییع جنازه‌ای بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف آورد و نشست؛ صحابه رضی الله عنهم نیز اطرافش نشستند. آن بزرگوار سرش را پایین انداخت و با عصایی که با خود داشت، به زمین می‌زد؛ آن‌گاه فرمود: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین، سرنوشت هرکسی مشخص شده است. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی رستگاران قرار دهد. وقتی

رسول الله ﷺ چنین فرمود، صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: «ای رسول خدا! پس چرا (عمل را کنار نگذاریم و) به سرنوشت خود، دل نسپاریم؟» یعنی: چه نیازی به عمل است؟ فرمود: «(خیر؛ عمل را کنار نگذارید؛ بلکه) عمل کنید. زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن آفریده شده است». یعنی: «اهل سعادت در مسیر کارهای نیک قرار می‌گیرند و اهل شقاوت در مسیر کارهای زشت. سپس این آیات را قرائت نمود که الله متعال فرموده است:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ فَسَنِيبُهُ لِلْيُسْرَىٰ ۝ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۝ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ فَسَنِيبُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۝ ﴾ [اللیل: ۵، ۱۰]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد. ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداش الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است) قرار خواهیم داد.

فرمود: کار نیک انجام بده و به سرنوشت خویش دل مسپار. هیچ‌یک از ما نمی‌داند که چه سرنوشتی دارد و در تقدیر او چه آمده است؟ همین‌که کسی کار نیک انجام می‌دهد و در مسیر نیکی‌ها قرار دارد، خود مژده‌ای برای او به‌شمار می‌آید و نشان می‌دهد که او، در جرگه‌ی نیکوکاران است. رسول الله ﷺ فرمود: «عمل کنید؛ زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن آفریده شده است». لذا ای برادر مسلمان! اگر دیدید که الله متعال، کردار نیکوکاران را برای شما فراهم می‌کند، پس شما را مژده باد که در شمار اهل سعادت قرار دارید؛ اگر پای‌بند نماز و زکات و دیگر کارهای نیک بودید و تقوای الهی داشتید، بدانید و امیدوار باشید که ان‌شاءالله جزو اهل سعادت هستید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ فَسَنِيبُهُ لِلْيُسْرَىٰ ۝ ﴾

[اللیل: ۵، ۷]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار می‌دهیم.

و اگر وضعیت شما، عکس این حالت بود و خود را مشتاق کارهای زشت دیدید و به انجام کارهای نیک رغبت نداشتید، پس به خود آید و به سوی الله ﷻ توبه کنید و برای نجات خویشتن دست به کار شوید تا الله ﷻ شما را در مسیر نیکی ها قرار دهد. بدانید که هر وقت به سوی الله روی آورید، هر چه قدر که گناه کرده باشید، الله متعال نیز به سوی شما روی می آورد و از شما استقبال می کند؛ همان گونه که می فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده روی در گناهان به خویشتن ستم کرده اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی گمان الله، همه ی گناهان را می آمرزد.

بنابراین، هنگامی که انسان به قبرستان می رود و می نشیند، و مردم نیز پیرامونش می نشینند، باید آن گونه که مناسب است، آنان را پند و اندرز دهد. همان گونه که در حدیث علی یا حدیث عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنهما آمده است که یکی از انصار رضی الله عنه در گذشته بود و پیامبر صلی الله علیه و آله برای تشییع جنازه ی وی به قبرستان آمد. یارانش را دید که مشغول کندن قبر بودند؛ آن جا نشست. اصحاب رضی الله عنهم نیز پیرامونش نشستند و به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و حرمت مجلسش به گونه ای بی حرکت بودند که گویا روی سرشان پرده نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را پند و اندرز داد و درباره ی نزول فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در هنگام مرگ انسان سخن گفت. این موعظه در حدیثی طولانی آمده و نمونه ای از اندرز دادن مردم بر سر قبر است. البته این که کسی در قبرستان به عنوان سخنران بایستد و شروع به موعظه و سخنرانی کند، از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نشده است و سنت نیست. سنت، این است که همانند پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنید؛ یعنی وقتی مردم نشسته اند و خاک سپاری مرده به پایان نرسیده است، همانند مجالس عادی با مردم بنشینید و پیرامون مرگ سخن بگویید. برخی از مردم از بابی که نووی رحمته الله در این باره گشوده و نیز به استناد بابی که بخاری رحمته الله در صحیح خود با همین عنوان آورده است، چنین برداشت کرده اند که خطیب یا سخنرانی در قبرستان در میان مردم برمی خیزد و به سبک سخنرانی یا خطابه، با صدای بلند و خارج از چارچوب مجالس عادی، به موعظه و سخنرانی می پردازد. این، برداشت نادرستی ست. موعظه در کنار قبر، باید مطابق سنت باشد؛ نه این که قبرستان به منبری برای سخنرانی تبدیل شود. پند دادن

مردم بر سر قبر، بدین صورت است که انسان نشسته باشد و با صدای آهسته، در حالی که آثار اندوه و تفکر در او نمایان است، اطرافیان را پند دهد؛ نه این که به روش سخنرانان، با صدای بلند یا همانند کسی که از حمله‌ی نزدیک دشمن بیم می‌دهد، سخنرانی کند. الله عز و جل هر که را بخواهد، از فضل خویش برخوردار می‌سازد؛ اما متأسفانه برخی از مردم برداشت‌های نادرستی از پاره‌ای از نصوص و متون دینی دارند. الله متعال هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

۱۶۱- باب: دعا برای مرده پس از دفن او و نشستن در کنار قبرش برای لحظاتی به منظور دعا برای او و استغفار و قرائت

۹۵۳- وعن أبي عمرو - وقيل: أبو عبد الله، وقيل: أبو لیلی - عثمان بن عفان رضی الله عنه قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا فَرَّغَ مِنْ دَفْنِ الْمَيِّتِ وَقَفَ عَلَيْهِ، وَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُمْ وَسَلُّوا لَهُ التَّيْبِيتَ؛ فَإِنَّهُ الْآنَ يُسْأَلُ». [روایت ابوداؤد]^(۱)

ترجمه: ابوعمرو - یا ابو عبدالله یا ابولیلی - عثمان بن عفان رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ پس از دفن میت، بالای قبرش می ایستاد و می فرمود: «برای برادرِ خویش، درخواست آمرزش و پایداری کنید که اینک (در قبر) از او سؤال می شود».

۹۵۴- وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال: إِذَا دَفَنْتُمُونِي، فَأَقِيمُوا حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزُورٌ، وَيُقَسَّمُ لَحْمَهَا حَتَّى أَسْتَأْنِسَ بِكُمْ، وَأَعْلَمَ مَاذَا أُرَاجِعُ بِهِ رُسُلَ رَبِّي. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که فرمود: «آن گاه که مرا در قبر گذاشتید، در اطراف قبرم به اندازه‌ای که یک شتر را می‌کشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانید تا با شما آنس بگیرم - و وحشت من از میان برود- و بینم به فرستادگان پروردگارم، چه جوابی می‌دهم».

[نووی گوید: شافعی رحمته الله گفته است: «مستحب است که پس از دفن میت، بخشی از قرآن تلاوت شود و اگر همه‌ی قرآن ختم گردد، خوبست»]^(۳)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۹۴۵؛ احکام جنایز، از آلبنی رحمته الله ص: ۱۵۵؛ وی، در المشکاة، ش: ۱۳۳ نیز این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۲۱.

(۳) آلبنی رحمته الله در مقدمه‌ی همین کتاب پیرامون این موضوع، یعنی درباره‌ی انتساب این سخن به امام شافعی رحمته الله مفصل سخن گفته است.

شرح

مؤلف رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» می‌گوید: «باب: دعا برای مرده پس از دفن او و نشستن در کنار قبرش برای لحظاتی به منظور دعا و استغفار برای وی». وقتی مرده را در قبر می‌گذارند، دو فرشته نزدش می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دفن میّت، بالای قبرش می‌ایستاد و می‌فرمود: «برای برادرِ خویش، درخواست آمرزش و پایداری کنید که اینک (در قبر) از او سؤال می‌شود». لذا پس از خاک‌سپاری میّت، لحظاتی بایستید و برای برادرِ خویش دعا کنید و بگویید: «یا الله! او را بیمارز؛ یا الله! او را استوار و پایدار بگردان» و این دعا را سه بار تکرار کنید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دعایش را سه بار تکرار می‌کرد و سپس بدون توقف باز می‌گشت و برای ذکر و قرائت و استغفار نمی‌نشست. این، چیزیست که در سنت آمده است؛ مؤلف رحمته از عمرو بن عاص رضی الله عنه نقل کرده که آن بزرگوار فرموده است: «آن‌گاه که مرا در قبر گذاشتید، در اطراف قبرم به اندازه‌ای که یک شتر را می‌کشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانید تا با شما انس بگیرم - و وحشت من از میان برود- و ببینم به فرستادگان پروردگارم، چه جوابی می‌دهم». با توجه به آن‌چه که از سنت نبوی ثابت است، این، نظر شخصی و اجتهاد عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌باشد که با آن موافق نیستیم؛ زیرا روش پیامبر صلی الله علیه و آله از روش دیگران کامل‌تر است و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دفن میّت به اندازه‌ای که یک شتر را می‌کشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، کنار قبر نمی‌ماند و به یارانش نیز چنین فرمانی نداده است. بیش‌ترین چیزی که به یارانش فرمود، این بود که به آنان فرمان داد که لحظاتی سرِ قبرش بایستند و برای او درخواست آمرزش و پایداری کنند؛ سنت، همین است و بس. و آن‌گاه مردم پراکنده می‌شدند. اما موضوع قرائت قرآن در کنار قبر و ایصال ثوابش به میّت، بنا بر صحیح‌ترین دیدگاه، مکروه است؛ یعنی برای انسان مکروه می‌باشد که سرِ قبری برود و آن‌جا بایستد یا بنشیند و قرآن بخواند؛ زیرا این، بدعت می‌باشد و ثبوتی ندارد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ». یعنی: «هر بدعتی، گمراهی‌ست». لذا کم‌ترین حالتِ این کار، این است که بدعت می‌باشد.

۱۶۲- باب: صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او^(۱)

الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾

[الحشر: ۱۰]

(و نیز اموال فیء از آن) آیندگان ایشان است که می گویند: ای پروردگاران! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

۹۵۵- وعن عائشة^(۱): أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمَّيْ افْتَلَيْتَ نَفْسَهَا وَأَرَاهَا لَوْ تَكَلَّمْتَ تَصَدَّقْتُ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه^(۱) می گوید: مردی به پیامبر^(ص) گفت: مادرم به مرگ ناگهانی درگذشت؛ به گمانم اگر فرصت حرف زدن پیدا می کرد، صدقه می داد (یا برای صدقه دادن سفارش می نمود). آیا اگر از سوی او صدقه دهم، پاداشی برای او خواهد بود؟ پیامبر^(ص) فرمود: «آری».

۹۵۶- وعن أبي هريرة^(۱) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره^(۱) می گوید: رسول الله^(ص) فرمود: «هنگامی که انسان می میرد، عملش قطع می شود؛ مگر در سه مورد: صدقه ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می کند».

شرح

مؤلف^(۱) در «ریاض الصالحین» می گوید: «باب صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او». وی سپس این آیه را ذکر کرده است که الله^(عزوجل) می فرماید:

(۱) آلبانی^(۱) در مقدمه ی این کتاب، این موضوع را مورد نقد و بررسی قرار داده است. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۳۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۴.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۶۳۱.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾

[الحشر: ۱۰]

(و نیز اموال فیء از آن) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارانمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارانمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ به کسانی اشاره دارد که پس از دو گروه پیش‌گام در اسلام، یعنی پس از مهاجران و انصار رضی الله عنهم می‌آیند. انصار رضی الله عنهم پیش از مهاجران در سرای ایمان، یعنی در مدینه جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند. به هر حال این امت، سه دسته‌اند:

مهاجران، انصار، و آیندگان و پیروان ایشان یا کسانی که پس از این‌ها آمده‌اند. الله متعال در دو جای قرآن کریم، این سه دسته را نام برده است؛ یکی، این آیه که می‌فرماید:

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾

[التوبة: ۱۰۰]

الله، از پیشگامان نخستین (اسلام، یعنی از) مهاجران و انصار و از کسانی که به‌نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از الله خشنودند.

و نیز در سوره‌ی «حشر» که می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾

[الحشر: ۸، ۱۰]

(و بخشی از اموال فیء) از آن فقیران مهاجریست که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده است، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخل نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. (و نیز از آن) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگاران! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگاران! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

لذا هر که را دیدید که به صحابه رضی الله عنهم محبت دارد و برایشان استغفار و درخواست آمرزش می‌کند، بدانید که چنین شخصی با آن بزرگواران محشور می‌شود؛ و اگر کسی را دیدید که به صحابه رضی الله عنهم دشنام می‌دهد و به آنان محبت ندارد و برایشان استغفار و درخواست آمرزش نمی‌کند، بدانید که چنین شخصی هیچ بهره‌ای از این امت ندارد و از صحابه رضی الله عنهم دور است و صحابه نیز از او دورند؛ زیرا اصحاب رضی الله عنهم در رساندن شریعت، واسطه‌ی میان ما و رسول الله صلی الله علیه و آله هستند؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در این امر، واسطه‌ی میان ما و پروردگاران است و سخن پروردگاران را به ما رسانید. از این‌رو اگر کسی از این واسطه‌ها به‌ویژه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بدگویی کند، گویا از همه‌ی شریعت بد گفته است؛ زیرا آن‌ها به‌طور مطلق برترین و بهترین پیروان پیامبران بودند و هیچ‌یک از پیروان موسی، ابراهیم، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اجمعی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برتر نبوده است. لذا کسی به بدگویی از آنان می‌پردازد که ذره‌ای ایمان در دلش وجود ندارد. هم‌چنین کسی که به بدگویی و عیب‌جویی از صحابه رضی الله عنهم می‌پردازد، در حقیقت بر دین الله تعالی خرده می‌گیرد. از این‌رو الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا

[الحشر: ۱۰]

بِالْإِيمَانِ﴾

... و (نیز از آن) آنان که پس از ایشان آمدند، (و) می‌گویند: ای پروردگاران! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

سپس مؤلف رحمه الله به حدیث عایشه رضی الله عنها استدلال کرده است که: مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مادرم به مرگ ناگهانی درگذشت؛ به‌گمانم اگر فرصت حرف زدن پیدا می‌کرد،

صدقه می‌داد (یا برای صدقه دادن سفارش می‌نمود). آیا اگر از سوی او صدقه دهم، پاداشی برای او خواهد بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آری».

این حدیث، نشان‌گر جواز صدقه دادن از سوی میت است؛ یعنی وقتی صدقه‌ای می‌دهید، نیت کنید که از جانب پدر یا مادر یا برادر، یا خواهرتان یا از سوی هر مسلمان مرده‌ای باشد؛ این کار، به او نفع می‌رساند. به عبارت دیگر: ثوابش به او می‌رسد.^(۱)

و اما دعا برای مرده؛ در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود»؛ زیرا سرای عمل، دنیاست و فرصت عمل، با مرگ انسان پایان می‌یابد و پس از مرگ، نه جای عمل است و نه فرصت آن. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».

منظور از «صدقه‌ی جاری»، این است که خود انسان در حیات خویش، زمین یا هر چیز دیگری را برای فقرا یا کارهای عام‌المنفعه وقف کند. و «علم سودمند»، دانش ماندگاری است که پس از انسان می‌ماند و دیگران از آن سود می‌برند. و اما سومین مورد: «فرزند صالحی که برای پدر و مادرش دعا می‌نماید»؛ زیرا فرزند ناخلف به پدر و مادرش نیکی نمی‌کند و حتی از دعا کردن برای آنها نیز دریغ می‌ورزد. اما فرزند صالح و شایسته دعایش را از پدر و مادرش دریغ نمی‌دارد و پس از مرگشان برای آنان دعا می‌کند. این‌جاست که به اهمیت توجه به تربیت و پرورش نیک فرزندانمان پی می‌بریم. زیرا اگر فرزندانمان را خوب و شایسته تربیت کنیم، هم برای خودشان خوب است و هم برای ما؛ چون برای ما دعا می‌کنند. در میان این سه مورد، از همه برتر، دانش سودمند است. برای شما چند مثال می‌زنم:

ابوهریره رضی الله عنه جزو عالم‌ترین اصحاب رسول الله ﷺ بود؛ وی، گاه از شدت گرسنگی بر زمین می‌افتاد؛ اما اینک بیش‌تر مسلمانان از انبوه روایات و احادیثی که او برای ما

(۱) همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، این موضوع جای بحث و تأمل دارد و علامه آل‌بانی رحمته الله علیه در مقدمه‌ی

همین کتاب به نقد و بررسی این دیدگاه پرداخته است. [مترجم]

نقل کرده است، بهره می‌جویند و این، خود صدقه‌ای جاری برای او در مقایسه با صدقات و کارهای نیکی‌ست که در دوران وی به‌انجام می‌رسید.

امام احمد و ابوالعباس حرانی که اینک از دنیا رفته‌اند، درس‌های ماندگاری برای ما به‌جا گذاشته‌اند؛ زیرا کتاب‌هایشان در اختیار ماست که میراثی گران‌بها به‌شمار می‌آید. آیا از بزرگ‌ترین بازرگان آن دوران این‌همه نفع و فایده‌ی ماندگار تا دوران ما، باقی مانده است؟! هرگز؛ لذا از این سه مورد، علم و دانش از همه برتر است؛ زیرا چه‌بسا صدقه‌ی جاری، از میان می‌رود و فرزند صالح نیز می‌میرد؛ اما دانشی که برای مسلمانان سودمند است، تا زمانی که الله تعالی بخواهد، ماندگار می‌باشد. لذا همان‌گونه که امام احمد فرموده است: مشتاق کسب علم و دانش باشید که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند؛ البته برای دانشجو و پژوهش‌گری که نیتش درست است. پس در جهت کسب علوم شرعی و علوم مربوط به آن از قبیل زبان و ادبیات عرب و امثال آن بکوشید تا ان‌شاءالله هم خودتان از این علوم بهره‌برید و هم به دیگران نفعی برسانید.

۱۶۳- باب: تعریف مردم از مرده

۹۵۷- عن أنس رضی الله عنه قال: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى، فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عمر بن الخطاب رضی الله عنه: مَا وَجَبَتْ؟ فَقَالَ: «هَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا، فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا، فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و از او به نیکی یاد کردند. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «واجب شد». سپس از کنار جنازه ی دیگری گذشتند و او را نکوهش کردند. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «واجب شد». عمر بن خطاب رضی الله عنه پرسید: چه چیزی واجب شد؟ فرمود: «شخص نخست را ستودید؛ پس بهشت برایش واجب شد و از شخص دوم به بدی یاد کردید؛ پس آتش دوزخ بر او واجب گشت. شما، گواهان الله در زمین هستید».

۹۵۸- وعن أبي الأسود قال: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ، فَجَلَسْتُ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه فَمَرَّتْ بِهِمْ جَنَازَةٌ، فَأُتِنِي عَلَى صَاحِبِهَا خَيْرًا، فَقَالَ عُمَرُ: وَجَبَتْ، ثُمَّ مَرَّ بِأُخْرَى فَأُتِنِي عَلَى صَاحِبِهَا خَيْرًا، فَقَالَ عُمَرُ: وَجَبَتْ، ثُمَّ مَرَّ بِالثَّالِثَةِ، فَأُتِنِي عَلَى صَاحِبِهَا شَرًّا، فَقَالَ عُمَرُ: وَجَبَتْ، قَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ: فَقُلْتُ: وَمَا وَجَبَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: قُلْتُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِجَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا: وَثَلَاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلَاثَةٌ»؛ فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوالاسود می گوید: به مدینه آمده و نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه نشسته بودم؛ در این میان جنازه ای از آن جا عبور دادند و از آن به نیکی یاد شد. عمر رضی الله عنه فرمود: «واجب شد». سپس جنازه ی دیگری از آن جا عبور دادند و از او نیز به نیکی یاد گردید. عمر رضی الله عنه فرمود: «واجب شد». آن گاه جنازه ی سومی عبور داده شد و صاحبش را نکوهش کردند. عمر رضی الله عنه فرمود: «واجب شد». ابوالاسود می گوید: گفتم: ای امیر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۶۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۳۶۸.

مؤمنان! چه چیزی واجب شد؟ پاسخ داد: من، سخن پیامبر ﷺ را بازگو کردم که فرمود: «هر مسلانی که چهار نفر از او به نیکی یاد کنند، الله (تعالی) او را وارد بهشت می گرداند». گفتیم: (گواهی) سه نفر چه؟ فرمود: «(اگر) سه نفر (هم گواهی دهند، این گونه است)». گفتیم: دو نفر چه؟ فرمود: «(اگر) دو نفر (نیز گواهی دهند، این گونه است)». و از آن بزرگوار درباره ی گواهی یک نفر نپرسیدیم.

شرح

مؤلف رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» می گوید: «باب: تعریف مردم از مرده». یاد مردم از مرده به دو صورت است: یا از او به نیکی یاد می کنند و یا به بدی. و این، به آن چه که درباره اش می دانند، بستگی دارد.

سپس مؤلف، حدیث انس رضی الله عنه و نیز ماجرای ابوالاسود با عمر بن خطاب رضی الله عنه را ذکر کرده است. در حدیث انس رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ با همراهانش از کنار جنازه ای گذشت. اصحاب از او به نیکی یاد کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «واجب شد». سپس از کنار جنازه ی دیگری گذشتند و او را نکوهش کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «واجب شد». عمر بن خطاب رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا! چه چیزی واجب شد؟ فرمود: «شخص نخست را ستودید؛ پس بهشت برایش واجب شد و از شخص دوم به بدی یاد کردید؛ پس آتش دوزخ بر او واجب گشت. شما، گواهان الله در زمین هستید». الله بهتر می داند؛ ولی گویا شخص دوم از منافقان بوده است. زیرا در دوران پیامبر ﷺ منافقان فراوانی در مدینه وجود داشتند که به ظاهر ادعای اسلام می کردند، اما در باطن کافر بودند. جایگاه منافقان در پایین ترین رده ی دوزخ است؛ مگر کسی که توبه کند. به هر حال این حدیث بیان گر این است که اگر مسلمانان از مرده ای به نیکی یاد کنند، بدین معناست که او بهشتی ست و بهشت بر وی واجب می شود. هم چنین اگر از مرده ای به بدی یاد کنند، این نشان می دهد که آن شخص دوزخی ست و آتش دوزخ بر او واجب می گردد. گفتنی ست: هیچ تفاوتی در میان گواهی مسلمانان در دوران پیامبر ﷺ و پس از ایشان، وجود ندارد؛ زیرا حدیث ابوالاسود با عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از دوران پیامبر ﷺ بوده است. البته ما اهل سنت و جماعت بر این باوریم که درباره ی کسی گواهی نمی دهیم که او، بهشتی یا دوزخی ست؛ مگر برای کسی که پیامبر ﷺ آشکارا درباره اش بیان کرده باشد که بهشتی یا دوزخی ست. مثلاً برای خلفای

چهارگانه، یعنی: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم و برای سایر عشره مشرّه گواهی داده است که اینها بهشتی‌اند؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدُ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ»^(۱) یعنی: «ابوبکر بهشتی‌ست؛ عمر بهشتی‌ست؛ عثمان بهشتی‌ست؛ علی بهشتی‌ست؛ طلحه بهشتی‌ست؛ زبیر بهشتی‌ست؛ سعد بن ابی‌وقاص - بهشتی‌ست؛ سعید بن زید بهشتی‌ست؛ عبدالرحمن بن عوف بهشتی‌ست؛ و ابو عبیده بن جرّاح بهشتی‌ست». پیامبر صلی الله علیه و آله همه‌ی این ده نفر را جزو بهشتیان برشمرد. و نیز عکاشه بن محسن رضی الله عنه؛ باری پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که: «هفتاد هزار نفر از این امت بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند». عکاشه بن محسن رضی الله عنه برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آنها باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو، جزو آنها هستی». مردی دیگر برخاست و گفت: «از الله بخواهید که من نیز جزو آنها باشم». فرمود: «عکاشه، در این زمینه بر تو پیشی گرفت»^(۲).

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾﴾

[الحجرات: ۲]

ای مؤمنان! صداهایتان را فراتر از صدای پیامبر نبرید و با او، آن‌گونه سخن نگویند که با یک‌دیگر سخن می‌گویند تا مبدا بی‌آنکه دریابید، اعمالتان نابود شود.

ثابت بن قیس رضی الله عنه که صدای بلندی داشت، پس از نزول این آیه ترسید و خانه‌نشین شد و از ترس اینکه عملش تباه شود، از خانه بیرون نمی‌آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از این‌که متوجه غیبتش شد، کسی را نزدش فرستاد و به او مژده داد که: «بَلْ تَعِيشُ

(۱) صحیح است؛ ر.ک: صحیح الترمذی، ش: ۲۹۴۶؛ و المشکاة، ش: (۶۱۰، ۶۱۱)؛ و تخریح العقیده الطحاویة (۷۲۸) از علامه آل‌بانی رحمته الله.

(۲) این حدیث و تخریح آن، پیش‌تر به شماره‌ی ۷۵ گذشت.

حَمِيدًا، وَتُقْتَلُ شَهِيدًا وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ»^(۱) یعنی: «ستوده (و سرافراز) زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی». لذا هرکسی که پیامبر ﷺ به بهشتی بودن وی گواهی داده باشد، ما نیز گواهی می‌دهیم که بهشتی است و هرکه پیامبر ﷺ آشکارا درباره‌اش بیان کرده باشد که دوزخی است، ما هم گواهی می‌دهیم که آن شخص دوزخی است. پیامبر ﷺ و هم‌چنین قرآن کریم به دوزخی بودن عده‌ای تصریح کرده‌اند. همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی ابولهب که عموی پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝۲ سَيَصْلَىٰ نَارًا ۝۳ ذَاتَ لَهَبٍ ۝۴ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝۵ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝۶﴾

[المسد: ۱، ۶]

(۱) روایت: حاکم در المستدرک (۲۶۱/۳)؛ و رویانی (۱۰۰۲)؛ و ابن ابی‌عاصم در الآحاد والمنانی (۳۳۹۹) و الجهاد (۲۲۵)؛ و طبرانی در الکبیر (۷۰/۲)؛ و اصبهانی در دلائل النبوة (۳۰۹)، از طریق عبدالرحمن بن یزید بن جابر از عطاء خراسانی از دختر ثابت بن قیس به صورت مرفوع، این، اسنادی ضعیف است؛ زیرا عطاء به‌رغم این‌که صدوق (راستگو) بود، - در نقل روایت - به‌کثرت اشتباه می‌کرد؛ هم‌چنین شرح حالی از دختر ثابت نیافتیم. البته همانند این را معمر در الجامع (۲۳۹/۱۱) به‌نقل از زهری به صورت مرسل از ثابت آورده است. در این روایت، زهری، محل اختلاف است؛ و نیز روایت: طبرانی در الکبیر (۶۶/۲) و الاوسط (۱۸/۱) از طریق اوزاعی از زهری از محمد بن ثابت انصاری از پدرش ثابت بن قیس به صورت مرفوع؛ حافظ در التهذیب (۵۶/۵) در شرح حال محمد بن ثابت می‌گوید: «چنین به‌نظر می‌رسد که روایت محمد بن ثابت از پدرش و نیز از سالم، مرسل باشد؛ زیرا آن دو در جنگ یمامه کشته شدند و او (=محمد بن ثابت) خردسال بود؛ مگر اینکه در همان زمان، یعنی در دوران طفولیتش چیزی از پدرش شنیده و حفظ کرده باشد... هم‌چنین سماع زهری از وی (=محمد بن ثابت) درست نیست و به‌ثبوت نرسیده است». و نیز روایت: رویانی (۱۰۰۱)، و طبرانی در الکبیر (۶۷/۲) و ابن مبارک در الجهاد (۱۲۳) از طریق زهری از اسماعیل بن محمد بن ثابت از ثابت به صورت مرفوع. این، روایت مالک و یونس بن یزید از زهری است؛ البته صالح بن ابی‌الخضر و ابراهیم بن سعد در این روایت با مالک و یونس بن یزید اختلاف کرده و آنرا از طریق زهری از اسماعیل از پدرش از ثابت به صورت مرفوع روایت نموده‌اند. ابوحاتم در العلیل (۲۳۶/۲) می‌گوید: «صالح در آن دچار اشتباه شده است؛ بلکه این روایت از زهری از اسماعیل بن محمد بن ثابت اویسی است».

زیان کار و شکسته باد دو دست ابولهب و خودش نابود باد. مالش و آنچه به دست آورد، سودی به حالش نبخشید. به زودی وارد آتش شعله‌وری خواهد شد. و نیز همسرش (که در دشمنی با پیامبر، آتش‌بیار معرکه بود؛ آری، همان) زن هیزم‌کش را می‌گویم. در گردش ریسمانی از لیف خرماست (و در دوزخ زنجیری آتشین بر گردن دارد).

پیامبر ﷺ خبر داد که عمویش ابوطالب در بالاترین قسمت دوزخ به سر می‌برد؛ یعنی در عمق کم آن، اما دو کفش آتشین در پاهای اوست که مغز سرش از آن، به جوش می‌آید.

شخصی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: ای رسول‌خدا! پدرم کجاست؟ فرمود: «پدرت در دوزخ است». هم‌چنین پیامبر ﷺ فرمود: «عمرو بن لحي را در دوزخ دیدم که روده‌هایش را به دنبال خویش می‌کشید».^(۱)

علامه ابوالعباس حرانی می‌گوید: درباره‌ی کسی که امت به اتفاق از او به نیکی یاد کنند، گواهی می‌دهیم که بهشتی است. مانند امام احمد، شافعی، ابوحنیفه، مالک، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و دیگر امامانی که همه‌ی امت از آن‌ها به نیکی یاد می‌کنند؛ لذا گواهی می‌دهیم که این‌ها بهشتی‌اند. درباره‌ی شخص شیخ‌الاسلام نیز این‌گونه است؛ زیرا امت به‌طور عموم از او به نیکی یاد می‌نمایند؛ مگر عده‌ی اندک و ناچیزی که از روی کرد عموم مسلمانان کناره گرفته‌اند و هرکس چنین روی‌کردی داشته باشد و از عموم مسلمانان کناره بگیرد، در آتش دوزخ می‌افتد. لذا درباره‌ی شیخ‌الاسلام نیز گواهی می‌دهیم که بهشتی است. و این دیدگاه با حدیث عمر رضی الله عنه که بخاری رضی الله عنه آن را روایت کرده است، تأیید می‌شود: «هرکس که چهار یا سه یا دو نفر از او به نیکی یاد کنند، بهشت بر وی واجب می‌شود». و صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ درباره‌ی گواهی یک نفر سؤال نکردند.

از الله متعال می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی بهشتیان قرار دهد و ما را بر آتش دوزخ حرام بگرداند.

(۱) همان‌گونه که در روایت بخاری آمده است، عمرو بن لحي نخستین کسی بود که حیوانات را به نام

وقف برای بت‌ها، بدون استفاده رها کرد. ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۱۲۱۲، ۳۵۲۴). [مترجم]

۱۶۴- باب: فضیلت کسی که فرزندان کوچکش بمیرند

۹۵۹- عن أنس رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ لَهُ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْتَ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزند نابالغش بمیرند، به قطع الله متعال به لطف رحمت خویش بر فرزندان آن شخص، او را وارد بهشت می گرداند».

۹۶۰- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَالِدِ لَا تَمْسُهُ النَّارُ إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ». [متفقٌ عليه] ^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزندش بمیرند، آتش به آن مسلمان نمی رسد؛ مگر به خاطر تحقق سوگند (پروردگار)». [نووی گوید: منظور از تحقق سوگند پروردگار، اشاره ای است به این آیه که الله متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ ^(۳) یعنی: «هیچ کس از شما نیست؛ مگر آنکه از دوزخ گذر خواهد کرد». و مراد از آن، عبور از "پل صراط" می باشد که بر روی جهنم نصب شده است. الله، ما را از آن مصون بدارد.]

۹۶۱- وعن أبي سعيد الخدري رضی اللہ عنہ قال: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَهَبَ الرَّجَالُ بِحَدِيثِكَ، فَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ نَفْسِكَ يَوْمًا نَأْتِيكَ فِيهِ تَعَلَّمْنَا مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ، قَالَ: «اجْتَمِعْنَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا»؛ فَاجْتَمَعْنَ، فَأَتَاهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ فَعَلَّمَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ امْرَأَةٍ تَقْدُمُ ثَلَاثَةً مِنَ الْوَالِدِ إِلَّا كَانُوا لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاتْنَيْنِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاتْنَيْنِ». [متفقٌ عليه] ^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۸، ۱۲۴۸).

(۲) صحیح بخاری، ش: (۱۰۲، ۱۲۵۱)؛ صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۲.

(۳) سوره ی مریم، آیه ی ۷۱

(۴) صحیح بخاری، ش: ۱۰۱؛ صحیح مسلم، ش: ۲۶۳۴.

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مردان به تنهایی از سخنان شما بهره بردند؛ پس روزی از - وقت - خود را به ما اختصاص دهید تا نزدتان بیاییم و از آنچه که الله به شما آموخته است، به ما آموزش دهید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در فلان و فلان روز جمع شوید». آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزدشان آمد و از آنچه که الله به او آموخته است، به آنان آموزش داد. سپس فرمود: «هر زنی از شما که سه فرزندش را از دست بدهد، به قطع آنها برای مادرشان مانعی در برابر آتش دوزخ خواهند بود». زنی پرسید: آیا دو فرزند نیز این گونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(بله)؛ دو فرزند نیز همین گونه است».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «فضیلت کسی که فرزندان کوچکش بمیرند»؛ یعنی: کسی که چند فرزند خردسالش را از دست بدهد و به امید دریافت پاداش از الله صلی الله علیه و آله شکیبایی ورزد، فضایی دارد که در احادیث آمده است. سپس مؤلف احادیث انس، ابوهریره و ابوسعید رضی الله عنهم را در این باره آورده است. احادیثی که نشان می دهد: «هر مسلمانی که سه فرزند نبالغش بمیرند، به قطع الله متعال به لطف رحمت خویش بر فرزندان آن شخص، او را وارد بهشت می گرداند». از آن جهت به رحمت الهی نسبت به فرزندان خردسال یا نبالغ اشاره کرد که فرزندان نبالغ به طور خاص درخور رحمت و توجه هستند؛ زیرا فرزندان پس از این که بزرگ می شوند، استقلال می یابند و به اندازه ی فرزندان نبالغ، به مهر و توجه پدر و مادر نیاز ندارند. لذا پدر و مادر به فرزندان خردسال خویش، بیش تر محبت و توجه می کنند. لذا هر کس سه فرزند نبالغ از دست دهد و به خاطر الله و امید به پاداش الهی شکیبایی ورزد، این فرزندان برای او مانعی در برابر آتش دوزخ خواهند بود؛ مگر به خاطر تحقق سوگند پروردگار که می فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا

[مریم: ۷۱، ۷۲]

وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ﴿٧٢﴾﴾

و هیچ کس از شما نیست؛ مگر آن که بر دوزخ گذر خواهد کرد. این، وعده ی قطعی و مقدری است که انجامش با پروردگار توست. آن گاه پرهیزکاران را نجات می دهیم و ستم گران را که به زانو درآمده اند، در دوزخ رها می کنیم.

در حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در گردهمایی زنان حضور یافت و به آنان از آنچه که الله تعالی به او آموخته بود، آموزش داد و فرمود: «هر زنی از شما که سه فرزندش را از دست بدهد، به قطع آنها برای مادرشان مانعی در برابر آتش دوزخ خواهند بود». زنی پرسید: آیا دو فرزند نیز این گونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(بله؛) دو فرزند نیز همین گونه است». و این هم از لطف و فضل الله متعال است که اگر مسلمانی دو فرزندش را از دست بدهد و سپس به امید پاداش الهی شکیبایی ورزد، این امر مانعی برای او در برابر آتش دوزخ خواهد بود؛ فرقی نمی کند که فرزندانش دختر باشند یا پسر.

۱۶۵- باب: گریه و ترس به هنگام عبور از کنار قبور و محل هلاکت ستم‌گران و اظهار عجز و نیاز به الله متعال؛ و زنده‌ار از غفلت از آن

۹۶۴- عن ابن عمر رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأَصْحَابِهِ - يَعْنِي لَمَّا وَصَلُوا الْحِجْرَ، دِيَارَ ثَمُودَ -: «لَا تَدْخُلُوا عَلَيَّ هُوَ لَاءِ الْمُعَذِّبِينَ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ، لَا يُصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

وفي روايةٍ قَالَ: لَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجْرِ، قَالَ: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مَا أَصَابَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ»؛ ثُمَّ قَنَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ وَأَسْرَعَ السَّيْرَ حَتَّى أَجَارَ الْوَادِي.

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به یارانش - آن‌گاه که به "حجر"، سرزمین قوم ثمود رسیدند - فرمود: «از سرزمین این‌ها که مورد عذاب قرار گرفته‌اند، جز گریه‌کنان عبور نکنید؛ و اگر گریان نبودید، به آن‌جا وارد نشوید. مبدا عذابی که به آنان رسید، به شما نیز برسد».

و در روایتی دیگر، ابن عمر رضی اللہ عنہما گفته است: هنگامی که رسول‌الله ﷺ از سرزمین "حجر" گذشت، فرمود: «به سکونت‌گاه‌های کسانی که به خویشان ستم کردند، جز گریه‌کنان وارد نشوید؛ مبدا آن‌چه به آنان رسید، به شما نیز برسد. سپس رسول‌الله ﷺ سر خویش را پوشاند و به حرکت خود سرعت بخشید تا آن‌که آن وادی را پشت سر نهاد».

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «گریستن به هنگام عبور از کنار قبور و محل هلاکت ستم‌گران و ترس از این‌که عذابی همانند عذاب آنان به انسان برسد». وی سپس حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما درباره‌ی گذر رسول‌الله ﷺ از حجر، یعنی از سرزمین قوم ثمود را آورده است. قوم ثمود، همان قوم صالح علیہ السلام

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۳۳)، ۴۴۱۹، ۴۴۲۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۰.

بودند؛ الله متعال، صالح عليه السلام را به سویشان فرستاد تا آنان را به ایمان به الله فرا بخواند؛ اما آن‌ها کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند. صالح عليه السلام به آنان فرمود: سه روز فرصت دارید که در خانه‌هایتان از زندگی برخوردار باشید. سپس بانگی شدید و مرگ‌بار، قوم ثمود را فرا گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند و نقش زمین شدند. الله متعال، آن‌چنان قدرت و نیرویی به آنان بخشیده بود که به سادگی کوه‌ها را می‌تراشیدند و در دل کوه‌ها، کاخ‌ها و خانه‌های بلند و برافراشته می‌ساختند؛ ولی بدان سبب که ایمان نیاوردند، آنان را با بانگی مرگ‌بار هلاک کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که رهسپار "تبوک" بود، از این سرزمین گذشت و فرمود: «از سرزمین این‌ها که مورد عذاب قرار گرفته‌اند، جز گریه‌کنان عبور نکنید؛ و اگر گریان نبودید، به آن‌جا وارد نشوید. مبدا عذابی که به آنان رسید، به شما نیز برسد».

لذا رفتن به سرزمین ثمود [و چنین مکان‌هایی] به قصد گردش و دیدن خانه‌هایشان جایز نیست؛ زیرا چنین کاری، نافرمانی از رسول الله صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌آید؛ مگر این‌که کسی گریه‌کنان و برای عبرت گرفتن به چنین مکان‌هایی برود. و اگر گریان نبود، برایش رفتن به آن‌جا جایز نیست؛ زیرا ممکن است به عذابی همانند عذاب آنان گرفتار شود. رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام عبور از سرزمین "حجر" سر خود را پوشاند و به حرکت خویش سرعت بخشید تا آن‌که این وادی را پشت سر نهاد. این‌جاست که به اشتباه آن‌دسته از کسانی که برای گردش و تفریح به سرزمین ثمود و امثال آن می‌روند و چند روزی در آن‌جا اقامت می‌کنند، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که این کار، نافرمانی از رسول الله صلی الله علیه و آله و بر خلاف سنت و رهنمود آن بزرگوار است. چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله به‌هنگام عبور از این سرزمین، سر خویش را پوشاند و با سرعتِ بیش‌تری حرکت کرد تا هرچه زودتر آن‌جا را پشت سر بگذارد؛ هم‌چنین از سکونت و ماندن در سکونت‌گاه‌های کسانی که به خویشان ستم کردند، برحذر داشت تا مبدا انسان به عذابی چون عذاب آنان گرفتار شود؛ چه به سبب کفر به الله عز و جل و چه به‌خاطر گناهی جز کفر. البته روز رستاخیز که با الله دیدار می‌کند، پاسخ‌گوی اعمالش خواهد بود و الله به بندگانش بیناست.

۷- کتاب: آداب سفر

۱۶۶- باب: مستحب بودن آغاز سفر در روز پنج‌شنبه و ابتدای روز

۹۶۳- عن كعب بن مالك رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم خَرَجَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ يَوْمَ الْحَمِيسِ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الْحَمِيسِ. [متفقٌ عليه] ^(۱)

وفي رواية في الصحيحين: لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَخْرُجُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْحَمِيسِ.
ترجمه: كعب بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم روز پنج‌شنبه رهسپار غزوه‌ی تبوک شد و دوست داشت که روزهای پنج‌شنبه سفرش را آغاز کند.
در روایتی در «صحيحين» آمده است: کم‌تر پیش می‌آمد که رسول‌الله صلى الله عليه وسلم در روزی جز پنج‌شنبه - از خانه - بیرون برود (و سفرش را آغاز کند).

۹۶۴- وعن صخر بن وداعة الغامدي الصحابي رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا»؛ وَكَانَ إِذَا بَعَثَ سَرِيَّةً أَوْ جَيْشًا بَعَثَهُمْ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ. وَكَانَ صَخْرٌ تَاجِرًا، وَكَانَ يَبْعَثُ تِجَارَتَهُ أَوَّلَ النَّهَارِ، فَأَثَرَى وَكَثُرَ مَالُهُ. [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.] ^(۲)

ترجمه: صخر بن وداعه‌ی غامدی صحابی رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم دعا کرد: «یا الله! صبحگاهان را برای امتم خجسته و پربرت بگردان». و هرگاه پیامبر صلى الله عليه وسلم دسته یا لشکری را گسیل می‌کرد، آنان را در آغاز روز می‌فرستاد. صخر رضي الله عنه بازرگان بود و فرستادن کاروان‌های تجاری (و فعالیت‌های) خود را در ابتدای روز انجام می‌داد؛ لذا پس از مدتی ثروتمند شد و اموالش زیاد گردید.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۹۴۹.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۳۰۰؛ و صحیح ابن‌ماجه، از آل‌بانی رحمته الله ش: ۱۸۱۸.

شرح

مؤلف رحمه الله، بخشی به نام آداب سفر گشوده است.

سفر، یعنی ترک وطن و رفتن انسان از محل اقامتش به منطقه‌ای دیگر. واژه‌ی سفر در زبان عربی، هم‌خانواده‌ی کلمه‌ی «اسفار» است که به معنای خروج و ظهور یا نمایان شدن می‌باشد. چنان‌که گفته می‌شود: «أسفر الصبح»؛ یعنی: «صبح روشن شد». بر این اساس علت نام‌گذاری سفر به این اسم، این است که سفر، ویژگی‌های انسان را نمایان می‌سازد و در سفر است که مردان، شناخته می‌شوند. چه بسیار کسانی که برای شما نام‌آشنا هستند؛ اما زمانی آنان را به‌خوبی می‌شناسید که با آن‌ها هم‌سفر می‌شوید و در سفر به خلق و خویشان پی می‌برید. عمر بن خطاب رضی الله عنه عادت داشت که وقتی در حضور وی، از شخصی به‌نیکی یاد می‌کردند، می‌پرسید: آیا با او هم‌سفر شده‌اید؟ آیا با او معامله کرده‌اید؟ اگر پاسخ مثبت بود، عمر رضی الله عنه گواهی آن‌ها را درباره‌ی آن شخص می‌پذیرفت و گرنه، سخنان درباره‌ی آن شخص، نزد عمر رضی الله عنه بی‌اعتبار بود.

شایسته است که انسان، مناسب‌ترین و آسان‌ترین زمان را برای مسافرت انتخاب کند؛ مانند آخر هفته. همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله بیش‌تر سفرهایش را در روز پنج‌شنبه آغاز می‌کرد و گاه در سایر روزها نیز به سفر می‌رفت. چنان‌که آخرین سفرش، یعنی حج وداع را در روز شنبه آغاز فرمود؛ اما عادتش، این بود که معمولاً روزهای پنج‌شنبه برای سفر بیرون می‌رفت؛ به‌ویژه در جنگ‌ها و غزوات. الله بهتر می‌داند؛ اما گویا حکمتش، این بود که روز پنج‌شنبه اعمال انسان را به سوی الله تعالی بالا می‌برند و به او عرضه می‌کنند؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت که عملش، یعنی خروج در راه الله، در آن روز بر الله تعالی عرضه شود. هم‌چنین دوست داشت که سفرش را در ابتدای روز آغاز کند؛ زیرا گاه، انسان در سفرش غافل‌گیر می‌گردد و اگر در ابتدای روز بیرون آمده باشد، فرصت کافی برای رفع مشکلات فرا ریش دارد؛ به‌ویژه در سفرهای آن دوران که امکانات سفر اندک بود و مردم با اسب و شتر یا حتی با پای پیاده سفر می‌کردند. اما امروزه به‌خاطر فراوانی امکانات از قبیل وجود هواپیما، سفرها منظم و در ساعت‌های مشخصی انجام می‌شود. به‌هر حال اگر امکان آغاز سفر در روز

پنج‌شنبه وجود داشت، چه بهتر؛ و گر نه، ایرادی ندارد که انسان در روز یا زمان دیگری، سفرش را آغاز کند.

سپس مؤلف رحمته حدیث صحیح صخر را آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد: «یا الله! صبحگاهان را برای امتم خجسته و پربرکت بگردان». بدین سان رسول الله صلی الله علیه و آله دعا نمود که الله تعالی آغاز روز را برای امتش پربرکت بگرداند؛ زیرا انسان در ابتدای روز، فرصت بسیاری برای کار کردن دارد و همان‌گونه که الله متعال فرموده است: روز، هنگام کار و تلاش برای کسب معاش می‌باشد:

[النبا: ۱۱]

﴿وَجَعَلْنَا الْيَوْمَ مَعَاشًا﴾

و روز را هنگام کسب معاش گردانیدیم.

لذا همان‌طور که تجربه ثابت کرده است: اگر انسان کار و تلاش خویش را در ابتدای روز آغاز نماید، خیر و برکت فراوانی می‌یابد؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از ما تا دیروقت و حتی تا نزدیک ظهر می‌خواهیم و آغاز روز را که خجسته و پربرکت است، از دست می‌دهیم. توده‌ی مردم می‌گویند: «سردار و فرمانروای روز، آغاز آن است»؛ یعنی: انسان در ابتدای روز وقتش را بهتر مدیریت می‌کند و فرصت بیش‌تری برای کار و تلاش دارد. و چه خوب گفته‌اند: «سحرخیز باش تا کامروا باشی!» از این رو صحیح صخر که بازرگان بود، فرستادن کاروان‌های تجاری (و فعالیت‌های) خود را در ابتدای روز انجام می‌داد؛ لذا پس از مدتی ثروتمند شد و اموالش زیاد گردید؛ و این، به‌خاطر عمل به رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله و دعای ایشان بود که فرمود: «یا الله! آغاز روز را برای امتم خجسته و پربرکت بگردان».

۱۶۷- باب: استحباب جستجوی هم‌سفر و امیر قرار دادن یکی از خودشان در سفر تا همه از او فرمان ببرند

۹۶۵- عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ يَعْلَمُونَ مِنَ الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُوا، مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر آن‌چه را که من درباره‌ی - خطرات - تنها به سفر رفتن را می‌دانم، مردم نیز می‌دانستند، هیچ سواره‌ای به تنهایی در شب به مسافرت نمی‌رفت.»

۹۶۶- وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الرَّكِبُ شَيْطَانٌ، وَالرَّكِيَانِ شَيْطَانَانِ، وَالثَّلَاثَةُ رُكْبٌ». [روایت ابوداود و ترمذی و نسائی با اسنادهای صحیح؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۲)

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از پدربزرگش رضی اللہ عنہ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «یک سواره (یا یک نفر که رهسپار سفر است)، یک شیطان می‌باشد و دو سواره، دو شیطان هستند و سه سواره، یک کاروان به‌شمار می‌آیند.»

۹۶۷- وعن أبي سعيد وأبي هريرة رضی اللہ عنہما قالا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ». [حدیثی حسن می‌باشد که ابوداود با اسناد حسن روایت کرده است.]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۹۹۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۳۵۲۴؛ السلسلۃ الصحیحۃ، از آل‌بانی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۶۲؛ آل‌بانی رحمۃ اللہ علیہ، طبری گفته است: «این، رهنمود و هشدار بازدارنده برای کسی است که از تنهایی می‌ترسد؛ و گرنه، تنها به مسافرت رفتن، حرام نیست. کسی که به تنهایی به بیابان می‌رود یا شب را در خانه به تنهایی می‌گذراند، هر آن ممکن است که بترسد؛ به‌ویژه اگر قلبی ضعیف و اندیشه‌ای سست داشته باشد. البته مردم در این‌باره گوناگون‌اند؛ لذا این هشدار بازدارنده، به‌خاطر بازداشتن از خطرات احتمالی تنهایی است و نشان می‌دهد که تنها به مسافرت رفتن و به‌کلی، تنهایی، کراهت دارد و کراهت درباره‌ی دو نفر که با هم هستند، از یکی بودن و تنهایی، کم‌تر است.»

(۳) صحیح الجامع، ش: ۵۰۰؛ السلسلۃ الصحیحۃ، از آل‌بانی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۱۳۲۲؛ آل‌بانی، این حدیث را در مشکاء المصابیح، ش: ۳۹۱۱، حسن دانسته است.

ترجمه: از ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه سه نفر رهسپار سفر می شوند، باید یکی از خودشان را امیر قرار دهند».

۹۶۸- وعن ابن عباس رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خَيْرُ الصَّحَابَةِ أَرْبَعَةٌ، وَخَيْرُ السَّرَايَا أَرْبَعُمَائَةٍ، وَخَيْرُ الْجُيُوشِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ، وَلَنْ يُغْلَبَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا مِنْ قَلِيلَةٍ». [روایت ابو داود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین همراهان، چهار نفر هستند؛ و بهترین دسته (ی نظامی) چهارصد نفرند و بهترین لشکر، چهارهزار نفر. و دوازده هزار نفر هرگز به خاطر کمی تعداد شکست نمی خورند».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «استحباب جستجوی همسفر و امیر قرار دادن یکی از خودشان در سفر». این باب، حاوی دو مسأله است:

یکم: شایسته است که انسان همسفری با خود داشته باشد و تنهایی به مسافرت نرود. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر آنچه را که من درباره ی - خطرات - تنها به سفر رفتن را می دانم، مردم نیز می دانستند، هیچ سواره ای به تنهایی در شب به مسافرت نمی رفت». یعنی: شایسته نیست که انسان به تنهایی به مسافرت برود؛ زیرا ممکن است بیمار و حتی بی هوش شود یا کسی به او حمله کند؛ خلاصه این که خطرات سفری که به تنهایی صورت می گیرد، فراوان است و اگر انسان همسفری داشته باشد، در برابر خطرات سفر به او کمک می کند. این، درباره ی سفرهایی است که به تنهایی انجام می شود و مفهوم تنهایی در آن هویدا است؛ نه درباره ی مسیرها یا سفرهایی که در کم تر از هر دقیقه، خودرویی از کنار انسان می گذرد؛ گرچه انسان در ماشین خودش، تنها باشد. لذا چنین سفری، تنهایی به شمار نمی آید و ایرادی در آن نیست. اینک مسیرهای سفر از شهری به شهر دیگر و از استانی به سایر استانها با

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۲۷۸؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبانی رحمته الله، ش: ۹۸۶.

امکانات گوناگون، ایمن شده است و تنهایی به مسافرت رفتن [برای مردان] هیچ اشکالی ندارد.

سپس همان‌گونه که در حدیث عمرو بن شعیب آمده است، پیامبر ﷺ بیان فرمود که: «یک سواره (یا یک نفر که رهسپار سفر است)، یک شیطان می‌باشد و دو سواره، دو شیطان هستند و سه سواره، یک کاروان به‌شمار می‌آیند». یعنی: یک نفر که به سفر می‌رود، یک شیطان است و وقتی نفر دیگری نیز با اوست، دو شیطان به‌شمار می‌آیند؛ اما هنگامی که سه نفر با یکدیگر هم‌سفرند، گروه و کاروانی مستقل هستند. این حدیث نیز از رفتن به سفر به‌تنهایی و نیز از این‌که فقط دو نفر هم‌سفر باشند، برحذر می‌دارد؛ اما در هم‌سفر بودن سه نفر اشکالی وجود ندارد. البته همان‌گونه که گفتیم: این، مربوط به سفرها و مسیرهایی است که در آن‌ها رفت و آمد نیست.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما را آورده که پیامبر ﷺ به مسافران فرمان داده است که یکی از خودشان را امیر خویش قرار دهند؛ یعنی یک نفر از خودشان را سرگروه یا رئیس خویش در سفر معین کنند تا سامان‌دهی به کارهایشان در سفر را عهده‌دار باشد و زمان حرکت، استراحت، غذا خوردن و امثال آن را برای هم‌سفران برنامه‌ریزی و مدیریت کند. زیرا اگر سرگروه یا رئیسی نداشته باشند، کارهایشان نابسامان می‌شود و آشفته و سراسیمه می‌گردند. از ظاهر حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که اطاعت و فرمان‌برداری از امیر سفر در مسایل مربوط به سفر واجب است؛ اما در رابطه با کارهای فردی که ربطی به سفر ندارد، اطاعت از سرگروه یا امیر سفر واجب نمی‌باشد؛ البته این، بدین معنا نیست که سرگروه، خودکامه یا خودرأی باشد؛ بلکه باید مطابق فرمان و رهنمود الهی با هم‌سفرانش مشورت کند و درباره‌ی مسایل سفر، نظرهای آنان را نیز جویا شود؛ البته در رابطه با مسایل روشن، نیازی به نظرخواهی و مشورت با هم‌سفران نیست. الله عَلَيْكُمْ می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾

[آل عمران: ۱۵۹]

... پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

۱۶۸- باب: آداب حرکت و توقف، و گذراندن شب و خوابیدن در سفر؛ و استحباب پیمودن مسیر در شب، و ملایمت و خوش رفتاری با چارپایان و مراعات حال آن‌ها؛ و جواز سوار شدن دو نفر بر چارپای قوی؛ و امر به رعایت حق حیوانات به کسی که در این زمینه کوتاهی کرده است

۹۶۹- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِي الْخِصْبِ، فَأَعْطُوا الْإِبِلَ حَظَّهَا مِنَ الْأَرْضِ، وَإِذَا سَافَرْتُمْ فِي الْجَدْبِ، فَأَسْرِعُوا عَلَيْهَا السَّيْرَ، وَبَادِرُوا بِهَا نَقِيهَا، وَإِذَا عَرَسْتُمْ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ؛ فَإِنَّهَا طُرُقُ الدَّوَابِّ، وَمَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه در مسیری سرسبز سفر کردید، بهره‌ی شتر را از زمین به او بدهید (و بگذارید تا حیوان در حال حرکت بچرد) و چون در مسیری خشک و بی‌علف سفر کردید، او را تند برانید تا پیش از این‌که مغز استخوان حیوان، یعنی توان و نیرویش از بابت خستگی و رنج راه از میان برود، به مقصد برسید. و اگر شب در جایی توقف کردید، از اتراق کردن در راه بپرهیزید؛ زیرا راه، گذرگاه حیوانات و در شب، محل گزندگان و حشرات است.»

۹۷۰- وعن أبي قتادة رضي الله عنه قال: كان رسول الله ﷺ إذا كان في سفرٍ، فعَرَسَ بِلَيْلٍ اضْطَجَعَ عَلَى يَمِينِهِ، وَإِذَا عَرَسَ قُبَيْلَ الصُّبْحِ نَصَبَ ذِرَاعَهُ، وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى كَفِّهِ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوقتاده رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که در سفر بود، اگر در شب توقف می‌کرد، بر پهلوی راست خود می‌خوابید؛ اما اگر کمی پیش از صبح توقف می‌نمود، دست خود را از قسمت آرنج بالا می‌گرفت و سرش را بر روی کف دستش می‌گذاشت. [نوی گوید: علما گفته‌اند: بدان سبب ساعد دست خویش را بالا می‌گرفت که

در خواب عمیق فرو نرود و نماز صبح فوت نشود یا به تأخیر نیفتد.]

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۲۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۶۸۳.

شرح

مؤلف رحمته در این باب آداب فراوانی درباره‌ی سفر و خوش رفتاری با حیوانات سواری آورده است؛ زیرا کسی که با شتر، یا الاغ، یا اسب و قاطر سفر می‌کند، درباره‌ی آن‌ها مسؤول است و باید مراعاتشان کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حج وداع بر شتر خویش سوار بود و در سربلندی‌ها مقداری افسار را پایین می‌انداخت تا افسار، شتر را اذیت نکند. یکی از آداب سفر، این است که وقتی انسان در ایام یا مسیری سرسبز سفر می‌کند، حیوان را تند نراند و بهره‌ی حیوان از زمین را به او بدهد؛ یعنی: بگذارد تا حیوان بچرد. زیرا وقتی حیوان را آرام براند، حیوان فرصت چریدن در حال حرکت نیز پیدا می‌کند. اما اگر خشک‌سالی بود و گیاهی در زمین وجود نداشت، حیوان را تند برانید؛ زیرا اگر آرام حرکت کنید، مدت سفر طولانی می‌شود و گیاهی هم در زمین نیست که حیوان از آن بچرد؛ در نتیجه توان و نیروی حیوان تحلیل می‌رود. این‌جاست که حکمت و فرزاندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از پیش نمایان می‌شود و درمی‌یابیم که الله متعال به او بینشی داده بود که هم به مسایل و منافع انسان‌ها اهمیت می‌داد و هم به مصالح حیوانات. از این‌رو مسافران را رعایت این آداب رهنمون شد. هم‌چنین فرمان داد که اگر در سفر برای استراحت توقف کردیم، نباید در راه یا جاده بخوابیم؛ زیرا گذرگاه حیوانات است و مردم در این مسیرها یا جاده‌ها حرکت می‌کنند و ممکن است کسی بی‌خبر سر رسد و برخوردی صورت بگیرد و در جاده بیفتد. هم‌چنین راه‌ها، محل جمع شدن گزندگان است؛ زیرا گاه پس‌مانده‌هایی از خوراکی‌های رهگذران در راه می‌افتد و حشرات و گزندگان فراوانی جمع می‌شوند. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که برای اتراق کردن و خوابیدن، از جاده فاصله بگیریم تا نه برای سایر رهگذران مشکلی ایجاد شود و نه خودمان در معرض اذیت و آزار حشرات و گزندگان قرار بگیریم. به‌ویژه در جاده‌های امروزی که دور شدن از حاشیه‌ی جاده، اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا اتفاق یک لحظه می‌افتد و ممکن است راننده‌ی خواب‌آلود باشد و با کسانی که در کنار جاده خوابیده‌اند، تصادف کند و بدین ترتیب حادثه‌ی دل‌خراشی روی دهد. لذا از توقف و خوابیدن در کنار جاده‌ها، به‌ویژه در کنار بزرگ‌راه‌ها خودداری کنید و خود و دیگران را در معرض خطر قرار ندهید. این، رهنمود رسول هدایت صلی الله علیه و آله است.

هم‌چنین روش پیامبر ﷺ در سفر این بود که اگر در آغاز شب برای استراحت توقف می‌کرد، بر پهلو راستش دراز می‌کشید و راحت می‌خوابید؛ اما اگر اندکی پیش از صبح توقف می‌کرد، استراحتی کوتاه می‌فرمود و برای این‌که خوابش سنگین نشود و نماز صبح را از دست ندهد یا نمازش به تأخیر نیفتد، ساعد دست خود را بالا می‌گرفت و سرش را روی کف دستش می‌گذاشت. این، اشاره‌ای است به اینکه انسان، هم باید به استراحتش اهمیت دهد و هم عبادت پروردگارش را از یاد نبرد. وقتی انسان در ابتدای شب می‌خوابد، به اندازه‌ی کافی استراحت می‌کند و سیرخواب می‌شود و به سادگی برای نماز برمی‌خیزد؛ اما کسی که در پایان شب یا دیرهنگام می‌خوابد، نباید با اطمینان یا به گونه‌ای بخوابد که در خواب عمیق فرو برود؛ بلکه به پیروی از پیامبر اکرم ﷺ به روشی بخوابد که گویا بیدار است تا خوابش سنگین نشود و نماز صبحش را از دست ندهد. لذا چه خوب است که زنگ هشدار ساعت خود را فعال کنیم تا با زنگ ساعت بیدار شویم و نمازمان فوت نشود؛ زیرا رسول الله ﷺ از آن جهت ساعد دست خود را بالا گرفت که در خواب عمیق فرو نرود و به سادگی بیدار شود. لذا استفاده از ساعت زنگ‌دار برای بیدار شدن، خوب و پسندیده است.

۹۷۱- وعن أنس رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِاللُّجَّةِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ تُطَوَّى بِاللَّيْلِ». [روایت ابوداود با اسناد حسن]^(۱)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در شب حرکت کنید؛ زیرا زمین در شب در هم پیچیده و کوتاه می‌شود».

۹۷۲- وعن أبي ثعلبة الحُشَنِيِّ رضي الله عنه قال: كَانَ النَّاسُ إِذَا نَزَلُوا مَنْزِلًا تَفَرَّقُوا فِي الشَّعَابِ وَالْأُودِيَةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ تَفَرَّقَكُمْ فِي هَذِهِ الشَّعَابِ وَالْأُودِيَةِ إِنَّمَا ذَلِكُمْ مِنْ

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۰۶۴؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۶۸۱؛ آلبانی رحمته الله عليه در مشکاة المصابیح، ذیل حدیث شماره‌ی ۳۰۰۹، گفته است: «اسنادش "جید" می‌باشد».

الشَّيْطَانِ». فَلَمْ يَنْزِلُوا بَعْدَ ذَلِكَ مَنَزِلًا إِلَّا انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ. [روایت ابوداود با إسناده حسن]^(۱)

ترجمه: ابو ثعلبه‌ی خُشنی رضی الله عنه می‌گوید: مردم هنگامی که در جایی اتراق می‌کردند، در دره‌ها و گذرگاه‌های کوهستانی پراکنده می‌شدند. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پراکنده شدن شما در این کوه‌ها و دره‌ها، نتیجه‌ی وسوسه و فریب شیطان است». از آن پس، مردم هر جا که اتراق می‌کردند، کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند.

۹۷۳- وعن سهل بن عمرو- وقيل: سهل بن الربيع بن عمرو- الأنصاري المعروف بابن الحنظليّة رضی الله عنه وَهُوَ مِنْ أَهْلِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ- قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِبَعِيرٍ قَدْ لَحِقَ ظَهْرُهُ بِبَطْنِهِ، فَقَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي هَذِهِ الْبَهَائِمِ الْمُعْجَمَةِ، فَارْكَبُوهَا صَالِحَةً، وَكُلُوهَا صَالِحَةً». [روایت ابوداود با إسناده حسن]^(۲)

ترجمه: از سهل بن عمرو- و گفته شده: سهل بن ربیع بن عمرو- انصاری، معروف به ابن حنظلیه رضی الله عنه که از اهل بیعت رضوان بود، روایت است: رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار شتری گذشت که شکمش - از فرط لاغری- به پشتش چسبیده بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «درباره‌ی این حیوانات زبان‌بسته، از الله بترسید (و به آن‌ها رسیدگی کنید تا) هم خوب سوارشان شوید و هم خوب از آن‌ها تغذیه نمایید».

۹۷۴- وعن أبي جعفر عبد الله بن جعفر رضی الله عنه قَالَ: أُرْدَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ خَلْفَهُ، وَأَسْرَّ إِلَيَّ حَدِيثًا لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ، وَكَانَ أَحَبَّ مَا اسْتَتَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِحَاجَتِهِ هَدْفٌ أَوْ حَائِشٌ نَخْلٍ، يَعْنِي: حَائِطٌ نَخْلٍ. [مسلم، این حدیث را همین‌گونه مختصر روایت کرده است]^(۳)

وزَادَ فِيهِ الْبَرْقَانِيُّ بِإِسْنَادِ مُسْلِمٍ - بَعْدَ قَوْلِهِ: حَائِشٌ نَخْلٍ - فَدَخَلَ حَائِطًا لِرَجُلٍ مِنْ الْأَنْصَارِ، فَإِذَا فِيهِ جَمَلٌ، فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَرَجَرَ وَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَمَسَحَ

(۱) صحیح ابی داود، از آل‌بانی رحمته الله ش: ۲۲۸۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۰۴؛ السلسله الصحیحة، ش: ۳۳؛ آل‌بانی رحمته الله در مشکاة المصابیح، ش: ۳۳۷۰، این حدیث را صحیح دانسته است.

(۳) صحیح مسلم، ش: (۳۴۲، ۲۴۲۹).

سَرَاتُهُ - أُمِّي: سِنَامُهُ - وَذِفْرَاهُ فَسَكَنَ، فَقَالَ: «مَنْ رَبُّ هَذَا الْجَمَلِ؟ لِمَنْ هَذَا الْجَمَلُ؟» فَجَاءَ فَتَى مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: هَذَا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «أَفَلَا تَتَّقِي اللَّهَ فِي هَذِهِ الْبَهِيمَةِ الَّتِي مَلَكَكَ اللَّهُ إِيَّاهَا؟ فَإِنَّهُ يَشْكُو إِلَيَّ أَنْكَ تُجِيعُهُ وَتُدْبِيئُهُ». [ابوداود، این حدیث را همانند برقانی روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: ابوجعفر، عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله مرا پشت سر خویش سوار مرکب کرد و سخنی در گوش من گفت که آن را برای هیچ کس بازگو نمی کنم. بهترین چیز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که دوست داشت هنگام قضای حاجت، خود را پشت آن پنهان کند، تپه‌ی خاک و نخلستان بود.

برقانی با اسناد مسلم، افزون بر این، آورده است: پیامبر صلی الله علیه و آله وارد باغ یکی از انصار رضی الله عنهم شد و آنجا شتری دید. شتر همین که رسول الله صلی الله علیه و آله را دید، صدایی از گلوی خود درآورد و چشمانش پر از اشک شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پیش شتر آمد و بر سر و گوش و کوهانش دست کشید. آن گاه شتر آرام گرفت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صاحب این شتر کیست؟ این شتر، مال کیست؟» جوانی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا! مال من است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا درباره‌ی این حیوان که الله به تو داده است، از الله نمی ترسی؟ این حیوان نزد من شکایت می کند که تو، او را گرسنه نگه می داری و خسته اش می کنی (و از او زیاد کار می کنی).»

۹۷۵- وعن أنس رضی الله عنه قال: كُنَّا إِذَا نَزَلْنَا مَنْزِلًا، لَا نُسَبِّحُ حَتَّى نَحُلَّ الرَّحَالَ. [ابوداود، این روایت را با اسنادی که مطابق شرط مسلم می باشد، روایت کرده است.]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: وقتی در جایی اتراق می کردیم، تا زمانی که بارهای شترها را باز نمی کردیم (و پایین نمی گذاشتیم)، مشغول نماز نمی شدیم.

شرح

نووی رحمته الله چند حدیث درباره‌ی آداب سفر آورده است؛ از جمله: این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله امتش را به حرکت کردن در شب رهنمون شد و خبر داد که زمین برای

(۱) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله ش: ۲۵۴۹.

(۲) آلبنی رحمته الله در المشکاة، ش: ۳۹۱۷، این حدیث را صحیح دانسته است.

مسافر در شب در هم پیچیده و کوتاه می‌شود. یعنی: مسافر در شب مسافتی را می‌پیماید که در روز نمی‌پیماید؛ زیرا شب، خنک است و این، باعث می‌شود که شتر بانشاط و چالاک باشد و با سرعت بیش‌تری حرکت کند. از این‌رو پیامبر ﷺ از این موضوع به کوتاه شدن زمین در هم پیچیده شدن آن، تعبیر فرمود.

یکی از دیگر از آداب سفر، این است که هم‌سفران هنگامی که در جایی اتراق می‌کنند، پراکنده نشوند؛ صحابه رضی الله عنهم هرگاه در جایی اتراق می‌کردند، در کوه‌ها و دره‌ها متفرق می‌شدند؛ پیامبر ﷺ فرمود: «پراکنده شدن شما در این کوه‌ها و دره‌ها، نتیجه‌ی وسوسه و فریب شیطان است». از آن پس، مردم هر جا که اتراق می‌کردند، کنار یک‌دیگر قرار می‌گرفتند. زیرا در کنار هم بودن، مایه‌ی قدرت بود و بهتر می‌توانستند از یک‌دیگر دفاع کنند و اگر دشمن در تاریکی شب به آنان حمله‌ور می‌شد، امکان دفاع و رویارویی وجود داشت؛ اما هنگامی که پراکنده می‌شدند، توان و نیروی دفاعی آنان کاهش می‌یافت و ضعیف می‌شدند.

از دیگر مسایلی که در این باب ذکر شده، سفارش پیامبر ﷺ درباره‌ی چارپایان می‌باشد؛ این‌که بر انسان واجب است که با حیوانات به‌نیک‌ی رفتار کند و بیش از توانشان از آن‌ها کار نکشد و در دادن آب و غذا به آن‌ها کوتاهی نکند.

هم‌چنین تنها یک نفر بر پشت چارپا سوار شود؛ مگر این‌که حیوان، توانایی حمل دو نفر را داشته باشد. ولی اگر ضعیف بود و توانایی این کار را نداشت، جایز نیست که بیش از توانش از او کار بگیرند؛ زیرا این حیوانات نیز همانند انسان از گوشت و خون و استخوان تشکیل شده‌اند و مانند انسان خسته می‌شوند؛ وقتی انسان کاری انجام دهد که بیش از توان اوست یا کاری بر او تحمیل گردد، خسته می‌شود. حیوانات نیز همین‌گونه هستند. از این‌رو پیامبر ﷺ دستور داد که درباره‌ی این حیوانات زبان‌بسته از الله عز و جل بترسیم و در حقشان کوتاهی نکنیم.

سپس مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است: بهترین چیز نزد پیامبر ﷺ که دوست داشت هنگام قضای حاجت، خود را پشت آن پنهان کند، تپه‌ی خاک و نخلستان بود. روزی برای قضای حاجت وارد باغ یکی از انصار رضی الله عنهم شد و آن‌جا شتری دید. شتر همین‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله را دید، صدایی از گلوی خود درآورد و چشمانش پر از اشک شد. پیامبر ﷺ پیش‌تر آمد و بر سر و گوش و کوهانش دست

کشید. آن‌گاه شتر آرام گرفت. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «صاحب این شتر کیست؟» جوانی از انصار آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مال من است. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا درباره‌ی این حیوان که الله به تو داده است، از الله نمی‌ترسی؟ این حیوان نزد من شکایت می‌کند که تو، او را گرسنه نگه می‌داری و خسته‌اش می‌کنی (و از او زیاد کار می‌کنی)». این، یکی از معجزه‌های پیامبر ﷺ بود که حیوانات با او سخن می‌گفتند؛ زیرا این، نشانه‌ای از سوی الله ﷻ بود که با آن پیامبرش را تأیید می‌کرد. الله متعال هر پیامبری که می‌فرستاد، معجزه یا معجزاتی به او می‌داد که بیان‌گر نبوتش بود تا مردم، او را تکذیب نکنند؛ زیرا اگر کسی، ادعا می‌کرد که فرستاده و پیام‌آور الهی است و معجزه‌ای با خود نداشت، مردم او را تصدیق نمی‌کردند؛ اما الله متعال به فرستادگانش معجزاتی می‌داد که نشان‌گر صداقتشان بود. البته بزرگ‌ترین معجزاتی که به پیامبران داده شد، معجزات پیامبر اسلام ﷺ بود. ابن‌کثیر رحمته در «البدایة و النهایة» آورده است: هر معجزه‌ای که به هریک از پیامبران گذشته داده شده بود، به پیامبر ﷺ نیز همانند آن معجزه یا بزرگ‌تر از آن داده شد؛ چه آن معجزه برای شخص پیامبر ﷺ بود و چه برای پیروانش. وی سپس نمونه‌های فراوانی از معجزه‌های پیامبر ﷺ را ذکر کرده است. اما به هیچ‌یک از پیامبران گذشته معجزه‌ای چون قرآن که معجزه‌ی پیامبر اسلام ﷺ است، داده نشد؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «وَإِنَّمَا الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيِي أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱) یعنی: «آن‌چه به من داده شده، وحیی است که الله به سوی من فرو فرستاده است؛ لذا امیدوارم که روز رستاخیز از سایر پیامبران، پیروان بیش‌تری داشته باشم». زیرا قرآن، وحیی است که هم‌چنان ماندگار می‌باشد و هرچه مردم آن‌را می‌خوانند، بر ایمانشان به الله و فرستاده‌اش افزوده می‌شود؛ چون آیات و نشانه‌های بزرگی در آن است که نشان می‌دهد: رسول‌الله ﷺ به‌راستی فرستاده‌ی الله متعال می‌باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۸۱، ۷۲۷۴) و مسلم، ش: ۱۵۲ به نقل از ابوهریره رضی.

۱۶۹- باب: کمک به همسفر

در این باره احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله: این حدیث که پیش تر نیز گذشت: «وَاللَّهِ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ».^(۱) یعنی: «الله، بنده اش را یاری می کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد». و نیز این حدیث [که پیامبر ﷺ فرمود]: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ».^(۲) یعنی: «هر کار نیک و پسندیده ای، صدقه است». و امثال این دو حدیث.

۹۷۶- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي سَفَرٍ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ، فَجَعَلَ يَصْرِفُ بَصْرَهُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلٌ ظَهَرَ فَلْيُعِدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا ظَهَرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ زَادَ فَلْيُعِدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا زَادَ لَهُ»، فَذَكَرَ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ مَا ذَكَرَهُ، حَتَّى رَأَيْنَا أَنَّهُ لَا حَقَّ لِأَحَدٍ مِنَّا فِي فَضْلٍ. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: در سفری - با پیامبر ﷺ - همراه بودیم؛ در این میان، مردی که بر شترش سوار بود، آمد و به چپ و راست نگاه می کرد. پیامبر ﷺ - از نگاهش دریافت که محتاج است و - فرمود: «هرکس سواری اضافه ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه ی) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی توشه است». و انواع مال ها را ذکر کرد؛ در نتیجه این گونه برداشت کردیم که هیچ یک از ما حقی در اموال ما زاد بر نیازش ندارد».

۹۷۷- وعن جابر رضي الله عنه عن رسول الله ﷺ: أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَغْزُوَ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، إِنَّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ قَوْمًا لَيْسَ لَهُمْ مَالٌ وَلَا عَشِيرَةٌ، فَلْيُضْمَّ أَحَدَكُمْ إِلَيْهِ الرَّجُلَيْنِ

(۱) صحیح مسلم، ش ۲۶۹۹ به نقل از ابوهریره رضي الله عنه. همان گونه که نووی رحمته الله عليه یادآور شده است، این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۵۰ گذشت. (مترجم).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۲۱ به نقل از جابر رضي الله عنه و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۵ به نقل از حذیفه رضي الله عنه. این حدیث نیز پیش تر به شماره ی ۱۳۶ آمده است. (مترجم).

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۷۲۸. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۵۷۱ آمده است. (مترجم)]

وَالثَّلَاثَةَ، فَمَا لِأَحَدِنَا مِنْ ظَهْرٍ يَحْمِلُهُ إِلَّا عُقْبَةً كَعُقْبَةِ يَعْغِي أَحَدِهِمْ، قَالَ: فَضَمَمْتُ إِلَيَّ
أَنْثَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً مَا لِي إِلَّا عُقْبَةٌ كَعُقْبَةِ أَحَدِهِمْ مِنْ جَمَلِي. [روایت ابوداود]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست به جهاد برود؛ فرمود: «ای گروه مهاجران و انصار! برخی از برادران شما، مال و خویشاوندی ندارند؛ پس هر یک از شما باید دو یا سه نفر از آن‌ها را با خود، همراه و شریک بگرداند». لذا هر یک از ما که حیوان سواری داشت، مثل دیگران فقط دارای یک نوبت برای سوار شدن بود. جابر رضی الله عنه می گوید: من، دو یا سه نفر را با خود همراه کردم و مثل آن‌ها برای سوار شدن بر شترم، فقط یک نوبت داشتم (و تنها در نوبت خود سوار می شدم).

۹۷۸- وعنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَخَلَّفُ فِي الْمَسِيرِ، فَيُرِجِي الضَّعِيفَ، وَيُرِدُّهُ
وَيَدْعُو لَهُ، [روایت ابوداود با اسناد حسن]^(۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در مسیر (سفر یا جهاد) گاه به عمد عقب می ماند و - افراد - ناتوان را به پیش می راند و (آن‌ها را برای حرکت، کمک و تشویق می فرمود و کسی را که سواری نداشت) پشت سر خود سوار می کرد و برایش دعا می نمود.

شرح

مؤلف رحمته الله بابی درباره‌ی نیکی به همسفر و خوش رفتاری با او گشوده است. این، یکی از آداب سفر است که انسان به هم سفر خویش نیکی کند و با او خوش رفتار باشد. سپس مؤلف رحمته الله سه حدیث در این باره آورده است؛ از جمله: این حدیث که: پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بود که مردی نزدش آمد و به چپ و راست نگاه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله - از نگاهش دریافت که محتاج است و - فرمود: «هرکس سواری اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه‌ی) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی توشه است». و انواع مال‌ها را ذکر فرمود. لذا هر یک از مردم به هم سفران خود نگاه می کرد و کسی را که سواری نداشت، با خود سوار

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۹۷۹؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۳۰۹؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۲۲۰۹.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۹۰۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۱۲۰؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۲۲۹۸.

می‌نمود و او را در توشه‌ی خویش شریک می‌کرد. در حدیث دوم آمده است: پیامبر ﷺ فرمان داد که هر دو یا سه نفر، به نوبت سوار یک شتر شوند تا همه در سوار شدن، برابر باشند. در حدیث سوم آمده است که پیامبر ﷺ گاه در انتهای کاروان حرکت می‌کرد و به افراد ضعیف که عقب مانده بودند، کمک می‌نمود و آن‌ها را پیش می‌راند و برایشان دعا می‌کرد. همان‌گونه که در «صحیح مسلم» آمده است: جابر بن عبدالله رضی الله عنه در یک سفر بر شتری ضعیف و بی‌رمق سوار بود. پیامبر ﷺ نزد جابر رضی الله عنه رفت و شتر جابر را به آرامی زد و برایش دعا نمود؛ در نتیجه شتر جابر هم‌پای دیگران و بلکه سریع‌تر از آن‌ها حرکت می‌کرد. لذا شایسته است که انسان به هم‌سفرانش کمک کند و برای رفع نیازهایشان آستین همت بالا بزند. این، جزو آداب و رهنمودهایی است که در سنت پیامبر ﷺ آمده است.

۱۷۰- باب: آن چه هنگام سوار شدن بر سواری گفته می شود

الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾
لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾

[الزخرف: ۱۲، ۱۴]

... و برای شما کشتی ها و چارپایانی پدید آورده است که (بر آنها) سوار می شوید تا بر پشت آنها قرار گیرید و آن گاه که بر آنها سوار می شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگوئید: ذاتی که این را مسخر ما ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی شک به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

۹۷۹- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اسْتَوَى عَلَى بَعِيرِهِ خَارِجًا إِلَى سَفَرٍ، كَبَّرَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾؛ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى، وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ، وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ. وَإِذَا رَجَعَ قَالَهُنَّ وَزَادَ فِيهِنَّ: «أَيُّبُونَ، تَائِبُونَ، غَائِبُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که رهسپار سفری بود و بر پشت شترش قرار می گرفت، سه بار تکبیر می گفت و سپس این دعا را می خواند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾؛ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى، وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ

مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ، وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ»^(۱) و هنگام بازگشت نیز همین دعا را می‌خواند و می‌افزود: «آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ»^(۲).

شرح

مؤلف رحمته در باب «آداب سفر» می‌گوید: «آنچه مسافر هنگام سوار شدن بر سواری می‌گوید»؛ یعنی: مؤلف رحمته دعای سوار شدن بر سواری را مقید به سوار شدن بر مرکب به قصد سفر نموده است؛ اما از ظاهر آیه‌ی کریمه [در سوره‌ی زخرف] چنین به نظر می‌رسد که این حکم، عام است و انسان چه قصد سفر داشته و چه نداشته باشد، همین‌که بر چارپا یا کشتی یا ماشین سوار شد، عبارت مذکور در آیه را می‌خواند.

آن‌گاه مؤلف، حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را آورده است؛ البته پیش از آن، این فرموده‌ی الله تعالی را ذکر کرده است که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾
لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾

[الزخرف: ۱۲، ۱۴]

... و برای شما کشتی‌ها و چارپایانی پدید آورده است که (بر آنها) سوار می‌شوید تا بر پشت آنها قرار گیرید و آن‌گاه که بر آنها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگوئید: ذاتی که این را مسخر ما ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارتان باز می‌گردیم.

(۱) ترجمه‌ی دعا: «ذاتی که این را مسخر ما ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارتان باز می‌گردیم. یا الله! ما در این سفر از تو نیکی و پرهیزگاری و عملی که می‌پسندی، درخواست می‌کنیم. یا الله! این سفر را بر ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما کوتاه بفرما. یا الله! تو همراه و یاورم در سفر، و جان‌نشینم در خانواده‌ام هستی. یا الله! از سختی‌های سفر و دیدن مناظر غم‌انگیز و پیش‌آمدهای ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می‌آورم».

(۲) ترجمه: «...ما باز می‌گردیم و توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران و ستایش‌گران پروردگارتان هستیم».

«فُلْک» به معنای کشتی‌ست که در زبان عربی به آن «سفینه» می‌گویند و بر سه نوع می‌باشد: دریایی، خشکی، و فضایی؛ نوع دریایی آن، از دیرزمان، یعنی از دوران نوح علیه السلام مورد استفاده‌ی بشر بوده است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا﴾

[المؤمنون: ۲۷]

پس به نوح وحی کردیم که زیر نظر ما و با وحی (و رهنمود) ما کشتی را بساز.

و سپس می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾

[القمر: ۱۵]

و آن را (به عنوان) نشانه‌ای بر جای گذاشتیم؛ پس آیا پندپذیری وجود دارد؟

اما سفینه‌های خشکی، همین خودروها و ماشین‌هایی‌ست که قرن‌ها پس از ساختن کشتی، تولید شد و اینک مورد استفاده‌ی ماست. هواپیماها نیز نمونه‌ای از سفینه‌های فضایی یا کشتی‌های هوایی‌ست که در شمار کشتی‌هایی قرار می‌گیرد که الله تعالی از آن، به‌عنوان «فُلْک» و نعمتی از سوی خویش، در سوره‌ی «زخرف» یاد فرموده است. «فُلْک» هم‌خانواده‌ی «فَلْک» است و «فَلْک»، یعنی: گردونه، حلقه و دایره‌ی هر چیز. به مدار ستارگان نیز «فَلْک» گویند. لذا وجه نام‌گذاری «فُلْک»، این است که تعدادی از آفریده‌های الهی را در خود گرد می‌آورد.

و اما منظور از ﴿وَالْأَنْعَامِ﴾، چارپایانی چون: شتر، اسب، الاغ و قاطر و امثال آنهاست که بر آنها سوار می‌شویم. گفتنی‌ست: علما درباره‌ی جواز سوار شدن بر حیواناتی چون گاو که سوار شدن بر آنها معمول نیست، اختلاف نظر دارند. برخی از علما گفته‌اند: در صورتی که باعث اذیت و آزار حیوان نباشد، جایز است و برخی از علما بر این باورند که جایز نیست؛ بدین دلیل که حیواناتی مانند گاو، برای سوار شدن آفریده نشده‌اند؛ بلکه استفاده‌های دیگری دارند. البته دیدگاه صحیح، این است که سوار شدن بر چنین حیواناتی در صورتی که حیوان در مشقت نیفتد، جایز می‌باشد؛ و گرنه، جایز نیست.

﴿لَيْسَتَوْأُ عَلَى ظُهُورِهِ﴾؛ حرف «لام» در ﴿لَيْسَتَوْأُ﴾ یا برای بیان علت است و یا

برای بیان نتیجه. لذا مفهوم این عبارت، این است که: «الله، برای شما کشتی‌ها و چارپایانی پدید آورده است که بر آنها سوار می‌شوید تا بر پشت آنها قرار بگیرید».

به عبارت دیگر: الله متعال، این سواری‌ها را از اختیار انسان، خارج نکرده است که انسان نتواند بر روی آن‌ها سوار و مستقر شود؛ بلکه انسان برای قرار گرفتن بر روی این‌ها مشکلی ندارد. همان‌گونه که در خودروها، هواپیماها و شتران و چارپایان رام و امثال آن، این‌گونه است. ﴿ثُمَّ تَذَكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ﴾؛ یعنی: «تا آن‌گاه که بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید». به عبارت دیگر: وقتی بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت الهی را به یاد آورید که الله لطف کرده و چارپایانی برای سواری شما آفریده یا دانش ساختن کشتی را به شما آموخته است. ﴿وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾؛ یعنی: «و بگوئید: ذاتی که این‌ها را برای ما مسخر ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، توانایی تسخیر و رام کردن آن‌ها را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگاران باز می‌گردیم». ابتدا چنین به نظر می‌رسد که وقتی این‌ها نعمت‌های الهی‌ست، پس باید به جای تسبیح پروردگار، او را حمد و سپاس بگوییم؛ علت و چرایی تسبیح در این‌جا، برای این است که واژه‌ی «سبحان» برای پاکی و منزّه بودن الله ﷻ از عیب و نیاز دلالت می‌کند و انسان، هنگام سوار شدن بر کشتی‌ها و چارپایان، نیاز خویش به این سواری‌ها را که نعمت‌های الهی‌ست، بیش از هر زمانی درک می‌کند؛ لذا الله ﷻ را که از همه‌ی آفریده‌هایش بی‌نیاز است، به پاکی می‌ستاید. یعنی تسبیح در این مقام، مناسب‌تر از گفتن الحمد لله می‌باشد؛ اگرچه تحمید، در سنت آمده است؛ ولی ما درباره‌ی این آیه سخن می‌گوییم که ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾﴾؛ یعنی: اگر الله ﷻ این‌ها را برای ما رام و مسخر نمی‌ساخت، ما توانایی استفاده از آن‌ها را نداشتیم. همان‌گونه که الله متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿۷۲﴾﴾ [یس: ۷۲]

و چارپایان را برایشان رام کردیم که برخی از این حیوانات، سواری ایشان است و از برخی دیگر تغذیه می‌کنند.

آیا تا کنون فکر کرده‌اید که اگر این حیوانات بزرگ، رام نبودند، نمی‌توانستیم بر آن‌ها سوار شویم؟ آیا به‌راستی توانایی سوار شدن بر آن‌ها را داشتیم؟ پاسخ، روشن است؛ هرگز؛ زیرا حیوانات درنده‌ای وجود دارند که هرچند از چارپایان مورد

استفاده‌ی ما کوچک‌ترند، اما نمی‌توانیم بر آن‌ها دست بیابیم؛ ولی الله متعال این چارپایان را به‌گونه‌ای برای ما رام و مسخر گردانیده است که پسر بچه‌ای هم می‌تواند افسار یک شتر را بگیرد و آن‌را به هر سو که می‌خواهد، ببرد. این، بدین معناست که الله متعال چارپایان را برای ما رام کرده است.

﴿سُبْحَنَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾

این، جمله‌ی بزرگی‌ست؛ زیرا انسان هنگامی‌که برای مسافرت بر این کشتی یا چارپای رام سوار می‌شود، گویا به‌یاد می‌آورد که این، سفر پایانی‌اش از دنیاست؛ یعنی سفرش از دنیا به‌سوی الله ﷻ در آن هنگام که می‌میرد و مردم او را بر روی شانه‌هایشان حمل می‌کنند. این‌جاست که می‌گوید: ﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾؛ یعنی: «و به‌یقین که ما به‌سوی پروردگاران باز می‌گردیم». الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ ﴿۱۶﴾﴾ [الانشقاق: ۶]

ای انسان! به‌یقین که تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

فرمود: «تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود» و نفرمود: «برای پروردگارت...»؛ یعنی: ای انسان! فرجام تو و سرانجام رنج و تلاشت به‌سوی الله ﷻ می‌باشد: ﴿كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ به عبارت دیگر: تو کار می‌کنی و سرانجام با همه‌ی رنج و تلاشت به‌سوی الله باز می‌گردی ﴿فَمُلْقِيهِ﴾ و او را ملاقات می‌کنی. همه‌ی ما با الله ﷻ ملاقات می‌کنیم؛ اما مهم این است که چگونه و در چه وضعیتی؟! لذا مهم نیست که انسان، کجا و چه‌وقت می‌میرد؛ بلکه ممکن است که الله متعال، عمری طولانی به انسان بدهد و یا مرگ انسان در سرزمینی مقدس باشد؛ همان‌گونه که موسی عليه السلام در سرزمینی مقدس از دنیا رفت. اما آنچه در این میان مهم است، این‌که انسان در چه وضعیتی و با چه اعمالی بمیرد؟ از الله متعال می‌خواهیم که مرگ همه‌ی ما را بر توحید و ایمان قرار دهد. این، مهم است؛ لذا اگر بر خیر و نیکی از دنیا برویم، مهم نیست که این‌جا بمیریم یا آن‌جا یا در سرزمینی مقدس یا سرزمینی دیگر یا در این ماه یا در این روز یا در این وقت؛ هیچ‌یک از این‌ها مهم نیست؛ بلکه مهم، این است که بر خیر و

نیکی بمیرید. از این رو شایسته است که انسان هنگامی که سوار ماشین یا هواپیما می‌شود، همان ذکر و دعایی را بگوید که در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: سه بار «الله اکبر» بگوید و سپس این دعا را بخواند: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۳۷﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۳۸﴾؛ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبَرِّ وَالتَّقْوَىٰ، وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ، وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ»^(۱) دقت کنید؛ در این حدیث عبارتی وجود دارد که نشان‌گر احاطه‌ی الله بر همه چیز است. می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ» یعنی: یا الله! تو در سفر همراه منی و سفر را بر من آسان می‌گردانی. «وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ»؛ یعنی: تو جانشین من در خانواده‌ام هستی و با عنایت و لطف خویش از آنان نگهداری می‌کنی و به امورشان رسیدگی می‌نمایی. پس الله تعالی در سفر با انسان است و جانشین او در خانواده‌اش می‌باشد؛ زیرا الله تعالی بر همه چیز احاطه دارد.

۹۸۰- وعن عبد الله بن سرجس رضی الله عنه قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَافَرَ يَتَعَوَّذُ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ، وَالْحَوْرِ بَعْدَ الْكُونِ، وَدَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن سرجس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که به مسافرت می‌رفت، از سختی‌های سفر و از پیش‌آمدها و تغییرات غم‌انگیز و از کاستی (و

(۱) ترجمه‌ی دعا، پیش‌تر آمده است. (مترجم)

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۳۴۳. [نوی گوید: مسلم با لفظ «الْحَوْرِ بَعْدَ الْكُونِ» روایت کرده است؛ ترمذی و نسائی نیز این حدیث را روایت کرده‌اند. ترمذی گفته است: با لفظ «الْكُورُ»، یعنی با حرف «راء» نیز روایت شده است و هر یک از دو روایت، معنایی دارد. علما گفته‌اند: هر دو واژه - با «نون» و «راء»- به معنای بازگشت از پایداری یا فزونی به سوی سستی و کاستی‌ست. هم‌چنین گفته‌اند: روایتی که با حرف «راء» آمده است، برگرفته از «تَكْوِيرِ الْعِمَامَةِ» می‌باشد که به معنی بیچاندن و جمع کردن عمامه است؛ اما روایتی که با لفظ «الْكُونِ» آمده، مصدر «كَانَ يَكُونُ» است که به مفهوم پیدایش و استقرار می‌باشد.]

خواری) پس از فزونی (و ارجمندی)، و نیز از دعای ستم‌دیده و از دیدن مناظر غم‌انگیز (و پیش‌آمدهای ناگوار) در مال و خانواده - به الله - پناه می‌برد.

۹۸۱- وعن علي بن ربيعة، قال: شهدت علي بن أبي طالب عليه السلام أتي بدابة ليركبها، فلما وضع رجله في الركاب، قال: بسم الله، فلما استوى على ظهرها، قال: الحمد لله ثم قال: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۳۷﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۳۸﴾﴾ ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، ثُمَّ صَحِكَ؛ فَقِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ ضَحِكْتَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم فَعَلَّ كَمَا فَعَلْتُ ثُمَّ صَحِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ ضَحِكْتَ؟ قَالَ: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْجَبُ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا قَالَ: اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرِي». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد. در برخی از نسخه‌ها آمده است: حدیثی صحیح می‌باشد. این، لفظ ابوداود است.]^(۱)

ترجمه: علی بن ربیعہ می‌گوید: دیدم که چارپایی برای علی بن ابی‌طالب عليه السلام آوردند تا بر آن سوار شود؛ هنگامی که پایش را در رکاب گذاشت، گفت: «بِسْمِ اللَّهِ» و چون بر پشت آن قرار گرفت، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و سپس افزود: «﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۳۷﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۳۸﴾﴾»؛ سپس سه بار «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و سه بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» گفت و آن‌گاه این دعا را خواند: «سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^(۲) و سپس خندید. گفته شد: ای امیر مؤمنان! از چه بابت خندیدی؟ پاسخ داد: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را دیدم که مانند من همین کارها را انجام داد و سپس خندید. عرض کردم: ای رسول خدا! از چه چیزی خندیدید؟ فرمود: «پروردگار پاک تو تعجب می‌کند که بنده‌اش می‌گوید: مرا بیمارز؛ در حالی که خود می‌داند که کسی جز الله، گناهان را نمی‌آمرزد».

(۱) السلسلة الصحيحة، از آلبانی رحمته الله، ش: ۱۶۵۳.

(۲) یا الله! تو پاک و منزهی؛ پس مرا بیمارز که به یقین کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد».

شرح

این دو حدیث درباره‌ی دعاها و اذکاریست که در سفر به هنگام سوار شدن بر سواری گفته می‌شود. پیش‌تر شرح آیه‌ی کریمه بیان شد که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ [الزخرف: ۱۳]

... تا بر پشت آن‌ها قرار گیرید و آن‌گاه که بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: ذاتی که این را مسخر ما ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

انسان هم‌چنین از سختی‌های سفر و از دیدن مناظر بد و ناگوار و تغییرات غم‌انگیز و پیش‌آمدهای ناگوار) در مال و خانواده و نیز از دعای ستم‌دیده به الله پناه می‌برد و از او درخواست آمرزش و رحمت می‌کند و سه بار «الحمدلله» و سه بار «الله اکبر» می‌گوید. همه‌ی این‌ها در دعاها و اذکار پیامبر ﷺ آمده است؛ لذا اگر همان الفاظ و واژه‌هایی را بگویید که پیامبر ﷺ گفته است، بهتر و برتر می‌باشد؛ و گرنه، همان الفاظ و واژه‌هایی را بگویید که ممکن است؛ در این میان از همه بهتر، آن است که همان عبارتی را بگویید که الله متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ (۱۳) وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۵﴾

در حدیث علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه به گستردگی آمرزش و رحمت الله ﷻ تصریح شده و بیان گردیده است که الله متعال از توبه و استغفار بنده‌اش خشنود می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «لِلَّهِ أَشَدُّ فِرْحَانًا بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِرَأْسِ حِلْتِهِ...»^(۱) یعنی: «الله، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از - زندگی - و از یافتن شترش ناامید می‌شود؛ لذا زیر

(۱) صحیح است؛ این حدیث را مسلم با همین لفظ به صورتی طولانی به شماره‌ی ۲۷۴۴ از ابن‌مسعود رضی الله عنه و به صورتی مختصر به شماره‌ی ۲۷۴۷ روایت کرده است؛ بخاری نیز این حدیث را به شماره‌ی ۶۳۰۹ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده است؛ این حدیث با روایت‌های دیگری در صحیح بخاری وجود دارد.

سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». بدین‌سان از فرط خوشحالی اشتباه می‌کند! لذا الله ﷻ از توبه‌ی بنده‌اش خشنود می‌شود؛ پس ای برادر و خواهر مسلمان! بی‌درنگ به سوی الله توبه کنید و از او آمرزش بخواهید و بدانید که هرگاه با راستی و اخلاص از الله متعال آمرزش بخواهید، شما را می‌آمرزد:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾﴾

[النساء: ۱۱۰]

و هر کس کار بدی انجام دهد یا به خویشتن ستم کند و سپس از الله آمرزش بخواهد، الله را آمرزنده‌ی مهرورز می‌یابد.

از الله متعال عاجزانه می‌خواهیم که همه‌ی ما را بیامرزد و بر ما رحم کند؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

۱۷۱- باب: تکبیر گفتن مسافر به هنگام بالا رفتن از گردنه‌ها و امثال آن، و تسبیح گفتن وی در هنگامی که از دره‌ها و سرراشیبی‌ها پایین می‌رود؛ و نهی از بلند کردن صدا در هنگام تکبیر گفتن و امثال آن

۹۸۲- عن جابر^{رضی} قال: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا، وَإِذَا نَزَلْنَا سَبَّحْنَا. [روایت بخاری]^(۱)
ترجمه: جابر^{رضی} می‌گوید: هرگاه از سربلندی بالا می‌رفتیم، «الله اکبر» می‌گفتیم و چون از سرراشیبی پایین می‌رفتیم، «سبحان‌الله» می‌گفتیم.

۹۸۳- وعن ابن عمر^{رضی} قال: كَانَ النَّبِيُّ^{صلی} وَجِوْشُهُ إِذَا عَلَوْا الثَّنَائَا كَبَّرُوا، وَإِذَا هَبَطُوا سَبَّحُوا. [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۲)
ترجمه: ابن عمر^{رضی} می‌گوید: پیامبر^{صلی} و سپاهیان‌ش هنگام بالا رفتن از سربلندی «الله اکبر» می‌گفتند و هنگامی که از سرراشیبی پایین می‌رفتند، «سبحان‌الله» می‌گفتند.

شرح

این باب که مؤلف^{رحمته} در ادامه‌ی آداب و دعا‌های سفر گشوده است، به این موضوع می‌پردازد که: یکی از آداب سفر، این است که انسان هنگام بالا رفتن از سربلندی یا کوه و گردنه، یا هنگامی که هواپیما اوج می‌گیرد، یک یا دو یا سه بار «الله اکبر» بگوید؛ و هنگام فرود آمدن، یک یا دو یا سه بار «سبحان‌الله» بگوید. زیرا انسان در هنگام بالا رفتن، خود را در جایی بلند می‌بیند و ممکن است حالت خودبزرگ‌بینی به او دست دهد؛ لذا «الله اکبر» می‌گوید و بدین‌سان خویشتن یا نفس خویش را در برابر کبریایی و عظمت الهی، کوچک می‌شمارد؛ به عبارت دیگر به خود و نفس خویش می‌گوید: ای نفس! هر چه بالا بروی، باز هم الله^{عز} از تو فراتر است. و آن‌گاه که از جایی پایین می‌رود، «سبحان‌الله» می‌گوید؛ زیرا پایین رفتن، تداعی‌گر حقارت و خواری‌ست و الله متعال از هر عیب و نقصی، از جمله: از نزول و پایین آمدنی که در

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۹۹۳.

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی^{رحمته}، ش: ۲۶۴.

آن نقص و حقارت است، پاک و منزّه می‌باشد؛ چراکه او، فراتر از هر چیزی است. اگرچه از رسول الله ﷺ ثابت می‌باشد که به نزول یا پایین آمدن الله ﷻ به آسمان دنیا تصریح فرموده است؛ اما این نزول، شایسته‌ی جلال و عظمت اوست و به مفهوم حقارت و خواری یا عیب و نقص نیست. زیرا هیچ چیزی همانند الله متعال نمی‌باشد. به هر حال یکی از آداب پسندیده و از رهنمودها و روش‌های پیامبر ﷺ و یارانش، این است که هنگام بالا رفتن از سربلندی و نیز هنگام اوج گرفتن هواپیما «الله اکبر» بگویند و آن‌گاه که از سراسیمگی پایین می‌روید یا هنگام فرود آمدن هواپیما، «سبحان الله» بگویند. گفتنی است: بالا رفتن از سربلندی در زمین با اوج گرفتن در آسمان و نیز پایین رفتن از سراسیمگی با فرود آمدن از آسمان، تفاوتی ندارند.

۹۸۴- وعنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَفَلَ مِنَ الْحَجِّ أَوْ الْعُمْرَةِ، كَمَا أُوفِيَ عَلَى ثِيَابِهِ أَوْ فَدَفِدِ كَبَّرَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ». [متفق عليه] ^(۱)

وفي رواية لمسلم: إِذَا قَفَلَ مِنَ الْجِيُوشِ وَالسَّرَايَا أَوْ الْحَجِّ أَوْ الْعُمْرَةِ.

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: پیامبر ﷺ هنگامی که از حج یا عمره باز می‌گشت، هر بار که از گردنه یا زمین سخت و بلندی بالا می‌رفت، می‌فرمود: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، وهو على كل شيء قدير. آيبون، تائبون، عابدون، ساجدون، لربنا حامدون، صدق الله وعده، ونصر عبده، وهزم الأحزاب وحده» ^(۲).
و در روایت مسلم آمده است: وقتی از میان لشکرها و دسته‌های نظامی - یعنی از جهاد - یا از حج و عمره باز می‌گشت....

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۷۹۷، ۲۹۹۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۴۴.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «هیچ معبود راستینی جز الله یکتا و بی‌شریک وجود ندارد؛ فرمان‌روایی و حمد و ستایش ویژه‌ی اوست و بر هر چیزی تواناست. ما باز می‌گردیم و توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران و ستایش‌گران پروردگاران هستیم. الله به وعده‌اش وفا کرد و به بنده‌اش یاری رساند و به تنهایی همه‌ی گروه‌ها (ی‌کفر) را شکست داد».

۹۸۵- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أَنَّ رجلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُسَافِرَ فَأَوْصِنِي، قَالَ: «عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالتَّكْبِيرِ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ». فَلَمَّا وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اطْوِلْ لَهُ الْبُعْدَ، وَهَوِّنْ عَلَيْهِ السَّفَرَ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: مردی عرض کرد: ای رسول خدا! می خواهم به سفر بروم؛ مرا وصیت کنید. فرمود: «به رعایت تقوای الهی و گفتن "الله اکبر" بر هر بلندی پای بند باش». و آن گاه که آن مرد روی گرداند و رفت، پیامبر صلى الله عليه وسلم دعا کرد: «یا الله! دوری مسافت را بر او کوتاه، و سختی سفر را بر او آسان بگردان».

۹۸۶- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي سَفَرٍ، فَكُنَّا إِذَا أُشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَلْنَا وَكَبَّرْنَا وَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّهُ مَعَكُمْ، إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: در سفری همراه پیامبر صلى الله عليه وسلم بودیم؛ هنگامی که از جایی بالا می رفتیم، «لا اله الا الله» و «الله اکبر» می گفتیم و صدایمان بلند می شد. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «ای مردم! بر خود رحم کنید (و صدایتان را پایین بیاورید)؛ زیرا شما، شخص ناشنوا و غایبی را نمی خوانید؛ بلکه الله با شما، و شنوا و نزدیک است».

شرح

پیش تر بیان شد که پسندیده است که مسافر هنگام بالا رفتن از جایی، «الله اکبر» بگوید و چون از جایی پایین می آید، «سبحان الله» بگوید. حکمت این کار را نیز بیان کردیم؛ اما شایسته است که انسان برای انجام این کار، خودش را در رنج و زحمت نیندازد و صدایش را بیش از اندازه بالا نبرد. چنان که در حدیث ابوموسی اشعری رضي الله عنه آمده است که آن ها در سفری همراه پیامبر صلى الله عليه وسلم بودند و «لا اله الا الله» و «الله اکبر» می گفتند و صدایشان را بالا می بردند. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى

(۱) السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۷۳۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۹۹۲، ۶۳۸۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۴.

أَنْفُسِكُمْ»؛ یعنی: ای مردم بر خود آسان بگیرید و خود را با بالا بردن صداهایتان در زحمت نیندازید. «زیرا شما، شخصِ ناشنوا و غایبی را نمی‌خوانید؛ بلکه الله - را می‌خوانید که - با شما، و شنوا و نزدیک است». لذا نیازی ندارد که خودتان را در رنج و زحمت بیندازید و هنگام گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «سُبْحَانَ اللَّهِ» صداهایتان را بالا ببرید؛ زیرا الله ﷻ می‌بیند و می‌شنود و با این که فراتر از آسمان‌هاست، نزدیک است؛ چرا که بر هر چیزی احاطه دارد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه در دست پروردگار رحمن و گسترده‌مهر، تنها همانند یک دانه خردل (= اسپندان) در دست یکی از شماست». آسمان‌ها و زمین با کبریایی و عظمت الهی مقایسه نمی‌شوند و الله ﷻ به هر چیزی احاطه دارد و فراتر از هر چیزی است. این حدیث بیان‌گر این است که انسان نباید خودش را در عبادت به زحمت بیندازد یا بر خود سخت بگیرد؛ نه در انجام عبادات و نه در مداومت و پای‌بندی بر آن. چنان‌که پیامبر ﷺ اطلاع یافت که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما به سبب علاقه‌ی فراوانش به عبادت، گفته است: «در تمام عمر خویش هر روز، روزه می‌گیرم و تمام شب‌ها، به نماز و عبادت می‌پردازم». رسول‌الله ﷺ به عبدالله رضی الله عنهما فرمود: «تو، چنین گفته‌ای؟» عرض کرد: «بله، چنین گفته‌ام». پیامبر ﷺ فرمود: «تو، توانش را نداری؛ هم روزه بگیر و هم بخور، بخشی از شب بخواب و پاسی از شب برخیز (و عبادت کن) و هر ماه، سه روز، روزه بگیر که پاداش کار نیک، ده برابر است و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است». عبدالله رضی الله عنهما گفت: «توانایی‌ام، بیش از این است». فرمود: «یک روز، روزه بگیر و دو روز فاصله بینداز». عرض کرد: «طاقت و توان من، بیش از این است». رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا، فَذَلِكَ صِيَامُ دَاوُدَ ﷺ وَهُوَ أَحَدِلُ الصِّيَامِ»^(۱) یعنی: «یک روز در میان روزه بگیر که این، روزه‌ی داوود رضی الله عنده و برترین روزه است». زمانی که عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما بزرگ شد و پا به سن گذاشت، می‌گفت: کاش رخصت رسول‌الله ﷺ را قبول می‌کردم؛ زیرا یک روز در میان روزه گرفتن،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۹۷۴، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۳۴۱۹، ۵۰۵۲، ۶۲۲۷)؛ و صحیح مسلم، ش: (۱۱۵۹، ۱۱۶۲) به نقل از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی ۱۵۴ آمده

برایش دشوار شد. لذا پانزده روز پیاپی روزه می‌گرفت و پانزده روز، روزه نمی‌گرفت. یعنی به جای روزه‌ی یک روز در میان، نیمی از هر ماه را روزه می‌گرفت. پیامبر ﷺ درباره‌ی قیام شب و عبادت شبانه‌ی عبدالله ﷺ به او فرمود: «محبوب‌ترین نماز شب نزد الله تعالی، نماز داوود التلی علی است که نیمی از شب می‌خوابد و یک‌سوم آن را برای عبادت برمی‌خاست و یک‌ششم دیگر را می‌خوابد». به هر حال شایسته نیست که انسان خودش را برای عبادت در زحمت بیندازد؛ بلکه هر زمان که امکانات یا شرایطی آسان برای عبادت فراهم شد، سپاس‌گزار باشد و از فرصت استفاده کند. برخی از مردم در زمستان به‌رغم این‌که به آب گرم دسترسی دارند، با آب سرد وضو می‌گیرند و خود را اذیت می‌کنند؛ در صورتی که الله ﷻ می‌فرماید:

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ ﴿النساء: ۱۴۷﴾

اگر سپاس‌گزار باشید و ایمان بیاورید، الله را با عذاب شما کاری نیست.

آری؛ هنگامی‌که به آب گرم دسترسی ندارید و با آب سرد وضو می‌گیرد، پاداشی برای شما خواهد بود؛ اما اگر به گمان این‌که ثواب دارد، خود را اذیت کنید و گزینه‌ی سخت را بر گزینه‌ی آسان ترجیح دهید، درست نیست؛ بلکه همان کاری را بکنید که آسان‌تر است. برخی از مردم می‌گویند: «پیاده به حج می‌روم که ثواب بیش‌تری دارد!» چه کسی گفته است که رفتن به حج با پای پیاده از رفتن به حج با ماشین یا هواپیما برتر می‌باشد؟ این، پندار اشتباهی است. از شرایط آسانی که الله متعال برای عبادت فراهم می‌کند، استفاده ببرید. معنا ندارد که انسان با چنین پنداری، به جای استفاده از نعمت برق و قرار گرفتن در جایی مناسب، زیر نور ضعیف قرآن بخواند و بگوید: «چون تلاوت قرآن در زیر نور ضعیف سخت‌تر است، پس ثواب بیش‌تری دارد!» این هم اشتباه است. وقتی شرایط آسانی برای عبادت وجود دارد، از آن استفاده نما و در عبادت، کوتاهی نکن؛ اما هنگامی‌که شرایط آسانی فراهم نیست و عبادت با رنج و زحمت است، آن‌وقت هرچه زحمت بیش‌تری متحمل شوید، اجر و پاداش بیش‌تری می‌یابید.

۱۷۲- باب: مستحب بودن دعا در سفر

۹۸۷- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ لَا شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است. البته در روایت ابوداود، لفظ «عَلَى وَلَدِهِ» نیست.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بی گمان سه دعای مستجاب وجود دارد که در پذیرفته شدن آنها شکی نیست: دعای ستم دیده، دعای مسافر، و دعای پدر [و مادر] بر ضد فرزند».^(۲)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۰۳۱؛ السلسله الصحیحه، از آلبانی، ش: ۵۹۶؛ آلبانی رحمته الله علیه این حدیث را در صحیح ابن ماجه، ش: ۳۱۱۵ حسن داسته است.

(۲) البته در روایت ابوداود، دعای پدر به صورت مطلق آمده است؛ یعنی دعای پدر در حق فرزند، - چه دعای نیک در حق او باشد و چه بددعایی - پذیرفته می شود. (مترجم)

۱۷۳- باب: دعایی که انسان به هنگام ترسیدن از مردم و غیر آنان می گوید

۹۸۸- عن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه أنَّ رسولَ الله صلى الله عليه وآله كَانَ إِذَا خَافَ قَوْمًا قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَجْعَلُكَ فِي خُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ». [روایت ابوداود و نسائی با اسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله هنگامی که از گروهی بیمناک می شد، می گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَجْعَلُكَ فِي خُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ».^(۲)

شرح

نووی رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی درباره‌ی دعای مسافر گشوده است؛ مسافر به کسی می گویند که وطنش را برای مدتی ترک می کند و به منطقه‌ای دیگر می رود و تا زمانی که به سرزمین خود باز گردد، مسافر به شمار می آید. غالباً دعای مسافر، پذیرفته می شود. دعای نیازمند به قبول شدن نزدیک تر است؛ زیرا الله متعال دعای درمانده و نیازمند را بیش از دعای دیگران می پذیرد. سپس مؤلف حدیثی آورده که بیانگر سه دعای مستجاب است که در پذیرفته شدن آنها شکی نیست: دعای ستم دیده، دعای مسافر، و دعای پدر. منظور از دعای مظلوم یا ستم دیده، این است که شخصی به ناحق مال شما را تصاحب کند؛ این، ظلم و ستم است. اگر بر ضد چنین شخصی دعا کنید، الله متعال دعایتان را قبول می پذیرد؛ حتی اگر به کافری ستم کنید و او بر ضد شما دعا نماید، دعایش قبول می شود. این، بدین معنا نیست که الله متعال، کافر را دوست دارد؛ بلکه پذیرفته شدن دعای کافر مظلوم، به خاطر اهمیت عدالت و بدین معناست که الله، عدل و داد را دوست دارد. لذا مظلوم، هر که باشد، حقش از ظالم گرفته می شود. از این رو پیامبر صلى الله عليه وآله هنگامی که معاذ رضي الله عنه را به یمن فرستاد، به او فرمود: «وَأَتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ».^(۳) یعنی: «و از دعای

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۷۰۶؛ و صحیح ابی داود، از آلبانی رحمته الله، ش: ۱۳۶۰.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! ما، تو را در برابر آنان قرار می دهیم از شرارت هایشان به تو پناه می آوریم».

(۳) تخریج این حدیث پیش تر گذشت. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۱۳. (مترجم)]

مظلوم بترس. زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد». لذا دعای ستم‌دیده‌ای که بر ضد ظالم دعا می‌کند، پذیرفته می‌شود؛ البته به اندازه‌ی ظلمی که ظالم مرتکب شده یا کم‌تر از آن؛ و اگر مظلوم بیش از حدّ ظلمی که بر او رفته است، برای ظالم بددعایی کند، دعایش پذیرفته نمی‌شود. زیرا از حد گذشته است. این، یک دعای مستجاب.

و اما دومین دعای مستجاب: هنگامی که مسافر دعا می‌کند و از الله عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواهد که سفرش را آسان بگرداند یا به او در برابر سختی‌های سفر کمک کند، الله متعال دعایش را قبول می‌گرداند. از این‌رو شایسته است که انسان فرصت دعا در سفر را غنیمت شمارد؛ به‌ویژه اگر سفر، سفری عبادی مانند سفر به قصد عمره و حج باشد، به پذیرفته شدن نزدیک‌تر است.

سوم: دعای پدر؛ در برخی از الفاظ حدیث آمده است: «دَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ»؛ یعنی: «دعای پدر بر ضد فرزندش». و در برخی از روایت‌ها، دعای پدر به‌صورت مطلق آمده است؛ یعنی دعای پدر در حق فرزند، - چه دعای نیک در حق او باشد و چه بددعایی - پذیرفته می‌شود. اما از آن‌جا که پدر نسبت به فرزندش محبت دارد، غالباً در حقش دعای نیک می‌کند و الله عَلَيْهِ السَّلَامُ به بندگان مهربان خویش، رحم می‌فرماید. البته امکان ندارد که پدری جز به‌حق بر ضدّ فرزند خویش دعا نماید؛ یعنی فقط در صورتی برای فرزندش بددعایی می‌کند که فرزندش مستحقّ آن باشد و الله متعال نیز دعای پدر را بر ضد فرزندش می‌پذیرد. در متن حدیث واژه‌ی «والد» آمده است که هم شامل پدر می‌شود و هم شامل مادر.

لذا دعای سه نفر قبول می‌گردد: دعای مظلوم، دعای مسافر، و دعای پدر و مادر درباره‌ی فرزند.

سپس مؤلف رَحِمَهُ اللهُ حدیثی ذکر کرده که درباره‌ی دعایی است که انسان هنگام ترسیدن از مردم می‌گوید؛ یعنی وقتی عده‌ای از مردم را دیدید که از آن‌ها می‌ترسید، یا با کسی روبه‌رو شدید که از او بیمناکید، بگویید: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَجْعَلُكَ فِي نُحُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ». اگر این دعا را از روی صدق و اخلاص و با عزم راستین برای پناهنده شدن به الله عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته باشید، الله متعال شما را از شرّشان نگاه می‌دارد. مفهوم دعا این است که: «یا الله! ما تو را رویاروی این‌ها قرار می‌دهیم»؛ یعنی از تو

می‌خواهیم که در برابر این‌ها از ما دفاع کنی و ما را از شرشان ننگه داری. «و از شرارت‌هایشان به تو پناه می‌آوریم». لذا الله متعال شما را از شرشان در حفظ و پناه خویش قرار می‌دهد. دو عبارت آسان که اگر انسان آن‌ها را با صدق و اخلاص بگوید، الله متعال خواسته‌اش را می‌پذیرد.

۱۷۴- باب: دعای مسافر، هنگام توقف یا اتراق کردن در جایی

۹۸۹- عن خولة بنت حكيم رضی اللہ عنہا قالت: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقولُ: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: خوله بنت حکیم رضی اللہ عنہا می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"^(۲)، هیچ چیزی به او آسیب نمی رساند تا آن که از آن جا کوچ کند».

۹۹۰- وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَافَرَ فَأَقْبَلَ اللَّيْلُ، قَالَ: «يَا أَرْضُ، رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكَ وَشَرِّ مَا فِيكَ، وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكَ، وَشَرِّ مَا يَدْبُ عَلَيْكَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ أَسَدٍ وَأَسْوَدٍ، وَمِنْ الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ، وَمِنْ وَالِدِ وَمَا وَلَدَهُ». [روایت ابوداود]^(۳)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که به مسافرت می رفت و شب فرا می رسید، می فرمود: «يَا أَرْضُ، رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكَ وَشَرِّ مَا فِيكَ، وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكَ، وَشَرِّ مَا يَدْبُ عَلَيْكَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ أَسَدٍ وَأَسْوَدٍ، وَمِنْ الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ، وَمِنْ وَالِدِ وَمَا وَلَدَهُ»^(۴).

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۸.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «پناه می برم به کلام کامل و صفات بی عیب الله، از شر آن چه آفریده است». این، یکی از احادیثی است که از آن صفت کلام برای الله متعال ثابت می شود. البته شارح رحمته در شرح این حدیث، مفاهیم و مصادیق کلمات کامل الاهی را توضیح داده است. (مترجم)

(۳) ضعیف است؛ آلبانی رحمته در الکلم الطیب، ص: ۶۴، این حدیث را ضعیف دانسته است.

(۴) ترجمه: «ای زمین! پروردگار من و تو، الله است؛ از شر تو و از شر آن چه در توست، و از شر آن چه در تو آفریده شده است، و از شر آن چه بر روی تو می جنبد، به الله پناه می برم؛ از شر شیر و انسان ستمکار، و از مار و عقرب و جن های ساکن در این سرزمین و از شیطان و تبارش به الله پناه می برم».

شرح

این دو حدیث درباره‌ی دعاهایی است که مسافر، هنگام توقف یا اتراق کردن در جایی می‌گوید. در حدیث خوله بنت حکیم رضی الله عنها آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"، هیچ چیزی به او آسیب نمی‌رساند تا آن‌که از آن‌جا کوچ کند»؛ یعنی: وقتی این دعا را بگوید، تا زمانی که آن‌جاست، هیچ آسیبی به او نمی‌رسد. کلمات کامل الله، هم شامل کلام تکوینی او می‌شود و هم شامل کلام تشریحی‌اش؛ الله متعال در این آیه (=آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی «یس»)) به کلام تکوینی خویش اشاره فرموده است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲]

شأن او، این است که چون (پیدایش) چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: «موجود شو» و بی‌درنگ موجود می‌شود.

لذا وقتی دعای مذکور در حدیث را بگویید، الله متعال با کلام تکوینی خویش، آن‌چه را که به شما آسیب می‌رساند، از شما دور می‌کند. کلام شرعی الله متعال نیز از هر بدی و شرّی حفظ می‌کند؛ چه پیش از نزول بلا و چه پس از آن. به‌عنوان مثال: همان‌گونه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، خواندن «آیه‌الکرسی» از نزدیک شدن شیطان به انسان پیش‌گیری می‌کند. در حدیث آمده است: هر کس در شب «آیه‌الکرسی» را بخواند، نگرهبانی از سوی الله متعال بر او گماشته می‌شود و هیچ شیطانی تا صبح، به او نزدیک نمی‌گردد.

و اما پس از نزول بلا یا ابتلا به چیزی: از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که سوره‌ی «فاتحه» بر هر بیماری که خوانده شود، آن بیمار بهبود می‌یابد. زیرا قرآن، شفاست:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى

وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷]

ای مردم! به‌راستی پندی از سوی پروردگارتان آمده که مایه‌ی بهبودی و درمان بیماری‌هایی‌ست که در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.

پس ای برادر و خواهر مسلمان! وقتی در جایی فرود می‌آیید و برای استراحت و خوابیدن در مکانی از خشکی یا دریا توقف و اتراق می‌کنید، حتماً این دعا را

بخوانید: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» و تا زمانی که آنجا هستید، آسیبی به شما نمی‌رسد.

۱۷۵- باب: مستحب بودن تعجیل مسافر پس از پایان کارهایش برای بازگشت به نزد خانواده‌اش

۹۹۱- عن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَتَوَمَّهُ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ مِنْ سَفَرِهِ، فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ».
[متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سفر، پاره‌ای از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن و نوشیدن و خوابیدن و خوابیدن باز می‌دارد. بنابراین هر یک از شما هدفِ خویش از سفر را به‌انجام رساند، هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد».

شرح

مؤلف رحمته الله در ادامه‌ی مسایل مربوط به سفر به این موضوع پرداخته که مستحب است: مسافر پس از پایان کارهایش در سفر، هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد. زیرا مسافر، ناگزیر می‌شود که شهر و خانواده‌ی خود را ترک کند؛ در صورتی که خانواده‌اش نیاز دارند که بالای سرشان باشد، به آن‌ها رسیدگی کند و در جهت تعلیم و تربیت آن‌ها بکوشد و چه بسا ممکن است مسایلی پیش آید که ضرورت حضورش در کنار خانواده را موجب گردد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی که مؤلف رحمته الله آورده، فرمان داده است که مسافر، پس از به‌انجام رساندن هدف خویش از سفر، هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد. در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله سفر را بخشی از عذاب برشمرد؛ یعنی: سفر، هم عذاب روحی است و هم عذاب جسمی. به‌ویژه در گذشته که امکانات سفر اندک بود و مسافرت با پای پیاده یا چارپایان انجام می‌شد و در گرمای تابستان و سرمای زمستان، سختی‌های فراوانی به‌همراه داشت. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سفر، پاره‌ای از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن و نوشیدن و خوابیدن باز می‌دارد». چراکه مسافر مشغله‌ی فکری دارد و نمی‌تواند همانند روزهای عادی، بخورد و بیاشامد یا به‌اندازه‌ی کافی استراحت کند. لذا باید بکوشد تا هرچه زودتر به شهر و دیار خویش باز گردد تا هم فرصت کافی برای استراحت داشته باشد و هم به

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۸۰۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۲۷.

خانواده‌ی خویش، به‌ویژه مسایلی تربیتی و آموزشی آنان رسیدگی نماید. لذا درمی‌یابیم که ماندن در نزد خانواده از ترک آن‌ها و رفتن به سفر، برتر است؛ مگر این‌که ضرورتی وجود داشته باشد؛ زیرا خانواده به او نیاز دارند. چنان‌که مالک بن حویرث رضی الله عنه با بیست تن از جوانان هم‌سن و سالش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و بیست شب نزدش ماندند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله دریافت که آن‌ها مشتاق خانواده‌ی خود شده‌اند؛ از این‌رو به آنان فرمود: «ارْجِعُوا إِلَىٰ أَهْلِكُمْ فَأَقِيمُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ...»^(۱) یعنی: «نزد خانواده‌هایتان باز گردید و نزد آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام - امر کنید».

لذا شایسته نیست که انسان بیش از حدّ ضرورت، خانواده‌اش را تنها بگذارد و در کنارشان نباشد؛ بلکه به‌اندازه‌ی نیاز بسنده نماید و پس از انجام کارهایش هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد.

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۷۱۷ آمده است. (مترجم)

۱۷۶- باب: استحباب رفتن به نزد خانواده در روز و کراهتش در شب بدون ضرورت

۹۹۲- عن جابرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَطَالَ أَحَدُكُمْ الْعَيْبَةَ فَلَا يَطْرُقَنَّ أَهْلَهُ لَيْلًا».

وفي رواية: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلًا. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه غیبت هر یک از شما - به سبب سفر - طولانی شد، هرگز در شب - بدون اطلاع قبلی - نزد خانواده اش نرود». و در روایتی آمده است: رسول الله ﷺ از این که کسی (پس از بازگشت از سفر طولانی)، در شب نزد خانواده اش برود، نهی فرمود.

۹۹۳- وعن أنسٍ رضی الله عنه قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا، وَكَانَ يَأْتِيهِمْ غُدُوَةً أَوْ عَشِيَّةً. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ - پس از بازگشت از سفر - در شب نزد خانواده اش نمی رفت؛ بلکه صبح یا غروب، نزدشان می رفت.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۸۰۱، ۵۲۴۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۱۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۸۰۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۲۸.

۱۷۷- باب: دعای مسافر، هنگامی که باز می‌گردد و شهر خود را می‌بیند

حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که پیش از این در باب تکبیر گفتن مسافر به هنگام بالا رفتن از بلندی‌ها گذشت، در این باب نیز می‌گنجد.^(۱)

۹۹۴- وعن أنس رضی الله عنه قال: أقبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: «آيُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبَّنَا حَامِدُونَ»؛ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: با پیامبر ﷺ به مدینه باز می‌گشتیم؛ هنگامی که به بالای مدینه رسیدیم - و مدینه نمایان شد - پیامبر ﷺ فرمود: «آیُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبَّنَا حَامِدُونَ»^(۳) و پیوسته این را می‌گفت تا این که وارد مدینه شدیم.

(۱) رک: حدیث شماره‌ی ۹۸۳. (مترجم)

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۳۴۵.

(۳) ترجمه: ما باز می‌گردیم و توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران و ستایش‌گران پروردگاران هستیم.

۱۷۸- باب: استحباب این که مسافر هنگام بازگشت از سفر، ابتدا به مسجد محلّ خویش برود و در آن دو رکعت نماز بگذارد

۹۹۵- عن كعب بن مالك رضي الله عنه أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا قدم من سفرٍ بدأ بالمسجد فرَكَعَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: کعب بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله هنگامی که از سفری باز می گشت، ابتدا به مسجد می رفت و در آن دو رکعت نماز می خواند.

شرح

دو باب دیگر درباره‌ی آداب سفر را توضیح می دهیم:

باب نخست، به این موضوع می پردازد که شایسته است: انسان پس از سفری طولانی مدت که خانواده اش را ندیده است، در شب به خانه اش نرود؛ مگر با اطلاع قبلی یا این که ضرورتی وجود داشته باشد؛ مثلاً در سفر اذیت شود یا برایش امکان ماندن تا صبح، وجود نداشته باشد. در چنین شرایطی ایرادی ندارد که شب هنگام به خانه برود. هم چنین اگر پیش تر به خانواده اش اطلاع دهد که شب هنگام به خانه می رسد، ایرادی ندارد که نزدشان برود. اما اگر غیبتش طولانی بوده است، نباید در شب به خانه برود؛ علتش را پیامبر صلى الله عليه وآله بیان نموده و فرموده است: «لَيْكِي تَمْتَشِطُ الشَّعِثَةَ وَتَسْتَحِدُّ الْمُغِيبَةَ» ^(۲) یعنی: «...تا زنِ ژولیده موی، سرش را شانه بزند و موهای زائد بدنش را برطرف کند». به عبارت دیگر: حکمتش این است که زن، فرصت بیابد که خود را برای شوهرش بیاراید و خویش را تمیز کند. البته این مسأله، مقید به این است که سفر مرد، طولانی شده باشد؛ اما در سفرهای کوتاه مدتی چون سفرهای یک روزه یا دو روزه و امثال آن، هر زمانی که شخص بخواهد، می تواند نزد خانواده اش برود. خلاصه این که مسافر، پس از بازگشت از سفرهای طولانی مدت نباید در شب به خانه برود؛ مگر از روی ضرورت یا با اطلاع قبلی.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۸۸، ۴۶۷۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۰۷۳. (مترجم)

و اما حدیث دوم، به بیان این نکته می‌پردازد که: انسان پس از بازگشت از سفر، پیش از هر کاری و پیش از رفتن به خانه، به مسجد برود و در آنجا دو رکعت نماز بخواند؛ زیرا پیامبر ﷺ در گفتار و کردارش، این عمل را برای امتش سنت قرار داده است. پیامبر ﷺ هنگامی که از سفری باز می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند. هم‌چنین باری جابر رضی الله عنه هم سفر پیامبر ﷺ بود؛ وقتی به مدینه رسیدند، نزد پیامبر ﷺ رفت تا پول شتری را که به آن بزرگوار فروخته بود، بگیرد؛ پیامبر ﷺ از او پرسید: «آیا به مسجد رفته و نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «ادْخُلِ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ رُكْعَتَيْنِ». یعنی: «وارد مسجد شو و دو رکعت نماز بخوان». این، سنتی است که بسیاری از مردم نسبت به آن بی‌توجه‌اند؛ یا نمی‌دانند و یا به آن اهمیت نمی‌دهند! لذا شایسته است که انسان، این سنت را زنده کند و هنگامی که به شهر خود می‌رسد، پیش از رفتن به خانه‌اش، ابتدا به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند.

۱۷۹- باب: حرام بودن مسافرت زن به تنهایی

۹۹۶- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر تسافر مسيرة يوم وليلة إلا مع ذي محرم عليها». [متفق عليه]^(۱)
ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: «برای زنی که به الله و روز واپسین (=رستاخیز) ایمان دارد، روا نیست که مسافت یک شبانه روز را بدون محرم به مسافرت برود».

۹۹۷- وعن ابن عباس رضي الله عنهما أنه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «لا يخلون رجلٌ بامرأةٍ إلاَّ ومعهما ذو محرمٍ، ولا تسافر المرأة إلا مع ذي محرمٍ». فقال له رجلٌ: يا رسول الله، إن امرأتي خرجت حاجةً، وإني اكتئبت في غزوةٍ كذا وكذا؟ قال: «أنطلق فحج مع امرأتك». [متفق عليه]^(۲)
ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما می گوید: از پیامبر صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «هیچ مردی با هیچ زن بیگانه‌ای خلوت نکند؛ مگر آن که محرمی با زن باشد. و هیچ زنی بدون محرم به سفر نرود». مردی عرض کرد: ای رسول خدا! همسرم می خواهد به حج برود و نام من برای فلان غزوه نوشته شده است؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «برو و با همسرت حج بگزار».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی درباره‌ی حرام بودن مسافرت زن به تنهایی، یعنی بدون محرم گشوده است؛ زیرا احساسات و عواطف زن بر عقل و اندیشه‌ی او غالب است و خیلی زود فریب می‌خورد و هر کسی، او را به پستی و خواری می‌کشاند. زن، فتنه‌ی مردان می‌باشد؛ همان‌گونه که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «فإنَّ أوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ».^(۳) یعنی: «نخستین فتنه (و سرآغاز انحراف) بنی اسرائیل، درباره‌ی زنان بود». هم‌چنین فرموده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ».^(۴) یعنی: «پس از من، زیان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۰۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۳۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۰۰۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۴۱.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۲.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۰۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۱.

برجای

می ماند، فتنه‌ی زنان است». از این رو مسافرتِ زن بدون محرم، ممنوع و حرام است. علما اختلاف نظر دارند که اگر سفر، کوتاه باشد، باز هم برای زن ممنوع و نارواست یا خیر؟ برخی از علما مسافرت زن را به تنهایی و بدون محرم - حتی اگر سفری کوتاه باشد - به طور مطلق ناروا دانسته‌اند و برخی گفته‌اند: از سفر طولانی منع شده است؛ دیدگاه صحیح، این است که هر مسافتی که نزد مردم سفر نامیده می‌شود، برای زن جایز نیست که بدون محرم چنین مسافتی را بپیماید؛ چراکه ممکن است آسیبی ببیند یا از او سوءاستفاده شود.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابوهریره و ابن عباس رضی الله عنهما را آورده است که بیان‌گر حرام بودن مسافرت زن بدون محرم می‌باشد. از ظاهر حدیث چنین برمی‌آید که این حکم، برای زن جوان و بزرگسال، و زشت و زیبا یکسان است و فرقی نمی‌کند که با زن، زنان دیگری هم باشند یا خیر؛ هم‌چنین تفاوتی ندارد که زن، ایمن باشد یا خیر؛ بلکه حدیث، عام است. لذا به فرض این که یک سفر زن به تنهایی و بدون محرم، به سلامت و بدون هیچ مشکلی به انجام رسد، اما این که دلیل نمی‌شود که همه‌ی سفرهایش، ایمن و بدون مشکل باشد. بنابراین، به خاطر اهمیت موضوع، زن به شدت از سفر بدون محرم منع شده است. متأسفانه برخی از مردم این دوران، درباره‌ی این مسأله کوتاهی و سستی می‌کنند؛ به‌ویژه اگر سفر زن با هواپیما یا به صورت گروهی و با وسایل عمومی انجام شود! این، اشتباه و سستی در اطاعت از الله و پیامبر صلی الله علیه و آله است. برای زن جایز نیست که بدون محرم سفر کند؛ حتی با هواپیما؛ اگرچه محرمش او را تا پای هواپیما بدرقه نماید و محرمی دیگر در مقصد، به استقبالش بیاید؛ این هم جایز نیست. زیرا به فرض این که بدرقه و استقبال، ضریب امنیت زن در سفر را بالا می‌برد، اما چه کسی در داخل هواپیما کنار آن زن می‌نشیند؟ زیرا امروزه در سفرهای هوایی، زنان و مردان یک‌جا هستند و چه بسا زن و مرد بیگانه‌ای کنار هم می‌نشینند. از این رو می‌گوییم: سفر زن به تنهایی و بدون محرم با هواپیما یا ماشین یا با چارپا یا با پای پیاده، حرام است.

محرم زن، کسی است که ازدواج با آن زن برای همیشه به خاطر نسبت یا به سبب شیرخوارگی یا خویشاوندی سببی، بر وی حرام است؛ الله متعال محارم نسبی و سببی

را در قرآن کریم برشمرده و فرموده است:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ
وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ﴾ [النساء: ۲۳]

(نکاح) مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هایتان، خاله‌هایتان، دختران برادر و دختران خواهر، بر شما حرام شده است.

این‌ها، هفت محرم نسبی هستند. و اما محارم رضاعی یا هم‌شیر:

﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ﴾

و (نکاح) مادران رضاعی که به شما شیر داده‌اند و (نکاح) خواهران رضاعیتان بر شما حرام شده است.

عمه و خاله‌ی رضاعی نیز جزو محارم هستند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ»^(۱) یعنی: «آن‌چه از نسب حرام است، از شیر خوردن نیز حرام می‌شود».

و اما کسانی که به‌خاطر خویشاوندی سببی، محرم به‌شمار می‌آیند: پدر و پدربزرگ مادری و پدری شوهر؛ و نیز پسر شوهر و پسر خواهر شوهر به پایین؛ از این‌رو مرد می‌تواند زن پسر یا زن نوه‌ی خود را با خویش به سفر برود؛ زیرا محرم است. هم‌چنین ایرادی ندارد که کسی، همسر پدرش را با خود به مسافرت ببرد؛ زیرا محرم یک‌دیگرند. برخی از مردم گمان می‌کنند که اگر کسی، زنی را از مرگ نجات دهد، محرمش به‌شمار می‌آید! این، هیچ اصلی ندارد. مثلاً زنی در حال غرق شدن است؛ مردی می‌آید و او را نجات می‌دهد یا خانه‌ای در آتش می‌سوزد و زنی در آن گرفتار شده است؛ مردی می‌آید و آن زن را نجات می‌دهد؛ برخی از توده‌ی مردم، این مرد را محرم زنی می‌دانند که این مرد، نجاتش داده است! این، درست نیست. محارم نسبی، هفت گروه هستند و محارم رضاعی نیز هفت گروه می‌باشند و چهار گروه به‌خاطر خویشاوندی سببی، محرم می‌شوند. ناگفته پیداست که شوهر هر زنی، محرم اوست.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۴۵، به‌تقل از ابن عباس رضی الله عنهما.

۸- کتاب: فضایل

۱۸۰- باب: فضیلتِ قرائتِ قرآن

شرح

مؤلف رحمه الله تعالی می گوید: «کتابِ فضایل».

فضایل، جمع فضیلت است. سپس مؤلف به فضیلتِ کتابِ الله پرداخته و بابتی در فضیلتِ قرائتِ قرآن گشوده است. قرآنی که در اختیار ماست، کلامِ الله ﷻ می باشد؛ یعنی الله ﷻ به راستی و به صورت حقیقی، این واژه‌ها را گفته و جبرئیل علیه السلام آن را شنیده و بر پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده است. الله متعال می فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٣٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

الْمُنذِرِينَ ﴿١٣٤﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۲، ۱۹۴]

و بی تردید این قرآن، نازل شده‌ی پروردگار جهانیان است که روح الامین (=جبرئیل) آن را بر قلبت نازل کرد تا از هشداردهندگان باشی.

فرمود: «آن را بر قلبت نازل کرد»؛ زیرا قلب، محل شعور و ادراک است. پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر اشتیاق فراوانی که به قرآن داشت، آیه‌هایی را که بر او نازل می شد، هم‌زمان با جبرئیل علیه السلام تکرار می کرد؛ از این رو الله متعال به او فرمود:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَهُ

فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾﴾ [القیامة: ۱۶، ۱۹]

ای محمد! هنگام نزول قرآن) زبانت را برای تکرار آن، شتابزده حرکت مده. بی گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست. پس هنگامی که خواندش را (بر زبان جبرئیل) تمام کردیم، تو خواندش را دنبال کن. سپس توضیح و بیان آن با ماست.

این قرآن، کلامِ الله متعال است؛ یعنی سخنی است که الله متعال می گوید و هر زمان که می خواهد، آن را فرو می فرستد. همان‌گونه که الله متعال می فرماید:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّدُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ

تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾﴾ [المجادلة: ۱]

به راستی الله، سخن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو گفتگو می‌کرد و به الله شکایت می‌نمود، شنید؛ و الله، گفتگویتان را می‌شنید. بی‌گمان الله، شنوای بیناست.

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ جمله‌ی ماضی‌ست؛ یعنی از گذشته خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که الله، سخن آن زن را شنید. به عبارت دیگر: واژه‌ی ﴿قَدْ سَمِعَ﴾ نشان می‌دهد که ابتدا آن زن، با پیامبر ﷺ گفتگو کرده و سپس الله متعال کلام خویش را درباره‌ی وی نازل فرموده است. الله متعال درباره‌ی غزوه‌ی «احد» به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدًا لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾﴾

[آل عمران: ۱۲۱]

و زمانی (را به یاد آور) که بامدادان (برای جنگ احد) از نزد خانواده‌ات بیرون آمدی و مومنان را برای کارزار در جایگاهشان می‌گماشتی.

این آیه نیز نشان می‌دهد که نزول این کلام الهی، پس از آرایش نظامی سپاه اسلام در «احد» توسط رسول الله ﷺ بوده است. لذا الله ﷻ سخن می‌گوید؛ هر زمان که بنخواهد و هرچه بنخواهد و هرگونه که بنخواهد، سخن می‌گوید و برای ما روا نیست که بگوییم: کلام الله، همانند کلام ماست؛ یعنی جایز نیست که صدایش را در سخن گفتن همانند صدای خویش بپنداریم؛ هرگز.

آری؛ الله متعال با همان حروفی سخن می‌گوید که ما سخن می‌گوییم؛ به عبارت دیگر: قرآنی که در اختیار داریم، مجموعه‌ای از حروفی‌ست که سخنان ما را تشکیل می‌دهد؛ اما هم در معنا و هم در لفظ، کلام الله ﷻ می‌باشد. این، همان باوری‌ست که از کتاب و سنت و اجماع سلف و امامان اهل سنت برمی‌آید؛ یعنی: قرآن، کلام الله ﷻ می‌باشد که از نزد او نازل شده و الله متعال، حقیقتاً این واژه‌ها را گفته و جبرئیل علیه السلام آن را از او دریافت کرده و بر قلب پیامبر ﷺ فرو فرستاده است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۱۹﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿۲۰﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ

[التکویر: ۱۹، ۲۱]

﴿أَمِينٍ ﴿۲۱﴾﴾

به یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ای بزرگوار (ی به نام جبرئیل) است. (همان فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقامی والا است. آن‌جا (در ملکوت آسمان‌ها) مورد اطاعت (فرشتگان، و) امین است.

فرشته‌ی امین، قرآن را به امینِ انسان‌ها رساند؛ جبرئیل علیه السلام امین فرشتگان است و محمد صلی الله علیه و آله امین انسان‌ها؛ لذا هر دو امینِ وحی الهی هستند.

قرآن، فضایل فراوانی دارد که پاره‌ای از آن‌ها فراگیر و شاملِ همه‌ی قرآن است و پاره‌ای از آن‌ها، ویژه‌ی برخی از آیه‌ها و سوره‌ها. مثلاً سوره‌ی فاتحه، «سبع مثانی» است؛ یعنی سوره‌ای که دارای هفت آیه می‌باشد و در نماز تکرار می‌شود. و نیز «ام‌الکتاب» است. «آیه‌الکرسی»، برترین آیه‌ی قرآن می‌باشد. لذا برخی از آیه‌ها و سوره‌های قرآن، دارای فضایل ویژه‌ای هستند. اگرچه قرآن، به‌طور عموم دارای فضایلی است که شامل همه‌ی آیه‌ها و سوره‌هایش می‌باشد.

با وجود این همه فضایل، بر ما واجب است که بی‌نهایت مشتاقِ تلاوتِ کلام‌الله در شب و روز باشیم؛ زیرا کسی که کلام الهی را تلاوت می‌کند، در برابر هر حرفی که می‌خواند، ده نیکی برای او ثبت می‌شود؛ یعنی: در تلاوت هر حرفِ قرآن، ده نیکی است. مثلاً در واژه‌ی ﴿قُلْ﴾ بیست نیکی است؛ زیرا این کلمه، دو حرف دارد: «قاف» و «لام». در واژه‌ی ﴿أَعُوذُ﴾ که دارای چهار حرف است، چهل نیکی است. این، پاداش بزرگی است که انسان، تصورش را هم نمی‌کند که در تلاوت این کتاب بزرگ وجود داشته باشد؛ کتابی که تحریف و دگرگونی از هیچ سو به آن راه ندارد:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾

[فضلت: ۴۲]

باطل (=تحریف و دگرگونی) از هیچ سو به آن راه نمی‌یابد؛ از سوی پروردگارِ حکیم و ستوده نازل شده است.

شایسته است که انسان، قرآن را با حوصله و بدون شتاب بخواند تا همه‌ی حروف به‌روشنی خوانده شود و هیچ حرفی از قرائت نیفتد. برخی از مردم آن‌قدر تند قرآن می‌خوانند که برخی از حروف تلاوت نمی‌گردد. لذا قرآن را باید آن‌گونه که نازل شده است، به‌روشنی و با ادای همه‌ی حروف بخوانیم؛ البته تجوید مصطلحی برای بهتر کردن صدا که در برخی از کتاب‌های تجوید آمده است، واجب نیست؛ بلکه واجب، این است که هیچ‌یک از حروف از قرائت نیفتد و همه‌ی حروف، واضح و روشن تلاوت گردد. لذا دیدگاهی که رعایتِ تجویدِ مصطلح را واجب و عدم

مرعاتش را گناه می‌پندارد، دیدگاه بسیار ضعیفی‌ست؛ بلکه الحمدلله که شأن قرآن، این است که یکایک حروفش روشن و واضح است و همه‌ی حروفش به روشنی تلاوت می‌گردد. بنابراین، مراعات قواعد تجوید واجب نیست و هدف از این قواعد، تنها بهتر کردن صدا در تلاوت قرآن است.

گفتنی‌ست: قرآن، ابتدا به هفت گویش یا لهجه نازل شد؛ زیرا عرب‌ها، از قبایل گوناگونی بودند که گویش‌های متفاوتی داشتند. می‌دانید که وقتی یک نفر می‌خواهد با لهجی دیگران صحبت کند، برایش مشکل است؛ لذا الله ﷻ به لطف خویش قرآن را در هفت گویش فرو فرستاد تا هرکس، آن را با لهجی خویش بخواند؛ این رویه، یعنی قرائت قرآن به گویش‌های هفت‌گانه در دوران پیامبر ﷺ و نیز در خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما معمول بود و مردم تا دوران عثمان رضی الله عنه قرآن را به لهجه‌های خویش می‌خواندند و این، زمینه‌ساز پیدایش اختلاف مردم بر سر قرآن کریم بود؛ زیرا با تکامل زبان و غلبه‌ی گویش قریشی بر سایر لهجه‌ها در نتیجه‌ی قریشی بودن همه‌ی خلفا، بیم آن می‌رفت که مردم درباره‌ی کلام الهی دچار اختلاف شوند؛ عثمان رضی الله عنه که از این بابت نگران بود، دستور داد که قرآن را به یک گویش که زبان و گویش قریشی گرد آورند. لذا قرآن در یک گویش گردآوری شد؛ یعنی همان گویشی که اینک در اختیار ماست. سپس به دستور عثمان رضی الله عنه سایر مصحف‌ها را از میان بردند تا زمینه‌ی اختلاف منتفی گردد و مردم در فتنه نیفتند. لذا عثمان رضی الله عنه کار بزرگی انجام داد که مصلحتی بزرگ در آن بود و خود، فضیلتی وصف‌ناپذیر برای امیر مؤمنان، عثمان رضی الله عنه به‌شمار می‌آید. از الله متعال می‌خواهیم که به او از سوی همه‌ی مسلمانان، پاداش نیک عنایت کند.

خودم و شما را به تلاوت کتاب‌الله تشویق می‌کنم. قرآن را ترک نکنید؛ اگرچه همه‌ی قرآن را در یک ماه بخوانید یا در ماه دو یا چهار بار قرآن را ختم کنید و حداکثر در هر ماه، ده بار همه‌ی قرآن را تلاوت نمایید؛ این، بهترین حالت ممکن است که در هر سه روز، یک قرآن ختم کنید؛ و گرنه، در هر هفته یا در هر دو یا سه هفته یک بار همه‌ی قرآن را بخوانید یا حتی در ماهی یک بار. مهم، این است که از قرآن فاصله نگیرید؛ زیرا کلام الله ﷻ می‌باشد و هرچه بیش‌تر قرآن بخوانید، نور قلب و بینش و بصیرت علمی شما افزایش می‌یابد.

۹۹۸- عن أَبِي أُمَامَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعاً لِأَصْحَابِهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوامامه رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که می فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا روز رستاخیز برای خوانندگانش شفاعت می کند».

۹۹۹- وعن النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْقُرْآنِ وَأَهْلِيهِ الَّذِينَ كَانُوا يَعْمَلُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا تَقْدُمُهُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ وَالْأَمْرَانِ، نُحَاجَّانِ عَنْ صَاحِبَيْهِمَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: نوّاس بن سمعان رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که می فرمود: «روز قیامت، قرآن و اهلش، آنان که در دنیا به قرآن عمل می کردند، آورده می شوند و سوره های "بقره" و "آل عمران"، پیشاپیش آن قرار دارند و از خوانندگان خویش، دفاع می کنند».

شرح

نووی رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» در بخش فضایل، بابی در فضیلت قرائت قرآن گشوده و حدیثی بدین مضمون آورده است که: ابوامامه رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «قرآن بخوانید». بدین سان پیامبر صلى الله عليه وسلم بدون هیچ قید و بندی به قرائت قرآن فرمان داد؛ لذا قرائت قرآن در هر زمانی و در هر وضعیتی، مستحب است؛ مگر این که در حال قضای حاجت باشد. زیرا قرآن، دارای احترام و جایگاه ویژه ای است و در چنین حالتی خوانده نمی شود. هم چنین زمانی که انسان با همسرش نزدیکی می کند، نباید قرآن بخواند؛ بلکه در آن هنگام این دعا را بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا»؛ یعنی: «به نام الله؛ یا الله! شیطان را از ما و فرزندی که نصیبمان می کنی، دور بگردان».

پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا روز رستاخیز برای خوانندگانش شفاعت می کند». روز قیامت که می شود، الله متعال پاداش این قرآن را به صورتی ایستاده قرار

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۰۴.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۰۵.

می‌دهد که می‌آید و برای خوانندگانش شفاعت می‌کند. کسی که قرآن را به امید اجر و ثواب الهی بخواند، در برابر هر حرفی که تلاوت می‌کند، ده نیکی برایش ثبت می‌شود.

نمونه‌اش، حدیث نواس بن سمعان رضی الله عنه می‌باشد که در آن آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، قرآن و اهلس، آنان که در دنیا به قرآن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند و سوره‌های "بقره" و "آل عمران"، پیشاپیش آن قرار دارند و از خوانندگان خویش، دفاع می‌کنند». پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث، قرائت قرآن را به عمل مقید کرد؛ زیرا خوانندگان قرآن دو دسته‌اند: گروهی که به آن عمل نمی‌کنند؛ یعنی: به گزارش‌ها و اخبار قرآن ایمان نمی‌آورند و احکامش را انجام نمی‌دهند. قرآن، حجتی بر ضد چنین کسانی است. و گروهی دیگر، به گزارش‌های قرآن ایمان می‌آورند و به احکامش عمل می‌کنند؛ قرآن، حجتی به نفع این‌هاست و روز رستخیز از این‌ها دفاع و حمایت می‌نماید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ»^(۱). یعنی: «قرآن، حجتی به نفع تو یا حجتی بر ضد توست».

این جاست که درمی‌یابیم مهم‌ترین مسأله درباره‌ی قرآن، عمل به آن است. فرموده‌ی الله متعال، این موضوع را تأیید می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ۖ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۲۹﴾

[ص: ۲۹]

(این) کتابی است خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.

یعنی: تا در آیاتش بیندیشند و مفاهیمش را دریابند و به آن عمل کنند. الله متعال از آن جهت عمل کردن و پند گرفتن را پس از تدبر و اندیشیدن ذکر فرمود که عمل، نتیجه‌ی تدبر و اندیشیدن است و امکان ندارد که عملی بدون تدبر باشد؛ چراکه علم، نتیجه‌ی اندیشیدن است و عمل، پیامد و شاخه‌ای از علم. به هر حال هدف از نزول قرآن، این است که تلاوت شود و به آن عمل گردد؛ یعنی انسان به اخبار قرآن ایمان بیاورد و به احکامش عمل کند؛ بدین‌سان که به فرمان‌هایش عمل نماید و از آن‌چه که

(۱) بخشی از حدیثی است که پیش‌تر به شماره‌ی ۲۶ گذشت.

نهی کرده است، بپرهیزد. لذا قرآن در روز قیامت از اهل خود حمایت می‌کند. این حدیث، نشان می‌دهد که ترتیب سوره‌های قرآن، به همان ترتیبی است که در مصحف‌ها وجود دارد؛ یعنی: ابتدا سوره‌ی بقره، و سپس سوره‌های آل‌عمران و نساء. گرچه در حدیث حذیفه بن یمان رضی الله عنه آمده است که می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواندم؛ ایشان، ابتدا سوره‌ی بقره را خواند و سپس سوره‌ی نساء را و آن‌گاه سوره‌ی آل‌عمران را. این ترتیب، در نهایت منسوخ شد و ترتیب اخیر جای‌گزین آن گردید؛ یعنی سوره‌ی آل‌عمران، پیش از سوره‌ی نساء قرار گرفت. از این رو به‌اجماع صحابه رضی الله عنهم پس از سوره‌ی بقره، سوره‌ی آل‌عمران قرار دارد و پس از آن، سوره‌ی نساء.

۱۰۰۰- وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گیرد و آن را به دیگران آموزش دهد».

۱۰۰۱- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أَجْرَانِ». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که ماهرانه قرآن بخواند، با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و کسی که قرآن را با وقفه و به‌سختی بخواند و تلاوت قرآن برایش دشوار باشد، دو پاداش دارد».^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۰۲۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۹۳۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۹۸.

(۳) ابن‌کثیر رحمته الله گوید: فرشتگان، بزرگ‌منش و نیک‌رفتارند و اخلاق و کردار پاک و نیکی دارند. همراه بودن حافظ قرآن با فرشتگان وحی که حاملان پیام‌های الهی هستند، اشاره‌ای است به این‌که خواننده و حافظ قرآن نیز باید راست‌گفتار و درست‌کردار باشد. [مترجم]

شرح

مؤلف رحمته حدیثی از عثمان بن عفان رضی الله عنه در باب فضیلت قرآن آورده است که بدین مضمون می‌باشد: عثمان رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گیرد و آن را به دیگران آموزش دهد». این، خطاب به همه‌ی امت است؛ لذا بهترین افراد امت، کسانی هستند که دو ویژگی دارند: هم خود قرآن را فرا می‌گیرند و هم آن را به دیگران آموزش می‌دهند. تعلم و تعلیم یا فراگیری و آموزش دادن، هم شامل روخوانی قرآن می‌شود و هم شامل مفاهیم آن. لذا کسی که روخوانی و حفظ قرآن را به دیگران آموزش می‌دهد، در فضیلت مورد اشاره در این حدیث می‌گنجد؛ کسی که به فراگیریِ روخوانی و حفظ قرآن می‌پردازد نیز از این فضیلت برخوردار است. بنابراین به فضیلت حلقه‌های موجود در مکاتب و مساجد، پی می‌بریم. آموزشگاه‌های قرآن یا حلقه‌های آموزش قرآن که در مساجد برپا هستند و به کودکان قرآن را آموزش می‌دهند، اهمیت و فضیلت ویژه‌ای دارند. لذا هر کس در آن‌ها سهمی داشته باشد، اجرش را می‌یابد؛ چه کسی که فرزندانش را برای یادگیری قرآن به این حلقه‌ها و آموزشگاه‌ها می‌فرستد و چه کسی که از این مراکز قرآنی، پشتیبانی مالی می‌کند و چه استادی که در این مراکز آموزش می‌دهد؛ همگی در این فضیلت می‌گنجد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گیرد و آن را به دیگران آموزش دهد».

و اما نوع دوم آموزش قرآن، آموزش مفاهیم قرآن یا آموزش تفسیر است؛ یعنی انسان نزد مردم بنشیند و مفاهیم کلام الله تبارک و تعالی و چگونگی تفسیر قرآن را به آن‌ها آموزش دهد. همان‌گونه که می‌دانیم، همه‌ی مفاهیم قرآن، واضح نیست و برخی از آیات قرآن، با یک لفظ تکرار می‌شود؛ مثل این آیه که الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جِهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ

الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

ای پیامبر! با کفران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی است!

این آیه با همین الفاظ هم در سوره‌ی «توبه» آمده است و هم در سوره‌ی «تحریم».^(۱) آیات فراوانی از این دست وجود دارد. کسی که به دیگران چگونگی تفسیر قرآن و اصول و قواعد آنرا آموزش می‌دهد، از فضیلت مورد اشاره در حدیث برخوردار است؛ اما باید دانست که قرآن کریم از لحاظ شرح و تفسیر مانند سایر کتاب‌ها نیست؛ یعنی برای انسان جایز نمی‌باشد که قرآن را مطابق خواسته‌ها و برداشت‌های شخصی خویش تفسیر نماید. چنان‌که منحرسانی چون اهل تعطیل^(۲) و امثالشان آیات الهی را بر معانی و مفاهیمی غیر از معانی و مفاهیمی حمل می‌کنند که مورد نظر الله ﷻ بوده است. به‌عنوان مثال: الله متعال می‌فرماید:

[الفجر: ۲۲]

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۚ﴾

و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.

الله متعال در این آیه صفت آمدن را برای خویش ثابت کرده است؛ اما آنان که صفات الهی را تأویل یا انکار می‌کنند، می‌گویند: منظور از آمدن پروردگار، فرا رسیدن فرمان اوست!

این، حرام است و جایز نمی‌باشد؛ زیرا کسی که قرآن را تفسیر می‌کند، در واقع گواهی می‌دهد که منظور پروردگار از هر آیه‌ای چه بوده است؛ و این، موضوع ساده‌ای نیست؛ بلکه خیلی بزرگ و مهم است. اگر در توضیح سخن یکی از علما، چنین روی کردی داشته باشید و برداشت شخصی یا مفهوم مورد نظر خود را به نام آن عالم مطرح کنید، این عمل، خیانت و جرمی بزرگ به‌شمار می‌آید؛ پس درباره‌ی کلام پروردگار جهانیان چگونه است؟ از این‌رو در حدیث آمده است: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ

(۱) آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی توبه؛ و آیه‌ی ۹ سوره‌ی تحریم. (مترجم)

(۲) منظور از اهل تعطیل، کسانی هستند که صفات الهی را انکار می‌کنند و الله ﷻ را از هر صفتی میرا می‌دانند! در برابر این‌ها اهل تشبیه قرار دارند که صفات الله ﷻ را همانند صفات مخلوق می‌پندارند. اما در این میان، اهل حق، صفاتی را که الله ﷻ در قرآن کریم یا در سنت پیامبرش ﷺ برای خویش ثابت دانسته است، می‌پذیرند و از هرگونه تشبیه و تأویل و تعطیل یا انکار صفات الهی می‌پرهیزند. (مترجم)

بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۱) یعنی: «هرکس درباره‌ی قرآن مطابق برداشت‌های شخصی خویش سخن گوید، جایگاه خود در دوزخ را آماده سازد». به عبارت دیگر: رفتنش به دوزخ، قطعی است. لذا بر انسان واجب است که از این که بدون علم و دانش آیه‌ای را ترجمه و معنا کند، بپرهیزد؛ اما ایرادی ندارد که یک پژوهش‌گر یا دانشجو، پیش یک عالم یا استاد خویش یا کسی که از او داناتر است، درباره‌ی مفهوم آیه‌ای اظهار نظر نماید؛ زیرا اگر دچار اشتباه شود، استادش او را، راهنمایی می‌کند. گاه در امتحانات، از دانشجو می‌خواهند که آیه‌ای را معنا و تفسیر کند؛ ممکن است که دانشجو یا دانش‌آموز در جلسه‌ی امتحان حضور ذهن نداشته باشد؛ آیا چیزی در پاسخ چنین پرسش‌هایی بنویسد یا خیر؟ می‌گوییم: بله؛ زیرا این، امتحان است و به فرض این که اشتباه کند، کسی هست که اشتباهش را تصحیح نماید یا اشتباهش را به او بگوید. اما به طور کلی برای کسی که علم و دانش ندارد و به اصول و ضوابط تفسیر آشنا نمی‌باشد، جایز نیست که قرآن را تفسیر کند یا خودسرانه پیرامون مفاهیم قرآنی سخن بگوید؛ زیرا کلام الله ﷻ مانند سخن دیگران نیست.

در حدیث ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أَجْرَانِ». یعنی: «کسی که ماهرانه قرآن بخواند، با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و کسی که قرآن را با وقفه و به‌سختی بخواند و تلاوت قرآن برایش دشوار باشد، دو پاداش دارد». الله متعال در قرآن کریم از این فرشتگان یاد کرده و فرموده است:

(۱) رفعش، ضعیف می‌باشد و راجح، موقوف بودن آن است. روایت: ترمذی (۲۹۵۰)؛ و احمد در مسندش (۲۳۳، ۲۶۹/۱)؛ و نسائی در الکبری (۳۱/۵)؛ [و ابو عمر] دانی در السنن (۲۰۱/۱)؛ و ابن حزم در الإحکام (۲۱۰/۶)، چاپ: دارالحدیث، از طریق سفیان ثوری از عبدالاعلی از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما به صورت مرفوع. گفتنی است: عبدالاعلی، همان ابن عامر ثعلبی است که قوی نیست و ابوزرعه درباره‌اش گفته است: در حدیث، ضعیف است و گاه، حدیث را مرفوع بیان می‌دارد و گاه، موقوف. ابن ابی شیبیه نیز (۱۳۶/۶) این حدیث را از وکیع از ابن عامر به صورت موقوف آورده است. و آنچه به‌درستی حفظ و ثبت شده، این است که این روایت، موقوف می‌باشد.

﴿ فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ ﴿۱۳﴾ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿۱۴﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿۱۵﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿۱۶﴾ ﴾

[عبس: ۱۳، ۱۶]

...در الواح و نوشته‌های ارزشمندی (چون لوح محفوظ) ثبت است؛ الواح بلندپایه و پاکیزه‌ای که در دست نویسندگانی (از فرشتگان) می‌باشد؛ (فرشتگان) گرامی و نیکوکار.

لذا کسی که ماهرانه قرآن می‌خواند، با فرشتگان خواهد بود؛ اما کسی که به‌سختی و قرآن می‌خواند یا قرائتش با وقفه و لکنت است، دو پاداش دارد: یکی، پاداش قرائت و دیگری، پاداش رنج و مشقتی که متحمل می‌شود. از این رو پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها فرمود: «أَجْرُكَ عَلَى قَدَرِ نَصَبِكَ»؛ یعنی: «پاداشت به‌اندازه‌ی رنج و زحمتِ توست». لذا کسی که به‌سختی و با وقفه قرآن می‌خواند، دو پاداش می‌یابد: یکی، پاداش قرائت قرآن و دیگری، پاداش رنج و مشقت. ولی باید دانست که شخص نخست، یعنی کسی که ماهرانه قرآن می‌خواند، از شخص دوم برتر است؛ زیرا شخص نخست، جایگاه والا و بزرگی دارد و کسی که دارای جایگاه والا نیست با کسی که هم‌سطح او نیست یا پایین‌تر از اوست، فرق می‌کند. البته هر دو پاداش می‌یابند؛ و پاداش الهی، بی‌نظیر است. اما اجازه دهید مثالی بزنم: شخصی به‌رغم این‌که ثروت چندانی ندارد، اما در میان مردم، دارای آبرو و مقام و جایگاه ویژه‌ای است؛ و شخصی دیگر، ثروت فراوانی دارد، اما اعتبارش و جایگاه شخص نخست را ندارد. روشن است که شخص نخست، برتر می‌باشد.

خلاصه این‌که کسی که قرآن را ماهرانه می‌خواند با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و کسی که قرآن را با وقفه و به‌سختی، دو پاداش دارد. نتیجه این‌که خواننده‌ی قرآن هرگونه که باشد، به هیچ‌عنوان زیان نمی‌کند.

۱۰۰۲- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْأُتْرَجَةِ: رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الثَّمَرَةِ: لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلُوٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الرَّيْحَانَةِ:

رِيحًا طَيِّبًا وَطَعْمَهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ: لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال مؤمنی که قرآن می خواند، مانند ترنجی است که هم بوی خوشی دارد و هم مزه ی خوبی؛ و مثال مؤمنی که قرآن نمی خواند، مانند خرماست که بو ندارد، اما مزه اش شیرین است. و مثال منافقی که قرآن می خواند، مانند گل ریحان است که بویش خوش، اما مزه اش تلخ است؛ و مثال منافقی که قرآن نمی خواند، مانند حنظل (=هندوانه ی ابو جهل) است که بو ندارد و مزه اش تلخ است».

شرح

این حدیث که مؤلف رحمته الله آن را در باب فضیلت قرائت قرآن آورده است، به بیان اوضاع و روی کرد مردم نسبت به قرآن می پردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث مثال های برای مؤمن و منافق ذکر فرموده است. مؤمن، یا قرآن می خواند و یا نمی خواند؛ مؤمنی که قرآن می خواند، مانند ترنج است که هم بوی خوشی دارد و هم مزه ی خوبی. این، مثال مؤمنی است که قرآن می خواند؛ زیرا هم نهاد و قلب پاک و خوبی دارد و برای دیگران نیز مفید است و هم نشینی با او سودمند می باشد. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله هم نشین نیک را به عطار یا دارنده ی مشک تشبیه کرده و فرموده است: «فَحَامِلُ الْمِسْكِ، إِمَّا أَنْ يُجْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً». ^(۲) یعنی: «دارنده ی مشک (= عطار)، یا از مشک خویش به تو می بخشد و یا از او مشک می خری یا بوی خوشی از او به تو می رسد». لذا مؤمنی که قرآن می خواند، همه ی وجودش خیر و نیکی است؛ هم برای خودش و هم برای دیگران. چنین مؤمنی که به ترنج می ماند که هم بوی خوش دارد و هم مزه ی خوب. اما مؤمنی که قرآن نمی خواند، مانند خرماست که مزه اش شیرین است، اما مانند ترنج بوی خوشی ندارد؛ بلکه بی بوست. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت چنین مؤمنی را به خرما ی بی بو تشبیه کرد که همانند ترنج بوی خوشی ندارد؛ و گرنه، هر چیزی بوی خاص خودش را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۲۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۹۷.

(۲) این حدیث پیش تر به شماره ی ۳۶۷ آمده است. (مترجم)

دارد. لذا مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مانند خرماست که فقط مزه‌اش شیرین است و همانند ترنج نیست که هم بوی خوشی دارد و هم مزه‌ی شیرینی. این، مثال مؤمنی است که قرآن نمی‌خواند؛ پس مؤمنی که قرآن می‌خواند، از مؤمنی که قرآن نمی‌خواند، برتر است. منظور از این که قرآن نمی‌خواند، این است که خواندن قرآن را یاد ندارد و روحوانی آن را فرا نگرفته است. ولی مثال منافقی که قرآن می‌خواند، هم چون گل یحان است که بوی خوشی دارد، اما مزه‌اش تلخ است؛ زیرا نهاد منافق، پلید است و هیچ خیری در او نیست. منافق، کسی است که اظهار اسلام می‌کند، اما با قلب خود، کافر است. - پناه بر الله. - الله ﷻ درباره‌ی منافقان فرموده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيَوْمَ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾
يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي
قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾﴾

[البقرة: ۸، ۱۰]

برخی از مردم می‌گویند: ما، به الله و روز رستاخیز ایمان آوردیم، اما مومن نیستند. می‌خواهند الله و مؤمنان را فریب دهند؛ اما بی‌آن که درک کنند، کسی جز خود را نمی‌فریبند. در دل‌هایشان، بیماری (نفاق) وجود دارد؛ پس الله، بر بیماریشان افزود و به خاطر سخنان دروغی که بر زبان می‌رانند، عذاب دردناکی (در پیش) دارند.

برخی از منافقان قرآن را با ترتیل، و تجوید و صدای خوبی می‌خوانند؛ اما همانند خوارچاند که پیامبر ﷺ درباره‌ی آنان فرموده است: «يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ»^(۱) یعنی: «کتاب الله را بسیار خوب تلاوت می‌کنند؛ اما اثرش از حنجره‌هایشان نیز نمی‌گذرد». پناه بر الله.

رسول الله ﷺ این‌ها را به گل ریحان تشبیه کرد که دارای بوی خوشی هستند. این بوی خوش، همان قرآنی است که با خود دارند؛ اما از آن‌جا که نهادی پلید و هدفی نادرست دارند، در طعم و مزه نیز مانند گل ریحان هستند که تلخ است. پیامبر ﷺ منافقی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۴۴، ۴۳۵۱، ۵۰۵۸، ۶۹۳۱، ۷۴۳۲)؛ و مسلم، ش: ۱۰۶۴ به نقل از ابوسعید خدری ﷺ و نیز روایت: بخاری، ش: (۳۶۱۱، ۵۰۵۷، ۶۹۳۰)؛ و مسلم، ش: ۱۰۶۶ به نقل از علی بن ابی طالب ﷺ با الفاظ متفاوت.

را که قرآن نمی‌خواند، به حنظل یا هندوانه‌ی ابوجهل تشبیه کرده است؛ در چنین منافقی که چیزی از قرآن با خود ندارد، هیچ خیری نیست تا مردم از آن نفع ببرند؛ مانند حنظل که تلخ است و بوی خوشی هم ندارد. این‌ها مثال‌هایی از اوضاع و روی‌کرد مردم درباره‌ی قرآن است؛ پس ای خواهر و برادر مسلمان! بکوشید تا جزو مؤمنانی باشید که قرآن را آن‌گونه که باید و شاید، می‌خوانند و به آن عمل می‌کنند تا همانند ترنج خوش‌بو و خوش‌مزه باشید. به عبارت دیگر: بکوشید تا با تلاوت قرآن، جزو افراد نیک‌نهاد باشید تا هم خودتان از آن نفع ببرید و هم به دیگران سود برسانید.

۱۰۰۳- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخِرِينَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «الله با این کتاب (=قرآن)، برخی از مردم را ارجمند می‌گرداند و گروهی دیگر را خوار و زبون می‌کند».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب فضیلت قرائت قرآن، حدیثی بدین مضمون آورده است که امیر مؤمنان، عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «الله با این کتاب (=قرآن)، برخی از مردم را ارجمند می‌گرداند و گروهی دیگر را خوار و زبون می‌کند». این حدیث، بدین معناست که برخی از مردم قرآن می‌خوانند؛ ولی کسانی که الله متعال با این کتاب، آنان را در دنیا و آخرت والامقام و ارجمند می‌گرداند، کیستند؟ و آنان که الله با این کتاب، در دنیا و آخرت خوار و زبونشان می‌کند، چه کسانی هستند؟ هرکس به قرآن عمل کند؛ یعنی اخبارش را تصدیق نماید، فرمان‌هایش را انجام دهد، از نواهی‌اش بپرهیزد، رهنمودهایش را در پیش بگیرد و خودش را به اخلاق سراسر نیک و ستوده‌ی قرآنی آراسته سازد، الله متعال با این قرآن او را در دنیا و آخرت ارجمند می‌گرداند؛ زیرا قرآن، پایه و اساس دانش و سرچشمه‌ی علم و معرفت، و همه‌ی دانش و آگاهی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۱۷.

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱]

الله (جایگاه) مؤمنان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

در آخرت نیز الله متعال با این کتاب، مردمانی را در بهشت‌های پر نعمت ارجمند و الوامقام می‌گرداند و به خواننده‌ی قرآن گفته می‌شود: «بخوان و شمرده نیکو بخوان و از درجات بهشت بالا برو». و بدین سان تا پایان قرائتش در بهشت صعود می‌کند. و اما کسانی که الله متعال با این کتاب، آنان را خوار و زبون می‌گرداند، مردمانی هستند که قرآن می‌خوانند و قرائتشان هم خیلی خوب است، اما از قرآن و فرمان‌هایش سرپیچی می‌کنند. - پناه بر الله - این‌ها اخبارش را تصدیق نکرده، به احکامش عمل نمی‌کنند و در عمل، از آن روی‌گردان هستند و اخبارش را انکار می‌نمایند! وقتی خبری قرآنی همانند داستان‌های پیامبران گذشته یا دیگران، یا خبری درباره‌ی روز رستاخیز یا امثال آن به این‌ها می‌رسد، در آن شک می‌کنند و به آن ایمان نمی‌آورند. بلکه در دل‌هایشان بیماری شک و تردید است و گاه، به‌رغم این‌که قرآن می‌خوانند، شک و تردیدشان به نفاق و انکار می‌انجامد! لذا از احکام الهی سرپیچی می‌کنند، دستوراتش را انجام نمی‌دهند و از آن‌چه که منع کرده است، باز نمی‌آیند. این‌ها، همان کسانی هستند که الله متعال با این کتاب، آنان را در دنیا و آخرت خوار و زبون می‌گرداند و فرجامشان، خفت و خواری‌ست؛ هرچند ممکن است چند صباحی از دنیا و ظواهر زیبا و فریبنده‌اش برخوردار شوند، اما شکی نیست که سرنوشتی جز زیان و تباهی ندارند. هم‌چنین امکان دارد که مهلت بیابند و دروازه‌های دنیا به رویشان گشوده شود؛ اما هرچه پیش‌تر به دنیا دست می‌یابند، بیش‌تر در تباهی و زیان فرو می‌روند. - پناه بر الله. -

﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَأَسْمَنْتُمْ بِهَا فَأَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾ [الاحقاف: ۲۰]

و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌گردند، (به آنان گفته می‌شود:) آیا (لذت) نعمت‌ها را در زندگی دنیوی خویش بردید و از نعمت‌ها بهره‌مند شدید؟ امروز بدان سبب که در زمین به ناحق سرکشی می‌کردید و به تبهکاری می‌پرداختید، با عذاب خفت‌بار مجازات می‌شوید.

یعنی: گاه الله متعال در دنیا به کافر سرکش مهلت می‌دهد و او را از دنیا و لذت‌هایش بهره‌مند می‌سازد؛ اما این مهلت و بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا، بر زیان و تباهی کافر در آخرت می‌افزاید. - پناه بر الله. - پس به هوش باشید و بکوشید که در شمار دسته‌ی دوم قرار نگیرید؛ یعنی جزو کسانی نباشید که الله متعال با این کتاب، آنان را خوار و زبون می‌گرداند؛ بلکه جزو دسته‌ی اول باشید که الله متعال با قرآن، آنان را والامقام و ارجمند می‌گرداند. امید است که الله متعال ما را جزو این‌ها قرار دهد.

۱۰۰۴- وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال: «لا حسد إلا في اثنتين: رجل آتاه الله القرآن، فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار. ورجل آتاه الله مالا، فهو ينفقه آناء الليل وآناء النهار». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او قرآن (و معارف قرآنی) را یاد داده و او در ساعت‌های شب و روز، به آن عمل می‌کند و نیز شخصی که الله به او ثروتی داده است و او در ساعت‌های شب و روز، آن را انفاق می‌کند».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا حسد إلا في اثنتين»؛ یعنی: «حسد، فقط در دو مورد درست است...». علما گفته‌اند: منظور از حسد در این جا، غبطه خوردن یا رشک بردن است؛ زیرا مردم در امور دینی و دنیوی به یک‌دیگر غبطه می‌خورند؛ مثلاً الله متعال به شخصی مال و ثروت، خانه‌ها و ماشین‌های خوب و فرزندان و خانواده‌ی نیکی عنایت می‌کند؛ دیگری به او رشک می‌برد و می‌گوید: او چه نیک‌بخت است! برخی از مردم از نعمت‌هایی چون سلامتی یا موقعیت و جایگاه اجتماعی برخوردارند؛ به‌گونه‌ای

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۰۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۱۵. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۵۷۷ آمده

دیگران از آن‌ها حرف‌شنوی دارند و هر کاری که انجام دهند، تأیید می‌گردد یا از آنان پیروی می‌شود؛ لذا دیگران به او رشک می‌برند. اما پیامبر ﷺ بیان فرموده است که تنها دو نفر قابل رشک هستند:

نخست: شخصی که الله به او علم و حکمت، یعنی دانش قرآن داده است و او در ساعت‌های شب و روز، به آن عمل می‌کند؛ یعنی حافظ قرآن است، مفاهیمش را در می‌یابد و پیوسته به آن عمل می‌نماید. در فرموده‌ی الله ﷻ درباره‌ی نماز می‌اندیشد که می‌فرماید: ﴿أَقِمْوْا الصَّلَاةَ﴾؛ یعنی: «و نماز را به جای آورید». لذا نمازش را به جا می‌آورد. در این می‌اندیشد که الله متعال درباره‌ی زکات می‌فرماید: ﴿وَعَاتُوا الزَّكَاةَ﴾؛ یعنی: «و زکات اموالتان را بدهید». از این‌رو زکات اموالش را می‌دهد. به فرمان الله درباره‌ی پدر و مادر می‌اندیشد که فرموده است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: ۳۶]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید.

هم‌چنین در فرمان الله درباره‌ی صله‌ی رحم و مراعات پیوند خویشاوندی می‌اندیشد که فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ [الرعد: ۲۱]

و کسانی که پیوندهایی را که الله به برقراری آن دستور داده است، برقرار می‌دارند.

لذا پیوند خویشاوندی‌اش را برقرار می‌دارد. الله متعال درباره‌ی نیکی به همسایگان می‌فرماید:

﴿وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾ [النساء: ۳۶]

و به همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین نیکی کنید.

بنابراین، به همسایه‌اش نیکی می‌کند؛ خلاصه این‌که در ساعت‌های شب و روز به قرآن عمل می‌نماید. چنین شخصی، قابل رشک است.

دوم: شخصی که الله به او مال و ثروت داده است و او شب و روز، آن را در راه الله و در راه‌هایی انفاق می‌کند که الله ﷻ می‌پسندد. مثلاً مسجد می‌سازد، به فقیران صدقه می‌دهد، از مجاهدان پشتیبانی مالی می‌نماید و به ورشکستگان کمک می‌کند و کارهای نیک دیگری از این دست انجام می‌دهد. یعنی از هر فرصتی استفاده می‌کند

تا با بذل مال و ثروتش به الله ﷻ نزدیکی بجوید؛ نه آدم دست بسته و خسیسی ست و نه بریز و بپاش می کند؛ بلکه برای الله و در راه الله و با استعانت از او انفاق و بدل و بخشش می نماید. چنین شخصی نیز قابل رشک است. ولی کسی که الله به او مال و ثروت بخشیده و او آن را برای خشنودی الله انفاق نمی کند، نه خودش قابل رشک است و نه مال و ثروتی که دارد؛ زیرا اگر این شخص از ثروتش بهره ای ببرد، تنها بهره ای دنیوی است و در آخرت، هیچ نفعی برایش ندارد و دیگران نیز هیچ خیری از او نمی بینند. لذا ثروتمندی قابل رشک است که الله متعال به او ثروت داده و همت خرج کردن در راه های درستی را که مایه ی خشنودی الله ﷻ می باشد، به او عنایت نموده است. از این حدیث در می یابیم که شایسته است: انسان شبانه روز برای عمل به قرآن بکوشد و کردارش را بر مبنای قرآنی استوار سازد و رهنمود قرآن را در پیش بگیرد. هم چنین شایسته است که اگر الله ﷻ به او ثروتی بخشیده، حقش را ادا کند و آن را در کارهای خیر صرف نماید.

۱۰۰۵- وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال: كان رجلاً يقرأ سورة الكهف، وعنده فرس مربوطٍ بِشَظْتَيْنِ، فَتَعَشَّتهُ سَحَابَةٌ فَجَعَلَتْ تَدْنُو، وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ مِنْهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ تَنْزَلَتْ لِلْقُرْآنِ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: مردی، سوره ی "کهف" را می خواند؛ اسبی نیز کنارش بود که با دو ریسمان بسته شده بود. در این اثنا ابری او را پوشاند و نزدیک می شد. اسب شروع به دست و پا زدن کرد. صبح که شد، آن مرد نزد پیامبر ﷺ آمد و ماجرا را برای آن بزرگوار بازگو نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «آن، آرامش و رحمتی ^(۲) بوده که به خاطر قرآن نازل شده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۰۱۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۹۵.

(۲) نووی رحمته الله گوید: سکینه، یکی از آفریده های الهی است که در آن آرامش و رحمت است و با

فرشتگان، نازل می گردد. [مترجم]

شرح

مؤلف، نووی رحمته چندین حدیث در باب فضیلت قرآن ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: «مردی، سوره‌ی "کهف" را می‌خواند». سوره‌ی کهف، همان سوره‌ای است که در میان سوره‌های "اسراء" و "مریم" قرار دارد. یکی از فضایل این سوره، این است که وقتی انسان در روز جمعه تلاوتش کند، تا جمعه‌ی بعد، برای خواننده‌اش روشنی‌بخش خواهد بود. در این سوره، داستان‌ها و آموزه‌هایی وجود دارد که الله تعالی برای پیامبرش صلی الله علیه و آله بیان فرموده است. براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: مردی، این سوره را می‌خواند؛ اسبی نیز کنارش بود که با دو ریسمان بسته شده بود. در این اثنا ابری او را پوشاند و نزدیک می‌شد. اسب شروع به دست و پا زدن کرد و می‌خواست رم کند. هنگامی که آن مرد، ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن، آرامش و رحمتی بوده که به‌خاطر قرآن نازل شده است»؛ زیرا هنگام قرائت قرآن، آرامش و رحمت نازل می‌شود و اگر انسان، با تدبیر و حوصله قرآن بخواند، آرامش نازل می‌گردد و به قلب خواننده‌ی قرآن می‌رسد؛ به عبارت دیگر: الله متعال بر قلب خواننده‌ی قرآن، سکون و آرامش فرو می‌فرستد.

این ماجرا، یکی از کرامت‌های اولیاست؛ زیرا اولیا، کرامت دارند. گفتنی است: همه‌ی اولیا، کرامت ندارند؛ بلکه الله متعال به برخی از اولیا و دوستانش کرامت می‌بخشد تا آنان را در مسیر حق پایدار بگرداند و تصدیقی بر درستی روشی باشد که در آن قرار دارند. کرامت‌ها، به کارهای خارق‌العاده‌ای گفته می‌شود که الله تعالی بر خلاف روال معمول، به دست برخی از دوستانش به‌انجام می‌رساند تا مایه‌ی پایداری آنان و تصدیق و تأییدی بر درستی روش آن‌ها باشد؛ کرامت هر ولی، معجزه‌ی پیامبری است که آن ولی از او پیروی می‌کند. یعنی کرامات اولیای این امت، در شمار معجزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گنجد؛ زیرا در نوع خود، بیان‌گر صداقت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

علما رحمهم الله کارهای خارق‌العاده را در سه دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱- معجزات پیامبران.

۲- کرامات اولیا.

۳- و دسته‌ای از کارهای خارق‌العاده که به‌خواستِ الله ﷻ به‌دستِ شیاطین یا دوستان شیطان، انجام می‌شود.

لذا امور خارق‌العاده، نشانه‌ی راستیِ یک پیامبر یا نشانه‌ای برای شناختن اولیای رحمن و دوستان شیطان است. ناگفته پیداست که پس از وفات پیامبر ﷺ وجودِ معجزه، منتفی‌ست؛ زیرا نبوت، پایان یافته است و محمد رسول‌الله ﷺ آخرین فرستاده و پیام‌آور الهی‌ست؛ اما کرامت‌ها و هم‌چنین کارهای خارق‌العاده‌ی شیطانی و سحر و چشم‌بندی و امثال آن، هم‌چنان وجود دارد.

نشانه‌ی کرامت، این است که الله متعال آن‌را به‌دست بنده‌ای نیک و شایسته از اولیا و دوستان خویش به‌انجام می‌رساند. قرآن بیان نموده است که دوستان الله، همان مؤمنان پرهیزگارند:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا

[یونس: ۶۲، ۶۳]

يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند.

لذا اگر کار خارق‌العاده‌ای به دست بنده‌ای نیک و باایمان و مشهور به تقوا و نیکوکاری به‌انجام رسید، گفته می‌شود که این، کرامت است.

و اما نوع سوم از کارهای خارق‌العاده، سحر و کارهای شیطانی‌ست که توسط دوستان شیطان انجام می‌گردد؛ یعنی همان کسانی که ادعای کرامت می‌کنند و خود را اولیا و دوستان خداوند ﷻ نشان می‌دهند و عقل و اندیشه‌ی مردم را به بازی می‌گیرند! گاه دیده می‌شود که برخی از این‌ها عمامه‌های بزرگی بر سر می‌گذارند و با لباس‌هایی با آستین‌های گشاد می‌پوشند و ریش خود را بلند می‌کنند و پیشانی خود را محکم بر خاک می‌مالند تا اثر سجده بر آن نمایان شود و بدین‌سان خود را در نظر مردم، عابد و زاهد نشان می‌دهند و سپس شیاطین را برای هدف‌های پلید خویش به‌کار می‌گیرند. چنان‌که شتر را برای آن‌ها به‌پهلوی یا پشت می‌خوابانند یا آن‌ها را در آسمان حرکت می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که در آسمان پرواز می‌کنند! این‌چنین نمونه‌هایی فراوان شنیده‌اید؛ دیرزمانی‌ست که دوستان شیطان، عقل مردم را به‌بازی گرفته‌اند؛ اما باید دانست که هرچند کارهای خارق‌العاده‌ای از آنان سر بزنند، اما هیچ‌یک از کارهای

خارق‌العاده، کرامتی برای آن‌ها به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه در حقیقت، چنین کارهایی مایه‌ی خفت و خواری آن‌هاست. از این‌رو از کارهای خارق‌العاده‌ی دوستان شیطان به‌عنوان «اهانت‌های شیاطین» یاد می‌شود. علما، کتاب‌های فراوان و مفیدی درباره‌ی کرامت‌های اولیا و اهانت‌های شیاطین نگاشته‌اند که یکی از بهترین این کتاب‌ها، "الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان" اثر امام ابوالعباس حرانی رحمته الله علیه می‌باشد که در آن نمونه‌های فراوانی از کرامت‌های اولیای الله ﷻ و اهانت‌های شیاطین ذکر شده است. گفته می‌شود: مسیلمه‌ی کذاب که در یمامه ادعای نبوت کرد، عده‌ای نزدش آمدند و به او گفتند: «چاهی داریم که آبش کم شده است» و از او خواستند که سر چاه برود تا در آن برکت بیفتد و آب کند! این‌ها گمان می‌کردند که این پیامبر دروغین خواهد توانست کاری برایشان بکند؛ همان‌گونه که یکی از معجزه‌های پیامبر صادق و امین، محمد مصطفی ﷺ این بود که وقتی نزدش از کمبود آب سخن گفتند، به اذن پروردگار از میان انگشتانش آب جوشید. لذا با همین پندار، نزد مسیلمه‌ی کذاب آمدند؛ او درخواستشان را پذیرفت و سر چاه رفت و آب دهانش را در چاه انداخت. پیروان بی‌خردش توقع داشتند که چاه پُر از آب شود؛ اما همان اندک آبی که در چاه بود، گم شد و در زمین فرو رفت و بدین‌سان الله ﷻ نشانه‌ی دروغ‌گو بودن آن کذاب را به آنان نشان داد. اگر در چاهی آب دهان بیندازند و پر از آب شود، کاری خارق‌العاده به‌شمار می‌آید؛ اما الله متعال آن دروغ‌گو را رسوا کرد.

خلاصه این‌که اگر از شخصی که به تقوا و پرهیزگاری مشهور است، کار خارق‌العاده‌ای مشاهده کردید، بدانید که از کرامت‌های اولیاست؛ اما اگر آن شخص، مؤمن و پرهیزگار نبود، بدانید که آن کار خارق‌العاده، جادو و جنبر و نتیجه‌ی کارها و فریب‌های شیطان، یا نوعی چشم‌بندی‌ست که با آن مردم را می‌فریبند؛ زیرا گاه، سحر و جادو از طریق چشم‌بندی و واقعی نشان دادن چیزهای غیرواقعی انجام می‌شود؛ به‌گونه‌ای که یک شیء متحرک را ساکن و بی‌حرکت می‌بینند یا چیزی را که ساکن و بی‌حرکت است، در حال حرکت مشاهده می‌کنند. مانند جادوگران فرعون که ریسمان‌های عادی را روی زمین انداختند و چشمان مردم را جادو کردند و آن‌جا پُر از مارهای در حال حرکت به‌نظر می‌رسید؛ حتی موسی ﷺ نیز در درونش احساس ترس کرد. آن‌گاه الله متعال به او وحی نمود که عصایش را روی زمین بیندازد:

[الأعراف: ۱۰۷]

﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (۱۳۷)

(موسی) عصایش را انداخت و ناگهان به صورت اژدهای آشکاری درآمد.

عصای موسی عليه السلام روی ریسمان‌ها به حرکت درآمد و همه را بلعید؛ آن‌گاه به صداقت و راستی موسی عليه السلام پی بردند؛ زیرا عصایش همه‌ی جادوها را به یک‌باره بلعید.

در هر حال، سایه‌ای که به صورت ابر بالای سر آن صحابی قرار گرفت، کرامتی برای او به‌شمار می‌آید؛ او، مشغول خواندن سوره‌ی کهف بود. این، شهادتی عینی و عملی از سوی الله عز وجل می‌باشد که قرآن، حق است و با قرائت قرآن، سکون و آرامش نازل می‌شود.

از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را از قرآن بهره‌مند بگرداند و آن‌را حجتی به نفع ما قرار دهد تا ما را به سوی بهشت‌های پرنعمت رهنمون شود.

۱۰۰۶- وعن ابن مسعود رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مَنْ قَرَأَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَهُ حَسَنَةٌ، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، لَا أَقُولُ: أَلَمْ حَرْفٌ، وَلَكِنْ: أَلِفٌ حَرْفٌ، وَلَا مٌ حَرْفٌ، وَمِيمٌ حَرْفٌ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرکس یک حرف از کتاب الله را بخواند، برای او یک نیکی است و هر نیکی، ده برابرش پاداش دارد؛ نمی‌گویم: ﴿الْم﴾ یک حرف است؛ بلکه «الف» یک حرف، «لام» یک حرف، و «میم» یک حرف است.»

۱۰۰۷- وعن ابن عباس رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ الَّذِي لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْحَرَبِ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۲)

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۴۶۹؛ آل‌بانی رحمته الله در مشکاة المصابیح، ش: ۲۱۳۷، این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) ضعیف است؛ رک: ضعیف الترمذی، ش: ۵۵۷؛ آل‌بانی رحمته الله در مشکاة المصابیح، ش: ۲۱۳۵، این حدیث را ضعیف دانسته است.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در سینه اش چیزی از قرآن نباشد، مانند خانه‌ی ویران است».

شرح

این دو حدیث درباره‌ی فضیلت قرائت قرآن است؛ در حدیث نخست آمده است که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس یک حرف از کتابِ الله را بخواند، برای او یک نیکی ست و هر نیکی، ده برابرش پاداش دارد؛ نمی‌گویم: ﴿الْم﴾ یک حرف است؛ بلکه «الف» یک حرف، «لام» یک حرف، و «میم» یک حرف است». با این حساب، در قرائت ﴿الْم﴾ سی نیکی ست؛ و همین‌طور سایر کلمات قرآن کریم. یعنی خواندن هر حرفی از هر یک از واژه‌های قرآن، ده نیکی دارد. این، نعمتی بزرگ و پاداشی فراوان است؛ لذا شایسته است که انسان هرچه می‌تواند، بیشتر قرآن بخواند. لازم نیست که حافظ کل قرآن باشید؛ هرچه ممکن است، بخوانید؛ اگرچه فقط سوره‌ی فاتحه و جزءهای ۲۹ و ۳۰ را حفظ باشید. زیرا همه‌ی قرآن، خیر و نیکی ست. همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است: کسی که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند، گویا یک‌سوم قرآن را خوانده است.^(۱)

در دومین حدیثی که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده است که: سینه‌ی خالی از قرآن، مانند خانه‌ی ویران است. یعنی قرآن، به قلب انسان آبادانی و حیات می‌بخشد و آن را با نور علم و کلامِ الهی، نورانی می‌گرداند. وقتی قلب کسی از قرآن تهی باشد، مانند ویرانه‌ای می‌شود که هیچ خیری در آن نیست. این هم هشداری جدی درباره‌ی دوری از قرآن و نخواندن آن است و انسان را به قرائت قرآن، تشویق می‌کند. امید است که الله متعال، ما را جزو کسانی قرار دهد که قرآن را آن‌گونه که باید و شاید، تلاوت می‌کنند.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۰۱۴، ۵۰۱۵، ۶۶۴۳، ۷۳۷۴) به نقل از ابوسعید رضی الله عنه؛ و روایت مسلم، ش:

۸۱۱ به نقل از ابوالدرداء رضی الله عنه؛ و نیز روایت مسلم، ش: ۸۱۲ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۱۰۰۸- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ: أَفْرَأُ وَأَرْتَقِي وَرَتَّلْتُ كَمَا كُنْتُ تُرْتَلُّ فِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ مَنَزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَأُهَا».

[روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «به حافظ قرآن^(۲) (به هنگام ورودش به بهشت) گفته می شود: قرآن بخوان و - از پله های بهشت - بالا برو و شمرده و با تانی بخوان؛ همان گونه که در دنیا شمرده و با ترتیل می خوانی. زیرا جایگاه تو، در آخرین آیه ای است که می خوانی».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۸۱۲۲؛ و صحیح ابی داود، ش: ۱۳۱۷؛ آلبنی رحمته الله در مشکاة المصابیح، ش: ۲۱۳۴، این حدیث حسن دانسته است.

(۲) منظور از حافظ قرآن، کسی است که ضمن حفظ قرآن، آنرا با تدبر می خواند و به آن عمل می کند؛ و جایگاهش در بهشت، به اندازه ی آیاتی که حفظ دارد و به آن عمل کرده است، والا خواهد بود. [مترجم]

۱۸۱- باب: امر به حفظ و مواظبت از قرآن (با مداومت بر تلاوتش) و برحذر داشتن از این که در معرض فراموشی قرار گیرد

۱۰۰۹- عن أبي موسى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «تَعَاهَدُوا هَذَا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَهَوَّ أَشَدُّ نَفَلْتَا مِنَ الْإِبِلِ فِي عُقْلَيْهَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «در حفظ این قرآن (با مداومت بر تلاوتش) بکوشید؛ زیرا سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، قرآن از شتری که زانویش بسته باشد، فرارتر است (و از حافظه‌ی انسان می‌گریزد)».

۱۰۱۰- وعن ابن عمر رضي الله عنهما: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أُمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «همانا مثال حافظ قرآن، مانند صاحب شتر بسته است که اگر از آن مواظبت کند، می‌تواند آنرا ننگه دارد و اگر رهایش نماید، می‌رود».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتاب «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «امر به حفظ و مواظبت از قرآن (با مداومت بر تلاوتش) و برحذر داشتن از این که در معرض فراموشی قرار گیرد»؛ یعنی: اگر الله متعال بر تو منت نهاد و توفیقت داد که قرآن را حفظ کنی، باید مواظب باشی که آنرا از یاد نبری؛ زیرا همان گونه که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: قرآنی که انسان به خاطر می‌سپارد، مانند شتر، فرار است. اگر انسان از آن مواظبت کند، می‌ماند و اگر رهایش نماید، می‌رود. در حدیث ابوموسی رضي الله عنه آمده است که پیامبر صلى الله عليه وآله سوگند خورد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، قرآن از شتری که زانویش بسته باشد، فرارتر است (و از حافظه‌ی انسان

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۰۳۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۹۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۰۳۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۸۹.

می‌گریزد). لذا شایسته است که روزانه بخش مشخصی از قرآن را تلاوت کنید؛ مثلاً: روزی یک جزء بخوانید تا در ماه یکبار قرآن را ختم کنید. یا روزی دو جزء تا هر پانزده روز، همه‌ی قرآن را بخوانید. و اگر روزی سه جزء بخوانید، در ماه سه بار قرآن را ختم می‌کنید. مدت ختم قرآن، به تعداد جزءهایی بستگی دارد که روزانه می‌خوانید؛ می‌توانید با تلاوت روزانه ده جزء، هر سه روز یکبار قرآن را ختم نمایید. لذا بر تلاوت قرآن پای‌بند باشید تا آن‌را فراموش نکنید. در پاره‌ای از احادیث نسبت به فراموش کردن قرآن هشدارهایی آمده است؛ اما این هشدارها درباره‌ی کسی‌ست که در تکرار و تلاوت قرآن کوتاهی می‌کند. لذا بر کسی که به اقتضای مسایل طبیعی از قبیل کهنسالی یا از دست دادن حافظه‌اش و امثال آن، قرآن را فراموش می‌کند، گناهی نیست؛ ولی کسی که پس از حفظ قرآن، از آن غفلت می‌کند، گنهکار است و بیمی آن می‌رود که مجازات شود. لذا ای خواهر و برادر مسلمان! اگر به لطف الله ﷻ موفق به حفظ قرآن شدید، همواره آن‌را تکرار و تلاوت نمایید و در عمل به آن کوتاهی نکنید که عمل، ضامن بقا و ماندگاری علم است؛ زیرا دانشی که به آن عمل شود، در قلب و در تمام وجود انسان جای می‌گیرد و آن‌گاه ماندگار می‌گردد و از یاد نمی‌رود. ولی اگر مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گیرد، فراموش می‌شود. همچنین شایسته است که انسان، با تدبیر و شمرده قرآن بخواند و اگر تندخوانی قرآن به گونه‌ای باشد که برخی از حروف تلفظ نشود، حرام است؛ زیرا عدم تلفظ برخی از حروف، به معنای ایجاد تغییر در کلام الهی‌ست. اما اگر تندخوانی، به گونه‌ای باشد که همه‌ی حروف تلفظ شود، ایرادی ندارد.

۱۸۲- باب: استحباب تلاوت قرآن با صدای خوش و درخواست قرائت از افراد خوش صدا و گوش دادن به آن

۱۰۱۱- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَّا أَذِنَ لِيَّ حَسَنَ الصَّوْتِ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «الله آن گونه که به صدای خوش و آشکار پیامبری خوش صدا در هنگام تلاوت قرآن گوش داده، به چیز دیگری گوش نداده است».

۱۰۱۲- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «لَقَدْ أُوتِيَتْ مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». [متفق عليه]^(۲)

وفي رواية لمسلم: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «لَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِكَ الْبَارِحَةَ». ترجمه: از ابوموسی اشعری رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ به او فرمود: «به تو صدای خوبی مانند صدای خوش آل داوود داده شده است». و در روایتی از مسلم آمده است: رسول الله ﷺ به او فرمود: «اگر دیشب مرا می دیدی که به قرائت تو گوش می دادم، به قطع خوشحال می شدی».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» درباره‌ی آداب قرائت، بابی بدین عنوان گشوده است: «استحباب تلاوت قرآن با صدای خوش و درخواست قرائت از افراد خوش صدا و گوش دادن به آن»؛ یعنی در این باب به دو مسأله پرداخته است: مسأله‌ی نخست: مستحب بودن تلاوت قرآن با صدای خوش. زیبا کردن صدا در هنگام قرائت قرآن بر دو گونه است:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۴۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۸۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۰۴۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۹۳.

- ۱- درست و زیبا ادا کردن حروف؛ یعنی ادای هر حرف از مخرجش تا قرائت قرآن، واضح و روشن باشد و هیچ‌یک از حروفش حذف نشود و هیچ نقصی در کلامی که الله متعال بر پیامبرش ﷺ فرو فرستاده است، ایجاد نگردد.
- ۲- خواندن قرآن با صدای خوش.

هر دو مورد، خوب و پسندیده است؛ اما ادای حروف، باید بدون تکلف باشد و زیاده‌روی و تکلف در ادای حروف، شایسته نیست؛ برخی از قاریان، آن‌قدر تکلف به خرج می‌دهند که رنگ چهره‌ی آن‌ها هنگام تلاوت، قرمز می‌شود و در «عُنه» و «ادغام» و امثال آن، خود را بیش از اندازه در رنج و زحمت می‌اندازند. در صورتی که بهترین قرائت، این است که به صورت طبیعی و با ادای واضح و روشن حروف باشد و مبالغه و تکلف در ادای حروف، پسندیده نیست. لذا در می‌یابیم که فراگیری تجوید، واجب نمی‌باشد؛ زیرا به خواندن قرآن با صدای خوش مربوط می‌شود و تلاوت قرآن با صدای خوش، مستحب است، نه واجب.^(۱) لذا فراگیری تجوید، جزو کارهای مستحب و پسندیده‌ای است که امکان خواندن قرآن با صدای خوش را برای انسان فراهم می‌سازد و زیبا کردن صدا در حین قرائت، سنت است؛ نه واجب.

و اما زیبا کردن صدا در حین قرائت؛ شاید کسی بگوید: صدای خوش که به اختیار انسان نیست؛ زیرا صدای خوش، خدادادی است و هرکس که الله بر او منت بگذارد و حنجره‌ی قوی و صدای خوبی به او بدهد، خوش‌صداست.

آری! همین‌گونه است؛ اما این امکان هم وجود دارد که انسان راه‌کارهای زیبا کردن صدا را بیاموزد؛ زیرا صدای خوب، هم خدادادی است و هم امکان فراگیری و کسب آن وجود دارد. کسی که همواره سعی کند که با صدای خوب قرآن بخواند، بالاخره صدایش بهتر می‌شود و زیبا خواندن قرآن را فرا می‌گیرد.

سپس مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی می‌گوید: پیامبر صلی فرمود: «الله آن‌گونه که به صدای خوش و آشکار پیامبری خوش‌صدا در هنگام تلاوت قرآن گوش داده، به چیز دیگری گوش نداده است»؛ یعنی: الله تعالی از

(۱) ناگفته نماند که شارح رحمته حکم فراگیری تجوید را برای کسانی بیان می‌دارد که زبانشان عربی‌ست؛ لذا ضرورت فراگیری مخارج حروف برای غیرعرب‌ها بر خواننده‌ی گرامی پوشیده نیست. زیرا عرب‌ها به‌طور طبیعی مخارج حروف را رعایت می‌کنند. [مترجم]

میان صداهایی که می شنود، به صدای پیامبرِ خوش صدایی که قرآن را با صدای خوش و آشکار می خواند، بیش از سایر صداها توجه و گوش می کند. از آن جهت از پیامبرِ خوش صدا سخن به میان آورد که پیامبران، برترین افراد بشر و برگزیده ترین آفریده های الله ﷻ هستند. منظور از صدای آشکار، صدایی ست که بلند و مفهوم باشد. لذا کسی که قرآن را با صدای خوب و آشکار می خواند، الله ﷻ به او توجه ویژه ای می فرماید و به او گوش می دهد؛ زیرا صدای خوش و درست و زیبا ادا کردن حروف را دوست دارد.

سپس مؤلف رحمته حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه را ذکر کرده است؛ ابوموسی، همان عبدالله بن قیس رضی الله عنه می باشد که یکی از سخنرانان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. شبی پیامبر صلی الله علیه و آله به قرائت ابوموسی رضی الله عنه گوش داد و صدایش را پسندید و فرمود: «به تو صدای خوبی مانند صدای خوش آل داوود داده شده است». در این جا منظور از "آل داوود" شخص داوود علیه السلام است که صدای زیبا و بلندی داشت. الله متعال می فرماید:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا لَّيَجِبَالَ أُورِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿۱۰﴾﴾

[سبا: ۱۰]

و از نزد خویش به داوود، بزرگی بخشیدیم؛ (و فرمان دادیم:) ای کوهها! با داوود (در ستایش پروردگار) هم نوا شوید؛ و پرندگان (را نیز با او هم آهنگ کردیم) و آهن را برایش نرم نمودیم. سبحان الله! داوود علیه السلام آن قدر خوش صدا بود که وقتی "زبور" می خواند، کوهها و سنگ های بی جان به سخن و حرکت در می آمدند و پرندگان آسمان نیز با او هم نوا می شدند؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوموسی رضی الله عنه فرمود: «به تو صدای خوبی مانند صدای خوش آل داوود داده شده است». و افزود: «اگر دیشب مرا می دیدی که به قرائت تو گوش می دادم، به قطع خوشحال می شدی». ابوموسی رضی الله عنه در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول خدا! اگر می دانستم که شما به قرائت من گوش می دهید، برای شما بهتر و خوش صداتر می خواندم».

علما گفته اند: این حدیث نشان می دهد: ایرادی ندارد که انسان با صدای بهتر و زیباتری قرآن بخواند تا شنونده لذت ببرد؛ و این کار، ریا و خودنمایی به شمار نمی آید. بلکه انگیزه ای ست تا دیگران به کلام الاهی گوش بسپارند و از آن بهره ببرند. از این رو برخی از مردم همین که دلشان می گیرد، به قرائت افراد خوش صدا

گوش می‌دهند؛ و امروزه این امکان برای همگان فراهم است که با وجود نوارهای صوتی و لوح‌های فشرده به قرائت آن‌دسته از قاریانی که زیبا و بی‌تکلف قرآن می‌خوانند، گوش دهند؛ انسان با گوش دادن به قرائت چنین قاریانی احساس خستگی نمی‌کند؛ زیرا اثر کلام الهی، هنگامی که از قاری خوش‌صدا و بی‌تکلفی شنیده می‌شود، به‌گونه‌ای است که انسان خسته نمی‌شود و با جان و دل، به آن گوش می‌دهد.

از این دو حدیث چنین برمی‌آید که شایسته است: انسان هرچه می‌تواند قرآن را به بهترین شکل ممکن بخواند؛ هم با صدای خوش و هم با ادای نیک و درست حروف. امید است که الله تعالی ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که هم حروف قرآن را درست ادا می‌کنند و هم حقش را به‌درستی به‌جا می‌آورند تا قرآن، حجتی به نفع ما باشد؛ نه بر ضد ما.

۱۰۱۳- وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ فِي الْعِشَاءِ بِالْتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که در نماز عشا، سوره‌ی ﴿وَالْتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾ را می‌خواند؛ هرگز صدایی بهتر و دل‌نشین‌تر از صدای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشنیده‌ام.

۱۰۱۴- وعن أبي لُبَابَةَ بَشِيرِ بْنِ عَبْدِ الْمُنْذِرِ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا». [روایت ابوداود با اسنادِ جید] ^(۲)

ترجمه: ابولبابه، بشیر بن عبدالمنذر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که قرآن را با صدای خوش نخواند، از ما نیست».

۱۰۱۵- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال لي النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَقْرَأْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ». قلت: يا رسول الله، أقرأ عليك، وعليك أنزل؟ قال: «إني أحب أن أسمعهُ مِن غَيْرِي». فقرأت عليه سورة

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۴۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۶۴.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۴۴۲؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رضی الله عنه، ش: (۱۳۲۱، ۱۳۲۳). بخاری رضی الله عنه نیز

این حدیث را به‌شماره‌ی ۷۵۴۶ به‌نقل از ابوهیریه رضی الله عنه آورده است.

النِّسَاءِ، حَتَّى جِئْتُ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (۱) قَالَ: «حَسْبُكَ الْآنَ» فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَإِذَا عَيْنَاهُ تَدْرِفَانِ. [متفقٌ عليه] (۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به من فرمود: «برای من قرآن بخوان». گفتیم: ای رسول خدا! من برای شما قرآن بخوانم، در صورتی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمود: «دوست دارم آنرا از کسی جز خودم بشنوم». و من، سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم تلاوت کردم تا این که به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾. (۲) [پس چگونه خواهد بود آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم؟] پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کافی است». و چون به ایشان نگاه کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

شرح

این احادیث درباره‌ی زیبا کردن صدا در هنگام قرائت قرآن می‌باشد؛ به عبارت دیگر باید قرآن را با صدای خوب بخوانیم. براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: «با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز عشا را خواندم؛ آن بزرگوار سوره‌ی ﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾ را خواند؛ هرگز صدایی بهتر و دل‌نشین‌تر از صدای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نشنیده‌ام». آری! پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از همه خوش‌صداتر بود؛ او، نخستین و برترین مصداق حدیثی است که پیش‌تر گذشت: «الله آن‌گونه که به صدای خوش و آشکار پیامبری خوش‌صدا در هنگام تلاوت قرآن گوش داده، به چیز دیگری گوش نداده است». لذا پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از همه بهتر و زیباتر قرآن می‌خواند و صدای هیچ‌کس به اندازه‌ی صدای او، دل‌نشین نبود؛ زیرا قرآن بر آن بزرگوار نازل شد و اخلاق، قرآن بود.

این حدیث، نشان‌گر این است که خواندن «قصار مفصل» در نماز عشا ایرادی ندارد؛ زیرا سوره‌ی «تین» جزو «قصار مفصل» می‌باشد. اما در نماز عشا بیش‌تر از

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۵۸۲، ۵۰۵۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۰۰. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی

۴۵۱ آمده است. (مترجم)]

(۲) نساء: ۴۱.

«وسط مفصل»^(۱) خوانده می‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ به معاذ بن جبل رضی الله عنه فرمان داد که در نماز عشا، سوره‌های «اعلی»، «غاشیه»، «لیل» و «شمس» و امثال آن‌ها را بخواند [که جزو «وسط مفصل» هستند]. اما خواندن سوره‌هایی چون «تین» و «زلزله» و دیگر «قصار مفصل» در نماز عشا ایرادی ندارد.

پیامبر ﷺ به زیبا خواندن قرآن، یا قرائت قرآن با صدای خوش تشویق نمود و فرمود: «کسی که قرآن را با صدای خوش نخواند، از ما نیست».

متن عربی این حدیث، از این قرار است: «مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا». علما برای این حدیث، دو معنا ذکر کرده‌اند:

یکم: «مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ...»، یعنی: «کسی که با وجود قرآن از غیر آن بی‌نیاز نشود و هدایت را در چیزی جز قرآن بجوید، از ما نیست». به عبارت دیگر: الله متعال، کسی را که از غیر قرآن، هدایت بجوید، گمراه می‌گرداند. - پناه بر الله. -

دوم: «مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ...»، یعنی: «کسی که قرآن را با صدای خوش نخواند، از ما نیست». [و این، همان معنایی است که پیش‌تر بیان شد]. لذا شایسته است که انسان، قرآن را با صدای خوش بخواند.

و اما حدیث سوم: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ از او خواستند تا برایشان قرآن بخواند. ابن مسعود رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول خدا! من، برای شما قرآن بخوانم، حال آن‌که قرآن بر شما نازل شده است؟!» یعنی شما خود، بهتر می‌خوانید و از من داناترید. فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی جز خودم بشنوم». زیرا چه بسا

(۱) سوره‌های مفصل، از سوره‌ی «حجرات» تا پایان قرآن است؛ با این توضیح که: «طوال مفصل» از سوره‌ی «حجرات» تا پایان سوره‌ی «نبأ» می‌باشد و «وسط مفصل» از سوره‌ی «عبس» تا پایان سوره‌ی «لیل». و «قصار مفصل» از دیدگاه شافعی‌ها، حنبلی‌ها و مالکی‌ها، از سوره‌ی «ضحی» تا پایان قرآن است و نزد حنفی‌ها، از سوره‌ی «بینه» تا پایان قرآن. ناگفته نماند که درباره‌ی آغاز هر یک از این‌بخش‌بندی‌ها، اختلاف نظرهایی در میان علما و مذاهب فقهی وجود دارد؛ چنان‌که درباره‌ی نخستین سوره‌ی طوال مفصل دوازده دیدگاه وجود دارد که بنده به مشهورترین دیدگاه در این‌باره اشاره کردم. گفتنی‌ست: واژه‌ی «مفصل»، یعنی: «جداشده، تفکیک‌شده، دارای چندین بخش و...». این سوره‌ها را از آن جهت، "مفصل" می‌گویند که آیات نسبتاً کوتاهی دارند و نیز با کثرت بسمله در ابتدای هر یک از آن‌ها، از یکدیگر جدا می‌شوند. [مترجم]

انسان هنگام شنیدن قرآن از دیگران، در آن بیش تر می‌اندیشد؛ در حالی که قاری می‌کوشد تا در قرائت اشتباه نکند؛ لذا شنونده، می‌اندیشد و تدبر می‌کند؛ از این رو چه خوب گفته‌اند که: «حکایت قاری، حکایت کسی است که شیر می‌دوشد و حکایت شنونده، حکایت کسی است که آن شیر را می‌نوشد». خلاصه این که پیامبر ﷺ به ابن مسعود ﷺ فرمود که برای ایشان قرآن بخواند. ابن مسعود ﷺ عرض کرد: «ای رسول خدا! من، برای شما قرآن بخوانم، حال آن که قرآن بر شما نازل شده است؟!» رسول الله ﷺ فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی جز خودم بشنوم». ابن مسعود ﷺ سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر ﷺ خواند تا این که به این آیه رسید که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (۴۱)

[النساء: ۴۱]

پس چگونه خواهد بود آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم.

یعنی در آن هنگام، حال تو و حال آنان چگونه خواهد بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: «کافی است». ابن مسعود ﷺ می‌گوید: به رسول الله ﷺ نگاه کردم و دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شده است. گریه‌ی پیامبر ﷺ از آن بود که روز رستاخیز او را به عنوان گواه بر امتش به میدان می‌آورند؛ زیرا در آن روز از هر امتی گواهی می‌آورند. پیامبران و فرستادگان الهی علیهم السلام در آن روز گواه خواهند بود و همین طور علما؛ زیرا علما، به عنوان حاملان شریعت، واسطه‌ی میان پیامبران و مردم هستند و شریعت الهی را به مردم می‌رسانند. گواهی علما از دو جهت می‌باشد و در دو رده قرار دارد: رده‌ی بالا و رده‌ی پایین.

گواهی رده‌ی بالای هر عالمی، این است که گواهی می‌دهد: این، حکم الله متعال می‌باشد. و گواهی رده‌ی پایینش، این است که شهادت می‌دهد: شریعت الهی را به مردم رسانده است؛ زیرا عالم دین، آیات و احادیث را برای مردم شرح می‌دهد و آن‌ها را راهنمایی می‌کند که چگونه عمل کنند یا چه عملی انجام دهند. لذا علمای دین، از دو جهت شاهد و گواه‌اند: هم از جهت بالا که شریعت الهی را تبلیغ می‌کنند

و هم از آن جهت که گواهی می‌دهند: بر مردم اتمام حجت نموده و شریعت الهی را به آن‌ها رسانده‌اند.

روز رستاخیز از هر امتی، شاهی می‌آورند و نخستین کسانی که گواهی می‌دهند، پیامبران و فرستادگان الهی هستند که می‌گویند: گواهی می‌دهیم که ما، پیام پروردگاران را به آفریده‌هایش رساندیم. و گواهی که از میان این امت می‌آورند، محمد ﷺ است که الله متعال از او گواهی می‌گیرد و آن‌گاه رسول‌الله ﷺ گواهی می‌دهد که پیام الهی را به امتش رسانده است؛ همان‌گونه که آن بزرگوار در دنیا، در بزرگ‌ترین گردهمایی مسلمانان آن‌روز، یعنی در عرفه، پس از سخنرانی رسا و شیوایی که ایراد فرمود، پرسید: «أَلَا هَلْ بَلَغْتُمْ؟» یعنی: «هان! آیا تبلیغ کردم؟» مسلمانان همه یک‌صدا گفتند: آری. آن‌گاه پیامبر ﷺ سه مرتبه گفت: «یا الله! شاهد باش». (۱)

وقتی ابن مسعود ﷺ به آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی «نساء» رسید، پیامبر ﷺ گریست و از چشمانش اشک سرازیر شد؛ زیرا آن حالت سخت و دشوار را تجسم کرد. فکرش را بکنید؛ شرایط سخت و دشواری‌ست؛ همه به زانو درآمده‌اند و هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش فرا خوانده می‌شود. لذا در آن هنگامه‌ی سخت و وحشتناک، هر امتی به زانو در می‌آید:

﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾﴾

[الْحَائِثَةُ : ۲۸]

و (آن روز) هر امتی را می‌بینی که به زانو درآمده است. هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش فرا خوانده می‌شود؛ (در آن روز می‌گوییم:) امروز سزا و جزای اعمالی را که انجام می‌دادید، می‌بینید.

لذا الله متعال در ادامه‌ی سوره‌ی نساء، پس از آیه‌ای که ابن مسعود ﷺ خواند و توقف نمود، می‌فرماید:

(۱) تخریج این حدیث که در صحیحین آمده است، پیش‌تر گذشت. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۱۰. (مترجم)]

﴿يَوْمَئِذٍ يَوْمِئِذٍ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا أَرْسُولَ لَوْ تَسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ﴾

[النساء: ۴۲]

﴿اللَّهُ حَدِيثًا﴾

در آن روز کسانی که کفر ورزیده و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک یکسان می‌شدند؛ و نمی‌توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند.

لذا کافران آرزو می‌کنند که ای کاش در زمین می‌ماندند یا خاک می‌شدند؛ ولی این آرزو هیچ نفعی برایشان ندارد و نمی‌توانند چیزی را از الله پنهان نمایند؛ از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾؛ یعنی: «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند».

به هر حال جایز است که انسان از شخصی دیگر بخواهد که برایش قرآن بخواند؛ اگرچه آن شخص علم و دانش کم‌تری نسبت به درخواست‌کننده داشته باشد. زیرا برخی از مردم، علم و دانش اندکی دارند؛ اما خوش صدا هستند. پس ایرادی ندارد که بگویید: فلانی! الله به تو جزای نیک عنایت کند؛ برایم قرآن بخوان. چه برایش تعیین کنید که از کجای قرآن تلاوت کند و چه او را بگذارید تا به انتخاب خودش از هر جای قرآن که می‌خواهد، بخواند و شما به تلاوتش گوش دهید. این حدیث، بیان‌گر برکت قرآن است که هم قاری از آن نفع می‌برد و هم شنونده. شکی نیست که قرآن بزرگ‌ترین، مبارک‌ترین و سودمندترین کتاب است که حفظ و تلاوت و شنیدن آن مایه‌ی خشنودی الله است. امید است که الله متعال همه‌ی ما را در جرگه‌ی اهل قرآن قرار دهد؛ همان کسانی که در ظاهر و باطن به قرآن عمل می‌کنند و بر همین حالت می‌میرند و قرآنی برانگیخته می‌شوند.

۱۸۳- باب: تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیه‌های مشخص

۱۰۱۶- عن أَبِي سَعِيدٍ رَافِعِ بْنِ الْمَعْلِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَلَا أَعَلَّمَكُ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ؟» فَأَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَدْنَا أَنْ نَخْرُجَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ قُلْتَ: لِأَعَلَّمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾»، هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوسعید، رافع بن مُعَلّا رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم به من فرمود: «آیا پیش از آن‌که از مسجد بیرون بروی، بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن را به تو بیاموزم؟» و سپس دستم را گرفت؛ هنگامی‌که می‌خواستیم از مسجد بیرون برویم، عرض کردم: ای رسول‌خدا! شما فرمودید که بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن را به تو می‌آموزم؟ فرمود: «﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾» - یعنی همان سوره‌ی «حمد»- که دارای هفت آیه می‌باشد و در هر رکعت نماز تکرار می‌شود [و شامل دو بخش ستایش و دعا می‌باشد] و همان قرآن بزرگی است که به من داده شده است.

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب: تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیه‌های مشخص». پیش‌تر به قرائت قرآن به‌طور عموم تشویق شد و این باب به فضایل برخی از سوره‌ها و آیات مشخص می‌پردازد که فضایل ویژه‌ای دارند؛ از جمله: سوره‌ی «فاتحه» که بزرگ‌ترین، یعنی پرفضیلت‌ترین سوره در کتاب‌الله می‌باشد؛ از این‌رو «ام‌القرآن» نیز نامیده می‌شود. چراکه مفاهیم همه‌ی قرآن به این سوره باز می‌گردد و این سوره، اصل و ریشه‌ی همه‌ی مفاهیم قرآنی‌ست. یادآوری می‌شود که در عربی به ریشه و اصل هر چیزی، «أُم» می‌گویند. از این‌رو الله متعال قرائت این سوره را در همه‌ی رکعت‌های نماز، واجب گردانیده است؛ پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۴۷۴، ۵۰۰۶).

يَقْرَأُ بِأَمِّ الْقُرْآنِ أَوْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»^(۱) یعنی: «نماز کسی که سوره‌ی فاتحه را نخواند، صحیح نیست».

این سوره، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد؛ از جمله این‌که: اگر انسان آن را بر بیمار بخواند، بیمار به اذن الله ﷻ شفا می‌یابد؛ البته به شرطی که آن را از روی ایمان و باور کامل بخواند و بیمار نیز به اثربخش بودن این سوره‌ی بزرگ معتقد باشد؛ یعنی دو شرط دارد:

۱- باور و ایمان خواننده.

۲- دوم این‌که: آن را بر بیمار با ایمانی بخواند که به نفع و فایده‌ی این سوره، ایمان دارد.

دلیلش، این روایت که پیامبر ﷺ عده‌ای از مجاهدان را به مأموریت فرستاد. مجاهدان در اقامت‌گاه یکی از قبایل اردو زدند و از آنان درخواست پذیرایی کردند؛ اما آن قوم از ایشان پذیرایی نکردند. به خواست الله متعال، عقربی رئیس قبیله را نیش زد. رئیس قبیله از درد به خود می‌پیچید. یکی از افراد قبیله، پیشنهاد کرد که به اردوگاه این دسته از مسلمانان بروند تا یکی از آن‌ها بیاید و چیزی بر رئیس قبیله بخواند. وقتی نزد صحابه ﷺ رفتند و موضوع را با آن‌ها در میان گذاشتند، صحابه ﷺ شرط کردند که تنها در برابر دریافت یک گوسفند، خواسته‌ی آنان را می‌پذیرند. آن‌ها نیز قبول کردند؛ لذا یکی از صحابه ﷺ رفت و سوره‌ی «فاتحه» را بر آن شخص خواند. پیش‌تر آن شخص از شدت درد به خود می‌پیچید، اما همین‌که آن صحابی سوره‌ی فاتحه را بر او خواند، مانند شتری که زانوبندش را پاره می‌کند و برمی‌خیزد، برخاست؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن‌ها طبق قراری که گذاشته بودند، گوسفندی به صحابه دادند. برخی از صحابه گفتند: می‌ترسیم که این گوسفند، حرام باشد؛ لذا از گوشت این گوسفند نمی‌خوریم تا به مدینه برسیم و این مسأله را از پیامبر ﷺ پرسیم. وقتی به مدینه رسیدند و ماجرا را برای پیامبر ﷺ بازگو کردند، فرمود: «اَقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا»؛ یعنی: «آن را تقسیم کنید و سهمی هم برای من در نظر بگیرید». این را از آن جهت فرمود که با طیب خاطر آن را بخورند؛ و گرنه، نیازی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۶؛ و مسلم، ش: ۳۹۴ به نقل از عباده بن صامت ؓ.

نبود که پیامبر ﷺ چنین سخنی بگوید و از آن، بی‌نیاز بود. سپس به کسی که سوره‌ی فاتحه را بر آن شخص خوانده بود، فرمود: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَةٌ؟»^(۱) یعنی: «از کجا دانستی که سوره‌ی فاتحه، چنین تأثیری دارد؟» لذا اگر کسی با اعتقاد و ایمان به تأثیر سوره‌ی فاتحه، آن را بر بیمار مؤمن بخواند، به فرمان پروردگار، سودمند خواهد بود؛ چراکه الله متعال آثار و فواید شگفت‌آوری در این سوره نهاده است و این، از فضایل سوره‌ی فاتحه می‌باشد؛ به تعبیر حدیثی که گذشت، سوره‌ی فاتحه بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن است.

۱۰۱۷- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال في ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ».

وفي رواية: أن رسول الله ﷺ قال لأصحابه: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ بِثُلُثِ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ». فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيْنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ① اللَّهُ الصَّمَدُ ②: ثُلُثُ الْقُرْآنِ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ درباره‌ی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این سوره با یک‌سوم قرآن برابری می‌کند».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله ﷺ به یارانش فرمود: «آیا هر یک از شما از این که یک‌سوم قرآن را در هر شب بخواند، ناتوان است؟» این کار برای آنان دشوار به نظر رسید؛ عرض کردند: ای رسول‌خدا! کدام یک از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ① اللَّهُ الصَّمَدُ ②، معادل یک‌سوم قرآن است».

(۱) ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۲۲۷۶. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۰۱۵.

۱۰۱۸- وعنه: أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ وَكَانَ الرَّجُلُ يَتَقَالَّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: مردی شنید که شخصی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند و آنرا تکرار می‌کرد. وقتی صبح شد، آن مرد که این عمل را ناچیز و کم‌ثواب می‌شمرد، نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله آمد و موضوع را بازگو کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این سوره برابر با یک‌سوم قرآن است».

شرح

نووی رحمته الله در باب تشویق به قرائت سوره‌های معینی از قرآن، احادیثی در فضیلت ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ الله الصمد آورده است. این سوره، سوره «اخلاص» نامیده می‌شود؛ زیرا الله متعال همه‌ی این سوره را به خود اختصاص داده و در آن، چیزی غیر از اسماء و صفات خویش ذکر نکرده است. به عبارت دیگر: این سوره به‌طور ناب، تنها در بیان اسماء و صفات الهی‌ست. هرکس این سوره را بخواند و به مفاهیم آن ایمان داشته باشد، از شرک، بدور است و بنده‌ی منحصراً الله به‌شمار می‌آید. همه‌ی این سوره، اسماء و صفات الله می‌باشد: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ گفته می‌شود: مشرکان از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: «نَسَبِ پروردگار چیست؟» گویا منظورشان این بود که چه کسی فرزند اوست؟ - پناه بر الله - یا گویا از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که ماهیت خداوند از چیست؟ از طلا یا نقره؟! لذا الله متعال این سوره را فرو فرستاد.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ «أَحَدٌ»، یعنی یکتا و یگانه؛ یعنی ذاتی که در اسماء و صفاتش یکتاست و هیچ چیز و هیچ‌کس به او نمی‌ماند. «أَحَدٌ» نامی‌ست که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد و بر کسی جز او اطلاق نمی‌شود.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾؛ [الله، یگانه‌سرور بی‌نیاز است (که همه‌ی نیازمندان برای رفع نیازشان به سوی او روی می‌آورند)].

مفسران، عبارت‌های گوناگونی درباره‌ی مفاهیم «صمد» ذکر کرده‌اند؛ اما کامل‌ترین مفهومش، این است که او در صفاتش کامل می‌باشد و همه‌ی آفریده‌هایش به او نیازمندند؛ او در علم، قدرت، رحمت، حلم و دیگر صفاتش، کامل است و اوست که همه‌ی آفریده‌ها به او نیاز دارند و همگان برای رفع نیازهایشان به سوی او روی می‌آورند؛ حتی مشرکان نیز هنگامی که در میان امواج پرتلاطم دریا گرفتار می‌شوند، تنها او را می‌خوانند. پس، الله ﷻ مرجع همه‌ی موجودات است؛ ذاتی است که در صفاتش کامل می‌باشد و همه آفریده‌هایش به او نیازمندند.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۚ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝﴾ [الاحلاص: ۳، ۵]

نه (فرزندی) زاده و نه (خود)، زاده شده است. و هیچ‌کس، همسر و همتای او نیست.

الله متعال، هیچ فرزندی ندارد؛ زیرا از همه بی‌نیاز است و نیازی به همسر و فرزند ندارد. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ﴾ [الأنعام: ۱۰۱]

چگونه می‌شود فرزندی داشته باشد، حال آنکه همسری ندارد؟

این، ردی آشکار بر ادعای یهود و نصارا و مشرکان است و نادرستی پندارشان را بیان می‌کند؛ یهودیان می‌گویند: «عزیر، پسر خداست»؛ یعنی خداوندی که آن‌ها به او اعتقاد دارند، فرزندی به نام عزیر زاده است! نصارا می‌گویند: «مسیح، پسر خداست!» و مشرکان می‌گویند: «فرشتگان، دختران خدا هستند!»؛ الله متعال، باطل بودن پندارشان را بیان نمود و فرمود: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾؛ یعنی: «الله، نه زاده و نه خود، زاده شده است». زیرا الله ﷻ اول و ازلی و ابدی است و هیچ چیزی پیش از او نبوده و آنچه پدید آورده، پیش‌تر وجود نداشته است.

﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ یعنی: «و هیچ‌کس همتای او نیست». الله هیچ شریک، همتا و همانندی ندارد؛ نه در علم و قدرت و نه در سایر صفاتش. قوم عاد به قدرت و توان خویش می‌بالیدند و می‌گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟»؛ الله ﷻ درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝﴾ [فأرسلنا

عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرَّصًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِقَهُمُ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ [فصلت: ۱۵، ۱۶]

اما قوم عاد، به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا توجه نکردند و نیندیشیدند که الله، ذاتی که آن‌ها را آفریده، از آنان نیرومندتر است. آنان همواره آیات ما را انکار می‌کردند. پس تندبادی سخت و سرد در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم تا عذاب خفت‌بار را در زندگی دنیا به آنان بچشانیم. و به‌طور قطع عذاب آخرت، خفت‌بارتر است؛ و آنان یاری نخواهند شد.

باد، جریان هواست؛ الله متعال با مخلوقی چون باد که جزو نرم‌ترین و ملایم‌ترین آفریده‌هاست، مدعیان قدرت را به هلاکت رساند و تندبادی سخت و سرد بر آنان فرستاد.

هیچ‌کس همتای الله ﷻ نیست: ﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾. گفتنی‌ست: در واژه‌ی ﴿كُفُوًا﴾ سه قرائت است:

۱- كُفُوًا؛ به ضمّ «فاء». و با سکون «فاء» درست نیست.

۲- با همزه و سکون «فاء»؛ یعنی: «كُفْنَا».

۳- و نیز با همزه و ضمّ «فاء»؛ یعنی: «كُفُوًا».

حرف «فاء» در قرائتی که با «واو» است، مضموم می‌باشد؛ ولی گاه از برخی از قاریان می‌شنویم که حرف «فاء» را با سکون می‌خوانند؛ این، اشتباه است. لذا وقتی این واژه را با حرف «واو» می‌خوانید، حرف «فاء» را ضمه دهید.

پیامبر ﷺ سوگند یاد کرد که این سوره، معادل یک‌سوم قرآن است؛ می‌باشد. چنان‌که به یارانش فرمود: «آیا هر یک از شما از این که یک‌سوم قرآن را در هر شب بخواند، ناتوان است؟» و سپس بیان نمود که منظورش، سوره‌ی اخلاص است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝﴾ پاداش این سوره با ثواب یک‌سوم قرآن برابر است؛ گاه پاداش یک عمل با پاداش یک عمل دیگر برابری می‌کند؛ هرچند اجزای تشکیل‌دهنده‌اش کوچک‌تر از آن باشد. مانند این عبارت: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، وهو على كل شيء قدير» که هرکس ده بار آن را بگوید، مانند کسی‌ست که چهار نفر از فرزندان

اسماعیل رضی الله عنه را از قید بردگی آزاد کرده است»^(۱) به رغم این که گفتن این عبارت برابر با آزاد کردن چهار برده از نسل اسماعیل رضی الله عنه است، اما اگر آزاد کردن برده‌ای بر گردن کسی باشد، [مثلاً مؤمنی را به اشتباه کشته است]، گفتن این عبارت کفاره‌ی گناهِش به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا برابری در ثواب، به معنای برابری در اجزا نیست. بنابراین سوره‌ی اخلاص، در ثواب، معادل یک‌سوم قرآن است، نه در اجزا؛ از این رو اگر کسی آن را سه بار در نماز بخواند، اما سوره‌ی «فاتحه» را نخواند، نمازش درست نیست.

۱۰۱۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال في ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾: «إِنَّهَا تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فرمود: «این سوره با یک‌سوم قرآن برابری می‌کند».

۱۰۲۰- وعن أنس رضی الله عنه أن رجلاً قال: يا رسول الله، إني أحب هذه السورة: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ قال: «إِنَّ حُبَّهَا أَدْخَلَكَ الْجَنَّةَ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد. بخاری نیز این حدیث را به صورت معلق در صحیح خود آورده است.]^(۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، این سوره را دوست دارم: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت این سوره، تو را وارد بهشت می‌گرداند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۹۳ به نقل از ابویوب انصاری رضی الله عنه. [و نیز روایت بخاری، ش: ۶۴۰۴ به نقل از

ابویوب انصاری و ابن مسعود رضی الله عنهما. (مترجم)]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۱۲.

(۳) بخاری رضی الله عنه. این حدیث را تعلیقاً به شماره‌ی ۷۷۴ ذکر کرده است.

۱۰۲۱- وعن عقبه بن عامر[ؓ] أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلَمْ تَرَ آيَاتٍ أَنْزَلْتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ لَمْ يَرِ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟» ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ وَ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾. [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: عقبه بن عامر[ؓ] می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانی که امشب آیاتی بر من نازل شد که هرگز همانند آن دیده نشده است؟»^(۲) ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾.

۱۰۲۲- وعن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ[ؓ] قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَعَوَّذُ مِنَ الْجَانِّ، وَعَيْنِ الْإِنْسَانِ، حَتَّى نَزَلَتْ الْمُعَوَّذَاتَيْنِ، فَلَمَّا نَزَلَتَا، أَخَذَ بِهِمَا وَتَرَكَ مَا سِوَاهُمَا. [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد].^(۳)
ترجمه: ابوسعید خدری[ؓ] می‌گوید: رسول‌الله ﷺ از جن و چشم انسان به الله پناه می‌برد تا این که مُعَوَّذَتَيْنِ (=سوره‌های «فلق» و «ناس») نازل شد؛ از آن پس، پیامبر ﷺ با تلاوت این دو سوره به الله پناه می‌برد و سایر عبارات را ترک گفت.

۱۰۲۳- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ[ؓ] أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مِنَ الْقُرْآنِ سُورَةٌ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ، وَهِيَ: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است].^(۴)
ترجمه: ابوهریره[ؓ] می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «در قرآن سوره‌ای است که سی آیه دارد و برای شخصی -که آن را بخواند- آن قدر شفاعت می‌کند تا آمرزیده شود؛ و آن، سوره‌ی ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۱۴.

(۲) یعنی در زمینه‌ی پناه بردن به الله، بی‌ظنیرند. [مترجم]

(۳) صحیح الجامع، ش: ۴۹۰۲؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبنانی[ؒ]، ش: ۲۸۳۰.

(۴) صحیح الجامع، ش: (۲۰۹۱، ۲۰۹۲)؛ صحیح ابی داود، ش: ۱۲۶۵؛ و صحیح ابن ماجه، از

آلبنانی[ؒ]، ش: ۳۰۵۳. [نووی: در روایت ابوداود، به جای «شَفَعَتْ»، «تَشَفَّعُ» آمده است.]

۱۰۲۴- وعن أبي مسعود البدری رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابومسعود بدری رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس دو آیه پایانی سوره بقره را در شب بخواند، همین دو آیه برای او بسنده و کافی هستند.»
[نووی رحمته اللہ علیہ گوید: یعنی: در آن شب نگه‌دار او از هر امر ناگواری هستند. و نیز گفته شده است: او را از نماز شب بی‌نیاز می‌کنند.] ^(۲)

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ در باب تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیات معینی از قرآن کریم، احادیثی در فضیلت سوره‌های «فاتحه» و «اخلاص» ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌اش سخن گفتیم؛ هم‌چنین به فضیلتِ مُعَوَّدَتَيْنِ، یعنی سوره‌های «فلق» و «ناس» پرداخته است. هر کس با تلاوت این دو سوره از روی صدق و ایمان به الله پناه ببرد، الله عز و جل به او پناه می‌دهد. اما سوره «فلق»؛ الله عز و جل می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿۱﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿۲﴾﴾ [الفلق: ۱، ۲]

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم؛ از شرّ آن‌چه آفریده است.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۴۰۸، ۵۰۰۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۰۸.

(۲) حافظ رحمته اللہ علیہ گفته است: این دو آیه برای او در زمینه‌ی اعتقاد و عمل، کافی هستند؛ زیرا به‌صورت اجمالی به ایمان و عمل اشاره دارند. حافظ در «فتح‌الباری» ج ۹، ص: ۶۹ می‌گوید: در روایتی از ابومسعود رضی اللہ عنہ تصریح شده است که: «مَنْ قَرَأَ خَاتِمَةَ الْبَقَرَةِ أَجْرَأَتْ عَنْهُ قِيَامَ لَيْلَةٍ»؛ یعنی: خواندن پایان بقره، به جای قیام شب کفایت می‌کند. دیدگاه دیگری هم وجود دارد که می‌گوید: خواندن این آیات، شیطان را فراری می‌دهد؛ چنان‌که حافظ رحمته اللہ علیہ در تأیید این دیدگاه، به حدیثی اشاره نموده که حاکم نیشابوری آن‌را روایت کرده و صحیح دانسته است: «...لَا يُقْرَأُ فِي دَارٍ فَيَقْرَبُهَا الشَّيْطَانُ ثَلَاثَ لَيَالٍ»؛ یعنی: شیطان سه شب به خانه‌ای که این دو آیه در آن خوانده شود، نزدیک نمی‌گردد. حدیث ابوهریره رضی اللہ عنہ در همین کتاب به‌شماره‌ی ۱۰۲۵ نیز مؤید این موضوع است. لذا سایر روایت‌ها، مفهوم حدیث ابومسعود بدری رضی اللہ عنہ را روشن می‌سازند؛ به عبارت دیگر: احادیثی در تأیید همه‌ی این دیدگاه‌ها وجود دارد. و همگی بیان‌گر فضیلت این دو آیه است. [مترجم]

«فَلَقَ»، یعنی سپیده‌دم زدن و شکافتن؛ به عبارت دیگر: هم به سپیده‌دم اطلاق می‌شود و هم به شکافِ دانه و هسته. هر دو تعبیر در قرآن کریم آمده است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

[الأنعام: ۹۶]

﴿فَالِقُ الْأَصْبَاحِ﴾

(الله) شکافنده‌ی سپیده‌دم است.

و می‌فرماید:

[الأنعام: ۹۵]

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾

الله، دانه و هسته را می‌شکافد.

پس، الله ﷻ پروردگار سپیده‌دم است و اوست که دانه‌ها و هسته‌ها را می‌شکافد و کسی جز او توانایی انجام هیچ‌یک از این کارها را ندارد.

﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾؛ یعنی: از شرّ همه‌ی آفریده‌هایی که الله ﷻ خلق کرده است، به او پناه می‌برم؛ از جمله از نفس خویش. همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده است: «وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»^(۱) یعنی: «از بدی‌ها و تبهکاری‌های نفس خویش و نیز از کارهای زشتان به الله پناه می‌بریم»؛ زیرا نفسِ انسان، پیوسته به کارهای بد و ناپسند فرمان می‌دهد. از این‌رو از نفس خویش و نیز از شرّ همه‌ی آفریده‌های الهی، از جمله: جن‌ها و انسان‌ها به الله پناه می‌بریم.

[الفلق: ۳]

﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۳﴾﴾

... و از شرّ شب تاریک، آن‌گاه که همه جا را فرا گیرد (به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم).

﴿غَاسِقٍ﴾، یعنی: شب تاریک. آن‌گاه که شب فرا می‌رسد و همه جا را فرا می‌گیرد، درندگان و گزندگان در زمین پراکنده می‌شوند؛ از این‌رو از شرّ شب تاریک به الله پناه می‌بریم.

[الفلق: ۴]

﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿۴﴾﴾

... و از شرّ زنان جادوگری که در گره‌ها می‌دمند.

(۱) بخشی از خطبه‌ی حاجت می‌باشد که آلبانی رحمته در پژوهه‌ای مستقل، طُرُق و روایت‌هایش را جمع‌آوری کرده است.

﴿التَّقَلُّبُتِ﴾، یعنی: نفوس جادوگر؛ و این، هم شامل مردان جادوگر می‌شود و هم شامل زنان جادوگر؛ اما از آن جهت به زنان جادوگر تصریح فرمود که جادوگری [و گرایش به جادو و جنبر] در میان زنان، بیش تر است.

[الفلق: ۵]

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

و از شر هر حسودی، آن گاه که حسادت می‌ورزد.

این جا سخن از زخم چشم است؛ یعنی کسی که حسادت می‌ورزد و دوست ندارد که به کسی خیر و نیکی برسد؛ بلکه وقتی الله متعال به کسی مال و ثروت، یا پست و مقام، یا علم و دانش، و زن و فرزند می‌بخشد، حسادتِ حسود از درون پلیدش به سان تیر از کمان جدا می‌شود و به آدم برخورد می‌کند. اگرچه رها شدن این تیر هیچ سود و فایده‌ای برای حسود ندارد، اما بیان‌گر درون‌مایه‌ی پلید اوست که خیر و نیکی را برای دیگران نمی‌پسندد و بدین سان انسان به زخم چشم مبتلا می‌گردد. پیامبر ﷺ فرموده است: «لَوْ سَبَقَ الْقَدَرَ شَيْءٌ لَسَبَقْتَهُ الْعَيْنُ».^(۱) یعنی: «اگر چیزی بر تقدیر پیشی می‌گرفت، زخم چشم بود». اما هیچ چیزی بر تقدیر پیشی نمی‌گیرد. لذا زخم چشم، حقیقت دارد و حتی برخی از علما آخرین آیه‌ی سوره‌ی «قلم» را به همین معنا دانسته‌اند:

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ

[القلم: ۵۱]

إِنَّهُمْ لَمَجْنُونُونَ﴾

نزدیک بود کافران، هنگامی که آیات قرآن را شنیدند، تو را با چشمانشان بلغزانند (و از میان ببرند) و می‌گویند: بی‌گمان او، دیوانه است.

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾؛ یعنی: «از شر حسود، هنگامی که حسادت می‌ورزد، به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم». فرمود: ﴿إِذَا حَسَدَ﴾؛ یعنی: هنگامی که حسد می‌ورزد؛ زیرا گاه، آدم حسود حسادت نمی‌ورزد؛ اما هنگامی که حسد می‌ورزد، شرش به دیگران می‌رسد. البته اشاره‌ی آیه، هم به حسودی‌ست که زخم چشم می‌زند

(۱) صحیح است؛ آلبانی رحمته در المشكاة، ش: ۴۵۶۰، و در تخریج الکلم الطیب (۲۴۶) و السلسلة الصحيحة، ش: ۱۲۵۲ و الضلال (۳۱۰)، و صحیح ابن ماجه، ش: ۲۸۲۹ این حدیث را صحیح دانسته است.

و هم به حسودی‌ست که زخم چشم نمی‌زند. زیرا برخی از مردم بدون این‌که زخم چشم بزنند، حسودند. - پناه بر الله -

حسادت، این است که برخورداری دیگران از نعمت الهی برای کسی ناگوار باشد؛ اگرچه برای آنان آرزوی زوال نعمت نکند و چنان‌چه با آرزوی زوال نعمت از دیگران همراه باشد، بدتر است. پناه بر الله.

آدم‌های حسود در آتش حسادت خویش می‌سوزند و راه به جایی نمی‌برند؛ یعنی: حسادت، هیچ سودی به حالشان ندارد. همین‌که می‌بینند که الله ﷻ به کسی نعمتی بخشیده است، آتش حسد در دل و وجودشان زبانه می‌کشد و گاه برای فرو نشانیدن این آتش، در حق دیگران ستم روا می‌دارند. به‌عنوان مثال: الله متعال بر کسی منت می‌نهد و به او مال و ثروت می‌دهد؛ او نیز مال و ثروتش را در راه الله انفاق می‌کند؛ اما آدم حسود، چشم دیدن چنین نعمتی را بر آن بنده ندارد و تمام وجودش در آتش حسد می‌سوزد! همین‌طور الله متعال به کسی علم و دانش می‌بخشد و آن شخص در چشم مردم، مقبول و گرامی می‌گردد؛ ولی عزتش بر آدم حسود، سخت و دشوار است. حسود درباره‌ی سایر نعمت‌ها نیز چنین روی‌کردی دارد؛ غافل از این‌که حسادت، جزو گناهان کبیره می‌باشد و الله متعال، یهودیان را به‌خاطر چنین خصلتی نکوهش کرده و فرموده است:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۵۴]

یا به آنان که الله از فضل و کرمش به آنان بخشیده است، حسد می‌ورزند؟!

الله متعال از فضل و کرم خویش به هر که بخواهد، می‌بخشد؛ لذا حسادت می‌ورزید، هم در حق کسی که الله نعمتی به او بخشیده است، گناه می‌کنید و هم در حق الله ﷻ مرتکب گناه می‌شوید؛ گویا به زبان حال می‌گویید: این شخص، مستحق چنین نعمتی نیست و بدین‌سان حسادت می‌ورزید و بر بخشش خداوندی خرده می‌گیرید. پناه بر الله.

لذا شایسته است که انسان با تلاوت سوره‌های «فلق» و «ناس» به الله پناه ببرد؛ ترمذی رحمته حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از جن و چشم انسان به الله پناه می‌برد تا این‌که موعودتین (سوره‌های

«فلق» و «ناس») نازل شد؛ از آن پس، پیامبر ﷺ با تلاوت این دو سوره به الله پناه می‌برد و سایر عبارات‌ها را ترک گفت.

۱۰۲۵- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «لا تجعلوا بيوتكم مقابر، إن الشيطان ينفر من البيت الذي نقرأ فيه سورة البقرة». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خانه‌هایتان را (مانند) قبرستان (که در آن نماز و قرآن خوانده نمی‌شود) نگردانید؛ بی‌گمان شیطان از خانه‌ای که در آن سوره‌ی "بقره" خوانده می‌شود، می‌گریزد».

۱۰۲۶- وعن أبي بن كعب رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يا أبا المنذر، أتدري أي آية من كتاب الله معك أعظم؟ قلت: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أبا المنذر». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: اُبی بن کعب رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابامنذر! آیا می‌دانی که کدامین آیه از کتاب‌الله که با خود داری، بزرگ‌تر (و برتر) است؟» گفتم: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آیه‌الکرسی]. رسول‌الله ﷺ بر سینه‌ام زد و فرمود: «ای ابامنذر! علم بر تو خجسته و گوارا باد».

شرح

این احادیث در فضیلت آیه‌ها و سوره‌های مشخصی از قرآن است؛ از جمله: سوره‌ی بقره.

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «خانه‌هایتان را قبرستان نگردانید». علما گفته‌اند: معنایش این است که در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا خانه‌ای که در آن نماز و قرآن خوانده نمی‌شود، مانند قبرستان است؛ بدین دلیل که پیامبر ﷺ در حدیثی فرموده است: «الأرض كلها مسجد»

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۸۰.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۱۰.

إِلَّا الْمَقْبَرَةَ وَالْحَمَامَ»^(۱) یعنی «همه جای زمین محل نماز است، جز قبرستان و حمام». و نیز فرموده است: «لَا تُصَلُّوا إِلَى الْقُبُورِ وَلَا تَجْلِسُوا عَلَيْهَا»^(۲) یعنی: «به سوی قبرها نماز نخوانید و روی آن‌ها ننشینید». در قبرستان، نه نماز فرض درست است و نه نماز نفل؛ هم‌چنین سجده‌ی تلاوت و سجده‌ی شکر و هیچ‌یک از انواع نمازها در قبرستان درست نیست؛ البته یک نماز، یعنی نماز جنازه مستثناست و خواندن نماز جنازه در قبرستان، درست می‌باشد؛ چه پیش از دفن میت و چه پس از آن. گفتنی‌ست: نماز خواندن بر جنازه پس از دفن آن، نباید در اوقات ممنوع باشد؛ یعنی اگر پس از نماز عصر، برای تشییع جنازه و نماز بر آن به قبرستان رفتید و دیدید که جنازه را به خاک سپرده‌اند، بر آن نماز نخوانید؛ زیرا این امکان برای شما وجود دارد که در وقتی دیگر، مثلاً هنگام چاشت بیاید و بر میت نماز بخوانید؛ اما اگر زمانی به قبرستان رسیدید که جنازه را در زمین گذاشته و هنوز دفنش نکرده بودند، ایرادی ندارد که بر آن نماز بخوانید؛ هرچند پس از نماز عصر باشد؛ زیرا در این حالت، سببی برای نماز خواندن وجود دارد و خواندن نمازی که دارای سبب است، [مانند نماز جنازه یا تحیة المسجد] در اوقات ممنوع، ایرادی ندارد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «بی‌گمان شیطان از خانه‌ای که در آن سوره‌ی "بقره" خوانده می‌شود، می‌گریزد». یعنی اگر در خانه‌ی خود، سوره‌ی "بقره" را بخوانید، شیطان از خانه‌ی شما فرار می‌کند و به آن نزدیک نمی‌شود؛ زیرا آیه‌الکرسی در سوره‌ی بقره است که پرفضیلت‌ترین آیه‌ی قرآن می‌باشد؛ همان‌گونه که در حدیث ابی بن کعب رضی الله عنه آمده است: رسول الله ﷺ به او فرمود: «ای ابامندرا! آیا می‌دانی که کدامین آیه از کتاب الله که با خود داری، بزرگ‌تر (و برتر) است؟» پاسخ داد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» [آیه‌الکرسی]. رسول الله ﷺ بر سینه‌اش زد و فرمود: «ای ابامندرا! علم بر تو خجسته و گوارا باد». بدین‌سان پیامبر ﷺ به ابی بن کعب رضی الله عنه تبریک گفت که می‌دانست: آیه‌الکرسی بزرگ‌ترین آیه‌ی قرآن است؛ زیرا این آیه، شامل ده صفت از صفات الله ﷻ می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛ یعنی: «الله؛ هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد». این، بیان توحید

(۱) صحیح است؛ علامه آلبنانی رحمته الله علیه در صحیح ابی داود، ش: ۴۶۳ این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۷۲ به نقل از ابو مرثد غنوی رضی الله عنه.

ناب و خالص است که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾. از این عبارت به‌عنوان «کلمه‌ی توحید» یاد می‌شود و بدین معناست که: هیچ معبود برحق‌ی جز الله وجود ندارد و همه‌ی معبودانی که جز الله پرستش می‌شوند، معبودان باطل‌اند؛ یعنی پرستیدن آن‌ها و به‌فریاد خواندن آنان، باطل و نادرست است؛ حتی اگر از آنان به‌عنوان معبود یاد شود؛ معبودان باطل، فقط نام‌هایی هستند که مردم نام‌گذاری کرده و آن‌ها را معبود نامیده‌اند؛ در حالی که الله هیچ دلیلی بر درستی آن‌ها نازل نکرده است. ﴿الْحَىُّ الْقَيُّومُ﴾؛ یعنی: «همیشه‌زنده‌ای که اداره و تدبیر تمام هستی را در دست دارد». به عبارت دیگر: ذاتی که در حیات و جاودانگی خویش، کامل است و آغاز و پایانی ندارد؛ بلکه ازلی و ابدی‌ست؛ زیرا او، اول است و هیچ چیزی پیش از نبوده و او، آخر است و هیچ چیزی، پس از او نیست. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾﴾ [الرحمن: ۲۶، ۲۷]

همه‌ی کسانی که روی زمین هستند، فناپذیرند و ذات پروردگارت، صاحب شکوه و بخشش، باقی می‌ماند.

برخی از علما گفته‌اند: شایسته است که انسان در پایان آیه‌ی بیست و ششم، ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ وقف نکند؛ یعنی پشت سر هم و بدون وقف بخواند: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾﴾.

این آیه، بیان‌گر ناقص بودن آفریده‌ها و کمال آفریننده است؛ یعنی: الله ﷻ در حیات خویش کامل می‌باشد و به هیچ وجه، دچار هیچ نقصی نمی‌گردد و حیات مخلوقات، ناقص است؛ به خود بنگر که شنوایی‌ات، ناقص است و همه چیز را نمی‌شنوی؛ و همین‌طور بینایی و سلامتی‌ات؛ بیماری‌های که انسان به آن‌ها مبتلا می‌شود، بی‌شمارند. خلاصه این‌که همه‌ی اسباب و عوامل زندگی بشر، ناقص است. اما پروردگار متعال، ذاتی‌ست که حیاتش کامل می‌باشد. الله متعال «قیوم» است؛ یعنی: قایم به ذات خویش، و به هیچ چیز و هیچ‌کس نیاز ندارد:

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾﴾

و هر کس سر باز زند، بداند که الله از جهانیان بی‌نیاز است.

و می‌فرماید:

﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾
[الزمر: ۷]

اگر کفر بورزید، بی‌گمان الله از شما بی‌نیاز است و کفر و ناسپاسی را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاس‌گزاری کنید، آن را برایتان می‌پسندد.

پس، الله ﷻ بی‌نیاز می‌باشد؛ همان‌گونه که در حدیثی قدسی آمده است که الله ﷻ می‌فرماید: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّوَنِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي»^(۱) یعنی: «ای بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید نفع و زیانی به من برسانید». پس، الله ﷻ قایم به ذات خویش است و به هیچ‌کس نیاز ندارد؛ زیرا جز او، نیازمند و قایم به دیگران است و تنها اوست که قایم به خود می‌باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾
[الرعد: ۳۳]

آیا پروردگاری که مراقب و حساب‌گر اعمال همه است، (همچون معبودان باطل می‌باشد؟)

یعنی: آیا مانند کسانی‌ست که مالک هیچ چیزی نیستند. لذا تنها الله ﷻ مراقب و حساب‌گر اعمال همگان است. پس، «قیوم» دو معنا دارد: ذاتی که قایم به خویش است؛ و ذاتی که مراقب و تدبیرگر همه‌ی هستی‌ست.

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾؛ یعنی: «او را هرگز نه چرت می‌گیرد و نه خواب». می‌دانید که چرت، مقدمه‌ی خواب است؛ اما الله متعال را نه چرت می‌گیرد و نه خواب. در صورتی که انسان- چه بخوهد و چه نخواهد- می‌خوابد؛ حتی گاه در حال نماز نیز در خواب فرو می‌رود یا در حالی که با مردم صحبت می‌کند، چرت می‌زند. اما الله ﷻ که در حیات و جاودانگی خویش، کامل است، نه چرت می‌زند و نه می‌خوابد. در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنَامُ وَلَا يَتْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ»^(۲) یعنی: «الله نمی‌خوابد و شایسته‌اش نیست که بخوابد». به عبارت دیگر: به‌کلی محال است که الله ﷻ بخوابد؛ زیرا حیاتش کامل می‌باشد و کاملاً بی‌نیاز است و اگر بخوابد، چه

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۱۳. [مترجم]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۷۹ به نقل از ابو موسی رضی الله عنه.

کسی امور هستی و آفریده‌ها را تدبیر می‌کند؟ به یقین تنها الله اداره و تدبیر امور هستی را در دست دارد؛ لذا نه چرت می‌زند و نه می‌خوابد.

۱۰۲۷- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: وَكَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَخْتُو مِنِ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، وَبِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، شَكَأَ حَاجَةً وَعِيَالًا، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ. فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ»؛ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَخْتُو مِنِ الطَّعَامِ، فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ لَا أَعُودُ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، شَكَأَ حَاجَةً وَعِيَالًا، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ. فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ». فَرَصَدْتُهُ الثَّلَاثَةَ، فَجَاءَ يَخْتُو مِنِ الطَّعَامِ فَأَخَذْتُهُ، فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهَذَا آخِرُ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ أَنَّكَ تَزْعُمُ لَا تَعُودُ، ثُمَّ تَعُودُ! فَقَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُنَّ؟ قَالَ: إِذَا أُوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، فَإِنَّهُ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ أَنَّهُ يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ؟» قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أُوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، وَقَالَ لِي: لَا يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَنْ يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُحَاطَبُ مِنْذُ ثَلَاثِ يَ أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قُلْتُ: لَا. قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ مرا مسؤول نگهداری از زکات رمضان قرار داد؛ شخصی آمد و مُشت مُشت از آن می‌گرفت و می‌برد. او را دستگیر کردم و به او گفتم: تو را نزد رسول الله ﷺ می‌برم. گفت: «من، نیازمند و عیال‌وارم و چندین

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۳۱۱.

نان‌خور دارم و سخت محتاج و تهی‌دستم». دلم به حالش سوخت و ره‌ایش کردم. صبح که شد، رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! دیشب اسیرت چه کرد؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او از تنگ‌دستی و عیال‌واری شکایت داشت؛ لذا دلم به حالش سوخت و آزادش کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره خواهد آمد». دریافتم که او بنا بر فرموده‌ی رسول الله ﷺ باز می‌گردد؛ پس در کمینش نشستیم. آمد و مُشت‌مُشت از زکات رمضان برمی‌داشت. او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول الله ﷺ می‌برم. گفت: «من، نیازمند و عیال‌وارم و چندین نان‌خور دارم و سخت محتاج و تهی‌دستم؛ دوباره نمی‌آیم». دلم به حالش سوخت و ره‌ایش کردم. صبح که شد، رسول الله ﷺ پرسید: «ای ابوهریره! اسیرت، دیشب چه کرد؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او از تنگ‌دستی و عیال‌واری می‌نالید؛ لذا دلم به حالش سوخت و آزادش کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره خواهد آمد». بار سوم نیز در کمینش نشستیم. آمد و مُشت‌مُشت از طعام (زکات رمضان) برمی‌داشت. او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول الله ﷺ می‌برم. این، سومین مرتبه و البته آخرین باری‌ست که ادعا می‌کنی و قول می‌دهی که بر نمی‌گردد، اما برمی‌گردد. گفت: «مرا رها کن؛ کلماتی به تو می‌آموزم که الله با آن به تو نفع می‌رساند». گفتم: این کلمات چیست؟ گفت: «هنگامی که به رختخواب می‌روی، "آیه‌الکرسی" را بخوان که در این صورت، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد». لذا آزادش کردم. صبح که شد، رسول الله ﷺ پرسید: «اسیرت، دیشب چه کرد؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او کلماتی به من آموزش داد که به‌پندار خودش، الله با آن به من نفع می‌رساند؛ لذا آزادش کردم. رسول الله ﷺ پرسید: «چه کلماتی بود؟» پاسخ دادم: به من گفت: هنگامی که به رختخواب می‌روی، آیه‌الکرسی، ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ را تا پایشان بخوان که در این صورت، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد». پیامبر ﷺ فرمود: «او به‌رغم این که دروغ‌گوست، به تو راست گفته است؛ ای اباهریره! آیا می‌دانی که در سه شب گذشته با چه کسی صحبت کرده‌ای؟» گفتم: خیر. فرمود: «او، یک شیطان بوده است».

شرح

این، یک داستان پراهمیت و شگفت‌آور است؛ رسول‌الله ﷺ ابوهریره را بر نگهبانی زکات رمضان، یعنی زکات فطر گماشت که یک یا دو یا سه روز پیش از عید، جمع‌آوری می‌شد. ابوهریره ﷺ مسؤل نگهبانی از زکات جمع‌آوری شده‌ی فطر بود. در یکی از شب‌ها مردی آمد و مُشت‌مُشت از زکات فطر برمی‌داشت. ابوهریره ﷺ او را گرفت و گفت: تو را پیش رسول‌الله ﷺ می‌برم. آن مرد ترسید و گفت: من، عیال‌وار و نیازمندم. لذا دل ابوهریره ﷺ به حالش سوخت و او را آزاد کرد. صبح که شد، نزد رسول‌الله ﷺ رفت؛ رسول‌الله ﷺ از او پرسید: «اسیرت دیشب چه کرد؟» این، یکی از نشانه‌های الهی‌ست؛ زیرا پیامبر ﷺ آن شب پیش ابوهریره ﷺ نبود و از این ماجرا از طریق وحی اطلاع یافت؛ از این‌رو پرسید: «اسیرت دیشب چه کرد؟» ابوهریره ﷺ می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! او، عیال‌وار و نیازمند بود؛ لذا دلم به حالش سوخت و ره‌ایش کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره نیز می‌آید.» می‌گوید: «بنا بر فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ می‌دانستم که آن مرد حتماً خواهد آمد.» صحابه ﷺ همان‌گونه که به دیده‌های خود اطمینان داشتند، به آنچه که از پیامبر ﷺ می‌شنیدند نیز باور داشتند و بلکه بیش‌تر از آن. ابوهریره ﷺ می‌گوید: «لذا در کمینش نشستیم؛ آن مرد آمد و مُشت‌مُشت از زکات فطر برمی‌داشت. به او گفتم: تو را پیش رسول‌الله ﷺ می‌برم.» این‌بار نیز همانند دفعه‌ی قبل، از عیال‌واری و نیاز شدیدش نالید. از این‌رو دل ابوهریره ﷺ به حالش سوخت؛ اگرچه پیامبر ﷺ به او گفته بود که آن مرد دروغ می‌گوید؛ زیرا ابوهریره ﷺ از حلم و بردباری پیامبر ﷺ آگاه بود و می‌دانست که از این بابت او را سرزنش و توبیخ نخواهد کرد. و همین‌طور هم شد؛ پیامبر ﷺ ابوهریره ﷺ را به‌خاطر آزاد کردن آن دزد سرزنش نکرد؛ اما به ابوهریره ﷺ فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره نیز می‌آید.» ابوهریره ﷺ سومین بار به کمین آن مرد نشست تا این‌که آمد و شروع به دزدی از زکات فطر و خوردن آن کرد. ابوهریره ﷺ می‌گوید: «به او گفتم: این‌بار تو را پیش رسول‌الله ﷺ می‌برم؛ زیرا دو بار قول دادی که برنمی‌گردی؛ اما برگشتی.» آن مرد گفت: مرا آزاد کن؛ به تو کلماتی آموزش می‌دهم که الله متعال با آن‌ها به تو نفع می‌رساند. ابوهریره ﷺ پرسید: آن

کلمات چیست؟ پاسخ داد: «آیه‌الکرسی: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ که اگر آن را تا پایانش بخوانی، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد». خواندن این کلمات مختصر و کوتاه، انسان را از شر شیاطین محافظت می‌کند؛ در صورتی که اگر صد نگاهبان هم استخدام کنید، نمی‌توانند از شما در برابر شیاطین محافظت نمایند. اما الله متعال با این عبارات آسان از شما محافظت می‌فرماید صبح که شد، ابوهیره رضی الله عنه ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن مرد به‌رغم این‌که دروغ‌گوست، این‌بار به تو راست گفته است؛ ای اباهریره! آیا می‌دانی که در سه شب گذشته با چه کسی صحبت کرده‌ای؟» ابوهیره رضی الله عنه پاسخ داد: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او، یک شیطان بوده که به صورت یک انسان درآمده است». از این حدیث نکات فراوانی برداشت می‌شود؛ ولی ما به شرح و توضیح ادامه‌ی آیه‌الکرسی می‌پردازیم. به این‌جا رسیدیم که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾؛ یعنی: «او را هرگز نه چُرت می‌گیرد و نه خواب». و سپس می‌فرماید: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ یعنی: «آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست». این جمله، بیان‌گر فراگیر بودن فرمانروایی الله صلی الله علیه و آله می‌باشد و نشان می‌دهد که فرمانروایی و مالکیت و سلطه، تنها از آن الله متعال است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. دلیل فراگیر بودن مالکیت و فرمانروایی‌اش، این است که واژه‌ی ﴿مَا﴾ در این آیه، «اسم موصول» است و اسم موصول، افاده‌ی عمومیت می‌کند. و دلیل یگانگی الله در فرمانروایی و مالکیت، این است که در این جمله، خبر، مقدم آمده و چون خبر، مقدم گردد، بیان‌گر «حصر» است. لذا هیچ‌کس مالک هیچ چیزی در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر الله صلی الله علیه و آله. لباس و خانه و مستغلاتی که انسان در اختیار دارد، املاکی نیست که انسان هرطور که میلش باشد، در آن‌ها تصرف کند؛ اگر کسی بخواهد لباسش را به آتش بکشد، او را باز می‌دارند یا انجام این کار، ممنوع است. لذا آن‌چه در اختیار دارم یا ملک من به‌شمار می‌آید، این‌گونه نیست که در آن مطابق میل خود یا بی‌ضابطه تصرف کنم؛ بلکه باید مطابق شریعت عمل نمایم. از این‌رو برای ما جایز نیست که اموال و دارایی‌های خویش را در چرخه‌های ربوی به جریان بیندازیم یا پول خود را با بهره به کسی بدهیم؛ اگرچه طرف مقابل، راضی

باشد. زیرا ما در رابطه با اموال و دارایی‌های خود آزاد نیستیم و مالکیت ما نسبت به آن‌ها، محدود و مقید است و مالکیت کامل و مطلق، مالکیتی است که مالک هرگونه که بنخواهد، در آن تصرف نماید و این مالکیت، تنها از آن الله ﷻ می‌باشد: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ یعنی: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست».

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ این، استفهام انکاری است؛ یعنی: «هیچ‌کس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند؛ مگر به اذنش». شفاعت، یعنی میانجی‌گری و سفارش برای کسی به قصد جلب منفعت برای او یا دفع ضرر و زیان از وی. روشن است که فرمانروایان دنیا، هر شأن و عظمتی که داشته باشند، نزدشان بدون اجازه‌ی آنان شفاعت می‌شود؛ چه بسا همسر و فرزند یک پادشاه قدرتمند، بدون این‌که از او اجازه بگیرند، شفاعت و سفارش می‌کنند؛ اما هیچ‌کس نزد الله ﷻ جز به اجازه و اذن او نمی‌تواند شفاعت کند؛ حتی گرامی‌ترین بندگانش تنها زمانی شفاعت می‌کنند که الله ﷻ، خود اجازه فرماید و این، بیان‌گر کمال قدرت و غلبه‌ی الهی است و این، از کمال قدرت و فرمانروایی اوست که هیچ‌کس یارای سخن گفتن در نزد الله متعال را ندارد و نمی‌تواند شفاعت کند؛ مگر با اجازه و فرمانش. گرامی‌ترین آدمی زاده در نزد الله متعال کیست؟ آری؛ محمد مصطفی ﷺ. امکان ندارد که او نیز روز رستاخیز بدون اجازه و فرمان الله ﷻ برای کسی شفاعت کند و تنها زمانی شفاعت می‌کند که الله متعال به او اجازه‌ی شفاعت می‌دهد؛ سپس به سجده می‌افتد و سجده‌ای طولانی می‌کند؛ به خواست الله متعال، عباراتی برای حمد و ثنای الهی بر زبان محمد ﷺ جاری می‌شود که پیش‌تر سابقه نداشته است. و آن‌گاه رسول الله ﷺ پس از سجده‌ای طولانی و حمد و ثنایی بی‌سابقه، شفاعت می‌کند. لذا وضعیت کسانی که در مقام و جایگاهی پایین‌تر از مقام رسول الله ﷺ قرار دارند، روشن است. پس، هیچ‌کس نمی‌تواند در نزد الله ﷻ که مالکیت و فرمانروایی مطلق از آن اوست، شفاعت کند؛ مگر به اجازه و فرمانش. ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾؛ یعنی: «الله متعال گذشته، حال و آینده‌ی آنان را می‌داند». این، بیان‌گر کمال علم الهی است و نشان می‌دهد که الله ﷻ بر همه چیز احاطه دارد؛ هم بر گذشته و هم بر حال و آینده. ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ به همه‌ی امور آینده اشاره دارد و ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ شامل همه‌ی امور گذشته می‌شود. لذا آن‌چه

پیش روی انسان‌هاست، حتی یک لحظه بعد نیز در مفهوم ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ می‌گنجد و آنچه پشت سر نهاده‌اند، حتی یک لحظه قبل نیز در مفهوم ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ قرار دارد. مثلاً سخنی که یک لحظه قبل گفتیم، جزو گذشته‌ی ماست و آنچه اینک می‌گوییم یا آنچه پس از این خواهیم گفت، بر الله ﷻ پوشیده نیست؛ زیرا او گذشته، حال و آینده‌ی ما را می‌داند و این، بیان‌گر کمالِ علمِ اوست. علم و دانش دیگران، ناقص است؛ از دو جهت:

یکم: ما بسیاری از مسایل را نمی‌دانیم و در گذر زمان به دانستنی‌های جدیدی دست می‌یابیم.

دوم: وقتی به دانشی دست می‌یابیم یا درباره‌ی چیزی دانشی کسب می‌کنیم، از آفتِ فراموشی مصون نیستیم؛ اما علم الهی، از هر دو جهت کامل می‌باشد؛ یعنی نه فراموشی به آن راه دارد و نه معیوب به این است که الله ﷻ پیش‌تر از آن بی‌اطلاع بوده باشد. همان‌گونه که در پرسش و پاسخی که میان فرعون و موسی ﷺ گذشت، آمده است:

﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ۗ﴾ ﴿٥١﴾ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ ﴿٥٢﴾

(فرعون) پرسید: پس حال امت‌های پیشین چگونه است؟ (موسی ﷺ) پاسخ داد: علمش در کتابی نزد پروردگار من است؛ پروردگارم اشتباه نمی‌کند و از یاد نمی‌برد.

﴿لَا يَضِلُّ﴾؛ یعنی: اشتباه نمی‌کند؛ به عبارت دیگر: از عیبِ جهل و بی‌اطلاعی، پاک و منزّه است. ﴿وَلَا يَنْسَى﴾؛ یعنی: و فراموش نمی‌کند. لذا علم الهی از دو عیبِ یادشده، پاک و منزّه می‌باشد؛ اما دانشِ ما، محدود و محصور به دو نقص می‌باشد: نقصِ پیشین یا قبلی که همان جهل یا بی‌اطلاعی است؛ یعنی پیش از آن که پیرامون مسأله‌ای به دانشی دست بیابیم، نسبت به آن بی‌اطلاعیم. و دوم، نقصِ الحاقی یا آفتی که پس از دست‌یابی به علم و دانش، آن را در برمی‌گیرد که همان نسیان و فراموشی است. اما علم و دانش الهی از همه‌ی این عیب‌ها، پاک است.

[تکرار و شرح حدیث شماره‌ی ۱۰۲۶:]

۱۰۲۶- وعن أبي بن كعبٍ رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يا أبا المنذر، أتدري أي آية من كتاب الله معك أعظم؟ قلت: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أبا المنذر». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: اَبی بن کعب رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابامنذر! آیا می دانی که کدامین آیه از کتاب الله که با خود داری، بزرگ تر (و برتر) است؟» گفتیم: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آیه الکرسی]. رسول الله ﷺ بر سینه ام زد و فرمود: «ای ابامنذر! علم بر تو خجسته و گوارا باد».

شرح

نووی رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی در فضیلت سوره‌ها و آیه‌های مشخصی از قرآن گشوده و این حدیث را در فضیلت «آیه الکرسی» آورده است که این آیه، بزرگ‌ترین آیه در کتاب الله می‌باشد. پیش از این، بیش تر این آیه را توضیح دادیم و به این جا رسیدیم که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

هیچ کس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند، مگر به اذنش. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست. گذشته، حال و آینده‌ی آنان را می‌داند و به هیچ چیزی از علم الاهی (اعم از علم ذات و صفاتش) آگاهی نمی‌یابد، مگر به آنچه که خود خواسته است.

می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾؛ یعنی: «آفریده‌های الهی به چیزی از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر به آنچه که خود خواسته است». علم در این جا به معنای دانستن‌ی هاست؛ به عبارت دیگر: ما به هیچ چیزی از آنچه که الله ﷻ می‌داند، آگاهی نمی‌یابیم؛ مگر آنچه خود خواسته است. همان‌گونه که می‌فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۱۰.

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٦٦﴾ إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ
يَسْأَلُكَ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٦٧﴾﴾ [الجن: ۲۶، ۲۷]

دانای نهان است و هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ مگر کسی را که به پیامبری برگزیند (آن‌هم به عنوان معجزه)، و نگهبانانی پیش رو و پشت سرش گسیل می‌دارد.

هم‌چنین به هیچ چیزی از علم الهی، اعم از علم ذات و صفاتش آگاهی نمی‌یابیم؛ یعنی: از آن‌چه که به ذات و صفات و نام‌های الله متعال مربوط می‌شود، تنها همان‌قدر می‌دانیم که خود به ما خبر داده است. از این‌رو علما گفته‌اند: نام‌ها و صفات الله ﷻ، توفیقی‌ست؛ بدین معنا که درباره‌ی نام‌ها و صفات الهی، به آن‌چه که در کتاب و سنت صحیح، ثابت یا نفی شده است، بسنده می‌نماییم و خودسرانه و از پیش خود، اظهار نظر نمی‌کنیم؛ زیرا ما از ذات، نام‌ها و صفات پروردگاران، تنها همان چیزی را می‌دانیم که الله ﷻ به ما آموخته است. این جمله، بیان‌گر نیازمندی انسان به علم و دانش الله ﷻ می‌باشد؛ پس، شایسته است که انسان، از الله متعال بخواهد تا او را از دانشی که به نفع دنیا و آخرت اوست، بهره‌مند سازد. ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ یعنی: «کرسی پروردگار، آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: قدمین (دو پای) پروردگار رحمان ﷻ بر «کرسی» قرار دارد و کرسی، پایین‌تر از «عرش» است. عرش از کرسی خیلی بزرگ‌تر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: ﴿مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلَقَةِ الْفَيْتِ فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ وَإِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى هَذِهِ الْحَلَقَةِ﴾.^(۱) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است و بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». عرش، خیلی بزرگ‌تر از کرسی‌ست و به‌یقین آفریننده‌ی عرش، از همه بزرگ‌تر است؛ وقتی کرسی که از عرش کوچک‌تر است، همه‌ی آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، پس عرش الهی چه‌قدر بزرگ است! پروردگار که از همه چیز بزرگ‌تر می‌باشد، از نگهداری آسمان‌ها و زمین خسته نمی‌شود: ﴿وَلَا يَئُودُهُ

(۱) آل‌بانی رحمته الله این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است.

حِفْظُهُمَا» یعنی: «و حفظ و نگهداری آنها برای الله دشوار نیست». به عبارت: حفظ و نگهداری آسمانها و زمین با همهی گستردگی و وسعتی که دارند، و نیز نگهداری موجوداتی که در آنهاست، الله را درمانده نمی‌کند؛ چراکه الله متعال فراتر از هر چیزیست و هیچ چیزی بر او پنهان نمی‌ماند و اوست که موجودات آسمانها و زمین را نگه می‌دارد:

﴿لَهُ مِعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱]
 انسان فرشتگان نگهدارنده است و او را به امر الله از پیش رو و پشت سر حفاظت می‌کنند.
 و می‌فرماید:

﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۶۳]
 الله بهترین نگهدارنده است و او مهربان‌ترین مهربانان می‌باشد.

الله عَلَمٌ با علو ذات و صفاتش، فراتر از هر چیزیست و حفظ و نگهداری آن‌چه در آسمانها و زمین است، بر او دشوار نیست. ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ یعنی: «و او، بلندمرتبه و بزرگ است». بلندمرتبه، یعنی فراتر از هر چیزیست؛ و بزرگ، بدین معناست که دارای عظمت، کبریایی، عزت، جلال و چیرگیست.
 برخی از علما، علو را بر دو نوع دانسته‌اند: علو ذات، یعنی الله متعال فراتر از هر چیزیست. و علو صفات؛ یعنی: صفاتش فراتر از هر چیزیست. با مفاهیم اندکی که درباره‌ی این آیه‌ی بزرگ ذکر شد، روشن گردید که این آیه، بزرگ‌ترین و پراهمیت‌ترین آیه در کتاب الله می‌باشد.

داستانی که ابوهریره رضی الله عنه ذکر کرده است، حاوی نکات ارزشمندیست؛ پیامبر صلی الله علیه و آله ابوهریره رضی الله عنه را مسؤول نگهداری از زکات فطر قرار داد. زکات فطر، همان خوراک یا طعامیست که در پایان رمضان، یک یا دو یا سه روز پیش از عید فطر جمع‌آوری می‌شود.
 این صدقه یا زکات، حتماً باید از نوع خوراک یا طعام باشد؛ یعنی از چیزی که مردم می‌خورند؛ مانند خرما، گندم، برنج و امثال آن. و اخراج زکات فطر از غیرخوراکی، درست نیست؛ یعنی اگر انسان به جای یک صاع گندم، پنج یا شش دست

لباس به فقرا بدهد، زکات فطرش را نداده است.^(۱) پیامبر ﷺ ابوهیرة را به نگهبانی از

زکات فطر گماشت؛ در یکی از شب‌ها شخصی در شکل و قیافه‌ی یک انسان آمد و بدون اجازه‌ی نگهبان که ابوهیرة ﷺ بود، مُشت‌مُشت از زکات فطر برداشت. ابوهیرة ﷺ او را دستگیر کرد و گفت: تو را پیش رسول‌الله ﷺ می‌برم. آن شخص که خیلی ترسیده بود، ادعا کرد که مردی، عیال‌وار و تهی دست است. لذا دل ابوهیرة ﷺ به حالش سوخت و او را آزاد نمود. پیامبر ﷺ از طریق وحی از این ماجرا اطلاع یافت و به ابوهیرة ﷺ فرمود: «اسیرت دیشب چه کرد؟» یعنی: همان شخصی که دیشب گرفتی. ابوهیرة ﷺ پاسخ داد: ای رسول‌خدا! او مدعی بود که شخصی فقیر و عیال‌وار است؛ لذا دلم به حالش سوخت و آزادش کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره می‌آید». ابوهیرة ﷺ می‌گوید: بنا بر فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ می‌دانستم که این شخص دوباره نیز می‌آید؛ از این رو به کمینش نشستم تا این که در شب دوم آمد و همان ماجرای شب نخست تکرار شد و همان عذر و بهانه‌ای را آورد که پیش‌تر آورده بود. این بار نیز دل ابوهیرة ﷺ به حالش سوخت و رهایش کرد. پیامبر ﷺ که از ماجرا باخبر شد، به ابوهیرة ﷺ فرمود: «او به تو دروغ گفته است و باز خواهد گشت». همین‌طور هم شد و چون آن شخص برای سومین بار به دزدی آمد، ابوهیرة ﷺ او را گرفت و گفت: تو را پیش رسول‌الله ﷺ می‌برم. آن شخص گفت: من به تو کلماتی آموزش می‌دهم که الله متعال با آن‌ها به تو نفع می‌رساند. ابوهیرة ﷺ پرسید: آن کلمات چیست؟ پاسخ داد: آیه‌الکرسی: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ که اگر آن را تا پایانش بخوانی، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد. پیامبر ﷺ به ابوهیرة ﷺ فرمود: «او با این که دروغ‌گو و فریب‌کار می‌باشد، این بار به تو راست گفته است»؛ اگرچه پیش‌تر به پدرمان، آدم عليه السلام که در بهشت بود، دروغ گفت؛ همان‌گونه که الله تعالى می‌فرماید:

﴿قَالَ يَتْلُوا هَلْ أَذُنْكَ عَلَى شَجَرَةِ الْجُدِّ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى﴾ [طه: ۱۲۰]

(۱) بنا بر قول راجح، پول نقد نیز جای‌گزین زکات فطر نمی‌باشد؛ زیرا با وجودی که در دوران پیامبر ﷺ پول

نقد رواج داشت، در حدیث به اخراج زکات فطر از خوراکی‌ها تصریح شده است. والله اعلم. [مترجم]

(شیطان) گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی و پادشاهی پایدار و بی‌زوال راهنمایی نکنم؟

الله متعال به آدم و حواء فرموده بود:

﴿وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ ﴿٣٥﴾﴾ [البقرة: ۳۵]

و از نعمت‌های بهشت هر چه می‌خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید.

اما شیطان به سراغ آدم و حواء آمد و آنان را فریفت و برایشان سوگند یاد کرد که خیرخواهشان است؛ در صورتی که دروغ‌گو و فریب‌کار بود. به هر حال پیامبر ﷺ نیز تأیید فرمود که هرکس آیه‌الکرسی را بخواند، محافظی از سوی الله خواهد داشت و هیچ شیطانی تا صبح به او نزدیک نخواهد شد.

و اما نکات و آموزه‌هایی که در این داستان است:

۱- مردم می‌توانند صدقه یا زکات فطر خود را به حاکم یا نماینده‌ی وی بدهند؛ هم‌چنین اشکالی ندارد که انسان زکاتش را به کمیته‌ای بدهد که برای جمع‌آوری زکات تشکیل شده است.

۲- وکیل می‌تواند با موافقت موکل خویش در حوزه‌ی وکالت خود تصرف کند؛ یعنی آن‌گونه که می‌خواهد، عمل نماید. زیرا ابوهریره رضی الله عنه همین کار را کرد و به آن مرد یا به آن‌شخص، از طعامی که به‌عنوان زکات فطر جمع‌آوری شده بود، بخشید. گفتیم: «به آن مرد یا به آن‌شخص»؛ زیرا این واژه‌ها درباره‌ی جن‌ها نیز به‌کار می‌رود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾﴾

[الجن: ۶]

و (می‌دیدیم که) برخی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می‌بردند و بدین‌سان بر سرکشی آنان افزودند.

۳- گاه شیطان، خودش را به شکل و قیافه‌ی انسان‌ها درمی‌آورد و گاه به صورت سگ، نمایان می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ».^(۱) یعنی: «سگ سیاه، شیطان است». برخی از علما گفته‌اند: این حدیث بدین معناست که شیطان خودش را همانند سگ سیاه می‌گرداند و در شکل و قیافه‌ی سگ سیاه نمایان

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۱۰ به نقل از ابوذر رضی الله عنه.

می‌شود. البته معنای صحیح این حدیث، این است که سگ سیاه، بدترین نوع سگ‌هاست که زیانش فراوان و نفعش، اندک می‌باشد. شیطان‌ها خود را به شکل حیوانات گوناگونی چون گربه و مار نیز درمی‌آورند؛ در حدیثی صحیح آمده است: جوانی از انصار رضی الله عنه ازدواج کرد؛ هنگامی که به خانه‌اش آمد، همسرش را جلوی درب خانه دید. علتش را پرسید. همسرش گفت: بیا و بین که ماری در رختخواب است. آن جوان نیزه‌ای به مار زد و او را کشت؛ اما بلافاصله خود نیز از پا درآمد و مُرد؛ به‌گونه‌ای که معلوم نشد: مار زودتر مُرد یا آن جوان. زیرا آن مار، جنی بود که خودش را بدین شکل درآورده بود و هنگامی که آن مرد او را کشت، نزدیکان جن نیز آن مرد را کشتند. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن مارهایی که در خانه‌ها دیده می‌شوند، نهی فرمود. لذا جایز نیست که انسان، ماری را که در خانه‌اش می‌بیند، بکشد؛ البته در سه روز با او اتمام حجت کند و اعلام نماید که از حضورش در خانه‌ی خویش راضی نیست؛ به او بگوید: در خانه‌ام ننشین و از خانه‌ام برو که نشستن در خانه‌ام را بر تو حرام دارم. اگر پس از سه بار اتمام حجت باز آمد، او را بکشید؛ زیرا اگر جن بود، پس از سه بار هشدار باز نمی‌آید. لذا جن و ذی‌شعور نبوده که باز هم به خانه‌ی شما آمده است. ناگفته نماند که پیامبر صلی الله علیه و آله کشتن دو گونه از این حیوانات را - اگرچه در خانه باشند - مستثنا فرموده است: یکی، مار دُم‌کوتاه و خطرناکِ افعی، و دیگری، ماری که دو خط سفید بر روی پشتش دارد. لذا این دو نوع مار بدون هشدار قبلی، کشته می‌شوند؛ حتی در خانه‌ها. زیرا به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از بس زشت‌اند، چشم‌ها را می‌ربایند و باعث سقط جنین زن باردار می‌شوند.^(۱) از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتن این دو گونه‌ی مار در خانه‌ها بدون هشدار قبلی دستور داد. شاهد موضوع این است که شیطان‌ها و جن‌ها خود را به شکل و قیافه‌ای غیر از شکل و قیافه‌ای اصلی خویش در می‌آورند.

۴- اگر زکات فطر را به حاکم یا نماینده‌ی وی می‌دهند، جایز است که آن را بیش از دو روز قبل از عید ادا کنند؛ اما بر حاکم یا کارگزارش واجب است که زکات فطر را در زمان مخصوصش بدهد.

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۲۲۳۳ به نقل از ابولبابه‌ی انصاری رضی الله عنه.

۵- این حدیث، بیان‌گر یکی از معجزه‌های پیامبر ﷺ است که از طریق وحی، از ماجرای که میان ابوهریره رضی الله عنه و آن مرد گذشت، اطلاع یافت.

۶- شایسته است که انسان هنگامی که به رختخوابش می‌رود، آیه‌الکرسی را تا پایانش، یعنی تا ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ بخواند. گفتنی است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ جزو آیه‌الکرسی نیست؛ بلکه آیه‌ی پس از آیه‌الکرسی است. اگر هنگامی که به رختخواب می‌روید، این آیه را بخوانید، شیطان تا صبح به شما نزدیک نمی‌شود و محافظی از سوی الله خواهید داشت. پدربزرگ مؤذن مسجدمان برایم تعریف کرد که هر شب آیه‌الکرسی را می‌خواندم؛ اما یک شب فراموش کردم که آن را بخوانم. همان شب عقرب مرا نیش زد. زیرا پیامبر ﷺ بیان فرموده است که هرکس، هر شب آیه‌الکرسی را بخواند، محافظی از سوی الله خواهد داشت؛^(۱) اما پدربزرگ این مرد، فراموش کرد که آیه‌الکرسی را بخواند؛ لذا آن شب محافظی نداشت و عقرب، او را گزید. پس هر شب، مشتاقانه آیه‌الکرسی را بخوانید؛ به‌ویژه هنگامی که به رختخواب می‌روید.

۷- انسان باید حق‌پذیر باشد؛ حتی اگر یک شیطان یا یک مشرک یا یک یهودی یا نصرانی، حق را بگوید. زیرا الله متعال حقیقت را از مشرکان پذیرفت و پیامبر ﷺ نیز حق را از یک یهودی قبول کرد و همان‌گونه که در این حدیث آمده است: سخن شیطان درباره‌ی آیه‌الکرسی را تأیید فرمود. و اما حقیقتی که الله از مشرکان پذیرفت؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الأعراف: ۲۸]

و چون کار زشتی انجام دهند، می‌گویند: پدرانمان را بر این کار یافته‌ایم و الله، ما را به انجام آن دستور داده است. بگو: الله به کار زشت فرمان نمی‌دهد؛ بگو: آیا چیزی را به الله نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟

دو علت برای ارتکاب کار زشت، مطرح کردند: یکی این‌که پدرانشان را بر آن کار یافته‌اند؛ و دیگری، این‌که الله، آنان را به این کار دستور داده است. الله متعال

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۷۵ به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه و نیز روایت بخاری، ش: ۵۰۱۰ به نقل از

می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾؛ یعنی: «بگو: به یقین که الله به کار زشت فرمان نمی‌دهد». اما الله ﷻ درباره‌ی این سخنشان که گفتند: «پدرانمان را بر این کار یافته‌ایم»، سکوت فرمود؛ زیرا آن‌ها در این باره درست می‌گفتند و پدرانشان را بر آن کار زشت یافته بودند؛ اما الله متعال آنان را به آن کار فرمان نداده بود.

و اما حق‌پذیری پیامبر ﷺ از یک یهودی:

یکی از علمای یهود نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ما در تورات خوانده‌ایم که الله متعال، آسمان‌ها را بر یک انگشت، و زمین‌ها را بر یک انگشت، و درختان را بر یک انگشت، و آب و خاک را بر یک انگشت، و دیگر آفریده‌ها را بر یک انگشت قرار می‌دهد؛ پیامبر ﷺ در تأیید این سخن خندید؛ به گونه‌ای که دندان‌های پیشینش نمایان شد و آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ

مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ [الزمر: ٦٧]

و (مشرکان که در عبادت، به الله شرک ورزیدند) الله را آن‌گونه که حق شناخت اوست، نشناختند؛ و روز رستاخیز همه‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راستش در هم پیچیده می‌شود. او از آن‌چه شریکش می‌سازند، پاک و منزّه است.

پیامبر ﷺ هم‌چنین حقیقتی را که شیطان درباره‌ی آیه‌الکرسی بیان نمود، تأیید فرمود. لذا حق و حقیقت را از زبان هرکس که باشد، بپذیرید و سخن باطل و نادرست را از هیچ‌کس قبول نکنید؛ هر که باشد.

از این رو یکی از حکمت‌ها و سخنان حکمت‌آمیز علما این است که: مردمان، با حقیقت شناخته می‌شوند و حقیقت با مردمان شناخته نمی‌شود. یعنی: هیچ‌کس را ملاک پذیرش حق قرار مده. اگرچه علما به گفتن حقیقت، نزدیک‌ترند؛ اما گاه خطا می‌کنند و گاه درست می‌گویند و این‌گونه نیست که همه‌ی سخنانشان، درست باشد.

۱۰۲۸- وعن أبي الدرداء رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ، عُصِمَ مِنَ الدَّجَالِ».

وفي رواية: «مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْكَهْفِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابودرداء رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که ده آیه از ابتدای سوره‌ی "کهف" را حفظ کند، از فتنه‌ی "دجال" درامان می ماند». و در روایت دیگری آمده است: «کسی که ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی کهف را حفظ کند...».

۱۰۲۹- وعن ابن عباس رضي الله عنه قال: بَيْنَمَا جِبْرِيلُ عليه السلام قَاعِدٌ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم سَمِعَ نَقِيضاً مِنْ فَوْقِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: هَذَا بَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فُتِحَ الْيَوْمَ وَلَمْ يُفْتَحْ قَطُّ إِلَّا الْيَوْمَ، فَنَزَلَ مِنْهُ مَلَكٌ، فَقَالَ: هَذَا مَلَكٌ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ لَمْ يَنْزَلْ قَطُّ إِلَّا الْيَوْمَ فَسَلِّمْ وَقَالَ: أَبَشِّرُ بِنُورَيْنِ أُوتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ، وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهَا إِلَّا أُعْطِيْتَهُ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنه می گوید: جبرئیل عليه السلام نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم نشسته بود که ناگهان صدایی از بالای سرش شنید؛ سرش را بالا گرفت و گفت: «این، (صدای) دروازه‌ای از آسمان است که امروز باز شد و جز امروز هرگز گشوده نشده است؛ و فرشته‌ای از آن پایین آمد؛ آن گاه گفت: «این، فرشته‌ای است که به زمین فرود آمده و جز امروز پایین نیامده است». پس سلام کرد و گفت: «تو را به دو نور مژده باد که به تو داده شده است و پیش از تو به هیچ پیامبری داده نشد: فاتحه‌الکتاب و آیات پایانی سوره‌ی بقره؛ هر حرفی از آن را بخوانی، درخواست‌هایی را که در آن آمده است، به تو داده می شود».

شرح

مؤلف رحمته الله در ادامه‌ی احادیثی که در فضیلت آیات و سوره‌های مشخصی از قرآن ذکر کرده، احادیثی درباره‌ی سوره‌ی کهف و نیز فاتحه‌الکتاب و آیات پایانی سوره‌ی بقره آورده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۰۹؛ آلبنی رحمته الله در مقدمه‌ی این کتاب درباره‌ی این روایت سخن گفته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۰۶.

در حدیث نخست آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که ده آیه از ابتدای سوره‌ی "کَهِف" یا از پایان آن را حفظ کند، از فتنه‌ی "دجال" در امان می‌ماند». دجال، کافری است که در آخر زمان و زمانی که دنیا رو به پایان است، ظهور خواهد کرد؛ ابتدا ادعای نبوت و سپس ادعای خدایی می‌کند! فتنه‌ی دجال، بزرگ‌ترین فتنه‌ی روی زمین از زمان آفرینش آدم ﷺ تا برپا شدن رستاخیز می‌باشد. در حدیثی بدین مضمون آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «وَإِنْ يَخْرُجْ وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَكُلُّ أَمْرٍ حَجِيجٌ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^(۱). یعنی: «اگر دجال، زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافع خویش خواهد بود؛ و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد». بدین سان رسول الله ﷺ دفاع از امت را در برابر دجال، به الله ﷻ واگذار نمود.

پیامبر ﷺ نسبت به فتنه‌ی دجال، هشدار داده است؛ هم‌چنین هر پیامبری نسبت به آن هشدار می‌داد تا مردم از این خطر بزرگ، غافل نشوند. اگرچه دجال در آخر زمان ظهور می‌کند؛ اما این هشدارها بدین خاطر بود که مردم، همواره به‌هوش باشند؛ زیرا فتنه‌ی دجال، آزمون و بلای بسیار بزرگی است و تنها کسی از آن نجات می‌یابد که الله ﷻ او را از شرّ دجال برهاند. الله متعال کارهای خارق‌العاده‌ای به دست دجال به‌انجام می‌رساند و توانایی‌هایی به او می‌دهد که آزمونی برای مردم است؛ لذا دجال، مردم را به اطاعت و عبادت خویش دستور می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: من، پروردگار شما هستم. اگر بخواهید این را برای شما ثابت می‌کنم. سپس نزد مردمانی می‌آید که سرزمینشان خشک و بی‌گیاه است و دام‌هایشان ضعیف و لاغرند؛ آن‌گاه آنان را به پیروی از خویش فرا می‌خواند و فرییشان می‌دهد؛ بدین سان که به آسمان دستور می‌دهد تا باران و به فرمائش از آسمان، باران می‌بارد و دستور می‌دهد که زمین، بروید؛ و همین‌طور هم می‌شود. سپس دام‌هایشان به طرز بی‌سابقه‌ای فربه و پُرشیر می‌گردند. سپس نزد مردمان دیگری می‌رود و آنان را نیز به سوی خویش فرا می‌خواند؛ اما آن‌ها نمی‌پذیرند؛ لذا سرزمینشان بی‌آب و خشک می‌گردد. آیا فتنه‌ای

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۲۲۸ به نقل از نواس بن سمان رضی الله عنه.

بزرگ‌تر از این سراغ دارید؟ به‌ویژه در بیابان و برای کوچ‌نشینان که آب و مراتع اهمیت ویژه‌ای دارد! در نتیجه مردمان فراوانی از او پیروی می‌کنند. بوستان و آتشی با اوست؛ هرکس که از وی پیروی کند، او را وارد بهشت خویش می‌گرداند و هرکس از او سرپیچی نماید، او را در آتش یا دوزخ خویش می‌افکند! بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت، دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است. اما مردم، فقط ظاهر را می‌بینند؛ مگر کسانی که الله، آن‌ها را در حفظ و پناه خویش قرار دهد. ناگفته نماند که دجال، نشانه‌هایی دارد که بیان‌گر کذب اوست: پیامبر ﷺ به ما خبر داده که میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر»؛ (ک، ف، ر) و هر مؤمنی می‌تواند آن‌را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد. زیرا این نوشته، یک نوشته‌ی عادی نیست؛ اما هیچ منافقی نمی‌تواند آن‌را بخواند؛ اگرچه باسواد باشد. انسان در قبر نیز این‌گونه است؛ اگر مؤمن باشد، پاسخ درست می‌دهد و می‌گوید: پروردگارم، الله؛ دینم، اسلام و پیامبرم، محمد ﷺ است؛ ولی منافق - هرچند باسواد باشد - نمی‌تواند پاسخ دهد. پیامبر ﷺ یکی دیگر از نشانه‌های دجال را برای ما بیان نموده و فرموده است: او، لوچ و نابیناست و فقط یک چشم دارد؛ حال آن‌که پروردگار متعال، نابینا نیست و از هر عیب و نقصی، پاک و منزّه می‌باشد و هیچ نقصی در صفات او وجود ندارد. ولی چشم راست دجال، کور است و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد. این، علامت واضح و روشنی‌ست که همه، آن‌را می‌بینند. دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، تنها چهل روز در زمین می‌ماند. روز اول، برابر با یک سال یا دوازده ماه است؛ و روز دوم، با یک ماه یا سی روز برابری می‌کند، و روز سوم، برابر با یک هفته می‌باشد و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست. سپس الله ﷻ عیسی بن مریم الطیّبه را به زمین می‌فرستد تا رویاروی دجال بایستد و بدین ترتیب عیسی الطیّبه از آسمان، پایین می‌آید و همان‌طور که در برخی از احادیث آمده است، در ناحیه‌ای از فلسطین، با او می‌جنگد و او را شکست می‌دهد و می‌کشد. فتنه‌ی دجال، به‌اندازه‌ی بزرگ و خطرناک می‌باشد که پیامبر ﷺ به ما دستور داده است تا در هر نمازی، در تشهد، از فتنه‌اش به الله پناه ببریم و بگوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ

الدَّجَالِ»^(۱) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم». زیرا فتنه‌اش بزرگ و خطرناک می‌باشد؛ پس شایسته است که با قلبی صادق، از فتنه‌ی مسیح دجال، به الله تَعَالَى پناه ببریم؛ یکی از اسباب و عوامل نجات از فتنه‌ی دجال، حفظ کردن ده آیه از ابتدای سوره‌ی کهف یا ده آیه‌ی پایانی آن است؛ یعنی اگر کسی، این آیات را حفظ کند و آنها را بر دجال بخواند، از شرش درامان می‌ماند.

از دیگر سوره‌ها و آیات مشخصی که دارای فضایل ویژه هستند، می‌توان به سوره‌ی فاتحه و دو آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره اشاره کرد؛ هر مؤمنی که سوره‌ی فاتحه و دو آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره را بخواند، الله متعال درخواست‌هایی را که در این آیات آمده است، می‌پذیرد و این خواسته‌ها را برآورده می‌سازد؛ در سوره‌ی فاتحه می‌خوانیم:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ

[الفاتحة: ۶، ۷]

عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾﴾

ما را به راه راست، هدایت فرما؛ راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای؛ نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته‌ای و نه (راه) گمراهان.

هنگامی که مسلمان، این آیات را در نمازش می‌خواند، الله متعال می‌فرماید: «هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ»^(۲) یعنی: «این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

و اما آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾﴾

[البقرة: ۲۸۶]

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۸۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۵۹۸. [مترجم]

الله، هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد. هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، به نفع اوست و هر عمل بدی که مرتکب شود، به ضررش می‌باشد. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! بر ما آن چنان تکالیف دشواری قرار نده که بر امت‌های پیش از ما نهادی. پروردگارا! تکالیف و مصایبی که طاقتش را نداریم، بر دشمنان قرار مده و از ما در گذر و ما را ببخش و بر ما رحم بفرما. تو، یار و یاورمان هستی؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان.

در این آیه، هفت جمله‌ی دعایی آمده است که هر مؤمنی این آیه را بخواند، الله متعال خواسته‌های مذکور در این آیه را برایش برآورده می‌سازد و خواسته‌هایش را می‌پذیرد. این، امتیاز و فضیلتی بزرگی است. از الله متعال می‌خواهیم که از همه‌ی ما درگذرد و ما را بر کافران، پیروز بگرداند.

۱۸۴- باب: مستحب بودن جمع شدن برای تلاوت قرآن

۱۰۳۰- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَعَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ، وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه عده‌ای در خانه‌ای از خانه‌های الله (مساجد) گرد هم آیند تا کتاب الله را تلاوت کنند و آنرا با همدیگر بخوانند، به قطع بر آنان سکون و آرامش نازل می‌شود و رحمت آنها را می‌پوشاند و فرشتگان پیرامون این‌ها جمع می‌شوند و الله آنان را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند».

شرح

مؤلف، نووی رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» می‌گوید: «باب: مستحب بودن جمع شدن برای تلاوت قرآن». منظورش استحباب جمع شدن مردم برای خواندن قرآن است؛ همان‌گونه که امروزه در جلسات و حلقه‌های حفظ قرآن در مساجد، رایج است؛ چنین جلساتی که برای آموزش و فراگیری قرآن برپا می‌شود، از آن دست کارهایی است که پیامبر ﷺ به‌انجام آن تشویق کرده است؛ از جمله در حدیث ابوهریره رضي الله عنه که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه عده‌ای در خانه‌ای از خانه‌های الله (مساجد) گرد هم آیند تا کتاب الله را تلاوت کنند و آنرا با همدیگر بخوانند، به قطع بر آنان سکون و آرامش نازل می‌شود و رحمت الهی آنها را می‌پوشاند و فرشتگان پیرامون این‌ها جمع می‌شوند و الله آنان را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند». در این حدیث به چهار فضیلت این اجتماع یا گردهمایی اشاره شده است. منظور از خانه‌های الله، مساجد می‌باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۹۹. [روایت کامل این حدیث بیش‌تر به شماره‌ی ۲۵۰ آمده است. (مترجم)]

﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ ۖ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكَاةِ ﴾

[النور: ۳۶، ۳۷]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی (ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد.

الله متعال، این مکان‌ها را برای بزرگ‌داشتن آن‌ها در کنار نام خویش ذکر فرموده است؛ زیرا این اماکن، محل یاد الله و تلاوت کتابش و جای نزدیکی جستن به او با نماز است؛ و گرنه، الله ﷻ بالای عرش خود فراتر از آسمان‌هاست و در هیچ‌یک از آفریده‌هایش جای نمی‌گیرد و هیچ‌یک از آفریده‌هایش نیز در او حلول نمی‌کند. علما رحمهم الله گفته‌اند: آنچه به اسم جلاله‌ی الله مضاف می‌گردد، بر دو گونه است:

یکم: آنچه که تنها به‌عنوان صفت و با ذکر موصوف، یعنی در کنار نام جلاله‌ی الله می‌آید و جدا از نام او نیست؛ چنین صفتی، جزو صفات الله ﷻ می‌باشد؛ مانند: عزت الله، قدرت الله، کلام الله، سمع (شنوایی) الله و بصر (بینایی) الله.

دوم: آنچه که جدا و مستقل از نام الله ﷻ می‌باشد؛ لذا مخلوق است و جزو صفات الهی به‌شمار نمی‌آید و تنها برای بزرگ‌داشتن آن، به نام الله ﷻ اضافه می‌گردد یا در کنار نامش ذکر می‌شود؛ مانند: «مَسْجِدَ اللَّهِ»، «بُيُوتِ اللَّهِ»، و «نَاقَةَ اللَّهِ»؛ و نیز مانند این فرموده‌ی الهی درباره‌ی آدم عليه السلام که می‌فرماید:

[الحجر: ۲۹]

﴿ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي ﴾

و از روح خود در او دمیدم.

یعنی: «از روحی که خود آفریدم، در او دمیدم». قرآن، همین تعبیر را درباره‌ی عیسی بن مریم عليه السلام نیز بیان کرده است. لذا روح، یکی از آفریده‌های الهی است که از ذات الله ﷻ جدا می‌باشد و فقط برای گرامی‌داشتن آن، در کنار نام الله متعال ذکر شده است.

رسول الله ﷺ فرمود: «کتاب الله را تلاوت می کنند». تلاوت کتاب الله بر سه گونه است:

۱- تلاوت لفظی یا روخوانی قرآن.

۲- تلاوت معنوی یا فراگیری و درک مفاهیم قرآن.

۳- تلاوت عملی یا عمل به قرآن.

روخوانی قرآن به صورت دسته جمعی، شناخته شده است؛ بدین سان که هر کسی بخشی از قرآن را می خواند و معمولاً به دو روش انجام می شود:

۱- یک نفر، یک یا دو صفحه از روی قرآن می خواند و دیگران خط می برند و

سپس همان بخشی را که شخص اول خوانده است، تلاوت می کنند؛ این روش، بیش تر در آموزش روخوانی قرآن معمول است.

۲- شخصی، یک یا دو صفحه را می خواند و سپس نفر دوم، ادامه ی آن را تلاوت می کند و به همین ترتیب دیگران، صفحات بعدی را ادامه می دهند.

شاید این پرسش مطرح شود که در این روش، ثواب تلاوت همه ی صفحات به حاضران نمی رسد؛ زیرا وقتی کسی، بخشی از قرآن را می خواند، سایر حاضران تلاوتش را ادامه می دهند و قسمتی را که آن شخص خوانده است، تلاوت نمی کنند.

می گوئیم: این گونه نیست؛ بلکه ثوابش به همه ی حاضران می رسد و پاداش شنونده، مانند ثواب کسی است که تلاوت می کند. بدین دلیل که الله متعال در سوره ی «یونس» می فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [يونس: ۸۸]

و موسی گفت: ای پروردگاران! تو به فرعون و سران قومش در زندگی دنیا زیورات و اموال فراوانی داده ای تا بندگان را از راه تو گمراه نمایند؛ ای پروردگاران! اموالشان را نابود و دل هایشان را سخت بگردان که ایمان نیاورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند.

همان گونه که در ابتدای این آیه آمده است، دعاکننده، موسی عليه السلام بود؛ اما الله

متعال می فرماید:

﴿قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمْ فَاَسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾

[یونس: ۸۹]



(پروردگار) فرمود: دعای شما دو نفر پذیرفته شد؛ پس استقامت ورزید و به هیچ عنوان از راه و روش کسانی که نمی‌دانند، پیروی نکنید.

علما گفته‌اند: هارون علیه السلام دعای برادرش، موسی علیه السلام را می‌شنید و بر دعایش «آمین» می‌گفت؛ پس گویا هر دو دعا کردند و دعایشان پذیرفته شد. لذا کسی که به تلاوت قاری گوش می‌دهد، مانند کسی است که تلاوت می‌کند.

و اما تلاوت معنوی یا فراگیری مفاهیم قرآن بدین صورت است که عده‌ای جمع می‌شود و با هم قرآن می‌خوانند و مفاهیمش را با یکدیگر مرور می‌کنند یا استادی، مفاهیم قرآنی را برایشان شرح می‌دهد. «يَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ» که در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است، به همین نکته اشاره دارد. سلف صالح، هنگام تلاوت قرآن عجله نمی‌کردند و بیش از ده آیه نمی‌خواندند تا آن‌که معانی و مفاهیمش را درمی‌یافتند و به آموزه‌های آن پی می‌بردند و به آن عمل می‌کردند.

و اما سومین نوع تلاوت، یعنی تلاوت عملی یا عمل به قرآن، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین هدف قرآن کریم است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ۖ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾﴾

[ص: ۲۹]

(این) کتابی است خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.

یعنی: تا در آیاتش بیندیشند و مفاهیمش را دریابند و به آن‌چه در قرآن کریم آمده است، عمل کنند؛ بدین‌سان که به اخبار قرآن ایمان بیاورند و به احکامش عمل نمایند؛ یعنی از دستوراتش فرمان ببرند و از آن‌چه که نهی کرده است، بپرهیزند. این، یعنی تلاوت عملی کتاب الله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ»؛ یعنی: «بر آنان سکینه نازل می‌شود». سکینه، سکون و آرامشی است که الله متعال در قلب انسان می‌اندازد و بدین ترتیب قلب انسان، آرامش می‌یابد و از اضطراب و پریشانی رها می‌شود و تردید و بی‌قراری‌اش برطرف می‌گردد و آن‌گاه به قضا و قدر الهی راضی و

خرسند می‌شود؛ در نتیجه اگر زیان و آسیبی به او برسد، شکیبایی می‌ورزد و به پاداش الهی امیدوار است؛ و اگر خوشی یا نعمتی به او برسد، شکرگزار خداست و الله را بر آن نعمت می‌ستاید. خلاصه این‌که در همه حال، آرام و راضی‌ست. به‌راستی که سکون و آرامش، نعمت بسیار بزرگی‌ست. از الله متعال می‌خواهیم که بر دل‌هایمان سکون و آرامش را نازل بفرماید. الله متعال فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴]

او، ذاتی‌ست که در دل مؤمنان، آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

لذا سکینه و آرامش، یکی از اسباب افزایش ایمان است. «وَعَشِيَّتُهُمُ الرَّحْمَةُ»؛ یعنی: «و رحمت الهی آنان را می‌پوشاند» یا آنان را در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر: رحمت الهی برای آنان به منزله‌ی پوششی‌ست که همه‌ی نیازمندی‌هایشان را در برمی‌گیرد. «وَحَفَّتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ یعنی: «و فرشتگان، پیرامونشان جمع می‌شوند» تا به تلاوت قرآن گوش دهند و گواه و شاهد این عمل نیکشان باشند. «وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ»؛ یعنی: «و الله آنان را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند». آری؛ الله متعال، آن‌را در ملاً اعلی و در جمع فرشتگان والامقام یاد می‌فرماید؛ همان‌گونه که در حدیث قدسی آمده است: «وَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «و اگر مرا در جمعی یاد کند، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم». لذا این حدیث، بیان‌گر فضیلت جمع شدن برای تلاوت کتاب‌الله می‌باشد.

۱۸۵- باب: فضیلت وضو

الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾﴾ [المائدة: ٦]

(ای مؤمنان! هنگامی که قصد نماز می کنید، صورتتان را بشویید...) تا آن جا که می فرماید: (الله نمی خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد؛ بلکه می خواهد شما را پاک بدارد و نعمتش را بر شما تمام کند؛ باشد که سپاس گزاری نمایید.)

شرح

نووی رحمته در کتابش «ریاض الصالحین» می گوید: «باب: فضیلت وضو».

واژه «وضوء» در زبان عربی برگرفته از واژه «وضاءة» می باشد که به معنای زیبایی و پاکیزگی است. اما در اصطلاح شریعت به پاک کردن اعضای چهارگانه به روشی معین اطلاق می گردد.

اندام چهارگانه‌ی وضو عبارتند از: صورت، دو دست، سر، و دو پا. وضو، یکی از الطاف و نعمت‌های الهی بر این امت است؛ چراکه الله متعال، این امت را به وضو گرفتن دستور داده و پاداش فراوانی برای انجام این عمل در نظر گرفته است که ان شاء الله در این باب به این فضایل خواهیم پرداخت. الله متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾؛ یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که قصد نماز می کنید...». وقتی الله متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و با ندای «ای مؤمنان»، ما را مورد خطاب قرار می دهد، شایسته است که خوب دقت کنیم و به ندایش گوش بسپاریم؛ زیرا یا ما را به انجام کار نیکی فرمان می دهد و یا ما را از کار زشتی باز می دارد و یا خبر راستینی به ما می رساند که برایمان سودمند است. ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى

الصَّلَاةُ: «هنگامی که به نماز برمی خیزید...»؛ یعنی: هنگامی که قصد نماز فرض یا نفل می کنید... ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾: «صورت و دستانتان را تا آرنج بشوید». الله متعال شستن کفین را ذکر فرمود؛ زیرا شستن کفین سنت است، نه واجب. و اما عرض صورت از یک گوش تا گوش دیگر است و طول آن، از خَم پیشانی یا رستنگاه مو تا زیر چانه می باشد و شستن صورت، شامل قرقره کردن یا گرداندن آب در دهان و کشیدن آب در بینی نیز می شود. ﴿وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾: «و دستانتان را تا آرنج بشوید». آرنج، مفصلی است که میان ساعد و بازو قرار دارد و باید شسته شود؛ زیرا پیامبر ﷺ هنگام شستن دستانش، ساعد و آرنجش را نیز می شست. ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾: «و سرتان را مسح کنید». این، لطف و رحمتِ الله ﷻ می باشد که به مسح کردن سر دستور داد، نه شستن آن؛ زیرا سر مودارد و شستن آن، برای مردم دشوار است و روی بدن و لباس انسان آب می ریزد و این دشواری در سرمای زمستان دوچندان می شود. لذا از لطف و رحمت الهی است که سر را مسح می کنیم و نمی شویم. گفتنی است: گوش ها نیز جز سر هستند؛ زیرا پیامبر ﷺ گوش هایش را مسح می کشید. ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾: «و پاهایتان را تا دو قوزک بشوید». قوزک ها، همان دو استخوان برآمدهی دو طرف پا هستند که پایین تر از ساق قرار دارند و باید شسته شوند. این ها، اندام چهارگانهی وضوست. سپس الله ﷻ می فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْهَرُوا﴾؛ یعنی: «و اگر جُنُب بودید، غسل نمایید». ﴿فَأَطْهَرُوا﴾ در این جا به غسل کردن اشاره دارد؛ همان گونه که در آیهی ۴۳ سورهی «نساء» می فرماید: ﴿حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾؛ یعنی: «و در حال جنابت نیز به نماز نزدیک نشوید تا آن که غسل نمایید». لذا بر جُنُب، واجب است که همهی بدنش را بشوید که شامل گرداندن آب در دهان و بینی هم می شود؛ به عبارت دیگر: مضمضه یا قرقره کردن و نیز اشتشاق یا کشیدن آب در بینی، هم در وضو واجب است و هم در غسل. جُنُب، یعنی ناپاک، و به کسی می گویند که در حال جنابت به سر می برد؛ جنابت، یعنی انزال منی با شهوت یا هم بستری؛ اگرچه بدون انزال باشد. لذا اگر کسی با همسرش نزدیکی کرد، چه انزال صورت بگیرد و چه نگیرد، غسل بر او واجب است.

هم‌چنین اگر انزال صورت بگیرد، چه نزدیکی کند و چه نکند، باز هم غسل بر او واجب می‌شود؛ حتی اگر انزال، نتیجه‌ی فکر کردن باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ الْمَيْسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾
[المائدة: ۶]

و اگر بیمار یا مسافر بودید یا قضای حاجت کردید یا با زنان آمیزش نمودید و آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید؛ بدین ترتیب که صورت و دستانتان را مسح نمایید.

یعنی در شرایطی که وضو یا غسل بر انسان واجب است و انسان، به آب دسترسی ندارد یا بیمار است و استعمال آب برایش زیان‌بار می‌باشد، باید تیمم کند؛ بدین ترتیب که دو کف دستش را بر زمین بزند و صورت و کفین خود را مسح نماید. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ﴾

الله نمی‌خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد

یعنی: الله متعال با نزول این احکام، خواهان این نیست که ما را در تنگنا قرار دهد یا بر ما سخت بگیرد؛ بلکه او نسبت به ما از خودمان و از فرزندان و مادرانمان مهربان‌تر است. زیرا ما را از خودکشی منع نموده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾: «و خویشتن را نکشید»؛ یعنی خودکشی نکنید. لذا الله متعال با نزول این احکام، خواهان سخت‌گیری بر ما نیست؛ بلکه می‌خواهد ما را پاک بگرداند. همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾: «بلکه می‌خواهد شما را پاک بدارد». این، چیزی‌ست که الله متعال با احکام وضو و غسل می‌خواهد که ظاهر ما را با آب، و باطن ما را با توحید، پاک بگرداند. از این‌رو سنت است که در پایان وضو، این دعا را بخوانید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ». ﴿وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾: «تا نعمتش را بر شما تمام کند». بدین‌سان که وضو، کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجات است؛ زیرا هر کس وضوی کاملی بگیرد و سپس دعای مذکور را بخواند، هشت دروازه‌ی بهشت برایش گشوده می‌شود تا از هر کدام که می‌خواهد، وارد

بهشت گردد: «فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ»^(۱) می فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾: «باشد که سپاس‌گزاری کنید». یعنی: برای این‌که شکر و سپاسِ الله ﷻ را به‌جای آورید؛ لذا بر انسان واجب است که شکرگزار نعمت‌های الهی باشد. زیرا نعمت‌های الهی، فراوان و بی‌شمار است و نمی‌توان آن‌ها را به‌شمارش درآورد؛ به‌ویژه نعمت‌های دینی که سعادت دنیا و آخرت به آن‌ها بستگی دارد.

شکر یا سپاس‌گزاری، همان اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال است؛ بدین ترتیب که انسان با زبان، و با اندام و قلب خویش فرمان‌های الهی را انجام دهد و از آنچه که نهی فرموده است، دوری نماید. از الله متعال می‌خواهیم که به‌همه‌ی ما توفیق شکر و سپاس نعمت‌هایش را عنایت بفرماید و توفیقمان دهد که او را به‌نیکی عبادت کنیم؛ به‌یقین او بر هر چیزی تواناست.

۱۰۳۱- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «امت من روز رستاخیز در حالی فرا خوانده می‌شوند که پیشانی و اندام وضویشان سفید و نورانی‌ست»؛ لذا هرکس که می‌خواهد این سفیدی و درخشش را بیش‌تر نماید، پس همین کار را بکند.

۱۰۳۲- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ خَلِيلِي ﷺ يَقُولُ: «تَبْلُغُ الْحَلِيَّةُ مِنَ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ يَبْلُغُ الْوُضُوءُ». [روایت مسلم]^(۳)

(۱) روایت مسلم، ش: ۲۳۴؛ گفتنی‌ست: در روایت مسلم، «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» نیامده است؛ اما این الفاظ در روایت ترمذی و دیگران وجود دارد و علامه آل‌بانی رحمته الله این الفاظ را در صحیح الجامع، ش: ۶۱۶۷ ثابت و صحیح دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۳۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۶.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۵۰.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از دوست و یار محبوب خویش رضی الله عنه شنیدم که می فرمود: «زیور (بهشتی) مؤمن تا جایی است که آب وضویش به آن جا می رسد».

۱۰۳۳- وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءِ، خَرَجَتْ خَطَايَاهُ مِنْ جَسَدِهِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَظْفَارِهِ». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: عثمان بن عفان رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس وضو بگیرد و آن را کامل و نیکو بگرداند، گناهایش از بدن وی، حتی از زیر ناخن هایش بیرون می ریزد».

شرح

این ها، بخشی از احادیثی است که نووی رحمته الله علیه در فضیلت وضو آورده است. ابتدا حدیثی بدین مضمون که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «امت من روز رستاخیز در حالی فرا خوانده می شوند که پیشانی و اندام وضویشان سفید و نورانی است»؛ لذا هرکس که می خواهد این سفیدی و درخشش را بیش تر نماید، پس همین کار را بکند». یعنی: پیشانی و اندام وضوی این امت در روز رستاخیز نورانی است و می درخشد. این، ویژه ای امت محمد ﷺ است. -الحمد لله- همان گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَكُمْ سِيمَا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ». ^(۲) یعنی: «شما نشانه ای - در روز رستاخیز- دارید که هیچ یک از امت های دیگر ندارند». نشانه ای که روز رستاخیز امت محمد ﷺ را متمایز می گرداند. این، بیان گر فضیلت وضوست و نشان می دهد که اندام وضو روز قیامت، سفید و نورانی می شود. در این حدیث آمده است: «هرکس که می خواهد این سفیدی و درخشش را بیش تر نماید، پس همین کار را بکند». این جمله، سخن پیامبر ﷺ نیست؛ بلکه سخن ابوهریره رضی الله عنه می باشد و از جهت حکم شرعی، درست به نظر نمی رسد؛ زیرا از ظاهرش چنین برمی آید که انسان صورتش را بلندتر یا طولانی تر بگرداند؛ حال آن که صورت انسان از دو طرف به گوش ها محدود است و از طول به خم پیشانی و زیر چانه. لذا در

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۴۷۱ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

می‌یابیم که این سخن، گفتار ابوهریره رضی الله عنه می‌باشد که آن را از روی اجتهاد و به‌عنوان نظر شخصی خویش گفته است. همان‌گونه که ابن‌قیم رحمته الله در «نونیه» به همین نکته اشاره کرده است:

وأبوهريرة قال ذا من كيسه
فغدا يميزه أولو العرفان
وإطالة الغرات ليس بممكن
أيضا وهذا واضح التبيان

«ابوهریره رضی الله عنه این را از اندیشه‌ی خویش گفته است که صاحب‌نظران آن را تشخیص می‌دهند؛ روشن است که طولانی کردن سفیدی و درخششِ چهره، ممکن نیست».

به‌هر حال الله متعال شستن وضو و دست‌ها تا آرنج و نیز شستن پاها تا دو قوزک را بر ما فرض نموده است؛ یعنی: انتهای هر یک از اندام وضو مشخص می‌باشد و همین افتخار کافی‌ست که مسلمانان در روز رستاخیز در حالی به میدان بیایند که بدن‌هایشان از آثار وضو می‌درخشد. این حدیث، بیان‌گر فضیلت وضوست و برانگیخته شدن در روز رستاخیز را نیز ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که آن روز همه‌ی امت‌ها به سوی نامه‌ی اعمال خویش یا کتابشان فرا خوانده می‌شوند و بازخواست می‌گردند که آیا کتابشان را تصدیق کرده‌اند یا خیر؟

دومین حدیث نیز از ابوهریره رضی الله عنه می‌باشد؛ بدین مضمون که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از دوست و یار محبوب خویش رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: «زیور مؤمن (در روز رستاخیز) تا جایی‌ست که آب وضویش به آن جا می‌رسد». منظور از زیور، دست‌بندهایی از سیم و زر و مروارید است که در آخرت، مردان و زنان مؤمن با آن آراسته می‌گردند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَحُلُّوْا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾ [الإنسان: ۲۱]

و به دستبندهای سیمین آراسته می‌شوند

و می‌فرماید:

﴿يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَوَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ [الحج: ۲۳]

و در بهشت با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند.

این‌ها، انواع زیورآلاتی‌ست که در بهشت مردان و زنان مؤمن می‌دهند. بی‌شک که دست‌بندهای سیمین، زرین و مرواریدها و گوهرهای بهشتی به‌گونه‌ای‌ست که بر جمال و زیباییِ اهل بهشت می‌افزاید و آن‌گاه که در کنار هم چیده شوند، زیبایی و جمالی دوجندان دارند.

آری! روز قیامت اندام وضوی هر مؤمنی آراسته به زیورآلاتی از طلا، نقره و مروارید است که درخشش و جمالی خیره‌کننده دارد. این، بیان‌گر فضیلت وضوست. امید است که الله متعال ما در جرگه‌ی نیکوکاران و بهشتیان قرار دهد.

و حدیث سوم، حدیثی‌ست بدین مضمون که عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس وضو بگیرد و آن‌را کامل و نیکو بگرداند، گناهایش از بدن وی، حتی از زیر ناخن‌هایش بیرون می‌ریزد».

لذا وضو، کفاره‌ی گناهان است؛ به‌گونه‌ای که فروریختن گناهان انسان از جایی بس کوچک، یعنی از زیر ناخن‌هایش را در پی دارد. این احادیث و امثال آن، نشان می‌دهد که وضو، یکی از برترین عبادت‌هاست؛ لذا شایسته است که انسان با وضو گرفتن، قصد تقرب و نزدیکی جستن به الله تعالی را داشته باشد؛ یعنی با حضور دل و با این احساس وضو بگیرد که فرمانِ الله تعالی را انجام می‌دهد؛ همین فرمان که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ [المائدة: ۶]

ای مؤمنان! هنگامی که قصد نماز می‌کنید، صورتتان را بشویید

هم‌چنین با این احساس وضو بگیرد که با انجام این عمل، از رسول‌الله صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند و نیز به‌یاد داشته باشد که قصدش از انجام این عمل، برخورداری از پاداش الهی‌ست و در برابر این کار نیک، پاداش خواهد یافت؛ در نتیجه وضوی درست و کاملی می‌گیرد.

۱۰۳۴- وعنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُؤِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ هَكَذَا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ، وَكَانَتْ صَلَاتُهُ وَمَشْيُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ نَافِلَةً». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که مانند این وضو من، وضو گرفت و سپس فرمود: «هرکس این چنین وضو بگیرد، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود و نماز و رفتنش به سوی مسجد، نیکی و پاداشی افزون بر آمرزش گناهانش به شمار می آید».

۱۰۳۵- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ، أَوْ الْمُؤْمِنُ فَغَسَلَ وَجْهَهُ خَرَجَ مِنْ وَجْهِهِ كُلُّ خَطِيئَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا بَعَيْنِهِ مَعَ الْمَاءِ، أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ، فَإِذَا غَسَلَ يَدَيْهِ خَرَجَ مِنْ يَدَيْهِ كُلُّ خَطِيئَةٍ كَانَتْ بَطَشَتْهَا يَدَاؤُهُ مَعَ الْمَاءِ أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ، فَإِذَا غَسَلَ رِجْلَيْهِ خَرَجَتْ كُلُّ خَطِيئَةٍ مَشَتْهَا رِجْلَاهُ مَعَ الْمَاءِ أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ حَتَّى يُخْرَجَ نَقِيًّا مِنَ الذُّنُوبِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه بنده ی مسلمان یا مؤمن، وضو می گیرد و صورتش را می شوید، هر گناهی که با نگاه چشمانش به حرام مرتکب شده است، با آب یا با آخرین قطره ی آن از چهره اش می ریزد. و آن گاه که دستانش را می شوید، هر گناهی که با دستانش انجام داده است، با آب یا آخرین قطره ی آن، از دستانش خارج می گردد و هنگامی که پاهایش را می شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره ی آن، از پاهایش محو می شود تا این که آن شخص از گناهان، پاک می گردد».

شرح

مؤلف این احادیث را در فضیلت وضو ذکر کرده است؛ از جمله: حدیث عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ که آن بزرگوار وضو گرفت؛ بدین سان که دو دستش را تا مچ سه بار شست و سپس سه بار قرقره و سه بار استنشاق کرد و آن گاه صورتش را سه بار

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۴۴. [این حدیث، پیش تر به شماره ی ۱۳۱ آمده است. (مترجم)]

شست؛ سپس سه بار دستانش را تا آرنج شست و آن‌گاه با دو دستش سر خود را مسح کرد؛ بدین ترتیب که دستانش را روی سر به عقب کشید و سپس برگرداند و گوش‌هایش را مسح کشید و سپس پاهایش را سه بار تا قوزک شست و گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ عُفْرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^(۱). یعنی: «هرکس مانند این وضوی من وضو بگیرد و - تا آن‌جا که در اختیار اوست - وسوسه و ریا به خود راه ندهد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». عمل بسیار ساده‌ای است؛ اما انسان این عمل را انجام می‌دهد و گناهان گذشته‌اش مغفرت می‌گردد. الحمد لله.

علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که مستحب است: انسان پس از وضوی کامل دو رکعت نماز بخواند که اصطلاحاً سنت وضو نامیده می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که چه زمانی باشد: صبح باشد یا بعد از ظهر، روز باشد یا شب، بعد از نماز صبح باشد یا پس از نماز عصر؛ فرقی نمی‌کند؛ زیرا این نماز، دارای سبب است و ممنوعیت زمانی ندارد. در حدیث عثمان رضی الله عنه آمده است: وَكَانَتْ صَلَاتُهُ وَمَشِيئُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ نَافِلَةً. یعنی: «و نماز و رفتنش به سوی مسجد، نیکی و پاداشی افزون بر آمرزش گناهانش به‌شمار می‌آید». نافله در این‌جا بدین معنا نیست که نمازش، نماز نفل محسوب می‌شود؛ زیرا چه‌بسا نمازی که می‌خواند، نماز فرض باشد. لذا نافله، در این‌جا چیزی افزون بر آمرزش گناهان اوست. زیرا معنای لغوی «نفل»، افزونی و زیادت است و به عمل افزون بر واجب، نفل گفته می‌شود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ﴾ [الإسراء: ۷۹]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست.

سپس مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاه چشمانش به حرام مرتکب شده است، با آب یا با

(۱) نگا: صحیح بخاری، ش: ۱۵۹. [مترجم]

آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد». راوی شک کرده است که فرمود: «با آب» یا «با آخرین قطره‌ی آب».

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دستانش انجام داده است، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص از گناهان، پاک می‌گردد».^(۱) این هم نشان‌گر فضیلت وضوست؛ اما به‌راستی چه کسی هنگام وضو گرفتن، این فضیلت را به‌یاد دارد و یا چه کسی با چنین احساسی وضو می‌گیرد؟ شاید این پرسش مطرح شود که آیا اگر کسی، با استحضار این فضیلت و با بدون چنین درک و احساسی وضو بگیرد، از این پاداش برخوردار می‌شود یا خیر؟ ظاهراً چنین است که وضویش چه با استحضار این فضیلت باشد و چه بدون استحضار و یادآوری آن، باز هم ثواب و فضیلت خود را دارد؛ اما بدون شک اگر وضو گرفتن با استحضار و با چنین درک و احساسی همراه باشد، کامل‌تر و بهتر است؛ زیرا اگر هنگام وضو گرفتن، این پاداش را به‌خاطر داشته باشد، به اجر و ثواب الهی بیش‌تر امیدوار می‌گردد و یقین می‌کند که الله عز و جل چنین پاداشی به او خواهد داد؛ بر عکس کسی که از این فضیلت غافل است. اما امیدواریم که الله متعال این پاداش را برای کسی که صرفاً به‌خاطر انجام تکلیف، وضو می‌گیرد نیز منظور بفرماید.

۱۰۳۶- وعنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى الْمَقْبَرَةَ، فَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، وَدِدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا». قَالُوا: أَوْلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ». قَالُوا: كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ

(۱) گفتنی‌ست: منظور از آرمزش گناهان، بخشیده شدن گناهان صغیره است؛ نه کبیره. به دلیل حدیثی که مسلم، به‌شماره‌ی ۲۳۳ روایت کرده که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «الصَّلَاةُ الْحَمْسُ وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانَ إِلَى رَمَضَانَ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنَبْتَ الْكَبَائِرَ». یعنی: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آنها انجام می‌شود؛ البته غیر از گناهان بزرگ که باید از آنها پرهیز شود». [مترجم]

مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا لَهُ خَيْلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرِي خَيْلٍ دُهُمٍ بُوهم، أَلَا يَعْرِفُ خَيْلَهُ؟» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ الْوُضُوءِ، وَأَنَا فَارِطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ».[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به قبرستان رفت و فرمود: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست. دوست داشتم برادران خود را می دیدیم». اصحاب رضی الله عنهم عرض کردند: «ای رسول خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «شما دوستان و یاران من هستید؛ و برادران ما، کسانی هستند که هنوز نیامده اند». گفتند: ای رسول خدا! چگونه آن دسته از امت خویش را که هنوز نیامده اند، می شناسی؟ فرمود: «به من بگوید: اگر اسب های یک مرد با پیشانی و دست و پای سفید در میان گله ای سیاه و هم رنگ باشند، آیا آن مرد اسبان خود را نمی شناسد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «آن ها با سیما و اندامی سفید و نورانی در اثر وضو می آیند و من، پیشاپیش آنان سر حوض کوثر ایستاده ام».

شرح

مؤلف رضی الله عنه حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به قبرستان رفت و فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ»؛ یعنی: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست».

پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا از رفتن به قبرستان منع نمود؛ زیرا مردم تازه مسلمان بودند و هنوز وابستگی هایی به قبور داشتند و بیم آن می رفت که به شرک و فتنه ی قبور دچار شوند. اما هنگامی که ایمان در دل هایشان نهادینه شد، رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را به زیارت قبور دستور داد و فرمود: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُورُوا؛ فَإِنَّهَا تُدَكِّرُنَا بِالْآخِرَةِ»^(۲). یعنی: «پیش تر شما را از زیارت قبور، نهی می کردم؛ اما اینک به زیارت قبور- یعنی به قبرستان- بروید؛ زیرا رفتن به قبرستان، ما را به یاد آخرت می اندازد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: (۹۷۷، ۱۹۷۷) به نقل از بریده بن حصیب رضی الله عنه. [این حدیث پیش تر به شماره ی

و در روایتی آمده است: «تَذَكَّرُ الْآخِرَةَ»؛ یعنی: «زیارت قبور، یادآور آخرت است». بدین سان پیامبر ﷺ امتش را به رفتن به قبرستان دستور داد و حکمتش را بیان نمود؛ انسانی که بر روی زمین راه می‌رود، با رفتن به قبرستان به یاد می‌آورد که سرانجام، درون این خاک می‌رود؛ اما نمی‌داند که آن روز چه زمانی فرا می‌رسد؟ چه بسا انسان، بامداد یک روز روی زمین است و شامگاه همان روز، زیر خروارها خاک؛ و یا شامگاه را روی زمین سپری می‌کند و فردایش در شکم خاک قرار می‌گیرد! لذا رفتن به قبرستان انسان را به یاد آخرت می‌اندازد. هنگامی که انسان به قبرستان می‌رود، به پدر، عمو، همسر یا برادرش می‌اندیشد که دیروز با او هم سفره بودند و با او بر سر یک سفره می‌خوردند و می‌آشامیدند؛ با او می‌خندیدند و با او در ناز و نعمت بودند؛ اما اینک در قبرهایشان در گرو اعمال خویش هستند. و بدین ترتیب سال گذشته را به یاد می‌آورد که در چنین وقتی با هم، و خوش و خرم بودند و از دنیا لذت می‌بردند و خوش می‌گذرانند؛ اما اینک آن‌ها رفته‌اند و دنیا را ترک گفته‌اند و در گرو کردار خویش هستند؛ هرکس هر کاری که انجام دهد، آن‌را می‌بیند؛ چه خوب باشد و چه بد. لذا رفتن به قبرستان، یادآور آخرت است؛ پس گهگاهی به قبرستان بروید و به این‌ها بنگرید که در سینه‌ی خاک خفته‌اند و تنها الله ﷻ تعدادشان را می‌داند؛ گویا همین دیروز با ما بودند و اینک در درون زمین هستند! یا الله! امروز و فرداست که هریک از ما در کنار این‌ها بخوابیم و خروارها خاک روی ما بریزند. لذا به فرموده‌ی رسول الله ﷺ: رفتن به قبرستان یادآور آخرت است. از این رو رسول الله ﷺ گهگاهی به قبرستان بقیع می‌رفت و به اهل بقیع سلام می‌گفت و برایشان دعا می‌کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ»؛ یعنی: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا!» الله بهتر می‌داند؛ اما چنین به نظر می‌رسد که پیامبر ﷺ به آنان سلام می‌گفت و آنان نیز می‌شنیدند؛ زیرا مورد خطاب قرار دادن کسی که نمی‌شنود، بی‌مورد است؛ اما آن‌ها نمی‌توانند جواب دهند. زیرا در قبرهایشان هستند. می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَآحِقُونَ»؛ یعنی: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست». آری؛ پیامبر ﷺ درست فرمود؛ هر زنده‌ای می‌میرد و به مردگان می‌پیوندد. لذا می‌فرمود: «وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ

يَكُفُّمُ لَاحِقُونَ»؛ یعنی: «و ان شاء الله ما به شما می پیوندیم». اما چرا می فرمود: «ان شاء الله»؛ در صورتی که مردن و پیوستن به مردگان، امری قطعی است؟! علما رحمهم الله در این باره دیدگاه‌های گوناگونی دارند؛ اما دیدگاه صحیح، این است که هیچ اشکالی در گفتن «ان شاء الله» یا گفتن این عبارت به صورت معلق وجود ندارد؛ زیرا گفتن «ان شاء الله» در این جا به معنای نقض این واقعیت نیست؛ بلکه به معنای موکول کردن مُردن به اراده و مشیت الهی است. به عبارت دیگر: معنایش، این است که ما به خواست و اراده‌ی الله ﷻ، یعنی هر زمان که الله بخواهد، به شما می پیوندیم؛ زیرا خواست، خواستِ اوست و اوست که هر چه بخواهد، اراده می کند و فرمان می دهد؛ آری! الله ﷻ هر چه بخواهد و درباره‌ی هر کس که بخواهد، تدبیر می کند. آیا مگر الله ﷻ نفرموده است:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ
ءَامِنِينَ مُخْلَفِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾

به راستی الله، رؤیای پیامبرش را تحقق بخشید که ان شاء الله ایمن و در حالی که موی سرتان را تراشیده و کوتاه کرده‌اید، وارد مسجد الحرام خواهید شد.

یعنی الله متعال ورود اصحاب ﷺ به مسجد الحرام را با قید «ان شاء الله» ذکر فرمود؛ اگرچه بر ورودشان به مسجد الحرام، با قسم و «لام» و «نون» تأکید نمود و بدین سان روشن گردید که ورودشان به مسجد الحرام قطعی است. از این رو آن گاه که در صلح حدیبیه قرار شد که رسول الله ﷺ و یارانش بازگردند، عمر ﷺ به پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا مگر شما نفرمودید که وارد مسجد الحرام می شویم و کعبه را طواف می کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: آری؛ اما آیا مشخص کردم که همین امسال این کار را می کنیم؟ لذا مطمئن باش که به مسجد الحرام می روی و خانه‌ی کعبه را طواف می کنی. لذا گفتن «ان شاء الله» در دعای زیارت قبور، بدین معنا نیست که در پیوستن به مردگان شک و تردید وجود دارد؛ بلکه بدین معناست که پیوستن ما به شما در اختیار خودمان نیست و به اراده و مشیت الله ﷻ بستگی دارد؛ یعنی هر زمان که الله بخواهد، به شما می پیوندیم. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «دوست داشتم برادران خود را می دیدیم». سبحان الله! رسول الله ﷺ آرزو کرد که برادران خویش را ببیند؛ امید است که

الله ﷺ همه‌ی ما را در جرگه‌ی این‌ها قرار دهد. اصحاب ﷺ عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «شما یاران و دوستان من هستید؛ دوست، هم برادر انسان است و هم چیزی فراتر از آن. و برادر، برادر است و بس. فرمود: «شما یاران من هستید». یعنی: به من نزدیک‌ترید. لذا صحابه ﷺ هم دوستان رسول‌الله ﷺ بودند و هم برادران آن بزرگوار؛ و نسل‌های پس از صحابه ﷺ، فقط دوستان پیامبر ﷺ هستند و یاران او به‌شمار نمی‌آیند.

فرمود: «دوست داشتم برادران خود را می‌دیدیم». اصحاب ﷺ عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» پاسخ داد: «شما یاران و دوستان من هستید؛ و برادران ما، کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند». یعنی کسانی که مرا ندیده‌اند، اما به من ایمان می‌آورند. یا الله! همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی توست؛ یا الله! ما را بر توحید و ایمان ثابت‌قدم بگردان. ایشان به رسول‌الله ﷺ ایمان می‌آورند و با این‌که آن بزرگوار را ندیده‌اند، باور دارند که به‌راستی فرستاده‌ی الله متعال است؛ باورشان به رسول‌الله ﷺ به‌گونه‌ای است که گویا او را دیده‌اند. گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه این‌ها را که هنوز نیامده‌اند، می‌شناسی؟ رسول‌الله ﷺ در پاسخشان، مردی را مثال زد که اسبانی با پیشانی و دست و پای سفید دارد و گله‌اش با گله‌ای سیاه و هم‌رنگ آمیخته می‌شوند؛ سپس پرسید: «آیا آن مرد اسبان خود را نمی‌شناسد؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «امت من با سیما و اندامی سفید و نورانی می‌آیند»^(۱) که اثر وضوست. این هم فضیلت وضو را می‌رساند و نشان می‌دهد که این امت، روز قیامت با چهره‌های نورانی و دست‌ها و پاهایی سفید و درخشان که اثر وضوست، به میدان حشر می‌آیند و مردم در آن روز بزرگ آنان را می‌شناسند و بدین‌سان امت این پیامبر بزرگوار ﷺ با این نشانه‌ی انحصاری شناخته می‌شوند. از الله متعال می‌خواهم که به لطف و بزرگواری خویش همه‌ی ما را در چنین سیمایی محشور بفرماید و در ظاهر و باطن، ما را جزو امت محمد ﷺ بگرداند؛ به‌یقین که الله بر هر کاری تواناست.

(۱) رک: صحیح بخاری، ش: ۱۳۶؛ و مسلم، ش: (۲۴۷، ۲۴۹) به‌نقل از ابوه‌یره ﷺ و نیز صحیح

مسلم، ش: ۲۴۸ به‌نقل از حدیثه ﷺ.

۱۰۳۷- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى مَا يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطِيئَاتِ، وَيَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ؟» قالوا: بلى يا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ وَكَثْرَةُ الْخُطَا إِلَى الْمَسَاجِدِ، وَانْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَذَلِكَ الرَّبَاطُ فَذَلِكَ الرَّبَاطُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می کند و درجات شما را بالا می برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی ها و گام های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است».

۱۰۳۸- وعن أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ». [روایت مسلم؛ این حدیث پیش تر به صورت مفصل در باب صبر گذشت].^(۲)

ترجمه: ابومالک اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پاکیزگی، نصف ایمان است».

[نووی: و در همین باب می توان به حدیث عمرو بن عبسه رضی الله عنه اشاره کرد که پیش تر در پایان باب امید به رحمت پروردگار گذشت که حدیثی بزرگ است و مواردی از خیر و نیکی را در خود دارد.]

۱۰۳۹- وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ يَتَوَضَّأُ فَيَبْلُغُ - أَوْ فَيَسْبِغُ - الْوُضُوءَ، ثُمَّ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ». [روایت مسلم]^(۳)

وزاد الترمذی: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».^(۴)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از شما وضو بگیرد و وضویش را درست و کامل بگرداند، آن گاه بگوید: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۱. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۳۳ آمده است. (مترجم)]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۲۳. [نگا: حدیث شماره ی ۲۶. (مترجم)]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۵۱.

(۴) نگا: صحیح الترمذی، از آلبانی رحمته الله ش: ۴۸.

شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» درهای هشت‌گانه‌ی بهشت به روی او گشوده می‌شود تا از هر کدام که می‌خواهد، وارد بهشت گردد».

ترمذی، افزون بر این الفاظ آورده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».^(۱)

شرح

این احادیث در بیان فضیلت وضوست؛ پیش‌تر نیز حدیثی در این‌باره گذشت که ما، در شرح آن به موضوع زیارت قبور پرداختیم و یادآور شدیم که رفتن به قبرستان، انسان را به یاد آخرت می‌اندازد. گفتنی‌ست: زیارت قبور یا رفتن به قبرستان، برای زنان جایز نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ زنانی را که به زیارت قبور می‌روند، نفرین کرده است؛ زیرا پیامبر ﷺ زنانی را که به قبرستان می‌روند و نیز کسانی را که قبرها را سجده‌گاه و محل عبادت قرار می‌دهند، نفرین کرده و بر آنان که روی قبرها، چراغ روشن می‌کنند، لعنت فرستاده است. علتش، این است که زن تحت تأثیر احساسات خویش قرار دارد و نمی‌تواند عواطفش را آن‌گونه که باید کنترل کند؛ از این‌رو ممکن است شیون و زاری کند یا به سر و صورتش بزند و یا فریاد و فغان سر دهد. علت دیگرش، این است که معمولاً قبرستان‌ها خالی‌ست؛ لذا بیم آن می‌رود که افراد فرصت‌طلب و سبک‌سر به دنبال زنی که به قبرستان می‌رود، به راه بیفتند و این، زمینه‌ساز فتنه و فساد اخلاقی‌ست. از این‌رو پیامبر ﷺ زنانی را که به قبرستان می‌روند، نفرین کرده است. قابل یادآوری‌ست که اگر گذر زن به‌طور اتفاقی، نه به قصد زیارت، به قبرستان بیفتد، ایرادی ندارد که همانند مردان، بایستد و بر اهل قبرستان سلام کند و دعا نماید. یعنی: عبور اتفاقی زن از قبرستان، هنگامی که از روی قصد نیست، با رفتن وی از روی قصد به قبرستان فرق می‌کند. هم‌چنین باید دانست که مردگان خفته در قبر، هرچه هم نیکوکار و پرهیزگار بوده‌اند، برای خودشان نیز مالک هیچ نفع و زیانی نیستند و هیچ کاری از آنان ساخته نیست؛ تا چه رسد به این‌که به دیگران نفع یا زیانی برسانند؛ از این‌رو برای آنان دعا می‌کنیم؛ نه این‌که آنان را به فریاد

(۱) ترجمه‌ی دعا: «شهادت می‌دهم که معبود راستینی جز الله که یکتا و بی‌شریک است، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست؛ یا الله! مرا در شمار توبه‌کنندگان و پکیزگان قرار بده».

بخوانیم. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، پیامبر ﷺ برایشان دعا کرد؛ پس، مردگان نه در موقعیتی هستند که از آنان دعا بخواهیم و نه وضعیتی دارند که به‌فریاد خوانده شوند؛ زیرا هیچ نفعی نمی‌رسانند و هیچ کاری از آنان ساخته نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

[الاحقاف: ۵، ۶]

و هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی‌گویند و آنان (=معبودان باطل) از دعا و درخواست ایشان بی‌خبرند. و هنگامی که مردم برانگیخته می‌شوند، معبودان باطل، دشمن ایشان خواهند بود و منکر عبادت این‌ها خواهند گشت.

و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنْ تَدْعُهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾﴾

[فاطر: ۱۳، ۱۴]

و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند. اگر آنان را بخوانید، دعا و خواسته‌ی شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی‌دهند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و هیچ‌کس مانند پروردگار دانا، تو را (از حقایق و فرجام امور) باخبر نمی‌سازد.

و اینک به حدیث دیگری می‌پردازیم که مؤلف رحمته در این باب آورده است؛ ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است.»

منظور از کامل کردن وضو در سختی‌ها، این است که انسان به دلیل سرمای هوا و در نتیجه سرد بودن آب، یا به علت دسترسی دشوار به آب در اثر بارش شدید باران، و یا به هر دلیل دیگری، برای وضو گرفتن متحمل سختی می‌شود؛ اما به‌رغم

این شرایط سخت، وضوی کاملی می‌گیرد. البته تحمل سختی برای وضو گرفتن، با زیان‌بار بودن آب برای انسان، فرق می‌کند؛ یعنی اگر استعمال آب برای کسی مضر باشد، باید تیمم بگیرد. خلاصه این‌که تحمل سختی برای وضو گرفتن، محو شدن گناهان و رفع درجات را در پی دارد؛ اما این، بدین معنا نیست که انسان، خودش را به عمد در مشقت بیندازد و با وجود آب گرم، با آب سرد وضو بگیرد و بگوید: من، با آب سرد وضو می‌گیرم تا اجر و ثواب بیشتری به من برسد! چنین کاری، پایه‌ی شرعی ندارد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَعَامَنْتُمْ﴾ [النساء: ۱۴۷]

اگر سپاس‌گزار باشید و ایمان بیاورید، الله را با عذاب شما کاری نیست.

پیامبر ﷺ شخصی را دید که زیر آفتاب ایستاده بود؛ علتش را پرسید. گفتند: این مرد نذر کرده است که زیر آفتاب بایستد و به سایه نرود. پیامبر ﷺ آن مرد را از این کار باز داشت و دستور داد که به سایه برود. لذا برای انسان شایسته نیست که خودش را اذیت کند و فرمان هم نیافته است که چنین روی‌کردی داشته باشد؛ بلکه آسان‌ترین روش عبادت، برتر است؛ البته اگر برای عبادتی چاره‌ای جز تحمل مشقت نباشد، در این صورت، به‌خاطر تحمل سختی و مشقت نیز پاداش می‌یابد؛ زیرا به اختیار خودش نیست و چاره‌ی دیگری ندارد.

همان‌گونه که در حدیث آمده است، گام‌های فراوان به سوی مساجد نیز سبب محو گناهان و رفع درجات است. این، نشان می‌دهد که محل نماز جماعت، مساجد است؛ نه خانه‌ها. لذا کسی که گام‌هایش به سوی مسجد، فراوان باشد، الله متعال گناهانش را از او می‌زداید و درجاتش را بالا می‌برد. در حدیثی آمده است: «هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز، بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهانش کم می‌گردد. و هنگامی که وارد مسجد شود، مادامی که در انتظار نماز نشسته، گویا در حال نماز است. و فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته تا مادامی که بی‌وضو یا باعث آزار کسی نشده است، دعا می‌کنند و می‌گویند: یا الله! بر او رحم فرما و او را بیمارز؛ یا الله!

توبه‌ی او را بپذیر». ^(۱) «فراوانی گام‌ها به سوی مسجد» بدین معناست که انسان همواره به مسجد برود؛ اگرچه با مسجد فاصله داشته باشد و معنایش این نیست که انسان به قصد مسیر طولانی‌تر را برای رفتن به مسجد انتخاب کند یا این‌که گام‌هایش را کوتاه‌تر از حدّ عادی بردارد. بلکه باید به روش عادی خویش گام بردارد و راه طولانی‌تر را انتخاب نکند؛ به‌عنوان مثال: اگر دو مسیر برای رفتن به مسجد، پیش روی شماست که یکی کوتاه و دیگری، طولانی‌تر است، مسیر کوتاه‌تر را انتخاب کنید. ولی اگر مسجد، دور باشد و راه و چاره‌ی دیگری نباشد، روشن است که فراوانی گام‌ها به سوی مسجد، سبب زدوده شدن گناهان و بالا رفتن درجات است.

«پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن»، بدین معناست که وقتی از یک نماز فاذغ شدید، منتظر و مشتاق نماز بعدی باشید؛ بدین‌سان قلبان به مسجد، وابسته است و همواره به مسجد، تعلق خاطر داریم. این هم بخشش گناهان و رفع درجات را در پی دارد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَذَلِكُمُ الرِّبَاطُ فَذَلِكُمُ الرِّبَاطُ»؛ واژه‌ی رباط در اصل به جهاد کردن و جنگیدن با دشمن و آماده کردن ساز و برگ جنگی و بستن تجهیزات نظامی اطلاق می‌شود و جزو برترین اعمال نیک به‌شمار می‌رود. لذا مفهوم حدیث از این قرار است که تکمیل وضو و رعایت پاکی و طهارت، و نیز ادای نماز، همانند جهاد در راه الله متعال، ارزشمند و پرفضیلت است.

هم‌چنین گفته‌اند که واژه‌ی «رباط» در این‌جا، اسمی‌ست به معنای وسیله یا ابزار بستن؛ همین‌طور تکمیل وضو و نماز نیز انسان را از انجام گناه و معصیت باز می‌دارد. «رباط» هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «مربطه» است که به مفهوم آمادگی برای کارهای نیک و مداومت و پای‌بندی بر آن می‌باشد؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[آل عمران: ۲۰۰]

ای مؤمنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید و برای جهاد (و دیگری کارهای نیک) آماده باشید و تقوای الله پیشه‌سازید؛ باشد که رستگار شوید.

(۱) مفهوم حدیثی‌ست که پیش‌تر به شماره‌ی ۱۱ گذشت. [مترجم]

سپس مؤلف حدیث ابومالک اشعری رضی الله عنه را نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ» یعنی: «پاکیزگی، نصف ایمان است». واژه‌ی «طُّهُورٌ» یا پاکیزگی، شامل طهارت با آب، و تیمم و نیز پاک‌ی قلب از شرک و شک، و کینه و بدخواهی نسبت به مسلمانان و همچنین شامل پاک‌ی از دیگر چیزهایی است که پاک شدن از آن‌ها می‌باشد. لذا هم طهارت و پاک‌ی ظاهری را در برمی‌گیرد و هم طهارت و پاک‌ی معنوی یا باطنی را. لذا طهارت و پاکیزگی، نصف ایمان است و نیمه‌ی دیگر ایمان، آراسته شدن به اخلاق نیکو و کارهای شایسته می‌باشد؛ زیرا کمال هر چیزی به این است که ابتدا از هرگونه آلودگی و شائبه‌ای پاک شود و سپس با فضایل و ارزش‌ها تکمیل گردد؛ به عبارت دیگر: کمال هر چیزی، دو نیمه دارد: یک نیمه‌اش پاک شدن از رذایل و آلودگی‌هاست و نیمه‌ی دیگرش، آراستگی به فضایل و ارزش‌ها. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پاکیزگی، نصف ایمان است» و نیمه‌ی دیگر را باید با فضایل و ارزش‌ها، یعنی با آراسته شدن به اخلاق نیکو و کارهای شایسته تکمیل کرد.

سپس مؤلف رحمته الله این باب را با حدیثی از عمر بن خطاب رضی الله عنه به پایان رسانده است؛ حدیثی بدین مضمون که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از شما وضو بگیرد و وضویش را کامل بگرداند، آن‌گاه بگوید: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ" درهای هشت‌گانه‌ی بهشت به روی او گشوده می‌شود تا از هر کدام که می‌خواهد، وارد بهشت گردد». ترمذی، افزون بر این الفاظ آورده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ»^(۱) این‌ها، بخشی از احادیثی است که بیان‌گر فضیلت وضو می‌باشد و مؤلف رحمته الله همه‌ی روایت‌های موجود در این‌باره را نیاورده است؛ اما اگر فقط یک حدیث در فضیلت وضو وجود داشت، باز هم به‌تنهایی بیان‌گر اهمیت این عمل نیک بود. الله متعال به همگان توفیق‌هایی بدهد که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن است.

(۱) ترجمه‌ی دعا، پیش‌تر ذکر شد.

۱۸۶- باب: فضیلت اذان

۱۰۴۰- عن أبي هريرة رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّدَايِ وَالصَّفِّ الْأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلَّا أَنْ يَسْتَهْمُوا عَلَيْهِ لَأَسْتَهَمُوا عَلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لَأَسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دستیابی به آن چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به قطع قرعه‌کشی می‌کردند. و اگر می‌دانستند که زود رفتن به نماز چه فضیلتی دارد، حتماً به سوی آن بر یک‌دیگر سبقت می‌جستند. و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در نمازهای عشا و صبح نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابتی در فضیلت اذان گشوده است. اذان، اعلام نماز است که اگر در ابتدای وقت نماز باشد، از فرا رسیدن وقت آن خبر می‌دهد و اگر با تأخیر باشد، فراخوان نماز است؛ یعنی انسان با عباراتی که می‌داند، بانگ سر می‌دهد و اعلام می‌کند که وقت نماز فرا رسیده است؛ البته در تابستان نماز ظهر را به تأخیر می‌اندازند تا هوا خنک‌تر شود؛ لذا دیرتر اذان می‌دهند. هم‌چنین اگر نماز عشا را به تأخیر بیندازند، در اذان عشا نیز تأخیر می‌کنند. اما به‌طور کلی همین‌که وقت نماز فرا می‌رسد، اذان می‌گویند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ»^(۲). یعنی: «هرگاه وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید».

اذان مشروع، همان بانگی‌ست که برای نمازهای پنج‌گانه سر می‌دهند و در سال دوم هجری واجب گردید؛ یعنی اذان، دو سال پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۳۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۲۸، ۶۳۱، ۶۸۵، ۶۰۰۸، ۷۲۴۶)؛ و مسلم، ش: ۶۷۴ به نقل از: مالک بن

واجب شد. جریان از این قرار بود که صحابه رضی الله عنهم هنگام مشورت و رایزنی بر سر نحوه‌ی اعلام وقت نماز، دیدگاه‌های گوناگونی داشتند. نظر برخی از آنان این بود که هرگاه وقت نماز فرا می‌رسد، آتش بزرگی روشن کنند تا مردم آن را ببینند و متوجه وقت نماز شوند. عده‌ای می‌گفتند: با زنگ بزرگی فرا رسیدن وقت نماز را اعلام کنیم؛ مانند نصارا که مراسم دینی خود را با ناقوس اعلام می‌کنند. برخی هم پیشنهاد کردند که مانند یهودیان، از شیپور استفاده کنیم؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌یک از این پیشنهادها را نپسندید. یکی از اصحاب رضی الله عنهم به نام عبدالله بن زید انصاری رضی الله عنه مردی را در خواب دید که ناقوسی در دست داشت؛ به او گفت: آیا این ناقوس، فروشی است؟ آن مرد پرسید: می‌خواهی با آن چه کار کنی؟ عبدالله رضی الله عنه پاسخ داد: می‌خواهم با آن، وقت نماز را اعلام کنم. آن مرد گفت: آیا می‌خواهی روش بهتری به تو نشان دهم؟ عبدالله رضی الله عنه گفت: آری. آن‌گاه آن مرد نحوه‌ی اذان و اقامه را به عبدالله رضی الله عنه آموزش داد. صبح که شد، عبدالله رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خوابش را برای آن بزرگوار تعریف کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این، خواب راستینی است؛ آن‌را به بلال آموزش بده». و بدین ترتیب بلال رضی الله عنه به‌عنوان مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین گردید و اذان گفت. در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه که جمعیت مسلمانان به‌طور چشم‌گیری افزایش یافت، پیش از اذان دوم که هم‌زمان با آمدن امام بود، اذان نخست نیز معین گردید و بدین ترتیب در جمعه، دو بار اذان می‌گویند: یکی اذان نخست که اعلام دخول وقت است تا مردم برای نماز آماده شوند؛ و دیگری، اذان دوم که هم‌زمان با آمدن امام می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در رمضان به بلال رضی الله عنه دستور داد که در پایان شب، برای اعلام وقت سحر، اذان بگوید و فرمود: «إِنَّ بِلَالَ يُؤَدِّنُ بِلَيْلٍ لِيُوقِظَ نَائِمَكُمْ وَيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ فَكُلُّوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَدِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُؤَدِّنُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ»^(۱) یعنی: «بلال، زمانی اذان می‌دهد که هنوز شب است تا کسی که خوابیده بیدار شود و کسی که بیدار است، سحری بخورد؛ لذا - پس از اذان بلال - بخورید و بیاشامید تا این‌که عبدالله بن ام‌مکتوم اذان بگوید؛ زیرا او زمانی اذان می‌دهد که فجر طلوع می‌کند». بدین‌سان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود که اذان پایان شب که مردم آن‌را اذان اول می‌نامند، برای طلوع فجر و نماز صبح نیست؛ بلکه برای اعلام وقت سحر

(۱) صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: ۲۰۴۰.

می‌باشد. زیرا اذان صبح، پس از دخول وقت است؛ اما اذان اول جمعه، سنت عثمان رضی الله عنه می‌باشد که یکی از خلفای راشدین رضی الله عنه به‌شمار می‌آید و پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی از سنت خلفای راشدین دستور داده است. برخی از کسانی که ادعای سنی بودن دارند، می‌گویند: اذان اول جمعه، برای ما قابل قبول نیست؛ زیرا بدعت می‌باشد و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است! این افراد بی‌آن‌که درک کنند، با گفتن چنین سخنی، در حقیقت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و دیگر اصحاب رضی الله عنهم خرده می‌گیرند. سخن این افراد، از آن جهت بدگویی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌باشد که آن بزرگوار فرموده است: «عَلَيْكُمْ بَسُنَّتِي وَسُنَّةَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي»^(۱) یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته‌ی پس از مرا بر خود لازم بگیرید». و به‌اجماع مسلمانان، عثمان رضی الله عنه جزو خلفای راشدین است؛ لذا عیب‌جویی از او، به معنای خرده‌گیری بر همه‌ی خلفای راشدین رضی الله عنهم می‌باشد و هرکس که از یکی از خلفای راشدین بدگویی نماید، گویا از همه‌ی آن‌ها بدگویی کرده است؛ همان‌گونه که تکذیب یکی از فرستادگان الهی، انکار همه‌ی پیامبران به‌شمار می‌آید. سخن این افراد، از آن جهت بدگویی از صحابه رضی الله عنهم می‌باشد که آنان، این کار عثمان رضی الله عنه را رد نکردند؛ در صورتی‌که صحابه رضی الله عنهم در برابر خطای هیچ‌کس سکوت نمی‌کردند. همان‌گونه که دیدگاه عثمان رضی الله عنه درباره‌ی اتمام حج در «منا» را نپذیرفتند؛ اما همین‌ها در برابر عثمان رضی الله عنه اذان اول جمعه را رد نکردند. پس آیا کسانی که قیافه‌ی افراد دانا را به خود می‌گیرند و اذان اول جمعه را بدعت می‌پندارند، شریعت الهی و مصالح آن‌را بهتر از صحابه رضی الله عنهم درک می‌کنند و علم و دانش بیش‌تری دارند؟! رسول‌الله صلی الله علیه و آله راست و درست فرموده است که: «نسل‌های آخر این امت، نخستین نسل‌های این امت را لعن و نفرین می‌کنند»^(۲). پناه بر الله؛ شگفتا از کسانی که از صحابه رضی الله عنهم بدگویی می‌کنند! لذا اذان اول جمعه بنا بر اشاره‌ی پیامبر هدایت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نیز بدین دلیل که سنت

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۱۷، ۶۲۳، ۱۹۱۹، ۲۶۵۶)؛ و مسلم، ش: ۱۰۹۲ به‌نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

(۲) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رحمته الله در چندین جا این حدیث را صحیح دانسته است؛ از جمله: إرواء الغلیل، ش: ۲۴۵۵؛ مشکاة المصابیح، ش: ۱۶۵؛ الظلال، و التراویح، ص: ۶؛ و در صحیح ابن ماجه، ش:

(۴۰، ۴۱)؛ و السلسله الصحیحه، ش: ۹۳۷.

امیر مؤمنان، عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌باشد، و نیز بنا بر اجماع سکوتی صحابه رضی الله عنهم، اذانی شرعی ست و هیچ کس نمی‌تواند در این باره اشکال تراشی کند. الله متعال، زبان کسانی را که بر خلفای راشدین و صحابه رضی الله عنهم خرده می‌گیرند، از بدگویی به این بزرگواران قطع کند.

ممکن است کسی پرسد: نماز جمعه که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت؛ پس چرا شخص رسول الله صلی الله علیه و آله اذان اول را بنا نفرمود و در یک حم صریح درباره اش چیزی نگفت؟

پاسخ: سببش این بود که شمار مسلمانان مدینه در دوران عثمان رضی الله عنه افزایش چشم‌گیری پیدا کرد و مدینه گسترش یافت؛ لذا ضرورت ایجاد می‌کرد که پیش از اذان دوم که هم‌زمان با آمدن امام بود، اذان دیگری هم بدهند تا مردم متوجه شوند و زودتر به مسجد بیایند. البته کاری که عثمان رضی الله عنه کرد، بی‌پایه نبود؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله به بلال رضی الله عنه دستور داد که در پایان شب اذان بگوید؛ اذانی که پیش از دخول وقت صبح بود تا کسی که خوابیده است، بیدار شود و آن‌که به نماز ایستاده، سحری بخورد. یعنی: این، مصلحت و هدفی شرعی بود؛ درست مانند اذان اول جمعه که در شرعی بودن آن هیچ اشکالی وجود ندارد. بنابراین نماز اول جمعه، بدین دلیل که سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم می‌باشد و به دلیل اشاره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به اجماع آن‌دسته از صحابه رضی الله عنهم که در آن زمان زنده بودند، اذانی کاملاً شرعی ست و اذان پایان شب در رمضان نیز بنا بر سخن صریح رسول الله صلی الله علیه و آله مشروع می‌باشد؛ اما آیا در غیر رمضان نیز درست و شرعی ست؟ می‌گوییم: با قیاس بر عمل عثمان رضی الله عنه به این نتیجه می‌رسیم که اشکالی بر اذان پایان شب در غیر رمضان وارد نیست.

اینک به موضوعی در همین باره می‌پردازیم که حایز اهمیت است؛ برخی از متأخران گمان می‌کنند که گفتن: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در اذان اول پیش از صبح، درست است. این پندار، اشتباه بسیار بزرگی ست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به بلال رضی الله عنه دستور داد که این عبارت را در اذان صبح بگوید. چنان‌که فرمود: «وَإِذَا أَدْنَتْ بِالْأَوَّلِ مِنَ الصُّبْحِ فَقُلْ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؛ یعنی: «در اذان اول صبح دو بار بگو: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». اذان صبح را از آن جهت اذان اول صبح نامید که به اقامه نیز اذان گفته می‌شود و اقامه، اذان دوم است؛ لذا این عبارت را فقط در اذان صبح

می‌گوییم، نه در اقامه‌ی صبح. اما برخی از متأخران از این موضوع غافل مانده‌اند؛ در صورتی که پیامبر ﷺ فرموده است: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ»^(۱): «میان هر دو اذان، یعنی در بین هر اذان و اقامه‌ای، نمازی وجود دارد». در صحیح امام مسلم رحمته الله علیه آمده است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی اذان اول صبح داده می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برمی‌خواست تا مؤذن بیاید و اذان دوم، یعنی اقامه‌ی نماز را بگوید. در این حدیث تصریح شده است که اذان اول صبح، همان اذانی‌ست که پس از دخول وقت داده می‌شود و اذان پایان شب، یعنی اذان سحر، اذان صبح نیست؛ بلکه برای این است که آنان که خوابیده‌اند، بیدار شوند و آنان که بیدارند و به نماز ایستاده‌اند، سحری بخورند.

خلاصه این‌که اذان جزو برترین کارهاست و از امامت و پیش‌نمازی نیز برتر می‌باشد. زیرا مؤذن، شبانه‌روزی پنج بار و گاه بیش از این، بانگ عظمت و بزرگی الله عظیم و توحیدش را سر می‌دهد و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با صدای بلند و رسا اعلام می‌کند و مردم را به نماز و رستگاری فرا می‌خواند؛ ولی این فضیلت برای امام یا پیش‌نماز جماعت، حاصل نمی‌شود. هر درخت و سنگ و کلوخی که صدای مؤذن را می‌شنود، روز قیامت به نفعش گواهی می‌دهد؛ از این‌رو جایگاه اذان فراتر از جایگاه امامت است.

شاید این پرسش مطرح شود که اگر این‌گونه است، پس چرا خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز خلفای راشدین رضی الله عنهم اذان نمی‌گفتند؟ پاسخ علما این است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین رضی الله عنهم مشغول رسیدگی به کارهای مردم بودند و چون فرصت این کار را نداشتند، کسی را به‌عنوان مؤذن تعیین می‌کردند. گفتنی‌ست که آن زمان مانند دوران ما نبود که مؤذن، وقت اذان و نماز را از روی ساعت تشخیص دهد؛ بلکه مؤذن در آن دوران ناگزیر بود که خورشید و حرکت سایه را زیر نظر بگیرد تا وقت نماز ظهر و نماز عصر را تشخیص دهد؛ هم‌چنین برای تشخیص وقت مغرب و عشا، غروب خورشید و شفق را زیر نظر می‌گرفتند و باید طلوع سپیده‌دم را نیز پی‌گیری می‌کردند تا وقت صبح را تشخیص دهند؛ لذا اذان در آن دوران، دشواری‌های خاص خودش را داشت و وقت‌گیر بود. از این‌رو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین رضی الله عنهم، خود مسؤلیت

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۲۴، ۶۲۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۳۸ به نقل از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه.

اذان را بر عهده نمی‌گرفتند؛ نه این‌که فضیلتِ اذان از امامت کم‌تر باشد؛ بلکه بدان سبب که آنان مشغول کارهایی بودند که آنان را از اذان باز می‌داشت. پیامبر ﷺ فضیلت اذان را این‌گونه بیان فرمود که: «اگر مردم از فضیلت و پاداش اذان آگاه بودند و چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به قطع قرعه‌کشی می‌کردند». سبحان الله! یعنی قرعه‌کشی می‌کردند که چه کسی اذان بگوید. اما متأسفانه امروزه مردم، از این کارِ پرفضیلت شانه خالی می‌کنند و آن‌را به یک‌دیگر حواله می‌دهند؛ یکی می‌گوید: تو اذان بده و دیگری، می‌گوید: خودت اذان بگو! لذا شایسته است که وقتی در سفر هستید، بکوشید که مؤذن، شما باشید. در مسافرت‌های گروهی، چه سفر تفریحی باشد و چه سایر سفرها، یک نفر امیر یا سرپرست سفر است. لذا اگر امیر سفر، کسی را به‌عنوان مؤذن تعیین کرد، برای کسی دیگر روا نیست که جلو برود و اذان بگوید؛ زیرا مؤذن، مشخص و تعیین شده است. هم‌چنین اگر سرپرست سفر، مسؤولیت امامت و پیش‌نمازی را به کسی واگذار کرد، آن‌شخص امام است و برای کسی دیگر جایز نیست که جلو برود و امامت دهد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَلَا يُؤْمِنُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ»^(۱) یعنی: «و هیچ‌کس در محدوده‌ی تحت اختیارِ شخصی دیگر، برای او امامت ندهد»؛ مگر به اجازه‌ی او.

۱۰۴۱- وعن معاويةؓ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْمُؤَدِّنُونَ أَطْوَلُ النَّاسِ أَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: معاویهؓ می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «گردن مؤذن‌ها در روز رستاخیز از گردن همه‌ی مردم بلندتر است».^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷۳، به نقل از ابن مسعودؓ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۳۸۷.

(۳) نضر بن شمیل می‌گوید: «در آن‌روز سخت هنگامی که مردم در عرق فرو می‌روند، گردن مؤذن‌ها بلند می‌شود تا در عرق فرو نرود و این سختی به آنان نرسد»؛ هم‌چنین عرب‌ها، این تعبیر را درباره‌ی افراد سرافراز و سرآمد به‌کار می‌برند؛ لذا معنایش، این می‌شود که: مؤذن‌ها، سربلندترین مردم در روز رستاخیز هستند. [مترجم]

۱۰۴۲- وعن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي صعصعة: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخَدْرِيَّ رضي الله عنه قَالَ لَهُ: «إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَالْبَادِيَةَ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ - أَوْ بَادِيَتِكَ - فَأَذْنَتَ لِلصَّلَاةِ، فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالتَّدَايِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جَنًّا، وَلَا إِنْسًا، وَلَا شَيْءًا، إِلَّا شَهَدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ رضي الله عنه: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. [روایت بخاری] ^(۱)

ترجمه: از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صعصعه روایت است که ابوسعید خدری رضي الله عنه به او فرمود: «می بینم که تو به گوسفند و بیابان علاقه داری؛ لذا هنگامی که در میان گوسفندان - یا در بیابان - بودی و برای نماز، اذان گفتی، صدایت را بلند کن. زیرا هر جن یا انسان یا هر چیز دیگری که صدای مؤذن را می شنود، روز رستاخیز به نفع او گواهی می دهد». ابوسعید رضي الله عنه فرمود: «این را از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم».

شرح

مؤلف رحمته الله این دو حدیث را در باب فضیلت اذان آورده است.

معاویه رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «گردن مؤذن ها در روز رستاخیز از گردن همه ی مردم بلندتر است». هنگامی که مردم برانگیخته می شوند، مؤذنان امتیازی ویژه و انحصاری دارند که دیگران ندارند؛ این که گردنشان از گردن همه ی مردم بلندتر است تا فضیلت و مقام والایشان برای همه نمایان شود؛ زیرا مؤذن ها اذان می گویند و با صدای بلند و رسا، بر فراز مکانی بلند یا از گل دسته های مساجد، بانگ تکبیر و توحید الله عز وجل و نیز ندای رسالت پیامبر صلى الله عليه وسلم را سر می دهند و به سوی نماز و رستگاری فرا می خوانند؛ لذا پاداششان از جنس عملی ست که انجام می دهند؛ از این رو در نتیجه ی بلند شدن گردن هایشان در روز رستاخیز، سربلند و سرافراز می شوند. پس، شایسته است که انسان هنگامی که با دوستانش به تفریح یا مسافرت می رود، بکوشد که برای اذان گفتن پیش دستی کند. پیش تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دستیابی به آن چاره ای جز قرعه کشی نداشتند، به قطع قرعه کشی می کردند». در فضیلت اذان حدیث دیگری نیز گذشت؛ بدین مضمون که ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «هر جن یا انسان یا هر چیز دیگری که صدای مؤذن را می شنود، روز رستاخیز به نفع

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۹.

او گواهی می‌دهد). این هم یکی دیگر از فضایل اذان است که روز رستاخیز برای بیان فضیلت و پاداش مؤذن به نفعش گواهی می‌دهند که در شمار مؤذنان بوده است. خلاصه اینکه اذان فضیلت بزرگی دارد؛ لذا شایسته است که انسان برای کسب این فضیلت بکوشد؛ مگر این که مؤذن، مشخص و معین باشد که در این صورت برای هیچ کس جایز نیست که بدون اجازه‌ی مؤذن اصلی اذان بگوید. یعنی شایسته نیست که انسان پیش از مؤذن به مسجد برود تا در اذان پیش‌دستی نماید و قبل از مؤذن مسجد اذان بگوید؛ این، تجاوز به حق مؤذن است. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَلَا يُؤْمِنَنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ»؛ یعنی: «و هیچ کس در محدوده‌ی تحت اختیار شخصی دیگر، برای او امامت ندهد»؛ مگر به اجازه‌ی او.

۱۰۴۳- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا نُودِيَ بِالصَّلَاةِ، أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ، وَلَهُ ضُرَاطٌ حَتَّى لَا يَسْمَعَ التَّأْدِينَ، فَإِذَا قُضِيَ التَّدَاءُ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا تُوِّبَ لِلصَّلَاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّوْبُ يُبْ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا وَاذْكُرْ كَذَا - لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ مِنْ قَبْلُ - حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ مَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی بانگ نماز بلند می‌گردد، شیطان - بی‌قرار شده - در حالی که از او باد بیرون می‌شود، می‌گریزد تا صدای اذان را نشنود؛ و آن‌گاه که اذان به پایان می‌رسد، باز می‌گردد و چون برای نماز اقامه می‌گویند، فرار می‌کند. هنگامی که اقامه تمام می‌شود، شیطان باز می‌آید تا نمازگزار را وسوسه کند؛ به او می‌گوید: فلان موضوع و فلان مسأله را به یاد آور و نمازگزار را به یاد چیزهایی می‌اندازد که پیش‌تر در یادش نبود تا این که نمازگزار نمی‌داند که چند رکعت خوانده است».

۱۰۴۴- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ؛ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۸۹.

بِهَا عَشْرًا، ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ؛ فَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَأَرْجُو أَنْ أكونَ أَنَا هُوَ، فَمَنْ سَأَلَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «هنگامی که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می گوید، تکرار کنید و آن گاه بر من درود و صلوات بفرستید؛ زیرا هرکس یک درود بر من بفرستد، الله متعال در برابرش ده درود بر او می فرستد و سپس برای من "وسیله" را درخواست کنید که جایگاهی والا در بهشت است و تنها به یکی از بندگان الله، اختصاص دارد و امیدوارم که من، آن بنده باشم. هرکس، وسیله را برای من درخواست کند، شفاعت - من - برایش واجب می شود».

شرح

این احادیث نیز در فضیلت اذان است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مؤذن اذان می گوید، شیطان که تحمل شنیدنش را ندارد، بی قرار می گردد و در حالی که از او باد بیرون می شود، می گریزد تا صدای اذان را نشنود. و همین، معنای فرموده ی الله متعال است که می فرماید:

﴿مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾ [الناس: ۴]

از شرّ (شیطان) وسوسه گر و کمین گرفته که (چون انسان، الله را یاد نماید، دیگر توان وسوسه ندارد و) عقب نشینی می کند.

آری؛ هنگامی که انسان، الله را یاد می کند، شیطان توان وسوسه ندارد؛ لذا پنهان می شود یا عقب نشینی می کند و می گریزد. زیرا بیشترین چیزی که برای شیطان ناگوار است، عبادت الله صلی الله علیه و آله می باشد و بیشترین کینه و دشمنی را با کسانی دارد که الله را عبادت می کنند. از سوی دیگر بیش از همه چیز، شرک به الله و معاصی را دوست دارد؛ زیرا شیطان به کارهای زشت و ناپسند فرا می خواند. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾

شیطان، شما را از فقر و تنگدستی می ترساند و شما را به کارهای زشت و ناپسند می کشاند.

لذا شیطان دوست دارد که مردم به سوی کارهایی بروند که الله متعال به انجامش دستور نداده است؛ و از سوی دیگر برایش ناگوار می‌باشد که مردم به انجام کارهایی بپردازند که الله متعال دستور داده است؛ از این رو هنگامی که مؤذن اذان می‌گوید، شیطان عقب‌نشینی می‌کند و آن‌قدر دور می‌شود که صدای اذان را نشنود و آن‌گاه که اذان به پایان می‌رسد، باز می‌گردد تا انسان‌ها را وسوسه کند. و چون برای نماز اقامه می‌گویند، فرار می‌کند؛ هنگامی که اقامه تمام می‌شود، شیطان باز می‌آید تا نمازگزار را وسوسه کند؛ به او می‌گوید: فلان موضوع و فلان مسأله را به یاد آور و نمازگزار را به یاد چیزهایی می‌اندازد که پیش‌تر در یادش نبود.

واقعیت نیز همین را نشان می‌دهد: گاه انسان چیزی یا موضوعی را فراموش می‌کند؛ اما همین‌که وارد نماز می‌شود، شیطان همه چیز را به یادش می‌آورد. گفته می‌شود: شخصی نزد امام ابوحنیفه رحمته الله علیه آمد و گفت: چیزی را جایی گذاشته و فراموش کرده‌ام که آن‌را کجا گذاشته‌ام. امام فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان؛ حتماً به یادت خواهد آمد که آن‌را کجا گذاشته‌ای. آن مرد وضو گرفت و همین‌که وارد نماز شد، به یادش آمد که آن چیز را کجا گذاشته است. این، واقعیتی است که تجربه ثابت کرده است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله راست فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به نکته‌ی مهمی اشاره کرد که بیان‌گر فضیلت وضوست؛ یعنی: اذان، شیطان را می‌راند و او را دور و گریزان می‌گرداند. از این رو برخی از علما گفته‌اند: مستحب است که در گوش نوزاد، اذان بگویند تا شیطان را از او دور کنند. برخی دیگر از علما گفته‌اند: در گوش نوزاد اذان می‌گویند تا نخستین چیزی که در دنیا می‌شنود، نام و یادِ الله صلی الله علیه و آله باشد. در هر حال، اذان، شیطان را دور می‌گرداند؛ اما آیا اگر انسان غیر از وقت اذان، اذان بگوید، باز هم شیطان دور می‌شود؟ الله داناتر است؛ اما ذکرِ الله صلی الله علیه و آله به‌طور کلی شیطان را دور می‌گرداند؛ زیرا «حَنَّاسٌ» یعنی کسی که چون الله صلی الله علیه و آله یاد می‌شود، عقب‌نشینی می‌کند یا روی می‌گرداند و دور می‌گردد.

در حدیث دوم پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است که وقتی صدای اذان را می‌شنویم، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنیم؛ لذا وقتی مؤذن می‌گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، ما نیز می‌گوییم: «اللَّهُ أَكْبَرُ». و آن‌گاه که می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، می‌گوییم: «أَشْهَدُ

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». و هنگامی که مؤذن می گوید: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، می گوئیم: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». هنگامی که مؤذن عبارت های «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» را می گوید، ما عبارت استعانت را می گوئیم؛ یعنی می گوئیم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ زیرا ما دعوت شدگانیم و مؤذن، دعوت گر است. از این رو درست نیست که پس از مؤذن که ما را به سوی نماز و رستگاری فرا می خواند، «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» بگوئیم؛ بلکه برای شتافتن به سوی نماز و رستگاری، از الله متعال کمک و استعانت می جوئیم. این جاست که می گوئیم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، کلمه ی استعانت و کمک خواستن از الله متعال است و انسان برای کارهایش یا اصلاح آنها با گفتن این عبارت، از الله ﷻ کمک می گیرد. همان گونه که الله متعال در مثالی که درباره ی دو باغدار بیان می کند، از زبان یکی از آنها که مؤمن و نیکوکار است، می فرماید:

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ [الكهف: ۳۹]

(باغدار مؤمن به آن یکی که ایمان نداشت، گفت: چرا آن گاه که وارد باغت شدی، نگفتی: «آنچه الله بخواهد، (همان می شود)؛ هیچ توان و قدرتی جز به خواست الله نیست»؟

یعنی: به او گفت: اگر این را می گفتی و چنین باوری داشتی، برایت بهتر بود و باغت از میان نمی رفت. لذا این عبارت، عبارت بسیار بزرگ و ارزشمندی است؛ هم چنان که پیامبر ﷺ به عبدالله بن قیس که همان ابوموسی اشعری ﷺ می باشد، فرمود: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟»؛ یعنی: «آیا گنجی از گنج های بهشت را به تو نشان بدهم؟» عرض کرد: بله، ای رسول خدا! فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ^(۱) پس هنگامی که مؤذن عبارت های «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» را می گوید، ما «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می گوئیم و آن گاه که در اذان صبح «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را می گوید، ما نیز همین عبارت را تکرار می کنیم و می گوئیم: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». و چون «الله اکبر» می گوید، عبارت تکبیر را تکرار می نماییم و وقتی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گوید، ما نیز پس از او، کلمه ی توحید را می گوئیم؛ سپس بر پیامبر ﷺ درود و

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۲۰۵، ۶۳۸۴، ۷۳۸۶)؛ و مسلم، ش: ۲۷۰۴ به نقل از ابوموسی اشعری ﷺ.

صلوات می فرستیم؛ می گوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ...»؛ زیرا کسی که یک درود بر پیامبر ﷺ بفرستد، الله ﷻ در برابرش ده درود بر او می فرستد. و آن گاه از الله ﷻ برای رسول الله ﷺ، "وسيله" را درخواست می کنیم و می گوییم: «اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ الثَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتَهُ».^(۱)

وقتی بر پیامبر ﷺ درود بفرستیم و "وسيله" را برایش درخواست کنیم، شفاعت آن بزرگوار بر ما واجب می شود. وسيله، درجه و مقامی والا در بهشت است؛ والاترین مقامی که در بهشت وجود دارد و تنها شایسته‌ی یکی از بندگان الاهی است. پیامبر ﷺ فرمود: «امیدوارم که من، آن بنده باشم». و ان شاء الله که این امید، تحقق خواهد یافت؛ زیرا می دانیم که محمد مصطفی ﷺ برترین آفریده و بنده‌ی الله متعال است و این امت نیز پس از هر اذانی دعا می کنند و از الله متعال می خواهند که این مقام را به محمد ﷺ عنایت بفرماید؛ و دعا در میان اذان و اقامه، رد نمی شود. همه‌ی امت می گویند: «آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ»: «پروردگارا! به محمد، مقام وسيله را عنایت بفرما». و امت محمد، شایسته‌ی این هستند که وقتی دعا کنند، این مقام به پیامبرشان داده شود و الله متعال دعایشان را بپذیرد. از این رو رسول الله ﷺ فرمود: «امیدوارم که من، آن بنده باشم». لذا شایسته است که وقتی صدای اذان را می شنویم، کلماتی را که مؤذن می گوید، تکرار کنیم؛ حتی اگر مشغول تلاوت قرآن هستیم، تلاوت را قطع نماییم و جواب مؤذن را بگوییم و سپس به تلاوت خویش ادامه دهیم. علما اختلاف نظر دارند که آیا کسی که در حال نماز است، پاسخ اذان را بدهد یا خیر؟ ابوالعباس حرانی رحمته الله می گوید: آری؛ حتی اگر در حال نماز هستید، جواب اذان را بدهید. زیرا اذان، ذکر است که نماز را باطل نمی کند و پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ».^(۲) یعنی: «هنگامی که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می گوید، تکرار کنید». و این حکم، هیچ مستثنایی ندارد؛ اما بیش تر علما بر این

(۱) نگا: صحیح بخاری، ش: ۶۱۴؛ ترجمه‌ی دعا: «یا الله! ای پروردگار این فراخوان کامل و نمازی که اینک برپا می شود! به محمد، وسيله (= جایگاه ویژه‌ای در بهشت) و فضیلت و امتیاز خاص عنایت بفرما و آن گونه که وعده فرموده‌ای، او را به جایگاه ویژه و شایسته‌ی شفاعت برسان». [مترجم]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۳۸۴ به نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه.

باورند که در حال نماز، پاسخ مؤذن را ندهید؛ زیرا نماز، اذکار و اوراد ویژه‌ای دارد و اذان نیز طولانی‌ست و انسان را از نماز به خود مشغول می‌سازد؛ لذا چون مشغول نماز بوده‌اید، پس از پایان نماز، عبارات اذان را تکرار کنید. هم‌چنین هنگامی که در حال قضای حاجت هستید، نباید پاسخ مؤذن را بگویید؛ زیرا عبارات اذان، ذکر است و دستشویی جای مناسبی برای ذکر نیست؛ اما پس از این‌که بیرون آمدید، کلمات اذان را تکرار کنید. البته برخی از علما گفته‌اند که در چنین حالتی می‌توان با قلب خویش جواب اذان را داد؛ اما این دیدگاه، جای تأمل دارد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «کلماتی را که مؤذن می‌گوید، بگویید». و دنبال کردن واژه‌های اذان با قلب، مانند گفتن یا بر زبان آوردن آن‌ها نیست. هم‌چنین اگر صدای چند مؤذن را شنیدید، آیا باید پاسخ همه را بدهید؟ می‌گوییم: اگر اذان همه‌ی آن‌ها هم‌زمان بود، یعنی به‌گونه‌ای بود که پیش از پایان نخستین اذان، اذان دوم شروع شد، جواب اذان نخست را بدهید و به اذان دوم مشغول نشوید؛ ولی اگر اذان دوم را پس از پایان اذان نخست شنیدید، جواب اذان دوم را نیز بدهید. زیرا این، خوب است و به‌طور کلی در فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ می‌گنجد که فرمود: «هنگامی‌که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید». البته علما رحمهم‌الله این را مقید به این دانسته‌اند که انسان نماز نخوانده باشد؛ اما اگر اذان دیگری بشنود و او نماز خوانده باشد، ضرورتی ندارد که جواب این اذان را بدهد؛ زیرا این اذان، فراخوانی برای وی به‌شمار نمی‌آید. چراکه وی آنچه را که بر او فرض بوده، به جای آورده است. البته این دیدگاه نیز جای بحث و تأمل دارد؛ زیرا بر خلاف فرموده‌ی عام و فراگیر پیامبر ﷺ است که فرمود: «هنگام شنیدن صدای اذان، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید». در پاسخ این‌که گفته‌اند: «این اذان، فراخوانی برای وی به‌شمار نمی‌آید»، می‌گوییم: آری؛ اینک این‌گونه است؛ اما در مجموع که هر اذانی برای هر مسلمانی، فراخوانی به‌سوی نماز و رستگاری‌ست؛ لذا مشکلی نیست. این‌جاست که می‌گوییم: حتی اگر نماز خوانده بودید، باز هم جواب اذان را بدهید؛ نه تنها ضرری ندارد، بلکه کار نیکی کرده‌اید.

۱۰۴۵- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «إِذَا سَمِعْتُمُ التَّدَاءَ، فَقُولُوا كَمَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می گوید، تکرار کنید».

۱۰۴۶- وعن جابر رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ التَّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ، وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ، وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس هنگام شنیدن صدای اذان، بگوید: "اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ، وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ، وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتَهُ"^(۳) روز رستاخیز از شفاعت من بهره مند می شود».

۱۰۴۷- وعن سعد بن أبي وقاص رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ الْمُؤَذِّنَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ». [روایت مسلم]^(۴)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس هنگام شنیدن صدای اذان، بگوید: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا"^(۵) گناهش آمرزیده می شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۸۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۱۴.

(۳) ترجمه‌ی دعا پیش تر ذکر شد.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۳۸۶.

(۵) ترجمه‌ی دعا: «گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز الله که یکتا و بی‌شریک است، وجود دارد و شهادت می‌دهم که محمدف بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله به‌عنوان پروردگار، به محمد به‌عنوان فرستاده‌ی الله، و به اسلام به‌عنوان دین، راضی و خرسندم».

۱۰۴۸- وعن أنس رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدُّعَاءُ لَا يُرَدُّ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ».

[روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دعا در میان اذان و اقامه رد

نمی شود».

شرح

این‌ها، باقی مانده‌ی احادیثی است که نووی رحمته الله علیه در ادامه‌ی باب فضیلت اذان آورده است؛ از جمله: این حدیث که پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمُ النَّدَاءَ، فَقُولُوا كَمَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ»^(۲) یعنی: «هنگامی که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می گوید، تکرار کنید». و نیز این حدیث که بیان‌گر دعای پایان اذان است: «اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ، وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتَهُ» و هم‌چنین این دعا: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا».

و نیز خواندن این دعا هنگام شنیدن اذان: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا» و همین‌طور این حدیث که: «دعا در میان اذان و اقامه رد نمی شود».

پیش‌تر درباره‌ی حدیث نخست، سخن گفتیم.

و اما حدیث دوم: «هرکس هنگام شنیدن صدای اذان»، یعنی همان‌گونه که در حدیثی پیشین ذکر شد، پس از پایان اذان بر پیامبر ﷺ درود بفرستد و سپس «بگوید: "اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ، وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتَهُ" روز رستاخیز از شفاعت رسول الله ﷺ بهره‌مند می شود».

«الدَّعْوَةُ التَّامَّةِ»، یعنی: «دعوت یا فراخوان کامل»؛ زیرا اذان، فراخوانی به سوی نماز و رستگاری است و از کامل‌ترین دعوت‌ها به‌شمار می آید. «وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ»، یعنی: «نمازی که اینک برپا می شود»؛ زیرا اذان، اعلام دخول وقت نماز است.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۴۰۸؛ و إرواء الغلیل، ش: ۲۲۴ از آلبانی رحمه الله.

(۲) تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت.

«آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ، وَالْفَضِيلَةَ»؛ یعنی: «به محمد، وسیله (=جایگاه ویژه‌ای در بهشت) و فضیلت و امتیاز خاص عنایت بفرما». "وسيله" بالاترین درجه‌ی بهشت است که به پیامبر ﷺ اختصاص دارد. «وَالْفَضِيلَةَ»، یعنی: امتیاز و رتبه‌ی بالا که برای پیامبر ﷺ تحقق یافت.

«وَأَبْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتُهُ»؛ یعنی: «و آن‌گونه که وعده فرموده‌ای، او را به جایگاه ویژه و شایسته‌ی شفاعت برسان». اشاره‌ای است به این وعده‌ی الله ﷻ که به پیامبرش فرموده است:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ۗ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿۷۹﴾﴾

[الإسراء: ۷۹]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند.

این جایگاه ویژه و ستوده، همان مقام شفاعت بزرگ است؛ مردم در روز رستاخیز که به اندازه‌ی پنجاه هزار سال است، پس از بانگی بزرگ، به یک‌باره در میدانی بزرگ جمع می‌گردند؛ در حالی که لُخت و پابرنه‌اند و چشمانشان به بالا دوخته می‌شود و هیچ کاری از آنان ساخته نیست و مالکِ هیچ نفع و ضرری برای خویشان نیستند؛ در آن‌هنگام هر کسی از برادر، پدر و مادر و نیز از همسر و فرزندان فرار می‌کند و خورشید به فاصله‌ی یک میل بالای سرشان قرار می‌گیرد. آن‌جا هیچ پستی و بلندی و ساختمانی نیست که انسان زیر سایه‌اش برود. بدین‌سان مردم در آن‌روز به سختی‌های وصف‌ناپذیری دچار می‌شوند که آنان را بر آن می‌دارد تا در پی کسی برآیند که برایشان نزد الله ﷻ شفاعت کند. لذا به ترتیب نزد آدم، نوح، ابراهیم و سپس نزد موسی و عیسی می‌روند تا این‌که به این پیامبر بزرگوار ﷺ می‌رسند. در آن‌هنگام محمد مصطفی ﷺ به اجازه‌ی پروردگار برمی‌خیزد و شفاعت می‌کند. در همین مقام است که همگان، او را می‌ستایند و بدین‌سان رسول‌الله ﷺ در مقام والا و ستوده‌ای که الله ﷻ به او وعده فرموده است، می‌ایستد و شفاعت می‌کند.

در روایت بخاری رحمه الله، دعای پس از اذان با این عبارت پایان می یابد که می گوئیم: «وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتُهُ»؛ اما گفتمنی ست که افزودن عبارت «إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»، ایرادی ندارد. زیرا هم صحیح است و هم دعای مؤمنان می باشد:

﴿رَبَّنَا وَعَانِئْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

[آل عمران: ۱۹۴]



ای پروردگار ما! آنچه را به زبان پیامبرانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا فرما و روز رستاخیز رسوایمان مگردان. بی گمان تو خُلف وعده نمی کنی.

آری؛ الله ﷻ به خاطر کمال صداقتش و نیز به خاطر کمال قدرتش خُلف وعده نمی کند؛ زیرا پیمان شکنی و خُلف وعده، برآمده از دو چیز است: یا وعده دهنده، دروغ گوست؛ و یا وعده دهنده از انجام پیمانش ناتوان است. اما الله ﷻ به طور مطلق از همه راستگوتر و تواناتر می باشد و به پیامبرش وعده فرموده است:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ (۷۹)

[الإسراء: ۷۹]

باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند.

الله متعال در وعده اش راست گو، و در انجام آن، تواناست.

بنا بر حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه هنگامی که مؤذن شهادتین را بانگ می زند، می گوئیم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا».

و آخرین حدیث، به دعا کردن در میان اذان و اقامه تشویق می کند؛ زیرا دعا در میان اذان و اقامه، پذیرفته می شود. پس شایسته است که این فرصت را غنیمت بدانیم تا الله ﷻ دعایمان را قبول کند.

نظارت علمی، فنی و ناشر:

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com